



مرکز تحقیقات بارالحدیث

میراث صدر شیعہ

دوستبرہنہ

بہ کوشش

مہدی مہریرزی علی صدرایی خوبی

نِسْرَانِيَّة



پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۶

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر بیستم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی. - قم: دار الحدیث، ۱۳۸۸.

۵۶۷ ص. (پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۶)

ISBN : 978 - 964 - 493 - 455 - 1

چاپ اول: ۱۳۸۸.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. حدیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. الف. صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده

همکار. ب. عنوان.

BP ۱۰۶/۴/م۹م۹



مرکز تحقیقات دار الحدیث

میراث حدیث شیعہ

دفتر عسقم



بہ کوشش

علی صدراینی حویلی

مدی مہرزی

میراث حدیث شیعہ / ۲۰

به کوشش : مهدی مهریزی و علی صدراپی خوبی

تحقیق : مرکز تحقیقات دارالحدیث
امور اجرایی : مهدی سلیمانی آشتیانی
ویراستار : قاسم شیرجعفری
صفحه‌آرایی : سید علی موسوی‌کیا



ناشر : سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ : اول / ۱۳۸۸

چاپخانه : دارالحدیث

شمارگان : ۱۰۰۰

قیمت : ۶۵۰۰ تومان

دفتر مرکزی : قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن : ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس : ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ

۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) : ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵

فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی) تلفن : ۰۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه همکف)

تلفن : ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲ - ۳

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهارراه پل خاکی، سمت چپ، ساختمان

کوثر) تلفن : ۸۴۲۴۳۲۲

<http://www.hadith.net>

hadith@hadith.net

ISBN : 978 - 964 - 493 - 455 - 1

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است *



فہرست

متون حدیثی و دعا

منہاج الحق و الیقین فی تفضیل علیؑ امیر المؤمنین علیؑ سایر
الأنبياء والمرسلین

۹

سید ولی بن نعمۃ اللہ حسینی رضوی حائری (قرن ۱۰)

تحقیق: عبد اللہ غفرانی

شرح و ترجمہ حدیث

۸۳

مفتاح الفرج

میر محمد حسین بن محمد صالح خاتون آبادی (م ۱۱۵۱ ق)

تحقیق: حمید احمدی جلفایی

ایضاح الأنبياء فی تعیین مولد خاتم الأنبياء ﷺ و مقتل
السید الشهداء ﷺ

۱۶۷

شہید میرزا علی ثقتہ الاسلام تبریزی (شہادت ۱۳۳۰ ق)

تحقیق: محمد الواناساز خویی

۲۵۹

حاشیة الصحیفة السجادیة

ابن ادريس، محمد بن منصور بن ادريس حلی (۵۹۸ ق)

تحقیق: سید محمد حسین حکیم

۳۷۳	الدرة الحمراء في كيفية زيارة العاشوراء محمد بن ابوالحسن شهدادی نایینی (م ۱۲۷۸ق) تحقیق: مهدی باقری سیانی	علوم حدیث
۴۱۹	رسالة في علم الرجال سید حسین بن محمد حسینی (قرن ۱۳- ۱۴ق) تحقیق: حمید احمدی جلفایی	اجازات و مشایخ اجازه
۴۸۱	نزهة الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أئمة الأطهار سید محمد کاظم جزائری (قرن ۱۴ق) تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری	
۵۱۳	أنوار (هدية) الكلام في ما رأيناه في هذا المقام سید محمد کاظم جزائری (قرن ۱۴ق) تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری	
۵۳۵	فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ تا ۲۰)	فهارس
۵۵۹	فهرست تفصیلی	

متون حدیثی

منہاج الحق و الیقین فی تفضیل علی امیر المؤمنین علی سائر
الأنبیاء والمرسلین
سید ولی بن نعمۃ اللہ حسینی رضوی حائری (قرن ۱۰ ق)
تحقیق: عبد اللہ غفرانی

منهاج الحق واليقين في تفضيل عليّ أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين

سیّد ولیّ بن نعمه الله حسینی رضوی حائری (قرن ۱۰ ق)

تحقیق: عبد الله غفرانی

درآمد

نویسنده کتاب

گرد آورنده، خود را در مطلع این کتاب و آثار دیگرش «ولّی بن نعمه الله حسینی رضوی حائری» نامیده است. بنابراین، ضبط مرحوم خوانساری که نام کوچک مؤلف را با پسوندِ الله «ولّی الله» آورده، اشتباه است.^۱

سبب اشتها وی به حائری نیز به گفته خودش، سکونت در کربلائی مُعلا است.^۲

وی، با این که از دانشمندان شیعی اهل حدیث در سده دهم هجری و از هم‌روزگارانِ پدر شیخ بهایی و دیگر شاگردانِ شهید ثانی بوده، اما از گزارش احوال و آدوارِ زندگی‌اش دانسته‌های روشنی در دست نیست. شرح حال‌نگاران، از تاریخ ولادت و درگذشتِ او و همچنین از شمارِ اساتید، شاگردان و نزدیکانش یادی نکرده و فقط به ستایش

۱. روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۷۹. این تصحیف، در جاهایی از کتاب الذریعة نیز دیده می‌شود.

۲. نکر: أعيان الشيعة، ج ۴، ص ۲۷۲، به نقل از دو کتاب تحفة الملوك و مصباح الزائرین از آثار مؤلف.

وی با القاب و اوصاف و الا بسنده نموده‌اند.

عمر رضا کخّاله، با استفاده از منابع دیگر، مؤلف را به سال ۹۸۱ق در بند حیات دانسته^۱ و شیخ حرّ عاملی درباره‌اش گفته است:

السید ولّی بن نعمة الله الحسيني الرضوي الحائري، كان عالماً
فاضلاً صالحاً محدثاً^۲.

آقا بزرگ تهرانی، دست‌نوشتی از کتاب منهاج الیقین فی شرح نهج
المسترشدين^۳ نزد مرحوم سماوی^۴ دیده که آن را «نعمه الله حسینی ابن
محمد» در ماه ذی حجّه ۹۸۰ق تحریر کرده است^۵. احتمال ضعیفی
است که این کاتب پدر مؤلف ما باشد.

همچنین از مؤلف، آثار متعددی به تازی و فارسی بر جای مانده که
آنها را در این جامی شناسانم:

۱. أنوار السرائر ومصباح الزائر؛

به فارسی، در فضایل پیشوایان معصوم و زیارت‌هایشان، ساخته
۹۸۱ق.^۶ افندی، آن را در استرآباد دیده است^۷. دست‌نوشتی هم در
کتاب‌خانه مرکزی آستان قدس رضوی از آن دیده‌ام.

۲. تحفة الملوك الذي هو خير من الذهب المسكوك؛

تهرانی، موضوعات آن را چنین بر شمرده است: مقّمة في التفکر في

۱. معجم المؤلفين، ج ۱۳، ص ۱۶۹؛ همچنین نگر: الذریعة، ج ۱۸، ص ۱۶۶.

۲. أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۳۹.

۳. این کتاب گزارشی است بر یکی از آثار کلامی علامه حلّی (در گذشته ۷۲۶ق) موسوم به نهج المسترشدين که فرزند
برومندش فخر المحققین (در گذشته ۷۷۱ق) به قلم آورده است.

۴. محمد سماوی (در گذشته ۱۳۷۰ق) از ادبیا و دانشمندان شیعی سرزمین عراق بود که اشتیاق فراوانی به گردآوری و
استنساخ آثار مکتوب پیشینیان داشت. برای گزارش حالش، نگر: پیش‌گفتار کامل سلمان جیوری بر تحقیق الطلیعة
من شعراء الشيعة اثر سماوی، طبع دار المؤرخ العربي، بیروت.

۵. إحياء الدائر، ص ۲۲۶.

۶. الذریعة، ج ۲، ص ۴۲۹. تاریخ ۹۸۱ ظاهرأ مربوط به کتز المطالب باشد. ر.ک: الذریعة، ج ۱۸، ص ۱۶۶.

۷. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۸۷.

صنائع الله تعالى، وثمانية أبواب، وخاتمة: ۱. في حقيقة الدنيا وفنائها،
 ۲. في محاسبة النفس، ۳. في ذكر الموت، ۴. في الحشر، ۵. في أحوال
 الملوك الماضين، ۶. في حُسن العدل، ۷. في قُبْح الظلم، ۸. في حُسن
 الحلم، والخاتمة في التواضع.^۱

همچنین آن را نزد شیخ عبد الکریم عطّار در شهر کاظمین دیده، و
 دست‌نوشته کتاب‌خانه مدرسه سپهسالار - شهید مطهری کنونی - را
 نیز یاد آور شده است.^۲

۳. دُرُ الْمَطالِبِ وَغُرُ الْمَناقِبِ فِي فَضائلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام؛

افندی، دست‌نوشته آن را در تبریز دیده^۳ و سید محسن امین وجود
 نسخه آن را در نجف اشرف گزارش داده است.^۴

۴. العسل المصنّى في فضل الصلاة على النبي المصطفى صلى الله عليه وآله؛

در هشت باب، دست‌نوشته آن در کتاب‌خانه سرکار آصفیه نگهداری
 می‌شود.^۵

۵. كنز المطالب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام؛

آن را به شمار نام‌های نیکوی پروردگار، در نود و نه باب ساخته و در
 آن منقولاتی از کتاب المعراج اثر گم شده شیخ ابو جعفر صدوق (در
 گذشته ۳۸۱ق) و مصباح الأنوار آورده است.

کسانی همچون میر محمد اشرف در فضائل السادات، حرّ عاملی در إثبات
 الهداة و نویسنده الدعوة الساکبة، این اثر را داشته و از آن نقل روایت
 کرده‌اند.^۶

۱. الذريعة، ج ۳، ص ۴۷۲.

۲. همان، و نگر: فهرست کتاب‌خانه سپهسالار، ج ۳، ص ۳۷۷.

۳. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۸۷.

۴. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۸۰. وی در این جا احتمال یکی بودن اثر مزبور را با کتاب دیگری مؤلف موسوم به
 كنز المطالب داده است.

۵. فهرست كتب قلمی آصفیه، ج ۳، ص ۴۱۶.

۶. الذريعة، ج ۱۸، ص ۱۶۶؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۸۷؛ فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث

۶. مجمع البحرين في مناقب السبطين الحسن والحسين عليهما السلام؛

در بیست و پنج باب، دست‌نوشته آن به شماره ۶۱۴ در کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. این دست‌نوشته از شمار پیشکش‌های استاد فقید سید محمد مشکات بوده است.^۱

۷. مصباح الزائرین؛

به فارسی، در فواید و فضایل زیارت امام حسین علیه السلام. آن را در بیست و پنج باب برای شاه تهماسب صفوی ساخته است.^۲

۸. منهاج الحق والیقین؛

اثر حاضر، که درباره اش سخن خواهیم گفت.

شناخت کتاب

نام کامل کتاب در دست‌نوشته‌ها و همچنین دیباچه متن، به صورت: منهاج الحق والیقین فی تفضیل علیّ امیر المؤمنین علی سائر الانبیاء والمرسلین آمده است. حرّ عاملی، کنتوری و آقا بزرگ تهرانی هم به همین شکل از آن نام برده‌اند.^۳

مؤلف، این کتاب را در پیامد جریان بحثی که پیرامین برتری امیر مؤمنان بر پیامبران علیهم السلام یا برتری ایشان بر آن حضرت بوده و دانشیان در این باره دیدگاه‌های متفاوتی داشته‌اند، به خواستاری دوستش مولی‌خواجه علی‌آملی / ابو طالب آملی نگاشته، و وی را بسی ستوده است.

شاید این طالبای آملی همانی باشد که میرزا عبد الله افندی درباره اش

« شیعه ج ۵، ص ۳۶۰-۳۶۱.

۱. نکر: فهرست نسخه‌های اهدایی مشکوٰه به دانشگاه، ج ۳، ص ۱۵۱۷؛ این رساله در میراث حدیث شیعه، دفتر چهارم، با تحقیق قاسم شیرجعفری به چاپ رسیده است.

۲. الذریعة، ج ۲۱، ص ۱۰۸.

۳. نکر: أمل‌الآمل، ج ۲، ص ۳۳۹؛ کشف الحجب والأستار، ص ۵۶۵؛ الذریعة، ج ۲۳، ص ۱۵۹.

چنین نگاشته :

المولی علیّ الآملي، كان من أجلّة العلماء والفقهاء، ويروي عن الشيخ أبي الحسين محمّد الحلبي، عن شرف الدين المكي، عن الشيخ مقداد، ويروي عنه المولى حسين [بن] عبد الحقّ الإلهي الأردبيلي وقرأ عليه على ما صرّح به المولى الإلهي المذكور في أوائل حاشيته على قواعد العلامة، وقال في مدحه: فمتمّن أخذنا العلم الشرعيّ عنه العالم الزاهد عليّ الآملي.

وظنّي أنّه مذکور في مطاوي هذا الكتاب على نهج آخر، فلاحظ. لكن لا يخفى أنّه ليس الآملي صاحب نفائس الفنون. نعم، يمكن أن يكون هو الشيخ عزّ الدين الآملي الذي كان معاصراً للشيخ عليّ الكركي وشريكاً معه في القراءة على الشيخ عليّ بن هلال الجزائري. ويخشه أنّ المولى حسين الإلهي المذكور كان معدوداً من أكابر العلماء في عصر الشيخ عليّ، فكيف يكون تلميذاً لمن كان شريك الدرس مع الشيخ عليّ؟ فتأمل!

انطباق احتمالي وى با عزّ الدين آملی که در یادداشت افندی بدان اشارتی رفته، به تمامی مخدوش و ناپذیرفته است؛ زیرا عزّ الدين که از هم‌روزگارانِ کرکی بوده، در دیباچه گزاره فارسی اش بر نهج البلاغه از خود به «جعفر فرزند شمس الدين» یاد کرده است.^۲ در موارد دیگر نیز، برای او نامی بجز جعفر نیامده است.

به هر روی، مؤلف کتابش را در چهارده مطلب، بخش ساخته و در طی آن با بهره گیری از نصوصِ گونه‌گونِ حدیثی به دُرستی این بینش

۱. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۲. ثلث اؤل این گزاره سال‌ها پیش به اهتمام مرحوم تقی بینش به چاپ رسید، ولی از آن جا که تلاش آن مرحوم علن و غم دیگر پژوهش‌های گران‌قدرش از کاستی‌ها و اشکالات متعددی برخوردار است، تصحیح متن کامل این کتاب ارجمند را بر پایه دو دست‌نوشته کهن کتاب‌خانه آستان قدس رضوی و مدرسه شهید مطهری تهران به دست گرفته‌ام، إن شاء الله تعالی.

که امیر مؤمنان امام علی علیه السلام بر همه پیامبران - بجز رسول اکرم صلی الله علیه و آله - برتری دارد و سرآمدشان به شمار می‌رود، پافشاری نموده است. پس از وی، مهذب الدین احمد بصری، یکی از شاگردان میرزا شیخ حرّ عاملی، روایات دیگری در این زمینه که مؤلف نیاورده بود را استدراک نمود و به گردآوری آنها در کتابی موسوم به المنهج القويم پرداخت^۱. آقا بزرگ تهرانی درباره این کتاب نوشته است:

المنهج القويم في تفضيل الصراط المستقيم علي صلی الله علیه و آله علي سائر الأنبياء والمرسلين
سوى نبينا ذي الفضل الميم، للشيخ مهذب الدين أحمد من أفاضل
تلاميذ الحرّ العاملي، وصاحب فائق المقال في الحديث والرجال^۲ الذي
فرغ منه سنة خمس وثمانين وألف.

حکاه [صاحب] نجوم السماء عن تذكرة العلماء، ورأيته عند الشيخ محمد
علي الحائري نزيل سنقر.

أوله: الحمد لله الذي أنعم علينا بالوجود بعد العدم، وفضلنا على كثير
ممن خلق من الأمم... وذكر في أوله: إني رأيت في هذا الباب كتاب
منهاج الحق واليقين في تفضيل علي أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين
للسيد ولي بن نعمة الله الحسيني الرضوي الحائري، لكنته ترك كثيراً
من أحاديث الباب، فذكرت أنا جملة منها في هذا الكتاب.

والنسخة بخط الشيخ الناصر بن الحسن بن محمد، فرغ من الكتابة
في سنة ۱۱۲۱ للهجرة^۳.

بررسی منابع کتاب

مؤلف به خاطر کوتاه گویی معهودی که داشته، از یاد کرد اسانید

۱. برای گزارش حائش، نگر: مصفى المقال، ص ۵۰.

۲. این اثر ارزشمند اخیراً در تهران و قم به چاپ رسیده است.

۳. الذريعة، ج ۲۳، ص ۱۹۷. در حال حاضر این نسخه که به احتمال زیاد منحصر به فرد است در کتابخانه مرحوم آية الله طهسى حائري در قم نگهداری می‌شود، تصویری از آن نیز در اختیار این جانب است.

روایات، رو بر تافته و آنها را به شکل ارسال در آورده است. وی با به کارگیری این شیوه، از بهره‌یابی کامل و اندازه‌ارزش‌کارش کاهیده؛ اما در عیوض، با شناساندن منابعی که از آنها استفاده نموده، کاستی مزبور را در پرتو چنین امتیازی کمرنگ ساخته است.

بخش در خور توجهی از منابع یاد شده - که بعضاً از آثار عامه و بی‌جز شیعه امامیه‌اند - از شمار کتاب‌های پُر آوازه‌ای است که در روزگار مؤلف رواجی داشته و انتساب آنها به نویسندگانشان بدون تردید تلقی می‌گردیده است. در این میان، نام منابع کهنی همچون کتاب گران‌بهای المعراج تصنیف شیخ ابو جعفر صدوق نیز به چشم می‌خورد که نسخه‌اش امروزه وجود ندارد.

بخش دیگری از آنها که در این جا اندکی به بررسی شان می‌پردازم، آثار نادر و ناشناخته و یا کتاب‌هایی است که از روی نادرستی به مؤلف دیگری منسوب شده‌اند و به گمانم منشأ دست‌نوشته‌های سقیم و کم‌اعتبار آن آثار بوده که در دسترس مؤلف قرار داشته است:

الف. کتاب‌های ناشناخته

۱. بعض کتب المناقب؛

گفتاورد آن در کتاب‌های مناقب متداول دیده نشد.

۲. کتاب الدیلمی؛

ظاهراً مقصود، یکی از آثار شیخ ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی دانشمند شیعی سده هشتم هجری بوده باشد. از وی، کتاب‌های إرشاد القلوب، أعلام الدین و غرر الأخبار برجای مانده است.^۱

۳. الکشکول؛

احتمالاً همان اثر ارزنده الکشکول فیما جری علی آل الرسول است که به سال

۱. نگر: الذریعة، ج ۱، ص ۵۱۷ و ج ۲، ص ۲۳۸ و ج ۱۶، ص ۳۶؛ کشف‌العجب والأستار، ص ۵۳ و ۳۹۲.

۷۳۵ق ساخته شده، و آن را تراویده قلم عارف صوفی مَنیش و دانشمند پارسای شیعی سید حیدر املی (زنده در ۷۸۷ق)^۱ دانسته‌اند،^۲ ولی به قراینی باید از آن دیگری باشد. دست‌نوشته بسیار کهن این کتاب به خط عبد الله بن حسن بن محمد نجار مورخ ماه شعبان ۷۶۲ق، روزگاری در کتاب‌خانه شخصی استاد فقید عبد الحمید مولوی بوده و اکنون در کتاب‌خانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد به شماره ۵۶۸ نگهداری می‌شود.^۳

بررسی دُرست دیدگاه‌ها و داوری‌های کتاب‌بازان جهت شناخت نویسنده اصلی کتاب، مجال دیگری می‌طلبد.

۴. غایب المطلب؛

۵. المجتبی فی توضیح أسرار المصطفی والمرتضی؛

از این دو کتاب، نشانی در منابع کتاب‌گزاری نیافتم.

ب. کتاب‌های منسوب

۱. کتاب الأربعین؛

مؤلف، آن را به شیخ شهید منسوب داشته و محور موضوعی روایاتش را درباره مناقب امام علی علیه السلام دانسته است:

و ذکر شیخنا الشهید علیه السلام فی أربعینة الذي جمعه فی فضائل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

این انتساب اشتباه است؛ زیرا کتاب اربعین نگاشته شهید اول (کشته ۷۸۶ هجری در راه دفاع از کیان ولایت) ویژه فضایل جناب فضایل مآب حضرت ابو تراب علیه السلام نیست و آن مرحوم در گزینة‌های حدیثی

۱. برای گزارش حالش، نگر: الحقائق الراهنة، ص ۶۶ - ۷۰.

۲. نگر: الذریعة، ج ۱۸، ص ۸۲. برخی نیز آن را از تصانیف علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلّی می‌دانند که آشکارا اشتباه است؛ زیرا علامه، حدود نُه سال پیش از نگارش این کتاب، یعنی در ۷۲۶ق، از دنیا رفته است.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج ۱، ص ۳۷۹.

خویش، بیشتر جنبه‌های فقهی و حکم شناسی را در دید داشته است. افزون بر این، روایت مورد نظر ما که درباره تکریم جبرئیل از مقام امیر المؤمنین علیه السلام است، در آن وجود ندارد^۱.

باری، گرد آورنده حقیقی این اربعین، بایستی شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن بابویه رازی (درگذشته نزدیک ۵۸۵ق) باشد که اثر خویش را ویژه فضایل آن حضرت ساخته و روایت مزبور نیز در اربعین همو به چشم می خورد. نام کامل کتابش: الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً في فضائل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام است^۲.

۲. مصباح الأثر [في مناقب إمام الأبرار]؛

در این کتاب، از امامت امام علی علیه السلام سخن به میان آمده و مناقب آن حضرت درج گردیده است^۳. دست نوشته‌های کهن و نیکوی آن در کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی قم و کتاب خانه مدرسه شهید مطهری - سپهسالار پیشین - تهران وجود دارد^۴. باز، عکس نسخه‌ای از آن به خط نسخ پخته کهن از سده هشتم هجری مشاهده نمودم، که اصل دست نوشته در نزد خاندان خیرسان در نجف اشرف نگهداری می شود^۵.

مؤلف ما، این کتاب را از شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (درگذشته ۴۶۰ق) دانسته است. مؤلفان دیگری همچون

۱. نکر: الأربعون حديثاً، گرد آمده محمد بن مکی مشهور به شهید اول، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام قم ۱۴۰۷ق.

۲. نکر: طبع آن به اهتمام نهاد پیش گفته، سال ۱۴۰۸ق.

۳. مؤلف، در اثر دیگرش موسوم به کثر المطالب نیز موارد بسیاری از این کتاب نقل نموده است.

۴. نکر: فهرست نسخه‌های خطی کتاب خانه مرعشی، ج ۱۰، ص ۸۸ و ج ۱۲، ص ۳۰۸؛ فهرست کتاب خانه سپهسالار، ج ۵، ص ۵۸۱.

۵. این دست نوشته را هم مرحوم آقا بزرگ نهرانی دیده و از آن یاد کرده است. نکر: الذریعة، ج ۲۱، ص ۱۰۳.

شرف‌الدین استرآبادی (زنده در سده ۱۰ق)^۱ و سید هاشم بحرانی (درگذشته ۱۱۰۷ق)^۲ نیز طوسی را به عنوان صاحب این اثر پذیرفته‌اند. اما انتساب این اثر به وی مایه شگفتی است، زیرا در لابه‌لای کتاب گفتاوردهایی از پسینیان طوسی مانند شهردار بن شیرویه دیلمی (درگذشته ۵۵۸ق) و موفق بن احمد مکی خوارزمی (درگذشته ۵۶۸ق) و بجز آن دو آمده است که نشان آشکاری از تأخیر زمانی تألیف کتاب از روزگار طوسی است!

از این رو، بایستی کتاب از تن دیگری بجز طوسی باشد. و ظاهراً وی همان شیخ فاضل محدث هاشم بن محمد است که حُرّ عاملی و کتوری از او نام برده‌اند.^۳

شناخت دست‌نوشته‌ها و شیوه تحقیق کتاب

دست‌نوشته‌های متعددی از این کتاب، در کتاب‌خانه‌های ایران و بیرون مرز آن نگهداری می‌شود. با بررسی فهرست‌نامه‌های دم دست و نیز دیدن برخی از نسخه‌ها، دانستم که بیشترین دست‌نویس‌های مزبور، دارای افتادگی متنی است یا به وسیله کاتبان کم‌مایه‌ای استنساخ گردیده است.

به هر روی، در ارائه و تحقیق متن این کتاب، از دو دست‌نویس ذیل بهره برده‌ام:

۱. نسخه الف

از کتاب‌خانه ناصریه شهر لکهنو. در آغاز مجموعه‌ای که پس از کتاب ما، بندهایی از نفاس النون و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را در بر دارد.

۱. تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. مدینه المعاجز، ج ۱، ص ۵۶ و کتاب‌های دیگرش.

۳. أمل الأمل، ج ۲، ص ۳۲۱؛ کشف الحجب والأستار، ص ۵۲۶.

به خط نستعلیق شکسته از آغاز سده یازدهم هجری. بر روی صفحه عنوان، یادداشتی به خط مرحوم اعجاز حسین گنتوری مورخ ۱۲۵۹ق، درباره وقف نسخه بر فرزندانش به چشم می خورد^۱.

۲. نسخه ب

از کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی مشهد. در میان مجموعه شماره ۲۰۹۵، رساله های دیگر این مجموعه عبارت اند از: الروضة فی المعجزات والفضائل و بخش امامت نهج الحق اثر علامه حلی.

به خط نسخ میانه نظرخان گیلانی در ۱۴ ذی قعدة ۱۰۶۹ق. این نسخه، از شمار موقوفات نادرشاه افشار بر آستانه مقدسه بوده است. در کناره های ترقیمه کتاب، چند یادداشت بازبینی و عرض دست نوشت در تواریخ ۱۲۹۲ و ۱۲۹۷ق و بجز آن دیده می شود. در سمت چپ همین صفحه نیز، یادداشت عرض همراه با مهر چهار گوشه مؤتمن الملك با نشان شیر و شمشیر وجود دارد.

به هنگام سنجیدن دقیق هر دو دست نوشت، دریافتیم که نسخه به خط نظرخان گیلانی دستخوش تصحیف گشته و افتادگی هایی دارد. و در برابر، نسخه نخست از استحکام و درستی خوبی برخوردار است.

برای همین، ضبط نسخه نخست را در متن نهادم و تفاوت های صحیح نسخه دوم را در پا صفحات نشان داده، از اشتباهات و افتادگی هایش چشم پوشیدم. البته، در موارد اندکی که ضبط آن بهتر و به صحت نزدیک تر بود، آن را برگزیده و به ضعف نسخه نخست

۱. وی، برادر امام میر حامد حسین صاحب کتاب عیقات الأثوار است و آثار متنوعی از جمله کتاب ارزنده کشف الحجب والأستار دارد. به سال ۱۲۸۶ق درگذشت و از گسترش دهندگان کتابخانه خاندانشان بود که بعدها به کتابخانه ناصریه نام گذاری شد.

اشاره کرده‌ام.

پس از این، آدرس منابع مؤلف را مشخص نموده، نشانی‌های بیشتری را نیز جستجو و شناسانده‌ام.

در انجام، امید می‌برم این تلاش ناچیز، پذیرفته‌ساحتِ قدسی‌صفتِ همای رحمت قرار گیرد و دستگیر این کمترین به روز واپسین گردد.

سنة اقرن الرحمن وسيد

انجده الذي بفضله اوضح لنا سبل الدر العين ومن علينا بحج فاتم البنيان
 رحمة للعالمين وجعلنا من امته خير امة اخرجت للناس ولما اولاها على اهل الكون
 من الكيد من انما تميز وصي الله على اهل الخلق وفاضت الانبياء والاسلام محمد الله
 خصه الله نبيا وادم من الماء والطير وعلى اهل الطمس ودرتية الاكرم من صدوة
 يتعالي عليهم من قبلة الزور والسينن اما بعد فيقول اهل كلك علاوا اكثرهم
 زلالا الفقير الى الله الفخ والمعصم كقول الله العزيز وسابن بعد الله الرضا
 انه قد جرت الحشيش اصحابنا بر القوة الامانية بعضهم قالوا ان على اهل الطمس
 اصل من الانبياء وبعضهم قالوا ان عليا لا يفضل على الانبياء وشبهوا على قوم
 الترس من بعض الاضلاع من الاخوان ويزيل الاصدقا من اهل الزمان وهو ذو
 محض على ارضية والصفى ارضية والافعال الكريمة والاحلاق البهية
 والعبادة الابدية الفاتح في الامم الامثال الاقران على كافة الاحكام
 والاضوان المولى هو صفى الصدقور خلقه على اطلاق ان اصعب شيئا في الهم
 الدلائل الراضية والرايين الايكه ما لائق احيى مجتهد في ارسلا احصا
 للثمة من كتب الفوتين وسميته منهاج الحق واليقين في تفضيل على اهل الكون
 على ما مر الانبياء والاسلام ورتبة على عدة مطالب اقول وبالله التوسل اما
 حجة القامير تفضل على على الامعاء والباروان احمد بن حنبل في مسنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي بفضله اوضح لنا سبل الهدى واليقين ومن
 علينا بمحمد ص خاتم النبيين اذا بعثه رحمه للعالمين وجعلنا
 من امته خير امم المرسلين وهدانا بآياته على ايدى الواسين ولم
 يجعلنا من المكذبين الضالين وصلى الله على اشرف المخلوقين
 وخاتم الانبياء والمرسلين محمد الذي خصه الله بنبينا وادم
 بهن الماء والطين وعلى اله الطيبين وذرية الاكرمين صلاة
 تتعاقب عليهم تتعاقب الشهور والسنين فيقولون
 اقل الخلاق عملا واكثرهم زللا الفقير الى الغنى والمعتم
 بمولاه الله وقوته القوى ولي بن نعمه الله الحيني الرضوى
 الحارثى انه قد جرى البحث بين اصحابنا من الفرقه الاماميه
 بعضهم قال ان على بن ابي طالب افضل الانبياء وثبتوا
 على قلوبهم التمس بعض الاخلاء من الاخوان وزنى الاصفاء
 من اهل

بمنزلة راسي من بدني وعلى مني كعيني من جسدي على
 مني كجلدي على مني كالخبي على مني كعظمي على مني كدمي
 في عروقي على امتي ووصيتي في اهلي وخليفتي على امتي
 على في الدنيا اذا ماتت عوضا مني في امتي وروى حذيفة
 بن اليمان قال قال الامام النعمان فقبل بين عيني على بن ابي طالب
 وقال يا ابا الحسن انت عضو من اعضاءي تزول حيث
 زلت وان لك في الجنة درجة وهي الوسيلة فطوبى لك
 والشيعتك من بعدك وانظر يا ابا اولي العترة اذا كان
 بيننا محتدرا افضل واشرف من جميع الانبياء وعلى كرامه
 من يدنو وعينه من راسه وكلمه وكعظمه منه ودمه في عروقه
 بدمه فكيف لا يكون على افضل الانبياء ولا لشكر ان هذا
 هو الفضل العظيم والرحمان المبين لا يبر المؤمنين ويرى
 الشيخ الجليل ابو جعفر في مناقبه باسناده عن رجاله من عا
 الى الفضل بن عمر قال دخلت على ابيهم عم ذات يوم فقال
 لي يا فضل هل تعرف محمدا وعلياً وفاطمة والحسين والحسين
 كنه

شرح
 في شرح
 شرح
 شرح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و [منه] نستمد^١

الحمد لله الذي بفضله أوضح لنا سبيل الهدى واليقين، ومنّ علينا بمحمد ﷺ خاتم النبيين، إذ بعثه رحمة للعالمين، وجعلنا من أُمَّته خير أمم المرسلين، وهدانا إلى ولاية^٢ عليّ أمير المؤمنين، ولم يجعلنا من المكذّبين الضالّين. وصلى الله على أشرف المخلوقين وخاتم الأنبياء والمرسلين، محمد الذي خصّه الله نبياً وآدم بين الماء والطين،^٣ وعلى آله الطيّبين وذريّته الأكرمين، صلاة تتعاقب عليهم تعاقب الشهور والسنين.

أما بعد: فيقول أقلّ الخلائق عملاً وأكثرهم زللاً، الفقير إلى الله الغنيّ، والمعتمد بحول الله وقوّته^٤ القويّ، وليّ بن نعمة الله الحسيني^٥ الرضوي الحائري: إنّه قد جرى البحث بين أصحابنا من الفرقة الإماميّة؛ بعضهم قالوا: إنّ عليّ بن أبي طالب ﷺ أفضل من الأنبياء. وبعضهم قالوا: إنّ عليّاً لا يفضل على الأنبياء. وثبتوا على قولهم، فالتمس^٦ منّي بعض الأخلاء من الإخوان وزين الأصدقاء من أهل الزمان، وهو ذو الخصائل

١. «ب»: وبه نستعين.

٢. «ب»: بولاية.

٣. إشارة إلى قوله ﷺ: كنت نبياً وآدم بين الماء والطين. راجع: مناقب آل أبي طالب ج ١، ص ١٨٣؛ إعجاز القرآن للباقلاني، ص ٥٨.

وفي المصنّف لابن أبي شيبة الكوفي، ج ٨، ص ٤٣٨، ما جاء في مبحث النبي ﷺ، ح ١؛ والطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٤٨ و ج ٧، ص ٦٠: كنت نبياً وآدم بين الروح والجسد. وراجع: أيضاً المستدرک للحاكم، ج ٢، ص ٦٠٩؛ كتاب السنّة لابن أبي عاصم، ص ١٧٩، ح ٤١٠؛ المعجم الكبير، ج ٢٠، ص ٣٥٣؛ ذكر أخبار أصبهان، ج ٢، ص ٢٢٦.

٤. «ألف»: - وقوّته.

٥. «ألف»: - الحسيني.

٦. «ألف» و «ب»: - التمس.

الرضية والصفات المرضية والأفعال الزكية والأخلاق البهية والسعادة الأبدية، الفائق بين الأنام من الأمثال والأقران على كافة الأصحاب والإخوان، الموفق بتوقيفات [الله] الصمد القوي، مولانا^٢ خواجه عليّ الأملي^٣ أن أجمع شيئاً من الدلائل الواضحة والبراهين اللانحة ما يطابق الحق. فجمعت هذه الرسالة إجابة لملتسمه من كتب الفريقين، وسميته: منهاج الحق واليقين في تفضيل عليّ أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين، وربّته على عدّة مطالب.

أقول - وبالله التوفيق -:

أما حجة القائلين بتفضيل عليّ عليه السلام على الأنبياء^٤، وهو ما رواه أحمد بن حنبل في مسنده^٥ عن عائشة أنها سمعت رسول الله ﷺ يقول في معنى الخوارج: إنهم شرّ الخلق والخلقة، فيقتلهم خير الخلق والخلقة وأقربهم عند الله وسيلة^٦.

وأيضاً يكفي في ذلك كونه عليه السلام نفس رسول الله ﷺ التي هي أشرف النفوس من جميع مخلوقاته. يقول الله تعالى: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾^٧ فإذا كان نفسه عليه السلام أشرف نفوس العالمين وعليّ عليه السلام نفسه وشقيق نوره، فحينئذٍ عليّ أفضل من الأنبياء.

أليس رسول الله ﷺ كان أطيب الناس كلاماً، وعليّ أولى الناس به لأنه نفسه؟

أليس رسول الله ﷺ أحسن الناس خلقاً وخلقاً، وعليّ أولى الناس به لأنه نفسه؟

أليس رسول الله ﷺ أشجع الناس كافةً، وعليّ أولى الناس به لأنه نفسه^٨؟

أليس رسول الله ﷺ أفضل الناس حسباً وأجلهم نسباً، وعليّ أولى الناس به؟

١. من «ب».

٢. «الف»: -مولانا.

٣. هامش «ب»: وهو أبو طالب الأملي.

٤. «ب»: بتفضيل عليّ أمير المؤمنين على الأنبياء والمرسلين.

٥. لم نثر عليه في المسند المطبوع! ونقله ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة، ج ٢، ص ٢٦٧ عن مسند أحمد.

٦. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للكوفي، ج ٢، ص ٣٦١، ح ٨٣٩ و ص ٥٣٤، ح ١٠٣٥؛ المسترشد، ص ٢٨١، ح ٩٢؛ شرح

الأخبار، ج ١، ص ١٤٢، ح ٧٤ و ج ٢، ص ٦٥، ح ٢٣٨؛ مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي، ص ٥٥-٥٦؛

مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٢٦٨؛ تنزيه الأنبياء للشريف المرتضى، ص ٢٠٢؛ بشارة المصطفى، ص ٣٧١، ح ٥

وفي كلها: ... وسيلة يوم القيامة.

٧. سورة آل عمران، الآية ٦١.

٨. «ب»: نفس الرسول.

- أليس رسول الله ﷺ أبرأ الناس عن عبادة الأوثان، وعليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ لم يأكل ممّا ذُبِح على النُّصَب، وعليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ أعلم الناس علماً وهو مدينة العلم، وعليّ أولى الناس به؛ لأنّه هو لمدينة العلم بابٌ؟
- أليس إذا كان رسول الله في جيش كان هو الأمير، وعليّ أولى الناس به؛ لأنّه نفسه وبمنزلة سمعه وبصره ورأسه من جسده؟
- أليس رسول الله ﷺ لم يفرّ من الرِّخف، وعليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ كان مطهراً^١ من كلّ دنس، وعليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ ألقي في قلوب أوليائه المحبّة، وعليّ أولى الناس به؛ لأنّه قال ﷺ: عليّ منّي وأنا من عليّ،^٢ فكيف لا يكون عليّ أولى الناس به؟
- [أليس رسول الله ﷺ ألقي في قلوب أعدائه الرعب، [و] عليّ أولى الناس به؟]^٣
- أليس رسول الله ﷺ المخصوص بسكنى المسجد، وعليّ خُصّ كذلك عند سدّ أبواب سائر الأصحاب، فكيف لا يكون عليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ حبّه إيمان وبغضه كفر، وكذلك عليّ حبّه إيمان وبغضه كفر، فكيف لا يكون عليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ قال الله في حقّه: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^٤
- [و] عليّ أولى الناس به؟
- أليس رسول الله ﷺ قال الله في حقّه: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^٥ [و] عليّ أولى الناس به؟

١. «ب»: المطهر.

٢. راجع مناقب أمير المؤمنين ﷺ للكوفي، ج ١، ص ٤٧٤ و ٤٩٨؛ الأمالي للصدوق، ص ٧٥٧؛ الأمالي للمفيد، ص ٥٦؛ الأمالي للطوسي، ص ٥٠؛ كتاب السنّة لابن أبي عاصم، ص ٥٥٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٠٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٢، ص ٣٤٦، وغيرها من مصادر الفريقين.

٣. ساقطة من «الف».

٤. سورة آل عمران، الآية ٣١.

٥. سورة النساء، الآية ٨٠.

أليس رسول الله ﷺ أوضح الناس بياناً وأقوى الناس جناناً، [و] عليّ أولى الناس

به؟

أليس رسول الله ﷺ أهدى الناس هدىً، وعليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ أسمح الناس كفاً، وعليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ قال في غدير خم: من كنت مولاه فعليّ مولاه؟^١ فرسول الله ﷺ مولى

جميع خلق الله، فكيف لا يكون عليّ كذلك أولى الناس به؟

المطلب الأول

من كتاب مقتضب^٢ الأثر في إمامة الاثني عشر^٣، وهو ما رواه أحمد بن محمد، [عن محمد] ابن صالح^٤، عن سليمان بن محمد^٥، عن زياد بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر^٧، عن سلام^٨، عن أبي سلمى^٩ راعي رسول الله ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ليلة أُسري بي إلى السماء قال لي^{١٠} الجليل جلّ جلاله: ﴿أَمَنْ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾^{١١} فقلت: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ فقال الله: نعم^{١٢}، صدقت يا محمد، من خلفت في أمّتك؟ قلت:

١. تجده في أكثر المصادر الحديثية المتقدمة ككتاب قرب الإسناد، ص ٥٧؛ الكافي، ج ١، ص ٢٩٥؛ الأمالي للصدوق، ص ٤٣٧ و٤٥٠؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٠٠؛ مستند أحمد، ج ١، ص ٨٤ و١١٨ و١٥٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٩٧؛ المستدرک للحاكم، ج ٣، ص ١١٠ و١١٦؛ المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٧، ص ٢٩٥ و٢٩٩، كتاب السنة لابن أبي عاصم، ص ٥٩٠؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٧٠ و١٩، ص ٢٩١. وللتفصيل فراجع المجلد الأول من المنهج الثاني من كتاب عقبات الأنوار للإمام المير حامد حسين، والجزء الأول من كتاب الغدير للعلامة الأمين.

٢. «الف» - مقتضب.

٣. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الاثني عشر، ص ٢٩٩ - ٣٠٠.

٤. من المصدر.

٥. المصدر: سليمان بن أحمد.

٦. المصدر: الريان.

٧. «ب» - «عن عبد الرحمن، عن زيد بن جابر» وفي «الف»: «عن عبد الرحمن بن زيد، عن جابر»، والمثبت يطابق ما في المصدر.

٨. «الف» و«ب»: سلامة.

٩. «الف» و«ب»: أبي سلمان.

١٠. «ب»: قال ربي.

١١. سورة البقرة، الآية ٢٨٥.

١٢. «الف» والمصدر: نعم.

خيرها . قال الله تعالى : عليّ بن أبي طالب ؟ قلت : نعم . قال : يا محمد ، إنّي أطلعت إلى الأرض
أطلّاعةً فاخترتك منها فشقتك لك اسماً من أسمائي ، فلا أذكر في موضع إلاّ ذكرت معي ، فأنا
المحمود وأنت محمد . ثمّ أطلّعت الثانية فاخترت منها عليّاً وشقتك له اسماً من أسمائي ، فأنا
الأعلى^١ وهو عليّ .

يا محمد ، إنّي خلقتك وخلقّت عليّاً وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من ولده من نوري^٢ ،
وعرضت ولايتكم على أهل السماوات والأرض : فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ، ومن جردها
كان عندي من الكافرين .

يا محمد ، لو أنّ عبداً من عبادي^٣ عبدني حتّى ينقطع أو يصير كالشنّ البالي ، ثمّ أتاني جاحداً
لولايتكم ما غفرت له حتّى يقرّ بولايتكم .

يا محمد ، تحبّ أن تراهم ؟ قلت : نعم يا ربّ . فقال لي : التفت عن يمين العرش . فالتفتُ فإذا
بعليّ وفاطمة والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمد بن عليّ وجعفر بن محمد وموسى بن
جعفر وعليّ بن موسى ومحمد بن عليّ وعليّ بن محمد والحسن بن عليّ والمهديّ في ضحضاح
من نور قيام يصلّون ، وهو في وسطهم - يعني المهديّ^٤ .

ومن ذلك ما رواه محمد بن مؤمن في كتابه^٥ في تفسير قوله تعالى : ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^٦ بإسناده إلى أنس بن مالك ، قال : سألت رسول
الله ﷺ عن ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ قال : إنّ الله تعالى خلق آدم من طين حيث شاء . ثمّ قال :
﴿وَيَخْتَارُ﴾ إنّ الله اختارني وأهل بيتي على جميع الخلق ، فانتخبنا^٧ وجعلني الرسول ، وجعل عليّ
بن أبي طالب الوصي . ثمّ قال : ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ يعني : ما جعلت للعباد أن يختاروا ، ولكن

١ . المصدر : العليّ الأعلى .

٢ . المصدر : من سنخ نوري .

٣ . «ألف» و«ب» : «عبيدي»، والمثبت من المصدر .

٤ . تفسير فرائد الكوفي ، ص ٧٣-٧٤ ؛ الغيبة للطوسي ، ص ١٤٧-١٤٨ ؛ الطرائف ، ص ١٧٣ ؛ فرائد السمعين ، ج ٢ ،
ص ٣١٩ . وجاء في المصدر بعد هذا المقدار : كأنه كوكب دريّ ، فقال : يا محمد ، هؤلاء الحجج ، وهو الشائر
من عترتك . وعزّتي وجلالي ، إنّه الحجّة الواجبة الناصر لأوليائي والمنتقم لأعدائي .

٥ . نقله ابن طاووس في الطرائف ، ص ٩٧ عن كتاب محمد بن مؤمن ، وانظر مناقب آل أبي طالب ، ج ١ ، ص ٢٢٠ .

٦ . سورة القصص ، الآية ٦٨ .

٧ . الطرائف : فانتخبنا .

أختار من أشاء ، فأنا وأهل بيتي صفوة الله وخيرته من خلقه . ثم قال : ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^١ به كفار أهل مكّة . ثم قال : ﴿وَرَبُّكَ﴾^٢ يعني يا محمّد ﴿يُظَلِّمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾ من بغض المنافقين لك ولأهل بيتك ﴿وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ [بألستهم من الحبّ لك ولأهل بيتك]^٣ .

وأيضاً من ذلك ما ذكره أبو نعيم في كتابه^٤ الذي استخرجه من كتاب الاستيعاب في تفسير قوله تعالى : ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾^٥ على ما بعثوا . فقال : إنّ النبي ﷺ ليلة أسري به جمع الله بينه وبين الأنبياء ، ثم قال له : سلمهم يا محمّد : على ما ذا بعثتم إذ بعثتم ؟^٦ قالوا : بعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله ، والإقرار بنبوتك ، وعلى الولاية لعليّ بن أبي طالب . هذا الخبر ، ذكره ابن عبد البرّ في كتاب الاستيعاب^٧ .

قال أبو جعفر الطوسي :

انظر الآن - أيها المستبصر لنفسك في فوزها وسعادتها وقربها إلى ربّها - كيف افترض الله على الأنبياء - آدم ومن دونه - من الإقرار بولاية أمير المؤمنين وجليه قدره وما خصّه الله من الكرامة والتعظيم ؛ إذ قرن ولايته والإقرار بها بنبوة الرسول ﷺ ووحدايته تعالى . ومن افترض الله تعالى الإقرار بولايته على الأنبياء - آدم ومن دونه - واجب على جميع الخلق^٨ الإقرار بولايته ، خصوصاً هذه الأمة . وصار الإقرار أمانة في أعناقهم ، وبها إكمال دينهم وإتمام النعمة عليهم ورضى الربّ عنهم .

١ . «ألف» - به . وفي الطرائف بعد إيراد الآية : «يعني الله منزّه عمّا يشركون به ...» .

٢ . سورة القصص : الآية ٦٩ .

٣ . من المصدر .

٤ . الطرائف ، ص ١٠١ ؛ خصائص الوحي المبين ، ص ١٧١ ؛ نهج الإيمان ، ص ٥٠٥ - ٥٠٦ كلّها عن كتاب أبي نعيم المحدث .

٥ . سورة الزخرف ، الآية ٤٥ .

٦ . الطرائف : يا محمّد ، سلمهم على ما ذا بعثتم .

٧ . لم نعثر عليه في الاستيعاب المطبوع .

٨ . «ب» : خلق الله تعالى .

٩ . «ب» : إذ صار .

المطلب الثاني

ومن ذلك ما روي عن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه قال: قال رسول الله ﷺ: ما خلق الله تعالى خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني. قال علي عليه السلام: قلت: يا رسول الله، فأنت أفضل أم جبرئيل؟ قال: يا علي، إن الله تعالى فضل أنبياء المرسلين على ملائكته المقربين، وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك - يا علي - وللأنمة من بعدك^١.

وروي الخوارزمي مرفوعاً إلى النبي ﷺ أنه قال: لما نفخ الله تعالى الروح في آدم عليه السلام قال الله: وعزتي وجلالي، لو لا عبدان أريد أن أخلقهما^٢ في دار الدنيا لما خلقتك. قال آدم: إلهي فيكونان مني؟ قال: نعم يا آدم، ارفع رأسك وانظر. فرفع رأسه فإذا مكتوب: «لا إله إلا الله، محمد نبي الرحمة، وعلي مقيم الحجة، من عرف حق علي زكا وطاب، ومن أنكر حقه لعن وخاب»^٣. وقد تكلم السيد المرتضى علم الهدى في هذا المعنى، فقال: إذا كان الله تعالى عالماً بأن اللطف في تكليف الأمم بنبوة نبينا وإمامة أئمتنا^٤ عليهم السلام فقد صح القول على ذلك بأنه لولاهم ما خلق الله تعالى ولا كلف ولا أثناب ولا عاقب؛ لأن كونهم أطفافاً في التكليف، ولا ينوب غيرهم مقامهم.

ومن ذلك ما ذكره الشيخ أبو جعفر الطوسي في مصباح الأثر^٥ عن أنس بن مالك، قال: صلى بنا رسول الله ﷺ في بعض الأيام صلاة الفجر، ثم أقبل علينا بوجهه الكريم، فقلت: يا رسول الله، إن رأيت أن تُفسر لنا قول الله تعالى: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^٦. فقال ﷺ: أما النبيون فأنا، وأما الصديقون فأخي علي بن أبي طالب، وأما الشهداء فعمي حمزة، وأما الصالحون فابنتي فاطمة وأولادها الحسن والحسين.

١. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٣٧؛ علل الشرائع، ص ٥؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٥٤؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٨٧ - ١٨٨.
 ٢. «ب»: أحلفهما.
 ٣. المناقب للخوارزمي، ص ٣١٨؛ وعنه في كشف اليقين، ص ٧-٨؛ وراجع مئة منقبة، ص ٨٣.
 ٤. «ألف»: الأنمة.
 ٥. عنه في تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٣٧-١٣٨؛ مدينة المعاجز، ج ٣، ص ٤١٩-٤٢١.
 ٦. سورة النساء، الآية ٦٩.

قال: وكان العباس حاضراً، فوثب وجلس بين يدي رسول الله ﷺ وقال: ألسنا أنا وأنت وعليّ وفاطمة والحسن والحسين من نبعة^١ واحدة؟ قال: وكيف ذلك يا عمّ؟ قال العباس: لأنك تعرّف بعليّ وفاطمة والحسن والحسين دوننا؟!

فتبسّم النبيّ ﷺ وقال: أما قولك يا عمّ: «ألسنا من نبعة واحدة». فصدقت، ولكن يا عمّ، إنّ الله تعالى خلقني وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين، قبل أن يخلق الله تعالى آدم حيث^٢ لا سماء مبنية ولا أرض مدحّية ولا ظلمة ولا نور ولا جنّة ولا نار ولا شمس ولا قمر.

قال العباس: وكيف كان بدء خلقكم يا رسول الله؟ قال: يا عمّ، لمّا أراد الله أن يخلقنا تكلم بكلمة فخلق منها نوراً، ثمّ تكلم بكلمة فخلق منها روحاً، فمزج النور بالروح، فخلقني وأخي عليّاً وفاطمة والحسن والحسين، فكنا نسبّحه حين لا تسبيح، ونقدّسه حين لا تقدّس. فلمّا أراد الله أن يُنشئ الصنعة^٣ فتق نوري فخلق منه العرش، فنور العرش من نوري، ونوري خير من نور العرش. ثمّ فتق نور أخي عليّ بن أبي طالب فخلق منه نور الملائكة، فنور الملائكة من نور عليّ، ونور عليّ أفضل من نور الملائكة. ثمّ فتق نور ابنتي فاطمة فخلق منه نور السماوات والأرض، ونور ابنتي فاطمة أفضل من نور السماوات والأرض. ثمّ فتق نور ولدي الحسن فخلق منه نور الشمس والقمر، [ونور ولدي الحسن أفضل من الشمس والقمر]^٤. ثمّ فتق نور ولدي الحسين فخلق منه الجنّة والحدود العين، ونور ولدي الحسين أفضل من الجنّة والحدود العين.

ثمّ أمر الله الظلمات أن تمرّ على السحاب فأظلمت السماوات على الملائكة، فضجّت الملائكة بالتسبيح والتقدّس وقالت: إلهنا وسيّدنا، منذ خلقتنا وعرّفنا هذه الأشباح لم نرّ بؤساً، فبحقّ هذه الأشباح إلاّ كشفت عنا هذه الظلمة. فأخرج الله من نور ابنتي فاطمة قناديل معلقة في بطنان العرش، فأزهرت السماوات والأرض، ثمّ أشرقت بنورها، فلأجل ذلك سمّيت الزهراء، فقالت الملائكة: إلهنا وسيّدنا، لمن هذا النور الزاهر الذي قد أزهرت منه السماوات والأرض؟

١. «الف»: طبقة.

٢. «الف»: حين.

٣. في تأويل الآيات ومدنية المعاجز: الصنعة.

٤. ساقطة من «الف».

٥. «الف»: «ان» بدل «إلاه».

فأوحى الله إليهم: هذا نور [اخترعته من نور جلالى لأمتى فاطمة] ^١ ابنة حبيبي، وزوجة وليي وأخي نبيي وأبو حججى على عبادى. أشهدكم ملائكتى أنى قد جعلت ثواب تسيحك لهذه المرأة وشيعتها، ثم لمحبيها إلى يوم القيامة.

فلما سمع العباس من رسول الله ﷺ ذلك، وثب قائماً، وقبّل بين عيني على، وقال: والله - يا على - أنت الحجّة البالغة لمن آمن بالله.

وهذا الحديث يدلّ على أنّ علياً ﷺ أفضل من الأنبياء؛ لأنه هو والنبيّ علّة الموجودات.

ومن ذلك ما رواه الشيخ أبو جعفر في كتاب المعراج ^٢ عن رجاله مرفوعاً عن عبد الله بن العباس، قال: سمعت رسول الله ﷺ وهو يخاطب علياً ويقول: يا على، إنّ الله - تبارك وتعالى - كان ولا شيء معه، فخلقني وخلقك روحين من نور جلاله، وكنا أمام عرش ربّ العالمين نسيح الله ونقدّسه ونحمده ونهلّله، وذلك قبل خلق السماوات والأرضين. فلما أراد أن يخلق آدم؛ خلقتني وإياك من طينة عليّين، وعجننا بذلك ^٣ النور، وغمسنا في جميع الأنوار وأنهار الجنة، ثم خلق آدم، واستودع صلبه تلك الطينة والنور، فلما خلقه استخرج ذرّيته من ظهره فاستنطقهم وقزّهم بربوبيّته، فأول خلق أقرّ له بالربوبيّة أنا وأنت - يا على - والنبيّون على قدر منازلهم وقربهم من الله تعالى، فقال الله تبارك وتعالى: صدقتما وأقرتما. يا محمّد ويا على، سبقتما خلقي إلى طاعتي، وكذلك كنتما في سابق علمي، فأنتما صفتي من خلقي والأسمّة من ذرّيتكما وشيعتكما، وكذلك خلقتكم.

ثمّ قال: يا على، وكانت الطينة في صلب آدم، ونوري ونورك بين عيني، فما زال ذلك النور ينتقل بين أعين النبيّين والمنتجبين حتّى وصل النور والطينة إلى صلب عبد المطلب، فافترق نصفين، فخلقني الله من نصفه فاتخذني نبياً ورسولاً، وخلقك من النصف الآخر فاتخذك خليفة ووصياً وولياً.

فلما كنت من عظمة ربّي كقاب قوسين، قال لي: يا محمّد، من أطوع خلقي لك؟ فقلت:

١. ساقطة من «ألف».

٢. عنه في أوائل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٧٧٣-٧٧٤؛ وراجع المحتضر للحلي، ص ١٤٣.

٣. «ألف» من ذلك.

علي بن أبي طالب . قال : فاتَّخذه خليفة^١ ووصياً ؛ فقد اتَّخذته صفيئاً وولياً . يا محمَّد ، كتبت اسمك واسمه على عرشي قبل أن أخلق خلقي محبةً مني إليكما ولمن أحببكما وتولَّكما وأطاعكما ، ومن تولَّكما كان عندي من المقرَّبين ، ومن جحد ولايتكما كان عندي من الكافرين الضالِّين .

ثم قال النبي ﷺ : من ذا يلج بيني وبينك وأنا أنت من نور واحد وطينة واحدة ؟ فأنت أحقَّ الناس بي في الدنيا والآخرة ، وولدك ولدي ، وشيعتك شيعتي ، وأولياؤكم أوليائي ، وأنتم معي غدأ في الجنة .

وهذا الحديث يدلُّ على أنَّ أمير المؤمنين ﷺ أفضل من الأنبياء والمرسلين ؛ لأنَّه سبقهم إلى الإقرار هو والنبي المختار .

ومن ذلك ما رواه محمَّد بن يعقوب الهاشمي ، عن علي بن موسى الرضا ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه جعفر بن محمَّد بن علي ، [عن أبيه محمَّد بن علي] عن أبيه علي بن الحسين ، عن أبيه الحسين بن علي ، عن أمير المؤمنين ﷺ عن رسول الله ﷺ ، عن جبرئيل ، عن ميكائيل ، عن إسرافيل ، عن الله - جلَّ جلاله - أنه قال : أنا الله الذي لا إله إلا أنا . خلقتُ الخلق بقدرتي ، واخترت منهم الأنبياء ، واصطفيت من الكلِّ محمَّداً ، فبعثته إلى خلقي ، وأيدته بعلي ، وجعلته أميراً وخليفتي ووليَّي علي عبادي ؛ يبيِّن لهم كتابي ويشرفهم بحكمي ، وجعلته العَلَمَ الهادي وبابي الذي أُوتى منه ، وبيتي الذي من دخله كان آمناً من ناري ، وحصني الذي من لجأ إليه حصَّنته من مكروه الدنيا والآخرة ، ووجهي الذي من توجَّه إليه لم أصرف عنه وجهي ، وحبَّتي على أهل سماواتي وأرضي ، فلا أقبل عملَ عاملٍ إلا بالإقرار بولايتي مع نبوة أحمد رسولي ، ويدي المبسوطة في عبادي ، ونعمتي التي أنعمت بها على خلقي ، فمن أحبَّه من عبادي عرفته ولايته ، فبعزَّتي حلفت وبجلالي أقسمت أنه لا يتولَّى علياً عبد من عبادي إلا زحزحته من ناري وأدخلته جنتي ، ولا يعدل عن ولايته إلا من أبغضته وأدخلته ناري^٢ .

١. ب: وولياً .

٢. عيون أخبار الرضا ﷺ ، ج ١ ، ص ٥٣ ، الأمالي للصدوق ، ص ٢٩١ - ٢٩٢ ؛ بإشارة المصطفى ، ص ٦١ ؛ المحتضر ، ص

المطلب الثالث

ومن ذلك ما ذكر في كتاب جامع الفوائد^١ [عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في تفسير هذه الآية ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾، فقال عليه السلام]: إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام كَشَفَ عَنْ بَصَرِهِ، فَرَأَى نُوراً إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ، فَقَالَ: إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ؟ فَقِيلَ: هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي. وَرَأَى نُوراً آخراً^٢ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ: إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ؟ فَقَالَ لَهُ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَاصِرِ دِينِي. وَرَأَى إِلَى جَنْبِهِمْ ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ، فَقَالَ: إِلَهِي مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ - فَطَمَتْ مَحَبَّتِهَا عَنِ النَّارِ - وَنُورٌ وَلَدِيهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. قَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي، أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَحْدَقُوا بِهِمْ! قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَؤُلَاءِ الْأَتَمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ. فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِلَهِي بِحَقِّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ إِلَّا عَرَفْتَنِي مَنْ التَّسْعَةَ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ؟ قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَابْنَهُ مُحَمَّدٌ، وَابْنَهُ جَعْفَرٌ، وَابْنَهُ مُوسَى، وَابْنَهُ عَلِيٌّ، وَابْنَهُ مُحَمَّدٌ، وَابْنَهُ عَلِيٌّ، وَابْنَهُ الْحَسَنُ، وَابْنَهُ الْحَاجَّةَ الْقَائِمَ ابْنَهُ. فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي، أَرَى أَنْوَاراً قَدْ أَحْدَقُوا بِهِمْ لَا يَحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا أَنْتَ! فَقِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ وَشِيعَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: وَبِمَا تَعْرِفُ شِيعَتَهُمْ^٣? فَقِيلَ: بِصَلَاةِ أَحَدِي وَخَمْسِينَ، وَالْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْقَنُوتَ قَبْلَ الرَّكُوعِ، وَالتَّخَمُّمَ فِي الْيَمِينِ، [والتعفير باليمين]^٤. فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ. فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^٥.

فإذا كان إبراهيم سأل الله تعالى أن يجعله من شيعته، فكيف لا يكون عليّ أفضل منه؟

وذكر الشيخ الفقيه أبو الحسن محمد بن أحمد بن عليّ بن الحسين بن شاذان في مناقبه^٦ عن الإمام أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ عليه السلام^٧

١. تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٤٩٦ - ٤٩٧.

٢. «ألف»: آخر.

٣. «ب»: شيعة.

٤. سقطت من «ألف».

٥. سورة الصافات: الآية ٨٣.

٦. مئة منقبة، ص ١٧٣.

٧. «ب»: عن الحسين بن عليّ.

قال: قال رسول الله ﷺ: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ لَقِيتُ نُوْحًا، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ خَلَّفْتَ عَلَيَّ مِنْ خَلْفَتِي؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ: نِعْمَ الْخَلِيفَةُ خَلَّفْتَ. ثُمَّ لَقِيتُ أَخِي مُوسَى، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ خَلَّفْتَ عَلَيَّ مِنْ خَلْفَتِي؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ: نِعْمَ الْخَلِيفَةُ خَلَّفْتَ. ثُمَّ لَقِيتُ عِيسَى، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ خَلَّفْتَ عَلَيَّ مِنْ خَلْفَتِي؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ: نِعْمَ الْخَلِيفَةُ خَلَّفْتَ.

قال: قُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ، مَا لِي لَا أَرَى إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: فَعَدَلَ بِي إِلَى حَظِيرَةٍ فَإِذَا فِيهَا شَجَرَةٌ لَهَا ضُرُوعٌ كَضُرُوعِ الْغَنَمِ [وإِذَا تَمَّ أَطْفَالٌ] ^٢ كَمَا خَرَجَ [ضُرْعٌ] ^٣ مِنْ فَمٍ وَاحِدٍ رَدَّهُ إِلَى آخِرٍ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ خَلَّفْتَ عَلَيَّ مِنْ خَلْفَتِي؟ قُلْتُ: عَلِيًّا. قَالَ: نِعْمَ الْخَلِيفَةُ خَلَّفْتَ عَلَيَّ مِنْ خَلْفَتِي، وَإِنِّي - يَا مُحَمَّدُ - سَأَلْتُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي غَدَاءَ أَطْفَالِ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَنَا أَغْذِيهِمْ.

وهذا ممّا يدلّ على تفضيل عليّ على إبراهيم حيث ولّاه الله أن يغذي أطفال شيعة عليّ.

وفي الكتاب المذكور ^٤، وهو ماروي عن أبي ذرّ، قال: نظر النبي ﷺ إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال: هذا خير الأولين من أهل السماوات والأرض، هذا سيّد الصّديقين وسيّد الوصيّين وإمام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين. إذا كان يوم القيامة، جاء عليّ على ناقه من نُورِ الجَنَّةِ، قد أضاءت القيامة من ضوئها، على رأسه تاج مرصّع بالزبرجد والياقوت، فتقول الملائكة: هذا ملك مقرب. ويقول النبيّون: هذا نبيّ مرسل. فينادي منادٍ من بطنان العرش: هذا الصّديق الأكبر، هذا وصيّ حبيب الله، هذا ^٥ عليّ بن أبي طالب. فيقف على متن جهنّم؛ فيُخرج منها من يحبّ، ويدخل فيها من يبغض، ويأتي أبواب الجَنَّةِ فيدخل أولياءه الجَنَّةَ بغير حساب.

فإذا قال له النبيّ ﷺ: هذا خير الأولين من أهل السماوات والأرض، فكيف لا يكون أفضل من سائر الأنبياء؟

ومن ذلك ما رواه صاحب كتاب جامع الفوائد عن الصدوق أبي جعفر محمّد

١. «ب» و«هـ» و«الف»: عليًّا.

٢. من المصدر.

٣. من المصدر.

٤. منة منقبة، ص ٨٨.

٥. «الف»: هذا.

٦. تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٨٣٤، وأورده البحراني في مدينة المعاجز، ج ٢، ص ٢٩٤ عن كتابنا هذا.

ابن بابويه، بإسناده يرفعه إلى أبي ذر رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله يقول: افتخر إسماعيل على جبرئيل، فقال: أنا خير منك. فقال له جبرئيل: ولم أنت خير مني؟ قال: لأنني صاحب الثمانية حملة عرش الله، وأنا صاحب النفخة في الصور، وأنا أقرب الملائكة إلى الله.

فقال جبرئيل: بل أنا خير منك. فقال إسماعيل: وبماذا أنت خير مني؟ قال جبرئيل: لأنني أمين الله على وحيه، ورسوله إلى أنبيائه المرسلين، وأنا صاحب الخسوف، وما أهلك الله أمة من الأمم إلا على يدي.

فاختصما إلى الله تعالى، فأوحى الله إليهما: اسكتا! فوعزتي وجلالي، لقد خلقت من هو خير منكما. قال: يا رب، وتخلق من هو خير منا ونحن خلقنا من نور؟! فقال: نعم. وأوحى الله إلى حجب القدرة: انكشفي. فانكشفت، فإذا على ساق العرش مكتوب: «لا إله إلا الله، محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين خير خلق الله». فقال جبرئيل: يا رب، أسألك بحقهم عليك أن تجعلني خادمهم. قال الله تعالى: قد فعلت. فجبرئيل رضي الله عنه خادم أهل البيت^٣، وإنه لخادمننا.

(٤) وفي كتاب الديلمي: روي أن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه، قوله تعالى: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^٥ [و روي أن آدم وزوجته حواء رأيا على باب الجنة: «محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين صفوتي من الخلق». فسألا الله بهم، فتاب عليهم.

ومعنى الصفوة هو المختار والخاصة من كل شيء.

وذكر شيخنا الشهيد رضي الله عنه^٦ في أربعين^٧ الذي جمعه في فضائل مولانا أمير المؤمنين رضي الله عنه بإسناده عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله غليلاً، فغدا إليه علي بن أبي طالب بكرة، وكان يحب أن لا يسبق إليه

١. ألف: -له.

٢. «ب»: اسكتا.

٣. المصدر: فجبرئيل من أهل البيت.

٤. من هنا إلى بداية المطلب الرابع ساقطة من «ب».

٥. سورة الأعراف، الآية ٢٣.

٦. نسبة الكتاب إلى الشهيد خطأ، والصحيح أنه من جمع الشيخ منتجب الدين الرازي.

٧. الأربعون حديثاً لمنتجب الدين، ص ٢٩.

أحد، فإذا النبي ﷺ نائم في صحن الدار ورأسه على حجر دحية بن خليفة الكلبي، فقال: السلام عليك، كيف أصبح رسول الله؟ قال دحية: بخير يا أبا رسول الله. قال: جزاك الله عتاً أهل البيت خيراً. قال له دحية: إني أحبك، وإن لك عندي مديحة أهدي بها إليك: أنت أمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين، وسيّد ولد آدم بعد سيّد المرسلين إلى يوم القيامة، تزف أنت وشيعتك مع محمّد ﷺ وحزبه في الجنان، قد أفلح من تولاك، وخاب وخسر من عاداك. بحبّ محمّد أحبّوك، وببغضه أبغضوك، لا تتألم شفاعة محمّد. ادنّ من صفوة الله ابن عمك، فأنت أحقّ به. ثم أخذ برأس النبي ﷺ فوضعه في حجره.

فانتبه النبي ﷺ فقال: ما هذه الهمهمة؟ فأخبره الحديث، فقال النبي ﷺ: إنّه لم يكن دحية، كان جبرئيل سمّك بأسماء سمّك الله بها، وهو الذي ألقى مودّتك في صدور المؤمنين ورهبتك في صدور الكافرين، مصداقه قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^١.

و[روى أبو صالح عن ابن عباس، في قوله تعالى: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾^٢ قال: هم أهل بيت رسول الله ﷺ: عليّ بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين وأولادهم إلى يوم القيامة، هم صفوة الله وخيرته^٣].

المطلب الرابع

وهو ما ذكره محمّد بن يوسف الكنجي الشافعي في كتابه كفاية الطالب^٤ في مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام^٥ في سؤال أبي عقال، قال: حدّثنا الحسن بن عليّ بن شهاب بن مالك،

١. سورة مريم، الآية ٩٦.

٢. اليقين لابن طاووس ص ١٢٩ و ٤٤٠ - ٤٤١؛ الأمالي للطوسي، ص ٦٠٤؛ بشارة المصطفى، ص ١٦١؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٢٥٤؛ المناقب للخوارزمي، ص ٣٢٣؛ وعنه كشف اليقين للحليّ ٢٧١؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ٣٥٠، وانظر شرح الأخبار، ج ١، ص ٢٠٢. وراجع كتاب الكواكب الدرية للأمير صلاح بن إبراهيم الحسني، ص ٨٥ - ٨٦ المطبوع بتحقيقنا.

٣. سورة النمل، الآية ٥٩.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ١٥٢.

٥. «ألف»: «كفاية الطالبين». «ب»: «كفاية المطالب»، وكلاهما تصحيف.

٦. كفاية الطالب، ص ٣١٥ - ٣١٦.

عن أبي سلمة، عن أبي سعيد، قال: سألت أبو عقاب النبي ﷺ فقال: يا رسول الله، من سيد المسلمين؟ فقال النبي: من تراك تظنّ يا أبا عقاب؟ فقال: آدم. فقال النبي ﷺ: ها هنا من هو أفضل من آدم. فقال أبو عقاب: [يا رسول الله] ^٢ أليس قد خلقه الله بيده، ونفخ فيه من روحه، وزوجه حواء أمته، وأسكنه جنّته، فمن يكون أفضل منه؟ فقال النبي ﷺ: من فضله الله تعالى. فقال: شيث؟ فقال ﷺ: أفضل من شيث. فقال: إدريس إذاً. فقال: أفضل من إدريس ونوح. قال: فهود؟ قال: أفضل من هود وصالح. قال: فموسى؟ قال: أفضل من موسى وهارون. قال: فإبراهيم؟ قال: أفضل من إبراهيم وإسماعيل وإسحاق. قال: فيعقوب؟ قال: أفضل من يعقوب ويوسف. قال: فداوود؟ قال: أفضل من داوود وسليمان. قال: فأيوب؟ قال: أفضل من أيوب ويونس. قال: فزكريّا؟ قال: أفضل من زكريّا ويحيى. قال: فاليسع؟ قال: أفضل من اليسع وذو الكفل. قال: فيعسى؟ قال: أفضل من يعسى.

قال أبو عقاب: ما علمتُ من هو يا رسول الله، أملك مقرّب؟ فقال النبي ﷺ: مكلّمك - يعني به نفسه - . فقال أبو عقاب: سررتني يا رسول الله. فقال النبي ﷺ: ^٣ أفلا أزيدك على ذلك؟ قال أبو عقاب: نعم. قال: اعلم يا أبا عقاب، أنّ الأنبياء والمرسلين ثلاثمئة وثلاثة عشر نبياً؛ لو جعلوا في كفةٍ وصاحبك في كفةٍ، لرجح عليهم.

قال أبو عقاب: ملأتني سروراً يا رسول الله، فمن بعدك أفضل الناس؟ قال: عليّ بن أبي طالب. ولكن يا أبا عقاب، فضل عليّ على سائر الخلق كفضل جبرئيل على سائر الملائكة. وهذا الحديث يدلّ على فضل أمير المؤمنين على جميع الأنبياء؛ حيث قال النبي ﷺ: فضل عليّ على سائر الخلق كفضل جبرئيل على سائر الملائكة.

المطلب الخامس

مما يؤيد قولنا، وهو ما ذكره ابن شهر آشوب في مناقبه ^٤ عن أبي حمزة الثمالي أنّه

١. أبو عقاب: هلال بن زيد بن الحسن الكلبي، مولى النبي ﷺ، قبره بعسقلان. انظر: ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٣١٣؛ تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ٧٠.

٢. من «ب».

٣. ألف: - النبي.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٢٨١.

قال: دخل عبد الله بن عمر عليّ بن الحسين زين العابدين عليه السلام وقال له: يا ابن الحسين، أنت الذي تقول: إن يونس بن متى إنما لقي من الحوت ما لقي لأنه عرضت عليه ولاية جدّي فتوقّف عندها؟ قال: بلى ثكلتك أمك! قال عبد الله بن عمر: فأرني برهان ذلك إن كنت من الصادقين.

قال عبد الله بن عمر: فأمر عليّ بن الحسين بشدّ عينيه بعصابة وعيني بعصابة، ثم أمر بعد ساعة بفتح أعيننا، فإذا نحن على شاطئ البحر تضرب أمواجه. فقال ابن عمر: يا سيدي، دمي في رقبتك، الله الله في نفسي! فقال عليّ بن الحسين: أردت البرهان؟ فقال عبد الله بن عمر: أرني إن كنت من الصادقين.

ثم قال عليّ بن الحسين عليه السلام: يا أيها الحوت. فاطّلح الحوت رأسه من البحر مثل الجبل العظيم، وهو يقول: لبيك لبيك يا وليّ الله. فقال عليّ بن الحسين عليه السلام: من أنت؟ قال: أنا حوت يونس يا سيدي. قال عليّ بن الحسين عليه السلام: حدّثنا بخبر يونس. قال: إن الله تعالى لم يبعث نبياً^١ من لدن آدم إلى أن صار جدّك محمد عليه السلام إلا وقد عرض عليه ولايتكم أهل البيت؛ فمن قبلها من الأنبياء سلم وتخلّص، ومن توقّف عنها وتتعنّع في حملها^٢ لقي ما لقي آدم من المعصية، ولقي ما لقي نوح من الغرق، وما لقي إبراهيم من النار، وما لقي يوسف من الجبّ، وما لقي أيوب من البلاء، وما لقي داوود من الخطيئة إلى أن بعث الله يونس، فأوحى الله إليه أن: يا يونس، تولّ أمير المؤمنين عليّاً والأئمّة الراشدين في صلبي، في كلام له. قال يونس: كيف أتولّى من لم أراه ولم أعرفه؟! وذهب مغاضباً، فأوحى الله تعالى إليّ أن: التقم يونس، ولا توهن له عظماً، فمكث في بطني أربعين صباحاً يطوف معي البحار في ظلمات ثلاث ينادي: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^٣ قد قبلت ولاية عليّ بن أبي طالب والأئمّة الراشدين من ولده، فلمّا أن آمن بولايتكم، أمرني ربّي فقذفته^٤ على ساحل البحر^٥.

١. «الف»: - نبياً.

٢. أي تردّد في حملها من غي وعجز.

٣. سورة الأنبياء، الآية ٨٧.

٤. «الف»: أن أذفه.

٥. جاء في المصدر بعد هذا: فقال زين العابدين: ارجع أيها الحوت إلى وكرك، واستوى الماء.

وذكر في كتاب الكشكول عن النبي ﷺ أنه قال: ما تكاملت النبوة لنبي في البداية حتى عرضت عليه ولايتي وولاية أهل بيتي ومثّلوا له، فأقرّ بطاعتهم^١.
وقال النبي ﷺ: أتاني جبرئيل فقال: يا محمد، إن ربك يأمرك بحب علي بن أبي طالب وولايته.

ومن ذلك ما ذكره ابن طلحة في كتاب مطالب السؤول في مناقب آل الرسول وهو ما رواه محمد بن علي ماجيلويه، قال: حدّثني عمي محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن هلال، عن الفضل بن دكين، عن معمر بن راشد، قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول: أتى يهودي إلى النبي ﷺ فقام بين يديه يحدّ النظر إليه، فقال ﷺ: يا يهودي، ما حاجتك؟ قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبي الذي كلمه الله وحمل عليه التوراة والعصا، وقلق له البحر، وأظلمه بالغمام؟

فقال له النبي ﷺ: إنّه يكره للعبد أن يزكي نفسه، ولكن إن آدم لما أصاب خطيئته كانت توبته أن قال: «اللهم إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد أن تغفر لي خطيئتي». فغفرها الله له، وإن نوحاً لما ركب السفينة وخاف الغرق قال: «اللهم إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد أن تنجيني من الغرق». فنجاه الله منها، وإن إبراهيم لما ألقى في النار قال: «اللهم إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد أن تنجيني منها». فنجاه الله وجعلها^٢ برداً وسلاماً، وإن موسى لما ألقى عصاه فأوجس في نفسه خيفة قال: «اللهم إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد أن أمنتني منها». فقال الله تعالى: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»^٣.

وإن موسى^٤ لو أدركني [ثم] لم يؤمن بي وبنوّتي، ما نفعه إيمانه ولم يتم له النبوة^٥.
يا يهودي، ومن ذرّيتي المهديّ: إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته، فقدّمه وصلّى خلفه^٦.

١. بصائر الدرجات، ص ٩٣، وفيه: ما تكاملت النبوة لنبي في الأظلمة؛ أي عالم الظلال.

٢. «ب»: «فجعلها الله» بدل «فنجاه الله وجعلها».

٣. سورة طه، الآية ٦٨.

٤. «ب»: «يا يهودي، إذا موسى» بدل «وإن موسى».

٥. «ب»: ما نفعه إيمانه شيئاً ولا نفعته النبوة.

٦. الأمالي للصدوق، ص ٢٨٧؛ روضة الواعظين، ص ٢٧٢؛ الاحتجاج للطبرسي، ج ١، ص ٥٤-٥٥؛ تأويل الآيات

ومن ذلك ما رواه^١ أبو نعيم - وهو من أعيان علماء أهل السنّة - في كتاب حلية الأدياء، ذكر إكرام الله تعالى لذريّة النبوة أنّ عيسى بن مريم يصليّ خلف المهديّ، وهو من أنبياء أولي العزم، ولا شك أنّ اقتداء الفاضل بالمفضول قبيح عقليّ. وإذا كان عيسى يقتدي بالمهديّ فكيف لا يفضل عليّ بعيسى وهو أفضل من المهديّ بالنصّ من النبيّ لقوله للحسن والحسين: سيّد شباب أهل الجنّة، وأبوهما خير منهما^٢. ولقول الصادق^٣ لرجل من أصحابه^٤ حين سأله: هل تزور جدّي أمير المؤمنين^٥؟ فقال الرجل: ما زرت. قال له الصادق^٦: لولا أنّك من شيعتنا ما نظرت إليك أبداً، لا تزور من يزوره الله تعالى مع الملائكة^٧ وتزوره الأنبياء؟! فقال الرجل: ما علمت ذلك! فقال له: اعلم أنّ عليّ بن أبي طالب^٨ أفضل عند الله من الأئمة كلّهم، وله بقدر ثواب أعمالهم، [وعلى قدر أعمالهم]^٩ فضلوا^{١٠}.

وكيف لا يكون كذلك وقد قال النبيّ^{١١} - وهو مشهور بين الجمهور - في قتله لعمر بن عبد وذلّ العامريّ يوم الخندق: ضربة عليّ يوم الخندق أفضل من عمل الثقلين إلى يوم القيامة^{١٢}. وإذا كانت ضربة واحدة من عليّ^{١٣} تفضل على عبادة الثقلين، فبما يقاس بقايا أعماله^{١٤}؟ أليس الأنبياء هم من جملة الثقلين؟ وقد ورد في ذلك أخبار كثيرة، ومن ذلك ما رواه أنس بن مالك [من] حديث

١. الظاهرة، ج ١، ص ٤٩. ولم نجد في مطالب السؤل المطبوع!

٢. «ب»: ما ذكره.

٣. قرب الإنسان، ص ١١١؛ مناقب أمير المؤمنين^{١٥} للكوفي، ج ٢، ص ٢٥٠؛ عيون أخبار الرضا^{١٦}، ج ١، ص ٣٦؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٢٣؛ منة منقبة، ص ١٩ وفيه: إن عليّ بن أبي طالب أفضل خلق الله تعالى غيري، والحسن والحسين؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ١٦٤؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٤؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٣٩ وج ١٩، ص ٢٩٢؛ تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٥٠؛ المستدرک للحاكم، ج ٣، ص ١٦٧؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ص ٢٠٨ و٢٠٩ و٢١١.

٤. وهو أبو وهب القصريّ أو ابنه يونس، على ما جاء في المصادر.

٥. «ب»: ملانكته.

٦. سقطت من «الف».

٧. كامل الزيارات، ص ٨٩؛ الكافي، ج ٤، ص ٥٨٠؛ المزار الكبير لابن المشهدي، ص ٣٦؛ فرحة الفري، ص ١٠٢.

٨. مناقب آل أبي طالب^{١٧}، ج ٢، ص ٣٢٧؛ المستدرک للحاكم، ج ٣، ص ٣٢؛ تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ١٩؛ شواهد التنزيل، ج ٢، ص ١٤؛ المناقب للخوارزمي، ص ١٠٧؛ ونقله ابن طاووس في الطوائف، ص ٦٠؛ والاربلي في كشف الغمّة، ج ١، ص ١٤٨ عن الخوارزمي.

الطائر - وهو مشهور بين الجمهور - الذي أهدي لرسول الله ﷺ فقال: اللهم انتني بأحب خلقك إليك يأكل معي هذا الطائر. فأنتي عليّ ﷺ فأكل معه^١.

قوله: «أحبّ خلقك» عامّ في النبيّين وغيرهم، و«أحبّ» أفعل التفضيل، وزيادة المحبّة من الله تعالى إنّما يكون بزيادة العمل الموجب للأفضليّة، وذلك حاصل لعلّي ﷺ.

وفي كتاب غاية المطلوب: روي عن سعد بن عبادة أنّه قال: قال رسول الله ﷺ: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ فَكُنْتُ مِنْ رَبِّي كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، سَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تَحَبَّ مَمَّنْ مَعَكَ^٢ فِي الْأَرْضِ؟ فَقُلْتُ: أَحَبُّ مِنْ يَحِبُّهُ اللَّهُ وَيَأْمُرُنِي بِحِبِّهِ. [فَسَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ: يَا مُحَمَّدُ، أَحَبُّ عَلَيًّا؛ فَإِنِّي أَحْبَبْتُهُ وَأُحِبُّ مِنْ يُحِبُّهُ]^٣. فَرَجَعْتُ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةَ، فَلَقِينِي جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا قَالَ لَكَ الْعَزِيزُ، وَمَا قُلْتُ لَهُ؟ قُلْتُ: سَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تَحَبَّ مَمَّنْ مَعَكَ فِي الْأَرْضِ؟ فَقُلْتُ: أَحَبُّ مِنْ يَحِبُّهُ اللَّهُ الْعَزِيزُ وَيَأْمُرُنِي بِحِبِّهِ. فَسَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ: يَا مُحَمَّدُ، أَحَبُّ عَلَيًّا؛ فَإِنِّي أَحْبَبْتُهُ وَأُحِبُّ مِنْ يَحِبُّهُ. فَبَكَى جِبْرَائِيلُ حَتَّى عَلَا مِنْهُ النَّحِيبُ، وَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ يَحِبُّونَ عَلَيًّا^٤ كَمَا يَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ: ﴿قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ* يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^٥.

١. مناقب أمير المؤمنين ﷺ للكوفي، ج ٢، ص ٤٩٠؛ الأمالي للصدوق، ص ٧٥٢؛ المسترشد، ص ٥٩٠؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٣٧؛ الأمالي للطوسي، ص ٢٥٣؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٢٥٨؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٠٠؛ مسند أبي يعلى الموصلي، ج ٧، ص ١٠٥؛ المعجم الكبير، ج ١، ص ٢٥٣؛ ج ٧، ص ٨٢؛ ج ١٠، ص ٢٨٢؛ تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٣٧٦؛ المستدرک للحاكم، ج ٣، ص ١٣٠-١٣١؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٣٧، ص ٤٠٦؛ ج ٤٢، ص ٢٤٥، وتجدده في كثير من المصادر المعتمدة. راجع الجزء الرابع من المنهج الثاني من كتاب عبقات الأنوار، وكتاب مصادر حديث الطبر للأستاذ الطيبي.

٢. «ب» تبعد.

٣. سقطت من «ألف».

٤. «ب» : «يحبّونه» بدل «يحبّون عليّاً».

٥. سورة آل عمران: الآيتان ٧٣-٧٤.

٦. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٦؛ وعنه في بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٢٤٨.

المطلب السادس

وهو ما ذكر في كتاب المجتبي في توضيح أسرار المصطفى والمرضى خبير حرة بنت حليمة ومخاطبتها مع الحجاج بن يوسف الثقفي لما طالبها بالحجاج، وقال لها: لا أشك أنك تكونين رافضة!

فقالت الحرة: فراسة من غير مؤمن.

قال الحجاج: هذا مضاف إلى ما بلغني عنك.

فقالت: وما هو؟

قال الحجاج: بلغني أنك تفضلين علياً على أبي بكر وعمر وعثمان!

قالت: والله إن الذي وشا إليك عني فهو كاذب علي، والله ما فضلته^١ على أبي بكر وعمر وعثمان، ولكني أفضله على آدم وعلى نوح وعلى إبراهيم وعلى داوود وعلى سليمان وعلى موسى وعلى عيسى.

فقال الحجاج: ويلك! أنا أنكر عليك بتفضيلك إياه على رجال قد صحبوا رسول

الله ﷺ، وأنت تفضليه على سبعة من الأنبياء؟!

قال لها الحجاج: فإن لم تأتيني بصحة ما قلت، لأخذت ما فيه عينك في هذه

الساعة.

قالت الحرة: إذا أتيتك بشيء تعرف صحته لا تناكرني فيه؟

قال الحجاج: فعاهدت الله على ذلك.

فقال لها الحجاج: أخبريني بما فضلتيه على آدم؟

فقالت: قال الله تعالى في قصة آدم: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ

عَلَيْهِ^٢ ومولاي علي بن أبي طالب قال الله تعالى في حقه وشكره ومدحه في سورة هل أتى، فقال: ﴿وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُوراً﴾^٣ ومولاي لم يعص الله طرفه عين أبداً ولم يأخذه في الله لومة لائم، فهل عندك ما ينافي هذا؟

١. وب: أفضله.

٢. سورة طه: الآيات ١٢١-١٢٢.

٣. سورة الإنسان، الآية ٢٢.

قال: لا. ثم قال: فيما فضّلتيه على نوح؟

قالت: قال الله تعالى في قصة نوح: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوْحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِيْنَ﴾^١ ومولاي زوجة الله تعالى فاطمة في السماء تحت سدرة المنتهى، وكان وليها الملك الأعلى، وولد له منها الحسن والحسين. وقال رسول الله ﷺ عليّ: إن ولديك هذين سيّد شباب أهل الجنة. ولقد دخل عليّ يوماً على رسول الله ﷺ وهما على ظهر رسول الله ﷺ، فقال: نعم المطية مطيتكما. قال رسول الله ﷺ: ونعم الراكبان هما، وأبوهما خير منهما. فإذا كانا سيدي شباب أهل الجنة من الأنبياء والأولياء والصالحين من عباده، وأبوهما خير منهما، فعليّ حينئذ أفضل الخلق وأجلهم منزلةً، فهل عندك ما ينافي هذا؟

قال لا. ثم قال: فيما فضّلتيه على إبراهيم؟

قالت: قال الله في قصة إبراهيم: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّرُ الْمُؤْتَمِنِ﴾^٢ قال الله تعالى له: ﴿أَوَلَمْ نُؤْمِنْ قَالِ بَلَىٰ وَإِن لَّنَطْمِئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَفَٰدَا رَبَّعَ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرَّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ومولاي قال قولاً ما قاله أحد قبله ولا يقوله بعده: لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً. فهل عندك ما ينافيه؟^٣

قال لا. ثم قال: فيما فضّلتيه على داود؟

قالت: قال الله تعالى في حقه: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ ففهمناها سليمان وكلاً آتينا حكماً وعِلماً^٤ ومولاي عليّ بن أبي طالب قال رسول الله ﷺ في حقه: أقضاكم عليّ. فهل عندك ما ينافي هذا؟

قال لا. ثم قال: فيما فضّلتيه على سليمان؟

قالت: قال الله تعالى في قصة سليمان: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ

١. سورة تحریم، الآية ١٠.

٢. سورة البقرة، الآية ٢٦٠.

٣. «ب»: ما ينافي هذا.

٤. سورة الأنبياء، الآيتان ٧٨-٧٩.

بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^١ ومولاي لَمَا عَرَضْتَ لَه الدنْيَا قَال لَهَا: إِلَيْكَ عَنِّي يَا غَرَارَةَ: فَفَقَدَ طَلَّقْتِكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي إِلَيْكَ، وَلَا لِي رَغْبَةَ فِيكَ. فَهَلْ عِنْدَكَ مَا يَنَافِي هَذَا؟

قال: لا. ثم قال: فبما فضّلتيه علي موسى؟

قالت: قال الله تعالى في قصة موسى لَمَا خَافَ: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾^٢ وقال: ﴿فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ * وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾^٣ حَتَّى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾^٤ ومولاي لَمَا أَرَادَ الْمُشْرِكُونَ قَتْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بَاتَ عَلَيَّ فِرَاشَ رَسُولِ اللَّهِ وَوَقَاهُ بِنَفْسِهِ وَلَمْ يَخْشَ وَلَمْ يَخَفْ^٥، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَقِّهِ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشِيرُ بِنَفْسِهِ أَتْتَعَاذَ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ زَوْفٌ بِالْعِبَادِ﴾^٦ فَهَلْ عِنْدَكَ مَا يَنَافِي هَذَا؟

قال: لا. ثم قال: فبما فضّلتيه علي عيسى؟

قالت: قال الله تعالى في قصة مريم: ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا﴾^٧ ووضعته في أصل جذع النخلة، ومولاي لَمَا وَقَعَتْ أُمُّهُ فِي الْمَخَاضِ، فَتَحَّتْ لَهَا بَابَ الْكَعْبَةِ وَدَخَلَتْ وَوَضَعَتْهُ فِي وَسْطِ بَيْتِ الْحَرَامِ، وَمَا فَضَّلَ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةَ وَلَا شُرِّفَ بِهَذَا الشَّرْفِ غَيْرُهُ، فَهَلْ عِنْدَكَ مَا يَنَافِي ذَلِكَ؟

قال: لا. ثم قال: والله لو لم تذكرين هذه الدلائل الواضحة لكنت أعذبّتك عذاباً شديداً. ثم أمر لها بجوائز سنّية وعطايا هنيئة.

١. سورة ص، الآية ٣٥.

٢. سورة القصص، الآية ٢١.

٣. سورة الشعراء: الأيتان ١٣-١٤.

٤. سورة النمل، الآية ١٠.

٥. ب: ولم يخف ولم يخش.

٦. سورة البقرة، الآية ٢٠٧.

٧. سورة مريم، الآية ٢٣.

٨. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٦١؛ وعنه في بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٣٤؛ وانظر الصراط المستقيم، ج ١،

ص ٢٣٠؛ الأنوار الثمانية، ج ١، ص ٢٥.

المطلب السابع

ومن ذلك ما رواه الخوارزمي في مناقبه^١ عن البخري، قال: رأيت علي بن أبي طالب عليه السلام صعد المنبر بالكوفة وعليه مدرعة رسول الله صلى الله عليه وآله، متقلداً سيف رسول الله، متعمماً بعمامة رسول الله، فقعده على المنبر وكشف عن بطنه، فقال: سلوني من قبل أن تفقدوني؛ فإنما بين الجوانح مني علمٌ جمٌّ، هذا سبط العلم، هذا لعاب رسول الله، هذا ما زقني رسول الله زقاً من غير وحي أوحى إليّ، فوالله لو تبيت لي الوسادة فجلست عليها لأفتيت لأهل^٢ التوراة بتوراتهم، ولأهل الإنجيل بإنجيلهم، ولأهل الزبور بزبورهم، ولأهل الفرقان بفرقانهم حتى يُنطق الله التوراة والإنجيل والزبور والفرقان فيقولوا: صدق عليّ؛ قد أفتاكم بما أنزل الله فينا وأنتم تتلون الكتاب، أفلا تعقلون^٣؟!

ومن ذلك ما ذكر^٤ في كتاب الأربعين^٥ عن عمّار بن خالد، عن إسحاق الأزرق، عن عبد الملك بن سليمان، قال: وجد في ذخيرة [أحد] حوارِي عيسى عليه السلام في رق^٦ مكتوب بالقلم السرياني منقول من التوراة، وذلك لما تشاجر موسى والخضر في قصة السفينة والغلام والجدار، ورجع موسى إلى قومه، فسأله أخوه هارون عما استعلمه من الخضر، وشاهده من عجائب البحر، فقال موسى: بينما أنا والخضر على شاطئ البحر إذ سقط بين أيدينا طائر، فأخذ في مناقره قطرة من ماء البحر ورمى بها نحو المشرق، وأخذ منها ثانية ورمى بها نحو المغرب، ثم أخذ الثالثة ورمى بها نحو السماء، ثم أخذ رابعة ورمى بها نحو الأرض، ثم أخذ خامسة وألقاها في البحر، فبهتُ أنا والخضر من ذلك وسألته عنه، فقال: لا أعلم! فبينما نحن كذلك فإذا بصياد يصيد في البحر، فنظر إلينا وقال: ما لي أراكما في فكرة من

١. المناقب، ص ٩١، ونقله عنه الحلبي في كشف اليقين، ص ٥٥-٥٤.

٢. «ألف»: أهل.

٣. الأمالي للصدوق، ص ٤٢٢؛ التوحيد، ص ٣٠٥؛ روضة الواعظين، ص ١١٨؛ الاحتجاج، ص ١، ص ٣٨٤؛ مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٣١٧؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٣٤٠؛ الصراط المستقيم، ج ١، ص ٢١٧.

٤. «ب»: روي.

٥. نقله الإسترآبادي في تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٠٤ عن كتاب الأربعين لأسعد الإربلي، وهو من أعلام العامة في القرن السابع. وأيضاً أورده البحراني في مدينة المعاجز، ج ٢، ص ١٣٤ نقلاً عن كتابنا.

٦. «ب»: في ورق.

أمر الطائر؟ فقلنا: هو كذلك. فقال: أنا رجل صياد وقد علمت إشارته، وأنتما نسيبان لا تعلمان! فقلنا: لا نعلم إلا ما علمنا الله تعالى. فقال: هذا الطائر في البحر يسمّى مسلماً؛ لأنه إذا صاح يقول في صياحه: مسلم. فإشارته برمي الماء من منقاره نحو المشرق والمغرب والسماء والأرض وفي البحر، يقول: يأتي في آخر الزمان نبيّ يكون علم أهل المشرق والمغرب، والسموات والأرض عند علمه مثل هذه القطرة الملقاة في هذا البحر، ويرث علمه ابن عمّه ووصيّه عليّ بن أبي طالب عليه السلام. فعند ذلك سكن ما كنّا فيه من التشاجر، واستقلّ كلّ واحد منّا علمه [بعد أن كنّا مُعجبين بأنفسنا، ثمّ غاب عنّا فعلنا أنّه ملك بعثه الله إلينا ليعرّفنا نقصاننا حيث ادّعينا الكمال] ٢.

وإذا كان علم أهل السماوات والأرض ٣ عند علمه كالقطرة الملقاة في البحر، وموسى والخضر هما نسيبان، ولا يكون رجحان الفضائل إلاّ بالعلم وزيادة العمل ٤ وهو حاصل لعلّي عليه السلام مع كمال المنزلة من الله تعالى، وقال عليّ عليه السلام: علّمني رسول الله صلى الله عليه وآله ألف باب من العلم، ففتح لي من كلّ باب ألف باب ٥.

وأيضاً من ذلك ما رواه الغزالي بعبارة أخرى في رسالة العلم اللدني ٦ ما هذا لفظه: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أدخل لسانه في فمي، فانفتح في قلبي ألف باب، ففتح لي من كلّ باب ألف باب.

المطلب الثامن

ومن ذلك ما ذكره الشيخ أبو جعفر الطوسي في كتابه مصباح الأثوار في مناقب الأئمة الاطهار ٧ أنّ سلمان الفارسي والمقداد بن الأسود وأبوذر الغفاري وجماعة من أصحاب

١. «ألف»: أهل السماوات والأرض والمشرق والمغرب.

٢. من تأويل الآيات الظاهرة.

٣. «ب»: وعلم أهل الأرض.

٤. «ب»: وزيادة العمل والعصمة.

٥. تجده قريباً بهذا اللفظ في الأمالي للصدوق، ص ٧٣٧؛ الخصال، ص ٥٧٢؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ١، ص ٢٠٤؛

كشف الغمّة، ج ١، ص ١٣٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢، ص ٣٨٥.

٦. نقله عنه ابن طاووس في الطرائف، ص ١٣٦.

٧. نقله عنه البحراني في مدينة المعاجز، ج ١، ص ٥٦.

النبي ﷺ دخلوا عليه والحزن ظاهر في وجوههم، فجثوا^١ بين يدي رسول الله ﷺ فقالوا: نفديك بالآباء والأمهات، إننا نسمع في عليّ كلاماً قد أحزننا! وإننا نستأذنك في الردّ عليهم.

فقال رسول الله ﷺ: وما عساهم أن يقولوا [في أخي] ^٢ وابن عمّي عليّ بن أبي طالب؟ فقالوا: يا رسول الله، إنهم يقولون: وأبيّ فضيلة لعليّ في سبقه إلى الإسلام؟ إنمّا أدركه وهو طفل صغير! ونحواً من هذا الكلام^٣ والنكت.

فقال النبي ﷺ: هذا الذي يحزنكم؟ فقالوا: نعم.

فقال لهم النبي ﷺ: هل علمتم من الكتب الأولى أنّ إبراهيم هرب من نمرود وهو حمل، فوضعت أمّه بين أثلاث بشاطئ نهر يتدفق، بين غروب الشمس وإقبال النهار. فلما وضعت واستقرّ على وجه الأرض قام من تحتها يمسح التراب عن وجهه ورأسه ويكثر من الشهادة بالوحدانيّة، ثم أخذ ثوباً وتوشّح به وأمّه تراه، فلما رآته فزعت منه فزعاً شديداً، ثم هروا بين يديها ناظراً إلى السماء، فكان منه ما قال الله تعالى لَمَّا رَأَى كَوْكَبًا، ثُمَّ لَمَّا رَأَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، فقال الله: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^٤.

وعلمتم أنّ موسى بن عمران كان فرعون في طلبه، وقد شقّ بطون النساء الحوامل وذبح الأطفال والأولاد ليقتل^٥ موسى، فلما ولدته أمّه أمرت أن تأخذه من تحتها وتجعله في التابوت، ثم تلقيه في اليمّ. فبقيت متحيرة حتّى كلمها وقال: يا أمّي، ألقيني في التابوت واقذفيني في اليمّ. فقالت وهي فزعة من كلامه: إنّي أخاف عليك الغرق. فقال لها: لا تخافي ولا تحزني، إنّ الله رادّني إليك. ثم إنّها فعلت ذلك، فبقي في التابوت واليمّ إلى أن قذفه اليمّ إلى الساحل، لا يطعم طعاماً ولا يشرب شرباً. وروي أنّ المدة كانت سبعين يوماً، وروي سنة، وقال الله في حال طفوليّته: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ * **إِنْ تَمَشَيْ أُمَّتَكَ فَمَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ** ^٦.

١. جثا: جلس على ركبتيه.

٢. سقطت من «ألف».

٣. «ألف»: ذلك الكلام.

٤. سورة الأنعام، الآية ٧٥.

٥. «ب»: لقتل.

٦. سورة طه، الآيات ٣٩-٤٠. وفي «ألف» و«ب»: هل أدلكم على أهل بيت يكفلونه.

وهكذا عيسى بن مريم، قال الله تعالى: ﴿فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي﴾^١ إلى آخر الآية، فكلم أمه وقت ولادتها وقال لها: ﴿فَكَلِمِي وَاشْرَبِي وَفَرِّي عَيْنًا﴾^٢، وقال حين أشارت إليه في قوماها: ﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ قال إنني عبدُ الله أتاني الكتابُ وجعلني نبياً^٣ وجعلني مباركاً أين ما كنتُ وأوصاني بالصلاة والزكاة ما دمتُ حياً^٤ ويزراً بوالديتي ولم يجعلني جباراً شقيماً^٥، وتكلم عيسى وقت ولادته، وأوتي الكتاب والنبوّة، وأوصى بالصلاة والزكاة لثلاثة أيّام من مولده، وكلمهم في اليوم الثاني.

وقد علمتم أنّ الله خلقني وعلياً من نور واحد، وكنا في صلب آدم نسيح الله تعالى، ثم نقلنا فلم يزل نورنا ينتقل من أصلاب الرجال الطاهرة إلى أرحام الزكيّة^٦ يُسمع تسييحنا في الظهور والبطون في كلّ عهدٍ وعصرٍ إلى عبد المطلب، فإن نورنا كان يظهر في ملاحه وجوه آبائنا وأمهاتنا، فلما افترق نورنا نصفين: نصف في عبد الله ونصف في أبي طالب، كان يسمع تسييحنا في ظهورهم، وكان عمّي وأبي إذا هم جلسوا في ملاٍ من الناس أثار نوري في صلب أبي ونور عليّ في صلب أبيه إلى أن خرجنا من صلب آبائنا وبطون أمهاتنا.

ولقد هبط عليّ أخي^٥ جبرئيل وقت ولادة عليّ، وقال لي: يا محمّد، الحقّ يقربك السلام ويهنيك بولادة أخيك وابن عمك عليّ بن أبي طالب، ويقول لك: هذا أوّان ظهور نبوتك وإعلان أخيك وابن عمك ووزيرك وصنوك^٦ وخليفتك، ومن شدتُ به أزرِك وأعليتُ به ذكرك. فقلت له: الحمد لله. فقمّتُ مبادراً، فوجدتُ فاطمة بنت أسدٍ قد جاءها المخاض وحولها النسوة والقوابل، فقال لي أخي جبرئيل: سجّف بيننا وبين النساء سجافاً، فإذا وضعت عليّاً فالتقه أنت. ففعلت ما أمرني به جبرئيل، وقال: امدد يدك اليمنى فالتق بها عليّاً فإنّه صاحب اليمين، فمددت يدي اليمنى نحو أمّه فإذا بعليّ مائل على يدي، واضع يده اليمنى في أذنه اليمنى يؤدّن ويقيم الحنفيّة، ويشهد

١. سورة مريم، الآية ٢٤.

٢. سورة مريم، الآية ٢٤.

٣. سورة مريم، الآيتان ٢٩ - ٣٢.

٤. «ب»: الزاكية.

٥. «الف»: -أخي.

٦. «الف»: -صفوتك.

لله بالوحدانية، ويقرّ [لي] بالرسالة^١، ثم انتنى فقرأ. والذي فلق العجبة وبرأ النسمة، لقد ابتدأ بالصحف الذي أنزل الله على آدم وقام بها شيث ابنه، فتلاها من أولها إلى آخرها من أول حرف إلى آخر حرف، حتى لو حضر شيث لأقرّ له أنه أحفظ منه! ثم تلا صحف نوح، ثم تلا صحف إبراهيم، ثم تلا توراة موسى وإنجيل عيسى، ثم قرأ القرآن من أوله إلى آخره، فوجدته يحفظه كحفظي له من قبل أن يسمع مني منه حرفاً ولا آيةً، ثم خاطبني وخاطبته بما خاطب به الأنبياء الأوصياء، ثم عاد إلى طفولتيته^٢، فبماذا تحزنون؟ وماذا عليكم من قول أهل الشرك والشك؟!

وقال النبي ﷺ: بالله عليكم، تعلمون أنني أفضل الأنبياء وعليّ أفضل الأوصياء، وهو وصيي على المسلمين جميعاً؟ وإنّ آدم لما رأى اسمي واسم أخي واسم فاطمة ابنتي وسبطي الحسن والحسين مكتوبة على ساق العرش بالنور، قال: إلهي، هل خلقت خلقاً من قبلي أكرم عليك مني؟ قال: لا يا آدم، قال: فما هذه الأسماء التي أراها على ساق العرش مكتوبة؟ قال الله تعالى: يا آدم، لولا هذه الأسماء لما خلقت سماءً مبنيةً ولا أرضاً مدحيةً ولا ملكاً مقرباً ولا خلقتك يا آدم، فقال آدم: إلهي وسيدي، فبحقهم عليك إلا ما غفرت لي خطيئتي، فغفر له، وكنا نحن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فغفر له، فقال الله تعالى: ابشر يا آدم، هذه الأسماء من ذرّيتك ولدك، فحمد الله آدم وافتخر على الملائكة، وإنّ هذا من فضلنا وفضل الله علينا، وما أعطي إبراهيم وموسى وعيسى من الفضل إلا أعطانا الله تعالى أوفى^٣ منه.

فقال سلمان والمقداد وأبو ذرّ ومن معهم: يا رسول الله، فنحن بحمد الله الفائزون، فلك ولأمتك خلقت الجنة، ولأعدائكم خلقت النار، فهيناً لعلّي بما أعطاه الله تعالى من فضله من الفضائل، إنّ هذا لهو الفضل الكبير والرجحان العظيم؛ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^٤.

١. «ب»: ويقرّ برسالتي.

٢. «ألف»: الطفولية.

٣. ألف: أوفى.

٤. سورة الحديد، الآية ٢١.

٥. الهداية الكبرى للخصبي، ص ٩٨-٩٩؛ روضة الواعظين، ص ٨٢-٨٣؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٣٤-١٣٥؛ وانظر الباب الأول من كتاب مقصد الراغب الطالب بتحقيقنا.

المطلب التاسع

ومن ذلك ما ذكره الفقيه أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن الحسين بن شاذان^١ عن ابن عباس، قال: كنا جلوساً مع النبي ﷺ إذ دخل علي بن أبي طالب عليه السلام عليك يا رسول الله. قال: وعليك السلام يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته. قال علي: وأنت حي يا رسول الله؟ فقال: نعم^٢ وأنا حي، وإنك - يا علي - مررت بنا أمس يومنا وأنا وجبرئيل في حديث؛ فقال جبرئيل: ما بال أمير المؤمنين مر بنا ولم يسلم ليرتدنا ورددنا عليه السلام؟ فقال علي: يا رسول الله، رأيتك ودحية استخليتما في حديث، فكرهت أن أقطعها عليكما. فقال النبي ﷺ: إنّه لم يكن دحية، وإنما كان جبرئيل. فقلت: يا جبرئيل، كيف سميت أمير المؤمنين؟ فقال: كان أوحى الله إليّ في^٣ غزوة بدر أن اهبط على محمد ومعه أن يأمر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب أن يجول بين الصّفين؛ فإنّ الملائكة يحبّون أن ينظروا إليه وهو يجول بين الصّفين، فسأه الله تعالى من السماء أمير المؤمنين. فأنت - يا علي - أمير من في السماء وأمير^٤ من في الأرض، وأمير من مضى ومن بقي، فلا أمير قبلك ولا أمير بعدك؛ لأنّه لا يجوز أن يسمّى بهذا الاسم من لم يسمّه الله تعالى^٥.

انظروا يا أولي العقول والأبصار إلى هذا الحديث؛ إذا كان علي بن أبي طالب أمير من في السماء وأمير من في الأرض، وأمير من مضى وأمير من بقي، فكيف لا يفضّل على الأنبياء وهو أميرهم على مضمون هذه الرواية؟

وأيضاً من ذلك ما رواه ابن شاذان^٦ عن جعفر بن محمد [عن أبيه]^٧ عن الحسين عليه السلام، قال: قال رسول الله ﷺ: فاطمة مهجة قلبي، وابناها ثمرة فؤادي، وبعلمها نور بصري، والأثقة من ولده أمناء ربّي، وجبله الممدود بينه وبين خلقه، من اعتصم بهم نجا، ومن

١. في منة منقبة، ص ٥٢.

٢. «الف»: -و.

٣. «الف»: -في.

٤. «الف»: -أمير.

٥. اليقين لابن طاووس، ص ٢٤١-٢٤٢؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٨٥.

٦. في منة منقبة، ص ٧٦.

٧. ساقطة من «الف».

تخلف عنهم هوى^١.

فإذا كان علي بن أبي طالب نور بصر النبي ﷺ، والبصر أفضل وأشرف أعضاء الإنسان، فكيف لا يكون أفضل من غير النبي من الأنبياء؟

وأيضاً من ذلك ما رواه ابن شاذان في مناقبه^٢ عن أبي معاوية، قال: قال لي الأعمش: يا أبا معاوية، ألا أحدثك حديثاً لا تختار عليه؟ قلت: بلى فديتك. قال: حدثني أبو وائل - ولم يسمعه أحد غيري - عن عبد الله - ولم يسمعه أحد غيره - قال: قال رسول الله - ولم يسمعه منه أحد غيري - قال لي جبرئيل: يا محمد، علي خير البشر، من أبي فقد كفر.

وأيضاً من ذلك ما رواه ابن شهر آشوب في مناقبه^٣ عن رجاله: أن علياً عليه السلام قال: إني كنت من رسول الله ﷺ كالعضد من المنكب، وكالذراع من العضد، وكالكف من الذراع، رباني صغيراً، وأخاني كبيراً، ولقد كان لي منه^٤ مجلس سر لا يطلع عليه أحد إلا الله، أوصى إلي دون أصحابه وأهل بيته، وإني سألته مرة أن يدعو لي بالمغفرة، فقال ﷺ: [أفعل^٥ ذلك لأجلك يا علي]. فقام ﷺ وصلى صلاة، فلما فرغ من صلاته رفع يديه بالدعاء، وأنا سمعته يقول: اللهم إني أسألك بحق علي عبدك أن تغفر لعلي. فقلت: يا رسول الله، ما هذا؟ فقال ﷺ: يا علي، أو أجد أكرم منك على الله فأستشفع به إليه!

فإذا علم من دعاء النبي ﷺ أنه أفضل وأكرم^٦ على الله من الأنبياء حيث دعا له به. وأيضاً من ذلك ما روي عن ابن مسعود أنه قال: قلت للنبي: أرني الحق. فقال ﷺ: ليج المخدع^٧. فلما دخلت فرأيت^٨ علي بن أبي طالب ساجداً وهو يقول [في سجوده]:^٩

١. الطرائف، ص ١١٨؛ فرائد السعطين، ج ٢، ص ٦٦؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٣٢.

٢. مئة متيقة، ص ١٢٧ - ١٢٨.

٣. لم نعره عليه فيه، ولكن رواه ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة، ج ٢٠، ص ٣١٥ - ٣١٦.

٤. «الف» - منه.

٥. ساقطة من «الف».

٦. «الف» - وأكرم.

٧. المخدع: بيت داخل البيت الكبير.

٨. كذا في المخطوطتين خلافاً للمصادر، فجاء في بعضها: «فولجت المخدع وعلي بن...» وفي بعضها: «فدخلت فإذا

علي بن...» وفي بعضها: «فولجت فرأيت أمير المؤمنين...».

٩. من «ب».

اللهم إني أسألك بحق محمد نبيك أن تغفر لعلي وليك . فلما خرجت لأخبر رسول الله ﷺ فرأيته ساجداً وهو يقول في سجوده : اللهم إني أسألك بحق علي وليك أن تغفر لمحمد نبيك^١ .

وأيضاً من ذلك ما ذكر في كتاب مشارق أنوار اليقين^٢ في مناقب أمير المؤمنين^٣ عن محمد بن سنان ، عن ابن عباس ، قال : كنا جلوساً عند رسول الله ﷺ إذ أقبل علي بن أبي طالب ، فقال له^٤ النبي ﷺ : مرحباً بمن خلقه الله قبل آدم بأربعين ألف سنة . قال : قلنا : يا رسول الله ، أكان الابن قبل الأب ؟ قال : نعم ، إن الله خلقني وعلياً من نور واحد قبل خلقه بهذه المدة ، ثم قسمه نصفين ، ثم خلق جميع الأنبياء^٥ من نوري ونور علي ، ثم جعلنا عن يمين العرش ، فسبحنا فسبحت الملائكة ، وهللنا وهللت الملائكة ، فكبرنا فكبرت الملائكة ، فكل من سبح الله وكبره فإن ذلك من تعليمي وتعليم علي^٦ .

فإذا كان كل من سبح الله وكبر الله وعبد الله يكون من تعليمه وتعليم علي ، فكيف لا يكون علي أفضل من غير محمد^٧ من الأنبياء ؛ لأنهما المعلم ؟ وروي عن النبي ﷺ أنه قال : لما خلق الله تعالى آدم وحواء تبخترا في الجنة ، فقال آدم لحواء : ما خلق الله تعالى أحسن منا ! فأوحى الله تعالى إلى جبرئيل أن ائت بعدي إلى الفردوس الأعلى . فلما دخلا الفردوس نظرا إلى جارية على درنوك من درانيك الجنة ، على رأسها تاج من نور ، وفي أذنيها قرطان من النور ، قد أشرقت الجنان من نور وجهها ، فقال آدم : حبيبي جبرئيل ، من هذه الجارية التي قد أشرقت من نور وجهها الجنان ؟ فقال : هذه فاطمة بنت نبي من ولدك يكون في آخر الزمان . قال : فما هذا التاج الذي على رأسها ؟ قال : بعلمها علي بن أبي طالب . قال : وما القرطان ؟ قال : ولديها الحسن والحسين . قال آدم : حبيبي جبرئيل ، أخلقوا قبلي ؟ قال : هم

١ . راجع تأويل الآيات الظاهرة ، ج ٢ ، ص ٦١٠ - ٦١١ .

٢ . «الف» : مشارق الأنوار .

٣ . مشارق أنوار اليقين ، ص ٥٨ .

٤ . الف : له .

٥ . ب : جميع الأنبياء .

٦ . المحاضر للحسن بن سليمان الحلبي ، ص ١٦٥ ، تأويل الآيات الظاهرة ، ج ٢ ، ص ٥٠١ - ٥٠٢ ؛ الأنوار النعمانية ، ج ١ ، ص ٢٢ .

٧ . ب : من غير نبيتنا محمد ﷺ .

موجودون في غامض علم الله قبل أن تخلق بأربعة آلاف سنة^١.

وأيضاً من ذلك ما ذكر في بعض كتب المناقب أن صعصعة بن صوحان دخل على أمير المؤمنين عليه السلام لما ضرب، وقال: يا أمير المؤمنين، أنت أفضل أم آدم أبو البشر؟ قال علي عليه السلام: تزكية المرء نفسه قبيح؛ قال الله تعالى لآدم: ﴿يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^٢ وأنا كثيراً من الأشياء التي أباحها الله تعالى علي، تركتها وما قاربتها.

ثم قال: أنت أفضل يا أمير المؤمنين أم نوح؟ قال عليه السلام: إن نوحاً دعا على قومه، وأنا ما دعوت^٣ على ظالمي حقي، وابن نوح كان كافراً، وابناي سيّدا شباب أهل الجنة.

ثم قال: أنت أفضل أم موسى؟ قال عليه السلام: إن الله تعالى أرسل موسى إلى فرعون، فقال: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي. حَتَّى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾^٤ وقال: ﴿وَبِإِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي﴾^٥ وأنا ما خفت حين أرسلني رسول الله بتبليغ سورة براءة أن أقرأها على قريش في الموسم مع أنني كنت قتلت كثيراً من صناديد قريش، فذهبت بها إليهم وقرأتها عليهم، وما خفت منهم^٦.

ثم قال: أنت أفضل أم عيسى بن مريم؟ قال عليه السلام: عيسى أمّه كانت في بيت المقدس، فلما حان وقت ولادتها سمعت قائلاً يقول لها: اخرجي، فإن هذا بيت العبادة لا بيت الولادة. وأنا أمي فاطمة بنت أسد، لما قرب وضع حملها كانت في الحرم، فانشق حائط الكعبة وسمعت قائلاً يقول لها: ادخلي. فدخلت في وسط البيت وأنا ولدت فيه، وليس لأحد هذه الفضيلة غيري؛ لا قبلي ولا بعدي^٧.

١. كشف الغمّة، ج ٢، ص ٨٣؛ الصراط المستقيم، ج ١، ص ٢٠٩؛ المحاضر، ص ١٣١؛ ونقله البحراني في حلية الأنوار، ج ٢، ص ٩-١٠ عن كتابنا.
٢. سورة البقرة، الآية ٣٥.
٣. «ألف»: ما أدعو.
٤. سورة النمل، الآية ١٠.
٥. سورة القصص، ص ٣٣.
٦. «ب»: وما خفتهم.
٧. أورده السيّد نعمة الله الجزائري في الأنوار النعمانية، ج ١، ص ٢٣ نقلاً عن كتاب المناقب.

وإذا كان هذا حال عليّ بن أبي طالب عليه السلام في الولادة^١، وذاك حال عيسى في الولادة، فانظروا واعتبروا.

المطلب العاشر

أيضاً من ذلك ما رواه ابن شيرويه الديلمي في كتاب الفردوس^٢ قال: حدّثنا عبد الرزاق، حدّثنا عمر، عن الزهري، عن عروة بن الزبير، عن ابن عباس عليهما السلام قال: لمّا قتل عليّ بن أبي طالب عليه السلام عمرو بن عبد ودّ دخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وسيفه يقطر دماً، فلمّا رآه رسول الله كبر وكبر المسلمون، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: اللهم أعط عليّاً فضيلة لم تعطها أحداً قبله ولا تعطها أحداً بعده. فهبط جبرئيل ومعه أترجة من الجنة، فقال له: إنّ الله تعالى يقرأ عليك السلام ويقول لك: حيّ بهذه عليّ بن أبي طالب. فدفعها إليه فانفلقت في يده فلقّتين، فإذا فيها^٣ حريرة خضراء مكتوب فيها سطران بخضرة: «تحيّة من الطالب الغالب إلى عليّ بن أبي طالب»^٤.

أيضاً من ذلك ما رواه صاحب مصباح الأثوار، عن العلاء بن الحسن الهمداني، قال: حدّثنا أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدي، عن عبد الله بن عمر، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سئل: بأيّ لغة خاطبك ربّك ليلة المعراج؟ فقال: خاطبني بلغة عليّ بن أبي طالب، فألهمني ربّي أن قلت^٥: أنت تخاطبني أم عليّ؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء، لا أقاس بالناس، ولا أوصف بالشبهات، خلقتك من نوري، وخلقت عليّاً من نورك، فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد في قلبك أحبّ إليك من عليّ بن أبي طالب، فخاطبتك بلسانه كيما يطمنن قلبك^٦.

انظروا يا أولي الأبصار والعقول، كلّم الله موسى على ذروة جبل، وكلّم الله محمداً فوق العرش بلغة عليّ بن أبي طالب، أين الثرى إلى الثرى؟^٧

١. «الف»: وإذا كان حال عليّ في الولادة هذا.

٢. عنه في تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٤٥٢ - ٤٥٣.

٣. «ب»: فإذا كان فيها.

٤. المناقب للخوارزمي، ص ١٧١؛ كفاية الطالب، ص ٧٧.

٥. «الف»: إلى أن قلته.

٦. المناقب للخوارزمي، ص ٧٨؛ الطرائف، ص ١٥٥؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١٠٣؛ كشف اليقين، ج ٢٢٩؛ المحتضر، ص ٩٦.

٧. «الف»: إلى الثرى!

وأيضاً من ذلك ما رواه الفقيه ابن شاذان في مناقبه^١ عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِي الْمَسِيرَ مَعَ جِبْرِئِيلَ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَرَأَيْتُ بَيْتاً مِنْ يَاقُوتِ أَحْمَرَ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا هُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَبْلَ خَلْقِ^٢ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ. قَمَّ يَا مُحَمَّدُ، فَصَلَّ إِلَيْهِ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَجَمَعَ اللَّهُ لِي النَّبِيِّينَ، فَصَفَّهَمُ جِبْرِئِيلُ وَرَأَيْتُ^٣ صَفًّا فَصَلَّيْتُ بِهِمْ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ أَتَانِي آتٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يَقْرَنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: سَلِّ الرِّسْلَ عَلَيَّ مَاذَا أُرْسَلْتُمْ مِنْ قِبَلِي. فَقُلْتُ: مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ، عَلَيَّ مَا بَعَثَكُمْ رَبِّي مِنْ^٤ قِبَلِي؟ فَقَالَتْ الرِّسْلُ: عَلَيَّ وَوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾^٥.

وكيف لا يكون عليّ بن أبي طالب أفضل منهم لأنهم مبعوثون بنبوة محمد وولاية عليّ بن أبي طالب.

وأيضاً من ذلك ما روي عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة: يا بِنْتَةَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشْرَفَ عَلَيَّ الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي عَلَيَّ رِجَالُ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ^٦ فَاخْتَارَ زَوْجَكَ [عَلِيّ بن أبي طالب]^٧ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَالِثَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَيَّ نِسَاءَ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ رَابِعَةَ فَاخْتَارَ ابْنِيكَ عَلَيَّ شِبَابَ الْعَالَمِينَ^٨.

وروي في معنى قوله: ﴿فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^٩ قال: سأله بحق محمد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت عليّ، فتاب عليه^{١٠}.

١. مئة منقبة، ص ١٥٠.

٢. «ألف»: -خلق.

٣. «ألف»: ورأيت!

٤. «ألف»: -من.

٥. سورة الزخرف، الآية ٤٥. وأيضاً تجد هذا الخبر في تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٥٦٣.

٦. «ب»: ثانياً.

٧. «ب».

٨. كشف الغمّة، ج ٢، ص ٩٣، وراجع تفسير عليّ بن إبراهيم الفقي، ج ٢، ص ٣٣٦.

٩. سورة البقرة، الآية ٣٧.

١٠. الأمالي للصدوق، ص ١٣٤-١٣٥؛ الخصال، ص ٢٧٠؛ معاني الأخبار، ص ١٢٥؛ روضة الواعظين، ص ١٥٧؛ مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٢٤٣؛ عمدة عيون صحاح الأخبار، ص ٣٧٩؛ الطرائف، ص ١١٢؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٩٣.

وأيضاً من ذلك ما ذكره عليّ بن عيسى في كشف الغمّة في مناقب الأئمة^١ عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السلام: أن امرأة من الجنّ - كان يقال لها عفراء - كانت تردّد إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فتسمع من كلامه ، فتأتي صالحى الجنّ فيسلمون على يديها ، وقد فقدها النبيّ صلى الله عليه وآله أياً ما ، فسأل جبرئيل عنها ، فقال : إنها زارت أختاً لها في الله . فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : طوبى للمتحابين في الله : إن الله تعالى خلق في الجنّة عموداً من ياقوتة حمراء ، عليه سبعون ألف قصر ، في كلّ قصر سبعون ألف غرفة ، خلقها للمتحابين والمتزاورين في الله .

فلما رجعت وأتت إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال لها : يا عفراء ، أي شيء رأيت عجباً ؟ قالت : رأيت عجائب كثيرة . قال : فأعجب ما رأيت ؟ قالت : رأيت إبليس في البحر الأخضر على صخرة بيضاء ماداً يديه^٢ إلى السماء ، وهو يقول : إذا بررت قسّمك وأدخلتني نار جهنّم ، فأسألك بحقّ محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين إلا خلّصتني منها وحشرتني معهم . فقلت له : يا أبا حارث^٣ ، ما هذه الأسماء التي تدعو بها ؟ فقال لي : رأيتها على ساق العرش قبل أن يخلق الله تعالى [آدم]^٤ بسبعة آلاف سنة ، فعملت أنهم أكرم خلق الله تعالى ، فأنا أسأله بحقهم .

فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : لو أقسم أهل الأرض على الله بهذه الأسماء ، لأجابهم الله تعالى^٥ .

أقول : انظروا يا أهل الألباب والبصائر ، لو علم المنحوس إبليس أن أحداً أفضل وأكرم على الله من هؤلاء ، لكان سأل الله بهم ، وما سأل الله بمحمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين !

المطلب الحادي عشر

وهو ما ذكر في كتاب الفردوس من باب العين^٦ ، عن ابن عباس^٧ ، قال : قال رسول

١ . كشف الغمّة، ج ٢، ص ٩٣ .

٢ . «الف» : ومدّ يديه .

٣ . أبو حارث : كنية الشيطان . وفي «ب» : فقلت يا إبليس .

٤ . ساقطة من «الف» .

٥ . الغصّال، ص ٦٣٩ : المحتضر، ص ١١٢ .

٦ . عنه في مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٥٨ : والصرّاط المستقيم، ج ١، ص ٢٥٢ .

٧ . «ابن» من «ب» .

الله ﷺ: عليّ مثل رأسي من بدني^١.

وزاد في رواية أخرى: بل مثل عيني من رأسي.

ولا شك أنّ الرأس أفضل وأشرف من أعضاء البدن، وكذلك العين أفضل من أجزاء الرأس، وإذا كان عليّ ﷺ أفضل وأشرف من أعضاء النبي ﷺ، والنبي أفضل من جميع الأنبياء، فكيف لا يكون عليّ أفضل من الأنبياء؟

وفي مصباح الأنوار عن سعيد بن منصور، قال: حدّثنا الدراوردي، عن العلاء بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن عبد خير، عن عليّ بن أبي طالب ﷺ أنه قال: أهدني إلى النبي فتؤمّوز، ففعل يقشر الموز ويجعلها في فمي. فقال له قائل: يا رسول الله، إنك تحبّ عليّاً؟ قال: أو ما علمت أنّ عليّاً منّي وأنا من علي؟! حيث أكون يكون، وحيث يكون أكون^٢.

وفي الكتاب المذكور روى سويد بن سعيد، قال: حدّثنا يحيى بن سليم الطائفي، عن الأزور بن غالب، [عن سليمان] التيمي، عن أبي مجلز، عن عبد الله، قال: رأيت رسول الله وكفّه في كفّ عليّ وهو يقبله، فقلت: يا رسول الله، ما منزلة عليّ منك؟ قال: كمنزلتني من الله سبحانه^٣.

وروى أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: نحن بني عبد المطلب سادات أهل الجّنة؛ أنا رسول الله سيّد الأنبياء، وعمّي سيّد الشهداء، وعليّ وفاطمة والحسن والحسين إلى المهدي^٤.

وروى شريك، عن أبي إسحاق، عن الحارث الأعور صاحب [راية] أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ قال: بلغنا أنّ النبي ﷺ كان في جمع من أصحابه^٥، فقال: أريكم آدم في علمه ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته؟ فلم يكن بأسرع من أن طلع

١. مناقب عليّ بن أبي طالب لابن المغازلي، ص ٩٠؛ الطرائف، ص ٦٨ و ٧٨؛ المحتضر، ص ٩٨.

٢. المناقب للخوارزمي، ص ٦٤؛ فراند السطّين، ج ١، ص ٥٩.

٣. المسترشد، ص ٢٩٢-٢٩٣؛ الأمالي للطوسي ص ٢٢٦؛ المحتضر، ص ٩٤.

٤. في «الف»: «و»، بدل «إلى».

٥. تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٤٤٠؛ ذكر أخبار أصبهان، ج ٢، ص ١٣٠؛ مناقب عليّ بن أبي طالب لابن المغازلي، ص ٤٨؛

ذخائر العقبى، ص ١٥ و ٨٩.

٦. من المناقب للخوارزمي.

٧. «الف»: الصحابة.

عليّ، فقال أبو بكر: يا رسول الله، أقتست رجلاً بثلاثة من الرسل؟ يخّ يخّ لهذا الرجل! من هو يا رسول الله؟ فقال النبي: ألا تعرفه يا أبا بكر؟ قال: الله ورسوله أعلم. قال: أبو الحسن عليّ بن أبي طالب عليه السلام. قال أبو بكر: يخّ يخّ لك يا أبا الحسن! وأين مثلك يا أبا الحسن؟^١

وروي عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: من أراد أن ينظر إلى إسرائيل في رفعته، وإلى ميكايل في درجته، وإلى جبرئيل في عظمته، وإلى آدم في هيئته، وإلى نوح في صبره ودعوته، وإلى إبراهيم في سخاوته، وإلى سليمان في ملكه وعظمته، وإلى موسى في شجاعته، وإلى عيسى في سياحته، وإلى محمّد في شرفه ومنزلته، فلينظر إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام.^٢

انظروا إلى هذا الحديث، أن الصفات التي تفرّقت في جميع الأنبياء والملائكة أجمعها النبي صلى الله عليه وآله في عليّ وأحصرها فيه، فكيف لا يكون عليّ عليه السلام حينئذٍ أفضل منهم؟ وفي الكتاب المذكور: روي عن أبي موسى الأشعري أنه قال لعمر بن العاص لما تفاوضا في الحكومة: «ويحك يا عمرو، ما يدعوك إلى أن تريد أن تجعل الخلافة في غير عليّ؟ أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إنّما مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح؛ من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق؟

أما تذكر يوماً كتاب باب رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج إلينا فقال: إبراهيم خليل الله، وموسى كليم الله، وعيسى روح الله، وأنا محمّد رسول الله، وعليّ وليّ الله. ثمّ قال: هو وديعتي عند الله.

أما تذكر إذ كنّا في سفر مع النبي صلى الله عليه وآله إذ أقبل عليّ وهو يسوق ناقته، فقال النبي صلى الله عليه وآله: لئن شتمت لأريتكم أشبهه الناس وأشبههم^٣ منطلقاً بإبراهيم الخليل. قالوا: من هو يا رسول الله؟ فقال: هذا المقبل عليّ بن أبي طالب، نور الله بين عينيه. فرفعوا أبصارهم فإذا وجه أمير المؤمنين يغني عن الشمس.^٤

١. المناقب للخوارزمي، ص ٨٩: كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٣.

٢. مشارق أنوار اليقين، ص ١٦٩.

٣. «ب»: كمثل.

٤. كذا في «الف» و«ب»، خلافاً للمصدر.

٥. شرح الأخبار، ج ٢، ص ٤٠٦.

وأيضاً من ذلك ما ذكره فخر الدين الرازي في تفسير فاتحة الكتاب^١، عن النبي ﷺ أنه قال: لا تسبوا علياً؛ فإنه ممسوس في ذات الله^٢.

انظروا يا أولي العقول والأبصار؛ إن علياً الذي هو نور الله بين عينيه، وإنه ممسوس في ذات الله، فكيف لا يفضل على الأنبياء، ولم يسمع لأحد من الأنبياء أنه نور الله بين عينيه، ولا قيل لأحد منهم إنه ممسوس في ذات الله؟

وروي عن ابن عباس أنه قال: قلت لرسول الله ﷺ: أوصني يا رسول الله. فقال: [يا ابن عباس، عليك بمودة علي بن أبي طالب ﷺ. والذي بعثني بالحق نبياً، لا يقبل الله ﷻ] من عبد حسنة حتى يسأله عن حب علي بن أبي طالب ﷺ وهو أعلم بذلك، فإن جاء بولايته قبل عمله على ما كان فيه، وإن لم يأت الله بولايته لم يسأله عن شيء، ثم يأمر به إلى النار.

يا ابن عباس، والذي بعثني بالحق نبياً، إن النار أشد غضباً على مبغض علي كفضبها على من زعم أن الله ولدأ.

يا ابن عباس، لو أن الملائكة المقرّبين والأنبياء المرسلين اجتمعوا على بغضه - ولن يفعلوا - لعذبهم الله تعالى بالنار.

فقلت: يا رسول الله، فهل يبغضه أحد؟ فقال: يا ابن عباس، نعم، يبغضه قوم يذكرون أنهم من أمّتي، لم يجعل الله لهم في الإسلام نصيباً. يا ابن عباس، من علامة بغضهم له أنه يفضل من هو دونه عليه^٥.

وروى جابر بن عبد الله الأنصاري أنه قال: كنت عند الخندق وقد حفر الناس فحفر علي ﷺ، فقال له النبي ﷺ: بأبي من يحفر وجبرئيل يكتس بين يديه، ويعينه ميكانيل، ولم يكن يعين قبله أحداً من الخلق؛ لكرامته على الله تعالى^٦.

١. «ب»: «في تفسيره مفاتيح الغيب، في تفسير فاتحة الكتاب».

٢. حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٨؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٢١.

٣. ساقطة من «ألف».

٤. «ألف»: -النار.

٥. الأنمالي للطوسي، ص ١٠٦؛ بشارة المصطفى، ص ٧٨؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٧؛ المحاضر، ص ١٠٨؛ تأويل الآيات

الظاهرة، ج ١، ص ٢٧٧.

٦. تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٦٠٨.

المطلب الثاني عشر

وأيضاً من ذلك ما ذكره الإمام الحسن بن علي العسكري عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^١ قال عليه السلام: ولما امتحن الله الحسين عليه السلام ومن معه بالعسكر الذي قتلوه وحملوا رأسه، قال لعسكره: أنتم من بيعتي في حلّ، فالحقوا في عشائركم ومواليكم^٢. وقال لأهل بيته: قد جعلتكم في حلّ من مفارقتي؛ فإنكم لا تطيقونهم لتضاعف أعدادهم وقوامهم، وما المقصد غيري، فدعوني والقوم؛ فإن الله تعالى يُعينني ولا يُخليني من حسن نظره كعادته في أسلافنا الطيبين.

فأما عسكره ففارقوه^٣، وأما أهله والأذنون من أقربائه فأجابوه، وقالوا: لا نفارقتك؛ فإنّه يحزننا ما يحزنك، ويصيبنا ما يصيبك، وإنا أقرب ما نكون إلى الله إذا كنا معك. فقال لهم: فإن كنتم قد وطنتم أنفسكم على ما قد وطنت نفسي، فاعلموا أنّ الله إنّما يهب المنازل الشريفة لعباده^٤ باحتمال المكاره، وإنّ الله وإن كان قد خصني مع من خصني من أهلي الذين أنا آخرهم^٥ بقاءً في الدنيا من المكرمات بما يسهل معها عليّ احتمال الكريهات، فإنّ لكم شطر ذلك من الكرامات، واعلموا أنّ الدنيا حلوها ومرّها حلم، والانتباه في الآخرة، والفائز من فاز فيها، والشقيّ من يشقى فيها. أو لا أحدنكم بأول أمرنا وأمركم معاشر أوليائنا ومحبينا والمتعصّبين لنا؛ ليسهل عليكم احتمال ما أنتم له معرضون؟ قالوا: بلى يا ابن رسول الله.

قال: إنّ الله تعالى لما خلق آدم وسوّاه وعلمه أسماء كلّ شيء وعرضهم على الملائكة، جعل محمّداً وعلياً وفاطمة والحسن والحسين أشباحاً خمسة في ظهر آدم، وكانت أنوارهم تضيء في الآفاق من السماوات والحجب والجنان والكرسيّ والعرش، فأمر الله الملائكة بالسجود لآدم تعظيماً له أنّه قد فضله بأن جعله وعاء لتلك الأشباح التي قد عمّ أنوارها الآفاق، فسجدوا إلاّ إبليس، أبي أن يتواضع لجلال عظمة الله، وأن يتواضع لأنوارنا أهل البيت، وقد تواضعت لها الملائكة كلّها، واستكبر وترفّع، وكان بابائه ذلك وتكبّره من الكافرين.

١. سورة البقرة، الآية ٣٤.

٢. «الف»: فالحقوا في عشائركم.

٣. «الف»: ففارقوا.

٤. «الف»: لعباده.

٥. «الف»: مع من خصني من أهل الدين وأنا آخرهم.

قال علي بن الحسين : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ : يَا عِبَادَ اللَّهِ ^١ ، إِنَّ آدَمَ لَمَّا رَأَى النُّورَ سَاطِعاً مِنْ صُلْبِهِ - إِذْ كَانَ اللَّهُ نَقَلَ أَشْبَاحَنَا مِنْ ذُرْوَةِ الْعَرْشِ إِلَى ظَهْرِ آدَمَ - رَأَى النُّورَ وَلَمْ يَتَّيَّنِ الْأَشْبَاحَ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ، مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : أَنْوَارُ أَشْبَاحٍ نَقَلْتَهُمْ مِنْ أَشْرَفِ بَقَاعِ عَرْشِي إِلَى ظَهْرِكَ ، وَلِذَلِكَ أَمَرْتُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ إِذْ كُنْتُ وَعَاءً لَتِلْكَ الْأَشْبَاحِ . فَقَالَ آدَمَ : يَا رَبِّ ، لَوْ بَيَّنْتَهَا لِي ^٢ . فَقَالَ اللَّهُ : انظُرْ - يَا آدَمَ - إِلَى ذُرْوَةِ الْعَرْشِ . [فَنظَرَ آدَمَ ، وَوَقَعَ نُورٌ أَشْبَاهُنَا مِنْ ظَهْرِ آدَمَ عليه السلام عَلَى ذُرْوَةِ الْعَرْشِ] ^٣ فَانطَبِعَ فِيهِ صُورُ أَنْوَارِ أَشْبَاحِنَا الَّتِي فِي ظَهْرِهِ كَمَا يَنْطَبِعُ وَجْهَ الْإِنْسَانِ فِي الْمَرَأَةِ الصَّافِيَةِ ، فَرَأَى أَشْبَاحَنَا فَقَالَ آدَمَ : مَا هَذِهِ الْأَشْبَاحُ يَا رَبِّ ؟ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : يَا آدَمَ ، هَذِهِ أَشْبَاحٌ أَفْضَلُ خِلَاقَتِي وَبِرِّيَاتِي ، هَذَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا الْحَمِيدُ الْمَحْمُودُ فِي أَعْمَالِي ، شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمِي ، وَهَذَا عَلِيُّ وَأَنَا الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ، شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمِي ، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ وَأَنَا فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ؛ فَاطِمَةُ أَعْدَائِي مِنْ رَحْمَتِي يَوْمَ فَصَلِّ قَضَائِي ، وَفَاطِمَةُ أَوْلِيَائِي عَمَّا يُشِينُهُمْ ، فَشَقَقْتُ لَهَا اسْمًا مِنْ اسْمِي ، وَهَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَأَنَا الْمُحْسِنُ [وَ] الْمَجْمَلُ ، فَشَقَقْتُ لَهُمَا اسْمًا مِنْ اسْمِي ، هُوَ لِأَخِيَارِ خَلِيقَتِي وَكِرَامِ بَرِّيَّتِي ؛ بِهِمْ آخِذٌ ، وَبِهِمْ أُعْطِي ، وَبِهِمْ أُثِيبُ ، فَتَوَسَّلْ [إِلَيَّ] بِهِمْ . يَا آدَمَ ، وَإِذَا دَهَكَتْ دَاهِيَةٌ فَاجْعَلْهُمْ إِلَيَّ شَفْعَاءَكَ ؛ فَإِنِّي آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي قِسْمًا حَقًّا أَلَّا أُخَيِّبَ بِهِمْ أَمَلًا وَلَا أَرُدَّهُمْ سَائِلًا . فَلِذَلِكَ حِينَ زَلَّتْ مِنْهُ الْخَطِيئَةُ دَعَا اللَّهُ تَعَالَى [بِهِمْ] فَتَابَ عَلَيْهِ وَغَفَرَ لَهُ . ^٥

وأيضاً من ذلك ما ذكر في تفسير الإمام الحسن العسكري عليه السلام في قوله تعالى : ﴿ وَإِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ ﴾ ^٦ قال : اذكروا يا بني إسرائيل ﴿ إِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ ﴾ طلب لهم السقيا لما لحقهم العطش ^٧ في التيه ، وضجوا بالبكاء إلى موسى ، وقالوا : أهلكنا العطش . فقال موسى : اللهم بحق محمد سيد الأنبياء ، وبحق علي سيد الأوصياء ، وبحق فاطمة سيدة النساء ^٨ ،

١ . «ألف» : يا عبد الله .

٢ . «ألف» : - لي .

٣ . أثبتناها من المصدر ، وهي ساقطة من «ألف» و«ب» .

٤ . «ألف» : وهم أخيار .

٥ . التفسير المنسوب إلى الإمام أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام ، ص ٢١٨ - ٢٢١ .

٦ . سورة البقرة ، الآية ٦٠ .

٧ . «ب» : لما لحقهم من العطش .

٨ . «ب» : سيدة نساء العالمين .

وبحقّ الحسن سيّد الأولياء ، وبحقّ الحسين أفضل الشهداء ، وبحقّ عترتهم وخلفائهم سادة الأركياء ، إلا سقيت عبادك . فأوحى الله إليه : يا موسى ، «أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» . فضربه بها^٢ «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ»^٣ ، فلا يزاحم الآخريين في مشربهم^٤ .

ومن ذلك ما روي عن النبي ﷺ أنه قال : ليلة أُسري بي إلى السماء ، لم أجد باباً ولا حجاباً ولا شجرة ولا ورقة ولا نمرقة ولا مدرة من ياقوت إلا وعليه مكتوب : «عَلِيّ عَلِيّ عَلِيّ» وإن اسم عليّ مكتوب على كلّ شيء حتّى [على] وجه الشمس والقمر والماء والحجر والورق والشجر ، وإن الله تعالى قال لموسى ليلة الخطاب : يا ابن عمران ، إنّي لا أقبل الصلاة إلاّ ممّن تواضع لعظمتي ، وألزم قلبه خوفاً ومحبتي ، وقطع نهاره بذكري ، وعرف حقّ أوليائي الذين لأجلهم خلقت سماواتي وأرضي وجنتي وناري ؛ محمّداً وعترته ، فمن عرف حقّهم جعلت له عند الجهل علماً^٥ وعند الظلمة نوراً ، وأعطيته قبل السؤال ، وأجبت له قبل الدعاء^٦ .

وروي وهب بن منبه أنّ موسى ﷺ ليلة الخطاب وجد كلّ حجرة وشجرة في الطور ناطقةً بذكر محمّد ونقبائه ، فقال : يا ربّ ، إنّي لم أر شيئاً ممّا خلقت إلاّ وهو ناطقة بذكر محمّد^٧ ونقبائه ! فقال الله : يا ابن عمران ، إنّي خلقتهم قبل الأنوار وجعلتهم خزنة الأسرار ، يشاهدون أنوار ملكوتي ، وجعلتهم تراجمه علمي ولسان حكمتي ومعادن سرّي ، وخلقت الدنيا والآخرة لأجلهم^٨ . فقال موسى : ربّ فاجعلني من أمة محمّد ﷺ . فقال الله : يا موسى ، إذا عرفت محمّداً وأوصيائه وعترته وعرفت فضلهم وآمنت بهم ، فأنت من أمّته^٩ .

١ . «الف» : «أن اضرب» بدل «اضرب» .

٢ . «الف» : -بها .

٣ . سورة البقرة ، الآية ٦٠ .

٤ . التفسير المنسوب إلى الإمام أبي محمد الحسن بن عليّ العسكري ﷺ ، ص ٢٦١ .

٥ . «الف» وهب : -حلماً .

٦ . توجد القطعة الأخيرة - الحديث القدسي - في مشارق أنوار اليقين ، ص ٢٣٦ .

٧ . هب : بذكر الله وذكر محمّد .

٨ . «الف» : -خلقت الدنيا لأجلهم والآخرة .

٩ . انظر مقتضب الأثر ، ص ٣٢٩ - ٣٣٠ ؛ مشارق أنوار اليقين ، ص ٢٣٦ .

المطلب الثالث عشر

قد مدح الله تعالى السابقين في كتابه العزيز ، فقال : ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^١ فتميزنا أن علي بن أبي طالب عليه السلام أسبق السابقين في الجهاد بإجماع الأمة ؛ قال الله تعالى : ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْفَاعِلِينَ دَرَجَةً﴾^٢ وقال الله تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾^٣ وجعل الإيمان والجهاد في سبيل الله التجارة المنجية .

وقال الله تعالى : ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا﴾^٤ ولا ريب أن علياً كان^٥ في الجهاد وقتال المشركين كالبنيان المرصوص . وقد وصف الله تعالى المجاهدين ، فقال : ﴿وَلَا يَطَّأُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾^٦ وقال الله تعالى : ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^٧ وقال الله تعالى : ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^٨ ولا شك أن علياً عليه السلام كان في الجهاد أشد بلاءً ، وأعظم عناءً ، وأثبت جميع خلق الله في القتال ،^٩ وأبرزها للأقران ، وأبدلها نفساً لله ولرسوله ، وهو الذي كشف الكرب عن وجه الرسول ﷺ في بدر وحنين والخندق وخيبر وأحد وذات السلاسل وتبوك وغزاة بني النضير ومحاربة الجن وقتال الناكثين والقاسطين والمارقين والعُمان .

أما غزوة بدر ، وهي كانت الداهية العظمى والمحنة الكبرى التي هدأت قوائم

١ . سورة الواقعة، الآيتان ١٠ و ١١ .

٢ . سورة النساء، الآية ٩٥ .

٣ . سورة الصف، الآيتان ١٠ - ١١ .

٤ . سورة الصف، الآية ٤ .

٥ . «كان» من «ب» .

٦ . سورة التوبة، الآية ١٢٠ .

٧ . سورة التوبة، الآية ٢٠ .

٨ . سورة المائدة، الآية ٥٤ .

٩ . «ب» : «الجهاد» بدل «القتال» .

الشرك وفرقت طواغيته في قلب الهلاك، ودوّخت مرده الكفّار، وسقتهم كأسات البوار، وهي أول حرب كان - ولا نطول بذكره - ولم يزل عليّ يقتل واحداً بعد واحد من أبطال المشركين، حتى قتل وحده نصف المشركين،^١ وقتل المسلمون كافة مع ثلاثة آلاف من الملائكة المسوّمين النصف الآخر، وشاركهم أيضاً في هذا النصف.

وأما غزاة أحد^٢، قال الراوي لهذا الحديث وهو زيد بن وهب: قلت لابن مسعود:

انهزم الناس يوم أحد عن رسول الله ﷺ حتى لم يبق معه إلا عليّ بن أبي طالب ﷺ وأبو دجانة وسهل بن حنيف، وقتل منهم سبعون رجلاً وانهزم الباقون، وبقي النبي ﷺ وحده، وما زال عن موضعه شبراً واحداً، وكان يباشر القتال بنفسه الشريفة حتى فنيت نباله، وكان تارة يرمي عن قوسه وتارة بالحجارة، وأصاب عتبة بن أبي وقاص شفتيه ورباعيته، وضربه ابن قمينة على كريمة الشريفة، فلم يصنع سيفه^٣ شيئاً إلا وهن الضربة بثقل السيف، ثم وقع ﷺ مغشياً عليه، وحجب الله أبصار المشركين عنه، وصاح إبليس في المدينة: قُتل رسول الله!

قال أمير المؤمنين: لمّا انهزم الناس عن رسول الله ﷺ لحقني من الجزع عليه ما لم أملك نفسي، وكنت أمامه أضرب بسيفي المشركين، فرجعت أطلبه فلم أراه! فقلت: ما كان رسول الله ليفرّ، وما رأيت في القتلى، [و] أظنّه رفع من بيننا إلى السماء، فكسرت جفن سيفي وقلت: لأقاتلنّ به حتى أقتل. وحملت على القوم فأفرجوا فإذا أنا برسول الله وقع مغشياً عليه، فنظر إليّ وقال: يا عليّ، ما فعل الناس؟ قلت: كفروا يا رسول الله، وولّوا الدبر، وأسلموك إلى أعدائك^٤. فنظر إليّ كتيبة قد أقبلت إليه، فقال: يا عليّ، ردهم عني. فحملت عليهم أضربهم يميناً وشمالاً حتى قتلت منهم هشام بن أمية المخزومي وانهزم الباقون. وأقبلت إليه كتيبة أخرى، فقال لي ﷺ: احمل عليّ هذه. فحملت وقاتلت عمرو بن عبد الله الجمحي وانهزم الباقون. وجاءت كتيبة أخرى، فقتلت منهم بشر بن مالك العامري، وانهزمت [البقيّة].

١. «ب»: «المقتولين» بدل «المشركين».

٢. انظر مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣١٥-٣١٦.

٣. «الف»: سيفه.

٤. «الف»: الناس.

٥. «ب»: عدوك.

ولم يزل ﷺ يقاتل في ذلك اليوم ويفرق جموع القوم^١ حتى أصابه في رأسه ووجهه وبدنه سبعون جراحةً، وهو قائم^٢ بين يدي رسول الله ﷺ لا يغفل عنه طرفة عين. فقال رسول الله ﷺ: يا علي، أما تسمع مديحك في السماء؟! إن ملكاً اسمه رضوان، ينادي بهذا النداء: «لا سيف إلا ذو الفقار، ولا فتى إلا علي». ورجع الناس إلى النبي ﷺ، وكان جبرئيل يعرج إلى السماء في ذلك اليوم وهو يقول: لا سيف إلا ذو الفقار، ولا فتى إلا علي. وسمعه^٣ الناس كلهم، وقال جبرئيل: يا رسول الله، قد أعجبت الملائكة من حسن مواساة أمير المؤمنين لك بنفسه. فقال رسول الله: وما يمنعه من ذلك وهو مني وأنا منه؟ فقال جبرئيل: وأنا منكما.

وذكر [أهل] السير أن قتلى أحد جمهورهم مقتولين بسيف علي ﷺ وكان الفتح له، وسلامة رسول الله من المشركين بسببه، ورجوع الناس إلى النبي ﷺ وثباته ﷺ يذب عنه دونهم ببذل نفسه العزيزة في نصره، وتوجه العتاب من الله تعالى إلى كافتهم لموضع الهزيمة، والملائكة في السماء مشغولون بمدحه، متعجبون من مقامه وثباته وسطوته، ويكفينا: لا فتى إلا علي، ولا سيف إلا ذو الفقار، لتفضيل أمير المؤمنين على جميع الأنبياء.

وبما روي عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه، قال: قال رسول الله ﷺ لعلي بن أبي طالب ﷺ: يا أبا الحسن، لو وضع إيمان الخلائق وأعمالهم في كفة، ووضع عملك يوم أحد على كفة أخرى، لرجح عملك على جميع الخلائق، وإن الله تعالى باهى بك يوم أحد ملائكته المقربين، ورفع الحجب من السماوات، وأشرقت بك الجنة وما فيها، وابتهج بفعلك رب العالمين، وإن الله تعالى يعوضك بذلك اليوم ما يغبطك به كل نبي ورسول وصديق وشهيد^٤.

١. «ألف»: جميع القوم.

٢. «ب»: قائم وحده.

٣. «ألف»: وسمع.

٤. «ألف»: قد.

٥. «ألف»: إن.

٦. مئة منقبة، ص ٧٩ - ٨٠.

وهذا الحديث من^١ أوضح دليل وأبين حجة على تفضيل عليّ على سائر النبيين. انظروا يا أولي الأبصار، هذا عمله في يوم أحد، وذاك فعله في يوم الخندق الذي فضله النبي على أعمال جميع الثقلين إلى يوم القيامة، إن هذا لهو الرجحان العظيم، و﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

ومن ذلك ما ذكر في كتاب مصباح الآثار عن يونس، عن إسحاق، قال: خرج رسول الله إلى غزاة تبوك وخلف عليّ بن أبي طالب عليه السلام على أهله، وأمره بالإقامة فيهم، فأرجف المنافقون وقالوا: ما خلفه رسول الله إلا استثقلاً به! فلمّا سمع ذلك أخذ سلاحه وخرج إلى النبي صلى الله عليه وآله وهو نازل بالجُرف^٢، فقال: يا رسول الله، زعم المنافقون أنك إنما خلفتني استثقلاً بي! فقال رسول الله: كذبوا، ولكنني خلفتك لما تركت ورائي، فارجع واخلفني في أهلي وأهلك؛ ألا ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدي؟ فارجع إلى المدينة^٣.

ومضى رسول الله لسفره. قال: فكان من أمر الجيش أنه انكسر وانهزم الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله، فنزل جبرئيل وقال: يا نبيّ الله، إن الله يقربك السلام ويبشرك بالنصر، ويخبرك إن شئت أنزلت لك الملائكة فيقاتلوا، وإن شئت عليّاً فادعه يأتيك. فاختر النبي صلى الله عليه وآله عليّاً، فقال جبرئيل: نادِ عليّاً مظهر العجائب، تجده عوناً لك في النوائب، كلّ همّ وغم سينجلي، بولايتك يا عليّ يا عليّ يا عليّ.

فقال جبرئيل: أدِرْ وجهك نحو المدينة وناد: يا أبا الغوث أدركني، يا عليّ أدركني^٤. قال سلمان الفارسي: وكنت فيمن تخلف مع عليّ عليه السلام، فخرج يوماً يريد الحديقة، فمضيت معه، فصعد النخلة ينزل كرباً، فهو ينثر وأنا أجمع إذ سمعته يقول: لبيك لبيك يا رسول الله، ها أنا جئتك. ونزل والحزن ظاهر عليه ودعمه ينحدر. فقلت له: ما شأنك يا أبا الحسن؟ قال: يا سلمان، انكسر جيش رسول الله، وهو يدعوني ويستغيث بي. ثمّ

١. «الف»: - من.

٢. الجُرف: موضع على ثلاثة أميال من المدينة نحو الشام.

٣. راجع سيرة النبي صلى الله عليه وآله لابن هشام، ج ٤، ص ٩٤٧؛ تاريخ الطبري، ج ٢، ص ٣٤٨.

٤. «الف»: - أدركني.

مضى ﷺ فدخل منزل فاطمة ؑ وأخبرها وخرج، وقال لي: يا سلمان، ضع قدمك موضع قدمي ولا تخرم منه شيئاً.

قال سلمان: فاتبعته حذو النعل بالنعل سبعة عشر خطوة [ثم] عاينت الجيوش والعساكر^١، فصرخ الإمام صرخةً لهب [لها] الجيشان وتفرقوا، ونزل جبرئيل إلى رسول الله ﷺ وسلم عليه، فردّ عليه السلام واستبشر به، ثم عطف الإمام على الشجعان فانهمز الجميع وولوا الدبر، «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»^٢ بعليّ ؑ وسطوته وهمته وعلا، وأبان الله من فضله ومعجزه في هذه المواطن بما عجز عنه جميع الخلق، وكشف الله من فضله الباهر إتيانه من المدينة - شرّفها الله - إلى تبوك في سبعة عشر خطوة، وسماعه نداء النبيّ ﷺ على بُعد تلك المسافة وتليته، وأمر الله النبيّ ﷺ بنداء عليّ، ونزول «نَادِ عَلِيًّا»، وطلب الإعانة منه، من أعظم الفضائل وأظهر الآيات.

وهذا أدلّ دليل على فضل عليّ ؑ على الأنبياء والمرسلين، وعدم نظيره في الخلق؛ حيث أمر الله سيّد أنبيائه وأشرف خلقه طلب الإعانة منه. وفضل أمير المؤمنين ؑ قد عجز الأنام عن حصره وتعداده، وتحير أولو الأبواب لباهر علمه، وتضيّق^٣ الصحائف عن فضله وفهمه؛ إذ آياته في الأخطار ظاهرة، ومعجزاته في الآفاق على ألسن الخلق جارية، وبيّنات أقواله وأفعاله^٤ بين الناس على سائر طبقاتهم دائرة، وكلّ قلب نحوه منصرف؛ إلا أن تكون الطينة غير خيرة، والنظفة غير زكية، والقلب غير سليم، والسعادة^٥ غير سابقة، فاستولى^٦ عليه الشيطان فكان من الغاوين.

١. «ألف»: والعسكر.

٢. سورة الأحزاب، الآية ٢٥.

٣. «ألف»: وتضيقت.

٤. «ألف»: وأفعاله.

٥. «ب»: والعادة.

٦. «ب»: فتولّى.

المطلب الرابع عشر

ومن ذلك ما رواه جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: قال رسول الله ﷺ: أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره، واشتقّه من جلال عظّمته، فأقبل يطوف بالقدرة حتّى وصل إلى جلال العظّمة في ثمانين ألف سنة، ثمّ سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور عليّ. فكان نوري محيطاً بالعظّمة، ونور عليّ محيطاً بالقدرة، ثمّ خلق العرش واللوح والشمس وضوء النهار ونور الأبصار والعقل والمعرفة وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري، ونوري مشتقّ من نوره. فنحن الأوّلون، ونحن الآخرون، ونحن السابقون، ونحن المسبّحون، ونحن الشافعون، ونحن كلمة الله، ونحن خاصّة الله، ونحن أحبّاء الله، ونحن وجه الله، ونحن جنب الله، ونحن عين الله، ونحن أمناء الله، ونحن خزنة وحي الله وسدنة غيب الله، ونحن معدن التنزيل^١ ومعنى التأويل، وفي آياتنا هبط جبرئيل، ونحن محالّ قدس الله، ونحن مصابيح الحكمة، ونحن مفاتيح الرحمة، ونحن ينايع النعمة، ونحن شرف الأئمة، ونحن سادات الأئمة^٢، ونحن نواميس العصر وأخبار الدهر، ونحن سادة العباد، ونحن ساسة البلاد، ونحن الكفّاء والولاية والحماة^٣ والدعاة وطريق النجاة، ونحن السبيل، ونحن النهج القويم والصرّاط المستقيم.

من آمن بنا آمن بالله، ومن ردّ علينا ردّ على الله، ومن شكّ فينا شكّ في الله، ومن عرفنا عرف الله، ومن تولّى عنّا تولّى عن الله، ومن أطاعنا أطاع الله، ونحن الوسيلة إلى الله والوصلة إلى رضوان الله، ولنا العصمة والخلافة والهداية، وفينا النبوة والولاية، ونحن معدن الحكمة وباب الرحمة وشجرة العصمة، ونحن كلمة التقوى والمثل الأعلى والحجّة العظمى والعروة الوثقى التي من تمسك بها نجا^٤.

١. «ألف»: التمييز بدل «التنزيل».

٢. «ألف»: سادة.

٣. «ألف»: - والحماة.

٤. أورده العلامة المجلسي في بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٢-٢٣ نقلاً عن رياض الجنان لفضل الله بن محمود الفارسي، شقيق الشيخ الحافظ رجب البرسي.

وذكر في تفسير قوله تعالى: ﴿وَلِيَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^١ قال الصادق عليه السلام: نحن أسماء الله التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بها وبمعرفتها، والله تعالى خلقنا فأحسن صورنا، وجعلنا حجة على عباده، ولسانه الناطق في خلقه، ويده المبسوطة بالرحمة، ووجهه الذي يؤتى [منه]، وبابه الذي يدلّ عليه، ونحن خزّانه في سماواته وأرضه، وبنا أثمرت الأشجار وأورقت، وجرت الأنهار وأغدقت، وبنا ينزل الغيث من السماء، وبنا يمسك الله الأرض أن تميد بأهلها، وبنا ينبت عشب الأرض، وبنا يرزق العباد، وبنا تفجر العيون، وبعبادتنا عبد الله، ولولانا ما عبد الله، ونحن الأدلاء على الله^٢.

وروى ابن عباس، قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: والذي بعثني بالحق بشيراً ونذيراً، ما استقرّ لكم الكرسي، ولا دار الفلك، ولا قامت السماوات، إلا بأن كتب الله عليها: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، عليّ أمير المؤمنين وليّ الله^٣». وإنّ الله لما عرج بي إلى السماء واختصني بلطيف ندائه، قال: يا محمد. قلت: لبيك وسعديك. فقال: أنا المحمود وأنت محمد، شققتُ اسمك من اسمي، وفضلتك على جميع بريّتي، فانصب أخاك عليّاً علماً لعبادي، يهديهم إلى ديني.

يا محمد، إنّي قد جعلت عليّاً أمير المؤمنين، فمن تأمّر عليه لعنته، ومن خالفه عدّته، ومن أطاعه قربته، ومن تقدّم عليه أخزيتته، ومن عصاه أمحقته، فهو سيّد الوصيّين وحجّتي على الخلق أجمعين^٤.

وفي الكتاب المذكور: روي عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: [عليّ منّي بمنزلة رأسي من بدني، و] ^٥ عليّ منّي كعيني من جسدي، عليّ منّي كجلدي، عليّ منّي كلحمي، عليّ منّي كعظمي، عليّ منّي كدمي في عروقي، عليّ أخي ووصيّي في أهلي وخليفتي على أمّتي،

١. سورة الأعراف، الآية ١٨٠.

٢. المحاضر للحسن بن سليمان الحلّي، ص ١٢٩.

٣. «ألف»: وليّ الله.

٤. منة منقبة، ص ٢٩؛ اليقين لابن طاووس، ص ٢٣٩؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٨٦.

٥. ساقطة من «ألف».

٦. «ألف»: «في» بدل «على».

[عليّ] في الدنيا إذا متَّ عوض متي في أمّتي^١.

وروى حذيفة بن اليمان، قال: قام النبي ﷺ فقبل بين عيني عليّ بن أبي طالب ﷺ وقال: يا أبا الحسن، أنت عضو من أعضائي تزول حيث زلت، وإنّ لك في الجنّة درجة وهي الوسيلة، فطوبى لك ولشيعتك من بعدك^٢.

انظروا يا أولي العقول، إذا كان نبينا ﷺ أشرف وأفضل^٣ من جميع الأنبياء، وعليّ ك رأسه من بدنه، وعينه من رأسه، وكلحمه منه، وكعظمه منه، وكدمه في عروق بدنه، فكيف لا يكون عليّ أفضل من الأنبياء؟ ولا شك أنّ هذا هو^٤ الفضل العظيم والرجحان المبين لأمر المؤمنين.

وروى الشيخ الجليل أبو جعفر في مناقبه بإسناده عن رجاله مرفوعاً إلى المفضل بن عمر، قال: دخلت على الصادق ﷺ ذات يوم، فقال لي: يا مفضل، هل تعرف محمداً عليّاً وفاطمة والحسن والحسين كُنّه معرفتهم؟ فقلت: يا سيّدي، وما كُنّه معرفتهم؟ فقال: يا مفضل، من عرفهم كُنّه معرفتهم كان مؤمناً في السنام الأعلى.

قلت: عزّفتني^٥ ذلك يا سيّدي. قال: يا مفضل، اعلم أنّهم علموا ما خلق الله ﷻ وذراه وبراه، وأنّهم كلمة التقوى وخُزّناء السموات والأرضين والجبال والرمال والبحار، وعرفوا كم نجم في السماء وفلك وملك ووزن الجبال وكيل ماء البحار وأنهارها وعيونها، وما تسقط من ورقة إلّا علموها، ولا حبة في ظلمات الأرض، ولا رطب ولا يابس إلّا في كتاب مبين، وهو [في] علمهم وقد علموا ذلك.

قلت: يا سيّدي، قد علمت وأقررت به وآمنت. قال: نعم يا مفضل، نعم^٦ يا مكزّم، نعم

١. مئة متعبة، ص ١٤٠.

٢. مئة متعبة، ص ٨٦؛ شرح الأخبار، ج ٢، ص ٤٧٣.

٣. «ب»: نبينا محمد ﷺ أفضل وأشرف.

٤. «الف»: هو.

٥. «الف»: وعزّفتني.

٦. «الف»: نعم.

يا محبوب^١، نعم يا طيّب، طيّبت وطابت لك الجنّة ولكلّ مؤمن [بها]^٢.

هذا آخر ما أوردته من فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام، والحمد لله ربّ العالمين، والسلام على من أتبع الهدى.

اللهم ثبتني على دين محمد وولاية عليّ وعترته الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين، آمين^٣.

١. «ب»: يا محبوب.

٢. تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٤٨٨.

٣. نهاية «ب»: «هذا آخر ما أوردته [من فضائل] مولانا ومقتدانا أمير المؤمنين وإمام المتّقين عليّ بن أبي طالب عليه السلام. تمّ الكتاب بتاريخ ١٤ شهر ذي القعدة، سنة ١٠٦٩هـ. وجاء بعدها اسم ناسخها، وهو نظرخان الجيلاني.

فهرس مصادر التحقيق

١. القرآن الكريم.
٢. الاحتجاج على أهل اللجاج؛ لأبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (م ٤٢٠ق). تحقيق و نشر: مؤسسه الجواد، بيروت.
٣. إحياء الدائر من القرن العاشر؛ للشيخ آقا بزرك الطهراني (م ١٣٨٩ق)، مطبعة نشر كلية طهران، طهران، ١٣٦٦ش.
٤. أعيان الشيعة؛ محسن الأمين العاملي، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ق.
٥. الأربعون حديثاً؛ منتجب الدين الرازي. (م ٥٨٥ق)، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٨ق.
٦. اعجاز القرآن، لأبي بكر محمد بن طيب الباقلاني (م ٤٠٣ق)، دارالجيل، بيروت، ١٤٢٦ق.
٧. الأمالي للصدوق؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، مكتبة الإسلامية، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٢ش.
٨. الأمالي للطوسي؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق)، تحقيق: مؤسسة دار الثقافة، قم، الطبعة الأولى ١٤١٤ق.
٩. الأمالي للمفيد؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤هـ.
١٠. أمل الآمل؛ محمد بن حسن الحر العاملي (م ١١٠٤ق)، دارالكتاب الاسلامي، ١٣٦٢ش.
١١. الأنوار النعمانية؛ لنعمة الله الموسوي الجزائري (م ١١١٢ق)، الاعلمي، بيروت، ١٤٠١ق.
١٢. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ للعلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (م ١١١٠ق)، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ق.

١٣. بشارة المصطفى لشيعته المرتضى: لأبي جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (م ٥٥٣ق)، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، الطبعة الثانية ١٣٨٣ق.
١٤. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام: لأبي جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي (القرن الثالث)، تحقيق: محسن كوجه باغي، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٥. تاريخ بغداد: لأحمد بن علي الخطيب البغدادي (م ٤٦٣ق)، المكتبة السلفية، مدينة.
١٦. تاريخ الطبري: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري (م ٣١٠ق)، نشر دار سويدان، بيروت.
١٧. تاريخ مدينة دمشق: لأبي القاسم علي بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر الدمشقي (م ٥٧١ق)، تحقيق: علي الشيري، منشورات دارالفكر، بيروت، الطبعة الأولى ١٤١٥ق.
١٨. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: للسيد شرف الدين علي الحسيني الإسترآبادي (م ٩٤٠ق)، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
١٩. تفسير فرات الكوفي: لأبي القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (م ٣٥٢ق)، تحقيق: محمد الكاظم، المطبعة التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، إيران، الطبعة الأولى ١٤١٠ق.
٢٠. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدي، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
٢١. تنزيه الانبياء: لعلي بن حسين الموسوي الشريف مرتضى (م ٤٣٦ق)، مكتبة البصيرتي، قم.
٢٢. تهذيب التهذيب: لجمال الدين ابن الحجاج المزي (م ٧٤٢ق)، دار المأمون، دمشق، ١٤١٣ق.
٢٣. الحقائق الراهنة في المائة الثامنة: للشيخ آقا بزرگ طهراني (م ١٣٨٩ق)، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٩٧٥ق.
٢٤. حلية الامرار: للسيد هاشم البحراني (م ١١٠٧ق)، دار الكتب، قم، ١٣٥٦ق.

٢٥. حلية الاولياء؛ لابو نعيم أحمد بن عبدالله الاصفهاني (م ٤٣٠ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.
٢٦. خصائص الوحي المبين؛ ليحيى بن الحسين الحلبي، ابن بطريق (م ٦٠٠ق)، وزارة الارشاد، تهران.
٢٧. الخصال؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٣ق.
٢٨. الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ لآقا بزرك الطهراني (م ١٣٨٩ق)، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٩. ذخائر العقبى؛ لأحمد بن عبدالله المكي الطبري (م ٩٤٤ق)، مكتبة التابعين، قاهره، ١٤١٥ق.
٣٠. ذكر أخبار اصفهان؛ لأبي نعيم أحمد بن عبدالله الاصفهاني (م ٤٣٠ق)، دار الكتب، بيروت، ١٤١٠ق.
٣١. روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات؛ للسيد محمد باقر الموسوي الخوانساري. مكتبة إسماعيليان، قم.
٣٢. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين؛ لمحمد بن الحسن بن علي بن أحمد بن علي القتال النيسابوري (م ٥٠٨ق)، منشورات الشريف الرضي، قم.
٣٣. الروضة في المعجزات؛ المؤلف مجهول من القرن السادس، ايران، ١٣٠١ش.
٣٤. رياض العلماء و حياض الفضلاء؛ لعبدالله بن عيسى الافندي (ح ١١٣٠ق)، مكتبة آية الله المرعشي، قم، ١٣٦٠ش.
٣٥. سنن ابن ماجه؛ لأبي عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (م ٢٧٥ق)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، منشورات دار الفكر، بيروت.
٣٦. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)؛ لأبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (م ٢٩٧ق)، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، منشورات دار الفكر، بيروت ١٤٠٣ق.

٣٧. سيرة النبوة؛ لابن هشام الحميري (م ٢١٨ق)، مكتبة المزني، قاهره، الطبعة الثانية ١٩٨٣م.
٣٨. شرح الاخبار؛ للقاضي النعمان ابي حنيفة المغربي (م ٣٦٣ق)، مؤسسة النشر الاسلامي، قم.
٣٩. شرح نهج البلاغة؛ لعز الدين عبد الحميد بن محمد بن ابي الحديد المعتزلي المعروف بابن ابي الحديد (م ٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، بيروت.
٤٠. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت؛ لأبي القاسم عبيد الله بن عبد الله بن أحمد القرشي المعروف بابن حذاء (م ٤٥٨ق)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، إيران، الطبعة الأولى ١٤١١ق.
٤١. الطليعة من شعراء الشيعة؛ للشيخ محمد السماوي (م ١٣٧٠ق)، بيروت، دارالمؤرخ العربي.
٤٢. الطرائف؛ للسيد رضی الدين علي بن موسى بن طائوس الحلبي (م ٦٦٤ق)، دارالبلاغ، بيروت، ١٤١٩ق.
٤٣. الصراط المستقيم إلى مستحقّ التقديم؛ لأبي محمد علي بن يونس النباطي البياضي (م ٨٧٧ق)، تحقيق ونشر: مطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، الطبعة الأولى ١٣٨٤ق.
٤٤. عبقات الانوار؛ للسيد حامد حسين الكهنوي (م ١٣٠٦ق)، الاختيار منه: السيد علي الميلاني، مكتبة مجمع البحوث، بيروت، ١٤١٥ق.
٤٥. علل الشرائع؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، مكتبة الداوري، قم.
٤٦. العمدة (عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار)؛ ليحيى بن حسن بن الحسين الأسدي الحلبي المعروف بابن بطريق (م ٦٠٠ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤٠٧ق.

٤٧. عيون أخبار الرضا: لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي، منشورات جهان، قم ١٣٧٨ق.
٤٨. الفدير في الكتاب و السنّة و الأدب؛ للشيخ عبد الحسين أحمد الأميني (م ١٣٩٢ق)، دار الكتاب العربي، بيروت ١٣٧٩ق.
٤٩. النبية؛ لأبي جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق)، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٨٥ق.
٥٠. فرائد السمطين؛ لابراهيم بن محمد الجويني الخراساني (م ٧٣٠)، مكتبة المحمودي، بيروت، الطبعة الثانية ١٤٠٠ق.
٥١. فرحة الغري؛ لعبدالكريم بن احمد بن طاوس الحلبي (م ٦٩٣ق)، المطبعة الحيدرية، نجف.
٥٢. فهرست كتابخانه سپهسالار؛ لضياء الدين حدائق ابن يوسف الشيرازي و محمد تقى دانش پژوه و علي نقى منزوى، منشورات پارلمان، طهران، ٥ جلد، ١٣١٣-١٣٤٦ ش.
٥٣. فهرست كتب قلمي آصفيه؛ للمولوي تصديق حسين الكتوري، مطبعة سر كار العالي، حيدر آباد، ١٣١٧ق.
٥٤. فهرستگان نسخه‌های خطی حديث و علوم حديث شيعه؛ لعلي صدرابي الخويي، دار الحديث، قم، المطبوعة منها سبعة مجلدات، ١٣٨١ - ١٣٨٤ ش.
٥٥. فهرست نسخه‌های اهدايي مشكوة به دانشگاه؛ لمحمّد تقى دانش پژوه و علي نقى منزوى، منشورات پارلمان، طهران، سبعة مجلدات، ١٣٣٢-١٣٣٨ ش.
٥٦. فهرست نسخه‌های خطی كتابخانه الهيأت و معارف اسلامي مشهد؛ لمحمود الفاضل، جامعة الفردوسي، مشهد، ١٣٧٦ ش.
٥٧. فهرست نسخه‌های خطی كتابخانه مرعشي؛ للسيد أحمد الحسيني، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٣٥٤-١٣٨٣ ش.
٥٨. قرب الإسناد؛ لأبي العباس عبد الله بن جعفر الحميري (القرن الثالث)، تحقيق: مؤسسة آل البيت (ع)، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.

٥٩. الكافي؛ لأبي جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م ٣٢٩هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ ش.
٦٠. كامل الزيارات؛ لأبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (م ٣٦٨ق)، تحقيق: نشر الفقاهة، الطبعة الأولى ١٤١٧ق.
٦١. كتاب السنة، لابن أبي عاصم (م ٢٧٨ق)، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤١٣ق.
٦٢. كشف الحجب و الأستار؛ للمولوي أعجاز حسين كتوري (م ١٢٨٦ق)، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٩ق.
٦٣. كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام؛ لأبي الحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي (م ٦٨٧ق)، تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، منشورات مكتبة بني هاشمي، تبريز ١٣٨١ق.
٦٤. كفاية الطالب؛ لمحمد بن يوسف الكنجي (٦٥٨ق)، نجف، ١٣٥٦ق.
٦٥. كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام؛ لحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي المعروف بالعلامة الحلبي (م ٧٢٦ق)، تحقيق: حسين الدرقاهي، المطبعة التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، إيران، الطبعة الأولى ١٤١١ق.
٦٦. كمال الدين و تمام النعمة؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.
٦٧. الكواكب الدرية؛ للامير صلاح بن ابراهيم الحسنی، مكتبة عروج انديشه، مشهد الرضوي، ١٤٢٣ق.
٦٨. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة من ولده عليهم السلام من طريق العامة (فضائل ابن شاذان)؛ لأبي الحسن محمد بن أحمد بن علي القمي المعروف بابن شاذان (القرن الرابع)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
٦٩. المحاضر؛ للحسن بن سليمان الحلبي (القرن التاسع)، مطبعة الحيدرية، نجف، ١٤٢٤ق.
٧٠. مدينة المعاجز؛ للسيد هاشم البحراني (١١٠٧ق)، مكتبة المحمودي، تهران.
٧١. المزار الكبير؛ لابن المشهدي (م ٥٧٤ق)، منشورات القيوم، قم، ١٤١٩ق.

٧٢. المستدرک، حاکم نیشابوري (م ٤٠٥ق)، دارالکتب العلمیة، بیروت، ١٤١١ق.
٧٣. المسترشد؛ لمحمد بن الحریر الطبري (القرن الخامس)، تهران، مطبعة كوشانپور.
٧٤. المسند لأحمد بن حنبل؛ لأحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (م ٢٤١ق)، منشورات دار صادر، بیروت.
٧٥. مسند أبي يعلى موصلي؛ للأحمد بن يعلى الموصلي (م ٣٠٧ق)، دارالقبلة، جده، ١٤٠٨ق.
٧٦. مشارق أنوار اليقين؛ للحافظ رجب البرسي (القرن الثامن)، مكتبة الاعلمي، بیروت، ١٣٨٥ق.
٧٧. مطالب السؤل؛ للمحمد بن طلحة الشافعي (م ٦٥٢ق)، بیروت، ١٩٩٩م.
٧٨. المصنّف؛ للابن ابی شیبة عبد الله بن محمد الكوفي (م ٢٣٥ق)، مطبعة دار الفكر، بیروت.
٧٩. مصفى المقال؛ للآقا بزرگ الطهراني (م ١٣٨٩ق)، تهران، ١٣٣٧ش.
٨٠. معاني الأخبار؛ لأبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الأولى ١٣٦١ق ش.
٨١. معجم الكبير؛ لسليمان بن أحمد الطبراني (القرن الرابع)، دارالکتب، بیروت، ١٤٢٨ق.
٨٢. معجم المؤلفين؛ لعمر رضا الكحالة، مؤسسة الرسالة، بیروت، ١٤١٤ق.
٨٣. المقصد الراغب الطالب في فضائل علي ابن ابی طالب عليه السلام؛ للحسين بن محمد بن حسن القمي، تحقيق: شيخ عبد الله الغفراني، مشهد الرضوي.
٨٤. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الاثني عشر؛ لأحمد بن محمد بن العياش الجوهري، قم، مكتبة الطباطبائي.
٨٥. مناقب امير المؤمنين عليه السلام؛ لمحمد بن سليمان الكوفي (القرن و الثالث)، مكتبة إحياء الثقافة الاسلامیة، ١٤١٢ق.
٨٦. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)؛ لأبي جعفر رشيد الدين محمد بن عليّ بن شهر آشوب المازندراني (م ٥٨٨ق)، تحقيق: السيد هاشم الرسوليّ المحلاتي، منشورات العلامة، قم.

٨٧. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام: لعلي بن محمد الجلايبي المغازلي (م ٤٨٣ق)، دارالاضواء، بيروت، ١٤١٢ق.
٨٨. ميراث حديث شيعه؛ باهتمام مهدي المهريزي و علي الصدرايبي الخويبي، منشورات دارالحديث، قم ١٣٧٧-١٣٨٧ش، طبع منه الى الان سبعة عشر مجلدات.
٨٩. ميزان الاعتدال: لأبي عبدالله محمد بن أحمد الذهبي (م ٧٤٨ق)، دار الفكر، بيروت، ١٣٨٢ق.
٩٠. نهج الايمان: لعلي بن يوسف المعروف بابن الجبر (القرن السابع)، مجتمع امام هادي عليه السلام، ١٣٧٦ش.
٩١. الهداية الكبرى: للحسين بن حمدان الخصيبي (م ٣٥٨ق)، بيروت، ١٤١١ق.
٩٢. اليقين: للسيد رضى الدين علي بن موسى بن طاوس الحلبي (م ٦٦٤ق)، مطبعة الحيدرية، نجف، ١٣٦٩ق.

شرح و ترجمه احاديث

مفتاح الفرج

مير محمد حسين بن محمد صالح خاتون آبادى (١١٥١ق)

تحقيق: حميد احمدى جلفاى

ايضاح الأنباء فى تعيين مولد خاتم الانبياء ومقتل

سيد الشهداء عليه السلام

شهيد ميرزا على ثقة الاسلام تبريزى (١٢٣٠ق)

تحقيق: محمد الوانسان خويى

حاشية الصحيفة السجادية

ابن ادريس، محمد بن منصور بن ادريس حلى (٥٩٨ق)

تحقيق: سيد محمد حسين حكيم

الدرة الحمراء فى زيارة العاشوراء

محمد بن ابوالحسن شهدادى نايينى (١٢٧٨ق)

تحقيق: مهدى باقرى سيانى

مفتاح الفرج

میر محمدحسین بن محمد صالح خاتون آبادی (۱۱۵۱ ق)

تحقیق: حمید احمدی جلفایی

درآمد

«استخاره» در لغت از ریشه «خیر» و از باب استفعال است و در اصل «استخیار» بوده که عین الفعل آن حذف شده و تاء به عوض محذوف در آخرش افزوده شده است.

همان‌گونه که بین اهل ادب مشهور است: «باب الاستفعال یقلب فیه طلب الفعل»، یعنی باب استفعال غالباً در معنای طلب فعل به کار می‌رود. استخاره نیز به معنای طلب خیر نمودن از کسی است و «استخار الله» یعنی: «طلب منه الخیرة»^۱.

در متون حدیثی شیعه و سنی، این واژه در دو معنای عام و خاص به کار رفته است و در واقع در ترغیب به هر یک از معانی مذکور، روایات قابل توجهی به صورت قول و فعل و تقریر صادر شده است. معنای نخست، معنای عام آن است که به معنای مطلق طلب خیر نمودن در همه امور، از حضرت باری تعالی است و یا بدین معنا که مکلف بهتر است در همه کارها و تصمیمات خود از خداوند متعال طلب خیر بکند، که عاقبت و فرجام همه امور در قبضه قدرت او است.

۱. ر.ک: النهایة، ج ۲، ص ۹۱ و ج ۴، ص ۲۳؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۷ و ج ۵، ص ۷۶؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۹۶، ماده «خیر».

و اما معنای دوم، معنای خاص آن است که بنا بر قول مشهور علما، تنها مخصوص مقام حیرت و تردید در امور مهم است؛ بدین معنا که مکلف در برخی از امور و کارهای مهم خود که بین کردن و نکردن مردد است و به قول برخی از محققان، به شرطی که هیچ یک از طرفین امر، از ناحیه شرع و یا عقلا بر آن دیگری ترجیح نداشته باشد، در این صورت بهتر است به یکی از طرق وارد شده در استخاره تمسک جسته، در صورت خوب بودن، آن کار را انجام دهد و الا ترک نماید. و در خصوص معنای دوم نیز اخبار و روایات معتبری در منابع شیعه و سنی نقل شده است که در متن همین رساله با اکثر آنها آشنا خواهیم شد.

پیشینه تألیفات و تصنیفات در خصوص استخاره

تألیفات و تصنیفاتی که در طول تاریخ اسلام، در مورد استخاره و طرق آن نوشته شده، معمولاً به یکی از دو صورت مختلف است. صورت اول تقریباً در قالب بخش‌ها و یا فصولی عمده از مجموعه‌های فقهی یا روایی یا دعایی است که ما به موارد بارز و مهم این دسته از آثار در هر یک از فریقین شیعه و سنی اکتفا می‌کنیم. منابع شیعه از این قرار است:

۱. المحاسن برقی، تحت عنوان «باب الاستخاره» (ج ۲، ص ۵۹۸).
۲. الکافی کلینی، تحت عنوان «باب صلاة الاستخاره» (ج ۳، ص ۴۷۰).
۳. فقه الرضا علیه السلام، تحت عنوان «باب صلاة الاستخاره» (ج ۳، ص ۱۵۲).
۴. من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، تحت عنوان «باب صلاة الاستخاره» (ج ۱، ص ۵۶۲).
۵. المقنع شیخ صدوق، تحت عنوان «باب صلاة الاستخاره» (ج ۱، ص ۱۵۱).

۶. التهذيب شيخ طوسي، تحت عنوان «باب الاستخارة للنكاح» (ج ۷، ص ۴۰۷).
۷. مصباح المتجهّد شيخ طوسي، تحت عنوان «صلوات الاستخارة» (ج ۷، ص ۵۳۳).
۸. المستنعة (ص ۲۱۶، و ۵۱۴) و الإشراف (ص ۲۹) شيخ مفيد، تحت عناوين «صلاة الاستخارة» و «الاستخارة للنكاح».
۹. مكارم الأخلاق طبرسي، تحت عناوين «الاستخارة للتجارة» و «صلاة الاستخارة» (ص ۲۵۵، ۳۱۸، ۳۲۱ و...).
۱۰. وسائل الشيعة شيخ حرّ عاملی، ابواب مربوط به استخاره با عناوين مختلف (ج ۳، ص ۳۳۴ و ج ۶، ص ۲۳۳ و ج ۸، ص ۶۳ و...).
۱۱. بحار الأنوار علامه مجلسی، ابواب مربوط به استخاره با عناوين مختلف (ج ۸۸، ص ۲۲۲ و ج ۹۸، ص ۲۸۵).
- و برخی از کتب فقهی و روایی و یا دعایی دیگر که ذکر عناوين همه آنها با مجال مختصر این مقدمه مناسبتی ندارد.
- در میان آثار و منابع اهل سنت می توان به مواردی همچون: سنن ابن ماجه (ج ۱، ص ۴۴۰)، سنن أنبي داوود (ج ۱، ص ۳۴۳)، سنن الترمذي (ج ۱، ص ۲۹۸)، سنن النسائي (ج ۶، ص ۸۰)، سنن البيهقي (ج ۳، ص ۵۲؛ و ج ۵، ص ۲۴۹؛ و ج ۷، ص ۲۴۷ و...)، مجمع الزوائد هيثمي (ج ۲، ص ۲۷۹؛ و ج ۱۰، ص ۱۸۷)، تحفة الأخرودي (ج ۲، ص ۴۸۲)، المصنّف صنعاني (ج ۱۱، ص ۱۶۴)، الأدب المفرد بخاری (ص ۱۵۲)، الأذکار النووية (ص ۱۲۰ و ۲۱۴) و غیره اشاره نمود.
- و اما قسم دوم از آثار مربوط به استخاره، آثاری هستند که مستقلاً به این موضوع پرداخته اند و مادر این بخش از پژوهش به معرفی بیشتر این آثار می پردازیم:
۱. کتاب الاستخارة از ثقة الاسلام محمد بن يعقوب کليني. این اثر را ابن

- شهر آشوب در کتاب معالم العلماء (ص ۱۳۵) برای وی ذکر نموده است.
۲. الاستخارة از ابو النصر محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر مشهور. این اثر را مرحوم نجاشی در رجال خود (ص ۵۳۲ و ۹۴۴) و مرحوم شیخ طوسی در فهرست خود (ص ۲۳۸) و ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء (ص ۱۰۰ و ۶۶۸) و مرحوم محقق طهرانی در الذریعة (ج ۲، ص ۲۰، رقم ۶۰) برای وی ذکر نموده‌اند.
۳. کتاب الاستخارة و الاستشارة از ابو عبد الله احمد بن سلیمان بصری شافعی، معروف به زبیری (۳۱۷ ق). این اثر در کشف الظنون (ج ۲، ص ۱۳۸۹) و معجم المؤلفین (ج ۱، ص ۲۳۷) برای ایشان ذکر شده است.
۴. رساله الاستخارة از محیی الدین محمد بن علی طایبی حاتمی اندلسی، مشهور به ابن عربی و شیخ اکبر (۶۴۸ ق). این اثر را به همراه شرح آن که از خود مؤلف است، اسماعیل پاشا در هدیه العارفین (ج ۲، ص ۱۱۴) ذکر نموده است.
۵. فتح الابواب بین ذوی الالباب و کتاب ربّ الأرباب فی الاستخارات از سید بن طاووس حسنی (۶۶۴ ق). این کتاب که از مهم‌ترین منابع موجود در استخاره به حساب می‌آید، بارها به چاپ رسیده است.
۶. الإنارة و الاستارة فی مسألة الاستخارة از قوام الدین بن کمال الدین مرعشی حسینی، معروف به میر بزرگ (۷۸۰ ق). این اثر را عمر رضا کحّاله در معجم المؤلفین (ج ۸، ص ۱۳۴) معرفی نموده است.
۷. مفاتیح الغیب فی الاستخارة و الاستشارة. شیخ کفعمی در مآخذ کتاب خود البلد الامین آن را ذکر نموده و گفته است که در سال ۸۶۸ ق تألیف گردیده، ولی از مؤلف آن اسمی نبرده است.
۸. الاستخارات از تلمیذ شیخ ناصر بن احمد بن متوجّح بحرانی، معاصر شیخ ابن فهد حلّی (۸۴۱ ق) که مرحوم محقق طهرانی آن را در الذریعة (ج ۲، ص ۱۹، رقم ۵۶) ذکر نموده است.

۹. رساله في الاستخارة از شيخ محمد بن محمود مغلوی وفايي (۹۴۰ق).
 اين اثر را حاجي خليفه در كشف الظنون (ج ۱، ص ۸۴۴) ذكر نموده است.
 ۱۰. مشكاة الاستارة في معنى حديث الاستخارة از عبد البر بن عبد القادر بن
 محمد فيومي حنفي (۱۰۷۱ق). اين اثر را اسماعيل پاشا بغدادی در
 ايضاح المكنون (ج ۲، ص ۴۸۷) ذكر نموده است.

۱۱. مفاتيح الغيب^۱ في الاستخارة از علامه محمد باقر مجلسي (۱۱۱۰ق).
 اين كتاب توسط محقق ارجمند سيد مهدي رجائي، تصحيح و منتشر
 شده است.

۱۲. الاستخارات از احمد بن عبد السلام بحراني، معاصر با مولي محمد
 تقی مجلسي. اين اثر در مصادري همچون علماء البحرين (ص ۷۴)، جواهر
 البحرين (ص ۸۵) و الذريعة (ج ۲، ص ۱۹، رقم ۵۵) گزارش شده است.

۱۳. المنارات الظاهرة في الاستخارات الماثورة عن العترة الطاهرة از شيخ ابو
 الحسن سليمان بن عبد الله ماحوزي بحراني (۱۱۲۱ق). اين كتاب در
 علماء البحرين (ص ۷۸) و الذريعة (ج ۲، ص ۱۹، رقم ۵۸) گزارش شده و
 نسخه‌ای از آن نیز در كتابخانه مركز احياء ميراث اسلامي در قم در
 ضمن مجموعه شماره ۱۹۴، رساله ششم موجود است.

۱۴. البشارة لطلاب (الطلاب) الاستخارة از شيخ احمد بن صالح درازي بحراني
 (۱۱۲۴ق)، که مؤلف، اين اثر را در هفتم جمادى الآخر سال
 (۱۱۰۰ق) به پايان برده است. اين كتاب را شيخ يوسف بحراني در
 لؤلؤة البحرين (ص ۷۲) و كشف العجب و الأستار (ص ۸۶) و مرحوم محقق
 طهراني در الذريعة (ج ۳، ص ۱۱۳، رقم ۳۸۲) ذكر نموده‌اند و نسخه‌ای
 از آن نیز در كتابخانه مسجد اعظم قم، در ضمن مجموعه شماره
 ۱۴۱۸، رساله سوم، موجود است.

۱. تحقيق چنين است، ولی در برخی از فهرس مفاتيح الغيب عنوان شده است.

۱۵. رساله‌ای در استخاره از محمدتقی بن ابی المعالی خادم متطبب انصاری (ق ۱۱). این رساله به زبان عربی بوده، نسخه‌ای از آن در خزانه آستانه رضویه در مشهد مقدس به شماره ۱۱۷۰۶ موجود است.

۱۶. رساله فی آداب (کیفیت) الاستخاره از شیخ علی بن یوسف بن علی بن محمد عاملی (قرن ۱۱). نسخه‌ای از آن در مدرسه باقریه مشهد به شماره ۳۲۲، رساله دوم، موجود است.

۱۷. الإنارة عن معاني الاستخارة (رسالة في الاستخارة) از محمد بن محمد محسن فیض کاشانی، معروف به علم الهدی (۱۱۱۵ ق)، که مؤلف، آن را به زبان عربی در سنه ۱۱۱۰ ق تألیف نموده است. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه مجلس ایران، به شماره ۳۸۵۷ در ۴۷ برگ موجود است.

۱۸. مفتاح الفرج (رسالة حاضر) از علامه محمدحسین بن محمد صالح خاتون آبادی (۱۱۵۱ ق).

۱۹. رساله فی عدم التوکل فی الاستخارة از سید شبر بن محمد بن ثنوان حویزی نجفی (۱۱۹۰ ق). این اثر را مرحوم محقق طهرانی در الذریعة (ج ۱۵، ص ۲۳۶، رقم ۱۵۳۵) معرفی نموده است.

۲۰. هداية المسترشدين في الاستشارة و الاستخارة از حسن بن محمد صالح نصیری طوسی. مؤلف، آن را در ۱۳ ربیع الثانی سال ۱۱۳۲ ق به پایان برده است و صاحب الذریعة نسخه‌ای از آن را دیده است.^۱

۲۱. التحفة الباقیة در استخاره (فارسی) از امانت‌علی عبد الله پوری مولوی، از شاگردان دلدار علی. صاحب الذریعة نسخه‌ای از آن را در کتابخانه سید راجه محمد مهدی دیده است.^۲

۲۲. إرشاد المستبصر في الاستخارات از سید عبد الله شبر (۱۲۴۲ ق). این

۱. رک: الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۹۲، رقم ۲۱۲.

۲. رک: الذریعة، ج ۳، ص ۴۲۳، رقم ۱۵۲۹.

- رساله در سال ۱۳۰۶ ق به صورت سنگی و سپس در قم توسط انتشارات کتابخانه بصیرتی به چاپ رسیده است.
۲۳. رساله فی الاستخاره از جعفر بن عبد الله شبّر حسینی (قرن ۱۳). نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه دانشکده الهیات تهران، با رقم ۲۲۴ (رساله اول) موجود است که از پایان افتادگی دارد.
۲۴. خیرة الطیر از شیخ احمد بن سالم بن عیسی بحرانی. این اثر را شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود (ج ۲، ص ۱۱۵) و محقق طهرانی در الذریعة (ج ۷، ص ۲۸۷، رقم ۱۰۴۸) ذکر نموده‌اند.
۲۵. روائع الغیب فی رفع التردد والرب (فارسی) از عبد النبي بن عبد الرزاق، که آن را در سال (۱۲۶۴ ق) تألیف نموده است و مرحوم محقق طهرانی در الذریعة (ج ۱۱، ص ۲۵۵، رقم ۱۵۵۸) از آن نام برده است.
۲۶. عنوان الصواب فی أقسام الاستخاره من الائمة الأطیاب از حاج محمدکریم خان بن ابراهیم کرمانی (۱۲۸۸ ق). نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه مرحوم مرعشی در قم، به کتابت یوسف بن علی سبزواری در (۱۳۱۰ ق)، به شماره ۴۸۹۹ موجود است.
۲۷. مصباح المستخیر (فارسی) از محمود بن محمد بن محمد علوی فاطمی حسینی تبریزی، معروف به حافظ و سلطان القراء (۱۲۹۸ ق). نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه کاخ سلطنتی تهران به شماره ۹۶۰ موجود است.
۲۸. رساله‌ای در استخاره از میرزا محمدجواد دارابی (مولود ۱۳۰۹ ق). محقق طهرانی، آن را در الذریعة (ج ۱۱، ص ۶۵، رقم ۴۰۳) نام برده است.
۲۹. الاستخارات از سید علی بن محمد بن علی حسینی میبیدی یزدی (۱۲۱۳ ق). محقق طهرانی در الذریعة (ج ۲، ص ۱۹، رقم ۵۹) آن را ذکر کرده است.
۳۰. الاستخارات از میرزا ابو المعالی بن حاج محمد بن ابراهیم کلباسی

۱۳۱۵ ق). این اثر نیز در الذریعة (۲، ص ۱۸، رقم ۵۳) معرفی شده است.

۳۱. الاستخارات از میرزا محمدحسین بن میرزا محمدعلی بن میرزا محمدحسینی مرعشی، مشهور به شهرستانی (۱۳۱۵ ق). مرحوم محقق طهرانی، آن را در خزانه کتب مؤلف دیده و در الذریعة (ج ۲، ص ۱۹، رقم ۵۷) ذکر نموده است.

۳۲. خیرة الطیور فی التفرؤذ از حاج میرزا محمدحسین شهرستانی (۱۳۱۵ ق). مرحوم محقق طهرانی، آن را در الذریعة (ج ۷، ص ۲۸۷، رقم ۱۰۴۹) ذکر نموده است.

۳۳. أوجوزة فی أوقات الاستخارة از علامه شیخ جواد بن شیخ علی بن علامه شیخ قاسم آل محیی الدین جامعی نجفی (۱۳۲۲ ق). محقق طهرانی، آن را در الذریعة (ج ۱، ص ۴۶۳، رقم ۲۳۱۸) ذکر نموده است.

۳۴. تشریح الخیرة فی الاستخارات از سید عبدالحسین بن عبد الله بن رحیم موسوی دزفولی، معروف به لاری (۱۳۳۰ ق). این اثر نیز در الذریعة (ج ۴، ص ۱۸۹، رقم ۹۴۳) معرفی شده است.

۳۵. منهاج المستخیر (فارسی) از سید محمدحسین بن کاظم حسینی تبریزی، مشتهر به حاج میرزا سلطان القراء (۱۳۵۰ ق). این رساله در سال ۱۳۲۲ ق نوشته شده و صاحب الذریعة (در ج ۲۳، ص ۱۷۵، رقم ۸۵۴۱) از آن نام برده است و نسخه‌ای از آن به خط مصنف در آستانه رضوی به شماره ۳۴۳۸ موجود است.

۳۶. مفتاح الغیب و مصباح الوحي از سید مهدی غریفی (۱۳۴۳ ق). محقق طهرانی آن را در الذریعة (ج ۲۱، ص ۳۳۷، رقم ۵۳۶۲) ذکر نموده است.

۳۷. دلائل الغیب فی الاستخارات (فارسی) از سید ابو القاسم بن محمد طباطبایی (۱۳۶۱ ق). این اثر نیز در الذریعة (ج ۸، ص ۲۵۲، رقم ۱۰۳۶) و همچنین در موسوعة مؤلفی الإمامیة (ج ۲، ص ۵۷۱) ذکر شده است.

۳۸. رساله در استخاره از محمدعلی بن حسن حائری سنقری (۱۳۷۸ ق). نسخه‌ای از این اثر در کتاب‌خانه مرحوم طبسی حائری در قم به شماره ۴۰ به خط مؤلف، رساله دوم موجود است.
۳۹. ثوره فی عالم الفلسفة از شیخ حمید خالصی. مؤلف در این رساله از خلال استخاره به وجود خداوند متعال استدلال نموده و سپس فواید زیادی را در استخاره آورده است.
۴۰. حول الاستقسام بالأزلام و الاستخاره از آیه الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی. این رساله که به دستور مرحوم آیه الله بروجردی نگاشته شده، در ردّ مقاله شیخ محمود شلتوت است که در آن زمان در مجله رساله الإسلام در قاهره چاپ می‌شد. این رساله به همراه مجموعه‌ای از رسالات مؤلف تحت عنوان لمحات فی الکتاب و الحدیث و المذهب از طرف مؤسسه بعثت طهران به چاپ رسیده است.
۴۱. طریقه استخاره دانیال پیغمبر (فارسی) از مؤلف نامعلوم ولی شیعه. نسخه‌ای از این رساله، در کتاب‌خانه ملک تهران، رساله نهم از مجموعه ۳۲۰۴ موجود است.
۴۲. جدول استخاره منسوب به حضرت امیرعلیه السلام از مؤلف نامعلوم. نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، رساله ۲۰ از مجموعه ۶۳۲۴ موجود است که کاتب آن نیز نامعلوم است.
۴۳. استخاره از شخصی به نام محمد ابراهیم که نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه مرعشی، رساله هفدهم از مجموعه شماره ۱۲۶۷۷ موجود است.
۴۴. استخاره به قرآن از مؤلف نامعلوم، ولی گویا در سده ۱۳ ق تألیف شده است. نسخه‌ای از آن در ۳ برگ در کتاب‌خانه مرعشی قم، رساله چهارم از مجموعه شماره ۱۳۳۹۳ موجود است.
۴۵. استخاره از مؤلف نامعلوم. نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه ملک تهران،

رساله هفتم از مجموعه ۶۴۶۵ موجود است.
 ۴۶. استخاره و دعای کسوف از مؤلف نامعلوم. نسخه‌ای از آن در کتابخانه
 مرحوم آیه الله گلپایگانی، رساله اول از مجموعه ۱۹/۱۷۷ با زمان
 کتابت سال ۱۰۶۹ ق موجود است.

مؤلف رساله

علامه سید محمدحسین خاتون‌آبادی (۱۱۵۱ ق)، فرزند سید
 محمدصالح خاتون‌آبادی (۱۱۱۶ ق) - داماد مرحوم علامه مجلسی
 (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ ق) - فرزند عبدالواسع، فرزند صالح، فرزند اسماعیل،
 فرزند عماد الدین، فرزند حسن، فرزند جلال الدین است که نسب
 جلال الدین به علی اصغر فرزند امام زین العابدین علیه السلام می‌رسد.

مؤلف، نوه دختری مرحوم علامه مجلسی و نیز از شاگردان او
 محسوب می‌گردد. او در اصفهان منصب امامت جمعه و شیخ
 الاسلامی را به عهده داشت.

ما در این پژوهش قصد نداریم به شرح حال مبسوط این عالم
 فرهیخته پردازیم؛ چرا که برادر محقق جناب آقای جويا جهانبخش
 در مقدمه تحقیق اثر دیگری از مؤلف به نام مناقب الفضلاء که در
 مجموعه میراث حدیث شیعه چاپ گردیده^۱، به شرح مؤلف و ذکر آثارش
 پرداخته است. از این رو ما قصد داریم در این جا تنها به تکمیل تحقیق
 ایشان پردازیم که در مقدمه یاد شده، از آن غفلت گردیده است.

بالجمله ایشان در مقدمه تحقیق خود از بزرگانی همچون: صاحب
 کتاب روضات، مرحوم خوانساری و صاحب کتاب تتیم أمل الأمل و
 مرحوم محدث نوری و صاحب کتاب طبقات اعلام الشیعه، توصیفاتى را
 در خصوص مؤلف نقل نموده است.

۱. میراث حدیث شیعه، دفتر چهارم، ص ۴۳۹ - ۵۲۰.

- از اساتید و مشایخ معروف مؤلف می‌توان به افراد زیر اشاره نمود:
۱. جدّش علامه مجلسی رحمته الله (۱۱۱۰ ق). مؤلف بارها در این رساله، از ایشان نقل قول می‌کند.
 ۲. پدرش محمّد صالح خاتون‌آبادی (۱۱۱۶ ق) داماد مرحوم علامه مجلسی، صاحب کتاب حدائق المقربین و از شاگردان مرحوم محقق خوانساری (۱۰۹۹ ق).
 ۳. مولا ابو الحسن شریف عاملی، ساکن نجف.
 ۴. علامه سید علی خان شیرازی مدنی دشتکی.
 ۵. علامه محمّد تنکابنی، مشهور به سراب.
 ۶. مولانا شاه محمّد شیرازی.
 ۷. شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی، صاحب البلفه.
- و برخی از شاگردان معروف ایشان عبارت‌اند از:
۱. صدر الدین محمّد رضوی قمی غروی (۱۱۶۰ ق). وی اجازه‌ای از مؤلف در ماه شعبان سال ۱۱۴۸ ق دریافت نموده است.
 ۲. محمّد رضا بن محمّد باقر عاملی. وی به دستور مؤلف، حاشیه الروضه البهیه از شیخ جعفر قاضی را در سال ۱۱۴۹ ق ترجمه نموده است.
 ۳. آقا میر محمّد حسین حسینی کاشانی اصفهانی. وی دو اجازه نامه، یکی در شعبان ۱۱۴۷ ق و دیگری در اوّل شوال سنه ۱۱۱۳ ق از مؤلف دریافت نموده است.
 ۴. محمّد بن محمّد زمان کاشانی اصفهانی. وی نیز اجازه‌ای از مؤلف، در تاریخ ۱۱۴۷ ق دریافت نموده است.
 ۵. آقا میرزا ابراهیم قاضی اصفهانی.
 ۶. ملا احمد بن محمّد مهدی شریف خاتون‌آبادی، با اجازه نامه‌ای از مؤلف در رجب سال ۱۱۳۹ ق.
 ۷. ملا زین الدین علی شریف خوانساری، با اجازه نامه‌ای از مؤلف در

سال ۱۱۳۸ ق.

۸. محمدابراهیم بن عنایة الدین محمد بن محمد رفیع بن محمد بن شفیع بن جمال الدین بن عنایة الله ثانی حویزاوی.

۹. سید ابو الفتح نصر الله بن حسین موسوی حائری مدرّس (۱۱۶۸ ق).

محقق محترم جناب آقای جهانبخش در مقدمه پژوهش خود، ۲۳ مورد از آثار مؤلف را ذکر نموده است. ما در این جا مواردی دیگر از آثار وی را، عنوان می‌کنیم:

۲۴. حاشیه‌ای بر رساله التصوّر والتصدیق (اثر قطب راوندی)، در الذریعة (ج ۶، ص ۹۴، رقم ۴۹۳) ذکر شده است.

۲۵. حاشیه‌ای بر شوارق الإلهام، در همان مأخذ (ج ۶، ص ۱۱۴، رقم ۶۱۴) به نقل از صاحب کتاب روضات، ذکر شده است.

۲۶. حاشیه‌ای بر معارج الأحکام (اثر مرحوم محقق حلی، باز در الذریعة (ج ۶، ص ۲۰۶، رقم ۱۱۴۳) بر ذکر شده است.

۲۷. الرسائل الکثیرة فی مسائل متفرقة، این اثر در الذریعة (ج ۱۰، ص ۲۵۴، رقم ۸۳۴) نام برده شده است.

۲۸. أنیس المجتهدین (بارساله در کیفیت نماز شب) نسخه‌ای از این کتاب در کتاب‌خانه مسجد اعظم قم، رساله اول از مجموعه شماره ۵۶۹ موجود است.

۲۹. ترجمة ملحقات صحیفة سجادیة، نسخه‌ای از آن در خزانه آستانه رضویة به شماره ۱۱۹۸۳ موجود است که در قرن ۱۲ کتابت شده است.

۳۰. رساله در اختیارات ایّام (فارسی، در ادعیه). نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه مسجد اعظم قم، رساله دوازدهم از مجموعه ۵۶۹ موجود است.

۳۱. رساله در آداب و ادعیه زراعت (فارسی). نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه مسجد اعظم قم، ش ۵۶۹، رساله سوم از مجموعه موجود است.
 ۳۲. ریاض الرضوان (در آداب زیارت امام رضا، حضرت معصومه و...). نسخه‌ای از آن در مسجد اعظم قم، رساله ۱۹ از مجموعه ۵۶۹ موجود است.

دو نکته تکمیلی در ترجمه مؤلف

۱. مؤلف در روز دوشنبه، ۲۳ شوال ۱۱۵۱ ق وفات نموده، و پیکر مطهرش به مشهد رضوی انتقال یافت.
۲. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در الکنی و الألقاب، قول به تشیع عبد الرحمن جامی (شاعر معروف) را به مؤلف نسبت داده و قضیه و قرائنی را از زبان وی نقل نموده است.^۱

۱. در ترجمه مؤلف رجوع کنید به: فهرست مرکز احیاء میراث اسلامی، ۹ مخطوط؛ فهرست کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی ایران، ج ۳، ص ۲۴ و ج ۱۶، ص ۲۰۴ و ج ۳۵، ص ۴۲۴؛ فهرست کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، ج ۶، ص ۲۲۹ و ج ۱۵، ص ۴۳۱؛ فهرست کتاب‌خانه آیه الله مرعشی، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۲۷ و ج ۲، ص ۳۲۸ و ج ۷، ص ۹۹ و...؛ فهرست کتاب‌خانه مسجد اعظم قم، ص ۴۵۸ و ۴۵۹؛ فهرست کتاب‌خانه دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۰ و ج ۸، ص ۷۶؛ فهرست کتاب‌خانه سپهسالار تهران، ج ۵، ص ۶۵۴ و ۶۵۵؛ فهرست کتاب‌خانه آیه الله گلپایگانی قم، ۹/۲۳۲؛ نشریه نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۴۴۸ و ۴۵۳؛ مجله تراتنا، ج ۳، ص ۶۸ و ۲۹، ص ۱۵۱ و ۱۵۶ و ۲۴۴؛ الذریعة، ج ۱، ص ۱۳۵ و ۱۸۵ و ج ۱۹۱ و ج ۳، ص ۱۳۸ و ج ۶، ص ۹۰ و ۹۲ و ۹۴ و ۶۱۴ و...؛ ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۱۰۰؛ أعيان الشیعة، ج ۷، ص ۱۵۹ و ج ۹، ص ۲۵۳ و ج ۴۴، ص ۲۷۰ و ۲۷۱ و ج ۴۶، ص ۲۳۶؛ حیاة الفاضل الهندي، ص ۷؛ حیاة الميرزا شیرازی الكبير، ص ۵۶؛ الکواکب المنتورة، ص ۱۹۸ - ۲۰۰ و ص ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۲۹۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۶۶۷؛ الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۱۲۳ و ج ۲، ص ۱۳۹؛ مفضی المقال، ۱۸۴؛ معجم المؤمنین، ج ۴، ص ۵۲ و ج ۹، ص ۲۵۶؛ الأعلام، ج ۶، ص ۱۰۴؛ تذکرة القبور، شیخ عبد الکریم گزی، ص ۳۸ و ۵۰ و ۵۸؛ میراث حدیث شیعه، ج ۱، ص ۴۳۹؛ کتاب‌شناسی مجلسی، ص ۲۳ و ۴۱؛ تمییم أمل الآمل، ص ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۵۷ و...؛ الفیض القدسی، ص ۱۰۵؛ مقدمه تحقیق کشف اللثام فاضل هندی، ج ۱، ص ۶ و ۷؛ خاتمه المستدرک، ج ۱، ص ۳۳۲ و ج ۲، ص ۶۴؛ رسالتان فی الغرّاج، محقق اردبیلی، ص ۷؛ روّضات الجنّات، ج ۱، ص ۸۲ و ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۹۴؛ مشارق المنّوس، مقدمه تحقیق، ج ۱، ص ۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۷۱ و ۱۸۱؛ تلامذة العلامة المجلسي و المجازون عنه، سید احمد حسینی، ص ۴۸ و ۹۳ و ۹۴؛ الفدریر، ج ۱۱، ص ۳۵۰؛ دروس فی اصول فقه الإمامیه، ج ۱۲؛ مقدمه تحقیق الدرجات الرفیعة، ص ۹؛ مرآة الکتب، تبریزی، ص ۱۲۶؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۴۲۸ و ج ۲، ص ۳ و ۳۷۹ و ۷۰۸؛ هدیه العارفين، ج ۱، ص ۳۲۴.

مفتاح الفرج

اثر حاضر در واقع ترجمه و شرح کتاب مفاتح الغیب، اثر مرحوم علامه مجلسی است که اضافاتی از ناحیه مؤلف در خصوص برخی از طرق و جمع آنها به آن افزوده شده است.

این رساله، یکی از مهم‌ترین آثار شیعه در زمینه استخاره است و مؤلف، این رساله را به درخواست شاه سلطان حسین صفوی نوشته است و به همین خاطر، در ابتدای رساله تعریف و تمجیدی مفصل از وی به عمل آورده که وجه آن بر اهل عقل و انصاف پوشیده نیست.

مؤلف در این رساله، تقریباً فصل بندی مرحوم مجلسی را به هم زده، و نظم بهتری به آن داده است و گاهی در آن به ذکر طرقی جدید از برخی علما و فضلا، همچون پدر بزرگوار و یا جد علامه اش و یا توسط ایشان از دیگران پرداخته که شاید در هیچ یک از آثار مربوط به این موضوع ذکر نشده باشد.

علاوه بر این، ایشان در ذیل برخی از طرق مؤلف مفاتح الغیب، به بیان افاداتی در خصوص اسناد طرق آن و گاه به متحد نمودن برخی از طرق نزدیک به هم و متشابه و غیره پرداخته است که از خواننده رساله مخفی نخواهد ماند.

در این رساله گویا مؤلف تقید زیادی در حفظ نصوص منقوله نداشته است؛ چرا که در بسیاری از موارد، کلمه و یا عباراتی در اثنای منصوصات افزوده شده که با هیچ یک از مصادر آن سازگاری ندارد.

نسخه‌های رساله و روش تحقیق

برای این رساله دو نسخه شناسایی شد که عبارت‌اند از:

۱. نسخه موجود در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی در قم، به

شماره ۴۴۲۴، به خط خود مؤلف (نسخ معرب و نستعلیق) در ۴۳ برگ (فهرست، ج ۱۲، ص ۲۲).

روی برگ اول این نسخه مهر مرحوم آیه الله مرعشی دیده می شود و در آن نوشته شده است:

رسالة مفتاح الفرج از سید محمدحسین بن محمد صالح حسینی
خاتون آبادی، به خط مؤلف.

و سپس پایین تر از آن، دوباره مرقوم نموده است:

این نسخه در کتاب خانه مرحوم الفت، فرزند آقا نجفی اصفهانی
بوده، سپس به کتاب خانه ما انتقال پیدا کرده است. م - مرعشی، قم،
بحق محمد و آله ...

و علاوه بر این نوشته ها، امضای دیگری در روی برگ اول این رساله
دیده می شود که گویا از خود مؤلف باشد و صورت آن چنین است:

رسالة مفتاح الفرج در بیان اقسام استخارات، لمؤلفه الفقیر الی
رحمة الله الغنی محمدحسین بن محمد صالح الحسینی، حشره الله
والدیه مع الأئمة المعصومین صلوات الله علیهم أجمعین.

این نسخه، حاشیه نویسی بسیاری دارد و علاوه بر تصحیحات انجام
گرفته در حواشی آن، در مواردی قابل توجه به شرح و توضیح
مشکلات و مبهمات و یا توضیحاتی دیگر از این قبیل پرداخته شده
است و مؤلف در پایان توضیحات خود، از امضای «منه» و یا «منه عفی
عنه» استفاده نموده است.

در این رساله، عبارات عربی متن با خطی ریز، به صورت زیر نویس
ترجمه شده اند، ولی به جهت آن که در برخی از موارد، ترجمه
مخدوش شده و یا در برخی از موارد، قابل خواندن نبود و علاوه بر
این، در صورت آوردن آنها، حجم این رساله، از حالت رساله بودن
خود عدول می نمود، لذا ما ترجمه های ایشان را نیاوردیم، همان گونه

که در نسخه دیگر این رساله، ترجمه‌ها در استنساخ حذف شده است. ما به جای ترجمه در این تصحیح، به مصدربابی و تخریح دقیق طرق نقل شده پرداخته‌ایم که به نظر می‌رسد فوائد مربوط به این امر، بسیار ارزشمندتر از آوردن ترجمه‌ها باشد، بویژه که ترجمه بسیاری از عبارات آمده در متون استخاره بسیار واضح است و نیازی به ترجمه در آنها دیده نمی‌شود و یا مهم‌تر از آن، بسیاری از عبارات در طرق مختلف، عیناً و یا با اندکی اختلاف، بارها تکرار شده‌اند که ترجمه همه آنها ملالت‌آور است.

همچنین در این نسخه بنابر آن بوده است که اعراب همه کلمات عربی گذاشته شود، ولی ما تنها در مواردی اعراب کلمه را گذاشته‌ایم که مهم به نظر می‌رسید.

از این نسخه بارمز «اصل» در هامش تحقیق یاد خواهد شد.

۲. نسخه موجود در کتابخانه مسجد اعظم قم، به شماره ۵۶۹، در ۵۵ برگ. در این نسخه، حواشی بسیار اندکی دیده می‌شود.

کاتب این رساله، نامعلوم است و در پایان نسخه، صورت خط مؤلف که در پایان نسخه اول آمده بود عیناً آورده شده است.

در اثنای این نسخه، سه برگ در بیان احکام روزه و نماز وارد شده است که گویا به اشتباه از برگ‌های رساله‌ای دیگر از ایشان به این رساله آمده است.

ما از این نسخه بارمز «الف» یاد نموده‌ایم.

۳. بعلاوه ما این رساله را با متن کتاب مفتاح الغیب مقابله و برخی از اختلافات مهم را گزارش نموده‌ایم.

ضمن آن که ما هر یک از طرق وارده در استخاره را به دقت با همه منابع و مصادر اصلی آن مقابله و اختلافات را گزارش نموده‌ایم و در

مواردی هم به دلیل تشخیص اهمیّت سندی طریق، به خلاصه‌ای در این زمینه پرداختیم.

در خاتمه لازم می‌دانم از برادر محقق خود جناب حجّة الاسلام علی صدرایی خویی و همکاران ایشان، جناب حجّة الاسلام قاسم شیرجعفری و جناب آقای مهدی سلیمانی آشتیانی که در تهیّه و نشر این ذخایر علمی و فرهنگی، نهایت تلاش خود را صادقانه به عمل می‌آورند، تقدیر و تشکر نمایم.

مفتاح الفرج رسالة استخارات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن نعطي من وقته
 ألا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين
 والصلوة على خير الاولين والآخرين وفتح ابواب رحمته على الخلق اجمعين
 محمد وعترة الاكبرين وذريته الاقدسين أما بعد حين كويد فعبه عنو الله
 الغني محمد حسين بن محمد صالح الحسيني حشرهما الله مع الائمة الاطيبين كهجونه
 حبه علامه ام شيخ الاسلام والمسلمين مولانا محمد باقر مجلسي قدس الله روحه
 القدوسي رسالة در بيان انواع استخارات ناليف ومفتاح الغني صميمي
 بود بخاطر فائز بن بضا عنده سيد كه رسالة مزبوره را اختصار نموده مختصرى كه
 مشتمل بر اصل طرق استخارات بود و بلون ذكر اسناد و ساير زوايد ناليف نما
 و دعاهائى از ترجمه نمايد كه نفعتش تمام مزبوره باشد لهذا اين حصيله بعد از استخار
 از جناب مقدس علم خبير ترتيب اين رساله اقدام نموده و بعضى از فوائد كه در اسناد
 تحرير بخاطر فا صر سيله نيز بيان اصناف نموده و چون بيوكسته خاطر ملكوت نظر
 بنو اب كاسيا سپهر هر كتاب كودون قباب اسلا له و دو مان عظمت و شهرت
 نفاوه خاندان ابرهت و بختيارى قطب فلك دولت و اقبالى مركز دائره
 سلطنت و احبلا اميرانه سبد او را ف ملكت و ملكت سر لوح كتاب نيز دولت
 ابر دريا بار تجود و سخا تجر موج خيز بگرفت و عطا زيب افزاى وساده جهانبا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله دليل المتحيزين، وكاشف البأساء والضراء عن المكروبين، ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الصُّبْحِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتٍ إِلَّا يَخْبُرُ بِهَا وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۱، والصلاة على خير الأولين والآخريين، وفتح أبواب الرحمة على الخلق أجمعين، محمّد وعترته الأكرمين، وذريته الأقدسين.

اما بعد: چنین گوید فقیر عفو الله الغني، محمّد حسين بن محمّد صالح الحسيني - حشرهما الله مع الأئمة الأطيبين - كه:

چون جدّ علامه امام شيخ الاسلام والمسلمين مولانا محمّد باقر مجلسي - قدس الله روحه القدوسي - رساله‌ای در بیان انواع استخارات تألیف و به مفاتیح الغیب مسماً نموده بود، به خاطر فاتر این بی بضاعت رسید که رساله مزبوره را اختصار نموده، مختصری که مشتمل بر اصل طرق استخارات بود، بدون ذکر اسناد و سایر زواید تألیف نماید و دعاهاى آن را ترجمه نماید که نفعش تمام تر بوده باشد.

لهذا این حقیر، بعد از استخاره از جناب مقدّس علیم خبیر، به ترتیب این رساله اقدام نمود و بعضی از فواید که در اثنای تحریر، به خاطر قاصر رسیده، نیز بر آن اضافه نمود و چون پیوسته، خاطر ملکوت ناظر نواب کامیاب سپهر رکاب گردون قُباب^۲ سلالة دودمان عظمت و شهر یاری، نقاوة^۳ خاندان ابتهت و بختیاری، قطب فلک دولت و اقبال، مرکز دایرة سلطنت و اجلال، شیرازه بند اوراق ملک و ملّت، سر لوح کتاب

۱. سورة انعام، آية ۵۹.

۲. «قُباب» نوعی ماهی شبیه ماهی «کنغد» است. ر.ک: لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۹ (قُب).

۳. «نقاوة» یعنی برگزیده از هر چیزی.

دین و دولت، اثر دربابار جود و سخا، بحر موج خیز مکرمت و عطا، زیب افزای وساده جهانبانی، وارث به استحقاق بساط سلیمانی، چوبه تیرش چوب جبین عجزه و مظلومین، قبضه شمشیرش قابض ارواح مخالفان دین مبین، اعتبار درگاهش سجدگاه سلاطین زمان، تراب بارگاهش توتیای ابصار خواقین دوران؛ اطلس فلک^۱ فرش خیام گردون احترامش و ذروه سماک رامج حضيض سنان ثریا مقامش؛ عالی نسبی که شاخسار طوبی به نسبت اعیان آباء اطهارش، در صحن خیابان جنان ریشه دوانیده، سر به عرش افتخار برافراشت و سرادقات عالم بالا، به شباهت قباب اجداد اخیارش^۲ انجمن روحانیان گردیده، سایه بر سر کزوبیان ملأ اعلی انداخت؛ أعني السلطان الأعظم، و الخاقان الأفخم، مالک ممالک الدنيا، مظهر کلمات الله العلیا، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ملک الملوک في الخافقین^۳ و سلطان السلاطین في المشرقین، الشاه سلطان حسین بهادر خان،^۴ لا زال مبسوط الظل في الدهور و الأزمان، ممدود الملك إلى قيام خليفة الرحمن - عليه و على آباءه صلوات الکریم المنان - به ترویج شریعت مقدسه و ملت مطهره متعلق می باشد و همواره در جلیل و حقیر امور، عمل به استخاره می فرمایند؛ لهذا این شکسته ناتوان، جسارت نموده، این رساله را اهدای محفل متعالی آن ظلّ اللّهی نمود^۵

۱. الف: + اعلی.

۲. الف: اطهارش.

۳. خاقان، دو افق مشرق و مغرب را گویند و گاه از آن، فاصله بین این دو افق نیز قصد می شود. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۸۳ (خفق).

۴. شاه سلطان حسین صفوی ملقب به بهادر خان (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ق)، فرزند شاه عباس دوم، فرزند شاه صفی اول، فرزند شاه عباس اول صفوی است که پس از شاه سلیمان اول به قدرت رسید. او در دوره حکومت خود بسیار بی کفایت عمل نمود و علما و عقلا را به کلی از تاج و تخت خود دور نمود و بنا بر گفته ملا محمد صادق اردستانی، قدرت در زمان او تقریباً به دست زنان و حرم سرایان او بود. وی در نهایت، در قزوین، به دست سلطان محمود کشته شد و سرش برای عثمانی هایی که در آن زمان بخش هایی از غرب ایران را اشغال نموده بودند، ارسال شد. ر.ک: الذریعة، ج ۲، ص ۸۴؛ تاریخ مشروطه کسروی، ص ۴۸۴؛ فهرست سبک شناسی، ص ۳؛ لغت نامه دهخدا، ص ۷۹۵۹.

۵. ناگفته نماند همان گونه که بسیاری از علما، بزرگان و اندیشمندان شیعه بر آن باورند و دلایل و قرائن معقول و منطقی زیادی هم برای ادعای خود ذکر نموده اند، امثال این گونه توصیفات و تمجیدات برای شاهان و سلاطین، از ناحیه بزرگانی همچون مؤلف این رساله و یا برخی از مشاهیر علمای شیعه همچون مرحوم شیخ بهایی، مرحوم علامه

امید که شاهد آن به حلیه قبول مزین گردد و به مفتاح الفرج مسماً نموده، مانند مفاتح الغیب به هشت مفتاح مرتب ساخت. و أنا أسأل التوفیق من الله الجلیل، و أستخیره فی جمیع أموری، و هو حسبی و نعم الوکیل.

مفتاح اول

در بیان استخاره به جناب اقدس حق تعالی

یعنی به حق تعالی متوسل شود و هر امری را که اراده می نماید، طلب خیر خود را در آن امر از خدا بکند و بعد از آن، آنچه رو دهد، به آن راضی باشد.

و این نوع، بهترین انواع استخاره است و مخصوص صورت حیرت و تردّد در امور نیست، بلکه به مقتضای اخبار بسیار، باید که آدمی در هر امری از امور، به خدا متوسل شود و طلب خیر خود را از خدا بکند و بعد از آن، متوجه آن کار بشود، تا حق تعالی آنچه خیر اوست، برای او میسر گرداند.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی می فرماید که: از جمله شقاوت بنده من، آن است که کارها را بکند و طلب خیر خود، از من ننماید.^۱

و ایضاً از آن حضرت مروی است که: هیچ بنده ای طلب خیر خود از خداوند عالمیان نکرده است، مگر آن که خیر او را برای او میسر گردانیده است، هر چند او نخواهد.^۲

و احادیث این مطلب، زیاده از حدّ عدّ و احصاست.

و بدان که این نوع از استخاره بر سه قسم است:

•• مجلسی و غیره، نه از روی واقعیت و صمیم دل و یا نه به خاطر اغراض مادی و دنیوی متداول در میان اشخاص عادی بوده است؛ و بلکه این گونه تقرب به شاهان و مدح و توصیف آنها، به خاطر مصالحی بسیار فراتر از این امور همچون استفاده از سرمایه عمومی کشور در جهت حفظ و احیای آثار دینی و فرهنگی و امثال آن بوده که حقیقت این مسئله با مطالعه دقیق شرح حال این بزرگان، بر هیچ شخص منصفی پوشیده نخواهد ماند.

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۸، ح ۳؛ المقنعة، ص ۲۱۷ هر دو مرسلأ؛ فتح الأبواب، ص ۱۲۹ و ۱۳۲ به نقل از شیخ مفید در المقنعة. و ر. ک: مفاتح الغیب، ص ۱۲.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۰؛ فتح الأبواب، ص ۱۴۸. و ر. ک: مفاتح الغیب، ص ۱۲.

قسم اول

آن است که دعای به تنهایی بخواند و هر دعایی که خود تألیف نماید خوب است، بلکه اگر به زبان غیر عربی نیز طلب خیر از خدا بکند^۱ خوب است، ولیکن اگر دعاهایی که در خصوص این مطلب وارد شده است بخواند، بهتر است و آنها، چنانچه از روایات ظاهر می شود چند دعاست:

اول: اگر حاجت سهلی داشته باشد، هفت و اگر امر عظیمی باشد، صد نوبت بگوید: اَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ^۲ و اگر اَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرٌ فِي عَافِيَةِ بَگُويد نيز بهتر است.^۳
دوم: طلب خیر خود از خداوند عالمیان کند به این عبارت: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم، اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم إني أسألك بأنك عالم الغيب و الشهادة، الرحمن الرحيم، و أنت علام الغيوب، پس سه نوبت بگوید: اَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ، اگر امر سهلی باشد؛ و اگر امر عظیمی باشد، صد نوبت بگوید.^۴

سوم: این دعا را بخواند: اللهم إني أسألك بأنك عالم الغيب و الشهادة، إن كنت تعلم أن الأمر الذي أردت خير لي فخره لي و يسره، و إن كنت تعلم أنه شر لي في ديني و دنياي و آخرتي فاصرفه عني إلى ما هو خير لي، و رضني في ذلك بقضائك؛ فإنك تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا أقدر، و تقضي و لا أقضي، إنك علام الغيوب.^۵

چهارم: این دعا را بخواند: اللهم إني أسألك بعلمك، و أستخيرك بعزتك، و أسألك من

۱. اصل و الف: + نيز.

۲. حاشیه الف: «در نسخه خط مؤلف - عليه الرحمة و الغفران - ادعیه استخارات، بالتمام مترجم بود، در این جا، بدون ترجمه قلمی گردید».

۳. فتح الأبواب، ص ۲۳۴؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۷، ح ۲ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۸۰؛ مفاتيح الغيب، ص ۲۱.

۴. فتح الأبواب، ص ۲۵۵ به اسناد خود از ابن ابی يعفور، از امام صادق عليه السلام؛ و در وسائل الشيعه، ج ۸، ص ۶۸، ح ۱۰۱۰۵؛ و بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۶، ح ۱ هر دو به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۱۵.

۵. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۰، ح ۱۲ به سندش از علی بن اسباط، از امام باقر عليه السلام، با اضافاتی در صدر طریق؛ و در وسائل الشيعه، ج ۸، ص ۷۵، ح ۱۰۱۱۸؛ و بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۳، ح ۱۶ هر دو به نقل از المحاسن. و ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۲۷. و در همة مصادر آمده است که: اگر امر عظیمی باشد، این عبارت صد مرتبه و در غیر آن سه مرتبه گفته شود.

۶. قرب الإسناد: و أستجير.

فضلک العظیم، و أنت أعلم بعواقب الأمور، إن كان هذا الأمر خيراً لي في ديني و دنيای و آخرتي فيسره لي، و بارک فيه، و أعني عليه، و إن كان شراً فأصرفه عني، و اقض لي الخير حيث كان، و رضني به حتى لا أحبّ تعجيل ما أخرت و لا تأخير ما عجلت.^۲

پنجم: این دعا را بخواند: اللهم قدر لي ما أردت، و اجعله خيراً لي، فإنك تقدر على ذلك.^۳

ششم: این دعا را بخواند: أستخیر الله، و أستقدر الله،^۴ و أتوكل على الله، و لا حول و لا قوة إلا بالله، أردتُ أمراً، فأسألُ إلهي إن كان ذلك [له] رضاً أن يقضي لي حاجتي، و إن كان له سخطاً أن يصرفني عنه و أن يوقفني لرضاه^{۵، ۶}.

هفتم: این دعا را بخواند: اللهم لك الحمد، و بيدك الخير كله، اللهم إني أستخيرك برحمتك، و أستقدرك الخير بقدرتك عليه؛ لأنك^۷ تقدر و لا أقدر، و تعلم و لا أعلم، و أنت علام الغيوب، اللهم فما كان من أمر هو أقرب من طاعتك و أبعد من معصيتك و أرضى لنفسك و أفضى لحقك فيسره لي، و يسرنى له،^۸ و ما كان من غير ذلك فأصرفه عني، و اصرفني عنه؛ فإنك لطيف لذلك و القادر عليه.^۹

۱. قرب الأسناد و بحار الأنوار: + لي.

۲. قرب الأسناد، ص ۳۰ از صفوان، از امام صادق عليه السلام؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۰، ذیل ح ۹ به نقل از قرب الأسناد و فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۱۹.

۳. مسائل علي بن جعفر عليه السلام، ص ۳۳۸، ح ۸۳۴ به اسنادش از علي بن جعفر، از امام كاظم عليه السلام؛ قرب الأسناد، ص ۱۲۲ مرسلأ از امام كاظم عليه السلام، در هر دو مصدر با اضافاتی در صدر حديث؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۵ به نقل از مسائل علي بن جعفر عليه السلام، ج ۸۸، ص ۲۶۰ به نقل از قرب الأسناد. و ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۲۱.

۴. «أستقدر الله، أي أطلب منه أن يجعل لي على أمر قدرة؛ یعنی: طلب قدرت و نیرو نمودن از خداوند متعال برای انجام کاری. ر.ک: النهاية، ج ۴، ص ۲۳؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۷۶؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۴۸۲ (قدر).

۵. حاشیة اصل: «یعنی خشنودی خداوند عالمیان؛ یعنی امری است که حق تعالی به آن راضی نیست، بلکه میسر شدن آن امر، علامت غضب الهی است».

۶. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۰، ح ۱۳ به اسناد خود از علي بن اسباط، از امام صادق عليه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۳، ذیل ح ۱۶ به نقل از المحاسن. و ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۲۸.

۷. مكارم الأخلاق: «أنك بدون اللام.

۸. مكارم الأخلاق: -و يسرنى له.

۹. المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۹، ح ۱۰؛ مكارم الأخلاق، ص ۳۲۴ هر دو به اسناد خود از مسعدة، از امام صادق عليه السلام، از بعضی از پدران عليه السلام؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۶، ح ۱۰۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۲ هر دو به نقل از المحاسن. و ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۲۷.

هشتم: این دعا را بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِرَحْمَتِكَ، وَ أَسْتَقْدِرُكَ الْخَيْرَ بِقَدْرَتِكَ عَلَيْهِ: لِأَنَّكَ ١ عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ النَّبِيِّ وَ آلِهِ، ٢ كما صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أُرِيدُهُ خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي، فَيَسِّرْهُ لِي، وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَ اصْرِفْنِي عَنْهُ. ٣

نهم: این دعا را بخواند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي عَزَمْتَ بِهِ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَقُلْتَ لَهُمَا: ﴿إِنْتِنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾، ٤ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي عَزَمْتَ بِهِ عَلَى عَصَا مُوسَى ﴿فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾، ٥ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي صَرَفْتَ بِهِ قُلُوبَ السَّحَرَةِ إِلَيْكَ، حَتَّى ﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ﴾، ٦ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَ أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي تَبْلِي بِهَا كُلَّ جَدِيدٍ، وَ تَجَدِّدُ بِهَا كُلَّ بَالٍ، وَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَكَ، وَ بِكُلِّ حَقٍّ جَعَلْتَهُ عَلَيْكَ، إِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ تَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ تَسْلِيمًا، وَ تَهَنَّئَهُ لِي، وَ تَسَهَّلَهُ عَلَيَّ، وَ تَلَطَّفَ لِي فِيهِ، ٧ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ تَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ تَسْلِيمًا، وَ أَنْ تَصْرِفَهُ عَنِّي بِمَا شِئْتَ وَ كَيْفَ شِئْتَ، وَ تَرْضِيَنِي بِقَضَائِكَ، وَ تُبَارِكَ لِي فِي قَدْرِكَ، حَتَّى لَا أَحْبَبَ تَعْجِيلَ شَيْءٍ آخَرَته، وَ لَا تَأْخِيرَ شَيْءٍ عَجَلْتَهُ؛ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ، يَا عَلِيَّ، يَا عَظِيمَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. ٨

١. مكارم الأخلاق: «أنتك» بدون اللام.

٢. مكارم الأخلاق: «محمد و آل محمد» بدل «محمد النبي و آلِهِ».

٣. المحاسن، ج ٢، ص ٥٩٩ به استناد از مسعدة بن صدقه، از امام صادق عليه السلام؛ مكارم الأخلاق، ص ٣٢٣؛ وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٧٦، ح ١٠١١٩؛ و بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ٢٤٢ هر سه به نقل از المحاسن. و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ٢٧.

٤. سورة فصلت، آية ١١.

٥. سورة اعراف، آية ١١٧؛ سورة شعراء، آية ٤٥.

٦. سورة اعراف، آيات ١٢١ و ١٢٢؛ سورة شعراء، آيات ٢٧ و ٤٨.

٧. حاشية اصل: «يعني: لطف خود را شامل حال من سازي».

٨. در المصباح كعمى، ص ٣٩٥ به نقل از كتاب الاختيار سيّد بن باقى؛ البلد الأمين، ص ١٦٣؛ فتح الأبواب، ص ٢٠٥ هر دو به نقل از محمد بن على بن محمد در كتاب الجامع و ابو دلف محمد بن مظفر، هر سه مرسلًا از حضرت مهدي عليه السلام، با اختلافاتی اندک در الفاظ؛ بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ٢٧٥، ح ٢٥ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ٢٥.

دهم: اللهم إن خيرتك تنيل الرغائب، وتغنم المطالب، وتُجزل المواهب، وتطيّب المكاسب، وتهدى إلى أحمد العواقب، وتقي من محذور النوائب، اللهم إني أستخيرك فيما عقد عليه رأيي، وقادني إليه هواي، فأسألك يا رب أن تسهّل لي من ذلك ما تعسّر، وأن تعجّل من ذلك ما تيسّر، وأن تُعطيني يا رب الظفر في ما استخرتك^١ فيه، وعوناً بالإِنعام في ما دعوتك، وأن تجعل يا رب بُعدة قرباً، و خوفه أمناً، ومحذوره سلماً؛ فإنك تعلم ولا أعلم، وتقدر ولا أقدر، وأنت علام الغيوب. اللهم إن يكن هذا الأمر خيراً لي في عاجل الدنيا و آجل الآخرة فسّهله لي، ويسره عليّ، وإن لم يكن فاصرفه عنيّ، واقدر لي فيه الخيرة؛ إنك على كل شيء قدير، يا أرحم الراحمين.^٣

يا زدهم: «اللهم إن خيرتك تنيل الرغائب، وتُجزل المواهب، وتُغنم المطالب، وتطيّب المكاسب، وتهدى إلى أحمد^٤ العواقب، وتقي محذور النوائب. اللهم يا مالك الملوك، أستخيرك في ما عزم رأيي عليه، وقادني هواي^٥ إليه، فسّهّل من ذلك ما توعّر، ويسر منه ما تعسّر، واكفني في استخارتي المهمّة، وادفع عنيّ كلّ ملّم^٦، واجعل عاقبة أمري غنماً، ومحذوره سلماً، وبُعدته قرباً، وجُده خصباً. أعطني - يا رب - لواء الظفر في ما استخرتك فيه، وقزّر^٧ الإِنعام في ما دعوتك له، ومنّ عليّ بالإِفْضال في ما رجوتك؛ فإنك تعلم ولا أعلم، وتقدر ولا أقدر، وأنت علام الغيوب.^٨

دوازدهم: اللهم إن خيرتك في ما أستخيرك فيه تُنيل الرغائب، وتُجزل المواهب، وتُغنم المطالب، وتطيّب المكاسب، وتهدى^٩ أجمل المذاهب، وتسوق إلى أحمد العواقب، وتقي مخوف

١. فتح الأبواب: أستخيرك.

٢. المصباح و البلد الأمين: -أجل.

٣. المصباح كقعمي، ص ٣٩٣؛ البلد الأمين، ص ١٦١ هر دو مرسلأ؛ فتح الأبواب، ص ٢٠٤ به اسنادش، هر سه از امام رضا، از پدرش. از جدش امام صادق عليه السلام؛ بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ٢٧٥، ح ٢٤ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ٢٥. ضمناً در همه مصادر، در صدر حديث از لسان امام رضا عليه السلام آمده است: «من دعا به، لم ير في عاقبة أمره إلا ما يحته».

٤. الأمالي: أجمل.

٥. الأمالي و بحار الأنوار و حاشية مفاتيح الغيب: «يا مولاي» بدل «هواي».

٦. حاشية اصل: «يعنى: شدتى و سانه‌اى كه نزول نمايد بر من».

٧. الأمالي: و قزّر.

٨. الأمالي للطوسي، ص ٢٩٣، المجلس ١١، ح ٥٦٨ به اسناد خود از عيسى بن احمد، از امام هادى، از پدران خود، از امام صادق عليه السلام که در صدر آن آمده است: استخارة امام باقر عليه السلام به ابن نحو بوده است؛ بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ٢٦١، ح ١٢ به نقل از شيخ طوسى عليه السلام. و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ٢٥.

٩. مفاتيح الغيب: + إلى.

النواب، اللهم إني أستخيرك في ما عزم رأيي عليه، وقادني عقلي إليه، فسَهّل اللهمّ منه ما تَوَعَّر^١، و يسّر منه ما تعسّر، واكفني فيه المهمّ، وادفع عني كلّ مَلَمَ^٢، واجعل ربّ عواقبه غُناً، و خوفه^٣ سِلاً، و يُعده قريباً، و جذبه خصباً، و أرسل اللهمّ إجابتي، و أنجح طلبتي، و اقض حاجتي، و اقطع عوائقها، و امنع^٤ بوائقها، و أعطني اللهمّ لواء الظفر بالخيرة في ما استخرتك، و وفور الغنم في ما دعوتك، و عوائد الإفضال في ما رجوتك، و اقرنه اللهمّ بالنجاح، و حُطّة بالصلاح، و أرني أسباب الخيرة واضحة، و أعلام غُمنها لائحة، و اشدد خناق تعسّرها، و انعش صريع تيسرها، و بين اللهمّ ملتبسها، و أطلق محتبسها، و مكن أسها^٥، حتّى تكون خيرة مقبلة بالغنم، مزيلة للغرم، عاجلة النفع، باقية الصنع^٦؛ إنك وليّ المزيد، مبتدئ بالجدود^٧.

سيزدهم: هفتاد نوبت این دعا را بخواند:^٨ یا أبصر الناظرين، و یا أسمع السامعين، و یا أسرع الحاسبين، و یا أرحم الراحمين، و یا أحكم الحاكمين، صلّ على محمّد و أهل بيته، و خر لي في الأمر الذي أردت.

و به روایتی، بعد از آن به سجده رود و صد نوبت بگوید: أستخير الله برحمته، أستقدر الله في عافية بقدرته^٩.

چهاردهم: این دعا را بخواند: اللهمّ إن كان هذا الوجه الذي هممتُ به خيراً لي في ديني و

١. «تَوَعَّر» مرادف «تعسّر» به معنای دشوار شدن امور است. ر.ک: لسان العرب، ج ٥، ص ٢٨٥ (و عر).

٢. حاشیة اصل: «یعنی: نازله و سانحه که بر من نازل شده باشد».

٣. مهج الدعوات و المصباح و حاشیة مفاتيح الغیب: و مخوفه.

٤. مهج الدعوات و البلد الأمين: + «عني».

٥. المصباح: - و مكن أسها.

٦. در حاشیة اصل: «یعنی فعل آن. و مراد این است که اثر آن خیر باقی باشد و زائل نشود».

٧. مهج الدعوات، ص ٢٥٩ بدون إسناد به معصوم ﷺ (با اختلافات)؛ المصباح كعمى، ص ٣٩٣؛ البلد الأمين، ص ١٦١ هر دو مرسلأ از امام رضا ﷺ؛ بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ١١٣، ذیل ح ١٧ به نقل از البلد الأمين. و ر.ک: مفاتيح الغیب، ص ٢٦.

٨ الف: - هفتاد نوبت این دعا را بخواند.

٩. ن لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٥٦٣، ح ١٥٥٥؛ التهذيب، ج ٣، ص ١٨٢، ح ١٨ مصباح المهجد، ص ٥٣٦؛ المقنعة، ص ٢١٨ همگی مرسلأ از معاوية بن ميسرة، از امام صادق ﷺ؛ مكارم الأخلاق، ص ٣٢٠ به نقل از التهذيب؛ المصباح كعمى، ص ٣٩١ به نقل از شيخ طوسى؛ البلد الأمين، ص ١٦٠؛ فتح الأبواب، ص ٢٤٩ هر دو به نقل از من لا يحضره الفقيه و التهذيب؛ وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٧٥، ح ١٠١١٧ به نقل از من لا يحضره الفقيه؛ بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ٢٨٢، ح ٢٣ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتيح الغیب، ص ١٩ و ٢٠.

دنیاي و عاقبة أمری و بجمیع المسلمین فیسره^۲ و بارک لی فیہ، و إن کان ذلك شرّاً لی فاصرفه عني إلى ما هو خير لي منه؛ فإنک تعلم و لا أعلم، و تقدّر^۳ و أنت علّام الغیوب، پس صد مرتبه بگو: أستخیر الله.^۴

پانزدهم: این دعا را که از جمله ادعیه سرّ است بخواند: اللهم اختر لي بعلمك، و وقّني لرضاك و محبتك. اللهم اختر لي بقدرتك، و جنبني بعزتك مقتك و سخطك. اللهم اختر لي في ما أريد من هذين الأمرين (و نام می بری آن دو امر را) أسرها إليّ و أحبهما إليك، و أقربهما منك، و أرضاها لك. اللهم إني أسألك بالقدرة التي زويت بها علم الأشياء كلّها عن جميع خلقك؛ فإنك عالم بهوای و سریرتی و علانیتي، فصلّ علی محمد و آله، و اسفع بناصيتي إلى ما تراه لك رضا و لي صلاحاً في ما استخرتك فيه، حتّى تلزمني^۵ من ذلك أمراً أرضى فيه بحكمك، و أتكل فيه على قضائك، و أكتفي فيه بقدرتك، و لا تقلبني و هوای لهواك مخالف، و لا ما أريد لما تريد لي بجانب، اغلب بقدرتك التي تقضي بها ما أحببت على من أحببت بهواك هوای، و يسرنی لليسرى التي ترضى بها عن صاحبها، و لا تخذلي بعد تفويضي إليك أمری، برحمتك التي وسعت كلّ شيء. اللهم أوقع خيرتك في قلبي، و افتح قلبي للزومها يا كريم، آمين ربّ العالمين.^۶

شانزدهم: دعای استخاره صحیفه کامله است و آن این است: اللهم إني أستخیرک بعلمک، فصلّ علی محمد و آله، و اقض لنا بالخیرة، و ألهمنا معرفة الاختیار، و اجعل ذلك ذریعاً إلى الرضا بما قضیت لنا، و التسليم لما حکمت، فأزح عنا ريب أهل الارتیاب، و أیدنا بیقین المخلصین، و لا تسمنا عجز المعرفة عمّا تخیرت، فنغطم قدرک، و نکره موضع رضاك، و نجح إلى التي هي أبعد من حسن العاقبة، و أقرب إلى ضدّ العاقبة، و حبّب إلینا ما نکره من قضائك، و

۱. فتح الأنوار و بحار الأنوار و مفاتيح الغیب: لجمیع.

۲. فتح الأنوار و بحار الأنوار: + لی.

۳. مفاتيح الغیب: + و لا أقدر.

۴. فتح الأنوار، ج ۲۵۱ به اسناد خودش از محمد بن مسلم، از امام صادق عليه السلام، با اضافاتی در صدر و ذیل حدیث؛ و بحار الأنوار، ج ۸۸ ص ۲۸۲، ح ۳۴ به نقل از فتح الأنوار. و ر.ک: مفاتيح الغیب، ص ۳۲.

۵. فتح الأنوار: یلزمني.

۶. المصباح کفعمی، ص ۳۹۴؛ فتح الأنوار، ص ۱۹۵؛ البلد الأمين، ص ۱۶۲ هر دو با اختلاف اندک؛ بحار الأنوار، ج ۸۸ ص ۲۶۷، ح ۲۱ به نقل از فتح الأنوار؛ و ج ۹۲، ص ۳۱۲ به نقل از البلد الأمين. و ر.ک: مفاتيح الغیب، ص ۲۹.

سهل علينا ما نستصعب من حكمك، و ألهمنا الانقياد لما أوردت علينا من مشيتك، حتى لا نحب تأخير ما عجلت، و لا تعجيل ما أخرت، و لا نكره ما أحببت، و لا نتخير ما كرهت، و اختتم لنا بالتالي هي أحمد عاقبةً، و أكرم مصيراً؛ إنك تفيد الكريمة، و تعطي الجسيمة، و تفعل ما تريد، و أنت على كل شيء قدير.^۱

مؤلف گوید که: این است دعاهایی که در روایات وارد شده است که برای طلب خیر از خداوند عالمیان باید خوانده شود، بدون آن که در عقب نماز واجب یا نماز سنت یا بعد از غسل بوده باشد.

و بالجمله، خواندن این دعاها موقوف بر امری و مشروط به شرطی نیست و اگر کسی همه این دعاها را از روی اخلاص و ملاحظه معانی آنها بخواند، البته حق تعالی، خیر او را برای او میسر می‌گرداند و اگر همه را نتواند، هر قدر را که تواند بخواند و اقلش سه مرتبه «أستخیر الله برحمته» است، یا هفت مرتبه، یا صد مرتبه؛ و نسبت به اکثر مردم، بهتر آن است که «فی عافية» نیز ضم شود. و الله تعالی هو الموفق.

قسم دوم

آن که بعد از نماز فریضه، یا در نافله شبانه‌روزی، خیر خود را از خدا بخواهد و این قسم نیز به چند طریق در روایات وارد شده است:

اول: چون از نماز صبح فارغ شوی، دست را بلند کن برابر روی خود و بگو: اللهم إنك تعلم و لا أعلم، و أنت علام الغيوب، فصلّ على محمد و آل محمد، و خّر لي في جميع ما عزمْتُ به من أموري خيَارَ بركة و عافية.^۲

دوم: در سجده آخر نافله صبح، صد و یک نوبت بگوید: الحمد لله رب العالمين، اللهم صلّ على محمد و آله. پس پنجاه نوبت بگوید: أستخیر الله برحمته، پس باز یک نوبت بگوید: الحمد لله رب العالمين، اللهم صلّ على محمد و آل محمد، و پنجاه و یک نوبت باز

۱. در الصحیفة سجّادیه، ص ۱۵۴، ضمن دعای ۳۳؛ و المصباح کفعمی، ص ۳۹۴؛ و البلد الأمين، ص ۱۶۲؛ فتح الأنواب، ص ۱۹۶ همگی با اختلافات جزئی در الفاظ. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۳.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۳۲۰. مرسل از امام صادق علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۸، ذیل ح ۵ به نقل از مکارم الأخلاق. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۱۷.

بگوید: اُستخیر الله برحمته. و بعد از آن، این دعا را که ابن طاووس - قدس الله روحه - نقل نموده بخواند: اللَّهُمَّ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، و يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ، و يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، و يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، و خِرْ لِي فِي الْأَمْرِ الَّذِي أُرَدْتُ. و اگر تواند، به عربی حاجت خود را ذکر کند و بعد از آن بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، رَبِّ بَحْرَمَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، و خِرْ لِي فِي الْأَمْرِ الَّذِي أُرَدْتُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ خَيْرَةً فِي عَاقِبَةٍ.^۱

سوم: در آخر رکعت‌های نماز شب، در سجده، صد و یک مرتبه - و به روایتی دیگر: صد مرتبه - بگوید: اُستخیر الله برحمته.^۲

مؤلف گوید که: این است لفظ روایت و ظاهرش آن است که در هر یک از سجده‌های دو رکعت آخر نماز شب، هرگاه این طلب خیر را بکند، خوب است و اگر در سجده آخر رکعت آخر بکند، شاید بهتر باشد. والله تعالی يعلم.

چهارم: در هر رکعت از رکعات نافله نماز پیشین، طلب خیر خود را از حق تعالی بکند.^۳

مؤلف گوید که: ظاهر آن است که مراد، طلبیدن در سجده باشد و محتمل است که مراد، طلبیدن در قنوت باشد. و به مقتضای اطلاق لفظ روایت، هر دعایی که خود، تألیف نماید به زبان عربی، کافی است و اگر دعاها منقول را که در قسم اول مذکور شد بخواند، بهتر است و اقلش سه مرتبه، یا هفت مرتبه، یا صد مرتبه اُستخیر الله برحمته، است.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۶۳؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۲۰؛ فتح الأبواب، ص ۱۵۷ بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۶، ذیل ح ۱۹ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۱۶.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۶۲، ح ۱۵۵۲ از محمد بن خالد القسری، از امام صادق علیه السلام؛ فتح الأبواب، ص ۱۵۷ و ۲۳۳ با سند خود از امام صادق علیه السلام؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۳، ح ۱۰۱۱۳ هر دو از من لا يحضره الفقيه؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۶، ذیل ح ۱۹؛ و ص ۲۷۷، ح ۲۷ هر دو از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۲۱.

۳. فتح الأبواب، ص ۲۶۰؛ فلاح السائل، ص ۱۲۴؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۸۳، ح ۱۰۱۴۲ و ۱۰۱۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۵۷، ح ۸۸، ص ۲۵۷ هر دو به نقل از فتح الأبواب و فلاح السائل. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۱۶.

قسم سوم

آن که با نماز استخاره، طلب خیر خود از حق تعالی نماید و این قسم نیز به چند طریق در احادیث وارد شده است:

اول: وضو بسازد و دو رکعت نماز استخاره بکند و در رکعت اول، بعد از حمد سوره رحمن و در دوم، سوره حشر بخواند و بعد از نماز، دوست مرتبه استخیر الله بگوید، پس، سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ بخواند و بعد از آن، این دعا را بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ بِأَمْرٍ قَدْ عَلِمْتَهُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّهُ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَاقْدِرْهُ لِي، وَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي. رَبِّ اعْزِمْ لِي عَلَى رَشْدِي^۱ وَإِنْ كَرِهْتَ أَوْ أَحَبَّتْ ذَلِكَ نَفْسِي، بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَا شَاءَ اللَّهُ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.^۲

و همین مضمون، به روایت دیگر نیز وارد شده با اندک تفاوتی و اگر این دعا را نیز بخواند، شاید عمل به هر دو روایت کرده باشد: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ الَّذِي أَرَدْتُ خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجَلِهِ، فَيَسِّرْهُ لِي عَلَى أَجْمَلِ الْوَجْهِ وَأَكْمَلِهَا وَأَجْمَلِهَا. اللَّهُمَّ وَإِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا شَرًّا لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي، وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجَلِهِ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي عَلَى أَحْسَنِ الْوَجْهِ، رَبِّ اعْزِمْ لِي عَلَى رَشْدِي وَإِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ، أَوْ أَبْتَهَ نَفْسِي.^۳

دوم: دو رکعت نماز کند به هر سوره که خواهد و اگر در رکعت اول ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ

۱. حاشیه اصل: «یعنی: به حق و حرمت این کلمه طیبیه، عزم کن بر رشد من و خیر و خوبی من؛ یعنی: رشد و خیر و خوبی را برای من قصد کن. و مراد از کلمه طیبیه، «بسم الله الرحمن الرحيم» است، یا از «بسم الله» است تا «حسبى الله»، یا تا آخر. و الله يعلم.»

۲. مکارم الأخلاق، ص ۲۵۶ و ۳۲۲ از امام باقر، از امام سجّاد علیه السلام (هر دو با اختلاف اندک در الفاظ)؛ بحار الأنوار، ج ۸۸ ص ۲۵۹، ح ۷ به نقل از مکارم الأخلاق. و رک: مفاتیح الغیب، ص ۱۷.

۳. در حاشیه اصل: «فرق میان کراهت داشتن و ابا نمودن، آن است که کراهت داشتن لازم ندارد ابا کردن را؛ چه ممکن است که چیزی مکروه آدمی باشد و آن را ابا نکند.»

۴. رک: الکافی، ج ۳، ص ۴۷۰، ح ۴؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۰، ح ۲؛ مصباح المسجّد، ص ۵۳۳؛ المقنعة، ص ۲۱۸؛ البلد الأمين، ص ۱۶۰؛ فتح الأبواب، ص ۱۷۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۳، ح ۱۰۰۹۵ (در همه مصادر با اختلاف)؛ مفاتیح الغیب، ص ۲۰.

أَحَدٌ» و در دوم «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بخواند بهتر است. و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» برابر است در ثواب با ثلث قرآن.

پس حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی فرستد و اگر به این عبارت بگوید، مناسب است: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله أكبر، اللهم صل على محمد و آل محمد، پس این دعا را بخواند: اللهم إن كان هذا الأمر خيراً لي في ديني و دنيائي و آخرتي فيسره لي و قدره لي، و إن كان غير ذلك فاصرفه عني.^۱

سوم: دو رکعت نماز کند با هر سوره که خواهد و بعد از سلام، حمد و ثنای خدا بگوید و صلوات بفرستد و اگر به طریق سابق «سبحان الله» را تا آخر بخواند، خوب است؛ پس این دعا را بخواند: اللهم إني أستخيرك بعلمك و قدرتك، و أستخيرك بعزتك، و أسألك من فضلك؛ فإنك تقدر و لا أقدر، و تعلم و لا أعلم، و أنت علام الغيوب، اللهم إن كان هذا الأمر الذي عرض لي خيراً في ديني و دنيائي و آخرتي، فيسره لي، و بارك لي فيه، و أعني عليه، و إن كان شراً لي، فاصرفه عني، و اقض لي الخير حيث كان، و رضني به حيث لا أحبّ تعجيل ما أخرت، و لا تأخير ما عجلت. و اگر خواهد بگوید: اللهم خر لي في ما عرض لي، و اقض لي بالخيرة في ما وقتني له منه،^۲ برحمتك يا أرحم الراحمين.^۳

چهارم: دو رکعت نماز کند به هر سوره که خواهد و قنوت در رکعت دوم بخواند و در سجده آخر نماز، صد مرتبه بگوید: أستخير الله، پس بگوید: لا إله إلا الله الحليم الكريم، لا إله إلا الله العلي العظيم، ربّ بحقّ محمد و آل محمد، صلّ على محمد و آل محمد، و خر لي في الأمر الذي أردت.^۴

۱. التهذيب، ج ۳، ص ۱۸۰، ح ۴ از محمد بن يعقوب، از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از علي بن حديد، از مرزم، از امام صادق عليه السلام؛ مصباح المتعبد، ص ۵۳۴ مرسل؛ مكارم الأخلاق، ص ۳۲۱ هر دو از مرزم، از امام صادق عليه السلام؛ فتح الأبواب، ص ۱۵۷ بدون اسناد به معصوم عليه السلام؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۸۳، ح ۳۵ به نقل از المصباح و مكارم الأخلاق و جنة الأمان (در همه مصادر با اختلاف اندك). و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ۲۰.

۲. در حاشية اصل و حاشية مفاتيح الغيب: منك.

۳. در المصباح كنعمي، ص ۳۹۲؛ فتح الأبواب، ص ۱۷۵ هر دو بدون اسناد به معصوم عليه السلام و با اضافتي در آخر حديث؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۹، ذيل ح ۴ به نقل از فتح الأبواب (در همه مصادر با اختلاف اندك در الفاظ). و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ۳۱.

۴. المهذب ابن بزّاج، ج ۱، ص ۱۵۰؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۸۳، ح ۳۷ به نقل از المهذب. و ر.ك: مفاتيح الغيب، ص ۳۰.

پنجم: دو رکعت نماز می‌کند^۱ و بعد از نماز، صد مرتبه می‌گوید: اَسْتَخِرُ اللهَ، پس می‌گوید: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ بِأَمْرٍ قَدْ عَلِمْتَهُ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي، فَيَسِّرْهُ لِي، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي، فَاصْرِفْهُ عَنِّي، كَرِهْتُ نَفْسِي ذَلِكَ أَمْ أَحَبَّتْ؛ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.^۲

ششم: دو رکعت نماز کند با هر سوره که خواهد و بعد از آن، این دعا را بخواند: اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَ أَقْوَامًا يَلْجُؤُونَ إِلَى مَطَالِعِ النُّجُومِ لِأَوْقَاتِ حَرَكَاتِهِمْ وَسُكُونِهِمْ وَتَصَرُّفِهِمْ وَعَقْدِهِمْ وَحَلْمِهِمْ، وَخَلَقْتَنِي أَبْرَأَ إِلَيْكَ مِنَ اللَّجَا إِلَيْهَا وَمِنْ طَلَبِ الْاِخْتِيَارَاتِ [بِهَا]، وَأَتَيْقَنُ أَنَّكَ لَمْ تُطْلَعْ أَحَدًا عَلَى غَيْبِكَ فِي مَوَاقِعِهَا، وَلَمْ تُسَهِّلْ لَهُ السَّبِيلَ إِلَى تَحْصِيلِ أَفَاعِيلِهَا، وَأَنَّكَ قَادِرٌ عَلَى نَقْلِهَا فِي مَدَارَاتِهَا فِي مَسِيرِهَا عَنِ السَّعُودِ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ إِلَى النُّحُوسِ، وَمِنْ النُّحُوسِ الشَّامِلَةِ وَالْمُفْرَدَةِ إِلَى السَّعُودِ؛ لِأَنَّكَ تَمَحُومًا تَشَاءُ وَتَثْبِتُ، وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ، وَلِأَنَّهَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِكَ، وَصَنَعَةَ مِنْ صَنَعَتِكَ، وَمَا أَسْعَدْتَ مِنْ اعْتِمَادِ عَلَى مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ، وَاسْتَمَدَّ الْاِخْتِيَارَ لِنَفْسِهِ، وَهَمَّ أَوْلَئِكَ،^۳ وَلَا أَشْقِيَتْ مِنْ اعْتِمَادِ عَلَى الْخَالِقِ الَّذِي أَنْتَ هُوَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِمَا تَمْلِكُهُ وَتَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَأَنْتَ بِهِ مَلِيٌّ^۴ وَعَنْهُ غَنِيٌّ، وَإِلَيْهِ غَيْرُ مَحْتَاغٍ وَبِهِ غَيْرُ مُكْتَرِثٍ، مِنَ الْخَيْرَةِ الْجَامِعَةِ لِلسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ وَالْغَنِيمَةِ لِعَبْدِكَ، مِنْ حَدَثِ الدُّنْيَا الَّتِي إِلَيْكَ فِيهَا ضَرُورَتُهُ لِمَعَاشِهِ، وَمِنْ خَيْرَاتِ الْآخِرَةِ الَّتِي عَلَيْكَ فِيهَا مُعَوَّلُهُ، وَأَنَا هُوَ عَبْدُكَ. اللَّهُمَّ فَتَوَلَّ - يَا مَوْلَايَ -

ص ۳۲.

۱. الف: + به هر سوره که خواهد.

۲. در مکارم الأخلاق، ص ۳۲۰ و روایت کرده است که حضرت علی رضی الله عنه معمولاً بدین نحو استخاره می‌فرمودند؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۸، ح ۵، نقل از مکارم الأخلاق. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۱۶.

۳. در حاشیه اصل: «یعنی: هیچ کس را مطلع نساخته‌ای بر حقیقت غیب‌هایی که در محلّ ستاره‌ها و فعل‌های آنها قرار داده‌ای. و این فقره دلالت بر حقیقت علم نجوم می‌کند و دلالت می‌کند بر آن که آن علم را به غیر [از] خدا دیگر کسی نمی‌داند و این معنی، محلّ اشکال است؛ چه انبیا و اوصیا - علیهم التحیة و الثناء - این علم را می‌دانسته‌اند، پس مراد از این فقره غیر انبیا و اوصیا است و علم منجمین چون ناقص است، در حکم ندانستن است.

و مراد از فعل‌های ستاره‌ها چیزی چند است که به حسب ظاهر بر آنها مترتب می‌شود، نه آن که در واقع فعل آنها باشد؛ زیرا که مذهب حق این است که نظرات کواکب، آثار و علامات‌اند، نه اسباب؛ چنانچه در جای خود مبین گردید.

۴. در حاشیه اصل: «یعنی: طلب مدد کند در اختیار خیر برای خود از مخلوقات می‌کند که آنها ستاره‌ها بمانند و آنها چنان‌اند که می‌بینی، یعنی: مخلوق و محتاج‌اند و قادر بر چیزی نیستند.

۵. حاشیه اصل: «کنایه است از قادر بودن بر آن چیز».

اختیار خیر الأوقات لحرکتی و سکونی، و نقضی و إبرامی، و سیری و حلولی، و عقدی و حلّی، و اشدد بتوفیقک عزمی، و سدّد فیہ رأیی، و اقدفہ فی فؤادی، حتّی لا يتأخّر و لا يتقدّم وقته عتّی، و أبرم من قدرتك کلّ نحس يعرض بحاجز حتم من قضائك، يحول بيني و بينه، و يباعدہ منّي، و يباعدني منه في ديني و نفسي و مالي و ولدي و إخواني، و أعذني من الأولاد و الأموال، و البهائم و الأعراض، و ما أحضره و ما أغيب عنه، و ما أستصعبه و ما أخلفه، و حصّني من كلّ ذلك بعياذك من الآفات و العاهات^۱ و البليّات، و من التغيير و التبدیل و النقمات و المثّلات، و من كلمتك الحالقة، و من جميع المخلوقات،^۲ و من سوء القضاء، و من ذرک الشقاء، و من شماتة الأعداء، و من الخطأ و الزلل في قولی و فعلی، و ملّكني الصواب فيهما، بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم، بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله حرزي و عسکري،^۳ بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله الحليم الكريم، بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله العزيز العظيم، بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله سلطاني و مقدّرتي، بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله عزّي و منعتي. اللهم أنت العالم بجوائل فکري، و جوائس صدري، و ما يترجّح في الإقدام عليه و الإحجام^۴ عنه مکنون ضميري و سرّي، و أنا فيه بين حالين: خير أرجوه، و شرّاً أتقيه، و سهو يحيط بي، و دين أحوطه، فإن أصابني الخيرة التي أنت خالقها لتهبها لي، لا حاجة بك إليها، بل بجود منك عليّ بها غنمتُ و سلمتُ، و إن أخطأتني خسرتُ و عطبتُ. اللهم فأرشدني منه إلى مرّضاتک و طاعتک، و أسعدني فيه بتوفیقک و عصمتک، و اقض بالخير و العافية و السلامة التامة الشاملة الدائمة لي فيه حتم أقضيتک، و نافذ عزمک و مشيتک، و إني أبرأ إليك من العلم بالأوفق من مباديه و عواقبه، و قوّاتحه و خواتمه، و مسالمة و معاطبه، و من القدرة عليه و أقرانه، لا عالم و لا قادر علی سّداده سواک؛ فأنأ أستهدیک و أستعينک، و أستضيک و أستکفيک، و أدعوک و أرجوک، و ما تاة من استهداک، و لا ضلّ من استفتاک،^۵ و لا دهي من استکفاک، و لا حال^۶ من دعاک، و لا أخفق من

۱. حاشیة اصل: «يعنی أفتها؛ زیرا که عاهات به معنی آفات است و تأکید سابق است. و احتمال دارد که مراد از عاهات، مرض های جذبی باشد مانند جزام و برص و غیر اینها؛ و بنابراین، این تخصیص بعد از تعمیم خواهد بود. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۰ (عوه).

۲. حاشیة اصل و فتح الأبواب و حاشیة مفاتیح الغیب: المخوفات.

۳. حاشیة اصل: «يعنی: این کلمات شریفه حرز من است و لشکر من است که مرا از بلیّات و دشمنان نگاه می دارد».

۴. «إحجام» و «إقدام» متضادّ هم هستند. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۱۶ (حجم).

۵. حاشیة اصل: «فتوا خواستن از حق تعالی کتابة است از طلب نمودن از خداوند. و الله یعلم».

۶. حاشیة اصل و حاشیة مفاتیح الغیب: و لا خاب.

رجاک، فکن لی عند أحسن ظنونی و آمالی فیک، یا ذا الجلال و الإکرام، إنک علی کل شیء قدير، و استنهضت لمهمتی هذا و لكل مهمت. أعود بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿إلى آخرها﴾: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿إلى آخرها﴾: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿إلى آخرها﴾: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ ﴿إلى آخرها﴾: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ ﴿إلى آخرها﴾^۱.

پس بگو: ﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ و جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ﴿وَ إِذَا ذُكِّرَتْ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَ حَذَّهُ وَ لَوَّا عَلَى أُنْبُوبِهِمْ نُفُورًا﴾^۲، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۳، ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلََا تَذَكَّرُونَ﴾^۴، ﴿وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾^۵، ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ فَاثْقَلُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانِ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾^۶، ﴿فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَى﴾^۷، ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى﴾^۸، و استنهضت لمهمتی هذا و لكل مهمت أسماء الله العظام، و كلماته

۱. در نسخه اصل و مفاتیح الغیب به جای عبارات «إلى آخرها» (یعنی تا پایان سوره)، تا پایان سوره‌ها آورده شده است، لکن ما در این جا به جهت پرهیز از حجیم شدن رساله، به نسخه «الف» عمل نموده‌ایم.

۲. سوره اسراء، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۵. سوره کهف، آیه ۵۷.

۶. سوره آل عمران، آیات ۱۷۳ و ۱۷۴.

۷. سوره طه، آیه ۷۷. و در حاشیه نسخه اصل آمده است: «خطاب به حضرت موسی ﷺ است در وقتی که مأمور شد که به نزد فرعون رود، یعنی: نخواهی ترسید از آنچه ببینی نزد فرعون از اسباب پادشاهی، یا نخواهی ترسید از سحر ساحران. و الله یعلم».

۸. سوره طه، آیه ۴۶. و در حاشیه اصل آمده است: «مراد حضرت موسی و هارون است و این آیه خطاب به ایشان است در وقتی که مأمور شدند که به نزد فرعون روند».

التوأم، و فَوَاتِحُ سُورِ الْقُرْآنِ وَ خَوَاتِمِهَا، وَ مُحْكَمَاتِهَا وَ قَوَارِعِهَا،^۱ وَ كَلَّ عُوذَةَ^۲ تَعَوَّذَ بِهَا نَسِيًّا أَوْ صَدِيقًا، حَمَّ، شَافَتْهُ الْوَجُوهُ وَ وَجُوهُ أَعْدَائِي فَهَمَّ لَا يَبْصُرُونَ، وَ حَسْبِي اللَّهُ ثَقَّةٌ وَ عُدَّةٌ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَوَاتِهِ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.^۳

هفتم: روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را روزه بدارد، پس در روز جمعه در مکان پاکیزه ای دو رکعت نماز بکند، پس نظر کند به جانب آسمان و صد مرتبه بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ، إِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ خَيْرًا لِي فِي مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، فَيَسِّرْهُ لِي وَ بَارِكْ فِيهِ،^۴ وَ افْتَحْ لِي بَابَهُ،^۵ وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ شَرًّا لِي فِي مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي بِمَا تَعْلَمُ،^۶ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا أَعْلَمُ، وَ تَقْدِرُ وَ لَا أَقْدِرُ، وَ تَقْضِي وَ لَا أَقْضِي، وَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.^۷

هشتم: دو رکعت نماز بکند به هر سوره که خواهد و در رکعت دوم، قنوت بخواند و بعد از سلام، هر دعا که داند بخواند^۸ و مطلب خود را بطلبد، پس به سجده رود و صد نوبت بگوید: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِي».^۹

نهم: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هرگاه اراده استخاره می فرمود، وضو می ساخت و دو رکعت نماز می کرد و مشغول استخاره می شد و اگر در اثنا استخاره، کسی با او سخن می گفت، «سبحان الله» می گفت و سخن با کسی

۱. در حاشیه اصل: «یعنی: آیه‌هایی که شیطان را دور می‌کنند».

۲. در حاشیه اصل: «مراد آیه‌های قرآنی و دعاهایی است که پیغمبران و صدیقان، آنها را تعویذ خود نموده‌اند».

۳. فتح الأبواب، ص ۱۹۸ به نقل از کتاب شیخ محمد بن علی بن محمد، و او از امام صادق علیه السلام؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۴۴، ح ۲۲۲۰۶ تا عبارت «وحدک لا شریک لک»، در هر دو مورد با اختلاف؛ و بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۲۸، ح ۱۲؛ و ج ۸۸، ص ۲۷۰، ح ۲۳ هر سه از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۲۱.

۴. وسائل الشیعة: + ل.

۵. فتح الأبواب و حاشیه مفاتیح الغیب و وسائل الشیعة و بحار الأنوار: «و افتح لی به».

۶. حاشیه اصل: «یعنی: بذل کن آن امر را به آنچه می‌دانی که خیر است برای من. یا مراد این است که: بگردان آن امر را از من به سبب آنچه تو می‌دانی از مصلحت‌های من».

۷. فتح الأبواب، ص ۲۳۶ به اسناد خودش از زرارة، از امام باقر علیه السلام؛ و در وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۷، ح ۱۰۱۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۷۸، ذیل ح ۲۸ هر دو به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۰.

۸ الف: - و بعد از سلام، هر دعا که داند بخواند.

۹. المبسوط، ج ۱، ص ۱۳۳؛ النهایة، ص ۱۴۲؛ فتح الأبواب، ص ۲۴۰ به نقل از شیخ طوسی در کتاب النهایة؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۷۹، ذیل ح ۲۹ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۲.

نمی‌گفت، تا فارغ می‌شد.^۱

دهم: در میان نماز شام و خفتن، بعد از نماز غفیله، دو رکعت نماز کند و در رکعت اول، بعد از حمد، سوره ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ بخواند و در قنوت اول، کلمات فرج را بخواند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ، وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَ الْخَشْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

پس این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ، وَ أَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ؛ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا أَعْلَمُ، وَ تَقْدِرُ وَ لَا أَقْدِرُ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ جَمِيعَ مَا يَتَحَرَّكَ فِي حَقِّي أَوْ فِي حَقِّ غَيْرِي، أَوْ يَتَحَرَّكَ غَيْرِي فِي حَقِّي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ عَاقِبَةَ أَمْرِي خَيْرَ لِي مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ يَوْمٍ آخَرَ، فَيَسِّرْ لِي وَ بَارِكْ لِي، وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ جَمِيعَ مَا يَتَحَرَّكَ فِي حَقِّي أَوْ فِي حَقِّ غَيْرِي، أَوْ يَتَحَرَّكَ غَيْرِي فِي حَقِّي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ عَاقِبَةَ أَمْرِي شَرَّ لِي مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ يَوْمٍ آخَرَ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَ اصْرِفْنِي عَنْهُ، ثُمَّ ارْضِنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».^۲

مؤلف گوید که: حقیر خاسر، این طریق آخر را از بعضی ثقات متدینین شنیدم که می‌گفت که: این طریق از استخاره در امور، دست به دست، از علما به ما رسیده و هر که شب، این نماز را بکند و همه امور خود را به حق تعالی تفویض کند، البته احوال او منتظم و مطالب او محصل و اعادی او منکوب و مخدول می‌گردند و اگر قرض دارد و پریشان باشد، دیون او ادا می‌شود و غنی و مالدار می‌گردد؛ و بالجمله، برای محصل شدن مطالب دنیوی، اثر عظیم دارد.

و بدان که دعاهایی که در این دو قسم آخر وارد شده، اگر کسی به تنهایی بخواند نیز خوب است؛ زیرا که مطلوب از این نوع از استخاره، طلب خیر از خداوند عالمیان است، به هر لفظی و هر لغتی که بوده باشد؛ چنانچه از احادیث بسیار ظاهر می‌شود.

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۹، ح ۸ علی بن الحکم، از ابان، از شهاب بن عبد ربّه، از امام صادق، از پدرش امام باقر علیه السلام؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۲، ذیل ح ۱۴ به نقل از المحاسن. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۲۷.

۲. این طریق در هیچ مصدری - چنانچه مؤلف نیز پس از نقل آن گفته - یافت نشد و در مفاتیح الغیب هم مرحوم مجلسی آن را نیاورده است. احتمال می‌رود که تلفیقی از چند طریق آمده در کتاب‌های مکارم الأخلاق، ص ۳۳؛ فتح الأبواب، ص ۱۴۹ و ۱۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۵ باشد.

چون این دعاها، متضمّن طلب خیر از حق تعالی است، پس در هر حالتی که باشد، همین دعاها را به تنهایی^۱ بدون مراعات سایر شرایط، می تواند خواند. و الله تعالی يعلم.

مفتاح دوم

در بیان نوع دوم استخاره

و آن آن است که طلب خیر خود، از حق تعالی بکند و بعد از آن رجوع به دل خود کند و آنچه در دلش بیفتد، به آن عمل کند و در این نوع نیز به هر لفظی که خواهد، می تواند طلب خیر بکند و اگر به دعاهایی که در احادیث وارد شده است طلب خیر بکند، بهتر است.

و این نوع نیز، مانند نوع سابق، بر سه قسم است:

قسم اول

دعا کردن به تنهایی و بعد از آن رجوع به قلب کردن. و این قسم، به چند طریق وارد شده است:

اول: هرگاه اراده امری کنی، هفت مرتبه طلب خیر خود را از پروردگار خود بکن. پس آنچه در دل تو بیفتد بکن که خیر تو در آن است.^۲

دوم: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر بنده ای که صد مرتبه، طلب خیر خود از حق تعالی بکند، البتّه آنچه خیر اوست، در دلش می افتد، می گوید: اللهم عالم الغیب والشهادة، إن کان ما أردت خيراً لأمر دنیاى و آخرتى و عاجل أمرى و آجله، فیستره لی، و افتح لی بابه، و رضنی فیہ بقضائک.^۳

۱. الف: - به تنهایی.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۳۲۱ از ناجیه، از امام صادق علیه السلام؛ المصباح کفعمی، ص ۳۹۲؛ فتح الأبواب، ص ۲۵۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۴، ح ۱۰۱۱۵ هر سه به نقل از من لا یحضره الفقیه، از امام صادق علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۶ به نقل از فتح الأبواب، از دیلمی در کتاب فردوس الأخبار، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به انس؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۸۰، ح ۳۱ به نقل از من لا یحضره الفقیه و مکارم الأخلاق، لکن در من لا یحضره الفقیه حدیث یافت نشد. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۵.

۳. فتح الأبواب، ص ۲۳۵؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۷، ح ۱۰۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۷۸، ح ۲۸ هر دو به نقل

مؤلف گوید که: ظاهر عبارت حدیث آن است که این دعا را هفت نوبت بخواند و چون در این نوع نیز، طلب خیر را به هر لفظی که خواهد می تواند نمود، اگر این دعا را یک نوبت نیز بخواند، خوب است.

قسم دوم

آن که در نماز فریضه، یا در نافله شبانه روزی، خیر خود را طلب نماید. و این قسم نیز به چند طریق، وارد شده است:

اول: بعد از نماز فریضه، به سجده رود و صد نوبت بگوید: اللَّهُمَّ خِرْ لِي؛ پس متوسّل شود به رسول خدا و انمه هدی - علیه و علیهم التحية و الثناء - و ایشان را شفیع خود گرداند در درگاه خدا. پس آنچه بعد از آن، خدا او را الهام کند عمل به آن کند؛ زیرا که البتّه از جانب حق تعالی است.^۱

و توسّل و صلوات را اگر به فارسی بگوید، خوب است. و اگر خواهد به عربی بگوید، به این دعای مختصر، به عمل می آید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ أَتُوَجِّهُ بِهِمْ إِلَيْكَ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُلْهِمَنِي مَا هُوَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي، خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و اگر خواهد که توسّل و استشفاع و صلوات را به دعای طولانی به عمل آورد، خواندن دعای توسّل مناسب است و آن دعا این است:^۲

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتُوَجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، مُحَمَّدٍ ﷺ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَمْنَا بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا الحسن، يا علي بن أبي طالب، يا أمير المؤمنين، يا أخا الرسول، يا زوج البتول، يا أبا

﴿ از فتح الأبواب. و.ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۳۶.﴾

۱. الأمالي شيخ طوسي، ص ۲۷۵، ح ۵۲۵، به اسناد خود از امام صادق عليه السلام: فتح الأبواب، ص ۲۳۸ به اسنادش از شيخ صدوق در عيون أخبار الرضا عليه السلام، از پدرش، از جدش امام صادق عليه السلام: وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۷۴، ح ۱۰۱۱۴؛ و بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۱، ح ۱۱ هر دو به نقل از شيخ طوسي. در عيون أخبار الرضا عليه السلام این حدیث یافت نشد. و.ر.ک: مفاتيح الغيب، ص ۳۷.

۲. در حاشیه الف: دعای توسّل به انمه عليه السلام.

السبطين، يا حجة الله على خلقه، يا سيدنا و مولانا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا فاطمة الزهراء، يا بنتَ رسول الله، أَيَّتُهَا الْبَتُولُ، يَا قُوَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، يَا بَضْعَةَ النَّبِيِّ، يَا أُمَّ السَّبْطَيْنِ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَتَنَا وَ مَوْلَاتِنَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا محمَّد، يا حسن بن علي، أَيُّهَا الْمَجْتَبِيُّ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا قُوَّةَ عَيْنِ الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ، يَا سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا عبد الله، يا حسين بن علي، أَيُّهَا الشَّهِيدُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، يَا سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، يَا أبا الْأَنْمَةِ الْأَطْهَارِ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا الحسن، يا علي بن الحسين، يا زين العابدين، أَيُّهَا السَّجَّادُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا جعفر، يا محمَّد بن علي، أَيُّهَا الْبَاقِرُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا عبد الله، يا جعفر بن محمَّد، أَيُّهَا الصَّادِقُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا إبراهيم، يا موسى بن جعفر، أَيُّهَا الْكَاطِمُ، أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

یا ابا الحسن، یا علی بن موسی، اَیُّهَا الرضا، یا ابن رسول الله، یا ابن امیر المؤمنین، یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، یا وَجِیْهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

یا ابا جعفر، یا محمد بن علی، اَیُّهَا التَّقِیُّ الجواد، یا ابن رسول الله، یا ابن امیر المؤمنین، یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، یا وَجِیْهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

یا ابا الحسن، یا علی بن محمد، اَیُّهَا النَّقِیُّ الهادی، یا ابن رسول الله، یا ابن امیر المؤمنین، یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، یا وَجِیْهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

یا ابا محمد، یا حسن بن علی، اَیُّهَا الزَّکَیُّ العسکری، یا ابن رسول الله، یا ابن امیر المؤمنین، یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، یا وَجِیْهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

یا وصی الحسن، و الخلف الصالح، یا امام زماننا، یا محمد بن الحسن، یا صاحب الزمان، اَیُّهَا الْقَائِمُ المهدی، یا ابن امیر المؤمنین، یا امام المسلمین، یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، یا وَجِیْهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.^۱

قسم سوم

آن که با نماز استخاره، طلب خیر از خداوند عالمیان نماید و آنچه بعد از آن، در دلش افتد، به آن عمل نماید.

و این نوع نیز، در روایات به چند نحو وارد شده:

اَوَّلُ: هر گاه اراده امری نمایی، دو رکعت نماز بکن و صد نوبت «اَسْتَخِیرُ اللَّهَ» بگو،

۱. متن آمده از دعای توسل با هیچ یک از مصادر آن یعنی: البلد الامین، ص ۳۲۵ و بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷ و آنچه در کتب دعایی معاصر متداول است مطابق نیست، بلکه در خصوص هر یک از معصومین، القاب و عباراتی اضافه شده که گویا مصنف، آنها را استحساناً از خود به متن افزوده است؛ همچنانکه در لابه لای سایر ادعیه آمده در این رساله و با برخی از آثار دیگرش هم، این قضیه از او مشاهده می شود.

پس بگو: لا إله إلا الله العليّ العظيم، لا إله إلا الله الحليم الكريم، ربّ بحقّ محمد و علي، خیر لی فی ما أردتُ للدنيا والآخرة، خیرةً من عندک لک فیہ رضاً، ولی فیہ صلاحٌ فی خیر و عافیة، یا ذا المنّ و الطول، پس آنچه رأیت بر آن قرار گیرد، به عمل آور.^۱

دوم: در صحاح عامه، از جابر انصاری منقول است که [گفت]: حضرت رسالت پناه ﷺ استخاره را به ما تعلیم می فرمود، چنانچه سوره قرآن را تعلیم می فرمود و می فرمود که: هر یک از شما، که امری را قصد نماید، دو رکعت نماز بکند در غیر وقت نماز واجب، پس بگوید: اللهمّ انّی استخیرک بعلمک، و استقدرک بقدرتک، و أسألك من فضلک العظیم؛ فانّک تقدر و لا أقدر، و تعلم و لا أعلم، و أنت علام الغیوب. اللهمّ إن كنت تعلم أنّ هذا الأمر خیر لی فی دینی و معاشی و عاجل امری و آجله، فاقدره لی، و یسرّه لی، ثمّ بارک لی فیہ. اللهمّ^۲ و إن كنت تعلم أنّ هذا الأمر شرّ لی فی دینی و معاشی و عاجل امری و آجله، فاصرفه عنّی، و اصرفنی عنه، و اقدر لی الخیر حیث کان، و رضنی به، و حاجت خود را نام ببرد.^۳

سوم: هرگاه امری را اراده کنی، دو رکعت نماز بکن و صد و یک مرتبه استخیر الله برحمته، بگو و این دعا را بخوان: لا إله إلا الله العليّ العظيم، لا إله إلا الله الحليم الكريم، ربّ بحقّ محمد و آل محمد، صلّ علی محمد و آل محمد،^۴ و خیر لی فی ما أردتُ للدنيا والآخرة خیرةً منک فی عافیة، پس هر چه بر آن عزم کنی به عمل آور.^۵

چهارم: هرگاه اراده امری کنی، سنّت است که غسل کنی و دو رکعت نماز به جای آوری و بعد از آن، به سجده روی و صد نوبت بگویی: استخیر الله تعالی فی جمیع أموری کلّها خیرةً فی عافیة، پس آنچه در دلت افتد، به آن عمل کنی.^۶

۱. فقه الرضا علیه السلام، ص ۱۵۲ بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۱، ح ۱۳ به نقل از فقه الرضا علیه السلام (با اختلاف اندک در الفاظ). و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۵.

۲. الف - اللهم.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۳۲۳ مرسلأ، فتح الأبواب، ص ۱۵۲ به سند طویل، هر دو از جابر. از حضرت رسول ﷺ، با اختلاف اندک؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۷، ح ۴ و ص ۲۶۵، ذیل ح ۱۸ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۵.

۴. مفاتیح الغیب: و آله.

۵. المقنعة، ص ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۷۶ از المقنعة. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۶.

۶. الاقتصاد، ص ۲۷۴؛ فتح الأبواب، ص ۲۴۱ به نقل از جدّش شیخ طوسی در کتابش الاقتصاد؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۸۸.

پنجم: در مسجد دو رکعت نماز بکن و صد مرتبه - و به روایتی: صد و یک مرتبه - طلب خیر از [خدای] خود بکن و آنچه در دلت می افتد، به آن عمل کن.^۱

ششم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به اسحاق بن عمار فرمود که: هر گاه امری باشد که بعضی تو را امر به آن و بعضی نهی کنند، دو رکعت نماز بکن و صد و یک مرتبه، طلب خیر خود از حق تعالی بکن، پس نظر کن که کدام یک، در دل تو راجع است، پس آن را بکن که این شاء الله خیر تو در آن است؛ و باید که طلب خیر را در عافیت بکنی، به آن که بگویی: اُستخیر الله برحمته خیرة فی عافیة؛ زیرا که بسا باشد که خیر آدمی در بریدن دست او باشد، یا در مردن فرزندان او، یا در رفتن مال او؛ یعنی هر چند، خیر در اینها باشد، اما چون اکثر خلق، صبر بر این بلاها نمی توانند کرد و حق تعالی قادر است بر آن که خیر را در امری قرار دهد که مقرون به عافیت از این بلاها باشد، پس در دعا باید شرط عافیت بکند.^۲

هفتم: دو رکعت نماز بکن و بعد از آن، صد مرتبه طلب خیر خود از خدا بکن و در اثنای استخاره با کسی سخن مگو، تا صد مرتبه تمام شود، پس اگر در دلت بیفتد کردن آن کار، بکن.^۳

مؤلف گوید که: قسم سوّم، اکمل و اتمّ از قسم اوّل و دوم است و از احادیث مذکوره، چند شرط مانند: غسل و کردن نماز استخاره در مسجد و با کسی سخن نگفتن برای آن نوع از استخاره، ظاهر می شود. پس اگر خواهد کسی این نوع از استخاره را بر وجه اکمل به عمل آورد، باید که غسل کند و در مسجد دو رکعت نماز

۱. ص ۲۸۰، ذیل ح ۲۹ به نقل از فتح الأبواب. و.ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۳.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۱، ح ۴ و ۵؛ لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۳؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۰، ح ۳؛ فقه الرضائیه، ص ۱۵۲؛ فتح الأبواب، ص ۲۴۱ همگی از امام رضائیه؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۱، ح ۱۳ از فقه الرضائیه. و.ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۴. لازم به ذکر است که در هیچ یک از مصادر، رفتن به مسجد قید نگردیده، بلکه به جای آن به سجده رفتن آمده است.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۲، ح ۷؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۱، ح ۵؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۹، ح ۷؛ مصباح المستهجد، ص ۵۳۴؛ المصباح کفعمی، ص ۳۹۰؛ فتح الأبواب، ص ۲۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۷۶، ح ۲۶ به نقل از فتح الأبواب. و.ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۶.

۳. فتح الأبواب، ص ۱۴۳ به سند خود از مرحوم کلینی در کتابی از او به نام رسائل الأئمة، در بابی که مختص به امام جواد علیه السلام است، از آن حضرت خطاب به علی بن اسباط؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۶۴ به نقل از فتح الأبواب. و.ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۵.

بگذارد و صد و یک مرتبه، طلب خیر از خداوند عالمیان بکند. و عبارتی که در طریق چهارم واقع شده، اتمّ است، اگر آن را صد و یک مرتبه بخواند اکمل است. پس دعاهایی که در طریق اوّل و دوم و سوم وارد شده، بخواند تا عمل به جمیع روایات و همه طرق، کرده باشد. و چون این شرایط، شرط اکملیت استخاره است، نه شرط اصل استخاره، پس اگر اقتصار بر دعای به تنهایی نماید نیز خوب است. و الله تعالی یعلم.

مفتاح سوم

در بیان استخاره به عنوان استشاره

یعنی طلب خیر خود نماید، به این عنوان که با برادران مؤمن مشورت کند؛ اگر ایشان، آن امر را تجویز کنند، بکند و اگر مصلحت ندانند، نکند.

و این نوع از استخاره، چنانچه از روایات ظاهر می شود، بر دو قسم است:

اوّل: مشورت کردن به تنهایی، چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر

که با کسی مشورت کند، البتّه هدایت می یابد به آنچه خیر او در آن است.^۱

و از حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - منقول است که: خود را به

خطرها می اندازد کسی که مستغنی می شود برای خود از رأی دیگران.^۲ و احادیث بر این مضمون بسیار است.

دوم: اوّل طلب خیر خود از حقّ تعالی نماید و بعد از آن مشورت کند، چنانچه

منقول است که حضرت رسول ﷺ به حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه

علیه - فرمود که: یا علی! کسی که طلب خیر خود از خدا می کند، در کار خود حیران نمی شود و

کسی که در کارها با مردم مشورت می کند، پشیمان نمی شود.^۳ و احادیث دیگر در این باب

۱. ر.ک: الإرشاد، ج ۱، ص ۳۰۰؛ غرر الحکم، ص ۴۴۲؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۶۷؛ کشف الیقین، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۴.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۸، ضمن ح ۵۸۳۴؛ الأمالی صدوق، ص ۴۴۶، ج ۹؛ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۴.

۳. ر.ک: تحف العقول، ص ۲۰۷؛ الأمالی طوسی، ص ۱۳۶، ح ۲۲۰؛ المصباح کفعمی، ص ۳۹۳؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۴۵.

نیز بسیار است.

و بدان که در مشورت کردن با مردم چند چیز شرط است؛ چنانچه از احادیث ظاهر می‌شود:

اول آن که آن کسی که با او مشورت می‌کنی، باید که عاقل باشد؛^۱ یعنی شخصی باشد که معرفت به خیر و شرّ امور داشته باشد و ملاحظه عاقبت کارها بکند و رأی او در امور، پسندیده باشد؛ که اگر چنین نباشد، رأی او به کار تو نمی‌آید، بلکه ضرر به احوال تو می‌رساند.

دوم آن که آزاد باشد و متدین و صالح نیز باشد^۲ که خیر واقعی آن شخص را بگوید و خیرخواهی را از دست ندهد؛ زیرا که اگر خدا ترس نباشد، پروا ندارد که خیر او را پنهان کند و او را فریب دهد.

و مراد از آزاد بودن، آن است که غلام و کنیز نباشد؛ زیرا که این طایفه، چون تصرف در اموال خود نمی‌توانند نمود، بلکه بدون رخصت مولی، افعال ایشان مُمضا نیست و مستقلاً هرگز کاری نکرده‌اند و افعال و اعمال ایشان همیشه منوط به رأی دیگری بوده است و هرگز رأی خود را به کار نبرده‌اند؛ پس اعتمادی به رأی ایشان نمی‌باشد، لهذا امر شده است که با ایشان مشورت نکنند.

بدان که از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود که: عقل پدرم به مرتبه‌ای بود که عقل‌های دیگران را به آن نمی‌توانست سنجید و با آن مرتبه از علم و عقل بسیار که بود،^۳ یکی از سیاهان و غلامان خود مشورت می‌فرمود، پس مردم می‌گفتند که: چرا با چنین کسی مشورت می‌فرمایی؟ جواب می‌فرمود که: «بسا باشد که خدا خیر مرا بر زبان او جاری گرداند». پس آنچه، آن سیاهان می‌گفتند از مصالح باغ‌ها و بستان‌ها و مزرعه‌ها، به آن عمل می‌فرمود.^۴ و این حدیث، به حسب ظاهر منافات دارد با شرط آزادی که از حدیث دیگر ظاهر

۱. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۲۸؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۱۸ و ۳۱۹؛ مصباح الشریعة، ص ۱۵۲.

۲. ر.ک: مصادر پیشین.

۳. در اصل و الف: «بود که» بدل «که بود».

۴. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۲۳؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۵۴، ح ۱۵۶۰۲.

می‌شود.

وجه جمع، آن است که غلامان و کنیزان، گاه هست که از جانب مولا، مأمور به امری چند می‌باشند و مدّتی مشغول آن امر می‌باشند و به این جهت، از خصوصیات آن امر، نهایت اطلاع به هم می‌رسانند، پس در خصوص آن امور با ایشان مشورت کردن به مقتضای این حدیث، خوب است. مثلاً هرگاه غلامی پیوسته مشغول باغبانی باشد، یا کنیزی همیشه مشغول طبّاحی باشد، البته آن غلام، بر خصوصیات باغبانی و آن کنیز، بر خصوصیات طبّاحی، خبیر و آگاه گردیده‌اند، پس در خصوص امر باغبانی و طبّاحی، بنا بر این غلام و کنیز می‌توان مشورت نمود و در سایر امور، مشورت کردن با ایشان خوب نیست.

و دور نیست که مراد از آزاد، مرد خوش اخلاق باشد. و الله تعالی يعلم.

سوم آن که برادر ایمانی و دوست او باشد^۱ که به شادی او خوشحال و به اندوه او غمگین گردد، تا نهایت تأمل و تفکّر، در امر او کند و نهایت مبالغه، در خیر خواهی او بکند. و دیانت و صلاح که در شرط دوم مذکور شد، اگر چه باعث این معنی هست، و لیکن هرگاه دوستی و اخوّت ایمانی با آن ضم شود، مراعات خیر آن شخص، بیشتر به عمل می‌آید.

چهارم آن که آن شخص را بر حقیقت آن امری که مشورت می‌کند، مطلع گرداند^۲ و اگر امر پنهانی باشد، از او مخفی نسازد؛ که اگر بر حقیقت حال، اطلاع تمام نداشته باشد، علم به خیریت او در آن امر، به هم نمی‌رساند.

پنجم آن که آن مرد، جبان و ترسان نباشد؛^۳ که اگر چنین باشد، راه را بر تو می‌بندد و به سبب جُبّنی که دارد، راه گشاد را به تو نمی‌نماید و تو را می‌ترساند.

ششم آن که بخیل نباشد؛^۴ زیرا که بخیل، به خیر دیگران راضی نیست و به این

۱. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۲۸؛ غرر الحکم، ص ۴۴۲؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲. ر.ک: مصادر پیشین.

۳. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۲۸؛ الغصّال، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۵۷؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۱؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۴. ر.ک: مصادر پیشین.

جهت، راه خیر را به آن شخص نمی‌نماید و مانع می‌شود او را از رسیدن به مقصود او. هفتم آن که حریص در دنیا نباشد؛^۱ زیرا که اگر حرص داشته باشد، زینت می‌دهد برای او بدترین رأی‌ها را؛ زیرا که چنین کسی، پیوسته در تحصیل اموال و جمع اسباب دنیا می‌باشد، پس اگر با تو دوست است، مصلحت تو را نیز در جمع اسباب دنیا خواهد دانست و ممکن است که تو را از مصلحت دین تو و آخرت تو غافل سازد و اگر دشمن است، در این مشورت، رعایت حال خود را خواهد نمود و آنچه متضمن ضرر تو است، برای تو مصلحت خواهد دید.

و دیانت و صلاح که در شرط دوم مذکور شد، اگر چه فی الجمله مستلزم این شرط و شرط سابق هست، لیکن گاه هست که متدین صالح، اندک بخلی و حرصی می‌دارد، پس به مقتضای این دو شرط، که بخصوص در اخبار وارد شده است، باید که اصلاً بخل و حرص نداشته باشد.

هشتم: از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر گروهی که با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان، کسی باشد که نامش محمد، یا حامد، یا محمود، یا احمد باشد و در مشورت ایشان داخل باشد، البتّه آنچه خیر ایشان باشد، بر ایشان ظاهر می‌سازد.^۲

و ظاهراً مراد از این حدیث شریف، آن است که چون این نام‌ها، اسم مبارک حضرت رسالت پناه ﷺ^۳ است، چنانچه در اخبار بسیار وارد شده است، پس هرگاه کسی آن صفت‌ها را که در شرایط سابقه مذکور شد داشته باشد، یعنی برادر مؤمن عاقلی دوست باشد و جبان و بخیل و حریص نباشد، پس چنین کسی هرگاه یکی از این نام‌ها را داشته باشد، از راه برکت این نام‌ها و میمنت آنها، رأی او زیاده از دیگران، محمود و مرضی خواهد بود و اگر کسی آن صفات سابقه را نداشته باشد، چنانچه سفیه بی عقلی باشد، یا جبان یا بخیل یا حریص باشد مثلاً، با او نباید مشورت نمود، هر چند این نام‌ها را داشته باشد. و الله تعالی یعلم.

۱. رک: مصادر پیشین.

۲. رک: عبون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۲۹، ح ۳۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۹۴، ح ۲۷۳۹۱؛

بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۹۸ و ص ۲۵۴، ح ۲ و ج ۱۰۱، ص ۹۲، ح ۲۱.

۳. الف: «رسول» بدل «رسالت پناه».

نهم: از حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - منقول است که: بهره‌یز از زنان بد و از نیکان ایشان بر حذر باش. اگر تو را به نیکی امر کنند، مخالفت کن ایشان را تا طمع نکنند در آن که موافقت کنی ایشان را در بدی‌ها.^۱

و پوشیده نیست که احتراز از مشورت هر زنی و مخالفت نمودن قول^۲ ایشان در جمیع امور، محلّ اشکال است؛ چه پر ظاهر است که در میان ایشان، گاهی زنی اتفاق می‌افتد که نهایت عقل و شعور، برای او حاصل شده و تجربه‌ها برای او در امور دنیا به هم رسیده، به حدّی که بسیاری از مردان، از مشورت با او منتفع می‌شوند، بلکه بسیار مشاهده شده که زن عاقله‌ای، مدبّر امور مردان، از فرزندان و اقارب خود بوده و اگر آن زن، دست از امور ایشان برداشته، یا آن مردان اگر مخالفت او نموده‌اند و عمل به قول و رأی او نکرده‌اند، ضررهای بسیار به ایشان رسیده است. و بالجمله، همه افراد طایفه زنان، یک حالت نمی‌دارند، بلکه در میان ایشان نیز، عاقله‌گاهی به هم می‌رسد که متابعت قول او و عمل برای او، متضمّن نفع‌های عظیم می‌باشد.

پس چگونه امام عالی مقام - علیه أفضل التحیة و السلام - نهی از مشورت با ایشان، بر وجه کلی در این حدیث فرموده؟!

و جواب این اشکال آن است که: ظاهر آن است که مراد از زنان در این حدیث، زوجات است، یعنی زنان شوهردار؛ و خطاب نهی از مشورت با ازواج است، یعنی شوهران.

پس امام علیه السلام خطاب می‌فرماید به مردان که با زوج‌های خود در امور مشورت نکنند و اگر بانیکان ایشان مشورت کنند، مخالفت کنند؛ و سرّ در این باب آن است که چون غالب افراد زوجات، پیوسته در فکر این می‌باشند که همه اموال شوهران خود را تصرف کنند و جمیع منافع شوهران را مخصوص خود سازند و شوهران را از خویشان و آشنایان منحرف سازند و بالجمله مانع اکثر خیرات و میرات شوهران

۱. ر. ک: الکافی، ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۵، ص ۵۱۸، ح ۱۲؛ تحف العقول، ص ۳۶۸؛ الأملی صدوق، ص ۳۰۴، ح ۸؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۲؛ نهج البلاغة، ص ۱۰۵.

۲. الف: + همة.

می‌گردند؛ به جهت علاقه‌ای که به اموال شوهران می‌دارند، لهذا وارد شده است که مرد، با زوجه خود مشورت نکند و اگر کند، مخالفت نماید که مبادا باعث کدورت شوهر از خویشان شود و منتهی به قطع ارحام و منع اقدام آن مرد به خیرات و مبرات شود و این معنی به تجربه معلوم است.

پس اگر مردی با زن عاقله صاحب تجربه‌ای مشورت نماید، قصوری ندارد، بلکه بسیاری از مردان، از مواعظ و تجربه‌های زنان عاقله مسنه، مانند مادر و خواهر و سایر خویشان، نهایت انتفاع می‌برند؛ چنانچه این معنا نیز به تجربه معلوم است. و الله تعالی يعلم.

دهم: در روایتی وارد شده است که: با ده نفر از مؤمنان مشورت کند در امری که اراده کرده است و اگر ده کس نیابد، با پنج نفر مشورت کند، با هر یک دو بار و اگر زیاده از دو نفر از مؤمنان نیابد، با هر یک پنج مرتبه مشورت کند و اگر به غیر یک مؤمن نیابد، با او ده نوبت مشورت نماید.^۱

و پوشیده نماند که این شرط، به عنوان اولویّت است، یعنی بهتر آن است که مشورت به این نحو باشد و الاّ به موجب روایات بسیار، یک نوبت مشورت با یک برادر مؤمن نیز کافی است و سرّ در باب تکرار مشورت، چنانچه در این حدیث وارد شده، هرگاه مشورت متعدّد باشد، ظاهر است و هرگاه با شخص واحد مشورت شود، ممکن است که آن شخص، در مرتبه اول به خیر او منتقل نشده، در مراتب بعد متفطن شود. و الله تعالی يعلم.

و بدان که: بر آن شخصی که مشورت با او می‌شود، واجب است که خیر مشورت کننده را رعایت کند و چشم از مصلحت واقعی او نپوشاند؛ بلکه مؤمن واقعی آن است که اگر خیر مشورت کننده، مستلزم ضرری نسبت به خودش باشد، باز اغماض نکند و خیر او را بگوید؛ چنانچه از حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - منقول است که فرمود که: من بیزارم از کسی که مسلمانی با او مشورت نماید و آنچه خیر او را در آن

۱. فتح الأنبواب، ص ۱۳۹ به اسنادش از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام؛ و در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۲، ح ۳ به نقل از فتح الأنبواب.

داند، به او نگوید.^۱

و بر مشورت کننده لازم است که عمل به مشورت بکند و مخالفت نکند؛ چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: مشورت کردن با عاقل ناصح خیر خواه، موجب میمنت و مبارکی و رشد و صلاح و توفیق حق تعالی است؛ پس هرگاه خیر خواه دانای عاقل، رأیی برای تو اختیار نماید، زنهار مخالفت او مکن که باعث هلاکت تو می گردد.^۲

و أيضاً از آن حضرت منقول است که: مشورت کن با مردان عاقل پرهیزکار؛ زیرا که ایشان امر نمی کنند تو را مگر به نیکی و زنهار که مخالفت ایشان مکن؛ که مخالفت دانای پرهیزکار، باعث فساد دین و دنیا است.^۳

و باید دانست که: طریق دوم از این استخاره، یعنی آن که اول طلب خیر خود از خدا کند و بعد از آن، با برادران مؤمن مشورت نماید، اتم و اکمل است از آن که مشورت را به تنهایی بکند؛ و لهذا در بعضی از اخبار وارد شده است که: مشورت با کسی مکن، تا آن که اول، طلب خیر از حق تعالی بکنی^۴ و این معنا محمول است بر مبالغه در باب اکملیت قسم ثانی و الا روایات بسیار دلالت می کند بر جواز مشورت بدون استخاره.

و کیفیت استخاره قبل از مشورت، از مفتاح دوم ظاهر شد؛ پس باید که اول، دعاهای استخاره را که سابق مذکور شد بخواند و اگر یکی از آن نمازها که مذکور شد نیز به جای آورد، بهتر است و بعد از آن مشورت با برادران مؤمن بکند و اگر اختیار نماید طریقی را که در بعضی از روایات، در خصوص استخاره پیش از مشورت وارد شده، نیز خوب است و آن دو طریق است:

اول: از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: هرگاه امری را اراده کنی، پس با کسی مشورت مکن تا با خدا مشورت کنی. پرسیدند که: چگونه با پروردگار خود مشورت کند؟

۱. ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶، ح ۲۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۹۹، ح ۸ و ص ۱۰۲، ح ۲۹.

۲. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۰۲، ح ۲۶.

۳. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۰۲، ح ۲۶.

۴. ر.ک: المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۸، ح ۲؛ معانی الأخبار، ص ۱۴۴؛ المقنعة، ص ۲۱۶؛ فتح الأیوب، ص ۱۳۶ و ۱۴۴.

فرمود که: صد مرتبه بگوید: اَسْتَخیرُ اللهَ، پس با مردم مشورت کند، تا خدا خیر او را بر زبان هر که خواهد جاری سازد.^۱

دوم: ایضاً از آن حضرت منقول است که: چون احدی از شما - یعنی شیعیان - خواهد که چیزی بخرد یا بفروشد، یا داخل امری بشود، پس اوّل خیر خود را از حق تعالی سؤال کند، به آن که بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ أَمْرًا، فَإِن كَانَ خَيْرًا لِّي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجَلِهِ، فَيَسِّرْهُ لِي، وَإِن كَانَ شَوْءًا لِّي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ فَاصْرِفْهُ عَنِّي؛ رَبِّ اعْزِمْ لِي عَلَى رُشْدِي وَإِن كَرِهْتَ وَأَبْتُهُ نَفْسِي. پس بعد از آن، با ده نفر از مؤمنان مشورت کن و اگر ده نفر نباشد، با پنج نفر دو نوبت و آلا با دو نفر پنج نوبت و آلا با یک نفر ده نوبت؛ چنانچه سابق، مفضل مذکور شد.^۲

مفتاح چهارم

در بیان استخاره به قرآن مجید است^۳

بدان که این نوع از استخاره و همچنین انواعی که بعد از این، برای استخاره مذکور خواهد شد این شاء الله تعالی، مخصوص جایی است که تردّد میان کردن و نکردن امری باشد؛ پس در امور واجبه و محرّمه، بلکه مستحبّه و مکروهه نیز، هیچ یک از این استخارات صورت ندارد، مگر در صورتی که تردید در افراد، یا خصوصیات واجب، یا مستحب داشته باشد، مثل آن که در باب حجّ واجب، هر گاه تردّد در یکی از طرق آن داشته باشد - مانند راه احسا و راه بغداد و راه شام - آن را

۱. ر.ک: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۶۲، ح ۱۵۵۰؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۸، ح ۲؛ المقنعة، ص ۲۱۶؛ مکارم الأخلاق،

ص ۳۱۸؛ فتح الأبواب، ص ۱۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۵، ح ۱۰۱۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۲، ح ۱.

۲. فتح الأبواب، ص ۱۳۹ به اسنادش از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۲، ح ۳ به نقل از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۲.

۳. لازم به تذکر است که برخی از متقدّمین شیعه همچون: شیخ مفید، ابن ادریس و محقق حلی در جواز استخاره، به غیر از سه نوع گذشته که در سه مفتاح گذشت در جواز استخاره به قرآن، تسبیح، بنادق، رفاع و یا اسماء جلاله، خدشه نموده‌اند؛ اما اکثر اعظم شیعه و اهل سنت، چه از متقدّمین و چه از متأخرین، آن را تجویز نموده و مستحسن دانسته‌اند؛ و به علاوه برخی از مشاهیر فقهای شیعه همچون شهید ثانی و سید بن طاووس، قول به عدم جواز از گروه اوّل را به شدّت تضعیف نموده‌اند. ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۱۴.

استخاره می‌کند.

و در باب وکالت استخاره، بعضی از علما آن را منع نموده‌اند و حق این است که قصوری ندارد و دلیلی بر نفی آن، دلالت ندارد.

و در باب تَفْأَلْ به قرآن مجید، یعنی استنباط احکام آینده از آیات قرآنی، به اعتبار مناسبت مضامین آیات با آن واقعه، خلاف است و آنچه از مشایخ ما - رضوان الله علیهم - دست به دست رسیده، آن است که این تَفْأَلْ، جایز نیست و بعضی از احادیث، دلالت بر جواز آن می‌کند^۱ و احوط، ترک است.

و در باب فال نیک زدن و فال بد زدن، یعنی بعضی از آیات را مانند آیات رحمت - مثلاً - به فال خوب گرفتن و آیات عذاب را به فال بد گرفتن نیز تأملی هست و احوط ترک است.

و بدان که استخاره به قرآن مجید نیز به چند طریق می‌تواند شد:

طریق اول: استخاره سر صفحه. و کیفیت آن به این نحو است که مصحف مجید را به دست می‌گیری و اگر وقتی باشد که قصد نماز کرده باشی، بهتر است؛ زیرا که دورترین احوال شیطان از آدمی، وقتی است که به نماز می‌ایستد. پس طلب خیر خود از حق تعالی می‌نمایی به آن دعاها که در مفتاح اول مذکور شد. اگر خواهی همه را بخوان و اگر خواهی بعضی را بخوان. پس سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ بخوان و سه مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرست، پس این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ تَفَأَلْتُ بکتابک، و توکلت علیک، فآرنی من کتابک ما هو المکتوم من سرک، المکنون فی غیبک. پس مصحف را بگشا و سطر اول صفحه دست راست را نظر کن، اگر آیه رحمتی باشد، یا امر به خیری، خوب است و اگر آیه غضبی باشد، یا نهی از شری، یا امر به شری یا عقوبتی باشد، بد است. و اگر ذو جهتین باشد، یا حکایتی، یا قصه‌ای که مشتمل بر ذکر رحمتی یا غضبی نباشد، یا مشتبه باشد، میانه است. و اگر نصف آیه در پشت این صفحه باشد، باید ورق را برگرداند و اول آیه را ملاحظه نماید.

و مستند این نوع از استخاره، دو روایت است، که یکی از طریق شیعه روایت شده، ولیکن اشتباهی در متن آن هست و دیگری از طریق عامه منقول است.^۱ ولیکن در امثال این امور، به احادیث ضعیفه و عامیّه مستند شدن، قصوری ندارد و این حقیر شکسته، در امور مشتبهه که حیرت در آن به هم رسیده، به این عنوان استخاره نموده‌ام و بسیار بوده که آیات مناسبه منطبقه بر آن واقعه آمده که صریح در خوبی یا بدی بوده و آخر، خیریت یا شرّیت آن، به ظهور پیوسته. و الله تعالی هو الموفق.

طریق دوم: از مفصل بن عمر منقول است که گفت: با جمعی از اصحاب در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم، پس یکی از ایشان به خدمت حضرت عرض کرد که: گاه هست اراده کاری می‌کنیم، پس مصحف مجید را بر می‌داریم و حاجت خود را به خاطر می‌آوریم و قرآن را می‌گشاییم و بعد از آن به اوّل ورق اوّل نظر می‌کنیم و به آن، استدلال بر نیک و بد حاجت خود می‌کنیم؟ حضرت فرمود که: می‌دانید که به چه نحو باید کرد؟ و الله که نمی‌دانید. گفتیم: فدای تو شوم، چگونه باید کرد؟ فرمود که: هرگاه یکی از شما را حاجتی باشد و قصد آن داشته باشد، نماز جعفر را بجا آورد و دعایش را بخواند و چون فارغ شود، مصحف را بردارد و نیت کند فرج آل محمد را که ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام در این نزدیکی خواهد شد و بگوید: اللهم إن كان في قضائك و قدّرك أن تُفرِّج عن وليك و حجتك في خلقك، في عامنا هذا أو في شهرنا^۲ هذا، فأخرج لنا^۳ آية من كتابك نستدلُّ بها على ذلك.

پس مصحف را بگشاید و هفت ورق را بگرداند و از پشت ورق هفتم، ده سطر بشمارد و نظر کند به سطر یازدهم، که در آن جا امری بر او ظاهر خواهد شد در آن مطلبی که برای آن گشوده، پس مصحف را بر هم می‌گذارد و بار دیگر برای حاجت خود قصد می‌کند و مصحف مجید را می‌گشاید و به همان نحو که مذکور شد، عمل می‌کند، تا حاجت او ظاهر شود.^۴

۱. ر.ک: فتح الأیوب، ص ۱۵۶ از امام شیخ خطیب مستغفری سمرقندی در کتاب الدعوات: بحار الأنوار، ج ۸۱.

ص ۲۴۱، ح ۱ به نقل از فتح الأیوب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۴.

۲. مکارم الأخلاق: و شهرنا؛ فتح الأیوب: و فی شهرنا.

۳. مکارم الأخلاق و فتح الأیوب: + رأس.

۴. مکارم الأخلاق، ص ۳۲۴؛ فتح الأیوب، ص ۲۷۷ هر دو بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۵. ❦

مؤلف گوید که: این طریق را سید بن طاووس و صاحب کتاب مکارم الأخلاق نیز روایت نموده‌اند و ظاهر آن است که گشودن مصحف مرتبه دیگر، در وقتی است که در مرتبه اول، آیه مناسبی که استنباط مطلب از آن شود، نیامده باشد؛ پس در این صورت، استخاره را مکرر می‌کند تا مطلبش بر او ظاهر شود.

و بدان که جد علامه‌ام، شیخ الإسلام و المسلمین - قدس الله روحه - در رساله مفاتیح الغیب، در این حدیث احتمال استخاره و فال، هر دو داده و به گمان این حقیر، اول حدیث، صریح است در استخاره؛ چه سائل عرض می‌کند که گاه هست که اراده کاری می‌کنیم، پس به قرآن مجید استدلال بر نیک و بد حاجت خود می‌کنیم. و آن معنی در استخاره است و بعد از آن، حضرت به سائل می‌فرماید که طریق استخاره را تو نمی‌دانی و طریق دیگر برای آن بیان می‌فرماید.

و بدان که در این روایت اشکالی هست که هیچ یک از علما متوجه حل آن نگردیده‌اند و آن این است که: اول این روایت، صریح در استخاره سر صفحه است، چنانچه در طریق اول، مذکور شد و حضرت آن را رد فرموده و طریق دیگر را برای استخاره بیان فرموده است؟!!

و نهایت آنچه در حل این حدیث می‌توان گفت که منافات با استخاره سر صفحه نداشته باشد آن است که مراد حضرت این باشد که: شما طریق اتم و اکمل در استخاره را نمی‌دانید و حضرت آن را بیان فرموده باشد و این منافات ندارد با آن که این طریق اول نیز، صحیح و جایز باشد. و الله تعالی يعلم.

طریق سوم: مصحف را بر می‌داری و می‌گویی: اللهم إن كان في قضائك و قدرک أن تمنن علی أمة نبیک بظهور ولتک و ابن بنت نبیک، فعجل ذلك و سهله، و یسره و کمله، و أخرج لی آیه أستدل بها علی أمر فأنتم، أو نهی فأنتهی^۱ فی عافیة.

و اگر تواند، حاجت خود را بگویند، پس هفت ورق بگردانند، پس از روی دوم

« ذیل ح ۵ به نقل از شیخ بهایی، از شهید، به اسنادش از شیخ محمد حسن طوسی، به اسنادش از احمد بن محمد بن خالد برقی، از عثمان بن عیسی، از سیف، از فضّل بن عمر؛ وج ۸۸ ص ۲۴۱، ح ۲ به نقل از فتح الأنبواب. و رک: مفاتیح الغیب، ص ۴۵.

۱. فتح الأنبواب و بخار الأنوار: + أو ما ترید الفأل فیه.

ورق هفتم، هفت سطر بشمارد و در سطر هفتم، تفأل کند برای مطلب خود.^۱
 طریق چهارم: مصحف را بردار و دعای سابق را بخوان و مصحف شریف را بگشا
 و هشت ورق بعد از آن را بشمار و از صفحه اول ورق هشتم، ده سطر بشمار و به سطر
 یازدهم تفأل کن.^۲

طریق پنجم: استخاره جلاله است و آن بر چند قسم است:

اول: آن که مصحف را به دست می‌گیری و دعای سابق را می‌خوانی و مصحف را
 می‌گشایی و هفت ورق می‌گردانی و از صفحه دوم ورق هفتم و صفحه اول ورق
 هشتم، عدد آنچه باشد می‌شماری و به عدد جلاله‌های هر دو صفحه، باز ورق
 می‌گردانی، پس، از صفحه دوم ورق آخر، سطر به عدد جلاله می‌شماری و در سطر
 آخر، آنچه بر تو ظاهر شود، عمل می‌نمایی.^۳

و این نوع مستندی ندارد، سوای آن که سید بن طاووس^۴ از بعضی از علما این را
 نقل نموده است.

دوم: مصحف را به دست می‌گیری و عزم می‌کنی بر عمل کردن به آنچه ظاهر شود
 بر تو از جانب حق تعالی، پس سوره حمد و آیه الکرسی و آیه ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا
 يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ النَّجْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ رِيقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبِيبٌ فِي ظُلُمَاتٍ
 النَّارِضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾،^۵ و سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا
 الْكَافِرُونَ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»، هر یک از اینها را سه
 مرتبه می‌خوانی، پس متوجه می‌شوی به قرآن مجید و می‌گویی:

۱. فتح الأبواب، ص ۲۷۸ از بدر بن یعقوب المقرئ الأعجمی، بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ در بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۲، ح ۴ به نقل از فتح الأبواب. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۸.

۲. فتح الأبواب، ص ۲۷۹ به نقل از شیخ بدر، بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۲ به نقل از فتح
 الأبواب. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۸.

۳. فتح الأبواب، ص ۲۷۸ به نقل از شیخ بدر، بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۲ به نقل از فتح
 الأبواب. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۸.

۴. حاشیه اصل: «و کفعمی نیز در کتاب جنة الأمان این طریق را نقل نموده، نهایت از کتاب سید برداشته، و بالجمله
 حدیثی برای این طریق به نظر نرسیده. منه عفی عنه».

۵. سوره انعام، آیه ۵۹.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ، وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَكَلِمَاتُكَ النَّامَاتُ، يَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ، وَيَا جَامِعَ كُلِّ قُوَّةٍ، وَيَا بَارِيَّ النَّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَا مَنْ لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمَاتُ، وَ لَا تَشْتَبِهَ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُخَيِّرَ لِي بِمَا أَشْكَلُ عَلَيَّ بِهِ؛ فَإِنَّكَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَعْلُومٍ غَيْرِ مَعْلُومٍ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ وَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ وَ مُوسَى الْكَاطِمَ وَ عَلِيَّ الرَّضَا وَ مُحَمَّدَ الْجَوَادِ وَ عَلِيَّ الْهَادِي وَ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ وَ الْخَلْفَ الْحَقِيَّةَ (مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. پس مصحف را بگشا و جلاله‌های صفحه‌ها را بشمار و به عدد آن، اوراق [را] از جانب چپ بشمار، پس بعد از آن از صفحه‌ها دست چپ به همان عدد، سطر بشمار، پس به سطر آخر نظر کن که آن به منزله و حی است در مطلبی که داری.

و مستندی برای این قسم، در کتب معتبره به نظر نمی‌رسد، به غیر آن که جَدِّ عَلَم‌هَام علیه السلام می‌فرمود که:

به خطّ یکی از فضلاء بحرین دیدم که این طریق را مرسلأ از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است.^۱

سوم: به یک واسطه از خطّ شیخ علی کرکی مروّج مذهب - قدّس الله روحه - نقل شده و به خطوط بعضی دیگر از علما نیز مشاهده شده که آیه الکرسی را تا «الْعَلِيُّ الْعَظِيمِ» و آیه «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» [را] تا «كِتَابُ مُبِينٍ» می‌خوانی، پس ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستی، پس این دعا را می‌خوانی: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ، وَ تَفَأَلْتُ بِكِتَابِكَ، فَأُرْنِي مَا هُوَ الْمَكْنُونُ فِي غَيْبِكَ، الْمَكْتُومُ فِي سِرِّكَ، اللَّهُمَّ أُرْنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ، وَ أُرْنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أَجْتَنِبَهُ.^۲ اللَّهُمَّ جِرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۴ به نقل از برخی ثقات خود، از شیخ جعفر بحرینی، به نقل از برخی مؤلفین امامیه، مرسلأ از امام صادق علیه السلام. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۶.

۲. مفاتیح الغیب و المستدرک: فَأُرْنِي مَا هُوَ الْمَكْنُونُ فِي سِرِّكَ، الْمَكْتُومُ فِي غَيْبِكَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۳. در حاشیه اصل: «این آیه در حکایت حضرت یوسف است در هنگامی که پیراهن خود را برای حضرت یعقوب فرستاد و او بر چشم خود مالید و چشم او روشن شد. منه عفی عنه».

پس مصحف را بگشا و به طریق سابق عمل نما.^۱

و مستندی برای این قسم، سوای آنچه از خطوط علما مشاهده شده، دیگر چیزی نیست، ولیکن والد علامه ام - قدس الله روحه - پیوسته در هر امری که تردیدی داشت، به این قسم استخاره می نمود و مکرر تجربه نموده بود و می فرمود که: «این، به منزله وحی است» و آیات مناسبه صریحه در آن مطالب مکرر می آمد، چنانچه برای شخصی که آزار چشمی داشت، به اسم جراحی استخاره نمود این آیه آمد: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ، فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۲.

و برای دیگری استخاره نمود که به رفاقت برادرش، از خصوص یکی از راه ها به حج بیت الله رود، این آیه آمد: ﴿اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾^۳. و نظایر این، از آیات مناسبه بسیار می آمد، که ذکر آنها موجب اطناب است. و بدان که اگر صفحه دست راست مصحف که گشوده می شود، جلاله نداشته باشد، باید که مرتبه دیگر مصحف را بگشاید تا صفحه ای بیاید که جلاله داشته باشد.^۴ و والد - طاب ثراه - می فرمود که: «تجربه نموده ام که هر گاه آن صفحه، جلاله نداشته باشد، آن امر متعذر یا متعسر است».

و بدان که: دعای آخر که ذکر شد، مطابق با آنچه از خط شیخ علی مروج مذهب، نقل شده و به خط بعضی دیگر از علما چنین است: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ، وَ تَفَأَلْتُ بِكِتَابِكَ، فَأَرِنِي مَا هُوَ الْمَكْنُونُ فِي سَرِّكَ، الْمَخْزُونُ فِي عِلْمِ غَيْبِكَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّىٰ أَتَّبِعَهُ، وَ أَرِنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّىٰ أَجْتَنِبَهُ.^۵

۱. در حاشیه اصل: «یعنی: آنچه در واقع حق است، پس ظاهر کن به من ظاهر کن به من حقیقت آن را تا بکنم آن را! و همچنین آنچه در واقع باطل است، پس بطلان آن را به من بنما. منه عفی عنه».

۲. مفاتیح الغیب، ص ۴۷؛ المستدرک، ج ۶، ص ۲۶۱ به نقل از مفاتیح الغیب.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۶.

۴. در حاشیه اصل: «این آیه خطاب است به حضرت موسی و هارون علیهما السلام، در وقتی که به نزد فرعون می رفتند. منه عفی عنه».

۵. سوره طه، آیه ۴۲.

۶. الف: + تطویل.

۷. الف: - «باید که مرتبه دیگر - الی - داشته باشد».

۸. مفاتیح الغیب، ص ۴۷؛ المستدرک، ج ۶، ص ۲۶۱ به نقل از مفاتیح الغیب.

و بعضی دیگر به این نحو نقل نموده اند: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ، وَ تَفَأَلْتُ بِكِتَابِكَ، فَأُرْنِي مَا هُوَ الْمَكْتُوبُ فِي سَرِّكَ،^۱ الْمَخْزُونُ فِي غَيْبِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَقُّ وَ مَنَزَلُ الْحَقِّ، بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، اللَّهُمَّ أُرْنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ، وَ أُرْنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أُجْتَنِبَهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۲

و بعضی آیه الکرسی را تا ﴿هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ نقل نموده اند. پس اگر آیه الکرسی را تا ﴿هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ و این دعاها را همگی بخواند، بهتر است و عمل به همه کرده خواهد بود، بلکه اگر دعاهای استخاره مطلقه را که در مفاتیح سابقه مذکور شد نیز همه را یا بعضی از آنها را بخواند، بهتر است. و الله تعالی هو الموفق.

مفتاح پنجم

در بیان استخاره به تسبیح است

آن چند طریق دارد:

طریق اول: علامه رحمته الله به سند خود از حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - روایت کرده است که:

چون در امری، کسی خواهد که استخاره کند، سوره حمد را ده نوبت^۳ بخواند و سه نوبت و یک نوبت نیز کافی است، پس سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ را یک نوبت بخواند و بعد از آن، این دعا را سه نوبت بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ لِعِلْمِكَ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، وَ أَسْتَخِيرُكَ لِحَسَنِ ظَنِّي بِكَ فِي الْمَأْمُولِ وَ الْمَحْذُورِ، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ الْفُلَانِي - وَ بِهِ جَاءَ «الْأَمْرُ الْفُلَانِي» مَطْلَبُ خُودِ رَا نَامُ بَرْدٍ - مَقَادِ نِيَطْتُ بِالْبِرْكَتِ أَعْجَازِهِ وَ بُوَادِيهِ، وَ حَفَّتْ بِالْكَرَامَةِ أَيَّامَهُ وَ لِيَالِيهِ، فَخِرْ لِي^۵ فِيهِ خَيْرَةٌ تَرُدُّ شُمُوسَهُ^۶

۱. الف: - اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ، وَ تَفَأَلْتُ بِكِتَابِكَ، فَأُرْنِي مَا هُوَ الْمَكْتُوبُ فِي سَرِّكَ.

۲. مفاتیح الغیب، ص ۴۷؛ المستدرک، ج ۸، ص ۲۶۱ به نقل از مفاتیح الغیب.

۳. در همه مصادر سوره قدر ده مرتبه وارد شده است.

۴. المصباح و البلد الامین: بعاقبه.

۵. المصباح و البلد الامین: + اللَّهُمَّ.

۶. حاشیه اصل: «شموس» - به فتح شین - به معنی آسمانی است که ناهموار باشد. و ذلول، چهارپای هموار است. و مراد این است که دشواری های آن امر آسان شود. منه عفی عنه.

ذلولاً، و تقعیض^۱ آیامه سروراً. اللهم إنا أمر فانتصر و إنا نهى فانتهي، اللهم إني أستخيرك برحمتك خيرة في عافية.

پس قصد می‌کند که اگر این امر، برای من خوب است، طاق می‌آید و اگر بد است جفت می‌آید، یا بر عکس. پس قطعه‌ای از تسبیح را می‌گیرد و می‌شمارد، تا معلوم شود که طاق است یا جفت.^۲

طریق دوم: سید ابن طاووس - قدس الله روحه - به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر که خواهد طلب خیر خود از خدا بکند، پس سوره حمد و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ را هر یک، ده نوبت بخواند^۳ و سه نوبت آن دعا را که در طریق اول مذکور شد بخواند و کفی از سنگریزه یا تسبیح بگیرد.

پس سید گفته است که مراد آن است که قصد کند که اگر طاق باشد بکند و اگر جفت نکند.^۴

طریق سوم: ایضاً سید به یک واسطه از خط شیخ شهید علیه السلام نقل نموده که: «ده نوبت ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ می‌خوانی، پس می‌گویی: اللهم إني أستخيرك لعلمك بعاقبة الأمور، و أستشيرك لحسن ظني بك في المأمول والمحذور، اللهم إن كان الأمر الذي عزمْتُ عليه، قد

۱. حاشیه اصل و حاشیه الف: «تقیض». همچنین در حاشیه اصل آمده است: «ظاهر آن است که این لفظ، تقیض - به فاف و یاء دو نقطه در زیر و صاد نقطه‌دار - باشد؛ چنانچه در دعای بعد از این است. و نسخ، آن را به آنچه در متن است تصحیف نموده‌اند؛ زیرا که تقعیض - به فاف و عین بی نقطه و صاد نقطه‌دار - چنانچه در بعضی نسخ ضبط شده، معنی برای آن در کتب لغت به نظر نمی‌رسد، یا صاد بی نقطه، چنانچه در بعضی از نسخ دیگر ضبط شده، اگر چه لغویین معنی برای آن ذکر نموده‌اند، لکن آن، معنای این مقام نیست و الله يعلم منه عفی عنه». محقق حقیر می‌گوید: این حاشیه محلّ تأمل است؛ زیرا هر چند که «تقیض» اولی بوده، در سایر طرق چندین بار وارد شده است، ولی «تقعیض» هم خالی از وجه نیست؛ زیرا در لغت به معنای «تعطف» آمده است؛ یعنی: با مقزّر نمودن آن امر به خیر و عافیت، روزهای مقارن با آن را برابیم به شادی و سرور باز گردان و معطوف بفرما. ر.ک: العین، ج ۱، ص ۱۲۶؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۲۲۳ (تقعیض).

۲. المصباح کفعمی، ص ۳۹۱؛ البلد الامین، ص ۱۶۰ هر دو به نقل از المصباح علامه حلی، مرسل از حضرت صاحب العصر علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۷۱ به نقل از المصباح؛ و ج ۹۱، ص ۲۴۸ به نقل از منهاج الصلاح علامه حلی. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۵۰.

۳. در همه مصادر، سوره قدر ده مرتبه وارد شده است.

۴. فتح الأبواب، ص ۲۷۲ به نقل از قاضی آری؛ و الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ص ۹۸، هر دو مرسل از امام صادق علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۷، ح ۱ از فتح الأبواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۵۰.

نیطت البركة بأعجازه و بواده، و حَفَّتْ بِالكَرَامَةِ أَيَّامَهُ و لياليه، فأسألك بمحمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر و موسى و علي و محمد و علي و الحسن و الحجة القائم عليه السلام، أن تصلي على محمد و عليهم أجمعين، و أن تخير لي فيه خيرة ترد شموسه ذلولاً، و تقيض أيامه سروراً. اللهم إن كان أمراً فأجعله في قبضة الفرد، و إن كان نهياً فأجعله في قبضة الزوج. پس تسبیح را می گیری و عمل می کنی به آنچه می آید؛ یعنی اگر یک می ماند، عمل می کنی و اگر دو می ماند، ترک می کنی»^۱.

طریق چهارم: فقیر از جدّ علامه ام مولانا محمد باقر مجلسی - قدس الله روحه - شنیده ام که او از پدر بزرگوارش مولانا محمد تقی و او از شیخ الاسلام و المسلمین، شیخ بهاء الملة و الدین، محمد العاملی و او از مشایخ کبار اجازة - قدس الله ارواحهم - دست به دست داشته، تا آن که به حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه و علی آبائه - منتهی شده که: در استخارة تسبیح، سه مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد - صلی الله علیهم - بفرستند و تسبیح را بگیرند و دو تا دو تا بشمارند، اگر طاق می ماند، خوب است و اگر جفت می ماند، بد است.^۲

مؤلف گوید که: جدّ علامه ام در رساله مفاتیح الغیب گفته که:

ظاهر روایات سه طریق اول، آن است که از سنگریزه ای چند یا دانه تسبیحی چند، دست کند و مشتت بردارد و بشمارد، به روشی که متعارف است.

و بعضی از مشایخ ما - رضوان الله علیهم - تسبیح منظوم را در میان کف می گرفتند و دانه ها [را] که در میان کف واقع می شد، می شمردند که طاق است یا جفت.

و این نوع نیز با روایت، فی الجملة انطباقی دارد؛ اما آنچه دست به دست، از اکثر مشایخ دیده و شنیده ایم، همان روش متعارف است که میان تسبیح را با انگشت بگیرند - این است کلام آن فردوس مقام -.

و به گمان قاصر این حقیر خاسر، روایات سه طریق اول نیز محمول است بر آن

۱. بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۱، ح ۶ از شیخ یوسف بن الحسین، از شهید سعید محمد بن مکی، بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ مفاتیح الغیب، ص ۵۱.

۲. ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۵۲.

که با انگشت، تسبیح را بگیرند و بشمارند و مطابق است با طریق چهارم؛ چه ظاهر متبادر از تسبیح، تسبیح منظوم است، نه دانه‌های متفرق متشور و اگر مراد، دانه‌های غیر منظوم می‌بود، بایست که در روایت چنین باشد که: «بگیر قطعه‌ای از دانه‌های تسبیح را»، بلکه لفظ قطعه نیز مؤید تسبیح منظوم است؛ زیرا که در دانه‌های تسبیح، لفظ قطعه پر مناسب نیست. و آنچه از بعضی مشایخ نقل فرموده است که قدری از تسبیح منظوم را در میان کف می‌گرفته‌اند، نیز لازم نیست، بلکه در تسبیح منظوم، قدری از آن را بدون کم و زیاد، در میان کف گرفتن، به وضعی که دانه‌های میان کف، از خارج کف امتیاز تمام داشته باشد، در غایت تعسر است و ضرورتی داعی نیست که لفظ روایات، بر این معنی محمول شود، تا با طریق چهارم مطابق گردد، بلکه مراد از گرفتن قطعه، آن است که میان تسبیح را با انگشت بگیرند؛ زیرا که برداشتن قطعه‌ای از تسبیح منظوم، عبارت از آن است که یک قطعه از تسبیح را که مشتمل بر دانه‌ای چند بوده باشد، برای استخراج معین سازند، که دانه‌های آن شمرده شود و این به این نحو میسر می‌شود که با انگشت، آن موضع را نشان کنند و از آن جا بشمارند.

و بنا بر این معنی، این سه طریق با طریق چهارم، نهایت موافقت به هم می‌رساند. بلی، در این مقام اشکالی دیگر هست که هیچ یک از علما متوجه آن نگردیده‌اند و آن آن است که: طریق چهارم که مشهور است، آن است که دو تا دو تا بشمارند و در روایات سه طریق، این خصوصیت مذکور نیست، بلکه مطلق شمردن، در آنها وارد شده است تا آن که معلوم گردد که طاق است یا جفت، و این معنی به شمردن یکی یکی و سه تا سه تا و زیاده متصور است؛ زیرا که اصل عدد که معلوم شد، طاق بودن یا جفت بودن ظاهر می‌شود، پس موافق ظاهر اطلاق روایات سه طریق، مطلق شمردن کافی است، ولیکن بهتر آن است که دو تا دو تا بشمارد، تا عمل به همه طرق شده باشد.

و چون در طریق چهارم، قصد طاق و جفت کردن مذکور نیست، پس باز بهتر آن است که اول، قصد این معنی را نیز بکند که اگر طاق آید، خوب باشد و اگر جفت آید، بد باشد و بعد از آن تسبیح را بگیرد، تا عمل به همه طرق شده باشد. و الله تعالی يعلم. و بدان که این نوع از استخراج تسبیح نیز معمول^۱ اکثر متأخرین و مجرب ایشان

بوده و فقیر نیز در اموری که استعجال در آنها بوده و فرصت استخاره به قرآن مجید نبوده، به این نحو استخاره نموده‌ام و خیریت و شریت آنها، بعد از آن ظاهر شده است.

طریق پنجم: در میان عوام شهرت دارد و مستندی بر آن به نظر نرسیده و آن این است که: وسط تسبیح را با انگشت می‌گیرد و سه تا سه تا می‌شمارد، اگر یک بماند، خوب است و دو وسط و سه بد است.^۱

طریق ششم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حمد را یک نوبت و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [را] سه نوبت می‌خوانی و پانزده مرتبه «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» می‌گویی، پس می‌گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَجَدِّهِ وَأَبِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَخِيهِ، وَالْأُمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي الْخَيْرَ فِي هَذِهِ السَّبْحَةِ، وَأَنْ تُرِنِّي مَا هُوَ الْأَصْلَحُ لِي فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ الْأَصْلَحُ فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَعَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَعَلْ مَا أَنَا عَازِمٌ عَلَيْهِ، فَأَمْرُنِي، وَإِلَّا فَانْهِنِّي؛ فَإِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

پس قبضه‌ای از تسبیح می‌گیری و می‌شماری و می‌گویی: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، تا آن قبضه تمام شود، اگر آخرش سبحان الله باشد، مخیری میان کردن و اگر الحمد لله باشد، امر است و اگر لا إله إلا الله باشد، نهی است.^۲

این است طرق استخاره تسبیح. و مخفی نماناد که از چهار طریق اول، حکم میانه ظاهر نمی‌شود، بخلاف این دو طریق آخر که حکم وسط و میانه نیز ظاهر می‌شود.

مفتاح ششم

در بیان استخاره ذات الرقاع^۳ است

و آن نیز چند طریق دارد:

۱. ر.ک: مفاتح الغیب، ص ۵۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۵۰، ۵۶ به نقل از برخی از مؤلفین اصحاب (از فضلی بحرین)، به نقل از کتاب السعادات از امام صادق علیه السلام. و ر.ک: مفاتح الغیب، ص ۵۲.

۳. مرحوم مجلسی در مفاتح الغیب، ص ۵۳ می‌گوید: «سید بن طاووس و اکثر متأخرین علما، این نوع را بهترین استخارات می‌دانند».

طریق اول: به سندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - منقول است که آن حضرت به هارون بن خارجه فرمود که:

هرگاه امری را اراده کنی، شش رقعۀ کاغذ بگیر و در سه تایی آنها بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، خیرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة، افعله» و در سه رقعۀ دیگر بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، خیرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة، لا تفعل» و به جای «فلان» در هر یک از رقعها، اسم خود را باید نوشت و به جای «فلانة» اسم مادر را باید نوشت. مثلاً اگر شخصی محمّد نام داشته باشد و مادرش فاطمه نام داشته باشد، چنین می نویسد: «لمحمّد بن فاطمة» و اگر زن باشد، نام خود و مادر خود را می نویسد، مثلاً هرگاه زینب نام داشته باشد و مادرش فاطمه، «لزینب بنت فاطمة» می نویسد.

پس آن رقعها را در زیر مصلای خود بگذار و دو رکعت نماز بکن و چون فارغ شوی، برو به سجده و صد مرتبه بگو: «أستخیر الله برحمته خیرة في عافية» پس درست بنشین و بگو: «اللهم خیر لی و اختر لی^۱ فی جمیع اموری، فی یسر منک و عافية»، پس دست بزن و رقعها را مشوّش کن، یعنی به یکدیگر مخلوط گردان و یک یک از آنها را بیرون آور و ملاحظه کن؛ اگر سه «افعل» پی در پی در آید، آن کار را بکن و اگر سه «لا تفعل» پی در پی بر آید، آن کار را مکن و اگر بعضی «افعل» و بعضی «لا تفعل» بر آید، تا پنج رقعۀ بیرون آور؛ اگر «افعل» بیشتر است، عمل کن و اگر «لا تفعل» بیشتر است، ترک کن و احتیاج نیست به بیرون آوردن رقعۀ ششم.^۲

مؤلف گوید که [وجه] عدم احتیاج به رقعۀ ششم آن است که هرگاه، پنج رقعۀ بیرون آید، پس البتّه سه رقعۀ «افعل»، یا سه رقعۀ «لا تفعل» بیرون آمده، پس در پنج رقعۀ، البتّه «افعل» زیاده است از «لا تفعل»، پس خوب خواهد بود و آن کار را باید کرد، یا «لا تفعل» زیاده است از «افعل» و بد خواهد بود و آن کار را نباید کرد، پس احتیاج به بیرون آوردن رقعۀ آخر نیست، چنانچه در صورتی که سه «افعل» متوالی، یا سه «لا

۱. در برخی از مصادر: - و اختر لی.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰، ح ۳؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۱، ح ۶؛ مصباح المتهجد، ص ۵۳۴، المقنعة، ص ۲۱۹؛ مکرم الأخلاق، ص ۳۲۲؛ المصباح کفعمی، ص ۳۹۰؛ البلد الامین، ص ۱۵۹؛ فتح الأجواب، ص ۱۸۱ و ۱۸۴ و ۱۸۷ و ۲۸۴؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۸، ح ۱۰۱۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۳۱، ح ۶ و ص ۲۳۰، ح ۵. و رک: مفاتیح الغیب، ص ۵۳.

تفعل» متوالی بیرون آید، احتیاج به بیرون آوردن سه رقعۀ آخر نخواهد بود. و مخفی نماناد که بنا بر این، اگر سه «افعل»، یا سه «لا تفعل» در چهار رقعۀ بیرون آید، باید که احتیاج به بیرون آوردن دو رقعۀ آخر نباشد و حکم این صورت، در روایت مذکور نیست و ظاهراً عدم ذکر آن در کلام امام علیه السلام از راه ظهور آن است. پس اگر این شق اتفاق افتد، دو رقعۀ آخر را بیرون نیاورد. و بعضی گفته اند که: تعبداً در این صورت، دو رقعۀ آخر را بیرون می آورد، هر چند فایده ای به حسب ظاهر نداشته باشد. و این بعید است.

و بدان که: بعضی از علما تفاوت، میان مراتب خوبی و بدی قرار داده اند، مثل آن که سه «افعل» متوالی بهتر است از سه تایی متفرّق و همچنین سه «افعل» متوالی که از ابتدا «افعل» بیرون آید، بهتر است از جمیع شقوق و بر این قیاس «لا تفعل» را در بدی. و بالجمله زود بیرون آمدن هر یک، یا توالی آنها، دلیل^۱ تفاوت در مراتب خوبی و بدی است و این معنی، اگر چه در روایت مذکور نیست، اما تجربه فی الجمله، شهادتی بر آن می دهد.

و باید دانست که غسل در این روایت مذکور نیست، و [الی] بعضی از علما ذکر نموده اند و چون در استخارۀ مطلقه، غسل واقع شده است، کردن آن خوب است. و ایضاً نمازی که در این روایت مذکور است، سورۀ خاصی ندارد و بعضی سورۀ حشر و سورۀ رحمن را تعیین نموده اند و ظاهراً غرض ایشان، عمل به روایت استخارۀ مطلقه ای است که این دو سورۀ در نماز آن، وارد شده است، چنانچه سبق ذکر یافت.

و این نوع از استخارۀ، به حسب سند و تجربه، بهترین انواع استخارۀ است و والد علامه ام - قدس الله روحه - پیوسته در امور مهمه، به این نوع از استخارۀ و استخارۀ جلاله - چنانچه مذکور شد - استخارۀ می نمود و خیریت و شرّیت آن، بعد از آن ظاهر می شد. والله تعالی هو الموفق.

طریق دوم: سید به طریق اهل سنت، از ابن مسعود روایت نموده است که او در استخاره، این دعا را می خوانده: اللَّهُمَّ إِنِّكَ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَتَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا يَكُونُ كَعَلْمِكَ بِمَا كَانَ، اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ عَزَمْتُ عَلَى كَذَا وَكَذَا.

و به جای «کذا وکذا» حاجت خود را به عربی ذکر کند و اگر عاجز باشد از تألیف عبارت عربی، «عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي عَلِمْتَ» بگوید، یا «عَلَى مَقْصِدِي» بگوید، پس تَمَمَّه دعا را بخواند: فَإِنَّكَ لِي فِيهِ خَيْرَةٌ لِلدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالعَاجِلِ وَالعَاجِلِ، فَيَسِّرْهُ وَاسْهَلْهُ، وَوَقِّنِي لَهُ وَوَقِّهْ لِي، وَإِنَّكَ لَغَيْرُ ذَلِكَ فَامْنَعْنِي مِنْهُ كَيْفَ شِئْتَ.

پس به سجده می رفت و صد و یک مرتبه می گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِرَحْمَتِكَ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ.

پس در سه رقعۀ می نوشت: خیرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلان، أفعَل على اسم الله و عونه، و در سه رقعۀ دیگر می نوشت: خیرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلان، لا تفعل، و الخیرة فی ما یقضي الله.

و به جای «فلان بن فلان» اسم خود و اسم پدر خود را بنویسد.^۲

پس رقعۀ ها را در زیر سجّاده می گذاشت و چون از نماز و دعا فارغ می شد، یک یک از آنها را بیرون می آورد و هر یک که بیشتر بیرون می آمد، به آن عمل می کرد.^۳ طریق سوم: ایضاً سید، به طریق اهل سنت از جابر انصاری روایت کرده است که گفت:

حضرت رسالت ﷺ استخاره را به ما تعلیم می فرمود، چنانچه سوره های قرآن را تعلیم می فرمود و می فرمود که: هر گاه احدی از شما اراده کاری بکند، دو رکعت نماز بکند غیر نمازهای واجب، پس بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقَدْرِكَ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ؛ فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ، وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ تَعْلَمُ

۱. فتح الأبواب: - قد.

۲. الف: می نویسد.

۳. فتح الأبواب، ص ۱۵۰ از عبد الرزاق، از معمر، از قتاده، از ابن مسعود؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۷، ح ۳ به نقل از فتح الأبواب. و ر. ک: مفاتيح الغيب، ص ۵۵.

أَنْ هَذَا الْأَمْرُ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةُ أَمْرِي^۱ فَاقْدِرْهُ لِي، وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَ
 إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي^۲ دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةُ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي، وَاصْرِفْنِي عَنْهُ،^۳
 وَاقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ.

پس سید گفته است که:

بعضی از مشایخ ما - رحمهم الله - گفته که: بعد از این نماز و دعا، شش رقعۀ از
 کاغذ قطع کند و در سه تا «افعل» و در سه تا «لا تفعل» بنویسد و به یکدیگر
 مخلوط کند و در آستین خود بگذارد، پس سه تا را یکی یکی برآورد؛ اگر همه
 «افعل» باشد، آن کار را بکند با طیب خاطر.

و اگر دو تا «افعل» باشد و یکی «لا تفعل»، باکی نیست که آن را بکند، اما پست تر
 است از شقّ اول. و اگر همه «لا تفعل» باشد، نکند و اگر دو تا «لا تفعل» باشد،
 حذر کردن اولی است. و اکثر حکم کل را دارد.^۴

طریق چهارم: ایضاً سید از بعضی علما نقل نموده که: در سه رقعۀ بنویس: بسم الله
 الرحمن الرحيم، خیرة من الله العزيز الحكيم، إفعل، و در سه رقعۀ دیگر^۵: بسم الله الرحمن
 الرحيم، خیرة من الله العزيز الحكيم، لا تفعل، و رقعۀها را در زیر سجاده بگذار و دو رکعت
 نماز بکن و در هر رکعت، بعد از حمد سه مرتبۀ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ بخوان، پس سلام بگو
 و بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ... تا آخر دعا که مذکور شد، پس به سجده برو و صد
 مرتبۀ بگو: أَسْتَخِيرُكَ اللهُ الْعَظِيمَ، پس سر از سجده بردار و پنج رقعۀ را بیرون آور؛ اگر
 «افعل» سه تا باشد، بکن که صلاح تو در آن است و اگر «لا تفعل» سه تا باشد، مکن که
 خیر تو در نکردن است، إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.^۶

۱. حاشیة اصل و حاشیة مفاتیح الغیب: + فی عاجل امری و آجله.

۲. حاشیة اصل و حاشیة مفاتیح الغیب: + فی عاجل امری و آجله.

۳. الف: - و اصرفنی عنه.

۴. ر.ک: مصادر طریق دوم از قسم سوم از مفاتیح دوم. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۵۶.

۵. الف: + بنویس.

۶. فتح الأنواب، ص ۱۵۵ به نقل از برخی از علما، بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۸ به نقل از فتح

الأنواب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۵۷.

طریق پنجم: ایضاً به سند خود از حضرت صادق - صلوات الله علیه - روایت نموده است که:

هر گاه امری را اراده کنی، شش رقععه بگیر و بر سه رقععه بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، خیرة من الله العزيز الحكيم - و به روایت دیگر: العليّ الكريم - لفلان بن فلان، افعل كذا إن شاء الله» و نام خود را^۱ و پدر خود را و آن کاری^۲ که می خواهی بکنی بنویس و در سه رقععه دیگر «بسم الله الرحمن الرحيم، خیرة من الله العزيز الحكيم، لفلان بن فلان، لا تفعل كذا إن شاء الله» [بنویس] و چهار رکعت نماز بکن و در هر رکعت، پنجاه مرتبه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ و سه مرتبه سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ بخوان - یعنی بعد از سوره حمد - و رقععه را در زیر سجاده خود بگذار، پس این دعا را بخوان: بقدرتک^۳ تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا أقدر، و أنت علام الغیوب، اللهم بک فلا شيء أعظم منك، صلّ علی آدم صفتک و محمد خیرتک، و أهل بیته الطاهرين، و مزن بینهم من نبیّ و صدیق، و شهید و عبید صالح، و ولیّ مخلص و ملائکتک أجمعین، و إن کان ما عزمت علیه من الدخول في سفري إلى بلد (كذا و كذا). و به جای «كذا» اسم آن بلدی را که اراده کرده است نام برد و اگر امر دیگر، غیر از سفر اراده داشته باشد، به جای «من الدخول في سفري إلى كذا و كذا» آن حاجت را ذکر کند، پس تتمه دعا را بخواند:

خیرة لي في البدو و العاقبة، و رزق تيسر لي منه، فسهله و لا تعسره، و جری فيه، و إن کان غیره فاصرفه عني و بذلني منه بما^۴ هو خیر منه، برحمتک یا أرحم الراحمین.

پس هفتاد مرتبه بگو: «خیرة من الله العليّ الكريم». پس به سجده برو و روی را بر خاک بگذار و حاجت خود را از خدا بطلب.

و در روایت دیگر وارد شده است که: بعد از آن، رقععه را بیرون آور، به نحوی که در روایت اول مذکور شد.^۵

۱. الف: - را.

۲. ألف: + را.

۳. فتح الأبواب: «اللهم إنک» بدل «بقدرتک».

۴. فتح الأبواب: ما.

۵. فتح الأبواب، ص ۱۸۹ از شیخ ابو الفتح کراچی، از هارون بن حماد، از امام صادق عليه السلام: بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۳۱، ح ۶ به نقل از فتح الأبواب. و رک: مفاتیح الغیب، ص ۵۷.

مؤلف گوید که: سید بن باقی رضی الله عنه گفته که: باید در دستِ استخاره کننده، انگشتر عقیقی باشد که محمد و علی بر آن نقش باشد و به دست راست، رقعها را بر آورد.^۱ و این معنا اگر چه در روایت مذکور نیست، لیکن مراعات آن بد نیست. و بدان که سید، این طریق را بهترین طرق استخاره دانسته و خود پیوسته به این عمل می نموده و چند امر غریب از تجربه آن نقل نموده است:

[۱.] اول گفته که: یکی از اهل دنیا مرا طلبید و من در ناحیه غربی بغداد بودم و در آن جا در ظرف بیست و دو روز به این طریق استخاره نمودم که به نزد او روم و بد آمد و آخر ظاهر شد که خیر من در نرفتن به سوی او بوده.

[۲.] دوم گفته که: وقتی وارد شهر حله شدم و بعضی از خویشان من مرا تکلیف دیدن یکی از حکام حله نمود و من به این طریق استخاره نمودم، بد آمد، تا در ظرف یک ماه که در آن جا بودم، پنجاه استخاره در این باب نمودم و همه بد آمد و آخر ظاهر شد که مصلحت من در ندیدن بوده است.

[۳.] سوم گفته که: تا حالت تحریر این رساله که پنجاه و سه سال از عمر طی شده، پیوسته در امور خود به این طریق استخاره نموده ام و بعد از آن، مصلحت خود را در آن یافته ام که استخاره دلالت بر آن نموده است و این نحو از تجربه، دلیلی است قاطع بر حقیقت استخاره.

و بدان که دعاهایی که در این نوع از استخاره وارد شده، اگر در استخاره مطلقه بخواند نیز خوب است. و الله تعالی هو الموفق لکلّ خیر.

مفتاح هفتم

در بیان اقسام غیر مشهوره ذات الرقاع

و آن نیز چند قسم است:

اول: از عبد الرحمن بن سیابه منقول است که گفت:

در سالی رفتم به مکه معظمه و با خود متاعی برده بودم و در آن سال کساد بود و

۱. المصباح کفعمی، ص ۳۹۲ به نقل از المصباح سید بن باقی، بدون اسناد به معصوم رضی الله عنه. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۵۸.

کسی به هم نرسید که بخرد، بعضی از اصحاب ما گفتند که متاع را به مصر بفرست و به کوفه بر مگردان. و بعضی گفتند که به یمن بفرست. پس رفتم به خدمت حضرت امام موسی کاظم - صلوات الله علیه - بعد از آن که از منابه مکه مراجعت نمودیم و پرسیدم که: شما چه می فرمایید؟ حضرت فرمود که: قرعه بزن میان مصر و یمن و تفویض کن امر خود را به خدا و اسم هر شهری که بیرون آید، متاع خود را به آن جا بفرست. گفتم: فدای تو شوم، چگونه قرعه بزنم؟ فرمود که: در یک رقعہ بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم أنت الله لا إله إلا أنت، عالم الغيب والشهادة، أنت العالم وأنا المتعلم، فانظر لي في أي الأمرين خيرٌ لي حتى أتوكل عليك فيه وأعمل به»، پس بنویس: «مصر إن شاء الله» و در رقعۀ دیگر همان دعا را بنویس و بنویس: «اليمن إن شاء الله»؛ و در رقعۀ سوم همان دعا را بنویس و بعد از آن بنویس: «يحبس المتاع ولا يبعث إلى بلدٍ منهما»، پس رقعۀ ها را جمع کن و به یکی از برادران مؤمن خود بده که در جایی پنهان کند از تو، پس دست خود را در آن جا داخل کن و هر یک از آن رقعۀ ها که به دستت آید، بیرون آور و بر خدا توکل کن و به آنچه در آن رقعۀ هست عمل کن که إن شاء الله تعالی خیر تو در آن است.^۱

دوم: سید از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق - صلوات الله علیهما - روایت کرده است که:

در سه رقعۀ این دعا را بنویسد: «اللهم فاطر السماوات والأرض، عالم الغيب والشهادة، الرحمن الرحيم، أنت تحكم بين عبادك في ما كانوا فيه يختلفون، أسألك بحق محمد وآل محمد أن تصلي علي محمد وآل محمد، وأن تخرج لي خيرةً في ديني و دنيائي و عاقبة أمري و عاجله و آجله؛ إنك على كل شيء قدير، ما شاء الله، لا حول و لا قوة إلا بالله، صلى الله على محمد و آله»، پس مطلب خود را در دو رقعۀ بنویسد اگر دو شق باشد و اگر نه، یکی را «کردن» و یکی را «نکردن» بنویسد و در سوم بنویسد: «عقل»، پس دست کند و یکی را بیرون آورد؛ اگر یکی از آن دو رقعۀ بیرون آید، به آن عمل کند و اگر «عقل» بیرون آید، آن را بیندازد و دیگری را بیرون آورد

۱. فتح الأبواب، ص ۲۶۷؛ الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ص ۹۷؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۵۵ هر سه به اسناد از عبد الرحمن بن سیابه، از امام کاظم علیه السلام؛ در وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۸۴ ح ۱۰۱۴۴ از فتح الأبواب؛ بحار الأنوار، ج ۸۸ ص ۲۲۶ ح ۱ به نقل از مکارم الأخلاق (با اختلاف اندک در الفاظ در همه مصادر). و رک: مفاتیح الغیب، ص ۶۰.

و به آن عمل نماید.^۱

سوم: ایضاً سید مرسلأ روایت کرده در صفت قرعۀ به تسبیح که:

سورۀ حمد را یک نوبت و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ را یازده نوبت بخواند، پس این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ لِعَلْمِكَ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، وَأَسْتَشِيرُكَ لِحَسَنِ ظَنِّي بِكَ فِي الْمَأْمُولِ وَالْمَحْذُورِ. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ الْفُلَانِي - وَبِهِ جَايَ الْأَمْرُ الْفُلَانِي، مَطْلَبٌ خُودٍ رَأَى نَامَ بَرْدٍ - مِمَّا قَدْ نِيظَتْ بِالْبُرْكَ أَعْجَازُهُ وَبُوَادِيهِ، وَحَقَّتْ بِالْكَرَامَةِ أَيْامُهُ وَلِيَالِيهِ، فَخَرَّ لِي فِيهِ خَيْرَةٌ تَرَدُّ شَمُوسُهُ ذُلُولاً، وَتَقْتِضُ أَيْامَهُ سُرُوراً. اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَمْرٌ فَائْتَمِرْ وَإِنَّمَا نَهْيٌ فَانْتَهِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِرَحْمَتِكَ خَيْرَةً فِي عَاقِبَةٍ».

و رفیقی به هم رساند و خود «کردن» را و رفیق «نکردن» را به خاطر گیرند، یا بر عکس که خود «نکردن» و رفیق «کردن» را به خاطر گیرد،^۲ پس در یک رقعۀ اسم خود را و در رقعۀ دیگر اسم رفیق را بنویسد و رقعۀها را در جایی پنهان کند. پس دست کند و یکی از آنها را به در آورد، هر یک که بیرون آید، به آنچه او در خاطر گرفته است، عمل نماید.^۳

مؤلف گوید که: ظاهراً چیزی از این حدیث ساقط شده باشد؛ زیرا که در اول روایت، مذکور است که این عمل در خصوص صفت قرعۀ به تسبیح است و استعمال به تسبیح در اصل عمل، اصلاً^۴ مذکور نیست.

و محتمل است که لفظ قرعۀ به تسبیح، در اول حدیث از زیادتی نسخ از روی سهو بوده باشد و این بسیار غریب است.

و از این غریب تر آن که هیچ یک از علما، خصوصاً جمعی که رسائل در باب استخراج نوشته اند، به این دقیقه متفطن نگردیده اند. والله تعالی يعلم.

۱. فتح الأبواب، ص ۲۶۸؛ الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ص ۹۷ به اسناد خود از عمرو بن ابی المقدام، از یکی از امامین باقرین علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۳۴، ح ۸ به نقل از فتح الأبواب (با اختلاف اندک در الفاظ). و رک: مفاتیح الغیب، ص ۶۱.

۲. الف: - یا بر عکس که خود نکردن و رفیق، کردن را به خاطر گیرد.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۶، ح ۸ به نقل از فتح الأبواب مرسلأ از برخی از اصحاب خودش، بدون اسناد به معصوم علیه السلام (با اختلاف اندک در الفاظ). ما در خود فتح الأبواب، حدیث را نیافتیم. و در مفاتیح الغیب، ص ۵۱ این طریق در مفتاح پنجم آمده است.

۴. الف: مطلقاً.

چهارم: ایضاً سید از کراچکی که از اعظم علمای شیعه است، نقل نموده است که: دو رقعہ بنویس، در یکی افعال و در دیگری لا تفعل و از دیدۀ خود پنهان کن در موضعی و نماز استخاره بکن و خیر خود را از عالم الخفیات طلب کن و یکی از آنها را بیرون آور و به آن عمل کن.^۱

مؤلف گوید که: این قسم در نهایت اعتبار است و به طرق بسیار وارد شده است. و از غرایب، آن است که سید - طاب ثراه - و جدّ علامه ام - قدس الله روحه - این قسم را از جمله طرق استخاره به بنادق نقل نموده‌اند، با آن که اصلاً اسم بندقه در این قسم، مذکور نیست. والله تعالیٰ يعلم.

مفتاح هشتم

در باب استخاره به بنادق است

و آن نیز به چند طریق وارد شده:

طریق اول: مطلب را در خاطر قصد می‌کنی، در یک رقعۀ کاغذ «لا» و در دیگری «نعم» می‌نویسی و هر یک را در میان یک بندقه از گِل می‌گذاری و دو رکعت نماز می‌کنی و بندق‌ها را در زیر دامن خود می‌گذاری و می‌گویی: یا الله اِنِّي اُشاورُک فی امری هذا و انت خیر مستشار و مشیر، فأشر علیّ بما فیہ صلاح و حسن عاقبه، پس یکی از آن دو بندقه را از زیر دامن بیرون می‌آوری و می‌گشایی، اگر «نعم» باشد، می‌کنی و اگر «لا» باشد، نمی‌کنی.^۲

و این طریق به حسب سند، معتبرترین طرق این نوع از استخاره است؛ زیرا که کلینی و شیخ طوسی و سید - قدس الله ارواحهم - و دیگران نیز این طرق را به سند

۱. فتح الأبواب، ص ۲۲۸، به نقل از کراچکی، بدون اسناد به معصوم علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۰، ح ۶ به نقل از فتح الأبواب، و.ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۶۷.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۳، ح ۸ از علی بن محمد، مرفوعاً؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۲، ح ۷؛ مصباح المهجد، ص ۵۳۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۳۳؛ فتح الأبواب، ص ۲۲۷ به اسناد خود در هر چهار مورد اخیر از مرحوم کلینی؛ البلد الأمين، ص ۱۵۹؛ المصباح کفعمی، ص ۳۹۲ مرسلاً؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۹، ح ۱۰۱۰۷ به نقل از الکافی؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۲۷، ح ۲ به نقل از فتح الأبواب (با اختلاف اندک در برخی مصادر). و.ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۶۵.

مرسل، از یکی از ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - روایت کرده‌اند و آسان‌ترین طرق نیز هست.

طریق دوم: وضوی کامل بساز و دو رکعت نماز بکن و در هر رکعتی، حمد یک نوبت و سوره ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ صد نوبت به جای آور و بعد از سلام، دست‌ها را به دعا بردار و بگو:

یا کاشف الكرب، و مفرّج الهمّ، و مذهب الغمّ، و مبتدئاً بالنعیم قبل استحقاقها، یا من یفرع الخلق الیه فی حوائجهم و مهمّاتهم و أمورهم، و یتکلون^۱ علیه، أمرت بالدعاء و ضمنّت الإجابة، اللهم فصلّ علی محمّد و آل محمّد، و ابدأ بهم فی کلّ أمر،^۲ و افرج همّی، و نفّس کربی، و اذهب غمی، و اکشف لی عن الأمر الذی قد التّبس علیّی، و خیر لی فی جمیع أموری خیرةً فی عافیة؛ فإنی أستخیرک اللهم بعلمک، و أستقدر^۳ بقدرتک، و أسألک من فضلک، و أجا إلیک فی کلّ أموری، و أبرأ من الحول و القوّة إلاّ بک، و أتوکّل علیک، و أنت حسبی و نعم الوکیل، اللهم فافتح لی أبواب رزقک، و سهّلها لی، و یسرّ لی جمیع أموری؛ فإنّک تقدیر و لا أقدر، و تعلم و لا أعلم، و أنت علامّ الغیوب. اللهم إن كنت تعلم أنّ الأمر الذی عزمّت علیه و أردتّه هو خیر لی فی دینی و دنیای و معاشی و معادی و عاقبة أموری، فقدّره لی، و عجلّه علیّی، و سهّله و یسّره، و بارک لی فیهِ، و إن كنت تعلم أنّه غیر نافع لی فی العاجل و الآجل، بل هو شرّ علیّی، فاصرفه عنّی، [و اصرّفنی عنه] کیف شئت و أتى شئت، و قدّز لی الخیر حیث کان و أين کان، و رضنی یاربّ بقضائک، و بارک لی فی قدرک، حتّی لا أحبّ تعجیل ما أخرت، و لا تأخیر ما عجلت؛ إنک علی کلّ شیء قدير، و هو علیک یسیر.

پس صلوات بر محمّد و آل محمّد بسیار بفرست و باید سه رقعۀ با خود داشته باشی، همه به یک مقدار و یک هیئت و در دو رقعۀ این دعا را بنویس: اللهم فاطر السماوات و الأرض، عالم الغیب و الشهادة، أنت تحکم بین عبادک فی ما کانوا فیهِ یختلفون. اللهم إنک تعلم و لا أعلم، و تقدّر و لا أقدر، و تُمضی و لا أمضی، و أنت علامّ الغیوب، صلّ علی محمّد و

۱. حاشیة مفاتیح الغیب: یتوکّلون.

۲. فتح الأنواب و مفاتیح الغیب و بحار الأنوار: أمری.

۳. فتح الأنواب و مفاتیح الغیب و بحار الأنوار: و أستقدرک.

آل محمد، و أخرج لي أحبّ السهمين إليك و خيرهما لي في ديني و دنياي و عاقبة أمري؛ إنك على كل شيء قدير، او هو عليك يسير.

و در پشت یکی از این دو رقعہ، «افعل» بنویس و در پشت دیگری «لا تفعل»؛ و در رقعہ سوم این دعا را بنویس: لا حول و لا قوۃ الا بالله العلیّ العظیم؛ استعنت بالله، و توکلتُ علیه، و هو حسبی و نعم الوکیل، توکلتُ فی جمیع أموری علی الله الحيّ الذي لا يموت، و اعتصمت بذی العزّة و الجبروت، و تحصنت بذی الحول و الطول و الملكوت، و سلام علی المرسلین، و الحمد لله ربّ العالمین، و صلّی الله علی محمد النبی^۱ و آله الطاهرین، و پشت این رقعہ را سفید بگذار و چیزی بر آن ننویس و هر سه رقعہ را به یک نحو، محکم بپیچ و در میان سه بندقه بگذار از موم یا از گل، به یک هیئت و یک وزن و به یکی از برادران مؤمن که محلّ اعتماد باشد بده و بگو که ذکر الهی و درود بر رسالت پناهی و آل امجاد او بفرستد و بندق‌ها را در میان آستین خود بیندازد و بادیست راست، آنها را حرکت دهد و هر یک از آنها را که اول دستش به آن برسد، بیرون آورد.

پس تو آن را از او بگیر و اگر کسی که بر او اعتماد داشته باشد، حاضر نباشد، خود، آنها را در میان آستین خود بینداز و به نحوی که مذکور شد یکی از آنها را بیرون آور، پس ذکر الهی بکن و آن را بگشا و پشتش را بخوان، اگر «افعل» باشد، آن کار را بکن که خیر تو در آن است این شاء الله تعالی و اگر «لا تفعل» باشد، زنهار مکن که آزار می‌کشی و اگر بر پشتش چیزی نوشته نشده است، صبر کن تا وقت نماز فریضه حاضر شود، پس برخیز و دو رکعت نماز به نحوی که مذکور شد پیش از نماز واجب - یا بعد از نماز واجب، اگر نماز صبح و عصر نباشد - بکن و اگر نماز صبح باشد، بعد از آن تعقیب و دعا بخوان تا آفتاب پهن شود و بعد از آن، دو رکعت را بکن و اگر نماز عصر باشد، دو رکعت را پیش از نماز عصر بکن و بعد از نماز عصر، آن دعاها را بخوان و بار دیگر آن عمل را اعاده بکن و اگر باز رقعہ نوشته بیرون آید، باز در وقت فریضه دیگر همان عمل را اعاده کن، تا رقعہ نوشته بیرون آید.^۲

۱. الف - النبی.

۲. فتح الأبواب، ص ۱۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۳۵، ح ۱ به نقل از مجموع الدعوات و فتح الأبواب (با اختلاف) ➤

و این طریق را سید و غیر او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت به یکی از اصحاب خود اولاً مواعظ و نصایح بسیار فرمود و بعد از آن، این طریق از استخاره را به او تعلیم فرمود. و بعد از طریق اول، این طریق نیز معتبر است. و بدان که: مشهور میان علما آن است که در وقت شغل ذمه به نماز فریضه، نماز نافله نمی‌توان کرد و این حدیث، دلالت بر جواز آن می‌کند، چنانچه مخفی نیست. و الله تعالی یعلم.

طریق سوم^۱: در دو رقعہ بنویس: خیرة من الله و رسوله، لفلان بن فلانة، و به جای «فلان بن فلانة» نام خود و مادر خود [را] بنویس و در یکی «افعل» و در دیگری «لا تفعل» بنویس و در میان دو بندقه از گل بگذار و در میان قدح آبی هر دو را بینداز و وضو بساز و دو رکعت نماز بکن و این دعا را بعد از نماز بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ خِيَارَ مَنْ فَوَّضَ إِلَيْكَ أَمْرَهُ، وَأَسْلَمَ إِلَيْكَ نَفْسَهُ، وَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فِي أَمْرِهِ، وَاسْتَسْلَمَ بِكَ فِي مَا نَزَلَ بِهِ مِنْ أَمْرِهِ. اللَّهُمَّ خِرْلِي وَلَا تَخِرْ عَلَيَّ، وَأَعْتِي وَلَا تَعْنِ عَلَيَّ، وَمَكَّنِّي وَلَا تَمَكِّنْ مِنِّي، وَاهْدِنِي لِلْخَيْرِ وَلَا تَضِلَّنِي، وَأَرْضِنِي بِقَضَائِكَ، وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ: إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَتَعْطِي مَا تَرِيدُ. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ^۲ فِي أَمْرِي هَذَا وَهُوَ كَذَا وَكَذَا - وَبِهِ جَائِزٌ كَذَا وَكَذَا «مطلب خود را بگوید - فمكَّنِّي منه، و أقدرني عليه، و أمرني بفعله، و أوضح لي طريق الهداية إليه، و إن كان اللهم غير ذلك فاصرفه عني إلى الذي هو خير لي منه: فإنك تقدر و لا أقدر، و تعلم و لا أعلم، و أنت علام الغيوب، يا أرحم الراحمين.

پس به سجده رو و صد مرتبه بگو: أَسْتَخِيرُ الله خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ، پس سر بردار و انتظار بکش تا یکی از آن رقعہ‌ها از آب بیرون آید. هر یک که بیشتر بیرون آید، به آن عمل کن.^۳

و این طریق را سید از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت کرده و مسماست به

۱ اندک در برخی الفاظ). و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۶۲.

۲ در هر دو نسخه، «طریق» به جای «مطلب» آمده است که نادرست است. همچنین است طریق چهارم.

۳ فتح الأنوار و بحار الأنوار: + لی.

۴ فتح الأنوار، ص ۲۶۵ به نقل از المصباح سید بن باقی، از امام زمان علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۳۹، ح ۵ به نقل از

فتح الأنوار. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۶۷.

«استخاره مصریه» و معتبر است.

طریق چهارم: مطلب را به خاطر می‌گیری و در دو رقععه، این دعا را می‌نویسی و بر پشت یکی «افعل» و در دیگری «لا تفعل» می‌نویسی و دو بندقه از گل می‌سازی و به ترازو با هم می‌سنجی که برابر باشد و هر یک از رقععه‌ها را در میان یک بندقه می‌گذاری و به آب می‌اندازی؛ هر یک که بیشتر بیرون آید، به آن عمل می‌کنی و البته مخالف مکن و دعا این است:

ما شاء الله كان، اللهم إني أستخيرك خيار من فوض إليك أمره، وأسلم إليك نفسه، واستسلم إليك في أمره، و خلا لك وجهه، و توكل عليك في ما نزل به. اللهم خّر لي و لا تخر عليّ، و كن لي و لا تكن عليّ، و انصربي و لا تنصربي، و أعني و لا تعن عليّ، و أمكنني و لا تمكّن منّي،^۱ و اهدني إلى الخير و لا تضلني، و أرضني بقضائك، و بارك لي في قدرك؛ إنك تفعل ما تشاء، و تحكم ما تريد، و أنت على كلّ شيء قدير. اللهم إن كانت الخيرة في أمري هذا في ديني و دنيائي و عاقبة أمري فسهله لي، و إن كان غير ذلك فاصرفه عني، يا أرحم الراحمين؛ إنك على كلّ شيء قدير.^۲

و این طریق را سید به خطّ علی بن یحیی حنّاط یافته که او نسبت به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داده و بعد از طرق سابقه، این طریق نیز معتبر است.

طریق پنجم: در دو رقععه می‌نویسی: بسم الله الرحمن الرحيم، خيرة من الله العزيز الحكيم لعبده فلان بن فلان، و به جای «فلان بن فلان» اسم خود و پدر خود را می‌نویسی و بعد از آن حاجت خود را می‌نویسی و در آخر یکی «أفعل یا مولاي» و در آخر دیگری «أتوقف یا مولاي» می‌نویسی و هر یک را در میان گلوله‌ای از گل می‌گذاری و بر آن گلوله‌ها سوره حمد و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿وَ الضُّحَى﴾ را هر یک هفت مرتبه می‌خوانی و ظرف آبی در پیش خود می‌گذاری و بندق‌ها را در آن آب می‌اندازی، هر

۱. البلد الأمين: علی.

۲. المصباح کفعمی، ص ۳۹۵ به نقل از سید بن باقی در کتاب الاختیار: البلد الأمين، ص ۱۶۲؛ فتح الأبواب، ص ۲۶۴ از شیخ علی بن یحیی حافظ؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۸۴ از المصباح سید بن باقی (در همگی مرسلأ از امیر المؤمنین علیه السلام)؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۲، ح ۱۰۱۰۹. و ر. ک: مفاتیح الغیب، ص ۶۶.

یک که زودتر از هم شکافته شود و بر روی آب آید، به آن عمل می‌کنی.^۱

و این طریق را سید در بعضی از کتب شیعه یافته و به روایتی نسبت نداده و به این جهت، در مرتبه اعتبار سابقه نیست.

و بدان که: در بعضی از روایات طرق استخاره بندقه مذکور است که بندق‌ها باید در وزن، باهم مساوی^۲ باشند و سرّ در این باب آن است که اگر مساوی نباشند، البته آن که کوچک‌تر است، زودتر از هم شکافته می‌شود و بر روی آب می‌آید.

و ایضاً باید دانست که ادعیه این طرق را اگر در استخاره مطلقه بخواند، یا ادعیه استخاره مطلقه را با دعاهای آن ضم نماید، [یا دعاهای طریقی از این طرق را در طریق دیگر بخواند، قصوری ندارد. و بالجمله چون در استخاره، مطلق دعا خواندن - هر چند منقول نباشد و تألیف خود باشد - جایز است، پس اگر کسی دعاهای منقوله را در هر طریقی که خواهد، می‌تواند بخواند.

تذنیب

بدان که این اقسام استخاره که مذکور شد، از آن جمله استخاره مطلقه - خواه مجرد دعا و خواه با نماز و غسل و غیر آن باشد - مخصوص صورت حیرت و تردّد نیست؛ چنانچه سابق بر این، اشاره به آن شد، بلکه آنچه از احادیث در این باب ظاهر می‌شود آن است که آدمی پیوسته در امور خود باید توکل بر حق تعالی نماید و در جمیع احوال، طلب خیر از خداوند متعال بکند.

و باقی اقسام، مانند استخاره به قرآن مجید و تسبیح و رقا و بندق، در صورت حیرت و تردّد می‌باشد؛ اگر بد آید، ترک کند و اگر میانه آید، مخیر است و اگر خوب آید، کردن آن خوب است و پشیمانی ندارد، اما لازم ندارد که البته ترک آن امر، بخصوص بد باشد.

۱. فتح الأیوب، ص ۲۶۳ به نقل از کتاب عتیقی که شامل دعوات و روایات امامیه بوده است؛ بحار الأثوار، ج ۸۸ ص ۲۳۸، ح ۳ به نقل از فتح الأیوب. و ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۶۵.

۲. الف: برابر.

پس اگر ترک را نیز استخاره کند و آن بد باشد، البتّه آن کار را بکند و اگر ترک آن فعلی مخصوص نیز خوب باشد، حکم میانه دارد، یعنی فعل و ترک، هیچ یک منافی خیریت او نیست.

و اگر در این صورت و [در] صورتی که میانه آید، خواهد که بداند که آیا فعل و ترک را بر یکدیگر ترجیحی هست یا نه؟ پس باز استخاره کند که فعل را بر ترک ترجیح دهد خوب است یا نه؟ اگر خوب آید، معلوم می‌شود که فعل، راجح است و اگر میانه آید، دلالت بر تساوی فعل و ترک می‌کند و اگر بد آید، معلوم می‌شود که فعل بر ترک رجحان ندارد، اما احتمال تساوی و مرجوحیت فعل، هر دو می‌رود.

پس اگر خواهد، باز ترجیح ترک بر فعل را استخاره کند؛ اگر خوب آید، ترک، ترجیح دارد و اگر بد آید، فعل و ترک با هم مساوی است و این معنی بعد از تأمل صادق، ظاهر و واضح می‌شود.

والله تعالى هو الموفق لكل خير، والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، و نستخير به في جميع أمورنا، و نسأله حسن العاقبة، و الصلاة على محمد و آله الأطهرين.^۱

و كان ذلك في شهر ربيع الأول من شهر سنة سبع و عشرين و مئة بعد ألف من الهجرة المقدسة، على مهاجرها و آله ألف صلاة و سلام و تحية؛ و قد وقع الفراغ بيمين مؤلفه الدائرة الوازرة محمد حسين بن محمد صالح الحسيني، و فقه الله للخيرات و السعادات، و حشره و والديه مع مواليتهم السادات القادات، صلوات الله عليهم أجمعين.

۱. الف: + هذه صورة خط مؤلفه.

منابع و مأخذ

١. القرآن الكريم.
٢. الاحتجاج على أهل اللجاج؛ لأبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (م ٤٢٠ق). تحقيق و نشر: مؤسسة الجواد، بيروت.
٣. الاختصاص؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
٤. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
٥. إرشاد القلوب؛ لأبي محمد الحسن بن أبي الحسن الديلمي (م ٨٤١ق). منشورات الشريف الرضي، قم، الطبعة الأولى ١٤١٢ق.
٦. الأعلام؛ لخير الدين الزركلي (م ١٤١٥ق). الطبعة الخامسة، دار العلم للملايين - بيروت.
٧. إعلام الوري بأعلام الهدى؛ لأبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي (م ٥٤٨ق). تحقيق و نشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الثالثة.
٨. أعيان الشيعة؛ للسيد محسن الأمين. تحقيق: حسن الأمين، دار التعارف، بيروت.
٩. الإقبال بالأعمال الحسنة؛ للسيد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). تحقيق و نشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الثانية ١٣٦٧ق.
١٠. الأمالي للصدوق؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). مكتبة الإسلامية، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٢ ش.

١١. الأمالي للطوسي؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق).
تحقيق: مؤسسة دار الثقافة، قم، الطبعة الأولى ١٤١٤ق.
١٢. الأمالي للمفيد؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). مؤسسة النشر الإسلامي، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٣. إيضاح الاشتباه؛ لأبي منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي المعروف بالعلامة الحلبي (م ٧٢٦ق). الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٥ق.
١٤. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ للعلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (م ١١١٠ق). مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ق.
١٥. بشارة المصطفى لشيعته المرتضى؛ لأبي جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (م ٥٥٣ق).
المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، الطبعة الثانية ١٣٨٣ق.
١٦. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي (القرن الثالث). تحقيق: محسن كوجه باغي، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٧. البلد الأمين و الدرع الحصين؛ للشيخ تقي الدين إبراهيم بن علي العاملي الكفعمي (م ٩٠٥ق). الطبعة الحجرية ١٣٨٢ق.
١٨. تاج العروس من جواهر القاموس؛ لمحمد بن مرتضى الحسيني الزبيدي الحنفي (م ١٢٠٥ق). منشورات مكتبة الحياة، بيروت.
١٩. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ للسيد شرف الدين علي الحسيني الإسترآبادي (م ٩٤٠ق). تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين - قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
٢٠. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ؛ لأبي محمد الحسن بن علي بن الحسين الحراني المعروف بابن شعبة (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
٢١. تفسير العياشي؛ لأبي النضر محمد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعياشي (م ٣٢٠ق). تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبة العلمية، طهران، الطبعة الأولى ١٣٨٠ق.

٢٢. تفسير علي بن إبراهيم القمي؛ لأبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي (م ٣٠٧ق). تحقيق و نشر: مؤسسة دار الكتاب، قم، الطبعة الثالثة ١٤٠٤ق.
٢٣. تفسير مجمع البيان؛ لفضل بن الحسن الطبرسي (القرن السادس). مؤسسة الأعلمي - بيروت.
٢٤. التوحيد؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٣٩٨ق.
٢٥. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق). تحقيق: سيد حسن الموسوي، منشورات دار الكتب الإسلامية طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ق.
٢٦. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). منشورات الشريف الرضي، قم، الطبعة الثانية ١٣٦٤ش.
٢٧. الخرائج والجرائح؛ لأبي الحسين سعيد بن عبدالله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (م ٥٧٣ق). تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
٢٨. الخصال؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٣ق.
٢٩. خلاصة الأثوال في معرفة الرجال؛ لأبي منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلي المعروف بالعلامة الحلي (م ٧٢٦ق)، الطبعة الأولى، نشر الفقاهة، قم، ١٤١٧.
٣٠. الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ للشيخ آقا بزرك الطهراني، الطبعة الثالثة. دار الأضواء بيروت.
٣١. الدعوات؛ لأبي الحسين سعيد بن عبدالله بن الحسين الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (م ٥٧٣ق). تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.

٣٢. دلائل الإمامة: لأبي جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري (القرن الخامس). منشورات مطبعة الحيدرية، النجف الأشرف ١٣٨٣ ق.
٣٣. روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات: للسيد محمد باقر الموسوي الخوانساري. مكتبة إسماعيليان، قم.
٣٤. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين: لمحمد بن الحسن بن علي بن أحمد بن علي الفتال النيسابوري (م ٥٠٨ ق). منشورات الشريف الرضي، قم.
٣٥. رياض العلماء وحياض الفضلاء: للشيخ عبد الله الأفندي. تحقيق: أحمد الحسيني، مكتبة آية الله المرعشي - قم.
٣٦. ریحانة الأدب: لمحمد علي المدرّس التبريزي (م ١٣٧٣ ق). الطبعة الثالثة، مطبعة شفق، تبريز.
٣٧. شرح نهج البلاغة: لعز الدين عبد الحميد بن محمد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (م ٦٥٦ ق). تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، بيروت.
٣٨. الصحاح: لأبي نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (م ٣٩٨ ق). تحقيق: أحمد بن عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، الطبعة الرابعة ١٤١٠ ق.
٣٩. الصحيفة السجادية: الجامعة لأدعية الإمام زين العابدين (ع). تحقيق: السيد محمد باقر الأبطحي، مؤسسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى ١٤١١ ق.
٤٠. طبقات أعلام الشيعة: للشيخ آقا بزرك الطهراني. مكتبة إسماعيليان، قم (الطبعة الثالثة).
٤١. عدة الداعي و نجاح الساعي: لأبي العباس جمال الدين أحمد بن محمد بن فهد الحلبي (م ٨٤١ ق). تصحيح: أحمد الموحد، دار الكتاب الإسلامي، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ ق.
٤٢. علل الشرائع: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ ق). مكتبة الداوري، قم.
٤٣. العدة (عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار): ليحيى بن حسن بن الحسين الأسدي الحلبي المعروف بابن بطريق (م ٦٠٠ ق). مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة

المدرسين، قم، ١٤٠٧ق.

٤٤. عوالي اللثالي العزيزية في الأحاديث الدينية: لأبي جعفر محمد بن علي بن إبراهيم الأحساني المعروف بابن أبي جمهور (م ٩٤٠ق). تحقيق: مجتبي العراقي، مطبعة سيد الشهداء عليه السلام، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.

٤٥. عيون أخبار الرضا عليه السلام: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: السيد مهدي الحسيني اللاجوردي، منشورات جهان قم ١٣٧٨ق.

٤٦. الغيبة: لأبي عبدالله محمد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني (م ٣٥٠ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران، الطبعة الأولى ١٣٩٧ق.

٤٧. فتح الأبواب بين ذوى الالباب و رب الارباب فى الاستخارات: للسيد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت - قم.

٤٨. فلاح السائل و نجاح المسائل: للسيد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). مركز الإحياء و التحقيق للعلوم الإسلامية، قم.

٤٩. قرب الإسناد: لأبي العباس عبدالله بن جعفر الحميري (القرن الثالث). تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.

٥٠. القاموس المحيط؛ لفيروزآبادي (٨١٧ق).

٥١. الكافي: لأبي جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م ٣٢٩ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ش.

٥٢. كامل الزيارات: لأبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (م ٣٦٨ق). تحقيق: نشر الفقاهة، الطبعة الأولى ١٤١٧ق.

٥٣. كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون: للحاجي خليفة البغدادي (م ١٠٦٧ق). مطبعة دار إحياء التراث العربي، بيروت.

٥٤. كشف الغمّة في معرفة الأئمة عليهم السلام: لأبي الحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي (م ٦٨٧ق). تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، منشورات مكتبة بني هاشمي،

تبريز ١٣٨١ ق.

٥٥. كمال الدين و تمام النعمة؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ ق.

٥٦. مجمع البحرين؛ للشيخ فخر الدين الطريحي (م ١٠٨٥ ق). تحقيق: سيد أحمد الحسيني، منشورات مكتبة الثقافة الإسلامية، الطبعة الثانية ١٤٠٨ ق.

٥٧. المحاسن؛ لأبي جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (م ٢٨٠ ق). دار الكتب الإسلامية، قم، الطبعة الثانية ١٣٧١ ق.

٥٨. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ لميرزا حسين النوري الطبرسي (م ١٣٢٠ ق). مؤسسة آل البيت، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ ق.

٥٩. المصباح (جثة الأمان الواقية و جثة الإيمان الباقية)؛ للشيخ تقي الدين إبراهيم بن علي بن الحسن العاملي الكفعمي (م ٩٠٠ ق). منشورات الشريف الرضي، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٥ ق.

٦٠. مصباح المتجهذ؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ ق). تحقيق و نشر: مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، الطبعة الأولى ١٤١١ ق.

٦١. معاني الأخبار؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٣٦١ ش.

٦٢. معجم المؤلفين؛ لعمر رضا كحالة، الطبعة الأولى، مكتبة المثنى - بيروت.

٦٣. مفاتيح الغيب؛ للعلامة محمد باقر المجلسي (م ١١١٠ ق). تحقيق: السيد مهدي الرجائي.

٦٤. مكارم الأخلاق؛ لرضي الدين حسن بن فضل الطبرسي (القرن السادس)، نشر الشريف الرضي، قم ١٤١٢ ق.

٦٥. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)؛ لأبي جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (م ٥٨٨ ق). تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي،

منشورات العلامة ، قم.

٦٦. من لا يحضره الفقيه؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة

لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثالثة ١٤١٣ق.

٦٧. مهج الدعوات و منهج العبادات؛ للسيد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). منشورات دار الذخائر، قم، الطبعة الأولى ١٤١١ق.

٦٨. النهاية في غريب الحديث والأثر؛ لأبي السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (م ٦٠٦ق). تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، مؤسسة إسماعيليان، قم، الطبعة الرابعة ١٣٦٤ش.

٦٩. نهج البلاغة؛ ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (م ٤٠٦ق). تحقيق: صبحي صالح، منشورات دار الهجرة، قم.

٧٠. ينابيع المودة لذوي القربى؛ لسليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (م ١٢٩٤ق). تحقيق: السيد علي جمال أشرف الحسيني، مطبعة الأسوة، طهران، الطبعة الأولى ١٤١٦ق.

ایضاح الأنباء في تعيين مولد خاتم الأنبياء

و مقتل سيد الشهداء عليه السلام

شهيد ميرزا علي ثقة الإسلام تبریزی (۱۳۳۰ق)

تحقیق: محمد الوانسانز خوبی

درآمد

رساله ایضاح الأنباء في تعيين مولد خاتم الأنبياء و مقتل سيد الشهداء عليه السلام یکی از آثار معروف و جاوید آیه الله شهید میرزا علی آقا ثقة الإسلام تبریزی است که در مورد تعیین سال، ماه و روز و ولادت حضرت خاتم الانبياء عليه السلام و تعیین سال شهادت حضرت سيد الشهداء عليه السلام به بحث پرداخته است. وی در این رساله به ذکر اقوال علمای امامیه و اهل سنت پرداخته و نقاط ضعف و قوت اقوال مختلف را مشخص کرده و قول منتخب خود را با دلیل به کرسی نشانده است.

مؤلف

شرح حال آیه الله شهید ثقة الإسلام تبریزی در بیشتر منابع و مصادر تاریخی دوره مشروطیت و پس از آن قابل دسترسی است.^۱ محض

۱. شرح حال وی در منابع زیر قابل دسترسی است: سوانح عمری یا آثار قلمی، ص ۱۰۹-۷۷؛ فرهنگ سخنوران، ج ۲، ص ۲۷۵؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۹۱؛ ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۲۳۶؛ مجموعه آثار قلمی شهید ثقة الإسلام

اطّلاع از حیات علمی و سیاسی این عالم مبارز، به صفحاتی از زندگی ایشان که در ابتدای چاپ اول این رساله (ایضاح الأنبياء) به چاپ رسیده، با ویرایشی اندک بسنده می‌گردد.

نسب‌نامه و شمه‌ای از حالات اجداد وی

علی بن موسی بن محمد شفیع بن محمد جعفر بن محمد رفیع بن محمد شفیع خراسانی الاصل تبریزی المسکن.

تمام آبا و اجداد ایشان از جمله اکابر و علما و فضیلتی شهر تبریز بوده، هر یک از ایشان در عصر خویش از خیرخواهی دولت و ملت کوتاهی نمی‌کرد و مرحوم میرزا محمد شفیع در عصر نادرشاه افشار به واسطه این که در موقع مقابله با عثمانی‌ها و حمله به عساکر ایشان در شهر تبریز ارائه طریق و راهنمایی نموده بود، مورد توجه قرار گرفت و بالاخره مستوفی آذربایجان بود و سمت وزارت داشت و شخص عاقل و مدبری بود.

و مرحوم میرزا محمد رفیع از جمله علمای اعلام و از تلامذه علامه بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق و از طرف آن مرحوم مجاز بود. و میرزا محمد رضی خوشنویس معروف، برادر کوچک آن

◀ تبریزی؛ مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۱۳۵؛ تبریز مه آلود، ج ۱، ص ۵۳؛ شرح حال میرزا علی نقی الاسلام تبریزی؛ سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۷۷؛ تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۵۱؛ آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۳۹۳؛ میراث اسلامی ایران، ج ۹، ص ۱۵۶؛ داستان رستان، ص ۶۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۸؛ تاریخ و جغرافی دار السلطنه تبریز، ص ۳۴۰؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۵؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۴۸؛ مصفی السقال، ص ۳۱۳؛ شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۲۷۳؛ تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۱۱۷؛ انتر آفرینان، ج ۲، ص ۱۸۴؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۸، ص ۱۶۳؛ مجله یادگار، س ۳، ش ۴، ص ۱۲؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۷۹، و ج ۴، ص ۱۵۴۶؛ تجربه الأبرار و تسلیة الأحرار، ج ۱، ص ۱۹۷؛ رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۵۹؛ روضات الجنان، ج ۲، ص ۶۶۰؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۱۸؛ مواد التواریخ، ص ۲۴۲؛ رهبران مشروطه، ج ۲، ص ۲۷۵؛ کوی سرخاب تبریز، ص ۱۲۰؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان، صفحات مختلف؛ مقدمه دیوان آتشکده نیز؛ یادداشت‌های میرزا اسد الله ضمیری، صفحات مختلف؛ خاطرات و خطرات، صفحات مختلف؛ تاریخ مشروطه در ایران، صفحات مختلف؛ شهید نیکام نقی الاسلام تبریزی؛ تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران، اغلب صفحات.

مرحوم است. شمه‌ای از نگارش مرحوم عبد الرزاق بیگ دُنْبَلی در حق آن مرحوم به قرار ذیل است:

میرزا محمدرفع از جمله تلامذه علامه بهبهانی و صدرنشین انجمن قدردانی، خلاصه اصفیای کرام و نقاوه اتقیای ایام، محقق علمای علام، مدقق فضلی عالی مقام، مسیحی خضر دانش، ادیسی قضابینش، بزرگواری متنسک متعبد، و خواجه متقشف متعبد، عظیم القدر، رحیب الصدر، رفیع المنزله، منبع المرتبه. در حل عبارات مشکله و مسائل غامضه از قدرت فضل و قوه استحضار فیروز، و در تصادم حوادث دهر ملالت بهر و تلامطم امواج فتن. عقل آموز و تجربت اندوز، مشربش بس عالی و شبها در مناجات یزدان در اشکی از دیده ریزان چون ثالی، و حالی به حلیه خداشناسی حالی. صدیقی با وفا و وقار بود و عزیزی با نجدت و فخار، و در انجمن دنیا با اهل دیار و غربا شفیق بود و از قدردانی نجبا را در شدت و رخا بهترین رفیق، از مخالف سلیقه و مشرب خویش به شدت مجانب، و به دوستان جنانی خود قلباً و لساناً و عیاناً راغب.

تا این که می نویسد:

همواره در جویبار لطفش سلسبیل بارد نصیب صادر و وارد؛

بزدحم الناس علی بابه والمشرّب العذب کثیر الزحام
 بهره یاب از خوان ایثارش موالی و معاند، از صافی طینت و صدق
 نیّت، صاحب خلق جمیل و طور نبیل و شأن جلیل، رأی
 مصلحت دانتش دشمن و دوست را در مشورت رهبر و دلیل، انواع
 نعمش بی نقم به مقیم و طاری و غربا و ابن السبیل سبیل بود.

خانه اش منزل درویشان بود حاصلش قوت جگر ریشان بود
 منزل صادر و وارد کویش منهل عذب موارد کویش

شمع انجمن این دیار، بل در دقیقه یابی و آداب دانئی سواد العین هر سواد نزهت آثار. چون در شهر سنه هزار و صد و نود و نه به وطن باز آمدم و آن جناب از تعمیر سَرِّ مَنْ رَأَى در سنه هزار و دویست به تبریز مراجعت کرد، با وی انباز و همراز شدم. قطع نظر از الفت و قربات ظاهری، در خدمت فضل پرورش ارادتی و صداقتی حاصل شد و رابطه روحانی متواصل. از پیوند اهل دیار بریدم و به صحبت بی نفاقش آر میدم

والد ایشان میرزا محمد شفیع را که اصل ایشان از معارف خراسان بود، دو فرزند نامی و دو خلف سعادت مند گرامی بود: میرزا محمد رفیع و میرزا محمد رضی.

این یکی ادریس موسی مرتبت و آن دگر برجیس عیسی منقبت این یکی از فاضلان روزگار و آن دگر از منشیان سحر کار لفظ او را نثره و شعری رهین کلک این را سحرها در آستین گزارش حال رضی الدین عن قریب در صوادر احوال خاقان سلیمان خضال و خسرو جمشید اقبال، رقم زد کلک گوهر نگار خواهد آمد.

در شهر سنه ۱۱۹۸ احمد خان بن مرتضی قلی خان دنبلی، بنای تعمیر مشاهد متبرکه سَرِّ مَنْ رَأَى که سالها مشهود ضمیر مهز تنویرش بود نهاد و قریب دوازده هزار تومان زر مسکوک برای انجام و اتمام این امر شگرف نزد آن جناب فرستاد و وی قریب دو سال در آن حدود متوقف بود و به تتمیم این امر اشتغال می نمود. و در تعمیر مشاهد منوره امام علی النقی و امام حسن عسکری و افراختن طاق و رواق امکنه عرش نطاق و بنای مسجد صاحب الامر و سرداب که غیبت امام علیه السلام در آن مقام اتفاق افتاده، مساعی جمیله به تقدیم رسانید. قبله مسجد احمد مستنصر عباسی انحرافی داشت؛ اساس مسجد را از زمین برداشت و محراب را به وضع دایره هندی آراست و مسجد را تمام کرد.

چون هنگام تعمیر ضرایح مقدّسه و توسعه صحنِ روضه جنتِ نهاد، به کندن اطراف مضاجع منوره مشغول شد و بنا و عمله در نبش قبور و فتنش مزارات عامه همت گماشتند، عامه و اهالی بغداد مانع شده، نزد سلیمان پاشا غوغا و شورش عظیم برآوردند، پس وی جناب میرزا پاشا را ملاقات کرده، به لطایف الحیل و سخنان معقول و جود و احسان آن جماعت را ساکت کرده، به کار خود پرداخت. بالضروره صحن مقدّس را از اخشاب و الواح و صنایع صنایع آل عباس که ابدان ایشان از مرور دهور سمت اندرآس یافته بود، پاک رُفتند و عظام رمیمه عامه را جمع کرده، در حفره دیگر نهفتند. یکی از آن جمله صندوق و ائق عباسی بود که بعد از معتصم خلیفه شد....

القصة جناب میرزا مادام الحیات نزد سلاطین و امرا و حکام احترامی تمام داشت. عمرش قریب به هفتاد بود که در اوّل سؤال سنه هزار و دو بیست و بیست و دو از این محنت آباد درگذشت. نعش مطهرش از تبریز به نجف اشرف نقل شد و از مآثر او نسخه‌ای است که در ردّ صوفیه نوشته است - انتهی -^۱.

میرزا محمدجعفر از اکابر و فضلالی شهر و بالقب «صدر» ملقب بود و در سنه ۱۲۳۵ق مرحوم شد. همچنین حضرت حاجی میرزا شفیع آقا ابتدا بالقب «صدر» که لقب آبا و اجدادی بود ملقب و ثانیاً بالقب نقه الإسلام ملقب و مخاطب بودند.

سال‌ها در عتبات عالیات در محضر اکابر علمای اعلام مشغول تحصیل علوم دینیّه و مخصوصاً در محضر سید عالم کامل، حاجی سید کاظم رشتی - اعلی الله مقامه - معارف الهیّه را تکمیل و از طرف آن مرحوم مجاز بود و پس از مراجعت به تبریز سالیان دراز همواره مرجع و ملجأ عموم ناس بود. در مجالس عمومی و خصوصی به

هدایت و ارشاد مردم می‌پرداخت و تخم معرفت و توحید را در قلوب مؤمنین می‌کاشت. مرحوم مزبور از جمله اشخاص عاقل و برجسته و برگزیده عصر خویش و از نقطه نظر ابقای بنای صلح و آسایش در بین جامعه طرف اعتماد و توجّه دولت و ملت بود و مراتب خیرخواهی و حقّ‌گزاری را نسبت به عامّه ناس به تقدیم رساند؛ چنانچه هنگام هجوم و غارت خانه مرحوم میرزا صادق قائم مقام و فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی که هر دو از پیشکاران و حکّام وقت بودند که از طرف رجّاله و ابواش شهر تبریز سرزده و اقدام شده بود، در سایه تدابیر حکیمانه و نصایح مردم، جان و ناموس قائم مقام را از تعرّض دیگران محافظت و از خطر مستخلص نمود.

همچنین در وقعه صاحب دیوان از غارت اشرار دفاع کرده، خود را مواجه خطر نمود و به طوری که لازم بود، از هرزگی و تعدّی اجامر جلوگیری کرد.

و بالجمله تاریخ تولّد ایشان ۱۲۱۸ هجری و تاریخ وفات ایشان در کربلای معلّا است که در شهر شوال ۱۳۰۱ هجری اتّفاق افتاد و در قاضی الحاجات در مقبره مخصوص دفن گردید.

مادّه تاریخی که مرحوم مغفور حاجی میرزا محمّد رفیع نظام العلما - طاب ثراه - انشا نموده این است:

ألامات بالطف صدر الوری شفیع المحبّین یوم الجزا
 فأورث همّاً طویلاً لنا إذا غاب منّا و شطّ النوی
 و سار إلى مرقدہ نیّر و قد طاب مثواه فی کربلا
 فـوا أسفـالـم یـعد ثانیاً و من فقده انهدّ رکن الولا
 و للـدین فی مـوته ثـلمة لقد شقّ منه أساس العلی
 سألت عن الطبع تاریخه فقال «بلی غاب بدر الهدی» (۱۳۰۱)

ایضاً مرحوم حاجی میرزا حسین خان که شخص فاضلی بوده، گفته

است:

بزد پشت پا بر جهان خراب ببرد از جهان آنچه بود آب و تاب
شفیع الوری هادی راه دین ولی ولی خدا بو تراب
نسی را همو بود قائم مقام ولی را همی بود نایب مناب
به هر امر و نهیش به رد و قبول بود مبتنی هر عقاب و ثواب
ز پیر خرد چون نمودم سؤال ز نقل شفیعاً به حسن العآب
به تاریخ نقلش ز دار المحن بگفتا بگویم «هو النور غاب» (۱۳۰۱)
حضرت مرحوم حاجی میرزا موسی آقا ثقة الإسلام، به تاریخ ۱۲۵۸
هجری ولادت یافت و در عصر خود از جمله علمای طراز اول شهر
تبریز بود که سالها در عتبات عالیات به تحصیل اشتغال داشت و
مخصوصاً در محضر عالم فاضل، آخوند ملا تقی هروری اصول فقه را
تکمیل و در محضر والد مرحومش حاجی میرزا شفیع آقا ثقة الإسلام
از کسب کمالات معنویّه و مراتب الهیّه بهره‌مند گردیده و استفاده کلی
نموده و مقام ارجمندی را احراز کرده بود. و در مجالس عمومی و
خصوصی از القای مطالب حقّه و نشر معارف الهیّه دریغ نفرموده،
جلب توجه عامّه و خاصّه را نموده بودند.

همچنین همواره به اقتضای فطرت سلیمه در مقام خیرخواهی نسبت
به دولت و ملت بوده، چنانچه در قضیه رژی و انحصار دخانیات که
تمام علمای شهر تبریز در رفع آن اتفاق کرده بودند، ایشان نیز در
حفظ حدود صلح بین دولت و ملت مساعی جمیله بذل نمود تا
محذور مترقب در سایه اتحاد و یگانی تمامی علمای اعلام مرتفع
گردید.

در سال ۱۳۱۴ هجری به واسطه تعرض و گفتگوی یک نفر مسیحی به
یک نفر طایفه نسوان از مسلمین فتنه‌ای تولید کرده مسیحی و ارمنی به
قنسولگری روس پناهنده شده، مفسدین دامنی به این آتش زده و

اجانب نیز از موقع استفاده نموده، می‌خواستند از آب گِل آلود ماهی بگیرند و به انتشار وارد کردن قشون به ایران افکار عمومی را جلب و دولت و ملت، هر دو دچار محذورات شده بودند. در عین حال پی به وخامت احوال برده، با عقل و تدبیر و نصایح مشفقانه غائله را رفع و مردم و اهالی را که از دحام و اجتماع تمام کرده بودند، متفرق نمودند. همچنین در سال ۱۳۱۲ نگهداری و حمایت از مرحوم میرزا عبد الرحیم خان قائم مقام را که حکمران و پیشکار آذربایجان و سیدنجیبی بود، از وظایف شرعیّه خود دیده، وقتی که رجاله تبریز به خانه آن مرحوم هجوم آورده غارت می‌کردند، آن مرحوم به واسطه همسایگی در مراجعت از مسجد و نماز جماعت تأمل نکرده، با جمعی از خواص و دوستان خود به خانه مرحوم قائم مقام تشریف برده، مردم رجاله و غارتگر را طوعاً و کرهاً متفرق و اموال منهوبه را به قدر مقدور مسترد داشتند. و در موقع غارت خانه مرحوم حاجی میرزا محمدرفع نظام العلما که در سنه ۱۳۱۴ از طرف مفسدین واقع گشت، شبانه ایشان را در منزل خود قبول و به خارج شهر به دستیاری حکومت وقت حرکت دادند.

و بالجمله مرحوم مزبور در ششم رمضان ۱۳۱۹ به رحمت ایزدی پیوست و جنازه ایشان به عتبات حمل شده، در همان مقبره والد مرحوم مدفون گشت.

در مرثیه و ماده تاریخ مرحوم حاجی میرزا موسی آقا ثقة الإسلام -
 أعلى الله مقامه - جناب مستطاب فخر الفضلا، حاجی میرزا عبد
 المحمّد اسکویی - سلمه الله - شعری انشا نموده که بعضی از آنها
 انتخاب و درج می‌شود:

ألا أيها الأحاباب قد غاب نورنا

بغیبتہ قد مات منا سرورنا

ألا غاب نور الحق رب الفضائل
و أشرف في الفردوس أعلى المنازل
قد انكسر الثابوت فيه سكينه
و حلم و علم و افتخار و زينة
قد ارتحل العلام ذو الفضل و التقى
من العالم الفاني إلى عالم البقا
و قد ذهب آثار دين و ملة
و قد عطلت أحكام شرع و سنة
تكسر ركن الدين من فوت عالم
لقد فاق في العلم على كل عالم
ألامات غوث الدين و الحجّة التي
لقد كان مولى مرجعاً للبرية
و فات أبو الأعلام نور الأفاضل
و أورد في الجنّات أروى المناهل
مضى ثقة الإسلام فخر الأعظم
سمي إمام الحق موسى و كاظم
سمي كلیم الله أهل التكرم
كلیم من الله زمان التكلم
ألا إنه خير الورى في السجية
ألا إنه نور الهدى في البرية
فمن موته قد مات كل الفضائل
و من فوته قد فات كل الوسائل
لقد رفع الله الرفيع بجنة
له درجات عاليات و غرفة

تاریخه ألهمت یا ذا الفضائل

و أشرف في الفردوس أعلى المنازل (۱۳۱۹)

وإن شئت تاريخاً سواء يساعد

فقل «ثقة الإسلام موسى» (۱۳۱۹) لواحد

أيضاً في مراثية و مادة تاریخه طاب ثراه:

بين الوری لقلبنا سرورا	یا ثقة الإسلام كنت نورا
أنت الفهیم الأفهم المدقّق	أنت العلیم العلیم المحقّق
أنت الإیام العادل المقلّد	أنت الفقیه الأفقه المسدّد
كلّ العیون ناظر إلیکم	كلّ العلوم حاضر لدیکم
یا هادی الأنام نور الأمة	أیا سمیّ سابع الأنمة
كملت فی الآداب و الرسوم	أنت الذی استغنیت فی العلوم
لعیننا و قلبنا سرور	یا أیها الأحباب غاب نور
و هو علی الأعلام صار سیّدأ	هو الذی فی العلم قد توخّدا
ورّخته «حسنت مستقرأ» (۱۳۱۹)	إذ أدخل الجنة و استقرأ
فقیل لی «اختاره و علاه» (۱۳۱۹)	سألّت تاریخاً سوى من الله
ورّخ له «أیا عظیم النور» (۱۳۱۹)	وإن تشأ سواء فی السطور

شمه‌ای از سوانح عمری و قضیه حضرت

آقای میرزا علی آقا ثقة الإسلام

مرحوم مغفور در شب جمعه هفتم شهر رجب هزار و دویست و هفتاد و هفت هجری متولّد شد و در ایام شباب علوم ادبیه و معانی و بیان را نزد فضلا و ادبا کامل تحصیل و بعد از اشتغال به اصول و فقه، اواخر قرن سیزدهم هجری به عتبات عالیات تشرف حاصل نمود. پس از مدتی اقامت و استفاضه کامل از محضر علمای اعلام، مثل عالم فاضل مرحوم حاجی شیخ علی یزدی بفروری و ثانیاً در محضر عالم

فقیه آخوند ملاً حسین اردکانی و فقیه عصر خود مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی استفاده و تلمذ نمود و از جانب آن مرحوم مجاز بود. مدتی نیز معارف الهیه را نزد جد امجد خود، حاجی میرزا شفیع آقا تکمیل نمود، تا این که در سنه ۱۳۰۸ به وطن مألوف خویش مراجعت نموده، همواره در بث علوم دینیه و معارف الهیه سعی و اهتمام تمام داشت و با ذهن صاف و نقاد در فیصله امور و آسایش مردم، سعی و جاهد بود تا این که در سنه ۱۳۲۴ انقلاب و مشروطیت ایران شروع گردید. آن مرحوم با نهایت حزم و احتیاط در مواقع لازمه از خیرخواهی دولت و ملت آنی غفلت نورزیده، چه در مجالس خصوصی و چه در ملأی سر منبر آنچه لازمه تنبّه و هدایت اهالی بود، همیشه القای کرد و متذکر می شد. چنانچه در موقع محاصره تبریز که شاهزاده عین الدوله از طرف دولت با اردو در باسمنج نشسته و راه را به تبریز و تبریزیان بسته و اهالی، دچار فشار و در نهایت سختی واقع شده بودند، در آن هنگام مرحوم مزبور با دو نفر از علمای عظام، آقای حاجی سید المحققین و آقای حاجی سید حاجی آقا میلانی به باسمنج رفته و مذاکرات طولانی با دولت و مرحوم محمد علی شاه قاجار فرمودند.

و مخصوصاً تلگرافات ایشان که چاپ شده، حاکی از علو رتبه و دوراندیشی و خیرخواهی آن مرحوم نسبت به دولت و ملت ایران است. و بالجمله چنانچه مسلم و نزد عقلا واضح و روشن است، در آن هنگام همسایه شمالی و جنوبی، از انقلاب ایران استفاده کرده و هر کدام از دول مجاور در مداخله در امور ایران خود را ذی حق و ذی نفع تصور کرده، کار را به جایی رساندند که به دولت ایران اولتیماتوم داده شد و رسماً ایران را به موقع مقاسمه گذاردند.

روس ها در آن موقع به عنوان حمایت و نگهداری اتباع خویش قشونی به ایران و سمت شمالی و شهر تبریز و نواحی آن خصوصاً

سوق داده و پی بهانه می‌گشتند که انقلابی برپا کنند و آن را مجوزی برای عملیات و مداخلات خود قرار دهند.

عقلا و دانایانِ رموز می‌دانستند که مقصود اصلی ایشان چیست. این بود که آن مرحوم نیز عواقب امور را وخیم دید و در آن موقع حساس، امر به سکوت و تأمل نمود؛ زیرا نمی‌خواست طرف مقابل بهانه‌جویی کرده، اقدامی بکند. ولی اشخاص مغرض و یا دوستان جاهل، غافل از جریان امر بودند و مقابله با روس‌ها را اولین علاج دانسته و طرف شدن ایشان را سهل انگاشته و به حرف عقلا چندان وقعی نمی‌گذاشتند.

تا این که اواخر ذی حجه ۱۳۲۹ در نتیجه پیچیدگی و بهانه‌جویی روس‌ها قهراً درگیری به وجود آمد و جمعی از طرفین کشته و زخم‌دار گردیدند و از اول محرم چند روز مجاهدان مشغول جنگ و جدال بودند و تا هفتم ماه مرحوم آقا به همراهی مرحوم امان‌الله میرزا حکومت وقت و آقای مشاور السلطان کارگزار و چند نفر از اکابر شهر مکرر با قنسول روس و انگلیس ملاقات و مذاکرات طولانی در باب اصلاح امر نموده و سعی و اهتمام کامل در خاموش کردن نایره فتنه و تعدی ایشان به عمل آوردند.

و چون قضیه صلح و مسالمت، صرفه روس‌ها نبود، این بود که بر مراتب تشدد و سختگیری خود افزودند و پس از رسیدن قشون جدید از روسیه که دم پل آجی اردو زده و با حال بمباران به شهر وارد شده بودند و در باغ شمال تمرکز داشتند، بالاخره شهر تبریز به کلی در تحت استیلا و نفوذ ایشان واقع گشت و مجاهدان چاره‌ای جز گریختن و متواری شدن ندیدند.

تا این که در هفتم و هشتم ماه محرم، مرحوم شیخ سلیم و ضیاء‌العلما با دستگیری و ارائه طریق مسلمانان خوش فطرت! گرفتار شدند و آن

ایام هر کس به خدمت مرحوم آقا می رسید، امر به خارج رفتن و متواری شدن می فرمودند.

پاره‌ای گزارشات و آخرین سانحه آن مرحوم

در این چند روز هر کس از دور و نزدیک خیالات فاسده اجانب و دسیسه کاری پاره‌ای اشخاص مغرض را در حق آن مرحوم می شنید، به طور خصوصی به وی ابلاغ می کرد، ولی خود آن مرحوم ابدأ به خارج رفتن و متواری شدن رضایت نداده، در خانه خود را باز گذارده، تسلیم مشیت الهی و تقدیر خداوندی بودند و مکرر آن مرحوم به اشخاص متعدّد تلویحاً و تصریحاً از وقوع حادثه مهم خبر می دادند. از جمله مرحوم میرزا علی خان ادیب که به واسطه رایگانی با آن مرحوم روز هفتم محرم خدمت ایشان رسید، چون وقت ظهر بود با هم غذا صرف کرده، فرموده بودند: شاید این آخرین غذا خوردن با شما باشد.

مرحوم ادیب سؤال کرده بود: مگر خیال سفری دارید؟

در جواب فرموده بودند: بلی سفر خیلی طولانی.

بعد ادیب مرحوم می گفت: بعد از تأثر از این فرمایش ایشان عرض کردم: خوب است چندی به خارج تشریف ببرید.

فرمودند: هیهات! اگر من فرضاً در جسد حضرت عیسی جای گزینم، باز روس‌ها ابقا نکرده، در صدد اتلاف من بر می آیند.

و روز دوم محرم نیز با مرحوم سیف السادات سرخابی و چند نفر دیگر این قبیل فرمایشات را فرموده بودند.

از جمله اشخاصی که اظهار انسانیت کرد، شهبندر عثمانی بود که به توسط شخص محترمی که فعلاً از نمایندگان آذربایجان است، پیغام داده و ابراز محبت کرده بود که: «من نسبت به ثقة الإسلام از اجانب

خطری تصوّر می‌نمایم و من حاضرَم از ایشان پذیرایی نمایم» و شخص محترم به وسیله‌ای ابلاغ کرده بود. آن مرحوم جواباً اشعار داشته بودند که در مقابل تقدیرات الهی چاره‌ای نیست. محافظه‌جان سهل است، ولی چگونه می‌شود که من برای محافظه‌جان خود التجا به مأمنی بنمایم و دیگران را به زحمت و خطر دچار کنم و چگونه می‌توانم در آتیه میان دوست و دشمن زندگی نمایم؟! و البته مردن را با مقایسه این حال ترجیح داشته، اقدام به این امر را جایز نمی‌دانم و با امتنان از اظهار محبت شخص معهود توکل به خدا می‌نمایم.

تا این که روز دوشنبه نهم محرم ۱۳۳۰ هجری وقت عصر در حالتی که مرحوم آقا می‌خواستند به منزل آقای دکتر میرزا علی نقی خان افتخار الملک تشریف ببرند، سر کوچه خودشان، و دینسکی نایب قنسول و صاحب منصب هر دو از درشکه پایین آمده، بعد از ادای تعارف رسمی اظهار می‌کنند جنرال قنسول سلام رساندند، چون در قنسول‌خانه چند نفری هستند، مذاکره‌ای خواهد شد، فرستادند شما هم تشریف بیاورید.

ایشان فرموده بودند: شما بروید، من با درشکه دیگر می‌آیم. بعد نایب قنسول اظهار کرده بود: درشکه، مخصوص قنسول است که برای شما فرستاده‌اند!

به هر تقدیر آن مرحوم، بی‌ملاحظه و درنگ سوار درشکه و یکسر همراه ایشان به قنسول‌خانه تشریف برده، جریان امر، آن جا آنچه معروف شد جبل‌التین روزنامه کلکته در آن تاریخ شرحی نوشت، ولی اجمالاً آنچه از منابع مختلفه موثقه به دست آمده، شرح داده می‌شود. بعد از ورود به قنسول‌خانه جنرال قنسول ملّکر خطاب به مرحوم آقا نموده، سؤال ذیل را کرده‌اند:

قدرت دولت روس با دولت ایران چطور می‌دانید؟ گر چه دولت

ایران در این مسئله کشتار روس‌ها دخالتی نداشته. اهالی و پاره‌ای
 رؤسا مبادرت به این کار کرده‌اند و شما که پیشوای آنها بوده‌اید،
 اگر مانع می‌شدید هرگز اقدام به طرفیت و کشتار سالدات‌های
 روس نمی‌کردند. وانگهی مگر قدرت دولت روس را همان قزاق
 ساخلوی شهر تبریز می‌دانید؟

مرحوم آقای شهید در جواب فرموده‌اند:

ما ملت ایران منکر قدرت دولت روس نیستیم، ولی حقایقت، خود
 از هر قدرتی قوی‌تر است. وانگهی در این مسئله طرفیت و کشتار
 روس‌ها محرک، خود شما بوده‌اید و ابداً عقلا و اهالی، راضی به
 این مسئله نبودند.

از جمله سؤالات و ایرادات، همانا پاره‌ای تلگرافات بوده که به مرکز
 مخابره شده بود. صورت آنها را مظنه به دست آورده، تولید کدورت
 و مایه ایراد شده بود.
 جواباً فرموده بودند:

منتها من به اقتضای اسلامیت، نفوذ اجانب را مایل نبودم و حالا
 شما هم به اقتضای سیاست، هرگونه رفتار نمایید مختارید.

جنرال قنسول، ورقه‌ای که قبلاً تهیه کرده بود، به نظر ایشان رسانده و
 امضای آن را تکلیف کرده بود و مضمون آن تقریباً این بود که از طرف
 اهالی تبریز اقدام به جنگ شده و چقدر تلفات به روس‌ها تحمیل
 گردیده و قشون امپراطوری در مقام مدافعه بوده تا این که مجبور
 شدند اشرار را دفع و آذربایجان را امنیت بدهند و به يد قدرت ایشان
 تبریز فتح شد. و بعد وعده و نوید داده بود که اگر این ورقه را امضا
 نمایید، از طرف دولت امپراطوری مورد توجه خاصی خواهید شد.
 مرحوم آقا از امضای ورقه امتناع ورزیده و گفته بودند:

این نوع وعده و نوید شما مثل دلداری یک طفل کوچکی است که با

نقل و شیرینی گولش زده و مشغولش می‌کنند .

بعد از اصرار زیاد و تحاشی ایشان قنسول مایوس شده، سپس میرزا علی اکبر خان، منشی قنسول‌خانه را فرستاده، مرحوم آقا به ایشان تعرّض فرموده و اظهار کرده بودند :

شما مسلمان هستید، پس چگونه راضی می‌شوید که من کفر را ترجیح داده و بر تسلّط اجانب به مملکت اسلامی اجازه و امضا بدهم !؟

پس از یأس از امضای ورقه، سر شب وی را از قنسول‌خانه به باغ شمال برده، تسلیم رئیس قشون نموده بودند . در باغ نیز همین قضایا تجدید شد و جز جواب رد مطلبی نشنیده، در جواب استنطاق و سؤالاتی که کرده بودند، این قدر فرموده بودند :

اگر محاکمه در جای بی‌طرف و از اشخاص منصف بود و نمایندگان دول بی‌طرف حضور داشتند جواب می‌دادم ، ولی فعلاً که این حال و جریان امر این طور است، جواب دادن فایده ندارد .

و بالجمله شب عاشورا در همان باغ شمال متوقّف و مشغول عبادت بوده‌اند .

صمد جویان به راه دین پرستی من از عشق وطن با کفر توأم

تا این که عصر روز عاشورای هزار و سیصد و سی هجری ایشان و چند نفر از احرار را به سربازخانه آورده ، آن مرحوم دو رکعت نماز تقدیم درگاه الهی نمود و گاه به آقا شیخ سلیم و سایرین که در مقام اضطراب و تشویش بودند، دل‌داری و تسلی می‌دادند . بعد از آن با رشته دار جفای روس‌ها و مسلمان‌نماها رشته حیاتش قطع و مرغ روح پرفتوح ایشان در فردوس برین آشیانه گزید و از رنج و بلا و محن دنیا مستخلص گشت .

و روز پانزدهم نزدیک غروب چند نفر از دوستان ایشان جان خود را

بر طبق اخلاص نهاده، جنازه آن مرحوم را به سید حمزه آوردند و بعد از غسل و کفن، نماز را مرحوم حاجی شیخ محمد سرخابی خویبی شبانه خواند و در مقبره مرحوم عزیز خان سردار به طور امانت گذاشتند، تغمده الله برحمته و غفرانه.

اجمالاً فقید شهید در علوم ادبیه و ریاضیات و نجوم و اصول و فقه و حکمت و کلام و تاریخ، سرآمد بود و حظّ وافری داشت و تحصیلات خود را نزد استادان کامل ادامه داده و مقام بلند و ارجمندی را احراز کرده بود.

مرحوم مزبور، قلم خوب و مطبوعی داشت و با قریحه مستقیم در املا و انشایی نظیر بود. از آثار ایشان چند رساله - رساله لالان^۱ - و ترجمه عتی است که به امر و اشاره مرحوم حسنعلی خان امیر نظام، ترجمه گردید و به طبع رسید^۲ و آنچه مهمّ است همانا کتاب مرآة الکتب^۳ است که با صرف اوقات با وجود اشتغالات و گرفتاری، به قدر مقدور، اسامی کتب و تألیفات شیعه را در آن جمع و این کتاب را تألیف کرده‌اند و هنوز به طبع نرسیده است^۴ و فعلاً همین رساله انتشار می‌یابد که در عین بجاو حه انقلاب و اختلال احوال مشغول تحریر و تألیف آن بوده‌اند.^۵

۱. الذریعة، ج ۱۸، ص ۲۸۶.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۱۶.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۲۸۲.

۴. مرآة الکتب یا اسماء الکتب، این کتاب با تحقیق شادروان محمد علی حائری در ۵ جلد، در سال ۱۴۱۴ق از سوی انتشارات کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی نجفی به چاپ رسیده است.

۵. دیگر آثار علمی وی عبارت است از:

۱. تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته با تحقیق و تصحیح نگارنده (آماده چاپ)؛ ۲. کتاب تسهیل زبج هندی یا تسهیل زبج محمد شاه هندی؛ ۳. رساله اگر ملت و اگر ما آذربایجانیان؛ ۴. سیاست اسلامی؛ ۵. تاریخ سید حمزه و طاق شاه علی؛ ۶. ظلم والد به ولد؛ ۷. رساله سیاست؛ ۸. مشروطه یا مشروعه (منسوب به اوست)؛ ۹. حواشی و شروح؛ ۱۰. علم رجال؛ ۱۱. جنگ خصوصی؛ ۱۲. کتاب مجمل حوادث یومیّه مشروطه؛ ۱۳. مجموعه تلگراف؛ ۱۴. مراسلات و منشآت.

خیلی مناسب است بعضی راپورت‌های تلگرافی و کتبی اولیای امور روس که به وسیله‌ای به دست آمده، ذیلاً درج شود:

مراسله و راپورت محرمانه جنرال قنسول روس در تبریز به سفیر روس مقیم تهران در دهم یانوار ۱۹۱۲، شماره ۱۴. در آن مراسله راپورتی داده و این جمله را درج می‌نماید:

ثقة الإسلام که رئیس مشروطه‌چیان بود، از اقدامات مضرّ و خطرناک او سابقاً من در راپورت‌های خود به شما اطلاع داده‌ام و کاملاً ثابت کرده بودم که مشار الیه آدمی مغرض و وجودش خیلی مضرّ است.

باز ذیلاً می‌نویسد:

در خصوص نظریات مطبوعات انگلیس درباره اعدام ثقة الإسلام می‌خواهم این توضیحات را بدهم که چون چند نفر از رادیکال‌های انگلیس و تقی‌زاده و مسیو مواور مخبر روزنامه تایمس که ثقة الإسلام هم با آنها هم فکر بود، با یکدیگر هم عقیده شده بودند و عقیده ایشان هم این بود که باید دولت ایران یک دولت مستقل بر پا بشود و گویا می‌خواستند که ایران را به زور به حال تمدن بیاورند، در صورتی که ایران مدّت عمر خود و دور خود را گذرانده است...

الخ.

البته نکته سنجان می‌توانند تشخیص بدهند که تقصیر مرحوم ثقة الإسلام چه بوده و اگر به بعضی مطبوعات خارجه و کتاب آبی مراجعه شود معلوم خواهد شد که قضیه آن مرحوم چه اندازه افکار سیاسیون خارجه را جلب نموده و مخصوصاً مستر مکدانلد نطق مفصلی نموده و روزنامه جبل‌المتین شماره ۳۱ سال نوزدهم آن را ترجمه نموده و شرح داده است که چند جمله از آن عیناً درج و ایراد می‌شود:

تقریباً امروز یازده هزار قشون روس در ایران موجود است. آیا این قشون برای برقراری امنیت است یا برای کار دیگر؟ این قشون

در ایران چه کار می‌کنند؟!

در حقیقت این جماعت، محافظ امنیت ایران‌اند (خنده تحقیر)! روسیان، این امنیت پسندی خودشان را بدین طریقه ظاهر داشتند که یک رئیس روحانی (ثقة الإسلام تبریزی) را دیروز به دار زدند که برابر بود با یک کشیش بزرگ محبوب پاک که در روز با صلیب حضرت مسیح به دار زنند (شرم شرم).

قشون روس فقط برای برپا نمودن هنگامه و انداختن اغتشاش به ایران رفته است و همین که این یازده هزار قشون به انداختن هنگامه کامیاب شدند، به کمک آنها باز قشون فرستاده خواهد شد و در آن موقع مقاسمه ایران یکی از مسائل طی شده قرار خواهد یافت. از آن به بعد وزرای عاقل و رجال دانای ما همین قدر خواهند فرمود: زمانه خیلی بی‌انصاف است! ... الخ.

به هر تقدیر بعد از این قضیه مولمه برای آن مرحوم، خانواده و دوستان ایشان نتوانستند اقامه عزای نمایند، مگر این که بعد از انتشار این خبر در اسلامبول و عتبات عالیات خصوصاً در کاظمین که آن اوقات به واسطه اولتوماتومی که به دولت ایران داده شده بود، مجمع علمای اعلام و حجج الإسلام نجف و کربلا بود، مجلس فاتحه و ترحیم منعقد گردید.

و سفیر روس مقیم تهران در تلگراف محرمانه خود، مورخه ۲۹ دیکابر ۱۹۱۱، شماره ۶۹ می‌نویسد و اشعار می‌نماید:

دولت ایران اقدامات لازم را در باب اعدام چند نفر ایرانی که ثقة الإسلام هم در ضمن آنها بوده است به عمل نیاورد.

تلگرافاتی که از تبریز می‌رسید سخت سانسور می‌شد. عزاداری و تعزیه‌داری برای ثقة الإسلام در همه جا سخت قدغن شده بود. این قضیه فقط در اصفهان هیجانی پیدا نمود آن هم به واسطه

بی‌کفایتی سردار اشجع که حاکم آن جا بود و مشار الیه هم معزول گردید .

سردار اشجع به مناسبت عقیده شخصی خود بر ضد تبلیغات آقای نجفی اقدامی نکرده بود ، انتهى .

تلگراف رمز سازانوف وزیر امور خارجه روس به سفیر روس مقیم تهران مورخه ۲۳ دی‌کابر ۱۹۱۱ شماره ۲۳۱۶ راجع به تلگراف رمز شماره ۱۳۳۲ شماست .

مستشار سفارت ایران مقیم پترسبورغ به موجب دستور العملی که از دولت ایران به او داده شده است ، امروز به من اطلاع داد که هیئت دولت ایران آن وقت می‌تواند در سرکار مانده و کار بکند و آن وقت می‌تواند دوستی و یگانگی را با دولت روس برقرار و پایدار بنماید که دولت روس وقتی را معین بکند که قشون روس از ایران خارج شده و ایران را تخلیه بکند و دولت روس قول بدهد که شجاع‌الدوله معزول و از تبریز اخراج بشود و آنهایی که در اعدام ثقة الاسلام مقصّرند و مخصوصاً این عمل فجیع را در روز عاشورا اجراء کرده‌اند ، مجازات بشوند و الا هیئت دولت مجبور است که استعفا داده و به جماعت ایران به این مضمون ابلاغیه دهد که :

«به واسطه عملیات روس‌ها ما از اداره کردن امورات دولت عاجز هستیم» .

من فوراً به علیقلی خان گفتم که همچین اظهارات دولت ایران خیلی بی‌موقع است و به او حالی کردم که او هم به دولت خود بفهماند که این اقدام به کلی غیر صحیح است و تأکید کردم که او به هیئت دولت خود بگوید که این طور اقدامات دولت ایران بی‌نتیجه و غیر صحیح است و ممکن نیست .

خواهش می‌کنم وضعیات کنونی را فوراً به من اطلاع بدهید و عقیده خودتان را هم در باب استعفای هیئت دولت ایران بیان نمایید

که اگر هیئت دولت ایران استعفا بدهد چه نتیجه می دهد و اگر واقعاً استعفا بکنند ، آن وقت تکلیف ما چیست ؟ و چه اقدامی باید کرد ؟ و شما موظف هستید به این که به نایب السلطنه و به وزرا حالی بکنید که اگر آنها به این کار اقدام بکنند بدبختی های بی انتها به سر مملکت خودشان خواهند آورد . علاوه بر این اگر هیئت دولت ایران شعور خودشان را به ثبوت برسانند و این توصیه را از شما قبول بکنند ، آن وقت شما می توانید به آنها اشاره بکنید که ما می توانیم فقط به آن محکمه های نظامی دستور العمل جدید و ترتیب دیگری بدهیم و ضمناً بگویید که البته ماندن قشون ما هم در ایران همیشگی نیست . قشون ما تا آن وقت در ایران خواهد بود که در نقاطی که قشون ما آن جا هست اسباب فراغتی فراهم آمده ، امن و آسایش بشود .

امضای سازانوف

باری منظور از شرح و درج تلگرافات و راپورت متصدیان امور دولت روس این است که ابنای وطن و اهالی مملکت معلوم نمایند که اجانب چه اندازه پرده پوشی بر اعمال فجیعانه و تعدیات خود نموده و در مملکت ایران تا چه حدی حکم فرما و فعال ما یشاء بودند که به دستگیری خود مسلمانان چه اقداماتی کرده و چه مظالمی را مرتکب شده اند .

چنانچه در یکی از تلگرافات ، رمزی و محرمانه قنسول روس اطلاع می دهد و اسامی یازده نفر را نام می برد و می نویسد: این اشخاص را خود مسلمانان از محلّه های مختلف گرفته به ما تسلیم کرده اند . و بالجمله شرح اقدامات مسلمانان آن دوره شرح علی حده و کتاب جداگانه لازم دارد و البته تاریخ ، روزی مطالب واقعی را کشف نموده ، حق و حقیقت ، واضح و روشن خواهد شد .

ماده تاریخ آن مرحوم

یکی از فضایل عصر چند شعر عربی در تاریخ وفات آن مرحوم ساخته که بعضی از آنها انتخاب و درج می شود:

یا ثقة الإسلام یا مصلبه

یا آية العلام یا ملبه

أيا شبيهاً بمسماة العلي

و شبيهه دم الخناء خضبه

یا عروة الوثقى أيا عصمتنا

فما أضاء شمسه و كوكبه

أرّخ له «شمس ضحى يا علي» (۱۳۳۰)

«وللذي ويل مثنى مصلبه» (۱۳۳۰)

«ناد علياً ثقة الإسلام» (۱۳۳۰)

طيبه تاريخ هذبه

اصرخ شحي ثقة الإسلام مصلبه

و ابك دمأ نضرة الأيام مصلبه

كـمـيـثـم و مسيح صلبوه كزید

أنظر إلى زينة الإسلام مركبه

و شركوه العدي في رزه آل علي

بـيـوم عاشور قد علوه منجبه

إن شئت تاريخ عام في شهادته

أرّخ له «ثقة الإسلام مصلبه» (۱۳۳۰)

ایضاً میرزا اسدالله ضمیری که از ملازمان خدمت آن مرحوم بوده،

چند رباعی در تاریخ وفات وی گفته است:

در محرم علی بن موسی

همجو عیسی به دار شد مصلوب

«شغل» (۱۳۳۰) تاریخ هجری قمری

جدی شمسی «طالب مرغوب» (۱۲۹۰)

در سال هزار و سیصد و سی شد کشته به دهم محرم
عالم به علوم شرع اسلام با قبله هفتمین هم نام
در شهادت علی بن موسی شد سردار یوم عاشورا
گوی سبقت ز عالمان بر بود «عالم و کامل و غنی و دوده» (۱۳۳۰)

«قتیل روز عاشور محرم» (۱۳۳۰)

به شمسی سال شد «آلوده در غم» (۱۲۹۰)

امام هشتمین را بود هم نام

به دار غم جو عیسی یا جو میثم^۱

حرّزَ في ۲۵ ذي حِجَّة ۱۳۵۱ مطابق با اوّل اردیبهشت ۱۳۱۲.

نسخه مورد استفاده

تحقیق کتاب حاضر بر اساس نسخه چاپی آن که در سال ۱۳۳۰ ق در

۱. آرامگاه کنونی این شهید بزرگوار در جنوب غربی مقبره الشعراى تبریز قرار دارد و سنگ مرمر بزرگی بر روی آن قرار گرفته است. رونوشت مزار وی چنین است:

«هو الحي الذي لا يموت

«ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون» مرفد شريف حضرت عماد الملة والدين، فطب الموحدين، المتحلى بالحكمة والسياسة، علم الأعلام حجة الإسلام علي بن موسى ثقة الإسلام - أعلى الله مقامه - محض حفظ بيضة اسلام و استقلال کشور ايران و امتناع از قبول مقاصد خانانان بیگانه، روز عاشورای هزار و سیصد و سی هجری برابر دهم دی ماه هزار و دوست و نود شمسی در تبریز به دست قشون روسیه تزاری شهید و به رحمت الهی پیوست. در حواشی سنگ قبر وی شعر عربی ذیل درج شده است:

إنّ الفؤاد لهذا الرّزء ملهوب
والدمع في ذلك المفجوع مسكوب
كيف السلو عن الخطب الفصيح وقد
أشجى القلوب ومنها الصبر مسلوب
إنّ الرضائي إذأ بالحرز حرّز في
تاريخه: «ثقة الإسلام مصلوب»

۲. تا اینجا مطالبی بود که در مقدمه چاپ قبلی (ایضاح الانبياء) نوشته شده بود.

تبریز به چاپ رسیده، صورت گرفته است. لازم به یادآوری است که مقدمات چاپ اول این کتاب در زمان مؤلف آن مهیا شده بود که به علت شهادت وی به تعویق افتاد و به اندک زمانی پس از آن، به همت برادر مؤلف، آیه الله میرزا محمد آقا ثقة الإسلام تبریزی در تبریز به چاپ رسید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين، و الصلاة و السلام على خير خلقه محمّد و آله الطيّبين الطاهرين .

اما بعد: چنين گوید بنده ذليل المتمسک بحبل الله العزيز علي بن موسى بن محمّد شفيح الخراساني الأصل المنسوب إلى تبريز که: تاريخ ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت ﷺ در میان طایفه امامیه و غیرهم محلّ خلاف و در تعیین ماه و سال و روز آن اختلاف واقع شده و علامه المولى محمّد باقر المجلسى المتوفى سنة ۱۱۱۰ در مرآة العقول که شرح کتاب کافی است^۱ و در جلد ششم و چهاردهم بحار متعرض تحقیق این مطلب شده و مخصوصاً در جلد چهاردهم تفصیل داده و ادله ای را که بعضی افاضل عصرش در تقویت قول کلینی - علیه الرحمه - ذکر نموده و تمسک جسته به بعضی امور حسابیه که در تعیین غزه حسابی میان منجمین معروف است، ذکر کرده.^۲

و علامه نوری الحاج میرزا حسین المازندرانی المتوفى سنة ۱۳۲۰ در نصرت قول مشهور ما بین امامیه و ردّ قول کلینی و غیره، رساله ای تألیف کرده مسماً به میزان السماء و او نیز مانند مثبت تمسک جسته به همان امر حسابی.^۳ و در این ایام رساله فارسیه به نظر رسید از تألیفات فاضل محدث رضی الدین محمّد قزوینی از معاصرین مجلسی مذکور صاحب کتاب لسان الخواص المتوفى سنة ۱۰۹۶ که او نیز قول کلینی را

۱. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۴۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۲.

۳. رساله میزان السماء در تعیین مولد خاتم الأنبياء با تحقیق محمّد کاظم رحمتی در میراث حدیث شیعه، دفتر ششم، ص ۳۸۷-۴۴۳، به چاپ رسیده است.

اختیار کرده و گویا مقصود مجلسی از بعضی افاضل معاصرین که کلام او را نقل نموده، همین فاضل قزوینی است؛ زیرا بعضی [از] آنچه مجلسی از او نقل کرده در این رساله موجود است و هر دو از این دو فاضل مثبت و نافی که تمسک به اعمال نجومی کرده‌اند و خواسته‌اند که غزّه ماه را به تقریبی که منجمین را در تعیین غزّه، حسابی معمول است، تقریباً معین نمایند تعرّضی بر استخراج هلال نکرده و آن را از موهنات یا مویدات طرفی نشمرده‌اند و در تعیین غزّه حسابی نیز با نوعی از تسامح و تقریب راه رفته‌اند.

لهذا این بنده بی‌تدرّب کم تدبیر خواست در این باب قلمی و قدمی بردارد و با همه بی‌بضاعتی و بی‌اسبابی آنچه به نظر قاصر می‌رسد، به رشته تحریر کشد. پس به ترقیم این مختصر مبادرت نمود و مختصری را که چند سال قبل در تحقیق و تعیین سال شهادت حضرت سید الشهداء - ارواحنا فداه - نوشته بود، بعد از اعاده نظر علاوه کرد و نامید آن را به ایضاح الإنباء فی تعیین مولد خاتم النبیین و مقتل سید الشهداء.

و در آخر رساله مناسب آمد که به ذکر بعض امور دیگر که مطرح مذاکره است از تعیین موضع شمس در روز خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و غیره تعرّضی شود. و مرتّب نمودم آن را به چند باب و خاتمه، والله المستعان.

باب اول

در ذکر اقوال امامیه و غیرهم و بیان اختلاف آنها در
تعیین سال و ماه و روز و ولادت با سعادت و در آن چند فصل است

فصل اول: در ذکر اقوال امامیه

بدان که فرقه جلیله امامیه اتفاق کرده اند بر این که ولادت باسعادت در ماه ربیع الاول بوده از عام الفیل و آن سالی است که ابرهه حبشی بافیل به مکه هجوم آورد و در این باب ابدأ خلاف و اختلافی نقل نشده، فقط اختلاف در تعیین ایام است که در چند ماه مزبور بوده و در روز آن نیز خلافتی نیست که روز جمعه بوده و در این باب میان امامیه دو قول بیشتر نیست:

قول اول: قول شیخ اقدم ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی المتوفی سنة ۳۲۹ و قول مورخ فاضل امامی، علی بن الحسین المسعودی معاصر کلینی است که اختیار کرده اند که ولادت آن حضرت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول بوده از عام الفیل.

کلینی در کتاب کافی در باب تواریخ فرماید و ترجمه اش این است:

متولد شد پیغمبر ﷺ دوازده شب گذشته از شهر ربیع الاول در عام فیل، روز جمعه وقت ظهر و وقت طلوع صبح.

نیز روایت شده پیش از آن که مبعوث شود به چهل سال و حامل شده بود بر او والده اش در ایام تشریق^۱ نزد جمره وسطی در منزل عبد الله بن عبد المطلب.

۱. ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از ماه ذی حجه است و در این باب اشکالی هست که آخر مبحث ذکر خواهد شد. [مؤلف ﷺ].

تا این که گوید:

پس هجرت کرد بر مدینه و توقف نمود در آن جا ده سال و رحلت نمود دوازده شب گذشته از ماه ربیع الاول روز دوشنبه ، و عمر مبارکش شصت و سه سال بود.^۱

و مسعودی - که بی شبهه امامی مذهب است - در کتاب الوصیه گوید آنچه ترجمه اش این است:

روایت شده که متولد شد حضرت رسول ﷺ وقت طلوع صبح از روز دوشنبه ختنه کرده شده و روز جمعه نیز روایت شده دوازده شب از ربیع الاول گذشته در عام فیل و آن عام فتح است و این قول صحیح تر است.^۲

و در مروج الذهب گوید آنچه ترجمه اش این است:

آنچه به صحت پیوسته از مولد پیغمبر ﷺ این است که بوده است بعد از آمدن اصحاب فیل به مکه به پنجاه روز و آمدن آنها به مکه روز دوشنبه بوده ، سیزده شب از محرم مانده سنه هشتصد و هشتاد و دو از عهد ذوالقرنین . و آمدن ابرهه هفده شب از محرم گذشته بوده از سال دویست و شانزده از تاریخ عرب که اول آن حجة العده است و در سال چهارم از سلطنت کسرا نوشیروان . و مولد آن حضرت هشتم ربیع الاول همین سال بوده در مکه ... الخ.^۳

و بنا بر این کلام غزوه محرم سال ولادت شنبه و محرم و صفر هر دو تمام و غزوه ربیع الاول و هشتم آن چهارشنبه و هفدهم جمعه خواهد بود. و فاصله میان عام الفیل و یوم الولاده پنجاه روز نمی شود الا به این فرض .

تنبيه: علامه نوری در میزان السماء گوید:

طایفه جلیله امامیه یوم ولادت را اجماعاً روز هفدهم دانند ، غیر از ثقه الإسلام و معاصر او علی بن الحسین المسعودی که با اهل سنت موافقت کردند و در دوشنبه دوازدهم گفتند . نه برای این قول سیمی و نه به غیر این دو قائل ثالثی در میان

۱. الکافی ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. انبات الوصیه، ص ۱۲۴.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹.

ایشان است .

اما مسعودی پس از طریقهٔ ایشان در مروج الذهب معلوم می‌شود که تا چه مقدار همراهی و موافقت با اهل سنت می‌کرده تا این که حالش بر جمعی مشتبه شده .

تا این که گوید :

اما شیخ کلینی اگر چه ثقة الإسلام و فخر شیعه و کتابش در اعتبار بی‌نظیر است ، اما بر ناقد بصیر پوشیده نیست که ایشان در مقام ذکر تاریخ و موالید و وفیات ، معتنی به تحقیق و تمیز صحیح از سقیم نبوده ؛ لهذا با آن اعتنا به ذکر سند در هر خبری ، در این جا قناعت کرده به عبارت بعضی از مورّخین که نزد ایشان حاضر بوده .

تا این که گوید :

و مؤید این مطلب آن که در روز هم با ایشان موافقت کردند آن که دوشنبه بود و از غیر ایشان نقل نشده ... الخ .^۱

مؤلف حقیر گوید : قول به دوازدهم از مسعودی به استناد کتاب الوصیه است^۲ نه قول او در مروج الذهب . و احتمال همراهی با اهل سنت در اثبات الوصیه جاری نیست ، پس محملی دیگر لازم است .

و اما فقرهٔ روز دوشنبه که نسبت به این دو شیخ جلیل داده ، سبق القلم بزرگی است که از آن مرحوم سر زده ؛ زیرا که کلینی روز ولادت را روز جمعه گرفته بالاترید ؛ و مسعودی به عبارت علی الأصح و شاید علامهٔ مزبور غفلت کرده است از روز وفات به روز ولادت که آن هر دو شیخ ، دوشنبه دوازدهم را روز وفات گرفته‌اند . و عجب در این باب روایتی است که شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه (المتوفی سنه ۳۸۰) در کمال الدین در باب اخبار یوسف یهودی بر صفات حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده مرفوعاً تا آن جا که از جناب آمنه و والده آن حضرت نقل می‌نماید که متولد شد رسول الله در عام الفیل ، دوازده شب رفته از شهر ربیع الاول

۱. میراث حدیث شیعه (میزان السماء)، ج ۶، ص ۴۲۷ .

۲. اثبات الوصیه، ص ۱۲۴ .

روز دوشنبه ... الخ.^۱

و این روایت است که موافق است با قول بعضی از اهل سنت از جهت دوشنبه و دوازدهم بودن، ولی مأثور از معصوم نیست بلکه برخی از روات در بین اسقاط و مرفوعاً روایت شده.

قول دوم: قول شیخ اجل مفید محمد بن محمد بن النعمان (المتوفی سنه ۴۱۳) است در کتاب مقنعه و مسار الشیعه و حدائق الریاض.

۱. در کتاب مقنعه گوید آنچه ترجمه اش این است:

متولد شد در مکه روز جمعه هفدهم از شهر ربیع الاوّل و اظهار رسالت نمود در بیست و هفتم رجب. و در آن وقت چهل سال داشت و رحلت کرد در مدینه از اثر سم در روز دوشنبه، دو شب از ماه صفر مانده، سال دهم از هجرت، و سنّ مبارکش شصت و سه بود ... الخ.^۲

و مراد از سال [دهم] هجرت سال دهم از تاریخ هجری نیست تاگمان رود که وفات در سال یازدهم از تاریخ هجری بوده، بلکه مقصود سال تامه مهاجرت است که دوازدهم ربیع الاوّل وارد مدینه شده و چهارده روز به تمام شدن ده سال وفات نمود و مبدأ تاریخ هجری از اوّل محرّم همان سال است.

و در مسار الشیعه در ذکر وقایع ربیع الاوّل گوید مترجماً:

در روز هفدهم ماه بوده است ولادت سید ما رسول الله ﷺ وقت طلوع صبح از روز جمعه در عام الفیل. و همیشه صلحای از آل محمد در جمیع اوقات تعظیم می نمایند آن روز را و می دانند حقّ آن را و مراعات می کنند حرمتش را و آن روز را روزه می گیرند ... الخ.^۳

و در کتاب حدائق الریاض به نقل سید ابن طاووس در کتاب اقبال نظیر عبارت مسار الشیعه را گفته.

۱. کمال الدین، ص ۱۹۶.

۲. المقنعة، ص ۴۵۶.

۳. مسار الشیعه، ص ۵۰.

۲. شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی (المتوفی سنه ۴۶۰) که تلمیذ شیخ مفید است، در کتاب تهذیب که شرح مقتهه است، عین عبارت مقتهه را ذکر کرده بدون اعتراض و اظهار مخالفت^۱.

و در مصباح منهجد در عداد ذکر امور واقعه در ماه ربیع الاول گوید:

در هفدهم از ماه بوده ولادت حضرت رسول الله ﷺ هنگام طلوع صبح از روز جمعه در عام الفیل و آن روزی است عظیم البرکه... الخ^۲.

۳. شیخ جلیل محمد بن علی بن عثمان الکرّاجکی (المتوفی سنه ۴۴۹) که از اعظام امامیه است در کز الفوائد نظیر عبارت مساز الشیعه را گفته و جمعه هفدهم ربیع الاول را روز ولادت گرفته^۳.

۴. شیخ جلیل محمد بن علی بن شهر آشوب (المتوفی سنه ۵۸۸) که از اعظام امامیه است در کتاب مناقب گوید آنچه ترجمه اش این است:

حامل شد مادرش به نور نبوت در ایّام تشریق در جمره عقبه وسطا در منزل عبد الله بن عبد المطلب. و متولد شد به مکه هنگام طلوع صبح از روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول بعد از پنجاه و پنج روز از هلاک اصحاب فیل.

و عامّه گویند روز دوشنبه، دویم یادم از ماه مزبور، هفت سال مانده از سلطنت نوشیروان. و بعضی گفته اند در زمان سلطنت هرمز بن نوشیروان، هشت سال و هشت ماه مانده از سلطنت عمرو بن هند پادشاه عرب موافق بیستم شباط از ماه های رومی در سال دویم از سلطنت هرمز بن نوشیروان و اولی صحیح است لا غیر؛ به جهت فرموده خود آن حضرت که فرموده: متولد شدم در زمن پادشاه عادل نوشیروان... الخ^۴.

و مؤخر بودن ولادت از هلاک اصحاب فیل به پنجاه و پنج روز مستلزم این است که هلاک آن قوم در اوایل عشر ثالث از محرم بوده باشد. ولی شیخ طوسی در مصباح

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۲.

۲. مصباح المنهجد، ص ۷۹۱.

۳. کز الفوائد، ص ۷۲.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۹.

روز هفدهم محرم را روز هلاک آن قوم شمرده و آن مطابق با اقوال مورخین و منافق است با بودن ولادت در هفدهم با اذعان بر این که فاصله، پنجاه و پنج روز بوده.^۱

۵. امین الإسلام فضل بن الحسن الطبرسی المتوفی سنه ۵۵۲، صاحب تفسیر

مجمع البیان در کتاب إعلام الوری گفته و ترجمه اش این است:

متوگد شد آن حضرت روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم شهر ربیع الاول از عام فیل و در روایت عامه روز دوشنبه .

بعد از آن اختلاف کرده اند؛ بعضی قائل شده اند که دو شب از ماه ربیع الاول گذشته بود و نزد بعضی ده شب گذشته [از ربیع الاول در] سی و چهار سال و هشت ماه گذشته از سلطنت نوشیروان بن قباد. و اوست قاتل مزدک و زنادقه و اوست که قصد کرده است او را رسول خدا به زعم بعضی که فرمود: متوگد شدم در زمان پادشاه نیکوکار و هشت سال و هشت ماه گذشته از پادشاهی عمرو بن هند پادشاه عرب... الخ.^۲

و علی بن عیسی الاربلی در کشف الغمه قناعت کرده است به نقل همین کلام

طبرسی.^۳

۶. و سید جلیل علی بن طاووس المتوفی سنه ۶۶۴ در کتاب اقبال در ذکر اعمال

شهر ربیع الاول فرموده مترجماً:

ما ذکر کرده ایم در کتاب التعریف للمولد الشریف آنچه که دانستیم از اختلاف اعیان امامیه در خصوص وقت این ولادت معظمه نبویه و گفته ایم که عمل اشخاصی از علما که ما درک کردیم آنها را بر این بود که ولادت مقدسه آن حضرت روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول از عام فیل، وقت طلوع فجر بوده.^۴

پس فضیلت روزه گرفتن آن روز را ذکر کرده و نقل نموده است از کتاب حدائق

۱. مصباح المنهد، ص ۷۸۷.

۲. إعلام الوری، ص ۱۳.

۳. کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴.

۴. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۲۱.

- الرياض تأليف شيخ مفيد، نظير همان عبارت را که از مسازة الشيعة نقل نموده^۱.
۷. رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلّی، برادر علامه حلّی، در کتاب عدد القویة به نقل علامه مجلسی از او در بحار فرموده و ترجمه کلامش این است:
- در کتاب أسماء حجج الله است که: متولد شد حضرت رسول ﷺ شب هفدهم از ماه ربیع الاول از عام فیل.
- و در کتاب الدر الصحیح است که: متولد شد وقت طلوع فجر از روز جمعه هفدهم ربیع الاول بعد از پنجاه و پنج روز از هلاک اصحاب فیل.
- و عامه گفته‌اند: روز دوشنبه هشتم یا دهم از ربیع الاول هفت سال مانده از سلطنت نوشیروان.
- و بعضی گفته‌اند: در عهد پادشاهی هرمز بن نوشیروان و طبری گفته که مولد آن حضرت در سال چهل و دویم از پادشاهی انوشیروان بود و این صحیح است؛ زیرا که خود فرموده: ولدت في زمن الملك العادل انوشیروان و موافق بوده با بیستم شهر شباط از ماه‌های رومی.
- و در کتاب موالید الأئمة است که: متولد شد پیغمبر ﷺ سیزده شب مانده از شهر ربیع الاول در عام فیل، روز جمعه وقت زوال. و روایت شده وقت طلوع صبح قبل از بعثت به چهل سال.
- تا این که گوید:
- و بعضی گفته‌اند: روز دوشنبه آخر روز دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و هشتاد اسکندری در شعب ابی طالب در ایام نوشیروان، انتهى^۲.
۸. ابو علی محمد بن الفثال النیسابوری شیخ روایت ابن شهر آشوب در کتاب روضة الواعظین قول به هفدهم و دوازدهم را نقل کرده و اولی را اصح دانسته^۳.

۱. مسازة الشيعة، ص ۵۰.

۲. العدد القویة، ص ۱۱۰.

۳. روضة الواعظین، ص ۷۰.

و شیخ مفید در مقنعہ^۱ و شیخ طوسی در مبسوط^۲ و نہایہ^۳ و ابن ادریس در سرائر^۴ و سید ابن زہرہ در کتاب غنیۃ الزووع^۵ و سلار بن عبد العزیز دیلمی در کتاب مراسم^۶ و علامہ حلّی در تذکرۃ الفقہاء^۷ از جملہ روزہ ہای مستحبہ، روزہ ہفدہم ربیع الاول را شمرده اند با تصریح بہ این کہ روز مزبور، روز ولادت حضرت رسول ﷺ است۔
و بعض دیگر ذکر استحباب روزہ روز مذکور را کرده اند بدون تعرّض بر این کہ روز ولادت است کہ از آن جملہ است صاحب شرایع^۸۔

فصل دویم: در ذکر اخباری کہ در این باب بہ نظر رسیدہ و آن بر دو قسم است:

قسم اول: اخباری است کہ مخصوصاً اثبات می نماید ہفدہم بودن روز ولادت را و آن چند حدیث است:

۱. شیخ طوسی در تہذیب روایت کردہ از ابی عبد اللہ بن عیّاش از احمد بن زیاد ہمدانی و علی بن محمّد تستری از محمّد بن لیث از ابو اسحاق بن عبد اللہ العلوی العریضی از ابو الحسن علی بن محمّد بن علی (امام علی نقی) و محلّ حاجت از حدیث مذکور این است کہ آن حضرت فرمود:

روزہایی کہ در آن روزہ گرفته می شود چہار است۔ از آنها است روز ولادت

حضرت پیغمبر ﷺ و آن روز ہفدہم ربیع الاول است ... الحدیث^۹۔

۲. شیخ طوسی در مصباح و سعید بن ہبہ اللہ الراوندی در خرایج مراسلاً^{۱۰} روایت

کرده اند از اسحاق بن عبد اللہ عریضی [کہ] گفت:

۱. المقنعۃ، ص ۱۲۱۔

۲. المبسوط، ج ۱، ص ۲۸۲۔

۳. نہایۃ الأحکام، ص ۱۶۹۔

۴. السرائر، ج ۱، ص ۴۱۸۔

۵. غنیۃ الزووع، ص ۱۴۸۔

۶. مراسم العلویۃ، ص ۹۳۔

۷. تذکرۃ الفقہاء، ج ۱، ص ۲۷۸۔

۸. شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۴۔

۹. التہذیب، ج ۴، ص ۳۰۵۔

۱۰. مُرسل، حدیثی را گویند کہ راویان آن ترک شدہ باشد۔ [مؤلف ﷺ]۔

سوار شدند پدرم و عموهایم برای شرفیابی خدمت حضرت ابو الحسن علیه السلام (امام علی النقی) و آنها اختلاف کرده بودند در خصوص روزهایی که روزه گرفته می شود در آنها در عرض سال. و آن حضرت اقامت داشتند در دهی و در مصباح در بصریا و آن دهی است در حوالی مدینه.

پیش از آن که به سُرْمَن رأی برونند حضرت به آنها فرمود: آمده اید سؤال نمایید از روزهایی که روزه گرفته می شود در آنها در عرض سال؟
عرض کردند: نیامده ایم مگر برای این امر.

پس آن حضرت فرمود: روز هفدهم از ربیع الاول است و آن روزی است که متولد شد در آن رسول الله صلی الله علیه و آله... الحدیث.^۱

۳. حدیث زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در روز هفدهم ربیع الاول.

علی بن طاووس در کتاب اقبال گفته، آنچه ترجمه اش این است:

اما زیارت مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام نزد ضریح مقدّس. پس زیارت کن مولا و سید ما رسول الله و مولای ما امیر المؤمنین - صلوات الله علیهما - را با زیارتی که زیارت کرد آن دو بزرگوار را مولای ما جعفر بن محمد علیه السلام وقتی که حاضر شد نزد ضریح مولای ما علی علیه السلام در روز هفدهم ربیع الاول، روز ولادت سید و مولای ما رسول الله.

پس به درستی آن زیارتی است با فضیلت در آنچه اشاره کرده و روایت نموده است محمد بن مسلم ثقفی و گفته: وقتی که آمدی به مشهد امیر المؤمنین علیه السلام غسل زیارت کن... الحدیث.^۲

علامه نوری در میزان السماء این حدیث را از جمله ادله برای مدعا شمرده،^۳ ولی حقیر را در آن اشکالی هست و آن این است که عبارت «وقتی که حاضر شد نزد ضریح مولای ما علی علیه السلام در روز هفدهم... الخ» فقط حکایت واقعه و تعیین روز حضور

۱. مصباح المتجهّد، ص ۸۲۰؛ خرائج الجرائح، ج ۲، ص ۷۵۹.

۲. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳. میراث حدیث شیعه (میزان السماء)، ج ۶، ص ۴۳۲.

امام علیه السلام است برای زیارت. و در عبارت محمد بن مسلم که روای حدیث و زیارت است، تعرّضی بر این مطالب نیست و شاید از همین جهت است که مجلسی در مزار بحار^۱ و تحفه^۲ تأمل کرده در مختص بودن زیارت مزبور به روز مولود اگر چه علامه نوری در تحفة الزائر از تأمل مجلسی تعجب می نماید و زیارت را از زیارات مخصوصه می شمارد.^۳ ولی از آن جایی که علی بن طاووس و قبل از او مفید و بعد از او شهید، چنانچه مجلسی در بحار نقل کرده، عبارت سابقه را ذکر کرده اند و این سه عالم جلیل، اجل از آن اند که تصرّفی من حیث لایعلم نمایند. مظنون است که روایتی دیده اند یا در نقل حدیث از محمد بن مسلم تقدیم و تأخیری در عبارت واقع شده.

۴. روایت واقدی است و آن حدیثی است طولانی که در کتاب فضایل منسوب به شاذان بن جبرئیل قمی مذکور است و علامه نوری بدان تمسک کرده و گفته:

اگر چه روایت، مستند به معصوم نیست، ولی چون شامل است بر مطالبی که جز حجّت های خداوند نتوانند نقل کرد، مثل وحی رسیدن به ملائکه در ایام حمل به اموری و غیر آن، لابد آن خبر از آن خانواده بیرون آمده.

ولی چون نسبت کتاب فضایل و روضه به شاذان بن جبرئیل نزد حقیر بدیهی البطلان است؛ زیرا که شاذان از رجال اواخر مئه سادسه و از اقران ابن ادریس است و در کتاب روضه و فضایل از سنه ۶۵۲ خبر می دهد و موقع، مقتضی ذکر آن نیست، لهذا خبر واقدی را از ادله معتبره نمی توانم بشمارم و استدلالی که علامه نوری بر وثاقت کرده، ضعفش بر متأمل پوشیده نیست و مقتضی است که هر خبر کذایی را ماثور از امام معصوم دانیم. و ایضاً علامه مزبور تمسک کرده است به بعض اخبار که در استحباب روز هفدهم ماه وارد شده و چون آن اخبار یا قول بعض علما اخبار در استحباب روزه روز مذکور، دلیل مدّعانمی تواند بشود، ما به ذکر آنها پرداختیم. بلی به اعتماد اخبار دیگر می توان گفت که علت استحباب روزه روز معهود، همانا مقدم

۱. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۷۷.

۲. تحفة الزائر، ص ۹۶.

۳. تحفة الزائر، ص ۱۹-۲۵.

مبارک مولود مسعود است .

قسم دویم : اخباری است که در نفی دوشنبه بودن روز ولادت وارد شده یا در ذکر شثامت آن .
 ۱ . شیخ صدوق در کتاب خصال در ابواب سبعة ، روایت کرده با اسناد از عقبه بن بشیر الأزدی [که] گفت :

شرفیاب شدم خدمت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روز دوشنبه [و] به من تکلیف خوردن طعام فرمودند .

عرض کردم : روزه ام .

فرمودند : چگونه روزه گرفته ای ؟

عرض کردم : به جهت این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن متولد شده .

فرمود : اما روزی که در آن متولد شده نمی دانید و اما روزی که رحلت فرمود بلی - یعنی روز دوشنبه بوده - پس فرمود : روزه مگیر و سفر مکن در آن روز .^۱

۲ . ایضاً در خصال با اسناد خود روایت کرده از علی بن جعفر ، گفت :

مردی خدمت برادرم موسی بن جعفر علیه السلام آمده عرض کرد : فدایت شوم قصد سفر دارم ، دعایی همراه من نمایید .

آن حضرت فرمود : کدام روز ؟

عرض کرد : روز دوشنبه .

فرمود : روز دوشنبه چرا ؟

عرض کرد : به جهت مبارکی آن روز ؛ برای آن که پیغمبر روز دوشنبه متولد شده .

حضرت فرمود : دروغ گفته اند ، پیغمبر روز جمعه متولد شده و روزی بد شگون تر از روز دوشنبه نیست و آن روزی است که پیغمبر در آن وفات کرد و وحی آسمان منقطع شد و ما مظلوم شدیم در حق خودمان ... الحدیث .^۲

۱ . الخصال ، ص ۳۸۵ .

۲ . همان .

۳. در محاسن برقی روایت کرده از قاسم بن محمد، از جمیل بن صالح، از محمد بن ابی الکرّام، گفت:

مهیّا شدم برای سفر عراق، پس شرفیاب شدم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام تا سلام دهم و وداع نمایم.

فرمودند: به کجا می‌روی؟

عرض کردم: قصد عراق دارم.

فرمودند: در این روز؟ و آن روز دوشنبه بود.

عرض کردم: مردم می‌گویند که امروز روز مبارکی است؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن متولد شده!

فرمود: قسم به خدا نمی‌دانند کدام روز است که پیغمبر در آن متولد شده و روز دوشنبه روز شومی است؛ پیغمبر در آن رحلت کرد و وحی از ما منقطع شد...
الحديث ۱.

۴. ایضاً در محاسن از عثمان بن عیسی، از ابی ایوب خزّاز روایت کرده، گفت:

خواستیم سفر نمایم، آمدیم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام، فرمود: گویا شما طالب شده‌اید برکت روز دوشنبه را.

عرض کردم: بلی.

فرمودند: کدام روز شوم‌تر است از روز دوشنبه؟ و آن روزی است که پیغمبر از میان ما مفقود شد و وحی مرتفع گردید...
الحديث ۲.

و در کافی^۳ و فقیه^۴ نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

۵. در خصال روایت کرده از پدرش محمد بن یحیی العطار، از سهل بن زیاد آدمی،

از ابو الحسن عمر بن سفیان [که] رفع کرده حدیث خود را بر ابی عبد الله علیه السلام امام جعفر

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. همان، ص ۳۴۷.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۴.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۷.

صادق و محل حاجت این است که امام علیه السلام وجه تسمیه برای روز دوشنبه ذکر می فرمایند .

راوی از کلام امام تعجب کرد . امام فرمود : خداوند می دانست روزی را که رحلت می فرماید در آن رسول الله و روزی را که ظلم می شود به وصی او ، پس نامید آن را به نام آنها...
الحديث ١.

٦. ایضاً در خصال روایت کرده با اسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند :
شنبه برای ما است ، یکشنبه برای شیعیان ما و دوشنبه برای دشمنان ما است...
الحديث ٢.

٧. در کافی روایت کرده از محمد بن عیسی بن عبید از برادرش جعفر بن عیسی ،
گوید :

سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام از روزه روز عاشورا . تا این که گوید : امام فرمود : روز دوشنبه روز نحسی است که قبض نمود خداوند در آن پیغمبر خود را و مصیبت زده نشد آل محمد مگر روز دوشنبه . پس ما بدشگون شمردیم آن روز را و مبارک شمردند دشمنان ما آن روز را... الحديث ٣.

٨. در مجالس شیخ ابو علی پسر شیخ طوسی است که ابو علی روایت می کند با اسناد از علی بن عمر عطار گفت : شرفیاب شدم خدمت امام حسن عسگری علیه السلام روز سه شنبه . فرمودند : دیروز تو را ندیدم ؟ عرض کردم : دوست نداشتم حرکت کردن را در روز دوشنبه .

فرمود : یا علی ! هر کس دوست دارد که خداوند او را از شرّ روز دوشنبه نگاه دارد ، بخواند سوره «هل اتی» را در رکعت اولی از نماز صبح . پس این آیه را خواند :
﴿فَوَقَّعْنَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّعْنَهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾ انتهى .

ولی در استناد این حدیث ، مانند اخبار سابقه تأمل است و دلالت ندارد بر

١. الخصال ، ص ٣٨٣ .

٢. همان .

٣. کافی ، ج ٤ ، ص ١٤٤ .

مقصود ما از وقوع وفات پیغمبر ﷺ در آن روز یا شانات مطلقه ذاتیه آن، مگر از تقریر امام علی علیه السلام عرض راوی را، فتأمل.

و قطع نظر از اخبار خاصه، اخبار وارده در بدشگون بودن روز دوشنبه نیز دلالت بر مقصود دارد؛ زیرا که اگر ولادت در دوشنبه بودی، این همه اظهار شامت از این روز روا نبود؛ زیرا که سعادت ولادت، غالب است بر نحوست وفات، ولو سلم مساوی است و بر فرض تسلیم از مستبعدات قویه است که این همه تشأم نمایند از روزی بدون تعرض بر این که مر آن را فضیلتی نیز هست؛ به جهت وقوع ولادت در آن.

پس، از این دو قبیله اخبار ثابت شد که ولادت در هفدهم بوده نه دوازدهم و روز جمعه بوده نه دوشنبه. و خبر اول از قسم اول اگر چه به اصطلاح فقها ضعیف است - به علت این که مشتمل است بر روایات مجهول الحال و خبر ثانی مرسل است، ولی قول واحد کلینی و مسعودی که مستندی از اخبار ندارد مقاومت نمی کند با قول مفید^۱ و جماعت کثیره و جمعی از فقها که مؤید است با اخبار وارده در استحباب روزه هفدهم ماه ولو تعلیل نشده باشد به این که روز ولادت است.

فصل سیم: در ذکر اقوال علمای اهل سنت

۱. عزالدین علی بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر، المتوفی سنة ۶۳۰ در کتاب أسد الغابة في معرفة الصحابة گوید آنچه ترجمه اش این است:
ولادت رسول الله ﷺ روز دوشنبه بوده، ده شب گذشته از ربیع الاول. و بعضی دو شب رفته و بعضی هشت شب رفته گفته اند، در عام فیل چهل سال از سلطنت نوشیروان بن قباد گذشته و پادشاهی نوشیروان چهل و هفت سال و هشت ماه بوده.^۲

و هم او در کتاب کامل التواریخ گفته: ابن اسحاق گفته است که:

۱. در مصدر به اشتباه چنین آمده است: ... ندارد و مقاومت نمی کند یا قول مفید.

۲. أسد الغابة، ج ۱، ص ۱۲۲.

متولد شده روز دوشنبه، دوازده شب از ربیع الاول گذشته - باز گوید: - بعضی ده شب و بعضی دو شب گذشته از ماه مزبور را گفته‌اند.^۱

۲. ابن خلدون المتوفی سنة ۸۰۸ در تاریخ خود در باب مولد نبی ﷺ گوید:

متولد شد آن حضرت در عام فیل، دوازده شب رفته از ربیع الاول سال چهارم از سلطنت نوشیروان. و بعضی چهل و هشت گفته‌اند و سال هشتصد و هشتاد و دوازده تاریخ اسکندر.^۲

و در باب تاریخ ساسانیان در ذکر حالات نوشیروان، عام الفیل را چهل و دو سال از سلطنت نوشیروان رفته دانسته.

۳. الملك المؤید، ابو الفداء اسماعیل المتوفی في سنة ۷۳۲ در تاریخ المختصر في أحوال البشر گوید که:

ولادت روز دوشنبه بوده، ده شب رفته از عام الفیل. و آمدن فیل در نصف محرم سال چهل و سیم^۳ از پادشاهی نوشیروان و هشتصد و هشتاد و یک از غلبه اسکندر بدآرا بوده و آن سال هزار و سیصد و شانزده است از تاریخ بخت نصری.^۴

۴. و امیر عطاء الله بن فضل الله الحسینی که از علمای اواخر مئة تاسعه [است] و نزد اهل سنت نهایت اعتبار دارد و بعضی به تشیّعش قائل شده‌اند، در تاریخ روضة الأجناب که بر طبق مذاق اهل سنت است و ترجمه ترکی آن نزد حقیر موجود است، گوید:

جمهور اهل سیر و تواریخ اتفاق کرده‌اند که تولد آن حضرت در عام فیل بوده و اختلاف در این است که بعد از واقعه فیل بوده به پنجاه و پنج روز یا چهل روز. و بعضی گویند در همان روز واقعه فیل بوده و نزد بعضی بعد از سی سال و نزد بعضی بعد از چهل سال از واقعه گذشته. و صحیح و مشهور همان قول اول است.

۱. کامل التواریخ، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴.

۳. در حاشیه «چهل و دویم» به عنوان نسخه بدل آمده است.

۴. المختصر في أحوال البشر، ج ۱، ص ۱۱۰.

و در باب تعیین روز ولادت، دوازدهم ربیع الاوّل را نسبت به مشهور داده و گفته:

اکثر علما هشت شبانه روز گذشته از ماه مزبور را تصحیح کرده‌اند.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که ولادت در دهم ماه بوده.

و در خصوص تطبیق با تواریخ دیگر گوید که:

روز ولادت نزد اهل حساب موافق بیستم یا بیست و هشتم یا اوّل نیسان ماه

رومی بوده و از شهر فرس، مطابق هفدهم دی ماه.

و گویند که بعد از گذشتن چهل و دو سال از سلطنت نوشیروان بوده.

و از ابن جوزی در کتاب تلخیص از ابن عباس و محمد بن اسحاق سابق الذکر که از

اکابر مورّخین است، نقل کرده که از زمان حضرت عیسی تا ولادت پیغمبر ما،

ششصد سال بوده.

و از صاحب جامع الاصول و غیره نقل کرده که ولادت بعد از وفات اسکندر رومی

بوده به هشتصد و هشتاد و دو سال، انتهى.

۵. حافظ ابرو در تاریخ خود گوید:

از علمای اخبار و راویان آثار مروی است که ولادت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در

عام الفیل بوده در مکه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل و سال چهل و دوم از

پادشاهی نوشیروان عادل، موافق بیستم نیسان سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمئة

اسکندری.

۶. شیخ کمال الدین دمیری در کتاب حیاة الحیوان در ذیل لغت فیل گوید، و

ترجمه‌اش این است:

در اوّل محرّم سنه هشتصد و هشتاد و دو از تاریخ ذو القرنین، حاضر شد ابرهه

پادشاه حبشه برای خراب کردن خانه. و در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بطن

مقدّس والدهاش بود.^۱

۷. سعید پاشا در تاریخ ترکی خود مسماً به مرآة العبر و رود ابرهه بر کعبه را ۵۴ سال قبل از هجرت گرفته و تولد را پنجاه روز بعد از وقعة فیل^۱.
و در کتاب دویم، قسم اول، ولادت با سعادت را روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول و اول نisan رومی بعد از پنجاه روز از وقعة فیل نوشته^۲ و عمر مبارک را در همین قسم، شصت و سه سال تمام گرفته^۳.
و از این قرار معلوم می شود که سال ولادت را که ۵۴ قبل از هجرت نوشته مقصودش ۵۴ ناقصه است و چون تعیین شهر و ایام نکرده ۵۳ تامه و دو ماه و چند روز را ۵۴ ناقصه حساب نموده.

و کلام مسعودی را که در مروج الذهب گفته، سابقاً نقل کردیم که ولادت را در هشتم ربیع الاول بعد از وقعة فیل به پنجاه روز و آمدن اصحاب فیل را در روز دوشنبه هفدهم محرم از سنه هشتصد و هشتاد و دو اسکندری تعیین کرده و ذکر کلام مسعودی در این باب به مناسبت مورخ بودن او است و ذکر کلام سایر مورخین که در نقل تواریخ همه تابع همدیگر هستند، ضرورتی ندارد. و جامع ترین اقوال، از آن کتاب الخیس تألیف سیخ حسین بن محمد بن الحسن الدیاربکری است که وفاتش در حدود سنه ۹۶۶ نهصد و شصت و شش بوده و کتاب انسان العیون معروف به سیره حلیه^۴ است، تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی المتوفی سنه ۱۰۴۴ که از دو سیره حلیه نویه، یکی تألیف ابو الفتح اندلسی و دیگری را شمس الدین سامی، تألیف کرده و جامع تر از کتاب الخیس است. و علامه نوری نیز اقوال اهل سنت را از این کتاب نقل نموده.

صاحب خیس در ضمن ذکر قصه ابرهه گوید مترجماً:

روایت شده که چون محرم سال هشتصد و هشتاد و سه شد از تاریخ ذوالقرنین و گذشته بود چهل و دو سال از سلطنت نوشیروان و پیغمبر ﷺ در آن زمان در

۱. مرآة العبر، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۸.

۴. سیره حلیه، ص ۸۶-۱۲۸.

بطن کریمه والدۀ ماجده اش بود ، حاضر شد ابرهه ابن الصباح الاشرم برای خراب کردن کعبه ... الخ .

و در باب ولادت نقل کرده از کتاب مواهب لدنیّه که :

اختلاف شده است در سال ولادت آن حضرت. اکثر بر آن رفته اند که در عام فیل بوده و ابن عباس نیز بر این قول است و بعضی علما نقل اتفاق کرده بر آن و گفته هر قول که مخالف آن باشد ، وهم است .

و ابن جوزی در کتاب صوفه گفته :

اتفاق کرده اند بر این که متولد شده رسول خدا در مکه روز دوشنبه در شهر ربیع الاوّل در عام فیل . و بعد از اتفاق بر این که ولادت در عام الفیل بوده ، اختلاف کرده اند که چند گذشته بوده از سال مزبور .

پس در کتاب منتقی از ابن عباس روایت کرده که :

متولد شد آن حضرت روز فیل و آمدن فیل روز یکشنبه پنجم محرّم بوده ، به این نحو است در سیره مغطای. و هلاک اصحاب فیل سیزده شب از محرّم مانده بود و اوّل محرّم آن سال روز جمعه بوده و بوده است این امر در عهد نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بعد از گذشتن چهل و دو سال .

و در کتاب أسد الغابۀ [است که] بعد از گذشتن چهل سال از سلطنت او زندگانی کرد بعد از ولادت پیغمبر هفت سال و هشت ماه و مدّت سلطنت او چهل و هفت یا چهل و هشت سال و هشت ماه [بود] ؛ چنین گفته ابن اثیر .

ایضاً از مواهب لدنیّه نقل کرده که :

مشهور این است که ولادت، بعد از فیل است به پنجاه روز و بر این قول رفته سهیلی با جماعتی . و بعضی گفته اند که بعد از فیل بوده به پنجاه و پنج روز. این قول را حکایت کرده است دمیاطی با جماعتی . و بعضی گفته اند بعد از فیل بوده به یک ماه و بعضی به چهل روز و بعضی به دو ماه و ده روز و بیست سال و چهل سال و هفتاد سال و غیر آن .

و از منتقی روایت کرده :

بعضی گفته‌اند ولادت بعد از فیل بوده به پنجاه روز و ما بین فیل و حرب فجّار بیست سال و ما بین فجّار و بنیان کعبه ، پانزده سال بوده .

و روایت است از ابی جعفر محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) که متولد شد رسول الله صلی الله علیه و آله روز دوشنبه ده روز رفته از ربیع الاول . و آمدن فیل در نصف محرم بوده ، پس میانه آمدن فیل و تولد نبی صلی الله علیه و آله پنجاه و پنج شب است .

و از سیره مغلطای نقل کرده که :

بعضی گفته‌اند ولادت بعد از فیل بوده به پنجاه روز و بعضی گفته‌اند به دو ماه و شش روز و بعضی دوازده از ماه رمضان رفته ، بیست و سه سال از غزوة اصحاب فیل گذشته و بعضی بعد از فیل به ده سال گفته‌اند . و روایت شده است این قول از زهری و صحیح نیست .

و بعضی گفته‌اند قبل از آمدن فیل بوده به پانزده سال و غیر آن نیز گفته شده و مشهور این است که بعد از فیل بوده ؛ زیرا که قصه فیل توطئه بوده برای نبوت ... الخ .

باز گوید آنچه ملخصش این است که :

اختلاف شده در ماه ولادت و مشهور شهر ربیع الاول است و او است قول جمهور علما . و ابن جوزی نقل اتفاق بر آن کرده ، ولی در آن نظر هست ؛ زیرا که برخی قائل شده‌اند بر این که روز ولادت عاشورا بوده . و بعضی در ماه صفر و ربیع الآخر و رجب و ماه رمضان گفته‌اند و اگر ب از همه عاشورا است .

و همچنین اختلاف شده که روز ولادت چه روزی بوده ؟ بعضی گفته‌اند که روز مخصوصی معین نیست ، بلکه روز دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول بدون تعیین و جمهور بر آن است که معین است . بعضی گفته‌اند دو شب رفته از ماه مزبور و بعضی هشت شب رفته را قائل شده‌اند . و شیخ قطب الدین قسطلانی گفته که این قول مختار اکثر اهل حدیث است و نقل کرده‌اند آن را از ابن عباس و جبیر بن مطعم و آن مختار اکثر اشخاصی است که معروف به این امر هستند و اختیار کرده است آن را حمیدی و استاد او ابن حزم و حکایت کرده است قضاعی در عیون معارف اجماع اهل زیچ را بر آن و روایت کرده است آن را زهری از محمد بن جبیر

بن مطعم و او عارف بوده است بر نسب و ایام عرب و گرفته است آن را از پدرش جبر .

و بعضی بر آن رفته که ولادت، ده شب رفته بوده و بعضی دوازده شب رفته را قائل شده‌اند و بر او است عمل اهل مکه در زیارت کردن محلّ ولادت آن حضرت در این وقت . و بعضی در هفدهم و بعضی هشت شب مانده دانند . و بعضی گفته که روایت این قول به صحت نبیوسته و مشهور آن است که متولّد شد در دوازدهم ربیع الاول . و این قول ابن اسحاق و غیره است .

تمام شد آنچه از کتاب الخیسی خواستیم نقل نماییم .^۱

و علی بن برهان الدین ، صاحب سیره حلیه متعرّض جرح و تعدیل روات شده . و علامه نوری ترجمه کلام او را مفصلاً نقل نموده و ما ترجمه بعض کلام او را از اصل کتاب او نقل می نماییم ، گوید :

وقت ولادت آن حضرت مختلف فیه است که آیا شب بوده یا روز ؟ و بر فرض دویم در چه وقت از روز بوده ؟ و اختلاف شده در ماه و سال و محلّ ولادت .

بعضی گفته‌اند : ولادت دوشنبه بوده . بعضی گفته‌اند : قسم به خدا خلاقی در آن نیست ، بلکه خطا کرده کسی که قائل شده به روز جمعه . و از قتاده مروی است که از حضرت رسول ﷺ سؤال کردند از روز دوشنبه .

فرمود : آن روزی است که من در آن متولّد شده‌ام .

و زبیر بن بکار و حافظ بن عساکر گفته‌اند که ولادت وقت طلوع صبح بوده و دلالت می‌کند بر آن قول جدّش ابو طالب که گفته : متولّد شد برای من در این شب یا صبح مولودی .

و از سعید بن مسیب روایت است که : متولّد شد پیغمبر در وسط روز ، دوازده شب گذشته از ربیع الاول در فصل بهار و حکایت اجماع شده است بر این و بر اوست عمل در این وقت در شهرها خاصه اهل مکه در زیارت کردن ایشان موضع ولادت آن حضرت را .

و بعضی گفته‌اند ده شب رفته از ربیع الاول، و تصحیح کرده است آن را فاضل دمیاطی؛ زیرا که قول اول را ابن اسحاق روایت کرده است مقطوعاً بدون اسناد و آن ابدأ صحیح نمی‌شود. و اگر ابن اسحاق اسناد آن را ذکر می‌کرد باز مقبول نبود از او؛ زیرا که اهل علم او را جرح کرده‌اند. و ابن مدائنی و ابن معین گفته‌اند که ابن اسحاق حجت نیست و امام مالک او را توصیف است به دروغ‌گویی. و بعضی گفته‌اند: ابن اسحاق کسی است که یحیی بن سعید از او روایت کرده. و بعضی گفته: ابن اسحاق، فقیه و ثقه است، اما تدلیس‌کننده است.

و بعضی گفته‌اند: متولد شد هفده شب گذشته، و بعضی هشت شب گذشته گفته‌اند. ابن دحیحه گفته که قول صحیح این است لا غیر و اجماع کرده بر آن اهل تاریخ. و قطب قسطلانی گفته که این قول، مختار اکثر اهل حدیث است مثل حمیدی و استاد او ابن حزم.

و بعضی گفته‌اند دو شب رفته از ماه، و ابن عبد البر بر آن جزم کرده و بعضی هجده شب رفته گفته‌اند. روایت کرده است آن را ابن ابی شیبه و آن حدیثی است معلول.

و بعضی دوازده شب مانده و بعضی دوازده شب گذشته و بعضی هشت شب گذشته از شهر رمضان را گفته‌اند و تصحیح کرده است آن را بسیاری از علما ...^۱

تا آخر آنچه نقل کرده است از اقوال که حاجتی بر نقل تمامی آنها نیست. و در خصوص تعیین سال گفته:

بعضی قائل شده‌اند که متولد شد بعد از فیل به پنجاه روز و به سوی این قول رفته است جمعی که از آنهاست سهیلی. و بعضی به شهرت این قول قائل شده و بعضی گفته بعد از فیل به پنجاه و پنج روز و بعضی به چهل روز و به یک ماه و به ده سال و بیست و سه سال و سی سال و چهل سال و هفتاد سال گذشته از عام الفیل. و اکتفا کرده است حافظ دمیاطی به پنجاه و پنج روز بعد از وقعه فیل.

حافظ ابن کثیر گفته: این است مشهور نزد جمهور. و ابراهیم بن المنذر استاد

بخاری گفته که: شک نمی‌کند احدی از علما و جماعتی نقل اجماع بر آن کرده و هر قولی که مخالف آن باشد، وهم است. و بعضی گفته: قبل از عام فیل بوده به پانزده سال. بعضی گفته که این غریب و منکر است ...^۱

تا آخر آنچه گفته.

و این اختلافات شدید و اقوال عدیده که از علمای اهل سنت نقل شده، خیلی عجب است و قول به دوازدهم اگر چه مشهور و مرسوم است و اهل سنت آن را رسماً عید گیرند، ولی روایت آن چنانچه صاحب سیره گفته مستند است به ابن اسحاق و کلمات قوم را در حق او شنیدی.

و قول به هشتم در میان این اقوال را معتبرتر شمرده‌اند و ما را حاجتی بر تعرض بر حال روایات و جرح و تعدیل آنها نیست.

و از سابق معلوم شد که اصح نزد امامیه هفدهم است و روز جمعه بودن آن بلاریب است و مخالفی در آن باب ذکر نشده. و سال ولادت همان عام الفیل است به اتفاق امامیه و قول غالب اهل سنت. ولی عام الفیل نیز تاریخی است مجهول و مبدأی است غیر معلوم الفاصله، و تعیین موقع آن از زمان، محتاج به عنایت دیگر است و در باب دوم ذکر خواهد شد.

باب دوم

در تعیین فاصله ما بین سال ولادت و اوّل تاریخ هجری

و تعیین غزّه ماه ولادت و در آن چند فصل است:

فصل اوّل:

در ذکر بعض اصطلاحات منجمین از غزّه و سطا و امر اوسط

و چون دو فاضل قزوینی و نوری در تعیین غزّه بالتقریب استناد کرده‌اند به آنچه میانه منجمین معمول است و در استخراج هلال نیز در تعیین روز و غیره حاجتی بر این عمل هست، توضیحاً و من باب المقدمه محتاج بر تعرض بر آن هستیم.

بنا بر این آنچه مشهور است که عمر مبارک حضرت رسول ﷺ شصت و سه بوده، محرم سال ولادت مقدم خواهد بود بر اوّل تاریخ هجرت به پنجاه و سه سال تمام؛ زیرا که از اوّل تاریخ هجرت تا وقت وفات، منضبط و معلوم است که ده سال و دو ماه است تقریباً. پس میانه محرم اوّل هجرت و محرم سال ولادت، پنجاه و سه سال تمام خواهد بود.

و ما برای مقصودی که در نظر داریم غزّه هلالی ربیع الاول پنجاه و چهار و پنجاه و سه و پنجاه و دو به هجرت مانده را استخراج کردیم. و چون تعیین غزّه هلالی، بدون تعیین ایام وسطا ممکن نیست، لهذا چنانچه عذر آن در اوّل کلام نیز خواسته شد، ناچاریم از ذکر پاره‌ای اصطلاحات نجومیه.

۱. در ذکر امر اوسط و غزّه وسطا

سنین تاریخ هجری قمری و ماه‌های آن هلالی است؛ یعنی از رؤیت هلال تا رؤیت هلال دیگر یک ماه گیرند و دوازده ماه را یک سال خوانند. و چون امر رؤیت اهله غیر منتظم است، منجمین برای انطباق امر، حساب عمل را بر امر اوسط قرار داده‌اند.

یعنی مبدأ هر ماه را از اجتماع وسطای شمس و قمر گرفته‌اند، بدون ملاحظه تقویم نیرین و آن امری است منضبط و اختلاف‌ناپذیر. و بیان مقصود از وسط و غیره خارج از وظیفه این رساله است.

و یک دوره وسطای قمر بر حساب زیجات، ۲۹ یوم و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است و زاید بر دقایق مختلف فیه. و در این حساب قابل اعتنا نیست و چون غره محرم اول سال هجرت مبدأ تاریخ اسلام است، به جهت رعایت قاعده مزبوره روز پنجشنبه را که روز اجتماع وسطا است، اول ماه قرار داده‌اند نه روز جمعه را که به زعم بعضی غره هلالی است. و غره هلالی با غره وسطا اغلب مخالف و مخالفتش بیشتر از دو روز نباشد چنانچه استادان فن نیز تصریح کرده‌اند. و گاهی نیز موافق شود چنانچه غره وسطای محرم سنه ۱۳۲۹ که سال حاضر است یکشنبه و غره هلالی آن سه شنبه بود و غره وسطا و هلالی شعبان همین سال پنجشنبه است.

۲. ذکر کیبسه

ذکر کردیم که یک ماه وسطا ۲۹ یوم و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است و رسم منجمین این است که چون کسر به نصف برسد و نزد بعضی از نصف تجاوز نماید، آن را عدد تمام حساب نمایند. پس محرم را چون ساعات و دقایق زاید بر ۲۹ یوم بیشتر از نصف است، سی روز تمام گرفته و کسر کسور مزبوره را تا یک روز تمام با کسور ماه صفر جبر کرده و صفر را ۲۹ یوم گرفته‌اند. و بر این قیاس هر ماه طاق، سی روز و هر ماه جفت، ۲۹ روز محسوب داشته‌اند تا ماه ذی الحجه که کسور زایده آن هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می‌شود و این مقدار، خمس و سدس یک شبانه روز و یا ۱۱ جزو از سی جزو است. و به همین منوال در سال دویم رفتار نمایند و چون نوبت به ذی الحجه رسد، کسور آن مضاعف کسور سال سابق شود. و ذی الحجه را در سال دویم ۳۰ روز گیرند و به همین ترتیب رفتار نمایند تا سی سال تمام که ذی الحجه سال سی ام ۲۹ روز شود، بدون کسور از ساعات و دقایق و ثوانی. و این عمل را کبس و سالی را که ذی الحجه در آن سی روز است، کیبسه گویند.

و کبس در لغت عرب به معنی پر کردن و ایام سال غیر کبیسه ۳۵۴ و کبیسه ۳۵۵ است و در هر سی سال ۱۱ سال کبیسه است به این ترتیب: ۲، ۵، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹ و کلمه بهز بجهج کادوط اشاره به این سال‌هاست: ب سال دویم، ه سال پنجم، ز سال هفتم، ی د هم ج ۱۳... الخ.

و آنچه فقها گفته‌اند که در هلال حساب جدول و یک ماه را تمام و دیگری را ۲۹ روز حساب کردن معتبر نیست، مقصود همین حساب است. و آنچه در بعض اخبار وارد شده که ماه رمضان ابدأ ناقص و ماه شعبان ابدأ تمام نشود، و آن را در اصلاح اخبار عدد گویند، نزد عظمای فقهای امامیه مطروح و معارض است با اخبار رؤیت، و اخبار عدد همه مبنی بر قاعده مزبوره و از اخبار مدسوسه و در هر حال غیر معموله است.

و نظیر اخبار عدد است حدیثی که روایت کرده‌اند: شهر اعيد لا ینقصان ابدأ^۱ یعنی دو ماه عید فطر و اضحاست که ابدأ ناقص نشوند.

و در آن از چند جهت اشکال هست و شیخ فخر الدین طریحی در مجمع البحرین تصحیف غربی در این باب کرده و در ماده عدل از کتاب مزبور، عبارت مذکوره را شهر اعيد لا ینقصان ابدأ ضبط کرده و مقام مقتضی بسط نیست و جمله مزبوره را شهر اعيد... از ابن اثیر در نهایه و صاحب مغرب اللغة ایراد کرده و تعرض نموده‌اند.

۳. منجمین گویند که در هر دو یست و ده سال اوایل شهر مطابق شود. یعنی اوایل وسطای همه ماه‌های دو یست و ده سال مطابق شود با اوایل شهر دو یست و ده سال دیگر؛ خواه مقدم، خواه مؤخر. و ذکر علت آن خارج از وظیفه این رساله است و مطلب به موجب حساب، بدیهی است.

و منجمین برای پیدا کردن اول وسطای هر سال، جدولی وضع کرده‌اند که اکثر عدد سال ناقصه^۲ مطلوبه بیشتر از دو یست و ده باشد (۲۱۰) از آن طرح نمایند تا

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۶۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۴۶.

۲. مقصود از تامه آن است که کسور سال تمام شده باشد. مثلاً سال حاضر ۱۳۲۹ تا غرة محرم ۱۳۳۰ ناقصه است و بعد از ختم سال تامه خواهد شد. یعنی گفته خواهد شد که ۱۳۲۹ سال تمام از اول هجرت گذشته. و همچنین است شهر و ساعات و دقائق که تا تمام نشده ناقصه است بعد از آن تامه. [مؤلف رحمته].

دویست و ده یا کمتر بماند و باقی در جدول آیند از سی تامه تا صد و هشتاد تامه از بالای جدول. و از یک ناقصه تا سی ناقصه از یمین جدول بردارند و از ملتقای دو جدول رقم روز را بردارند که اول سال مطلوب است و برای تعیین غزّه ماه‌های دیگر، جدولی دیگر وضع کرده‌اند بعد از پیدا کردن اول محرم سال مطلوب همان رقم را در جدول دویم از مقابل محرم بردارند و پایین آیند، اول هر ماه را که خواهند از ملتقای جدول ماه و رقم اول محرم بگیرند که مطلوب است.

و این جدول برای تعیین غزّه وسطای محرم و سایر ماه‌های بعد از هجرت است و چون قبل از هجرت را ابتلائی نیست، تعرضی بر آن نکرده‌اند. ولی از همین دو جدول، تعیین اوایل شهور قبل الهجره نیز معین شود، ولی معکوساً؛ یعنی اگر خواهیم غزّه محرم پنجاه و سه سال تامّه به هجرت مانده را بدانیم، پنجاه و سه را از دویست و ده وضع نماییم و بر باقی که ۱۵۷ است یک عدد بیفزاییم که ۱۵۸ ناقصه بشود و در ازای آن از جدول اول محرم را بگیریم. زیرا که اوایل شهور پنجاه و سه به هجرت مانده مطابق است با اوایل شهور صد و پنجاه و هشت ناقصه بعد از هجرت. و به عبارت دیگر چنان فرض می‌نماییم که مبدأ تاریخ هجرت از دویست و ده سال با اضعاف آن مقدم بر هجرت است.

و فاضل قزوینی و علامه نوری از این نکته غفلت کرده و مبدأ کبیسه را مجهول انگاشته و در تحصیل غزّه وسطای ربیع الاوّل سال ولادت و غیره به تکلف افتاده‌اند. و ما برای این که عامل، محتاج به کتاب زیج نشود، دو جدول معهود را ایراد کردیم تا واضح باشد. و برای پیدا کردن اول وسطا طریقه‌ای هست که وضع جدول بر آن طریقه است و طریقه این است که از سنین ناقصه دویست و ده و اضعاف آن را چنانچه سابق الذکر شد، طرح نمایند و باقی را بر سی قسمت نمایند و خارج قسمت را بر پنج ضرب کرده، نگاه دارند و باقی از قسمت را یک عدد طرح نمایند تا تامّه شود. پس سال‌های کبیسه آن را به ترتیب بهز یجهج کادوط معین نمایند و عدد سال‌های کبیسه را بر پنج و غیر کبیسه را بر چهار ضرب کرده و با محفوظ سابق جمع کنند و پنج عدد بیفزایند و هفت و هفت طرح نمایند. اگر باقی، هفت عدد بماند، اول محرم سال

مطلوب شنبه است و اگر شش مانده جمعه و هکذا .
 و برای تعیین غزّه وسطای ماه‌های دیگر عدد تامّه ماه‌های طاق را تضعیف نمایند
 و با عدد تامّه ماه‌های جفت بر عدد مدخل سال بیفزایند و از مجموع، هفت هفت طرح
 نمایند، باقی عدد، روز اوّل ماه مطلوب است .
 و سزّ این عمل در شرح زیج الغ بکی مشروحاً مذکور است. هر که خواهد رجوع
 نماید و عمل بدیهی است .

فصل دویم

در تعیین غزّه وسطا و هلالی ربیع الاوّل از سنه پنجاه و چهار و پنجاه
 و سه و پنجاه و دو قبل از هجرت و تعیین غزّه وسطا و هلالی شهر رجب از
 سنه چهارده و سیزده و دوازده به هجرت مانده که چهل سال بعد از سه سال اوّل
 است و تعیین موضع شمس در ربیع الاوّل و مبعث

۱. برای تعیین غزّه وسطای محرم ۵۴ تامه به هجرت مانده، عدد مرقوم را از ۲۱۰
 وضع کردیم و بر باقی یک ز عدد افزودیم، شد ۱۵۷ ناقصه. پس در مقابل ۱۵۰ تامه از
 بالای جدول و ۷ ناقصه از یمین جدول شنبه بود، و در جدول شهور شنبه را از مقابل
 محرم گرفته، پایین آمدیم در مقابل ربیع الاوّل سه شنبه بود.

و بنا به طریقه مذکوره ۱۵۷ را بر سی قسمت کردیم. خارج قسمت پنج بود بر پنج
 ضرب کردیم شد ۲۵، باقی را که هفت است تامه کردیم در شش سال. دو سال کیسه
 است و چهار سال غیر کیسه. دو را بر پنج و چهار را بر چهار ضرب کردیم، شده و
 شانزده. مجموع را با بیست و پنج سابق جمع کرده، پنج عدد افزودیم، شد پنجاه و
 شش. هفت هفت طرح کردیم، باقی ماند هفت که رقم شنبه است و برای تعیین غزّه
 ربیع الاوّل حاجتی به عمل نیست؛ زیرا که محرم تمام است غزّه صفر دوشنبه خواهد
 بود و صفر ناقص است، پس غزّه ربیع الاوّل سه شنبه است.

و غزّه وسطای محرم پنجاه و سه، پنج شنبه است که در ملتقای ۱۵۰ تامه و ۸
 ناقصه واقع است و غزّه ربیع الاوّل یکشنبه است.

و اوّل محرم پنجاه و دو، دوشنبه و اوّل ربیع الاول، پنجشنبه است.

۲. غزّه محرم چهارده سال به هجرت مانده شنبه و غزّه رجب آن سال سه شنبه و غزّه محرم سیزده سال مانده چهارشنبه و غزّه رجب شنبه و غزّه محرم دوازده سال مانده دوشنبه و غزّه رجب پنجشنبه است.

و در همه این مواقع اگر کسی باطریقه مذکوره عمل نماید، مطابق خواهد یافت با آنچه ما ذکر کردیم.

تنبيه: فاضل قزوینی و علامه نوری که هر دو به استناد امر اوسط خواسته‌اند غزّه هلالی را به تقریب به دست آرند، غزّه ربیع الاول سال پنجاه و سه را بالتقریب دوشنبه گرفته‌اند؛ زیرا که در حساب اکتفا نکرده و عدد سال‌های کیسه را نتوانسته‌اند معین نمایند و بنا بر آن، چون جمعه، دوازدهم می‌شود نه هفدهم، فاضل قزوینی آن را مؤید قول خود گرفته و علامه نوری چون هم‌تش مصروف بر این است که دوشنبه بودن دوازدهم را رد نماید، لهذا بعد از اثبات این که غزّه ماه تقریباً دوشنبه است و در این صورت دوازدهم ممکن نیست دوشنبه باشد، تعرّض بر ردّ قول کلینی نکرده و غفلت نموده است از این که دوشنبه، غزّه بودن، مستلزم این است که جمعه، دوازدهم باشد. و این عدم تعرّض گویا مبنی است بر همان تصوّر سابق که کلینی و مسعودی روز ولادت را مانند اهل سنت دوشنبه دانسته‌اند. و در اوّل رساله واضح کردیم که این تصوّر، سهو است و این هر دو شیخ جلیل روز ولادت را جمعه می‌دانند و موافق حساب صحیح نیز معلوم کردیم که غزّه وسطای ماه، یکشنبه است و هلالی نیز همان روز است؛ چنانچه ذکر خواهد شد.

۳. برای تعیین غزّه هلالی ربیع الاول از سال ۵۴ و ۵۳ و ۵۲ به هجرت مانده از چهار زیج ایلخانی و الغ بکی و هندی و طغیانی استخراج شد، در شب سه شنبه غزّه وسطای ربیع الاول سنه ۵۴ بعد معدّل به اختلاف زیجات میانه پنج درجه و نه درجه و بعد سوی پنج درجه و چند دقیقه بود، و در این گونه بعد رؤیت ممکن نیست. پس غزّه هلالی شب چهارشنبه و هفدهم، جمعه خواهد بود و دوازدهم، یکشنبه.

و در شب یکشنبه غزّه وسطای ربیع الاول سنه ۵۳ بعد معدّل میانه ۱۴ درجه و ۱۸

درجه و بعد سوى میانه ۱۴ درجه و ۱۵ درجه و هلال در این قسم بعد واضح و بلند نماید. پس غزّه ماه مزبور هلالی و وسطای یکشنبه و دوازدهم پنجشنبه و هفدهم سه شنبه خواهد بود.

و در شب پنجشنبه غزّه وسطای ربیع الأوّل سنه ۵۲ هلال بر حسب زیجی ممکن الرؤیه و بر حسب زیجی غیر ممکن الرؤیه است، در صورت رؤیت دوازدهم دوشنبه و هفدهم شنبه و در صورت عدم امکان، غزّه جمعه و دوازدهم سه شنبه و هفدهم یکشنبه خواهد بود.

۴. برای تعیین غزّه رجب سنه ۱۴ و سنه ۱۳ و سنه ۱۲ استخراج شد در سنه ۱۴ غزّه هلالی و وسطا دوشنبه و بیست و هفتم شنبه، و در سنه ۱۳ غزّه وسطا جمعه و هلالی شنبه و بیست و هفتم پنجشنبه، و در سنه ۱۲ وسطا چهارشنبه و هلالی پنجشنبه و بیست و هفتم سه شنبه است.

۵. موضع شمس با زیج هندی در هفدهم ربیع الأوّل سال پنجاه و چهارم قبل از هجرت به افق مکه، نوزده درجه و پنجاه و یک دقیقه ثور و در روز مزبور از سال پنجاه و سیم هشت درجه و یازده دقیقه ثور است.

۶. و در بیست و هفتم رجب سنه چهاردهم قبل از هجرت ۱۴ درجه و ۵۴ دقیقه سرطان و در روز مزبور از سال سیزدهم چهار درجه و چهار دقیقه سرطان است.

فصل سوم

از فصل سابق معلوم شد که قول کلینی و مسعودی در هر سه سال مطابق استخراج نیست و هكذا قول اهل سنت، الّا به احتمالی در سال ۵۲.

و قول مشهور مطابق استخراج است، الّا این که یک سال مقدّم است بر آنچه معروف شده که ولادت، ۵۳ سال تقریباً مقدّم بر هجرت بوده؛ یعنی باید عمر مبارک حضرت رسول ﷺ را ۶۴ سال الّا ایّام معدوده دانیم و بعثت را در سال چهاردهم قبل الهجره. و علّت این دومی این است که ۲۷ رجب که روز مبعث است بنا به روایتی که شیخ طوسی در مصباح ذکر کرده، روز دوشنبه بوده و بنا بر آن، روز دوشنبه خواهد

بود.^۱ و این امر بر حسب استخراج، مطابق است با رجب سال چهاردهم. پس به جهت مطابقت استخراج با حدیث و عدم اختلاف امامیه در این که سنّ مبارک آن حضرت در وقت بعثت چهل بوده، بعثت را در سال مزبور گرفتیم اگر چه مخالف است با قول بر این که اقامت آن حضرت در مکه سیزده سال بوده.

و ما را ابدأ مانعی نیست از اختیار این که تولّد در سال ۵۴ قبل الهجرة و عمر مبارک ۶۴ بوده؛ زیرا که اقوال مختلفه در عمر مبارک، همه مستند به اختلافی است که در سال تولّد هست که میانه مبدأ و منتها را گرفته، هر کس قولی را اختیار کرده و مورّخین امامیه چون تولّد را در سال پنجاه و سیم فرض کرده اند، در عمر مبارک نیز قائل به ۶۳ شده اند و الا هیچ کدام را روایتی از معصوم نیست. و اقوال مورّخین را در خصوص عام الفیل شنیدی و نسبت به تاریخ نوشیروان را نیز دیدی. و تواریخ آسیا قبل الهجرة خاصه تاریخ عرب چنان مُظَلِّم و درهم است که تحصیل اطمینان در نهایت دشواری است. حتّی مورّخین فرنگ نیز با همه سعی و جدّ وافی در تعیین تواریخ آن عهد، مجبور از تخمین و متابعت قول مختلف مورّخین مسلمین شده اند. و صاحب قاموس الأعلام به تبعیت مورّخین فرنگ جلوس نوشیروان را در سنه ۵۳۱ مسیحی و وفاتش را در سنه ۵۷۹ و مدّت سلطنتش را ۴۸ سال و تولّد حضرت رسول ﷺ را در سنه ۵۶۹ مسیحی نوشته و بنا بر آن تولّد در سال سی و هشتم سلطنت نوشیروان خواهد بود. و ربیع الاوّل سنه ۵۴ قبل از هجرت مطابق ۵۷۰ و در سنه ۵۳ مطابق ۵۷۱ مسیحی است، چنانچه بعد ذکر خواهد شد.^۲ و میرزا آقا خان کرمانی در تاریخ آینه اسکندری وفات و مدّت سلطنت نوشیروان را مطابق قاموس الأعلام نوشته و ولادت حضرت پیغمبر را در پانصد و هفتاد و در سال دوازدهم از عام الفیل یاد کرده!!!

و جمع میانه اختلافات قوم امکان ناپذیر [است] و آنچه ما اختیار کردیم چون مستند به دلیل است، ان شاء الله مورد انتقاد نخواهد شد. و [در] ذکر اختلاف غیر امامیه

۱. مصباح المنهجد، ص ۸۱۴.

۲. قاموس الأعلام، ج ۶، ص ۴۶۲۱.

در مدّت عمر آن حضرت و سن مبارک در وقت بعثت، اطناب است. هر که خواهد به کتاب الخمیس و سیره حلبیه رجوع نماید.^۱

فصل چهارم: در تطبیق با تواریخ عمومی

۱. تاریخ هبوطی

میانه مورّخین اختلاف شدید در تاریخ هبوطی هست. هر کس تفصیل آن خواهد به تاریخ أبو الفداء رجوع نماید. و آنچه مورّخ مزبور بعد از تحقیقات زیاد اختیار کرده، آن است که قصّه فیل و تولّد در سال ۶۱۶۳ (شش هزار و یکصد و شصت و سه) از تاریخ هبوطی و اوّل هجرت مطابق است با سال ۶۲۱۶ (شش هزار و دویست و شانزده) و تفاوت این دو، ۵۳ سال است.^۲

و مصطفی بن عبد الله اسلامبولی صاحب کشف الظنون المتوفی سنه ۱۰۶۶ در تقویم التواریخ^۳ و سپهر مرحوم در ناسخ التواریخ همین رأی را اختیار کرده، تبعیت از ابو الفدا نموده اند.^۴ و صاحب نقد التواریخ رفعت افندی که تاریخ از اوّل هبوط تا ۱۲۹۵ هجری را نوشته، در حقیقت تابع ابو الفداست، الاّ این که قصّه فیل و تولّد را در سنه ۶۴ به تفاوت یک سال از گفته ابو الفدا نوشته و در اوّل هجرت مطابق است و به گفته او تفاوت ۵۲ سال می شود.

و مراد در این باب اشکالی است و آن این است که سنین تاریخ هبوطی، همه شمسی است و مدّت اقامت حضرت رسول ﷺ در مکه همه با سنین قمریه محسوب می شود. و اگر مدّت اقامت را ۵۳ سال قمری دانیم با ۵۳ سال شمسی یک سال و چند ماه تفاوت خواهد کرد. پس ۵۳ سال قمری را بر ۶۱۶۳ شمسی افزودن صحیح نخواهد بود.

و اگر خود ابو الفدا تصریح نکرده بود بر فاصله میانه مولد و هجرت، که ۵۳ سال

۱. الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۶؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. تاریخ أبو الفداء، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۲.

۳. تقویم التواریخ، ص ۳۶.

۴. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸.

و دو ماه و هشت روز است و مدّت عمر مبارک را به همین نحو نمی گفت، می توانستیم بگوییم که معتقد ابو الفدا نیز با مختار ما مطابق بوده، یعنی مدّت اقامت در مکه را ۵۴ سال می دانسته و ۵۳ سال که افزوده سنین شمسیه است.

و مختار نقد التواریخ اگر به ملاحظه تفاوت سال شمسی و قمری بودی، بایستی در سال تولّد با ابو الفدا متابعت کرده و در اوّل هجرت یک سال کم نماید، نه بالعکس.^۱ و مابین مورّخین و منجمین اختلافی دیگر هست و ما قناعت می کنیم به آنچه صاحب زیچ طفیانی در زیچ خود ذکر کرده و از روی همان مأخذ استخراج می کنیم و گوییم سنین تاریخ هبوطی را منجمین قبطیه بخت نصریه ۳۶۵ یوم گیرند بدون کبیسه. و هبوط آدم - چنانچه صاحب زیچ از روضة المنجمین و مرآة العالم نقل کرده - به زعم منجمین در اوّل فروردین بوده و مقدّم است بر هجرت بدو طیان و دو بیست و چهل و سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت روز ۲۴۳۶۷۷. و چون مبدل بر سنین - یعنی عدد مذکور - قسمت شود بر ۳۶۵ خارج قسمت شش هزار و یکصد و چهل و هفت سال تمام و بیست و دو روز می شود. و با حساب سنین قمری وسطا شش هزار و سیصد و سی و یک سال و یکصد و نود و دو روز می شود.

و جمعه هفدهم هلالی و هیجدهم وسطا ربیع الاول از سنه ۵۴ قبل از هجرت مطابق می شود با روز سیصد و هیجدهم از سنه ۶۰۹۵ ناقصه هبوطیه؛ یعنی هفتم ماه باوی قبطیه هبوطیه.

و سه شنبه هفدهم هلالی و وسطا ربیع الاول از سنه ۵۳ قبل از هجرت مطابق می شود با روز سیصد و هفتم از سنه ۶۰۹۶ ناقصه تاریخ مزبور، یعنی بیست و ششم ماه توت قبطیه هبوطیه.

۲. تاریخ بخت نصری

و آن از جلوس بخت نصر و سال های آن شمسی است، بدون کبیسه، مانند سابق؛ به گفته صاحب زیچ طفیانی و فاضل بیرجندی در شرح تذکره هیت.

۱. تاریخ ابو الفدا، ج ۱، ص ۱۶۰.

و يوم تولّد در سنهٔ ٥٤ مطابق است با چهارم ماه باوبی که ماه دویم بخت نصری است از سنهٔ ١٣١٨ ناقصه؛ یعنی ١٣١٧ سال تمام و ٣٣ یوم از جلوس بخت نصر گذشته.

و در سنهٔ ٥٣ قبل از هجرت مطابق است با بیست و ششم ماه توّث (ماه اوّل از ماه‌های آنها است) از سال ١٣١٩ ناقصه یعنی ١٣١٨ سال تامّه و ٢٥ یوم از جلوس بخت نصر گذشته.

و آنچه صاحب تاریخ أبو الفداء گفته که سال ولادت مطابق است با سنهٔ ١٣١٦ از تاریخ بخت نصری، لازم گرفته است که تولّد را در ٥٦ سال قبل از هجرت دانیم و آنچه ما استخراج کردیم صحیح و متقن و مطابق قول صاحب زیج طیفانی است. و مخفی نماند که بیرجندی، شارح تذکره، مابین التاریخین را یکصد و یک روز بیشتر نوشته از آنچه صاحب طیفانی ذکر کرده. این تفاوت میانهٔ تاریخ بخت نصری و رومی است و در ما بین تاریخ رومی و هجری مخالفتی نیست. و ابو ریحان نیز یک روز زاید نوشته از آنچه صاحب زیج طیفانی گفته.

٣. تاریخ اسکندری

یوم ولادت در سنهٔ ٥٤ مطابق نهم ایار سنهٔ ٨٨١ ناقصهٔ اسکندریّه و در سنهٔ ٥٣ مطابق [با] بیست و هشتم نisan سنهٔ ٨٨٢ ناقصه است و این است مطابق استخراج صحیح. و از اقوال مورّخین هر کدام که مخالف است، مأخذش معلوم حقیر نیست. و ابو الفداء ٨٨١ نوشته و آن مطابق سنهٔ ٥٤ است، ولی بخت نصری را ١٣١٦ گرفته چنانچه گذشت.

و صاحب روضة الأحياء بیستم یا بیست و هشتم یا اوّل نisan را گفته بدون تعرّض بر سال. و دمیری^١ و مسعودی^٢ و ابن خلدون^٣ در سنهٔ ٨٨٢ ضبط کرده‌اند بدون تعرّض به ماه و آن مطابق سنهٔ ٥٣ است. و ابن شهر آشوب بیستم شباط را ذکر کرده

١. حیاة العیوان، ج ٢، ص ١٨٣.

٢. تاریخ المسعودی، ج ٢، ص ٤.

٣. تاریخ ابن خلدون، ج ٢، ص ٤.

بدون تعرّض به سال ۱ و صاحب عدد قویّه بیستم شباط را نقل کرده بدون تعرّض به سال و سال ۹۰۸ را نیز نقل نموده بدون تعرّض به ماه ۲!^۱
و حافظ ابرو بیستم نisan از سنه ۸۸۳ ضبط کرده و آن تقریباً مطابق است با سنه ۵۲ قبل از هجرت. والله أعلم بحقائق الأمور.

۴. تاریخ مسیحی

در سنه ۵۴ مطابق است با ۱۱ ماه از سنه ۵۷۰ ناقصه قیصریه و در سنه ۵۳ با اول ماه مه از سنه ۵۷۱ ناقصه.

و تفصیل اختلاف قیصری و گریگوری، خارج از وظیفه این رساله است. و ابتدا تاریخ گریگوری از سنه ۱۵۸۲ ناقصه مسیحیه است که در آن سال ده روز بر پنجم ماه نوامبر افزوده، پنجم ماه را پانزدهم حساب کردند و در هر ۱۲۸ سال تقریباً یک روز بر تفاوت دو تاریخ می افزاید. چنانچه در این اوقات به سیزده روز رسیده و قبل از سنه ۱۵۸۲ تاریخ قیصری معمول است، چنانچه اول هجرت را با ۱۶ ژولیه از سنه ۶۲۲ ناقصه مسیحیه مطابق دانند نه با ۲۶ ماه مزبور.

و صاحب زیچ طفیانی را در تطبیق هجری و مسیحی کلامی است که تعرّض بر آن را موقعی نیست.

و آنچه صاحب روضة الأجاب نقل کرده که میانۀ ولادت و حضرت عیسی ۶۰۰ بوده، غلط بین است.

۵. بعضی از مورّخین، تعرّض بر تطبیق با تاریخ فرسی نیز نموده، اسمی از ماه آن فقط برده اند، چنانچه گذشت. ولی چون فرسی موجود مؤخّر از هجرت است و قبل از آن کیسه آن مختل و مبدأش نیز مجهول است؛ زیرا که فرس در جلوس هر پادشاهی تجدید تاریخ می کرده اند، لهذا تعرّضی بر آن نشد.

تذیل: بعد از فراغت از اصل مقصود که اثبات جمعه هفدهم ربیع الاول بود،

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. المدد القویّه، ص ۱۱۱.

مناسب دیدم اشاره ای شود به اشکالی که در خصوص حمل نور نبوت شایع شده و اگر چه بر حسب ترتیب طبیعی بایستی ذکر این فقره را مقدم داریم، ولی چون اصل مقصود، تحقیق یوم ولادت بود، پرداخت کردن به این مطلب به تأخیر افتاد و به واسطه ارتباط این مسئله به امر نسیء که در جاهلیت معمول بوده، در ضمن تتبع کتب، مطالبی در آن باب به دست آمد که تعرض بر تفصیل آن خالی از فایده نبود. لهذا بر ذکر اشکال و حل آن پرداخته گوئیم:

وقت حمل نور نبوت در میان اهل سنت اختلافی است و حاجتی بر تعرض بر آن نیست و در میان امامیه آنچه معروف است همانا کلام ثقة الإسلام کلینی است که حمل در ایام تشریق واقع شده^۱ و ایام تشریق عبارت از روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه است و همین عبارت را ابن شهر آشوب نیز در مناقب ذکر کرده^۲ و هیچ یک از این دو محدث جلیل استناد به خبری ننموده و کلام مزبور را ارسال مسلم داشته‌اند و نظیر این عبارت در روایات اهل سنت نیز هست؛ چنانچه صاحب خبسی از سیره یعمری نقل کرده و صاحب سیره حلبیه نیز در باب مولد نه در باب حمل ذکر کرده از این فقره نموده.^۳

و در اخبار امامیه حدیثی دیگر نقل نشده، الا آنچه سید ابن طاووس در کتاب اقبال در اعمال ماه جمادی الآخر از صدوق در کتاب النبوة نقل کرده که حمل شب جمعه بوده، دوازده شب مانده از جمادی الآخر^۴ و علامه مجلسی در حاشیه بحار گوید: ظاهر این است که دوازده شب گذشته باشد تا موافق شود با قول بر این که حمل در ایام تشریق بوده.^۵

و اشکالی که بر بودن حمل در ایام تشریق وارد است این است که مدت حمل در این صورت یا سه ماه باید باشد یا پانزده ماه؛ زیرا که اگر ولادت در ربیع الاول بعد از

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳. الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۳، ص ۱۶۲.

۵. بحار الأنوار (حاشیه)، ج ۱۵، ص ۲۵۱.

ذی حجّه حمل^۱ باشد، مدّت حمل سه ماه خواهد بود و اگر در ربیع الاوّل آینده باشد، پانزده ماه خواهد شد.

و این اشکال را جواب‌ها داده‌اند؛ هر کس خواهد به مرآة العقول مجلسی^۲ و جلد ششم و چهاردهم بحار رجوع نماید.^۳

و یکی از جواب‌ها آن است که: ایّام تشریق از ایّام حج است، نه ایّام ذی حجّه. و اختصاص آن به ذی حجّه بعد از اعتلای لوای اسلام است و الاّ قبل از اسلام حج دائماً در یک ماه نبوده، بلکه در همه ماه‌ها دور می‌زده.

شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ»^۴ الآیه، از مجاهد^۵ که از مفسّرین اهل سنّت است نقل کرده، و ترجمه‌اش این است:

مشرکین دو سال در یک ماه حج می‌کردند. پس حج نمودند در ذی الحجّه دو سال. پس در محرّم دو سال و به همین نحو در باقی شهور، تا این که اتفاق افتاد حتّی که قبل از حجة الوداع بود، به ماه ذی قعدة. و حج نمود پیغمبر در سال آینده. پس حج به ماه ذی حجّه افتاد و پیغمبر در خطبه خود فرمود:

ألا وإن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات والأرض، السنة اثنا عشر شهراً، منها أربعة حرم ثلاثة متواليات ذو القعدة وذو الحجّة ومحرّم ورجب مضر الذي بين جمادى وشعبان.

و حاصل ترجمه‌اش این است که:

زمان برگشت بر حالت سابقه خود. سال دوازدهم ماه است، چهار ماه از آن ماه‌های حرام است. سه از آنها متوالی است، ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم و یکی دیگر رجب مُضَرّ^۶ است میانه جمادى و شعبان، انتهى.

۱. در نسخه اصل چنین است، ولی ظاهراً به جای آن «اول» صحیح است

۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۴۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۲.

۴. سورة توبه، آیه ۳۷.

۵. مجاهد بن جبر از جمله مفسّرین اهل سنّت و وفاتش در سنه ۹۸ یا ۱۰۰ هجریّه بوده، [مؤلف رحمته].

۶. مضر به ضم میم و فتح صاد، اسم قبیله‌ای است از عرب که ماه رجب را ماه حرام می‌دانسته‌اند، لهذا رجب را به آنها نسبت داده‌اند. [مؤلف رحمته].

مقصود این است که شهرهای حرام برگشت به موضع خود و حج عود نمود بر ذی الحجّه و نسیء باطل گردید.

تمام شد کلام صاحب تفسیر.^۱

و بنا بر این تفسیر لازم آید که حج در سالی در دوازده ماه و در سالی در سیزده ماه واقع شود. مثلاً سال اول حج را در محرم فرض می‌نماییم، سال دوم در محرم بوده و فاصله دو حج یازده ماه و سال سیم در ماه صفر و فاصله دوازده ماه می‌شود و علی‌هذا القیاس. و به این لحاظ دوره نسیء در ۲۴ سال تمام شود و نوبه حج بیست و پنجم به ماهی افتد که تالی ماه صاحب نوبه اخیر است و در سال بیست و پنجم حج واقع نشود و در اول سال بیست و ششم نوبه از سر می‌گیرد. چنانچه اگر مبدأ دوره را محرم گیریم، باز به محرم رسد و به این جهت در ۵۰ سال ۴۸ حج واقع شود و باز نوبه نسیء در سال پنجاه و یکم بر ماه اول دوره بیفتد.

پس چنانچه از مجاهد نقل شده، اگر حج سال قبل از حجة الوداع را در ذی القعدة دوم فرض نماییم و سال به سال عقب برویم، در سال پنجاه و یکم و پنجاه و دوم حج باز در ذی القعدة و پنجاه و سیم و چهارم در شوال و پنجاه و پنجم و ششم در شهر رمضان و شصت و سیم و چهارم در جمادی الاولی خواهد بود.

سال شصت و سیم سال ولادت و سال شصت و چهارم سال حمل و فاصله میانه ایام تشریق که در حج جمادی الاولی بوده تا هفدهم ربیع الاول، ده ماه و ایام معدوده خواهد بود. و در این صورت خرق عادت در مدت حمل نخواهد بود؛ زیرا که اقصای حمل دوازده ماه است و این است مقتضای حساب صحیح. و دوره نسیء را ۴۸ سال فرض کردن سهو است، چنانچه علامه مجلسی نیز توضیح کرده.

و با این ترتیب که مطابق تفسیر مجاهد است، ماه حمل موافق با روایت صدوق نخواهد شد، نه در سال ۵۴ که ما اختیار کرده‌ایم، نه در سال ۵۳ که معروف است و نه در ۵۲. ولی ممکن است که از قول مجاهد اغماض کرده، حج را در حجة الوداع و ما

قبل آن در ذی حجّه گیریم و در این صورت سال ولادت و سال حمل در سالی خواهد بود که حج در جمادی الثانیه بوده و مطابق خواهد بود با حدیث مروی از صدوق و مدت حمل نیز نه ماه خواهد بود.

این است حاصل قول علامه مجلسی در ششم بحار و مفسرین را در معنی نسیء اقاویل مختلفه هست؛ هر که خواهد به تفسیر کبیر فخر رازی^۱ و سایر تفاسیر رجوع نماید. و اغلب همانا بی صبری عرب از قتال در سه ماه متوالی را علت قرار داده‌اند. و ابو ریحان بیرونی^۲ در آثار الباقیه تفصیلی دیگر گفته و فخر رازی^۳ و بعض دیگر قریب به آن بیانی نموده‌اند.

ابو ریحان در آثار الباقیه گوید آنچه ترجمه‌اش مختصراً این است، از چاپ لیزیک:

عرب در ایام جاهلیت تفاوت شمسی و قمری را که ده روز و بیست و یک ساعت و خمس ساعت به نظر جلیل است، لاحق می‌کرده‌اند به سال در ماهی هر وقت که تمام می‌شد از سال آنچه که استیفا می‌کرد ایام شهر را، ولیکن زیادی را دوروز و بیست ساعت می‌گرفتند و مباشر آن جماعتی بودند از بنی کتانه که آنها را قلامس^۴ می‌گفته‌اند.

بعد از ذکر اسامی بعض آنها می‌گوید:

و این کیفیت را گرفته بودند از یهود قبل از ظهور اسلام قریب به دوست سال. الا این که عرب، کبس می‌کردند در هر بیست و چهار سال نه ماه. پس شهر آنها ثابت بود با از مننه و به یک طریقه جاری می‌شد که پس و پیش نمی‌افتاد از اوقات خود، تا این که رسول خدا ﷺ حجة الوداع را به جا آورد و آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» الآیه، نازل شد و آن حضرت خطبه فرمود و گفت:

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۵۷.

۲. ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، از فضلالی مهندسین و محاسبین و منجمین است و وفاتش در سنین چهارصد و سی و چند بوده. [مؤلف رحمه الله].

۳. فخر رازی محدث بن عمر است از اهل ری و از معتبرین علمای اهل سنت و وفاتش در سنه ۶۰۶ هجریه بوده. [مؤلف رحمه الله].

۴. قلامس جمع قلمس است به فتح قاف و لام و میم مشدّد به معنی دریا. [مؤلف رحمه الله].

إنَّ الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات والأرض... الخ؛ و آیه مزبوره را بر ایشان تلاوت فرمود و نسیء، حرام و کبس، مهمل گردید و زایل شد شهور از حالتی که داشت و اسماء شهور مؤدی نگردید^۱ بر معانی آنها.

و در فصل دیگر، اسامی قدیمه و معروفه شهور عرب را شمرده و وجه تسمیه آنها را ذکر کرده و بعد از فراغت از این مطلب گفته:

اهل جاهلیت، این شهور را استعمال می کردند مانند استعمال مسلمین، و حج آنها با فصول چهارگانه دور می زد. پس از آن خواستند که حج نمایند وقت به دست آمدن امتعه خودشان از ادم و پوست و میوه ها و غیر آن خواستند که حج همیشه در یک حال و در بهترین و پر نعمت ترین زمان ها باشد.

پس یاد گرفتند کیسه را از یهودانی که مجاور آنها بودند. و آن قبل از هجرت بود به دو یست سال تقریباً. پس عمل کردند در ماه ها مانند یهود از الحاق تفاوت ماه شمسی با ماه قمری به ماهی از ماه ها و مباشر این عمل قلمس ها بودند از بنی کنانه که بعد از انقضای حج خطبه می کردند در موسم و به تأخیر می انداختند ماه را و ماه بعد از آن را به اسم همان ماه می نامیدند. و اتفاق می کرد عرب بر آن و این عمل را نسیء می گفتند؛ به علت این که به تأخیر می انداختند اول سال را در هر دو سال یا سه سال یک ماه.

و نسیء اول برای محرم بود و صفر را به اسم محرم و ربیع را به اسم صفر می نامیدند. پس متوالی کردند میانه نام های ماه ها. و نسیء دوم برای صفر بود و ماه بعد از صفر را به اسم صفر می نامیدند تا این که دور می زد نسیء در ماه های دوازده گانه و برمی گشت به محرم. پس از سر می گرفتند عمل خود را.

تاگوید:

و اگر در این اثنا ماهی از فصل خود از فصول اربعه تقدم می کرد به جهت جمع شدن کسور سال شمسی و قمری، آن را لاحق می کردند و دوباره کبس می نمودند و این امر معین می شد برای آنها از طلوع منازل قمر و سقوط آن. تا این که

۱. در نسخه اصل چنین است و صحیح ظاهراً گردیده است.

پیغمبر ﷺ هجرت فرمود و نوبت نسیء چنانچه گذشت به شعبان رسیده بود. پس آن را محرم نامیدند و شهر رمضان را صفر گفتند و پیغمبر ﷺ منتظر حجة الوداع شد و خطبه خواند برای مردم و فرمود:

إِنَّ الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات والأرض... الخ؛ و مقصود این بود که ماه‌ها بر مواضع حقیقی خود بازگشت و تصرفات عرب در آنها ضایع شد و به این جهت حجة الوداع حج اقوم نامیده شد. پس حرام گردید نسیء و مهمل شد - انتهی -^۱

و صاحب دائرة المعارف در ذیل لغت «سنه» تفصیلی از علامه مقریزی نقل کرده و ترجمه‌اش این است:

حج عرب در همه از منته سال اتفاق می افتاد و آن همیشه دهم ذی حجه بوده از عهد ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام و چون موسم گذشت، عرب متفرق می شد و به اماکن خود می رفت و اهل مکه در مکه می ماند و بر این حال باقی بودند تا این که تغییر دادند دین ابراهیم و اسماعیل را. پس از آن خواستند حج نمایند وقت به دست آمدن امتعه خودشان. پس یاد گرفتند کیسه را از یهود و عمل کردند به نسیء و مباشر آن را قلمس می گفتند و گفته اند که عرب در هر ۲۴ سال نه ماه کیسه می کرده اند. پس شهر آنها با از منته ثابت بود و تغییر نمی کرد و جاری بود به طریقه واحده و از اوقات خود نه مقدم می شد نه مؤخر. و نسیء اول برای محرم بود که صفر را به اسم او می خواندند و ربیع الاول را به اسم صفر.

و از این جا تا آخر مطابق قول ابو ریحان است تا آن جا که ابو ریحان گوید:
تا این که پیغمبر، هجرت فرمود و حج در شعبان بود.

و بر سایر اقوال و این که حج در سال قبل از حجة الوداع در چه ماهی بوده و این که حج همیشه در دهم ماه‌ها بوده، تعرضی نکرده. و فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾^۲ گوید:

۱. ترجمه آثار الباقیه، ص ۹۳-۹۴.

۲. سوره توبه، آیه ۳۷.

عرب دانستند که اگر حساب خود را بر ماه‌های قمری مرتب نمایند، حج آنها گاهی در تابستان واقع شود، گاهی در زمستان و اسفار برای آنها شاق بود و از تجارت خود منتفع نمی‌شدند و دانستند که رعایت سال قمری مصلح دنیوی آنها است.

پس ترک کردند ماه‌های قمری را و سال شمسی را معتبر گرفتند و به جهت زیادتی که سال شمسی بر سال قمری داشت، محتاج کیسه شدند و برای آنها از کیسه دو امر حاصل شد: یکی این که بعض سال‌ها را سیزده ماه حساب می‌کردند به واسطه اجتماع آن زیادت‌ها.

دویم این که منتقل شد حج از بعض شهر قمریه بر غیر آن ...^۱

تا آخر کلام خود. بعد اقوال سایر مفسرین را ذکر کرده و بر ادوار کیسه و این که حج در سال سابق بر حجة الوداع در چه ماهی بوده و این که حج جاهلیت در دهم ماه‌ها بوده، تعرضی نکرده.

و علامه شیرازی مسعود بن محمود که از تلامذه خواجه نصیر الدین طوسی است، در کتاب تحفة شاهیه که در علم هیئت است، فصلی طولانی در مسئله نسیء ذکر کرده و علت نسیء را به عینها مطابق قول فخر رازی گفته. به علاوه این که این عمل در قرب موسم خریف بوده و گفته:

نوزده سال قمری را با علاوه کردن هفت ماه، شمسی کردند. پس در سال دویم یک ماه و در سال پنجم یک ماه دیگر به ترتیب بهزیجیح کیسه کردند و از این جا مختلف شده است روایات که عرب در هر دو سال یک ماه کیسه می‌کرده‌اند یا در هر سه سال. و مشهور اول است؛ زیرا که دور نسیء مشهور در جاهلیت ۲۴ سال قمری است که کبس می‌شده با دوازده ماه قمری. ولی موافق مقصود عرب که موافقت فصل بوده، دویم است و دور آن در سی و شش سال قمری است^۲ که کبس شده با دوازده ماه قمری؛ زیرا که تفاوت سال شمسی و

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۵۰.

۲. نوهم نرود که دوره کیسه را ۳۶ سال گرفته و حال آن که ۴۷ سال است؛ چرا که در هر سه سال یک ماه ساقط شود، و

قمری ده روز است^۱ تقریباً و مجموع تفاوت در سه سال، یک ماه شود، نه در دو سال.

بعد خطبه حضرت پیغمبر ﷺ را در حجة الوداع و منسوخ شدن نسیء را بیان کرده و گفته که:

نوبت حج در حجة الوداع در ذی حجه و سال قبل در ذی قعدة بوده.

و ایضاً تصریح کرده که حج در دهم ماهها بوده به متابعت اهل قدیم.

و مولی عبد العلی فاضل بیرجندی و محمد بن احمد خفری در شرح تذکرة هیئت تألیف خواجه نصیر الدین طوسی موافق علامه شیرازی گفته اند، با اندک تفاوتی در اجمال و تفصیل و هر دو تصریح کرده اند که این عمل در حوالی اعتدال خریفی و نوبت حج در سال قبل از حجة الوداع در ذی قعدة بوده که در حجة الوداع به ذی حجه رسیده و خفری ذکری از کبیسه دیگر که به ترتیب یهز یجحج می شده نکرده.

مؤلف حقیر گوید: این که گفته اند که حج در حوالی اعتدال خریفی بوده، موافق واقع نیست؛ زیرا که رجوع حج در حجة الوداع که سال دهم هجرت بوده، بر موضع اصلی خود متفق علیه کل است و موضع شمس در روز یکشنبه^۲ دهم هلالی و یازدهم و سطای آن ماه موافق استخراج، ۱۸ درجه و چهل و چند دقیقه حوت و تحویل شمس به حمل شب چهارشنبه بیستم هلالی و روز چهارشنبه اول حمل بوده و در این امر ابدأ اشتباهی نیست. وانگهی اول میزان را موسم رسیدن امتعه عرب گرفتن نیز شاید مناسب بوده از باب قیاس حال حجاز بر مواضع معتدله باشد.

و اگر حساب را بالا بریم، اول حمل را در سال ۱۹۳ ناقصه قبل از هجرت در چهارم و سطای ذی حجه خواهیم یافت و شاید مقصود ابو ریحان که اول کبیسه را در دو بیست سال تقریباً قبل از هجرت گرفته، سال ۱۹۳ و حوالی آن باشد و خلاصه اقوال

۱. وقتی که نوبه ذی حجه تمام شده، نوبه محرم رسد، یک سال عاطل ماند و حج به محرم سال دوم افتد. بلکه مقصود، بیان اصل دوره است با بیان علاوه آن که ۳۶ حج واقع می شود در ۳۷ سال و ابتدای دوره دوم از سال سی و هشتم است. [مؤلف ﷺ].

۱. تفاوت، ده روز و ۲۱ ساعت و چند ثانیه است و در سه سال ۴۲ روز و ۱۵ ساعت شود. [مؤلف ﷺ].

۲. یکشنبه دهم یعنی غزه جمعه بودن موافق استخراجات صحیحه است که از زیجات متعدده شده. [مؤلف ﷺ].

و احتمالاتی که در این مبحث است، به شرح ذیل است:

١. آنچه از بعض کلام مفسرین برمی آید که هر سال یک ماه به تأخیر می انداخته‌اند و در سیزده ماه یک دوره تمام می شده.

٢. قول منقول از مجاهد که طبرسی نقل کرده و علامه شیرازی در تحفه و بیرجندی در شرح تذکره آن را مشهور دانسته‌اند، بدون نسبت به قائل معین و آن کیسه کردن دو سال به دو سال است، با این که نوبت کیسه در سال قبل حجة الوداع در ذی قعدة دویم و سال حجة الوداع که سال دهم هجرت است نوبت به ذی حجه رسیده بوده و بنا بر این، حج سال حمل بر نور نبوت در نوبت اول جمادی الاولی می شود، چنانچه گذشت.

٣. احتمالی که علامه مجلسی داده و آن همان قول مجاهد است، الا این که علامه مجلسی حج سال سابقه بر حجة الوداع - یعنی سال نهم هجرت - را نیز در ذی حجه گرفته و بنا بر این حج سال حمل در نوبت اول جمادی الآخر خواهد بود.^١
و در این سه وجه مطابقت با فصل شمسی ملحوظ نبوده و حج مانند بعد از اسلام در فصول اربعه دور می زده.

٤. قولی است که علامه شیرازی در تحفه و بیرجندی در شرح تذکره نقل کرده‌اند و آن کیسه کردن است در نوزده سال با هفت ماه که سنین قمریه شمسیه شود. بعد از آن کیسه کردن به ترتیب بهز یجهج که در سال دویم و پنجم و هفتم الی آخر، یک ماه علاوه می کرده‌اند. بنا بر این طریقه، دوره نسیء در سی و دو سال تمام شود که ٣١ حج در آن واقع شود و در سال سی و سیم باز نوبت به ذی الحجه برسد.

و مبدأ کیسه را معین نکرده‌اند و ما اگر از حجة الوداع که به اتفاق حج در محل اصلی خود بوده، به ترتیب بهز یجهج معکوساً بالا برویم در حجة الوداع که سال سی‌ام و در سال بیست و نهم که سال کیسه است در ذی حجه و سال ٢٦، ٢٧، ٢٨ در ذی قعدة و به همین ترتیب بالا می رود تا این که در سال دویم در صفر و در سال اول

نوبت محرم و یک سال قبل از آن که آخر سی سال سابق است، باز محرم و در سال دویم عاطل و در سال سیم نوبت به ذی حجه برسد و به همان ترتیب بالا رود و در سال ۶۳ و ۶۴ نوبت محرم شود و ۶۵ خالی و ۶۶ [و] ۶۷ نوبت ذی حجه باشد.

و مبنای این وجه بر التزام وقوع حج است در فصل واحد و از حوت و حمل تجاوز نکند و اشکال وارد بر کلام کلینی مرتفع نگردد.

۵. قول مقریزی که در هر ۲۴ سال نه ماه کبسه می‌کرده‌اند؛ یعنی ۲۴ سال قمری را با علاوه کردن نه ماه، شمسی می‌کرده‌اند و این قول نیز نظیر قول سابق است و منظور، متابعت فصل است و شمس که در حجة الوداع در بیستم هلالی و بیست و یکم وسطای ذی حجه در اول حمل بوده، در سال بیست و پنجم قبل از آن در بیست و پنجم ربیع الاول باز در اول حمل بوده و مابین این دو ۲۴ سال و نه ماه قمری است الا چند روز.

و در این فرض دوره نسیء در سی و چهار سال قمری الا چهار روز که ۳۳ سال شمسی است تمام شود و حج ۳۳ مرتبه واقع شده، یک سال عاطل ماند.

و با این طریقه، حج در ۵۳ سال قبل از هجرت در صفر و در سال ۵۴، ۵۵ [و] ۵۶ در محرم بوده، باز اشکال قول کلینی باقی خواهد ماند.

۶. احتمال تبعیت یوم حج است به اول حمل. و این احتمال مبنی بر حکایتی است که ابو ریحان از قلامس کرده که تفاوت سال شمسی و قمری راده روز و بیست ساعت گرفته، سال قمری را با سال شمسی تطبیق می‌کرده‌اند و اگر در این اثنا ماهی از فصل خود تخلف می‌کرد، به جهت بقیه تفاوت سال شمسی و قمری دوباره کبس می‌کرده‌اند، به شرحی که در دو فصل ذکر کرده. و این که گفته که کبس در دو سال یا سه سال بوده، مبنی بر این حساب است؛ زیرا که تحویل شمس به حمل غالباً در سه سال در یک ماه و گاهی در دو سال در یک ماه واقع شود.

و از اصرار قلمس‌ها بر جمع کسور سال شمسی و کبس مجدد کردن چنان توهم می‌شود که ملتزم بر وقوع حج در دهم ماه‌ها نبوده، تابع حمل بوده‌اند و لکن احدی این احتمال را نداده و چون روزهای حج به این طریق لازم الاختلاف است، بایستی

که قلامس تصریح به روز حج و این که در چندم ماه قمری واقع خواهد شد، بنمایند. و محتمل است که اصرار آنها بر این وقت برای تعیین اول حمل به تقریب قریب به تحقیق بوده باشد تا تخلفی فاحش نکند و میزان عمل در دست باشد.

و اگر جمع بین الحقیقین کرده، گوییم که حج جاهلیت در دهم ماهها بوده، با ملاحظه وقوع آنها در اعتدال بدیهی، باز حج از حوالی اول حمل چندان دور نیفتد و گاهی در حوت واقع شود و گاهی در اوایل حمل و در حجة الوداع و سال قبل در ذی حجة باشد؛ چرا که تحویل شمس به حمل در این دو سال در ذی حجة بوده و در سال ۶۳ قبل از حجة الوداع که سال ۵۳ قبل از هجرت است در ماه صفر و در سال ۵۴، ۵۵ [و] ۵۶ در محرم باشد.

۷. قول علامه شیرازی که کیسه را سه سال به سه سال و حج را در حجة الوداع در ذی حجه و سال قبل در ذی قعدة دانسته، به این حساب شهر حج در سال ۶۳، ۶۴ [و] ۶۵ قبل از حجة الوداع در ربیع الاول و سه سال دیگر در صفر خواهد بود و باز اشکال معهود رفع نشود.

و عجب از علامه شیرازی است که سه سال به سه سال گرفتن کیسه را موافق مقصود عرب گرفته که وقوع حج در فصل واحد باشد و حال آن که بنا بر قول او گاهی تعدی بر ثور نماید؛ چنانچه در سال ۶۳، اول حمل مصادف ۱۵ محرم و یوم حج به قول علامه دهم ربیع الاول شود که تقریباً چهاردهم ثور است.

و اقرب به مقصود عرب همان چهارم و پنجم و ششم است. اگر چه آنها نیز گاهی در ماهها مختلف شود^۱ و ما را حاجتی بر بیان تفصیل آن نیست و هر چه گفتیم از باب استطراد و جز کلام بود.

و آنچه مظنون حقیر است همان قول بر تبعیت فصل است که با کیسه کردن سنین قمریه درست شود و فصل نیز اعتدال ربیعی بوده بلا شک. و تخلف از اول حمل به ایام معدوده یا ملاحظه وقوع حج در دهم ماهها تفاوتی معتدبه نمی کند و

۱. یعنی در سال مخصوص موافق حسابی در یک ماه و به حساب دیگر در ماه دیگر واقع شود. [مؤلف رحمه الله].

اشکال وارد بر کلام کلینی با طریقه تطبیق حل نشود و کلام او نیز مرسل و غیر مستند به کلام معصوم یا کلام یکی از معتمدین است و اگر راهی برای حل آن پیدا شود، احتراماً و تفضیلاً خواهد بود.

تکمیل: یوم وفات حضرت رسالت پناهی نیز مانند یوم ولادت محلّ کلام است. مشهور در میان اهل سنت دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۱ ناقصه هجریه است. و کلینی علیه السلام از امامیه نیز در کافی همین قول را اختیار کرده و معروف میان امامیه روز دوشنبه دوشب مانده از ماه صفر همان سال است^۱ و این قول مفید علیه السلام است در مقنعه و بر این قول وفات در بیست و هشتم خواهد بود و ماه صفر را باید تمام انگاشت.^۲

و غزّه وسطا و هلالی صفر بر حسب استخراج، دوشنبه و ماه، واضح و بلند نماید و غزّه وسطا و هلالی ربیع الاول سه شنبه و ماه، ضعیف و باریک نماید. و بنا بر این، بیست و نهم صفر دوشنبه و دوازدهم ربیع الاول شنبه خواهد بود و استخراج با قول مفید موافق تر است و در این مسئله بیشتر از این را مجال اطالّه کلام نیست.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. المقنعه، ص ۴۵۶.

باب سیم

در تعیین سال شهادت حضرت سید الشهداء ارواحنا فداء

ای در غم تو چشم فلک خون گریسته ماهی در آب و وحش به هامون گریسته
 وقوع این رزیه کبرا و طامۀ عظاما در روز دهم محرم که روز عاشورا است، متفق
 علیه ارباب سیر و تواریخ و محدثین و خاص و عام اهل اسلام است. مگر یک نفر -
 چنانچه در تاریخ طبری مذکور است - به این رفته که شهادت در ماه صفر بوده و احدی را
 در این باب خلافی نیست و اختلافی که هست در تعیین سال شهادت است و در این
 که روز عاشورا چه روزی بوده.^۱

پس گوئیم سال شهادت مردّد است میانه ۶۰ و ۶۱. روز عاشورا محتمل است
 میانه روز جمعه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه و در تعیین این هر دو روایتی از ائمه
 اطهار علیهم السلام به نظر نرسیده، مگر روایتی که ابن الخشاب و ابن الجهمی کرده‌اند،
 چنانچه بیاید و آنچه در دست است همه اقوال مورّخین و ارباب سیر است.

فصل اول: در ذکر جماعتی که این مصیبت هائله را در سال شصتم دانند

۱. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب که شنبه را روز عاشورا گفته و سال شصت و یکم و
 روز جمعه با دوشنبه بودن عاشورا را نسبت به قیل داده.^۲
۲. ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن الخشاب در کتاب موالید الاثمه روایت
 کرده از حرب به اسنادش از امام جعفر صادق علیه السلام که شهادت روز عاشورا از سال
 شصتم واقع شده.^۳

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲. مناقب آل امی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۱.

۳. مجموعه نفیسة (موالید الاثمه)، ص ۱۳۳.

۳. دمیری در کتاب حیاة الحیوان.^۱

۴. محبّ الدین احمد بن عبد الله الطبری، المتوفی سنه ۶۹۴ در ذخائر العقبی فی مودة

أهل القرى به نقل صاحب تاریخ خمیس و تصریح کرده که عاشورا روز جمعه بوده.^۲

۵. ابن عبد البر صاحب استیعاب در بهجة المجالس به نقل شاهزاده علی قلی میرزا در

حاشیه مقاتل الطالبیین.

۶. صاحب نسخ التواریخ بنا به مطابقت استخراجات با این قول.^۳

۷. نصر بن علی الجهضمی در تاریخ الأئمة این قول را روایت کرده از حضرت امام

رضا علیه السلام.^۴

فصل دوم: در ذکر قائلین به قول دویم که سال شهادت شصت و یک است و آنها

جماعت کثیره اند

۱. محمد بن یعقوب کلینی در کافی و دوشنبه را عاشورا دانسته.^۵

۲. شیخ مفید در ارشاد به روایت از کلبی و مدائنی فوت معاویه را در نیمه رجب

سنه شصت^۶ و عزیمت حضرت سید الشهداء از مدینه به مکه را شب یکشنبه دو شب

از رجب مانده^۷ و ورود آن حضرت بر مکه را روز جمعه سیم شعبان^۸ و خروج مسلم

در کوفه را روز سه شنبه هشتم ذی حجه^۹ و شهادتش را روز چهارشنبه نهم ماه مزبور

از سال شصتم^{۱۰} و ورود حضرت سید الشهداء به کوفه را روز پنجشنبه دویم محرم سنه

۶۱ (شصت و یک) ضبط نموده که به این سیاق عاشورا روز جمعه خواهد بود.^{۱۱}

۱. حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۸۷.

۲. ذخائر العقبی فی مودة أهل القرى، ص ۱۴۶.

۳. نسخ التواریخ، ج ۲، ۳۹۴.

۴. تاریخ الأئمة، ص ۸.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳.

۶. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۲.

۷. همان، ج ۲، ص ۳۴.

۸. همان، ج ۲، ص ۳۵.

۹. همان، ج ۲، ص ۶۶.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۳۴.

۱۱. همان، ج ۲، ص ۸۴.

لیکن بعد از اتمام مقتل در فصلی جداگانه می‌گوید:

روز شهادت، روز شنبه دهم محرم سنه ۶۱ (شصت و یک) بوده.^۱

و ایضاً شیخ مذکور در کتاب مقننه روز دوشنبه را روز عاشورا و سال شهادت را

سنه ۶۱ (شصت و یک) گرفته.^۲

۳. شیخ محمد بن الحسن الطوسی، تلمیذ شیخ مفید، در تهذیب که شرح مقننه

است، عین عبارت مقننه را ذکر کرده و در خصوص روز عاشورا روز جمعه و روز

شنبه بودن را نسبت به قبیل داده.^۳

۴. ابن عبد البر در استیعاب که سال شصت و یکم را اختیار کرده و روز عاشورا را

روز یکشنبه گرفته، چنانچه در نسخه چاپی است.^۴ ولی شاهزاده فاضل، فرهاد میرزا

در کتاب مقام ذخائر از استیعاب روز جمعه را نقل کرده،^۵ و العلم عندالله.

و به همین قول رفته است:

۵. سیوطی در تاریخ الخلفاء.

۶. ابو الفداء در تاریخ خود.

۷. ابن اثیر در کامل التواریخ و أسد الغابه.^۶

۸. حافظ ابرو در تاریخ خود.^۷

۹. ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب.^۸

۱۰. موفق الدین خطیب خوارزمی در مقتل.^۹

۱. همان ج ۲، ص ۱۳۳.

۲. المقننه، ص ۴۶۷.

۳. التهذیب، ج ۶، ص ۴۱.

۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۴۳.

۵. مقام ذخائر، ج ۲، ص ۶۰۷.

۶. کامل التواریخ، ج ۳، ص ۲۷۹؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۷.

۷. تاریخ حافظ ابرو، ج ۱، ص ۲۰۱.

۸. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۶.

۹. المقتل، خوارزمی، ج ۲، ص ۴.

۱۱. مسعودی در مروج الذهب و إثبات الوصیة.^۱
۱۲. صاحب تاریخ روضة الأحباب.
۱۳. صاحب نزهة القلوب، حمد الله مستوفی.
۱۴. صاحب تاریخ حبیب السیر.^۲
۱۵. عمر ابن مظفر بن الوردی در تاریخ خود.
۱۶. محمد بن علی الطباطبائی المعروف بابن الطقطقی.^۳
۱۷. کمال الدین بن طلحة شافعی در مطالب السؤل.^۴
۱۸. سعید پاشا در مرآة العبر.
۱۹. ابن خلدون، اگر چه تاریخ حضرت سید الشهداء را ترک کرده، ولی فوت معاویه و دخول جناب مسلم به کوفه را در سنه شصت ضبط کرده.^۵
۲۰. ابن خشاب سابق الذکر، روایتی دیگر نموده از صدقه از پدرش از حسن بن محبوب که روز عاشورا روز جمعه بوده از سال شصت و یکم و دوشنبه بودن عاشورا را نسبت به قبیل داده.^۶
۲۱. محمد بن جریر طبری.^۷
۲۲. در تاریخ خمیس از صاحب تاریخ دول الإسلام نیز سال شصت و یکم را نقل کرده.^۸
۲۳. ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین اختیار کرده است که عاشورا جمعه بوده است از سال شصت و یکم و روز شنبه بودن آن را از ابی نعیم نقل کرده، بعد از آن گوید:

۱. مروج الذهب، ج ۷۴، ۱؛ إثبات الوصیة، ص ۱۷۹.

۲. حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۴.

۳. الفخري، ص ۸۵.

۴. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۸۰.

۵. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹ و ۲۲.

۶. مجموعة نفیسة (تاریخ موالید الأئمة)، ص ۱۳۳.

۷. تاریخ الطبري، ج ۶، ص ۲۲۷.

۸. الخمیس، ج ۲، ص ۲۸۶.

والذي ذكرناه أولاً أصح، وأما ما تقوله العامة أنه قتل يوم الاثنين فباطل هو شيء قالوه بلا رواية، وكان أول المحرم الذي قتل فيه يوم الأربعاء، أخرجنا ذلك بالحساب الهندي من سائر الزيجات، وإذا كان ذلك كذلك فليس يجوز أن يكون العاشر من المحرم يوم الاثنين. قال أبو الفرج: وهذا دليل واضح ينضاف إليه الرواية ... الخ.^١

يعنى: آنچه اولاً گفتیم که عاشورا جمعه بوده، صحیح تر است و اما آنچه عامه ای از ناس گویند که قتل روز دوشنبه بوده، باطل و بدون رویه است. و اول محرمی که شهادت در آن بوده، چهارشنبه است؛ استخراج کردیم ما آن را از زیجات. پس جایز نیست که دهم محرم روز دوشنبه باشد و این دلیل واضحی است که علاوه می شود بر آن روایت.

فصل سیم

از اشخاص سابق الذکر کسی که عاشورا را جمعه دانسته، شیخ مفید است در ارشاد^٢ و ابن الوردی است و طبری است به روایت از ابی مخنف^٣ و حسن بن محبوب است به روایت ابن الخشاب و حسن بن محبوب از روات معتبره امامیه است و ابو الفرج در مقاتل^٤ و صاحب ذخائر العقبی است از صاحبان قول اول^٥.

و صاحب استیعاب بنا به نسخه فرهاد میرزا و بنا به نسخه چاپی، روز یکشنبه را عاشورا دانسته^٦ و موفق الدین روز هشتم ذی الحجه را سه شنبه معین کرده، ولی در روز عاشورا تردید کرده است میانه جمعه و شنبه که ناشی است از تمام یا ناقص بودن ذی حجه. و هكذا در أسد الغابة تردید کرده میانه جمعه و شنبه^٧ و روز شنبه را شیخ مفید

١. مقاتل الطالبیین، ص ٥١.

٢. الإرشاد، ج ٢، ص ٨٤.

٣. تاریخ الطبری، ج ٦، ص ٢٢٧.

٤. مقاتل الطالبیین، ص ٥١.

٥. ذخائر العقبی، ص ١٤٧.

٦. الاستیعاب، ج ١، ص ٤٤٥.

٧. أسد الغابة، ج ٢، ص ٢٧.

باز در ارشاد فرموده^۱ و او و شیخ طوسی در مقته و تهذیب دوشنبه را معین کرده اند.^۲ و از آنچه ذکر کردیم معلوم شد که مشهور نسبت به سال، شصت و یکم است و نسبت به روز، روز جمعه است و اشخاصی که روز شنبه دانسته اند یا تردید کرده اند میانه جمعه و شنبه، در حقیقت از بابت تمام یا ناقص بودن ذی حجه است و اگر غزّه محرم معین شود نزاع بر طرف خواهد شد.

فصل چهارم

چون ابو الفرج تمسک جسته به استخراج از زیجات و به استعانت آن خواسته است که جمعه بودن عاشورا را ثابت نماید، باب ایراد را هم از روی زیجات بر روی خود مفتوح داشته. چنانچه اعتضاد السلطنه در حاشیه مقاتل الطالیین گوید که:

عاشورای سنه ۶۱ (شصت و یک) روز چهارشنبه است و اگر سال شصتم را سال شهادت گیریم، روز عاشورا جمعه خواهد بود. و قول ابو الفرج که عاشورای سال شصت و یکم را جمعه دانسته متناقض است و گفته که تردید میانه جمعه و شنبه نیز صحیح است و تفصیل را حواله کرده است به نمره چهارم روزنامه علمیه که در محرم سنه ۱۲۸۱ طبع شده.^۳

مؤلف گوید: نمره روزنامه به نظر نرسیده، ولی آنچه بیان نموده صحیح است و تفصیل آن بیاید. ولی شاهزاده مزبور به صاحب مناقب و عوالم نسبت داده که آنها نیز نظیر کلام ابو الفرج را گفته اند از استناد به استخراج و فرقی که گذاشته، این است که آن دو بزرگوار، سال شصتم را سال واقعه دانسته اند، بر خلاف ابو الفرج، و کلام او متناقض خواهد بود نه کلام آنها.

و من می گویم: اگر مقصود از مناقب، مناقب ابن شهر آشوب است، در کلام او ابدأ ذکر از این مطلب نیست و نسخ متعدده چاپی و غیر چاپی از آن حاضر است. و صاحب عوالم قناعت کرده است به نقل کلام ابو الفرج به همان نحوی که ما ذکر

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۸۴.

۲. المقنعة، ص ۴۶۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۴۲.

۳. مقاتل الطالیین، ص ۵۱.

کردیم بدون زیاده و نقصان، و عادت او جز این نیست.
و کتاب عوالم بعینه کتاب بعد است الاین که در ترتیب و مجلّدات آن تغییر داده؛
چنانچه مَهْرَه فن، تصریح کرده‌اند و مجلّداتی که از آن به نظر رسیده که یکی از آنها
جلد مقتل است، شاهد حال است و او را در باب روز عاشورا و سال شهادت رأیی نیز
نیست و کار او مطلقاً نقل است لا غیر.^۱

و اما غَزَه هلالی محَرّم و بعض شهر که از زیج استخراج شده به این تفصیل
است:

۱. غَزَه رجب پنجاه و نه، روز دوشنبه است و هلال، واضح و بلند نماید.

۲. غَزَه شعبان همان سال سه شنبه و هلال معتدل نماید.

۳. غَزَه ذی حجّه سه شنبه.

۴. غَزَه محَرّم سال شصت چهارشنبه و هلال ممکن الرؤیه است؛ زیرا که بعد
معدّل به افق کوفه یازده درجه و سی و نه دقیقه و بعد سوی یازده درجه و سی دقیقه
است و عرض شمالی است. و در این گونه بعد، هلال ممکن الرؤیه است، ولی
ضعیف نماید و بر این تقدیر عاشورا جمعه خواهد بود.

۵. غَزَه رجب سال شصت شنبه و ماه ناقص است.

۶. غَزَه ماه شعبان یکشنبه است.

۷. غَزَه ذی حجّه سنه شصت شنبه است.

۸. هلال محَرّم سنه شصت و یک در شب یکشنبه ممکن الرؤیه است؛ زیرا که
بعد معدّل ۱۱ درجه و ۱۲ دقیقه و بعد سوی ۱۱ درجه و ۵۴ دقیقه است و بعد معدّل با
عمل انحراف ۹ درجه و ۵۶ دقیقه است و عرض شمالی است. و شاهزاده فاضل فرهاد
میرزا نیز در جام جم به اعتماد به استخراج میرزا حسن منجم یکشنبه را غَزَه گرفته.

فصل پنجم

بعد از تعیین هلال بر حسب استخراج گوییم: ایامی که مفید^۲ در ماه رجب و شعبان و

ذی حجّه از سنّه شصت و محرم از سنّه شصت و یک یاد کرده، بر حسب استخراج با سال پنجاه و نهم و شصتم مطابق است نه با سال شصتم و شصت و یکم. و تفاوتی که هست فقط در ماه شعبان است که بنا به فرموده مفید، باید ماه رجب تمام و غزّه شعبان چهارشنبه باشد و بر حسب استخراج غزّه شعبان سه‌شنبه و جمعه چهارم. و صاحب حبیب السیر نیز روز جمعه چهارم شعبان را روز ورود حضرت سیدالشهدا بر مکه یاد کرده و تفاوت در غزّه یک ماه - آن هم به یک روز - سهل امری است.^۱

پس از این تطابق و توافق، مظنون آن است که سال شهادت، همان سنّه شصت هجریّه است و غزّه محرم چهارشنبه و عاشورا جمعه است. و اختلاف در روز جمعه و شنبه مبنی است بر اختلاف در رؤیت هلال محرم. و هلال در شب چهارشنبه بر حسب نجوم نیز ضعیف نماید، چنانچه گذشت. و به این قرار، ایام مذکوره در ماه رجب و شعبان و ذی حجّه، یعنی روز خروج آن حضرت از مدینه و ورود به مکه و شهادت جناب مسلم مطابق با استخراج شود و در این مسئله عجبی نیست که غالب مورّخین، سال شهادت را شصت و یک دانند، ولی روزهایی که تعیین کرده‌اند، مطابق سنّه پنجاه و نهم و شصتم باشد؛ زیرا که مأخذ کلام مورّخین غالباً راجع به یک دو نفر است و مأخذ کلام متأخرین کلمات متقدّمین است.

فصل ششم

از آنچه ذکر کردیم معلوم شد که قول به این که روز عاشورا دوشنبه بوده، بی‌وجه صرف است و علاوه بر این که روایتی بر آن نیست، درایت نیز مکذّب آن است. ولی ما محض برای تأکید مدّعا متوجّه ذکر دلیل اثبات و ردّ آن می‌شویم و می‌گوییم: بعضی تمسک جسته‌اند در اثبات این که روز عاشورا دوشنبه بوده به عبارت: المقتول فی یوم الإثنين یا المقتول فی یوم الجمعة أو اثنین به عبارت تردید که در زیارت معروف به زیارت مفعه وارد است و همچنین تمسک می‌توان کرد به عبارت: بأبی

من عسکره يوم الاثنين نهباً، یعنی: پدرم فدای کسی باد که لشکر او در روز دوشنبه غارت شد.

و این عبارت را از ابی مخنف از قول جناب سکینه و از لهوف از قول جناب زینب نقل کرده اند که جناب سکینه در روز عاشورا بعد از وقوع شهادت یا جناب زینب در روز یازدهم وقت عبور از قتلگاه در ضمن ندبه و نوحه که بر آن حضرت کرده اند، فرموده اند.

و صاحب نسخ التواریخ از جانب قائلین مزبور تمسک می نماید به این حدیث:
صم الدهر جميعاً إلا في العیدین؛ لأنّ الحسین قتل في يوم الجمعة أو الاثنين.

یعنی: روزه بدار تمام سال را مگر دو روز عید را؛ زیرا که حضرت سید الشهدا روز جمعه یا دوشنبه شهید شده.

و صاحب نسخ تأویل می کند این حدیث را موافق همان تأویل که برای فقره زیارت کرده اند که روز دوشنبه اشاره است به روز وفات حضرت ختمی مرتبت که روز ابتدای مظلومیت اهل بیت اطهار است و روز جمعه به روز حقیقی شهادت، و الا تردیدی که مبنی بر جهل باشد از معصوم روا نیست.

حقیر گوید: اما زیارت مفرجه که بر افواه عوام افتاده از زیارت مأثوره، از ائمه هدا نیست و در هیچ یک از کتب معتبره زیارات ذکرى از آن نشده، بلکه زیارت مزبوره، تلفیق کرده شخص مجهولی است و اگر تألیف یکی از علمای معتبر بودی، لابد در کتب مزارات ذکر آن را نمودندی؛ چنان که امثال و نظایر آن را ضبط کرده اند. پس تمسک به آن بی وجه صرف و تأویل، فرع ثبوت است. و فقره ندبه مأثوره از حضرت زینب یا جناب سکینه مرسلاً روایت شده و علاوه بر آن وجهی برای تعیین روز مصیبت در همان روز واقعه و ذکر آن متصور نیست، مگر آن که آن روز را خصوصیتی باشد از قبیل مطابقت با روز مصیبتی دیگر و امثال آن. و اگر چه در این مقام تطابق روز این داهیه کبرا یا روز وقوع مصیبت عظمای رحلت حضرت خاتم الانبیاء می تواند موجب یادداشت کردن روز مزبور بشود، ولی ظاهراً در این موقع مناسب تر این بود که عوض يوم الاثنين تصریح به روز وفات حضرت پیغمبر بفرماید

که اوضح در بیان و اشد در تأثر و تحسّر است. ولی چون روایت مرسل است و با ادله قویه که معارض آن هستند مقاومت ننماید، باید طرح یا تأویل کرد.

و اما حدیثی که صاحب نسخ ذکر کرده، از غرائب اخبار است و در هیچ یک از کتب معتبره به نظر نرسیده. حتی در وسائل و مستدرکات آن که اجمع کتب اخبار است، اثری از آن خبر نیست و گذشته از آن، تعلیل نهی از صوم در عیدین به این که حضرت سید الشهداء روز جمعه یا دوشنبه شهید شده، غیر مفید و نابه جاست و آنچه حقیر از السنه و افواه شنیده، این است که حدیث مزبور، به این نحو است:

لا تصوموا العیدین، و لا تبارکوا الاثنین؛ فَإِنَّ الْحَسینَ قَتَلَ فِي الْاِثْنینِ .

و حدیثی به این مضمون نیز در کتب اخبار دیده نشده.

بلی در کتاب مبارک کافی حدیثی نقل کرده از حضرت امام رضا علیه السلام و حدیث این

است:

حدَّثنا جعفر بن موسی علیه السلام قال: سألت الرضا علیه السلام عن صوم یوم عاشورا و ما یقول الناس فیہ، فقال: عن صوم ابن مرجانہ تسلنی. ذلک یوم صامه الأعدیاء من آل زیاد لقتل الحسین علیه السلام و هو یوم یتشأم به آل محمّد و یتشأم به أهل الإسلام، لا یصام و لا یتبرک به، و یوم الاثنین یوم نحس قبض الله فیہ عزّ و جلّ نبیّه و ما أصیب آل محمّد إلا فی یوم الاثنین فتشأمنا به و تبرک به عدونا، و یوم عاشورا قتل الحسین علیه السلام و تبرک به ابن مرجانہ... الحدیث^۱.

و خلاصه ترجمه اش این است که: روز عاشورا روزی است که اولاد زنا از آل زیاد آن را روزه داشتند؛ به جهت قتل سید الشهداء. و روز دوشنبه روز نحسی است که آن روز حضرت خاتم الانبیا رحلت نمود و بر آل محمّد مصیبتی نرسیده مگر روز دوشنبه، پس ما آن را بدشگون شمردیم و دشمنان ما آن را مبارک شمردند و روز عاشورا شهید شد در آن سید الشهداء و مبارک شمرد آن را پسر مرجانه و بدشگون شمرد آن را آل محمّد... الخ.

و در باب سابق نیز بعض فقرات این حدیث ذکر شد.

و در این حدیث ابدأً ذکر می‌شود از این نیست که روز عاشورا چه روزی بوده یا این که روز دوشنبه بوده؛ بلکه می‌توان گفت که روز دوشنبه و عاشورا را جدا جدا شمردن و هر یک را منحوس دانسته و هر کدام را علتی جداگانه ذکر کردن، دلیل این است که روز عاشورا دوشنبه نبوده. و اگر شهادت نیز در آن روز بودی، احقّ و اولی آن بود که وقوع شهادت در آن روز را نیز ضمیمه به وقوع رحلت در آن روز کرده و جهت شئامت را مؤکّد فرمودی.

و ایضاً مؤکّد همین معنی است اخباری که در شئامت روز دوشنبه وارد شده و در باب اول ذکر گردید که همه آن اخبار با وجود ورود آن در بیان شئامت آن روز، خالی است از تعرّض بر وقوع شهادت نیز در آن روز.

فصل هفتم: در ذکر موضع شمس در روز عاشورا

۱. موضع شمس در دهم محرّم سنّه شصت به طول کوفه موافق زیج هندی، صفر درجه و سی و هشت دقیقه عقرب است.

۲. در عاشورای سنّه شصت و یک، نوزده درجه و بیست دقیقه میزان است.

و در کتاب جام جم چون سال شهادت را سنّه شصت و یک گرفته، موضع شمس و سایر کواکب را نیز در عاشورای همان سال بنا به استخراج میرزا حسن منجم ضبط کرده. هر که خواهد رجوع نماید.

و آنچه قابل تعرّض است، این است که در جام جم گوید:

قدمای منجمین، موضع شمس را در روز عاشورا، بیست و یک درجه میزان تشخیص داده‌اند، ولی استخراج میرزا حسن منجم ۱۹ درجه و ۲۰ دقیقه میزان است.

و در کتاب مقتل که تألیف آن مؤخر از تألیف جام جم است گوید که:

موضع شمس ۲۱ درجه میزان است؛ چنانچه استادان قدیم به زیجات و منجمین عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه با زیج محمد شاهی به دقت تمام استخراج کرده‌اند
-انتهی -.

و حق همان است که گفتیم که موضع شمس در عاشورای سنه شصت و یک، نوزده درجه و بیست دقیقه میزان است بر حسب استخراج از زیج هندی. تنبیه: در محرم سنه ۱۳۲۵ حقیر در این باب رساله مختصره تألیف کرد که در بعض روزنامه‌های آن زمان درج شد؛ چنانچه در اول رساله نیز اشعاری بر آن شد. در این تاریخ مجدداً اعاده نظر بر رساله مزبوره کرده و استخراج را به همراهی استاد فاضل، میرزا عبد العلی ابن المرحوم المولی احمد الکاوکانی التبریزی از سر گرفت و مطابق استخراجات سابقه گردید. فقط در تقویم شمس در روز عاشورا معلوم شد که یک سال سهو و تقویم سال شصت و یک در عاشورای سال شصت تصور شده بود. پس بعد از اعاده نظر و بعض تصرفات، همان رساله را در این رساله درج کرد، والله العاصم من الهفوة و الزلة.

خاتمه

و در آن دو فائده است

فائده اولی: در تعیین موضع شمس در بعض روزها از ایام عربیه

چنانچه بر همه معلوم است، مدار ایام عبادات و اعیاد اسلامیّه همه بر ایام سال‌های قمری است و سال‌های شمسی و ایام آن در احکام شرعیّه ابدأً مناط و معتبر نیست، مگر در ایام معدوده از ایام فرسیّه و رومیّه که بالاستقلال در آنها بعض احکام شرعیّه وارد شده و مسئله نسیء از احکام جاهلیت است. لهذا تعرّض بر ایام شمسی، محض تفنّن و مزید اطلاع خواهد بود و اگر چه موضع شمس در یوم ولادت با سعادت و غیره در ابواب سابقه مذکور گردید، ولی در این مقام محض اجتماع شمل و بی‌نیازی از مراجعت به اوراق سابقه، تمام مقصود را متعرّض می‌شود. لهذا گوییم:

۱. موضع آفتاب در ۱۷ ربیع الاول سنه ۵۴ قبل از هجرت به افق مکه نوزده درجه و پنجاه و یک دقیقه ثور است.

و در ۱۷ ربیع الاول سنه ۵۳ که سال تولّد به قول مشهور است، هشت درجه و یازده دقیقه ثور.

۲. در روز شنبه بیست و هفتم هلالی رجب از سال چهاردهم قبل از هجرت،

چهارده درجه و چهل و نه دقیقه سرطان .

و در بیست و هفتم وسطای رجب از سال سیزدهم چهار درجه و چهار دقیقه سرطان .

۳. در غزّه وسطای محرم اول هجرت که مبدأ تاریخ هجری است، در بیست و چهار درجه و پانزده دقیقه سرطان .

۴. اولین تحویل شمس به حمل که بعد از هجرت واقع شده، در دوازدهم وسطای شهر رمضان سنه اول هجرت است .

۵. در روز دوشنبه هیجدهم هلالی ذی حجه سنه دهم هجری که عید غدیر است، در ۲۷ درجه و ۳۵ دقیقه حوت و چهارشنبه بیستم اول حمل است .
و در بیست و چهارم ذی حجه سال ۲۳ که ایام قتل خلیفه ثانی است یازدهم عقرب .

و در ۱۸ وسطای ذی حجه سنه ۳۵ که روز بیعت بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بعد از قتل خلیفه سیم او آخر جوزاست؛ یعنی در ۱۸ حسابی ۲۷ و در ۱۹ حسابی ۲۸ جوزاست .

۶. و در عاشورای سنه شصت، اول عقرب و در عاشورای سنه شصت و یک، نوزدهم میزان است؛ چنانچه سابقاً ذکر شد .

فائده دوم

علامه مجلسی در جلد چهاردهم بحار حدیثی نقل کرده از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام در ذکر بعض فضایل روز نوروز فرس و شیخ طوسی نیز در مصباح عبادتی برای آن روز روایت کرده و در اذهان چنان جاگیر شده که مراد از نوروز روز انتقال شمس است به حمل که آن را در اصطلاح نوروز سلطانی خوانند .

لهدذا پاره‌ای فقرات حدیث معلی بن خنیس را که متعلق به مقصود ماست، نقل می‌نماییم و هر کس طالب تفصیل باشد به بحار رجوع نماید .

و حدیث این است: معلی بن خنیس گوید:

شرفیاب شدم از حضور در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روز نوروز. آن حضرت فرمودند که: آیا می‌شناسی این روز را؟

عرض کردم: فدایت شوم! امروز روزی است که عجم آن را تعظیم نمایند و برای هم‌دیگر هدیه می‌فرستند.

آن حضرت فرمود که: نیست این مگر به جهت امری قدیم که من تفسیر می‌نمایم برای تو.

پس فرمود: روز نوروز، آن روزی است که خداوند گرفت در آن روز میثاق از بندگان خود که عبادت او را نمایند.

تا این که می‌فرماید:

و روزی است که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و روزی است که حمل نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را بر دوش خود که بت‌ها را از پشت بام مکه برانداخت و روزی است که امر فرمود پیغمبر اصحاب خود را که بیعت نمایند به علی علیه السلام به امیر المؤمنین بودن. و آن روزی است که بیعت شد بر امیر المؤمنین علیه السلام بیعت دویم - منظور روز خلافت ظاهری است - و آن روزی است که ظفر یافت آن حضرت بر اهل نهران و ذوالثدیه را کشت و آن روزی است که قائم مادر آن ظهور می‌نماید.

تا این که فرمود: حفظ کرد آن روز را عجم و ضایع کردید شما آن را و فرمود که: پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل از پروردگار خود سؤال کرد که چگونه زنده می‌کند آن قومی را که خارج شدند (اشاره است به آیه شریفه که جماعتی را که از ترس مرگ خارج شدند و خداوند حکم فرمود که بمیرند و مردند، پس به دعوت پیغمبری زنده شدند). پس وحی فرمود خدا که آن پیغمبر آب بپاشد بر آنها در این روز و آن اولین روز است از سال فرس، پس زنده شدند و آنها سی هزار نفر بودند و به این جهت آب پاشیدن در نوروز سنت شد... تا آخر حدیث.^۱

و در ایام مذکوره در این حدیث شریف چهار روز معین التاریخ هست:

اول روز مبعث، یعنی بیست و هفتم رجب؛ دویم روز هیجدهم ذی حجه از سنه

دهم هجرت؛ سیم نظیر همان روز از سنه ۳۵ که روز بیعت ظاهری است؛ چهارم روز ظفر یافتن بر اهل نهروان و باید وقوع این وقایع مهمه همه در اول سال فرس باشد. و ممکن است که مقصود از روزی که جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، روز بیست و هفتم رجب نباشد؛ زیرا که نزول جبرئیل بر آن حضرت در روز مزبور برای تبلیغ امر بر اظهار نبوت بوده نه اولین نزول حقیقی؛ بلکه قبل از تاریخ مزبور نیز جبرئیل بر آن حضرت نازل می شد و بنا بر این فرض، سه روز دیگر باقی خواهد بود و در هر حال ممکن نیست که مراد از روز اول سال فرس روز تحویل آفتاب به حمل باشد. و ما بر حسب استخراج معین کردیم که موضع شمس در بیست و هفتم چهارده سال به هجرت مانده، اواسط سرطان و سیزده سال مانده، چهارم سرطان بوده تقریباً. و در هیجدهم ذی حجه سنه دهم هجرت در بیست و هفتم حوت بوده تقریباً و در نظیر همان روز از سال سی و پنج اواخر جوزا. پس روز تحویل آفتاب به حمل نمی تواند مقصود امام باشد؛ تفاوت سنین شمسی و قمری در سی و سه سال می شود تقریباً نه کمتر از آن. پس در ۱۸ ذی حجه سال دهم هجرت که موضع آفتاب معین است، آفتاب به همان محل عود نمی کند مگر بعد از سی و سه سال تقریباً.

این است خلاصه تحقیقات عاجزانه و محصول تتبعات ناقصه ناچیزانه که با اختلال حال و توزع بال و انقلاب دهر و محاصره شهر به رشته تحریر کشیده شد و چه مناسب است رباعی طالب آملی:

شوری است نهاده سر چه در شهر و چه ده بر قوس قزح زمانه می بندد زه
 دارد به سر ایام یکی فتنه که باز ابروی کمان می جهد و چشم زره
 و اگر محققان فاضل و مدققان کامل خورده گیرند و بر خطایی واقف شوند، حق
 به جانب ایشان خواهد بود؛ زیرا که: «کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد؟». و
 فراغ از تألیف واقع شد در شهر رمضان سنه هزار و سیصد و بیست و نه و دو ماده
 تاریخ به ذهن فاتر رسید:

یوم مولد ختم النبیین ۱۳۲۹

ولادت رسول حق هفدهم ربیع الاول ۱۳۲۹

منابع و ماخذ

١. إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب عليه السلام؛ أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، دار الأضواء، الطبعة الثانية، ١٤٠٩ ق.
٢. إعلام الوری بأعلام الهدى؛ أمين الإسلام أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسي، تصحيح: علی أكبر الغفاري، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٩ ق.
٣. إقبال الأعمال؛ السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس، تحقيق: جواد القيومي الأصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، رجب ١٤١٦ ق.
٤. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفيد، ترجمه و شرح: سيد هاشم رسولى محللاتى، انتشارات علمية اسلاميه.
٥. الاستيعاب في معرفة الأصحاب؛ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القرطبي، تحقيق و تعليق: الشيخ علي محمد معوض و الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥ ق.
٦. الغصلا؛ الشيخ الصدوق، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
٧. السرائر؛ ابن الإدریس الحلبي، قم: جماعة المدرسين، الطبعة الثانية، ١٤١٠ ق.
٨. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية؛ علي بن يوسف الحلبي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله المرعشي العامة، الطبعة الأولى، قم، ١٤٠٨ ق.

٩. الفخري في الآداب السلطانية و الدول الإسلامية، محمد بن علي بن طباطبا المعروف بابن الطقطقي، المطبعة الرحمانية بمصر.
١٠. الفضائل لابن شاذان؛ منشورات المطبعة الحيدرية و مكتبتها في النجف الأشرف، ١٣٨١ق.
١١. الكافي؛ الشيخ الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٨٨ق.
١٢. الكامل في التاريخ؛ ابن الأثير، نشر دار الكتاب العربي، الطبعة السادسة، بيروت.
١٣. المبسوط في فقه الإمامية؛ الشيخ الطوسي، تحقيق: محمد تقي الكشفي، طهران: مكتبة المرتضوية، ١٣٨٧ق.
١٤. المحاسن؛ أحمد بن محمد بن خالد البرقي، التحقيق: السيد جلال الدين الحسيني، طهران: دار الكتب الإسلامية.
١٥. المختصر في أحوال البشر؛ تأليف الملك المؤيد عماد الدين إسماعيل أبي الفداء، المطبعة الحسينية، الطبعة الأولى.
١٦. المراسم العلوية في الأحكام النبوية؛ الشيخ أبو علي حمزة بن عبد العزيز الديلمي، تحقيق: السيد محسن الحسيني الأميني، نشر المعاونة الثقافية للمجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، قم، ١٤١٤ق.
١٧. المقنعة؛ الشيخ المفيد، تحقيق: جماعة المدرسين، قم، ١٤١٠ق.
١٨. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى؛ الشيخ الطوسي، طبعة دار الأندلس، بيروت (أوفست، منشورات قدس، قم).
١٩. إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون الشهير بالسيرة الحلبية؛ علي بن برهان الدين الحلبي، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده بمصر، الطبعة الأولى، ١٣٨٤ق.
٢٠. بحار الأنوار؛ الشيخ محمد باقر المجلسي، الطبعة الثالثة المصححة، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ق.

٢١. تاريخ ابن خلدون؛ عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الخضرمي المغربي، مؤسسة جمال للطباعة والنشر، بيروت.
٢٢. تاريخ أبي الفداء؛ ٣ جلد، بدون مشخصات.
٢٣. تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس؛ الشيخ حسين بن محمد بن الحسن الديار بكرى، مؤسسة شعبان للنشر والتوزيع، بيروت.
٢٤. تاريخ يعقوبي؛ أحمد بن أبي يعقوب بن وهب الكاتب المعروف بابن واضح الأخباري، دار العراق، بيروت، ١٩٥٥ م.
٢٥. تاريخ حبيب السير؛ غياث الدين بن همام الدين الحسيني المدعو بخواندمير، مقدمه جلال الدين همایی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ١٣٣٣ ش.
٢٦. تاريخ الطبري؛ أبو جعفر محمد بن جرير الطبري، الطبعة الأولى، المطبعة الحسينية، القاهرة.
٢٧. تذكرة الفقهاء؛ العلامة الحلبي، نشر المكتبة الرضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
٢٨. ترجمة آثار الباقرية؛ ابوريحان بيروني؛ مترجم: اكبر داناسرشت، چاپ سوم، امير كبير، تهران، ١٣٦٣ ش.
٢٩. ترجمة توفيق التواريخ مصطفى بن عبد الله جلبي معروف به حاجي خليفه؛ مترجم: ناشناخته، تصحيح: ميرهاشم محدث، احياء كتاب، تهران، ١٣٧٦ ش.
٣٠. تفسير الفخر الرازي؛ الإمام محمد الرازي، قدم له الشيخ خليل محيي الدين الميسي، دار الفكر، بيروت، ١٤٢٥ ق.
٣١. تقريب التهذيب؛ ابن حجر العسقلاني، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، بيروت، ١٤١٥ ق.
٣٢. تهذيب الأحكام؛ الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسن الخراسان، تصحيح: الشيخ محمد الآخوندي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الرابعة، ١٣٥٦ ش.
٣٣. حياة الحيوان الكبرى؛ كمال الدين محمد بن موسى الدميري، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ١٤٢٠ ق.

٣٤. ذخائر العقبي في مودة أهل القربى؛ أحمد بن عبد الله الطبري، مكتبة القدسي، قاهره، ١٣٥٦ق.
٣٥. روضة الواعظين؛ محمد بن الفتال النيسابوري، تحقيق: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسان، منشورات الرضي، قم.
٣٦. غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع؛ ابن زهرة الحلبي، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهاري، نشر مؤسسة الإمام الصادق، مطبعة الاعتماد، الطبعة الأولى، قم، محرم الحرام، ١٤١٧ق.
٣٧. قاموس الأعلام؛ شمس الدين سامي، استامبول، ١٨٠٨م.
٣٨. فقام زخار و صمصام بتار؛ شاهزاده حاج فرهاد ميرزا معتمد الدوله، تصحيح و حواشي: سيد محمود محرمي زرندي، اسلاميه، تهران، ١٣٩٤ق.
٣٩. كشف الغمة في معرفة الأئمة؛ علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي، مطبعة دار الأضواء، نشر دار الأضواء الطبعة الثانية، بيروت، ١٤٠٥ق.
٤٠. كمال الدين و تمام النعمة؛ الشيخ الصدوق، تحقيق: علي أكبر الغفاري، نشر مؤسسة النشر الإسلامية التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤٠٥ق.
٤١. كنز الفوائد؛ العلامة ابن الفتح محمد بن علي الكراجكي، مكتبة المصطفوي، الطبعة الثانية، قم، ١٤١٠ق.
٤٢. مجمع البيان في تفسير القرآن؛ الطبرسي، تحقيق: جمع من العلماء و المحققين، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، الطبعة الأولى، بيروت، ١٤١٥ق.
٤٣. مجموعة نفيسة في تاريخ الأئمة، دار القاري، الطبعة الأولى، بيروت، ١٤٢٢ق.
٤٤. مروج الذهب؛ أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، شرح: عبد الأمير علي مهنا، مؤسسة العلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١١ق.
٤٥. مسازة الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة؛ الشيخ المفيد، تحقيق: الشيخ مهدي النجفي، مطبعة دار المفيد، الطبعة الثانية، بيروت، ١٤٢٤ق.
٤٦. مصباح المتجهّد؛ الشيخ الطوسي، نشر مؤسسة فقه الشيعة، الطبعة الأولى، بيروت، ١٤١١ق.

٤٧. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول؛ كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي، تحقيق: ماجد أحمد العطية، الطبعة الأولى، بيروت، ١٤٢٠ ق.
٤٨. مقتل الحسين؛ الخوارزمي، تحقيق: الشيخ محمد السماوي، منشورات مكتبة المفيد، إيران، قم.
٤٩. مناقب آل أبي طالب؛ ابن شهر آشوب، تحقيق: لجنة من الأساتيد، النجف الأشرف، مطبعة: محمد كاظم العبدوي، الطبعة ١٣٧٦ ق.
٥٠. ناسخ التواريخ؛ ميرزا محمد تقى سپهر، كتابفروشى اسلاميه، تهران، ١٣٥١ ش.

حاشیه‌ی صحیفه‌ی السجادیة

محمد بن منصور بن ادريس حلی (۵۹۸ق)

تحقیق: سید محمد حسین حکیم

درآمد

سیر تاریخی صحیفه‌پژوهی تا سده ۱۲ هجری

ارج و شهرت مجموعه نیایش‌نامه‌های امام زین العابدین علیه السلام آن چنان است که هر گونه توصیف و عبارت‌پردازی درباره آن گزاف و زیاده به نظر می‌آید. من نیز در این جا سر آن ندارم که در باب خصوصیات معنوی و بعد اخلاقی - تربیتی صحیفه و یاد دیگر ویژگی‌ها و اهمیت آن سخن بگویم.

این چند صفحه فقط گزارشی گذرا از مجموعه کارهایی است که پیرامون صحیفه سجادیه تا پایان سده ۱۲ق انجام گرفته، که آنها را به سه دوره تقسیم می‌کنم:

۱. دوره روایت (از ابتدای انشای صحیفه تا ۵۱۶ق).
۲. دوره رواج نزد خواص (از ۵۱۶ق تا زمان محمد تقی مجلسی).
۳. دوره رواج عام (از ح ۱۰۲۰ق و رؤیای مجلسی اول به بعد).

۱. دوره روایت (از ابتدای انشای صحیفه تا ۵۱۶ق)

از آن جا که بهاء الشرف در سال ۵۱۶ق صحیفه را از ابو عبد الله محمد بن احمد بن شهریار روایت کرده است، این سال را به عنوان پایان دوره روایت در نظر گرفتیم.

سیادت و شیخیت بهاء الشرف، از یک سو و کثرت دانشمندانی که صحیفه را از او روایت کرده‌اند،^۱ از سوی دیگر، موجب گردید که نام بهاء الشرف به عنوان راوی اصلی الصحیفه الکامله در ابتدای سند آن قرار بگیرد و نیازی به ذکر نام راویان پس از وی نباشد.

در واقع نسخه‌های صحیفه کمله به روایت بهاء الشرف صورت تواتر یافت و همچون کتب متواتر دیگر نیازمند ذکر سلسله اسناد و اجازه نبود.^۲

علاوه بر این، سند هیچ یک از روایت‌های دیگر صحیفه تا سال ۵۱۶ق ذکر نشده است.

روایت بهاء الشرف و تمامی روایت‌های دیگر موجود از صحیفه به متوکل بن هارون بر می‌گردد.^۳ او ضمن قضیه مفصلی که در ابتدای

۱. برای نام و مشخصات ۱۳ نفر از کسانی که صحیفه را از بهاء الشرف روایت کرده‌اند، ر. ک: الصحیفه السجادیة

الجامعة، سید محمدباقر موحد ابطی، قم، مؤسسه الإمام الهادی، پنجم، ۱۴۲۳ق، ص ۶۱۳-۶۱۵.

۲. اسناد و مشایخ راویان صحیفه کمله، منصور پهلوان، علوم حدیث، س ۴، ش ۲، پی در پی ۱۲، تابستان ۱۳۷۸ش، ص ۴۶.

۳. با این همه در اسناد و اجازات صحیفه سه طریق دیگر را برای روایت صحیفه بر شمرده‌اند، اما متأسفانه تا این زمان دست‌نوشته‌ای از آنها پیدا نشده است:

الف. طریق ماجد بن محمد حسینی دشتکی، از پدراناش و در نهایت از محمد بن زید، از زید بن علی از امام سجاد علیه السلام. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۹۵.

ب. سید مرتضی زبیدی، از پدراناش که منتهی می‌شود به امام هادی علیه السلام و دیگر امامان تا امام سجاد علیه السلام. ر. ک: إتحاف السادة المتقين، ج ۴، ص ۴۸۰.

به این دو طریق در دیگر مآخذ اشاره شده است، اما تاکنون از طریق سوم کسی یاد نکرده بود:

ج. شیخ مفید، که آن را از مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

قال أخبرني أبو الحسن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، قال: سألت أبا عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام أن يعلمني دعاء أَدْعُو به في المهمات، فأخرج إليّ أوراقاً من صحيفة عتيقة، فقال: انتسخ ما فيها فهو دعاء جدّي علي بن الحسين زين العابدين علیه السلام للمهمات، فكتبت ذلك على وجهه، فما كربني شيء قط وأهمني إلا دعوت به، ففرج الله همّي وكشف غمّي وكربّي، وأعطاني سؤلي، و هو: اللهم هديتني فلهورت...

الأمالي شيخ مفيد، تحقيق: حسين اسناد ولي و علي اكبر غفاري، لبنان، دار المفيد، دوم، ۱۴۱۴ق، ص ۲۳۹-۲۴۴ (مجلس ۲۷ به تاريخ دوشنبه ۹ رمضان ۴۰۹ق).

صحیفه آمده است، کتاب را از یحیی بن زید و امام صادق علیه السلام می‌گیرد و برای فرزندش عمیر بازگو می‌کند.
 بنا بر آنچه تاکنون می‌دانیم، شش نفر، بی‌واسطه صحیفه را از عمیر روایت می‌کنند که تفصیل چگونگی روایت و دست‌نویس‌های آنها بدین قرار است:

۱/۱. ابن اعلم (علی بن نعمان اعلم)

روایت ابن اعلم همان روایت مشهور صحیفه سجادیه است که با روایت ابن مطهر آمیخته شده. حضور ابوالمفضل محمد شیبانی در سلسله راویان هر دو سند، علت این امر است.

از روایت مستقل ابن اعلم از طریق شیبانی دو نسخه می‌شناسیم:

۱. کتاب‌خانه کاخ موزه گلستان، ش ۲۱۰۵، نسخ و ثلث ممتاز، به خط خوش‌نویس مشهور یاقوت بن عبد الله مستعصمی، ۹۴ق در میافارقین، این نسخه قبلاً در خزانه شمس الملة و الدین عبد الله بن حاکم محمد بن سلیمان ابن مجلی بوده و بعداً به کتاب‌خانه سلطنتی ایران رسیده، با تاریخ ثبت ۱۲۸۲ق در کتابچه کتاب‌خانه و سجع مهر ناصر الدین شاه در پشت برگ اول، دارای تزئینات و جدول و حواشی، نسخه ۵۱ دعا دارد و سند آن چنین است:

حدَّثنا الشيخ أبو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني، و أملاً علينا أوله في مسجد الشرقية يوم الثلاثاء تست ليال خلون من ذي الحجة سنة خمس و ثلاثمئة، و قرأنا عليه باقيه في داره بمرعة خاقان و نسخه من كتابه، قال: حدَّثنا الشريف أبو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن أمير المؤمنين...

۱۶۶ برگ ۱۲ سطر. ۲

۱. در فهرست چنین است و شاید درست باشد یا «تسع» باشد.

۲. فهرست کتب دینی و مذهبی خطی کتاب‌خانه سلطنتی، بدری آتابای، تهران، کتاب‌خانه سلطنتی، ۱۳۵۲ش، ۴۰

۲. کتاب‌خانه ایاصوفیا استانبول ترکیه، ش ۱۹۴۶، نسخ زیبا، ۷ ربیع الاول ۶۹۷ ق، در مدینه السلام بغداد، نام کاتب پاک شده، نسخه سلطنتی است و برای خزانه یکی از بزرگان نوشته شده ۵۴ دعا، ۱۲۴ برگ، ۱۰ سطر.^۱

از روایان شاخص صحیفه سجاده از ابن اعلم، ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی است که این کتاب را برای ۵ نفر روایت کرده.^۲ بجز صحیفه مشهور، از این روایت‌ها اکنون دست‌نویس‌های سه طریق، شناسایی شده‌اند:

یکی طریق ابن غضائری که مسیر روایت ابن ادریس از او می‌گذرد و در قسمت دیگر این یادداشت، مفصلاً ذکر آن خواهد آمد.

دیگری طریق ابن اشناس که این نسخه‌ها را از آن می‌شناسیم:

۱. مجموعه فخر الدین نصیری امینی در تهران، رساله اول مجموعه، ص ۱۵۸-۱، نسخ، محمد بن محمد عبد القهار شیرازی، رمضان ۷۶۱ ق، به همراه ترجمه فارسی زیرنویس که در همان تاریخ نوشته شده است. عکسی از آن به شماره ۵۶ در کتاب‌خانه محقق طباطبایی قم موجود است.^۳

۲. کتاب‌خانه محمد کاظمینی یزد، ش ۴۳۴، نسخ، عبد الرحیم بن

ص ۷۸۷-۷۸۹.

۱. فهرست نسخه‌های خطی، سید عبد‌الغزیز طباطبایی، نسخه خطی محفوظ در کتاب‌خانه آیه الله مرعشی، ص ۷۴، ش ۴۱۷۲.

۲. آنها عبارت‌اند از: محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، حسن بن محمد بن اشناس، حسین بن عبید الله غضائری، ابو الحسین محمد بن هارون تلعبیری، ابو منصور محمد بن محمد عبکبری معدل (روایت صحیفه مشهور از همین طریق نقل شده است).

در مورد شاگردان شیبانی و روایانشان ر. ک: صحیفه سجاده: روایت حسین بن اشکیب، مقدمه: سید احمد سجادی، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان، ۱۳۸۳ ش، ص ۳۴-۳۶.

۳. المحقق الطباطبائی فی ذکراه السنویة الأولى، قم، مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۱۴۴۵ و گنجینه خطوط علما و دانشمندان، فخر الدین نصیری امینی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۰۳۸-۱۰۳۹.

شمس خلوتی تبریزی مشرقی، ۷۹۱ق، عناوین داخل کتیبه و سرخ، با ترجمه‌ی زیرنویس کهن، ۱۵۴ برگ، ۱۰ سطر.^۱

درباره‌ی ترجمه‌ی این دو نسخه در ادامه توضیحاتی خواهد آمد.

۳. کتاب‌خانه‌ی افشین عاطفی کاشان، ش ۸۲، نسخ معرب، محمد تقی بن رفیع الدین بن علی غفاری قاسانی، ۱۰ جمادی الثانی ۱۰۴۹ق (پایان ملحقات) و ۱۷ جمادی الآخر همان سال (پایان اوراد)، با ترجمه‌ی زیر سطور به سنگرف، تصحیح شده، با امضای بلاغ در پایان و یادداشت مقابله از خلیل طیب، ۲۰۲ برگ، ۹ سطر.^۲

۴. آستان قدس رضوی، ش ۳۲۱۴، نسخ، جمادی الثانی ۱۰۸۶ق، با تزئینات، به همراه ترجمه‌ی فارسی بین سطور، ۲۲۳ برگ، ۱۴ سطر.^۳

۵. کتاب‌خانه‌ی آیه‌ی الله حسین خادمی اصفهان.

سند صحیفه به روایت ابن اشناس این گونه آغاز می‌شود:

أخبرنا أبو علي الحسن بن محمد بن إسماعيل بن أشناس البزاز، قرأته عليه فأقرّ به، قال: حدّثنا أبو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني، قال: حدّثنا الشريف أبو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن...

از روایت ابن اشناس، میرداماد^۴، افندی^۵ و سید علی خان مدنی^۶ هم

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی میرزا محمد کاظمی، سید جعفر حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۲۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی افشین عاطفی (کاشان-ایران)، سید صادق حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۵ش، ص ۷۱.

۳. فهرست کتب خطی کتاب‌خانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، محمد وفادار مرادی، مشهد، کتاب‌خانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ش، ج ۱۵، ص ۳۵۱-۳۵۲.

۴. حاشیه‌ی الصحیفة السجادیة، میرداماد، تحقیق: سید مهدی رجایی، به سعی و اهتمام سید محمود میردامادی، اصفهان، مهدیه میرداماد، ۱۴۰۶ق، ص ۴۶-۴۷.

۵. الصحیفة السجادیة الثالثة، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، قم، مکتبۃ الثقلین القرآن و العترة، افست از چاپ سنگی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲.

۶. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، تحقیق: سید محسن حسینی امینی، قم، جامعه مدرسین

یاد کرده‌اند.

و در نهایت روایت محمد بن محمد بن محمد عکبری که یک نسخه از آن در دست داریم:

در کتاب‌خانه غربی جامع کبیر صنعای یمن، ش ۵۳/تصوف، نسخ، عبد الوهاب بن صلاح المدیخی الشرفی، چهارشنبه ۱۵ جمادی الاول ۱۰۵۹ ق، ۱۵۴ برگ، با این آغاز:

أخبرنا الشيخ أبو منصور محمد بن محمد بن عبد العزيز العکبري في صفر سنة سبع و ستين و ثلاثمئة. قال: حدّثنا أبو المفضل محمد بن عبد المطلب الشيباني....

این نسخه با دعای ۴۲ صحیفه رایج پایان می‌یابد.^۱

۱/۲. ابن مطهر (محمد بن احمد بن مطهر)

تنها دست‌نویس مستقل این روایت به شماره ۳۶۸۵ در کتاب‌خانه آیه الله مرعشی نگهداری می‌شود.^۲

نسخ معرب، حسین بن محمد حسنی شیرازی، جمعه ۱۱ ربیع الآخر ۶۹۵ ق در موصل، به رسم خزانه شرف الدین حسین، عناوین دعاها زرین، در حاشیه تصحیح شده است، تملک فرهاد میرزا در ۱۳ ربیع الاول ۱۲۹۲ ق روی برگ اول آن به چشم می‌خورد، ۷۳ برگ، ۹ سطر.^۳ این نسخه ۴۱ دعا دارد و سند آن این گونه است:

قال أبو المفضل: حدّثنا محمد بن الحسن بن روزبه بن أبو بکر

۱. حوزة علمية قم، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۴.

۲. فهرس مخطوطات المكتبة الغربية بالجامع الكبير بصنعاء، احمد محمد عيسوى و محمد سعيد المليح، يمن، مجلس القيادة الهيئة العامة للآثار و دور الكتب، ۱۳۹۸ق، ص ۳۷۴.

۳. برای اطلاعات بیشتر درباره این روایت ر. ک: صحیفه سجاده، روایت حسین بن اشکب، ص ۳۰-۳۲.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، سید احمد حسینی، قم، کتاب‌خانه آیه الله مرعشی، ۱۳۶۲ش، ج ۱۰، ص ۸۱-۸۲.

المدائني الكاتب نزيل الرحبة في داره، قال: حدّثني محمد بن أحمد بن مسلم المطهري، قال: حدّثني أبي، عن عمير بن المتوكل بن هارون البلخي، عن أبيه المتوكل بن هارون، قال: أملى عليّ سيدي الصادق جعفر بن محمد، قال: أملى جدّي علي بن الحسين عليّ أبي محمد بن علي بمشهد مني، قال: وكان من دعائه إذا ابتداء بالدعاء بدأ بالتمعيد لله عزوجل.

۳ / ۱. ابن مالك (علي بن مالك)

شيخ طوسی نخستین کسی است که از این روایت یاد کرده^۱ و بقیة بزرگان به نقل گفتار او بسنده کرده‌اند.^۲ ظاهراً تا پیش از یافتن دست‌نویس‌های کتاب، تنها میرزا عبد الله افندی اصفهانی دست‌نوشته‌ای از آن را در بحرین دیده بود.

در هر صورت از روایتی که مدت‌ها مفقود بود در سال‌های اخیر چهار دست‌نویس یافت شده است:

۱ - آستان قدس رضوی، شماره ۱۲۴۰۵، رساله چهارم مجموعه، ۷۷۸-۳۹۵، نسخ، حسن بن ابراهیم بن محمد زامی هیصمی، شوال ۱۴۱۶ق، این نسخه حاوی ۳۸ دعا با این سند است:

قال الأستاذ أبو بكر محمد بن علي الكرمانی رحمته الله: أخبرنا بندار بن يحيى بزوزن، قال: أخبرني أبو الحسن محمد بن يحيى بن سهل الرهني، قال: حدّثنا أبو علي محمد بن همام بن سهيل الإسكافي.

۱. رجال الطوسي، تحقیق: جواد فیومی اصفهانی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۵ق، ص ۴۳۴.

۲. از جمله رجال ابن داوود، ابن داوود حلی، تحقیق: سید محمدصادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق، ص ۱۴۰، جامع الرواة، محمدعلی اردبیلی، مکتبة المحمدی، ج ۱، ص ۵۹۶؛ نقد الرجال، مصطفی بن حسین نفرشی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۹۱؛ طرائف المقال، سید علی اصغر بروجرودی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۹؛ معجم رجال الحدیث، آیه الله خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۱۲۵.

قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ عَمِيرِ بْنِ الْمُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْمُتَوَكِّلُ، قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ... .

در برگ ۸۰b سلسله سند کاتب نسخه تا راوی اول چنین آمده است:

أجاز لي أخي أبو القاسم عبد الله بن محمد بن سلمة الفرهازجدي - سلمه الله - أن أروي الصحيفة بتمامها عنه عن أبي بكر الكرماني رضي الله عنه بروايته عن رجاله كما كتبناه صح.

در صفحه عنوان (برگ ۳۹b) نام کتاب چنین آمده است:

كتاب في الدعوات من قِبَلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ جَدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ أَبُو عَلِيٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - وَيُسَمَّى كِتَابَ الْكَامِلِ؛ لِحَسَنِ مَا فِيهِ مِنَ الدَّعَوَاتِ.^۱

۱. این یادداشت کهن‌ترین اشاره به وجه تسمیه «کامله» بودن صحیفه است. سید علی خان مدنی هم در ریاض السالکین (ج ۱، ص ۱۰۰) بدان اشاره می‌کند:

و وصفها بالكاملة، لكما لها فيما ألفت له، أو لكمال مؤلفها على حدّ «كل شيء من الجميل جميل».

این که بعدها آیه الله مرعشی وجود صحیفه ناقصه‌ای در میان زیدیان را توجیه کامله خواندن صحیفه مشهور عنوان نمود، ظاهراً باید با تردید همراه باشد:

وجه تلقب الصحيفه السجادية بالكاملة، على ما سمعته من السيد جمال الدين الكوكباني، أنه توجد عند الزيدية هذه الصحيفه، لكنها ليست بتامة، تنقص عن هذه و تقرب من نصفها، واشتهرت هذه بالكاملة في قبال تلك، والله العالم.

صحیفه سجادیه با مقدمه: آیه الله مرعشی و سید محمد مشکات، به خط طاهر خوشنویس، با تصحیح و مقابله و انتشار: محمد آخوندی، تهران، ۱۳۶۱ق، ص کط؛ و باز چاپ آن در «مقدمتان توثیقیتان حول الصحیفه السجادیه»، مجله علوم الحدیث، س ۲، ش ۳، محرم - جمادی الآخر ۱۴۱۹ق، ص ۵۰-۵۱.

زیرا تاکنون نسخه‌ای که با نام «صحیفه ناقصه» عرضه شده باشد، سراغ نداریم. یک نسخه‌ای هم که بدون هیچ توضیح و ذکر آغاز و انجام با عنوان «الصحیفه السجادیه الصغری» در مکتبه آل الهاشمی در رجهان - صعده معرفی شده (ر.ک: مصادر التراث في المكتبات الخاصة في اليمن، ج ۱، ص ۳۸۱)، همان صحیفه سجادیه معروف است با سند شیخ طوسی و حواشی ابن ادریس که در پایان همین نوشته مفصلاً معرفی می‌شود و در واقع اشتباه فهرست‌نگار است.

در واقع صحیفه‌ای که در میان زیدیه رواج دارد همان است که با سند «حدّثنا السيد الاجل نجم الدين بهاء الشرف» آغاز می‌شود. یعنی از طریق شیعه امامیه و به طور خاص یا از طریق شهید اول. به این مطلب در چندین دست‌نویس که در یمن کتابت شده‌اند، اشاره شده است. از جمله در انجامه نسخه ش ۱۷۳۶ مکتبه الغریبه جامع کبیر صنعاً چنین

کاتب متن صحیفه را از آغاز تا انتها با اسماعیل بن محمد قفال مقابله کرده است (برگ ۷۹a):

مقابل من أول الكتاب إلى هاهنا بالأصل بقراءة أخي إسماعيل بن محمد القفال أئده الله، بارک الله فيه لمن نظر فيه مستفيداً.

نسخه را امام ابو عبد الله احمد بن ابی عمر زاهد اندرابی با تولیت عمر بن محمد حامدی بر مدرسه شیخ خود امام ابو محمد حامد بن احمد بن جعفر بن بسطام طحیری وقف نموده است (برگ ۸۰b)، وی نسخه را بر شیخ خود قرائت کرده و از او اجازه سماع دریافت کرده است (برگ ۷۲a). در همان برگ نام عالمان دیگری هم که در هنگام سماع حضور داشتند بدین ترتیب آمده است: ابو القاسم عبد الله بن احمد اندرابی، علی بن ابی نصر ملقب به نخبه، احمد بن عبد الرحمن شبشادی، علی جعفر نوذری، ابو محمد مظفر بن سعید محمد آبادی، احمد بن حسین بن جعفر طحیری، ابو منصور حسین بن اسحاق حاضینی، ابو الحسن عبد الرحیم بن محمد جزی. این سماع در یکشنبه ۱۰ رمضان ۴۲۷ق در همان مدرسه که از مدارس کرامی

•• آمده است: «قال في الأم: نقلت هذه النسخة من نسخة بخط... احمد بن محمد بن صلاح... يذكر فيها ما لفظه نقلت هذه الصحیفة الكاملة الشریفیة من خط... محمد بن مکی الشهیر بالشهید... و عارضتها ایضاً بنسخة نقلتها منها و من غیرها». و همین طور در انجامه نسخه ۱۷۳۷ همان جا: «نقلت هذه الصحیفة من خط الشيخ احمد (؟ کذا) بن مکی الشهید». ر.ک: فهرس المخطوطات الیمنیة لدار المخطوطات و المکتبة الغریبة بالجامع الکبیر صنعاء، اعداد احمد محمد عیسوی و احمد یحیی الفعاری و...، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی و مرکز دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۸۹۷-۸۹۹.

حتی صحیفه‌ای که مؤسسه الامام زید به چاپ رسانده، همانند نسخه شیعیان و با همان اسناد است که برای زیدی نشان دادن آن، و در مقدمه تلاش کرده‌اند، تمامی راویان صحیفه از جمله بهاء الشرف و عکبری و ابن اعلم و شیبانی و... را زیدی معرفی کنند.

برای مشخصات نسخه‌های بیشتری از صحیفه متداول که در کتابخانه‌های یمن نگهداری می‌شود ر.ک: فهرس المخطوطات الیمنیة لدار المخطوطات و المکتبة الغریبة بالجامع الکبیر صنعاء، ج ۱، ص ۸۹۷-۹۰۰ (۱۳ نسخه)؛ مصادر التراث في المکتبات الخاصة في الیمن، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۱۴۳ و ۳۸۱ و ۴۸۴ و ۴۴۵ (۶ نسخه)، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۹۹ و ۲۸۵ و ۳۰۲ (۶ نسخه)؛ فهرس مخطوطات المکتبة الغریبة بالجامع الکبیر بصنعاء، احمد محمد عیسوی و محمد سعید الملحیح، یمن، مجلس القيادة الهیئة العامة للثأر و دور الکتب، ۱۳۹۸ق، ص ۳۷۴-۳۷۳ (۵ نسخه).

نیشابور بوده، پایان یافته است. در برگ ۳۳b هم اجازه سماع و قرائت دیگری آمده است.^۱

این نسخه تاکنون کهن ترین الصیفة السجادية دست نویس شناخته شده در جهان است.

۲. کتاب خانه آیه الله مرعشی قم، شماره ۱۹۸، نسخ، قرن دهم هجری، این نسخه با این سند آغاز می شود:

حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنِ هَمَّامِ بْنِ سَهْلٍ الْإِسْكَافِيُّ بِبَغْدَادَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ عَمِيرِ بْنِ الْمُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْمُتَوَكِّلُ، قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدٍ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ...

دارای ۳۸ دعا، بر فراز برگ ۲۱b نسخه چنین آمده است:

بلغ عند مستجمع العلوم شيخ الإسلام والمسلمين زين العلة والدين، مدّ ظله، وأيّده الله تعالى.

که ظاهراً مراد شهید ثانی (۹۶۰ق) باشد. در حاشیه تصحیح شده، ۷۸ برگ، ۱۱ سطر.^۲

۱. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۳۳۲-۳۳۸؛ چند نسخه خطی باقیمانده از یک مدرسه کرامیه نیشابور، محمدکاظم رحمتی، آینه میراث، دوره جدید، س ۴، ش ۴، پیاپی ۳۲، بهار ۱۳۸۵ش، ص ۱۶۷-۱۷۷.

صحیفه سجاده از روی این نسخه دو بار چاپ شده است:

الف. با تقدیم و تحقیق کاظم شانه چی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱/۱۴۱۳ق، ش ۱۸۷، ص.

ب. با مقدمه و تحقیق سید احمد فهری، دمشق، مطبعة الشام، ۲۳۶ ص.

همچنین در مقاله های زیر از این نسخه و خصوصیات آن یاد شده است، رک: پژوهشی درباره کرامیه، محمدکاظم رحمتی، کتاب ماه دین، سال چهارم، شماره هفتم، پی در پی ۴۳، اردیبهشت ۱۳۸۰ش، ص ۶۶؛ نکاتی در مورد نسخه های کرامی مدفون در حرم رضوی، رحمت سیرجانی [محمدکاظم رحمتی]، آینه پژوهش، ش ۶۴، ص ۸۲-۸۳.

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، سید احمد حسینی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۵۴ش، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰.

۳. همان کتابخانه، شماره ۱۲۹۰۹، نسخ، بهاء الدین محمد بن محمد تقی، غزّه ذی القعدة ۱۱۰۰ق در عبد العظیم، از روی نسخه‌ای که در ۴۹۶ق کتابت شده بود، با تصحیح در حواشی، سند آن مانند نسخه قبل است، ۶۳ برگ، ۱۴ سطر.^۱
۴. مرکز احیاء میراث اسلامی قم، شماره ۳۱۳۹، نسخ، سده ۱۱ق، کاتب نسخه را تصحیح کرده است، با این سلسله سند:

يقول فضل الله بن علي بن عبيد الله بن محمد الحسنی، أخبرني الشيخ الإمام أبو جعفر محمد بن علي بن الحسن المقرئ النيسابوري قراءةً براوند، قال: أخبرني الشيخ الأديب الحسن بن يعقوب بن أحمد النيسابوري، قال: أخبرنا الحاكم العالم أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله الحسكاني، قال: أخبرنا السيد أبو منصور الظفر بن محمد العلوي، قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن يحيى وأبو الحسين الطويل الكرماني، قال: حدّثنا أبو الحسين بن محمد بن بحر الرهني رضي الله عنه، قال: أخبرني الحسن بن يعقوب، قال: أخبرنا الحاكم أبو القاسم أيضاً، قال: أخبرني أبو سعيد کرمان بن محمد بن عبد الله بن کرمان التاجر الكرماني أن خاله أبا منصور يحيى بن أحمد بن شيرويه أخيره، قال: حدّثني أبو طاهر أحمد بن عبد الله البغوي بني ماسير، قال: حدّثنا أبو علي محمد بن همام بن سهيل الإسكافي ببغداد، قال: حدّثنا علي بن مالك، عن أحمد بن عبد الله، قال: حدّثنا محمد بن صالح، عن عمير بن المتوكل بن هارون....

۵۶ برگ، ۱۴ سطر.

۵. دانشکده الهیات تهران، شماره ۳۱۳ د، نسخ، سده ۷ و ۸ق، عنوان و

« صحیفة سجادیة بر اساس این نسخه با تحقیق محمدجواد حسینی جلالی و مقدّمه سید محمدحسین حسینی جلالی (قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰ش/۱۴۲۲ق، ۵۰۰ص) به چاپ رسیده است.
۱. همان، ج ۳۲، ص ۷۲۲-۷۲۳.

نشان شنگرف، ۷۸ برگ، ۲۱ سطر.^۱

سلسله اسناد این نسخه با اندکی تفاوت همانند نسخه پیشین است:
 آخریناً الشیخ الإمام السعید قطب الدین أبو جعفر محمد بن علی بن
 الحسین المقرئ النیسابوری رحمته الله، قال أخبرني الحسن بن يعقوب،
 قال أخبرني الأستاذ الأديب يعقوب رحمه الله، قال: حدّثنا الحاكم
 العالم أبو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکاني، قال: أخبرنا السيد
 أبو منصور الظفر بن محمد العلوي، قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن
 يحيى وأبو الحسين الطويل الكرماني، قالوا: حدّثنا أبو الحسين محمد
 بن بحير الرهنی رحمته الله، وأخبرني الحاكم أبو عبد الله أيضاً... (مانند
 پیشین).

میرزا عبد الله افندی اصفهانی نسخه‌ای از این روایت را در میان
 کتاب‌های شیخ سلیمان بحرانی (۱۰۷۵-۱۱۲۱ق) به تاریخ ۹۹۵ ق
 دیده بود. او از آن به عنوان روایتی غریب یاد می‌کند.^۲

۴. ابن فضل (ابو عیسی عبید الله بن فضل بن محمد بن هلال نبهانی)

تنها دست‌نویس این روایت به شماره ۲۸۱۹ در کتاب‌خانه ایا صوفیه
 استانبول نگهداری می‌شود و به صورت عکسی چاپ شده است.^۳
 سند این نسخه این گونه آغاز می‌شود:

أخبرنا الشريف الجليل أبو ابراهيم أحمد بن القاسم بن الميمون، قال:
 حدّثني جدّي أبو القاسم الميمون بن حمزة بن الحسين الحسيني،
 قال: أخبرنا عبید الله بن الفضل، عن عمر [عمير] بن المتوكل بن
 هارون البلخي، قال: حدّثني أبي، قال: لقيت يحيى بن زيد.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، سید محمدباقر حجتی، با
 تحقیق و نظارت: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ش، ج ۱، ص ۶۰۵. در فهرست به این سند
 اشاره‌ای نشده است.

۲. الفوائد الطریفة، عبد الله افندی اصفهانی، محقق: سید مهدی رجایی، قم، کتاب‌خانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۵ش،
 ص ۵۱۲.

۳. الصحیفة السجادیة: روایة عبید الله بن الفضل، تقدیم: محمدحسین حسینی جلالی، شییکاگو، The open
 school، ۱۴۲۴ق.

از آن جا که همگی راویان این سند اهل مصر بودند و دور از مرکز شیعیان، از این روایت در هیچ یک از کتب شیعی نامی نیامده است.^۱

۵. ابن حمّاد (علی بن حمّاد بن العلاء)

از این روایت تنها در اجازه‌ی محمد بن شهاب الدین احمد بن نعمه الله بن خاتون عاملی به سید ابراهیم بن حسین حسینی همدانی یاد شده است.^۲

۶. ابن اشکیب (حسین بن اشکیب مروزی)

از میان پیشینیان فقط میرزا عبد الله افندی نسخه‌ای از این روایت را به خط ابن مقله مشاهده^۳ و دعای نوزدهم آن را در صحیفه‌ی ثالثه خود نقل کرده است.^۴

تا چندی پیش، از این روایت هیچ اثری موجود نبود، تا این که در سال ۱۳۸۳ش بر اساس نسخه‌ی منحصر آن در کتاب‌خانه‌ی آیه الله سید محمدعلی روضاتی به چاپ رسید.^۵

این دست‌نویس به خط محمدباقر حسینی سلطانی شوشتری در ۱۲۳۳ق استنساخ شده و سید امیر ذوالفقار، آن را به شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق) تقدیم کرده است. در ۱۳۸ برگ ۹ سطری.

روایت ابن اشکیب ۴۴ دعا دارد و سلسله سند آن این گونه است:

قال: حدّثني محمد بن الوارث، قال: حدّثنا الحسين بن إشکيب، عن عمير بن هارون بن المتوكل البلخي، قال: حدّثني أبي ...

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: صحیفه‌ی سجادیة: روایت حسین بن اشکیب، ص ۴۲-۴۴.

۲. برای متن آن ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۶، ص ۱۰۵.

۳. الصحیفه‌ی السجادیة الثالثة، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۸۴-۸۵.

۵. صحیفه‌ی سجادیة: روایت حسین بن اشکیب، مقدمه: سید احمد سجادی، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیة اصفهان، ۱۳۸۳ش، ۲۱۹ ص. به همراه نسخه برگردان دست‌نویس کتابخانه‌ی علامه روضاتی.

اخیراً نسخه مذهب و نفیس دیگری از این روایت در کتابخانه کاشف الفطای نجف شناسایی شده است.

۲. دوره رواج نزد خواص (از ۵۱۶ ق تا زمان محمدتقی مجلسی)

پس از آن که روایت به هم آمیخته ابن اعلم و ابن مطهر، به نقل از بهاء الشرف، به گونه‌ای فراگیر مورد توجه قرار گرفت؛ نزدیک به ۵ قرن این کتاب تنها نزد خواص و بزرگان رایج بود.

عمده فعالیت‌ها در این دوران بر محور کتابت و استنساخ و مقابله نسخه‌های صحیفه می‌گردد. و بسیاری از بزرگان به رونویسی و نسخه‌برداری از صحیفه سجاده روی آورده‌اند. در این روند صحیفه‌نگاری، هر دانشمندی نسخه دانشمند پیشین خود را معتمد قرار داده و اساس کتابت خود را بر آن می‌نهاده است، به گونه‌ای که هیچ کتاب دیگری را نظیر صحیفه سجاده نمی‌توان یافت که تا این اندازه «عالمان کتابتگر» داشته باشد.^۱

نخستین کسی که در این دوره به کتابت صحیفه پرداخته محمد بن ادريس حلی (۵۹۸ ق) است که در رجب ۵۷۰ ق الصحیفه الکامله را به خط خود کتابت نمود. وی همچنین در حاشیه نسخه خود به درج معانی لغات مشکل پرداخت و آن را به صورت رساله جداگانه‌ای درآورد. در مورد فعالیت‌های ابن ادريس پیرامون صحیفه در ادامه بیشتر خواهیم نوشت.

پس از ابن ادريس، ابو الحسن علی بن محمد سکونی حلی معروف به ابن سکون (ح ۶۰۶ ق) از دانشمندانی بود که صحیفه را از بهاء الشرف نقل و به کتابت آن پرداخت.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: عالمان صحیفه‌نگار، ابو الفضل حافظیان، سفینه، س ۲، ش ۷، تابستان ۱۳۸۴ ش، ص ۱۱۵، ۱۰۹.

نسخه وی را عمید الرؤساء هبة الله بن حامد بن احمد بن ایوب قرائت و تصحیح کرد. او نیز مانند ابن سکون از جمله کسانی است که صحیفه را از بهاء الشرف روایت کرده. عمید الرؤساء بر همین نسخه اجازه قرائتی برای ابو جعفر قاسم بن حسن بن محمد بن حسن بن معینه در آخر ربیع الاول ۶۰۳ ق نگاهشت.^۱

نسخه ابن سکون بعدها پایه ای برای سدید الدین علی بن احمد حلّی شد تا صحیفه را از آن استنساخ کند. ابن سدید نسخه خود را در ذی الحجة ۶۴۳ ق با نسخه ابن سکون و در ذی القعدة ۶۵۴ ق با نسخه ابن ادريس مقابله کرد.^۲

اما محمد بن مکی عاملی، شهید اول (۷۸۶ ق) دو بار در سال های ۷۷۲ و ۷۷۶ ق صحیفه را کتابت کرد. تا چندی پیش اولین نسخه شهید در کتابخانه ممتاز العلماء سید محمد تقی بن حسین نقوی نصیرآبادی لکهنوی نگهداری می شد.^۳ اما اکنون دیگر در این کتابخانه نیست.^۴ کتابت این نسخه در ۱۱ شعبان ۷۷۲ ق پایان یافته و شهید آن را به فرزندش ضیاء الدین علی هدیه کرده بود. وی تصریح می کند که

۱. برای متن اجازه ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۲۶-۲۷ که علامه مجلسی آن را از نسخه ای به خط حسین بن حسن بن حسین بن محمد قصبانی به تاریخ ۳۳۳ ق (ثلاث و ثلاثین و ثلاثه که احتمالاً ۸۳۳ صحیح و ثمانه تصحیف شده باشد) نقل کرده است.

کهن ترین جایی که می توان متن این اجازه را یافت، برگ آغازین صحیفه سجادیه به شماره ۱۳۱۴۰ در کتابخانه آیه الله مرعشی مورخ ۸۵۳ ق است. برای اطلاعات بیشتر در مورد این دست نویس و مشخصات دیگرش ر. ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، سید محمود مرعشی نجفی، با همکاری میر محمود موسوی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۸۴ ش، ج ۳۳، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲. برای یادداشت های ابن سدید درباره مقابله نسخه اش ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۳۴.

۳. الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۹؛ صحیفه المكتبة، عبد الحسین امینی، نجف، مکتبه الإمام أمير المؤمنين العامة، ۱۳۷۳ ق، ش ۲، ص ۳۲. سید اعجاز حسین (۱۲۸۶ ق) هم موفق به دیدار این نسخه شده بود. ر. ک: کشف الحجب و الأستار، ص ۳۶۷-۳۶۹.

۴. ظاهراً هم اکنون به یکی از کتابخانه های سوریه منتقل شده است. نسخه تصویری آن در کتابخانه آیه الله گلپایگانی، ش ۳۹ و مرکز احیاء میراث اسلامی، ش ۳۸۳۸ نگهداری می شود.

صحیفه خود را از خط ابن سدید نقل کرده است (برگ ۱a):

نقلت هذه الصحيفة من خط علي بن أحمد السديد، و فرغت في
حادي عشر شعبان سنة اثنتين و سبعين و سبعمئة.

و پس از مقابله در همان صفحه می نویسد:

عارضتها بأصلها المذكور، و فيها مواضع مهملة التقييد، فنقلتها على
ما هي عليه، والحمد لله و صلواته و سلامه على سيدنا محمد و آله، و
كتب محمد بن مكّي.^۱

شهید ظاهراً ملحقاتی هم برای دعاهاى صحیفه ترتیب داده بود که
نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای شخصی در مشهد موجود است. این
دعاها در ۷ برگ با عنوان «مما ألحق بعض الصحيفة من ملحقات الشهيد
الأول» نوشته شده‌اند.^۲

بنا به تصریح علامه مجلسی، شمس الدین محمد بن علی جبعی
(۸۸۶ق) جد پدر شیخ بهایی از نسخه شهید رونویسی تهیه کرد. این
کتابت بر اساس نسخه اول شهید (۷۷۲ق) صورت گرفت و با نسخه
دوم او (۷۷۶ق) مقابله شد.^۳

نسخه جبعی در شنبه اول ماه رمضان ۸۵۱ق به پایان رسیده و در انجام
آن تمامی یادداشت‌های نسخه شهید نقل گردیده است.^۴

۱. برای معرفی این نسخه ر. ک: پژوهشی در نسخه شهید اول از صحیفه سجاده، سید حسن موسوی بروجردی،

ترجمه محمود نظری، سفینه، س ۲، ج ۷، تابستان ۱۳۸۴ش، ص ۱۰۸۶۳.

۲. اطلاع من از این مجموعه به لطف دوست گرامی آقای عبد الله غفرانی حاصل شد.

۳. دو دست‌نویس رونویس و مقابله شده با نسخه جبعی را با این مشخصات می‌شناسیم: ۱. مرکز احیاء میراث
اسلامی، ش ۱۱۷۰، ابوالمعالی خانیساری (خوانساری)، ۱۰۱۴ق، نظام الدین قرشی ساوجی آن را با نسخه محمد بن
علی بن حسن جبعی مقابله و تصحیح کرده است، با نشانی بلاغ و نقل یادداشت‌های آن نسخه. فهرست نسخه‌های
خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، سید احمد حسینی اشکوری، قم، مرکز احیاء میراث اسلامی، ۱۳۸۰ش، ج ۳، ص
۴۱۹ - ۴۲۱. ۲. آستان قدس رضوی، ش ۳۲۱۳، محمدصادق تبریزی، در ۱۰۷۱ق از روی آن کتابت شده است.

فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۳۴۳.

۴. برای متن آنها ر. ک: بحار الآثار، ج ۱۰۷، ص ۲۱۱-۲۱۲.

او این نسخه را بر علی بن علی بن محمد بن طی خوانده و پس از پایان در ۴ رمضان ۸۵۱ ق اجازه روایت آن را دریافت کرده است.^۱ نسخه جبعی تا سالها در خاندان او باقی ماند به گونه‌ای که در اوایل سده ۱۱ ق در اختیار شیخ بهایی قرار گرفت. وی نیز آن را به محمد تقی مجلسی سپرد و پس از او به دست پسرش محمد باقر و بعدها نواده اش محمد حسین خاتون آبادی رسید.

محمد باقر مجلسی به هنگام یادکرد طریق و جاده اش در روایت صحیفه به این سخن اشاره می‌کند:

فأما من طریق الوجداء، فإني وجدتها بخط والدي العلامة - قدس الله روحه - وقد نقلها من خط الشيخ صاحب الكرامات والمقامات شمس الدين محمد جد شيخنا البهائي - قدس الله أرواحهم - وقد يسر الله لي هذه النسخة الشريفة، وعرضت أنا أيضاً نسختي عليها و هي الآن عندي، ونقلها هو من خط الشيخ السعيد الشهيد محمد بن مكّي نور الله ضريحه.^۲

از آن جا که بعدها این نسخه اساس نسخه مجلسی اول و دوم قرار گرفت، همه نسخه‌هایی که در اوایل سده ۱۱ ق کتابت شدند در واقع نسب بدان می‌برند و به تعبیری مادر نسخه تمامی کتابت‌های بعدی صحیفه است.

محمد حسین خاتون آبادی، سبط علامه مجلسی که نسخه جباعی در اختیار او قرار گرفته بود،^۳ در این باره می‌نویسد:

۱. برای متن ر. ک: همان، ج ۱۰۷، ص ۲۱۳.

۲. ملحقات صحیفه سجادیه، محمد باقر مجلسی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۹۹۶۲، برگ ۱۷۰۵. مجلسی در ابتدای آن نوشته که طرق روایت خود را به تفصیل در جلد ۲۵ بحار الأنوار و الفرائد الطریفه ذکر کرده است. بنا بر این در این جا برترین و مطمئن‌ترین آنها (اعلاها وأوثقها) را می‌آورد.

۳. مناقب الفضلاء، میر محمد حسین خاتون آبادی، تحقیق جوایا جهان‌بخش، در میراث حدیث شیعه قم، دار الحدیث،

۱۳۷۸ ش، ج ۴، ص ۵۰۳.

و بدان که دست‌نوشته‌های صحیفه مشهور که در میان مردمان است، برگرفته از دست‌نوشته شیخ بهایی است و آن دست‌نوشته به خط نیای دانشور زهدپیشه‌اش، صاحب کرامات و مقامات، شیخ محمد بن علی بن حسن جباعی است.^۱

او همچنین ملحقات مشهور صحیفه سجاده را در سال‌های ۸۵۱-۸۵۲ق در مجموعه‌ای از نوشته‌هایش کتابت کرده که دست‌نویس آن به خط خودش در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۹۳۲ موجود است.^۲

ملحقات با عنوان «مما ألحق ببعض نسخ الصحيفة»، شامل این دعاهاست: من تسبیحه علیه السلام با آغاز سبحانک اللهم وحنانیک، دعاؤه تمجید له علیه السلام، فی التذلل، فی ذکر آل محمد، فی الصلاة علی آدم، فی الكرب والإقالة، مما یخافه ویحذره، دعای ایام هفته.^۳

با این که بسیاری از دست‌نویس‌های صحیفه این چند دعا را در انتهای متن اصلی آورده‌اند، هنوز مشخص نیست در چه زمانی و به دست چه کسی تهیه شده است. اما از آن جا که نسخه‌ی جبعی مبنای استنساخ‌های دوره صفویه بوده و همه نسخه‌های بعدی آنها را با همان نام و ترتیبی که جبعی نوشته بود، ذکر کرده‌اند، می‌توان به اطمینان مأخذ شیوع و گسترش آن را نسخه‌ی جبعی دانست.

۱. همان.

۲. الشریعة إلى استدراک الذریعة، سید محمد طباطبایی بهبهانی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. مجموعه جباعی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۸۹۳۲، ص ۵۰-۵۵. همچنین در مجموعه دیگرش که هم اکنون به شماره ۶۰۴ در کتابخانه ملک تهران نگهداری می‌شود چند دعا از امام سجاد نقل کرده است. ر.ک: دست‌نویس مجموعه جباعی، کتابخانه ملک، ص ۱۸۱، ۲۹۹-۳۱۰ و ۳۳۰-۳۳۱. برای معرفی کل مجموعه ر.ک: فهرست کتب خطی کتابخانه ملک، ج ۵، ص ۱۰۵. مجموعه سرمی هم از او می‌شناسیم که در کتابخانه مدرسه آیه الله بروجردی نجف نگهداری می‌شده و آقا بزرگ تهرانی آن را معرفی کرده است. ر.ک: الذریعة، ج ۲۰، ص ۷۷-۷۹.

پیش از دست‌نوشته جمعی در سال‌های میانی سده نهم هجری (۸۵۱-۸۵۲) هیچ نشانی از این مجموعه دعا‌های الحاقی در دست نیست.

ابراهیم بن علی کفعمی (۹۰۵ق) مؤلف پرکار نیایش‌نامه‌ها و مجموعه‌های دعایی شیعی نیز در ۳ مورد به صحیفه سجادیه توجه خاص داشته است:

۱. تمامی متن آن را در انتهای کتابش *البلد الامین و الدرع الحصین* گنجانده و حواشی تحقیقی مفصلی بر آن نگاشته که بسیار خواندنی و پرفایده است. وی در ۸۶۵ق از این کار فراغت یافته و آن را *التوائد الشریفة فی شرح الصحیفة خوانده* است.^۱ کفعمی در پایان، فهرست مفصلی از منابع خود را به دست داده که به گفته خودش بسیاری از آنها را نه گوش‌ها شنیده و نه دست‌ها لمس کرده است. این فهرست در پایان نسخه کاشف الغطاء هم تکرار شده است.^۲

۲. هم اکنون دو دست‌نویس صحیفه سجادیه را به خط او سراغ داریم که یکی از آن دو در کتاب‌خانه ناصریه لکهنو^۳ و دیگری در کتاب‌خانه عمومی کاشف الغطاء در نجف اشرف نگهداری می‌شده است.

۱. ر.ک: الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۴۶، ج ۱۶، ص ۳۴۳ و ۳۴۷-۳۴۶. علاوه بر نسخه‌های *البلد الامین* نسخه‌ای از این حواشی به صورت جداگانه در آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. برای مشخصات آن ر.ک: فهرست کتب خطی کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۴۴ش، ج ۶، ص ۲۷۴.

۲. ظاهراً کفعمی به کتاب‌خانه‌ای وسیع و نفیس دسترسی داشته است. وی در کتاب‌های دیگرش هم به این مطلب اشاره کرده است. مثلاً در پایان *مجموع الفرائب و موضوع الرغائب*، که کشکول مطالب پراکنده‌اش بوده، می‌نویسد: «جمعت من کتابنا الکبیر الذی لیس له نظیر و جمعت من الف مصنف و مؤلف».

ر.ک: *مجموع الفرائب و موضوع الرغائب*، تحقیق: سید مهدی رجایی، تهران، مؤسسه انصار الحسین، ۱۴۱۲ق. و برای نسخه‌های خطی آن فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، علی صدرا یس خویی، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۴ش، ج ۵، ص ۴۲۳.

۳. تاریخ صحیفه سجادیه، میرزا احمد حسن صاحب‌قبله کاظمینی، لکهنو، ۱۹۵۱م، در مقدمه صحیفه سجادیه به اردو. به نقل از عالمان صحیفه‌نگار، ص ۱۱۲. برای ابیات میر محمد عباس و احمد علی حسینی اعرجی در وصف صحیفه کفعمی به همین منبع رجوع کنید.

۳. کفعمی را می‌توان اولین کسی دانست که کوشش‌هایی برای تصحیح صحیفه به گونه انتقادی انجام داد. او در حواشی خود بر صحیفه سجادیه به نقل تمامی اختلافات می‌پردازد و گاهی یکی از آنها را با ذکر دلیل ترجیح می‌دهد. برای مثال در «دعاؤه علیه لولده» ذیل عبارت «والمجازین من الظلم بعدلک» می‌نویسد:

و فی نسخه ابن ادریس «المجازین» من المجازاة و فی نسخه ابن سکون «المجارین» من الإجارة و هو أنسب؛ لتأكيد ذلك بقوله علیه و العافین من البلاد برحمتک. منه ره.^۱

و یاد در همان دعا ذیل عبارت «علیک المعوّدین بالتعوّد بک» چنین نظر می‌دهد:

و فی نسخه ابن ادریس «المعوّدین» بالذال المعجمة و هو أحسن من الدال المهملة كما فی نسخه ابن سکون؛ لدخوله فی أجناس الاشتقاق. منه رحمه الله تعالی.^۲

و موارد متعدد دیگری از این دست.

در همین دوران نزدیک به کفعمی، ابن ابی جمهور احسایی (ح ۹۰۹ق) صحیفه کامله را به کتابت در می‌آورد که نسخه‌اش در کتاب‌خانه ناصریه لکهنو موجود بوده است.^۳

آخرین عالم بزرگواری که در سده دهم هجری به استنساخ صحیفه روی آورد زین الدین بن علی عاملی، شهید ثانی (۹۶۵ق) بود. او در ۵ شعبان ۹۳۰ق نسخه‌اش را به اتمام رساند و درباره خصوصیات آن چنین نوشت:

قوبلت هذه النسخة و ضبطت من نسخة شیخنا و مولانا السعید ابی

۱. البلد الأمين والدرع الحصین، کفعمی، دست‌نویس کتاب‌خانه آیه الله گلپایگانی، ش ۱۴/۳۶۸۳۴، ۱۱۰۳ق، برگ ۳۱۹b.

۲. همان.

۳. عالمان صحیفه‌نگار، ص ۱۱۳.

عبد الله شهید محمد بن مکی و تتبع ما فیها و علیها من الضبط و النسخ و الإعراب إلّا مواضع یسیره تحقّق و قوعها سهواً علی الخطاء. فضبطناها علی الصواب و هو کتب نسخه من خط الشیخ سدید الدین علی بن أحمد الحلبي و الشیخ سدید الدین نقل نسخه من خط ابن سکون و قابلها بنسخه الشیخ محمد بن إدريس و کل ما علی هامشها من حکایه سین و نسخه خ سین فإنه عن ابن إدريس و كذلك بین السطور، و أمّا ما کان من نسخه بلا سین فمناها ما کان هو بخط ابن سکون، و منها ما یكون بخط ابن إدريس، و ذلك مرّات متعدّدة أولها سنة تاریخ الكتاب، و الثانية سنة أربع و أربعین، و الثالثة سنة أربع و خمسين و تسعمئة.^۱

متأسفانه نسخه شهید ثانی امروزه در اختیار ما نیست و آنچه در فهرست دو کتابخانه مشهد به خط شهید نسبت داده اند، در واقع رونویسی از نسخه اوست که در سده ۱۱ ق تحریر و با آن مقابله تصحیح شده است.

این نسخه جزو کتابهای وقفی فاضل خان در سال ۱۰۶۵ ق بر مدرسه فاضلیه مشهد بوده که به هنگام خرابی آن مدرسه در سال ۱۳۱۰ ش به مدرسه نواب انتقال یافت و بعدها در سال ۱۳۶۳ ش به آستان قدس رضوی منتقل گردید و به شماره ۱۳۹۸۵ در کتابخانه آن نگهداری می شود.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۳۵-۱۳۶.

۲. ابن مطلب نادرست ابتدا در فهرست کتب کتابخانه مدرسه فاضلیه، حاج میرزا مهدی عماد فهرستی و میرزا محمود عاملی، مشهد، مطبعة خراسان، ۱۳۰۹ ش، ص ۱۶۲-۱۶۳، ش ۱۵ و فهرست نسخه های خطی دو کتابخانه مشهد، کاظم مدیر شانه چی و عبد الله نورانی و تقی بینش، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۱ ش، ص ۵۵۳ آمد و از آنها به منابع دیگر راه یافت، از جمله الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۹؛ نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفه سجادیه، از نگارنده، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۲ ش، ص ۲۷؛ عالمان صحیفه نگار، ص ۱۱۳؛ نسخه پژوهی، ج ۲، ص ۲۴۷.

شناسایی صحیح این دست نوشته را مرهون دقت محمد وفادار مرادی در فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۳۳۹ هستیم.

۲/۱. ترجمه‌های فارسی صحیفه در این دوره

با توجه به این که پیش از قرن دهم فقط سه مجموعه دعای شیعی به پارسی برگردان شده،^۱ وجود چند ترجمه فارسی از صحیفه سجادیه در همین دوره نشانگر آن است که این کتاب تا چه اندازه در فضای فکری فارسی زبانان مورد اقبال و توجه بوده است.

نخستین آنها دست‌نویسی مورخ ربیع الاول ۵۱۶ق در مجموعه سید محمدباقر طباطبایی در کربلاست با ترجمه زیر سطور به فارسی که از چند و چون آن چیزی نمی‌دانیم.^۲

پس از آن کهن‌ترین گزارش‌های صحیفه به فارسی از سده هشتم هجری است. از این تاریخ این چند دست‌نویس را می‌شناسیم:

۱. این سه مجموعه عبارت‌اند از:

الف. ذخیره الآخرة، علی بن محمد بن علی بن عبدالصمد تمیمی سبزواری (زنده در ۵۳۳ق)، تصحیح و تحقیق: سید محمد عمادی حائری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ش، ۲۸۹ص.

ب. نزهة الزاهد، از مؤلفی ناشناخته در سده ۶ق، به کوشش رسول جعفریان، تهران، اهل قلم و دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ش، ص ۳۶۳.

ج. ترجمه کهن مختصر مصباح المهجد، از مترجمی ناشناخته در سده ۶ق، برای دست‌نویس‌های آن رک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، سید احمد حسینی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۳، ص ۶۵ و ج ۱۵، ص ۳۶۰ و ج ۲۳، ص ۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، قم، مسجد اعظم، ۱۳۶۵ش، ص ۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، علی صدراپی خویی، زیر نظر: عبدالحسین حائری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش، ج ۸، ص ۳۵؛ ۳۳۷؛ نشریه نسخه‌های خطی، ج ۷، ص ۷۴۵؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم، محمدتقی دانش‌پژوه، قم، آستانه مقدسه قم، ۱۳۵۵ش، ص ۸۸-۸۹.

محمد بن علی ناموسی بخاری (سده ۸ق) هم در همین زمان‌ها کتابی در دعا به فارسی نوشته بود که هم اکنون جزو کتب مفقود است. افندی در الصحیفه السجادیة الثالثة چند دعا از امام سجاد را از این کتاب نقل می‌کند و می‌نویسد که او معاصر فخرالدین محمد پسر علامه حلی (۷۷۱ق) بوده است. رک: الذریعة، ج ۸، ص ۱۸۴؛ الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی تاریخ، ص ۱۹۶.

۲. مخطوطات السید محمدباقر الطباطبائي في كربلا، سلمان هادی آل طعمه، کویت، معهد المخطوطات العربية، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۹-۱۰۸.

سروشنت این نسخه پس از حمله آمریکا به عراق هنوز مشخص نشده است. این جانب در پرسشی که از جناب آقای سلمان هادی آل طعمه (نگارنده بر تلاش فهرست کتاب‌خانه طباطبایی و معرفی کننده این نسخه) داشتم ایشان هم از آن ابراز بی‌اطلاعی فرمودند.

۱. کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی قم، ش ۷۷۴، با تاریخ ۷۵۴ق^۱، نسخه از آغاز (در اسناد) و انجام افتادگی دارد.

آغاز ترجمه دعای اول: «سپاس مر خدای را که اولی است بی اولی که بوده پیش از او و آخری است بی آخری که باشد پس از او، آن که کوتاه شد از دیدنش چشم های ... ناظران و عاجز شد از صفتش و هم های صفت کنندگان، بدید آورد به قدرت خویش خلق را بدید آوردنی و از نو بدید کرد ایشان [را] بر خواست خود از نو بدید آوردنی. پس راه داد به ایشان راه به خواست خویش و برانگیختشان در راه های دوستی خویش».

انجام ترجمه صحیفه: «خداوندا کسی که صبح کرد مر او را اعتمادی یا امیدی هست غیر تو، پس به تحقیق صبح کردم من و تویی اعتماد من و امید من در کارها همگی. پس حکم کن برای من بهترین آنها از روی انجام، رهایی ده مرا از گمراه کنندگان فتنها، به رحمت خود ای مهربان ترین مهربانان و رحمت کناد خدای بر خداوند ما محمد که رسول خداست و برگزیده و بر آل او که پاکانند».

انجام ترجمه ملحقات صحیفه: «و این که تمام کنی احسان خود را در آنچه باقی مانده است از زندگی من چنان که احسان کرده ای در آنچه گذشته است از آن ای رحیم ترین رحم کنندگان».^۲

۲. مجموعه فخر الدین نصیری امینی تهران، محمد بن محمد عبد القهار شیرازی، رمضان ۷۶۱ق، به همراه ترجمه فارسی زیرنویس در همان تاریخ. مشخصات این نسخه و نسخه بعد در ذیل نسخه های ابن

۱. تاریخ کتابت نسخه می باید سده ۱۲ و یا ۱۳ ه باشد. این تاریخ در پایان نسخه یا مربوط به نسخه ای است که کاتب از آن استنساخ کرده و یا برای کهن نشان دادن بدان افزوده اند. در هر صورت ترجمه هم باید بررسی شود که با زبان و نوشتار سده ۸ ه تطابق می کند یا خیر!؟

۲. نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفه سجادیه، ص ۴۸۴۷.

اشناس به تفصیل آمده است.

آغاز ترجمه دعای اول: «سپاس خدای را آنک پیش از همه در هست بی‌پیشی که بود پیش از او و باز پسین همه بی‌پسین که باشد پس او. آنک کوتاه شد از دیدن او چشم‌های نگرندگان و عاجز گشت از صفتش و هم‌های صفت‌کنندگان».

انجام ترجمه [دعاؤه فی التذلل، دعای ۵۳ صحیفه مشهور]: «ای خداوند من ببخشای بر من در گرد کردن من و زنده باز کردن من و بکن در آن روز با دوستان تو در ایستادنگاه من و در میان دوستان تو بازگشتن من و در همسایگی تو جای من، ای پروردگار جهانیان».

۳. کتاب‌خانه محمد کاظمینی یزد، ش ۴۳۴، نسخ، عبد الرحیم بن شمس خلوتی تبریزی مشرقی، ۷۹۱ق، با ترجمه زیر نویس کهن.^۱
آغاز ترجمه دعای اول: «سپاس آن خدایی را که اول است بی‌اول که بود یا باشد پیش از او و آخرست بی‌آخری که باشد پس از او. آنک کوتاه شد از دیدنش چشم‌های نگرندگان و عاجز شد از صفتش و هم‌های وصف‌کنندگان».

انجام ترجمه [دعاؤه فی التذلل، دعای ۵۳ صحیفه مشهور]: «و ببخشای مرا در گرد آوردن من و زنده باز کردن من و بکن در آن روز با دوستان تو در ایستادنگاه من و در میان تو بازگشتن من و در همسایگی تو جای من، ای پروردگار جهانیان».

چندین اطلاع پراکنده دیگر هم در مورد ترجمه‌های صحیفه سجاده به فارسی در این دوره در دست داریم:

از جمله ترجمه یک صفحه از صحیفه در پایان شرح قصیده برده مورخ ۸۴۳ق در دانشگاه تهران، که به نظر نمی‌رسد مربوط به زمان کتابت

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه میرزا محمد کاظمینی، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۲۱.

نسخه باشد و جدیدتر است.^۱

و نسخه‌ای از قرن ۹ ق با ترجمه زیرنویس در کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی^۲ و دیگری در کتاب‌خانه ملی^۳ هم متعلق به همین دوره‌اند که باید دقیق‌تر بررسی شوند.

آنچه هم در مجموعه علی علومی در یزد با عنوان «مناجاة العباد مع المعبود» نگهداری می‌شود مناجات‌های هفتاد و سه ایشان است. این نسخه به خط محمود بن حاجی محمد بن حاجی یوسف طیبی در دوشنبه ۱۲ ذی حجه ۸۳۲ ق کتابت شده است.^۴

از این مناجات‌های پانزده گانه تنها یک نسخه کهن‌تر می‌شناسیم که در مجموعه‌ای که برای خزانه شمس‌الدین محمد بن سیف‌الدین ایدمر جوپاتی تدوین شده، موجود است.^۵ این مجموعه در نیمه‌های شوال ۷۲۲ ق به خط غازی بن علی بن قتلغ جوپاتی کتابت شده و در برگه‌های b۱۱۶-b۱۲۷ در «فصل فی المناجات من کلام زین العابدین علیه السلام» مناجات‌های هفتاد و سه ایشان درج شده است.

نکته عجیب و قابل تأمل این است که مجموعه این دعاها پانزده گانه در هیچ یک از کتب روایی و دعایی شیعه پیش از دوره صفوی نقل

۱. فهرست کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش، ج ۱۲، ص ۲۵۵۷.

۲. فهرست کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، عبدالحسین حائری، تهران، کتاب‌خانه مجلس، ۱۳۲۷ ش، ج ۱۰، ص ۲۹۰-۲۹۱.

در باره تاریخ این نسخه دقت بیشتری باید به عمل بیاید.

۳. فهرست نسخ خطی کتاب‌خانه ملی جمهوری اسلامی ایران، رضا خانی‌پور، با همکاری حبیب‌الله عظیمی، تهران، سازمان اسناد و کتاب‌خانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴ ش، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

۴. نشریه نسخه‌های خطی، زیر نظر: محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ش، ج ۴، ص ۴۴۳. و عکس آن در دانشگاه تهران به شماره ۲۴۵۱، ر.ک: فهرست میکرو فیلم‌های کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش، ج ۱، ص ۶۹۵.

۵. اصل این مجموعه در کتاب‌خانه عمومی آنکارا به شماره ۳۲۴۱ شرقی است و عکس آن با شماره ۸۸ در دانشگاه تهران در فهرست میکرو فیلم‌های این دانشگاه، ج ۱، ص ۳۷۵ معرفی شده.

نشده است.

یک نسخه دیگر مورخ ۸۹۹ق در کتابخانه آیه الله مرعشی با ترجمه زیر سطور نگهداری می شود که درباره تاریخ آن تردید دارم. آن گونه که به هنگام رؤیت به نظر آمد متعلق به سده ۱۱ و ۱۲ق است و ترجمه هم متأخر است.^۱ احتمالاً رقم نسخه ای که از آن کتابت صورت گرفته را در این نسخه هم وارد کرده اند و بعداً ترجمه را بدان افزوده اند.

۳. دوره رواج عام (از حدود ۱۰۲۰ق به بعد)

گسترش صحیفه سجاده در میان عموم شیعیان، مرهون تلاش های علامه بزرگ محمدتقی بن مقصود علی مجلسی (۱۰۷۰ق) است. فعالیت های دامنه دار مجلسی و تکاپوی صحیفه دانی او در پی رویای صادقه ای بود که مجلسی اول در خواب به حضور حضرت صاحب الزمان علیه السلام شرفیاب شد و صحیفه سجاده را از ایشان گرفت و بعد از آن در مدت زمانی حدود ۵۰ سال بیشتر عمر علمی خود را بر سر تصحیح و ترویج آن گذاشت.^۲

خود مجلسی در چندین کتاب و اجازه اش این رؤیا را گزارش کرده است. از میان آنها مفصل ترینشان در روضة المتقین به هنگام معرفی متوکل بن عمیر بن متوکل، راوی صحیفه، است:

در اوایل بلوغ در مقام مَرْضات خدای تعالی بودم و در طلب خشنودی اش می کوشیدم و جز به یاد خدای تعالی مرا قرار نبود تا

۱. همان ترجمه ای که احتمالاً از آن آقا حسین خوانساری (۱۰۹۸ق) است و آن را در نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفه سجاده، ص ۴۵-۴۷ معرفی کرده ام.

۲. پسر بزرگوار او محمدباقر حشر و نشر پدرش با صحیفه را حدود ۵۰ سال می داند که با توجه به وفات محمدتقی در ۱۰۷۰ق، آغاز فعالیت های او درباره صحیفه و تکاپوی به دست آوردن آن به سال های آغازین جوانی اش (ح ۱۰۲۰ق) باز می گردد. ر.ک: الفرائد الطریفة فی شرح الصحیفه الشریفه، تحقیق: سید مهدی رجایی، اصفهان، مکتبه العلامة المجلسی، ۱۴۰۷ق، ص ۵.

آن که در میان خواب و بیداری دیدم که صاحب الزمان - صلوات الله علیه - در اصفهان، در جامع قدیم، نزدیک به باب تالار که هم اکنون درسگاه من است، ایستاده. بر آن حضرت سلام کردم و خواستم پایش را بوسه دهم که نگذاشت و مرا گرفت. پس بر دست امام علیه السلام بوسه دادم و مسائلی چند را که از برابرم مشکل می بود از آن حضرت پرسیدم... سپس گفتم: ای سرورم! همواره مرا میسر نیست که به خدمت شرفیاب گردم، مرا کتابی ده که پیوسته بر آن کار کنم. آن حضرت علیه السلام فرمود: از برای تو کتابی به مولانا محمد تاج داده ام و من او را در خواب می شناختم. پس آن حضرت فرمود: برو و آن را از او بستان. از آن در مسجد که پیش روی امام علیه السلام بود به جانب دار البطح^۱ - که محلتی است از اصفهان - بیرون شدم. هنگامی که به آن شخص رسیدم، چون مرا دید به من گفت: صاحب الزمان علیه السلام تو را به سراغ من فرستاده است؟ گفتم: آری. پس از جیب خود کتابی دیرینه به در آورد. چون آن را گشودم دانستم که کتاب دعاست. بوسیدمش و بر دیده نهادم و از وی رخ تافته روی به صاحب الزمان علیه السلام آوردم که بیدار شدم، و آن کتاب با من نبود. به خاطر از کف دادن آن کتاب تضرع و گریه و زنهارخواهی آغازیدم تا آن بامداد دمید.

پس چون از نماز و تعقیب برداختم، مرا در خاطر بود که مولانا محمد همان شیخ [شیخ بهاء الدین محمد عاملی] است و «تاج» نامیدنش به سبب بلند آوازی او در میان عالمان است. هنگامی که به درسگاهش رسیدم که در مجاورت مسجد جامع بود، او را مشغول مقابله صحیفه دیدم و آن که می خواند سید صالح امیر ذو الفقار جربادقانی^۲ بود. دمی نشستم تا از آن کار برداخت و گویا در

۱. همان که تربت نظام (مرقد منسوب به خواجه نظام الملک طوسی)، محله پانچنار، کوجه نظام الملک و دالبتی خوانده می شود و امروزه در خیابان احمد آباد قرار گرفته است. مزارات اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، تصحیح و تعلیق: اصغر منتظر القانم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۲ش، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۲. برای اطلاعات بیشتر درباره وی ر. ک: دو گفتار، سید محمدعلی روضائی، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و

سند صحیفه بودند، لیک به سبب اندوهی که داشتم سخن او و آنان را در نمی‌یافتم و می‌گریستم.

بس به نزد شیخ رفتم و رؤیای خویش را در حالی که به خاطر از دست دادن آن کتاب گریان بودم بدو گفتم. شیخ گفت: تو را مژده علوم الهی و معارف یقینی باد و هر آنچه تاکنون پیوسته در طلبش بودی؛ و [پیش از آن] بیشترین سخن من با شیخ در باب تصوف بود که خود بدان تمایل داشتم. با این همه، دلم نیارمید و گریان و اندیشه‌ناک بیرون شدم تا آن که به دلم افتاد به همان جانب روم که در خواب رفتم. وقتی به دار البیطیخ رسیدم مرد صالحی را دیدم که آقا حسن نام داشت و ملقب بود به «تاجا». چون بدو رسیدم و سلامش دادم، گفت: فلانی! کتاب‌های وقفی نزد من هست، هر یک از طلاب که آنها را می‌گیرند، به شروط وقف عمل نمی‌کنند و تو عمل می‌کنی؛ بیا و بدین کتاب‌ها بنگر و هر کدام را که حاجت داری بگیر. با او به اتاق کتاب‌هایش رفتم. نخستین کتابی را که به من داد، همان کتاب بود که در خواب دیدم. گریه و زاری آغازیدم و گفتم: مرا بس است. به یاد ندارم خواب را بدو گفتم یا نه. [آن کتاب نسخه‌ای از صحیفه سجاده بود].^۱

↔ ایران، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲-۱۴.

در مفتاح الفلاح نسخه ش ۶۷۳ مجموعه طباطبایی کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی رونوشت اجازه روایتی از شیخ بهایی به سید ذوالفقار حسینی درج شده که ظاهراً همین امیر ذوالفقار گلپایگانی باشد. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، سید محمد طباطبایی بهبهانی، با نظارت و مقدمه: عبدالحسین حائری، تهران، کتاب‌خانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱ش، ج ۲۴، ص ۴۱۵.

در صفحه اول نسخه روایت ابن اشکیب هم دست‌نوشته‌ای از ذوالفقار آمده که احتمالاً همین فرد مورد نظر باشد. ر.ک: صحیفه سجاده روایت حسین بن اشکیب، ص ۵۴.

۱. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۱۹ - ۴۲۱. به نقل از کوشش‌های مجلسی اول و دوم رحمتهما در راه ساماندهی متن انتقادی صحیفه سجاده و ترویج آن، جويا جهانبخش، پیام بهارستان، س ۵، ش ۵۴، آذر ۱۳۸۴ش، ص ۳۵-۳۶. برگردان فارسی گفته‌های مجلسی را از این مقاله برگزفتم.

گزارش‌های دیگر مجلسی از این واقعه را می‌توان در پیش‌گفتار شرح عربی‌اش بر صحیفه، در بحار الأنوار (ج ۱۰۷، ص ۴۳ و ۶۰) یافت.

مجلسی سپس به مقابله‌ی نسخه‌ی تازه‌یاب خود با نسخه‌ی نیای پدر شیخ بهایی و ترویج آن در اصفهان پرداخت:

به نزد شیخ آدم و شروع کردم به مقابله‌ی آن با نسخه‌ی او که نیای پدرش از روی نسخه‌ی شهید نوشته بود... و نسخه‌ای که حضرت صاحب الزمان علیه السلام به من اعطا فرمود نیز از روی خط شهید نوشته شده و با آن نسخه به غایت همسان بود، حتی در نسخه‌ی بدل‌هایی که بر هامش آن کتابت شده بود. پس از آن که از مقابله‌ی بپرداختم، مردمان من نزد من آغاز به مقابله کردند و به برکت عطای حضرت حجت صحیفه‌ی کامله در همه‌ی شهرها مانند خورشید در هر خانه تأییدین گرفت، و به ویژه در اصفهان که بیشترین مردمان چند صحیفه دارند و بیشترین‌شان مردمانی شایسته و نیایشگرند و بسیاری‌شان مستجاب الدعوه و این از آثار معجزه‌ی صاحب الزمان علیه السلام است.

بدین ترتیب مجلسی اول از نسخه‌ی نیای پدر شیخ بهایی رونوشتی به خط خود استنساخ کرد و پس از آن مخصوصاً در ماه رمضان به مباحثه و تدریس این کتاب می‌پرداخت.^۱ و نسخه‌ی مجلسی در میان مردم اشاعه یافت.

جای دیگری در اهمیت تلاش مجلسی در ترویج صحیفه‌ی این گونه نوشته بودم:

امروزه فقط ۲۷ نسخه از صحیفه‌ی سجادیه مربوط به قبل از قرن دهم وجود دارد... و این در حالی است که در قرن ۱۱ و ۱۲ هجری بر اثر اقدامات علامه‌ی مجلسی نسخه‌های صحیفه‌ی آن قدر فزونی یافت که هم اکنون^۲ فقط حدود ۱۱۰۰ نسخه از صحیفه‌ی سجادیه در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران مربوط به این دو قرن

۱. مناقب الفضلاء، محمدحسین خاتون‌آبادی، در میراث حدیث شیمه، ج ۴، ص ۵۰۳.

۲. آمار مربوط به دست‌نویس‌های شناخته شده تا سال ۱۳۸۲ش است. بعد از این تاریخ دست‌نویس‌های بسیار بیشتری مربوط به این زمان در فهرست کتابخانه‌ها معرفی شده است.

وجود دارد. همچنین وضعیت نگارش شروع و ترجمه‌های صحیفه سجادیه نیز به همین نسبت در قرن ۱۱ ق فزونی می‌گیرد و نهضت ترجمه‌ای گسترده‌ای پیرامون این کتاب به وقوع می‌پیوندد. به گونه‌ای که از دوران مربوط به قبل از وفات محمد تقی مجلسی در سال ۱۰۷۰ ق فقط ۱۴ شرح و ترجمه باقی مانده و بقیه آثار پس از این زمان به نگارش درآمده‌اند.^۱

البته اگر این شروع را تا حوالی سال ۱۰۲۰ ق محدود کنیم، فقط این ۵ اثر را درباره صحیفه خواهیم یافت و این، اهمیت فعالیت‌های مجلسی را افزون می‌کند:

- حاشیة علی الصحیفة الکاملة، ابن ادريس حلی (۵۹۸ ق).

- الحدیقة الالهالیة، شیخ بهایی (۱۰۳۰ ق)، تألیف در جمادی الآخر ۱۰۰۳ ق.

- شرح الصحیفة السجادیة، مؤلف ناشناخته، تنها دست‌نویس آن در کتاب‌خانه وزیری یزد در ۱۰۱۵ ق، به شماره ۲/۲۴۹۳.

- ملحقات الصحیفة السجادیة، محمد تقی بن مظفر صوفی زیابادی قزوینی (قرن ۱۱ ق) تألیف در ۲۵ صفر ۱۰۲۳ ق.

- حاشیة الصحیفة السجادیة، میرداماد (۱۰۴۱ ق).^۲

از مجلسی اول دو شرح هم بر صحیفه باقی مانده است:

اول شرحی به فارسی با نام ریاض المؤمنین و حدائق الصالحین و فقه الصالحین که فقط مقدمه آن درباره دعا نوشته شده است.^۳

دوم شرحی به عربی که آن هم ناتمام مانده و تا اوایل دعای سوم آن موجود است. تنها دست‌نویس آن به خط مؤلف در کتاب‌خانه مرکزی

۱. نسخه‌های خطی شروع و ترجمه‌های صحیفه سجادیه، ص ۱۴.

۲. برای مشخصات و دست‌نویس‌های آنها ر.ک: ماخذ پیشین.

۳. ر.ک: نسخه‌های خطی شروع و ترجمه‌های صحیفه سجادیه، ص ۱۱۳-۱۱۵.

- دانشگاه تهران به شماره ۱۸۴۹ نگهداری می شود.^۱
- اما کتابی که با نام ریاض العابدین فی شرح صحیفه زین العابدین در فهرست کتابخانه مجلس به او نسبت داده اند مسلماً از آن بدیع الزمان قهپایی است.^۲
- در جلد سوم همان فهرست^۳ شرح فارسی دیگری به مجلسی نسبت داده اند که آن هم قطعاً از آن او نیست. این ترجمه و شرح در ۱۰۵۹ق در برهانپور هند تألیف شده و من جای دیگر به تفصیل درباره مؤلف آن نوشته ام.^۴
- خوشبختانه بسیاری از طرق روایی و اجازات صحیفه مجلسی در تألیف فرزندش بحار الاثر آمده است^۵ که بر آنها این موارد را هم می توان افزود:
۱. نسخه شماره ۵۰۵۰ع/کتابخانه ملی مورخ ۷۶۸ق، که به روایت محمدتقی مجلسی رسیده است.^۶
۲. اجازه روایت صحیفه در اواسط ذی قعدة ۱۰۵۶ق به شیخ ابراهیم که نسخه آن در کتابخانه آیه الله مرعشی؛ به شماره ۱۲۸۷۵ نگهداری می شود.^۷
۳. اجازه روایت به فرزندش عبد الله در غرة ذی قعدة ۱۰۵۸ق.^۸

۱. ر.ک: نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفه سجادیه، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، سعید نفیسی، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۴۴ش، ج ۶، ص ۲۰-۲۱؛ نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفه سجادیه، ص ۱۰۹.

۳. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ابن یوسف شیرازی، تجدید نظر: عبد الحسین حائری، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۵۳ش، ج ۳، ص ۵۴-۵۳.

۴. نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفه سجادیه، ص ۱۵۳-۱۶۰.

۵. تمامی آنها در الصحیفه السجادیة الجامعة، ص ۶۷۹-۶۴۳ نقل شده است.

۶. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲۱، ص ۳۹۳۸.

۷. فهرست نسخه های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۳۲، ص ۶۶۸-۶۶۹.

۸. مقدمتان توثیقینان حول الصحیفه السجادیة، سید محمد مشکات، ص ۴۰.

۴. اجازه روایت صحیفه در ۱۰۶۷ق به محمد (ظاهراً فرزندش) بر روی نسخه شماره ۱۲۵ کتابخانه سریزدی یزد.^۱

۵. طریق روایت صحیفه به خط خودش، در نسخه شماره ۶۰۶۲ کتابخانه آیه الله مرعشی.^۲

پس از مجلسی اول، فرزندش محمدباقر راه پدر را در پیش گرفت. فعالیت‌های او در حول صحیفه سه جنبه را شامل می‌شد:

الف. اهتمام به ضبط نص و مقابله متن صحیفه: علامه نسخه صحیفه سجادیه متعلق به دو تن از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعی را به خط خودشان در اختیار داشته و نسخه خود را با آنها مقابله کرده است: یکی ابن ادريس و دیگری شمس الدین محمد جبعی؛ چنانچه در پایان نسخه خود این چنین نوشته بود:

عروض علی نسخه کانت بخط الشيخ الأجل العلامة محمد بن إدريس الحلبي - قدس الله روحه - وكان مكتوباً في آخرها: فرغ من كتابته في شهر رجب من سنة سبعين وخمسة محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس العجلي وعلی النسخة التي کانت بخط [جد] شيخنا البهائي محمد بن علي بن حسن الجباعي رحمته الله، ولما كان مخالفاً لرواية ابن السكون كتب عليه «س» وكان أكثره موافقاً لما وجدناه في تلك. وكان بعضها إما غير مكتوب أو مخالفاً، فما كان على أحد الوجهين كتبنا عليه وأدرنا عليه حلقة ليمتاز عمّا وجدناه في النسخة البهائية، وكتب الفقير إلى الله الغني محمدباقر بن محمدتقي عفى عنهما، و الحمد لله وحده، و صلى الله على محمد وآله.^۳

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه سریزدی (مسجد حظیره)، سید جعفر حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۶، ص ۶۳۶۲.

۳. دست‌نویس صحیفه سجادیه، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۹۹۶۲، برگ ۱۶۵b. این نسخه با دست‌نویس علامه مجلسی مقابله شده و این یادداشت از دست خط ایشان در انجام آن نقل گردیده است. کار تصحیح و تحشیه به درخواست احمد بن فضل در نیمه جمادی الآخر ۱۱۱۸ق صورت گرفته است.

علاوه بر این، دست‌نوشته‌های دو روایت ابن اشناس و ابن شادان هم در اختیار او بود که با سنجیدن آنها با نسخه خود مواضع اختلاف را در آن ثبت کرد.^۱

به همین دلایل خاتون‌آبادی نسخه مجلسی را از دیگر نسخه‌ها برتر می‌دانسته است:

دست‌نوشته نیای من، مولا محمدباقر، جامع‌تر و شامل‌تر بود؛ زیرا بعدها با دست‌نوشته ابن ادریس مقابله گردید و من نیز به خط خویش رونوشتی از آن برداشتم و در مقابله و تصحیح آن کوشیدم.^۲ این نسخه ظاهراً تا مدت‌ها در اختیار خاندان مجلسی بوده است. مثلاً خاتون‌آبادی در مناقب الفضلاء از آن یاد کرده است و چندی بعد هم سید عبد الباقی امام جمعه اصفهان از احفاد مجلسی که گوید:

و اجتمع عندي تلك النسخ الثلاث: البهائية، والتي بخط جدي المولى محمدتقی - طاب ثراه - وهي أكمل و أشمل؛ لمقابلتها مع نسخة ابن ادریس ثالثاً^۳ و صحیفتی ابن شاذان و ابن اشناس.^۴

اما امروز از نسخه علامه محمدباقر مجلسی نشانی نداریم. تنها نسخه‌هایی هستند که با دست‌نویس او مقابله شده‌اند. از جمله دست‌نوشته صحیفة سجادیه به شماره ۹۹۶۲ در کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی که در ربیع الثانی ۱۱۱۵ق به دست محمد مهدی بن

۱. رساله فی الصحیفة السجادیة، چاپ شده در ضمن الرسائل الرجالیة، ابو المعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی، تحقیق: حسین درایتی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۶۱۵. البته در آن جا سهواً نام دارنده نسخه محمدتقی مجلسی آمده است.

در نسخه سردار کابلی هم به نقل از نسخه مجلسی موارد اختلاف با روایت‌های ابن اشناس و ابن شادان آمده است که در ادامه بیشتر درباره آن توضیح می‌دهم.

۲. مناقب الفضلاء، در میراث حدیث شیعه، ج ۴، ص ۵۰۴-۵۰۳.

۳. مسلماً نویسنده نسخه محمدباقر مجلسی را به جای نسخه پدرش گرفته است؛ زیرا محمدباقر دارنده صحیفة به خط ابن ادریس بود.

۴. الرسائل الرجالیة، ج ۲، ص ۶۱۵-۶۱۶. در اجازه به سید سند نجفی.

محمد هادی نصیری کتابت شده است.^۱

همچنین می‌دانیم که در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ق، نسخه‌ای از خاندان مجلسی (به خط محمدرضا بن محمدصادق بن مجلسی) که تصحیحات و حاشیه‌نویسی‌های او را به دقت ضبط کرده بوده، در اختیار سردار کابلی قرار گرفته است.

وی دست‌نویس صحیفه ملکی خود را به دقت با این نسخه مقابله کرده و تمامی اختلافات آن را به همان سبک علامه با مرکب سیاه (نوشته‌های سدید) و سرخ (نوشته‌های شهید اول) در متن و حاشیه و در مواردی درون دایره‌ای (مقابله علامه مجلسی) نقل کرده است. این دست‌نویس که به شماره $\frac{۷۶}{۳۶}$ در کتابخانه آیه الله گلپایگانی نگهداری می‌شود، در چهارشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ق مقابله‌اش آغاز و در دوشنبه ۷ رجب ۱۳۲۷ق به پایان رسیده است.

نسخه‌بدها با علامت‌های «س»، «خ ل»، «ء خ»، «خ س» و «س ل» در حاشیه ضبط شده‌اند و در جای‌جای آن به نقل از علامه از ضبط روایت‌های ابن‌اشناس و ابن‌شادان هم یاد می‌شود.

سردار کابلی در حواشی‌اش، با امضاهای حیدرقلی و کابلی، بسیار به مقایسه نسخه مجلسی و ترجیح و سنجش ضبط‌های مختلف می‌پردازد. برای نمونه چند مورد زیر را می‌توان نقل کرد:

پس از پایان دعای سوم دعای کوتاه «فی ذکر آل محمد» را در حاشیه آورده و چنین نوشته است:

بخط الشيخ حسين بن عبد الصمد نقلت هذه الزيادة من نسخة بخط الكفعمي، ونقلها هو من نسخة بخط الشهيد قدس الله روحه. [سپس]

۱. اطلاع و دست‌یابی من به این نسخه به لطف آقای ابو الفضل حافظیان صورت گرفت که یادکرد از آن در این جا کمترین شکرگذاری‌ها از ایشان خواهد بود.

در مجموعه اصغرزاده هم صحیفه‌ای دست‌نویس به تصحیح مجلسی معرفی گردیده است که ندانستم منظور، پدر است یا پسر. ر. ک: نشریه نسخه‌های خطی، ج ۷، ص ۷۷۰.

با قلم سرخ: [كذا وجدته مكتوباً في نسخة المجلسي].

در دعای چهارم (فی الصلاة على أتباع الرسل و مصدقهم) در عبارات «و لإخواننا الذين سبقونا بالإيمان و لا تجعل... رؤوف رحيم خير جزائك للذين قصدوا» قسمت «و لا تجعل... رؤوف رحيم» را مشخص کرده و در حاشیه با قلم سرخ نوشته است:

لم أجد هذه الزيادة في نسخة المجلسي، لكنها موجودة في بعض النسخ المعتبرة.

در دعای مکارم الاخلاق در عبارات «و ابتلي بدم من منعني» نوشته است: ابتلي. کذا في نسخة المجلسي مكتوب بالهامش بالحرمة من غير نسبة إلى نسخة.

در دعای ٢١ (إذا أحزنه أمر) در کلمه «و أجر به في»:

و خذ به خ. کذا في نسخة المجلسي بقطع الهمزة، ولم أجد في أصول اللغة من استعمل «أجرى به» في معنى «أجراه»، ولم يتعرض له أحد من الشراح فيما أعلم. فليتأمل هاهنا، والظاهر أنه بحذف الموحد. حيدرقلي.

در دعای ٣٠ (قضاء الدين) عبارات «من المال ما يحدث لي مخيلة أو تأدياً»:

مَخِيلَةً [با قلم سرخ]. کذا كان في نسخة المجلسي مكتوباً بالحرمة من غير نسبة إلى أحد. کابلی.

سردار کابلی در انتهای متن صحیفه این بلاغ را نوشته است:

بلغ قبلاً، و الحمد لله من أوّله إلى آخره، على نسخة مصحّحة بخط مولانا محمد رضا بن محمد صادق بن المجلسي، و بهامشها إجازة مولانا محمد تقی المجلسي بخط يده الشريفة لابن أخيه المذكور رحمهما الله تعالى. و ذلك في يوم الخميس السادس و العشرين من شهر جمادى الأخرى سنة سبع و عشرين و ثلاثمئة و ألف. و أنا العبد

الأقل حیدرقلی بن المرحوم المغفور نورمحمدخان الکابلی غفر الله
لهما ولجميع المؤمنين آمین.

و در پایان ملحقات:

بلغ قبلاً من أولها إلى آخرها على نسخة المجلسي رحمته الله و على غيرها
من النسخ المصححة التي كانت عندنا إلا ما زاغ عنه البصر. و اتفق
الفراغ من المقابلة يوم السبت السادس من شهر رجب سنة ۱۳۲۷، و
أنا العبد الأقل الراجي حیدرقلی الکابلی غفر عنه.

ب. شرح نویسی: شرح مختصری به نام الفوائد الطریفة فی شرح الصحیفة
السجادیة که ناتمام مانده و فقط تا دعای چهارم آن نوشته شده است.^۱
ج. گردآوردن ملحقات: شامل ۱۱ دعا از ادعیة حضرت سجاد رضی الله عنه که در
صحیفة کامله نیامده و علامه دو دعای آن را از البلد الامین کفعمی و ۹ دعای
دیگر را به نقل از نسخه ای قدیمی از صحیفة - که سندی جز سند مشهور
داشته - آورده است.

این دعاها عبارت اند از: دعاؤه رضی الله عنه في الكرب و الإقالة (که فقط فقره
اول دعا ذکر شده)، في طلب السعادة (با آغاز: اللهم لا تخيب رجاءً هو
منوط بك)، في الشكوى (با آغاز: اللهم قد أكدی الطلب)، في
الصلوات على النبي صلى الله عليه وآله، في الصلاة على آدم، في التحميد، في
استجابته و قبوله و إياه بالإسعاف، دعایي با آغاز: إلهي لك ترهب
المرهوبون، إذا أصبح، دعایي با آغاز: اللهم إني أعوذ بك أن تحسن في
لوامح العيون، بعد صلاة الليل، إذا عرضت له مهمة.^۲

۱. برای اطلاعات مفصل تر ر. ک: نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفة سجادیة، ص ۱۷۸-۱۸۲.
گفتنی است این کتاب در بعضی منابع با عنوان الفوائد الطریفة خوانده شده، که همین مسئله موجب بروز اشتباهی
برای شیخ آقا بزگ تهرانى در الذریعة گردیده است. ایشان درج ۱۶، ص ۱۳۸ (ذیل عنوان الفوائد الطریفة) آن را برای
محمدباقر بن محمدتقی مجلسی می داند؛ اما در همان جلد، ص ۳۴۷، الفوائد الطریفة را کتابی دیگر قلمداد کرده و آن
را به پدرش، محمد تقی مجلسی نسبت داده که قطعاً صحیح نیست.
۲. ر. ک: نسخه های خطی شروح و ترجمه های صحیفة سجادیة، ص ۱۸۸ - ۱۹۰. و برای ترجمه ملحقات

اقدامات مجلسی‌ها در رویکرد دیگر علما به این کتاب بسیار مؤثر افتاد و به این جهت بیشترین تألیفات در باب صحیفه را از این زمان سراغ داریم که شرح مفصل خصوصیات و دست‌نویس‌های آنها را در نسخه‌های خطی شروح و ترجمه‌های صحیفه‌ی سجادیه آورده‌ام.

علاوه بر آنها از صالح بن عبد‌الکریم بحرانی (۱۰۹۸ق) می‌توان یاد کرد که در این زمان در شیراز به سماع و روایت صحیفه پرداخت، ولی در مطالعات صحیفه‌پژوهی قدرش مجهول مانده است.^۱

از وی چهار دست‌نویس صحیفه با اجازه سماع و روایتش می‌شناسیم:
 ۱. به فرزندش ملا محمدباقر، در کتاب‌خانه‌ی آیه‌الله مرعشی، ش ۲۰۳۲.۱۲.

۲. اجازه سماع و روایت در ۱۰۶۸ و ۱۰۷۰ق به مالک نسخه؟، در کتاب‌خانه‌ی آیه‌الله مرعشی، ش ۱۲۸۹۷.^۲

۳. به قوام‌الدین عبد‌الله که صحیفه را از دعای عرفات تا آخر در رمضان ۱۰۷۳ق از او شنیده بود، در کتاب‌خانه‌ی ملک، ش ۹۷.^۳

۴. به میرزا محمد مهدی، او نسخه‌ای نفیس از صحیفه را در تملک خود داشته و آن را نزد استادش شیخ صالح بحرانی خوانده و در ۲۱ رمضان ۱۰۷۸ق اجازه گرفته است. در مرکز احیاء میراث اسلامی قم، ش ۱۱۳۷.۵

۱. از محمدحسین بن محمد صالح خاتون‌آبادی ر.ک: همان، ص ۴۹-۵۰.

۲. به نحوی که حتی نامش در «شجره‌ی آسانید الصحیفه‌ی السجادیة الکامله» در کتاب الصحیفه‌ی السجادیة الجامعة هم نیامده است.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۳۰، ص ۳۹۲.

۴. همان، ج ۳۲، ص ۷۰۵-۷۰۶.

۵. فهرست کتاب‌های خطی کتاب‌خانه‌ی ملک، ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، کتاب‌خانه‌ی ملک، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۴۸۲.

۶. فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، سید احمد حسینی، قم، مرکز احیاء میراث اسلامی، ۱۳۸۰ش.

ابن ادريس و صحيفه سجديه

ابن ادريس^۱ از نخستين دانشمندانى بود که به تهيه نسخه‌اى از صحيفه سجديه به خط خود پرداخت. نسخه او که در رجب ۵۷۰ ق کتابت شده بود، بعداً در دست سه تن از دانشمندان شيعى قرار گرفت:

اول. سديدي؛

وى در ذى القعدة ۶۵۴ ق نسخه خود را با آن مقابله کرد و تمامى اختلافات آن را با علامت «س» در حاشيه و بين سطور دست‌نويس خود ثبت کرد. او همچنين يادداشت پايانى ابن ادريس بر نسخه‌اش را چنين نقل مى‌کند:

بلغ العرض بأصل خير الموجود وبذل فيه الجهد والطاقة إلا ما زاغ عنه النظر وحسر عنه البصر.

دوم. شهيد اول؛

به نوشته محمدتقى مجلسى، شهيد دست‌نوشته صحيفه خود را از نسخه عميد الرؤسا و ابن سکون کتابت و با نسخه ابن ادريس مقابله کرد. اين مقابله، هم با واسطه بود و هم بدون واسطه؛^۲ به اين معنى که يک بار اختلاف نسخى را که سديدي پس از مقابله با نسخه ابن ادريس در حاشيه نسخه‌اش نوشته بود با مرکب سياه به نسخه خود انتقال داد و ديگر بار بر اساس اصل دست‌خط ابن ادريس به مقابله بدون واسطه پرداخت (با مرکب سرخ).

۱. ج ۳، ص ۳۷۲. چاپ شده در اجازات شيخ صالح بحراني، سيد جعفر حسيني اشکوري، در ميراث حديث شيعه، ج ۱۰، ص ۵۳۰.

۲. براى زندگاني ابن ادريس مفصل‌ترين و تحقيقي‌ترين نگارى: زندگى و اندیشه‌هاى ابن ادريس، از على همت بنارى، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱ش، ص ۳۷۶، ص است.

۳. روضة المتقين، ج ۱۴، ص ۱۲۴: «وكتب الشهيد نسختها من نسخة عميد الرؤساء و ابن السكون و قابلها مع ابن ادريس بواسطة أو بدونها».

محمدباقر مجلسی هم در یادکرد طرق روایی‌اش از صحیفه به این مطلب تصریح کرده است:

و أقول قد عرض الشهيد نسخه علی النسخة التي كانت بخط ابن ادریس، و كتب موضع الاختلاف الهامش أو في الأصل بالحمرة و كتب علیه «س».^۱

سوم. علامه محمدباقر مجلسی؛

که به درخواست او این نسخه را از شیراز به اصفهان آوردند تا با نسخه خود مقابله کند. او اختلافات نسخه ابن ادریس را با حلقه‌ای گرد آن کلمات مشخص کرد تا از آنچه سدیدى و شهید اول در مقابله نسخه مشهوره با دست‌نویس ابن ادریس کرده‌اند، ممتاز باشد.

مجلسی تصریح می‌کند که این نسخه به دست او رسیده و صحیفه خود را با آن مقابله کرده است:

وقد یسر الله لی هذه النسخة أيضاً، و عرضت صحیفتی علیها أيضاً.^۲
محمدحسین خاتون‌آبادی، نواده علامه، در این باره چنین می‌نویسد:

آن صحیفه به خط شریف وی در دار العلم شیراز موجود است. نیای من، علامه مجلسی - که خداوند آرامگاهش را پاک و پاکیزه گرداناد - به اهل شیراز، نامه نوشت و ایشان آن دست‌نوشته ارجمند را [به نزد وی] فرستادند. وی نسخه خود را با آن مقابله کرد و مواضع دگرسانی را معین ساخته، حلقه‌ای برگرد آن نسخه‌بدها رسم کرد تا از آنچه سدیدى و شهید در مقابله نسخه مشهوره با دست‌نوشته ابن ادریس کردند ممتاز باشد. تفصیل این مطلب از این قرار است که: نخست، سدیدى - که خاک‌جایش پاکیزه باد - نسخه مشهور

۱. در پایان دست‌نویس صحیفه سجادیه، کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، ش ۹۹۶۲، بری ۱۸۰b.

۲. همان. همچنین در اجازه به یکی از شاگردانش در مشهد ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۱۶۲.

صحیفه را با دست‌نوشته ابن ادریس برسنجید و مواضع دگرسانی را با مرکب سیاه در هامش صحیفه مکتوب ساخت و حرف «س» را بالای آن دگرسانی‌ها کتابت کرد تا خواننده بداند آن ضبط در دست‌نوشته ابن ادریس چنان بوده است. وی حتی به گزارش سند آن دست‌نوشته نیز پرداخت و اسناد ابن ادریس را در هامش برگ نخست صحیفه نوشت.^۱ پس از آن، شهید اول هم صحیفه مشهور را با دست‌نوشته ابن ادریس برسنجید و آن را جز در مواردی چند مطابق مقابله سدید یافت. پس به آن موارد پرداخته، آنها را در هوامش نسخه کتابت کرد و با حرف «س» مشخص ساخت لیک با مرکب سرخ نوشت تا از آنچه سدید ثبت کرده بود ممتاز باشد. سپس نیایم، پس از یک چند، آن نسخه را با دست‌نوشته ابن ادریس مقابله کرد که پیش‌تر اهل شیراز به اصفهان فرستاده بودند. مواضعی چند از دگرسانی یافت و آنها را معین ساخته در هوامش برگ‌ها نوشت و حلقه‌ای برگرد هر یک از آن نسخه‌بدل‌ها رسم کرد تا از آنچه دو شیخ پیشین - که خدایشان در غرقه‌های بهشت سکنی دهاد - کرده بودند، ممتاز باشد. من خود آن دست‌نوشته را نزد نیایم دیده بودم و حتی گاه خود طرف مقابله و برسنجیدن آن بودم.^۲

برخی مبنای استنساخ نسخه ابن ادریس و ضبط‌های خاصش را اجتهاد و اعمال نظر می‌دانند،^۳ در صورتی که با توجه به دو نکته زیر به

۱. چون نسخه مجلسی اساس استنساخ‌های بعدی صحیفه شد، این اسناد در حاشیه بسیاری از دست‌نویس‌های بعدی آمده است.

۲. مناقب الفضلاء، میر محمدحسین خاتون‌آبادی، در میراث حدیث شیعه، ج ۴، ص ۵۰۲-۵۰۳.

۳. الصحیفه السجادیة: روایة ابي علي محمد بن همام بن سهيل الإسكافي المتوفى ۳۳۲ق عن علي بن مالك عن الإمام زين العابدين، تحقیق: محمدجواد حسینی جلالی، مقدمه: سید محمدحسین حسینی جلالی، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰ش/۴۲۲ق، ص ۷۰. و هم ایشان در مطالعه حول الصحیفه السجادیة، ص ۶۳.

جدولی هم که ایشان در ص ۹۴-۸۱ به عنوان مقایسه نسخه ابن ادریس با صحیفه مشهور آورده، با روایت ابو علی طوسی سازگار نیست. وجود تفاوت‌های بسیار، پذیرش ضبط‌های آن به عنوان نسخه ابن ادریس را بسیار مشکل و حتی غیر ممکن می‌کند.

روشنی مشخص می شود که او بر روایت ابو علی حسن پسر شیخ طوسی اعتماد داشته است:

۱. اسناد روایتی ابن ادریس

ابن ادریس صحیفة سجادیه را از سه تن نقل می کند که همه آنها با واسطه به ابن الشیخ می رسند:

الف. ابو محمد عربی بن مسافر عبادی، او از دو طریق صحیفة را روایت می کند: بهاء الشرف^۱ و ابو علی حسن بن محمد طوسی.^۲

ب. عماد الدین ابو جعفر محمد بن ابو القاسم طبری نویسنده کتاب بشارة المصطفی. علاوه بر یادکردهای مکرر مجلسی در اسناد خود به این روایت،^۳ افندی در ریاض العلماء هم به آن اشاره می کند.^۴ عماد الدین طبری صحیفة را از ابو علی حسن بن محمد طوسی، ابن الشیخ نقل کرده است.

ج. ابو علی حسن بن محمد طوسی، ابن الشیخ (۵۲۱ق). در اسناد صحیفة بارها به این روایت اشاره شده است^۵ اما با توجه به طبقه و زمان این دو، سماع ابن ادریس از ابو علی بدون واسطه ممکن نبوده است. چنان که علامه پس از آن که می گوید نسخه ابن ادریس در اختیار من است، در خصوص روایت او از ابو علی طوسی این گونه می نویسد:

وكان مشايخي يزعمون أنّ جامع هذه الصحیفة هو ابن ادریس و هو يروي عن أبي علي بلا واسطة، مع أنّ ابن ادریس لا يروي عن أبي

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۸۱-۸۲ و ۵۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۶۱ و ۱۶۳، ج ۱۰۷، ص ۵۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۶۱، ج ۱۰۷، ص ۴۶ (به اشتباه ابو القاسم محمد بن ابو القاسم طبری یاد شده) و ۶۵-۶۶ و ۸۱ ج ۱۰۴، ص ۲۱۴.

۴. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، تحقیق: سید احمد حسینی، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۳۲.

۵. همان، ج ۱۰۷، ص ۶۵ و ۸۱ و موارد متعدد دیگر.

علی فیما رأینا إلا بواسطهٔ أو بواسطتین، وکانوا یقولون یمکن أن یمکن ابن ادریس روی الصحیفة فی صغره عن ابي علی، والذی ظهر لی بالقرائن القویة أن أصل الصحیفة کانت روایة بعض مشایخه کابن رطبة أو ابن ابي القاسم الطبری أو غیرهما. والکاتب هو ابن ادریس یمکن عن أحدهم تلك الصحیفة، وقد ذكرت بعض الشواهد فی الفرائد الطریفة.^۱

تحقیقات چندین تن از محققان هم عصر هم بر این مطلب تأکید دارد.^۲

بجز این، ابن ادریس از طریق هبة الله بن رطبة سورای و فرزندش حسین، و الیاس بن ابراهیم حائری (به واسطهٔ حسین بن رطبة) از پسر شیخ طوسی روایت می‌کند. عمید الرؤسا هم که غریب القرآن سجستانی را بر او خوانده علاوه بر بهاء الشرف، صحیفه را از ابو علی طوسی نقل کرده است.^۳

از روایت ابن الشیخ تاکنون شش دست‌نویس شناخته شده که اتفاقاً در کنار صفحات یکی از آنها حاشیهٔ ابن ادریس کتابت شده است:

۱. کتاب‌خانهٔ آیه الله گلپایگانی. ش $\frac{۱۶}{۱۸۱}$ ، ۳۱۷۶، نسخ معرب، سدهٔ ۱۱ق، دارای سرلوح و تزئینات، در برگ آخر چند تملک مورخ ۱۲۳۲، ۱۲۹۴، ۱۳۳۹ق، نسخه از کتاب‌های حاج اسماعیل هدایتی بوده است، ۹۷^۴ برگ، ۱۶ سطر.

۱. دست‌نویس صحیفة سجادیه، کتاب‌خانهٔ مجلس شورای اسلامی، ش ۹۹۶۲، برگ ۱۷۰b.

۲. برای توضیحات بیشتر در مورد روایت ابن ادریس از ابو علی طوسی ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، سید مصطفی محقق داماد، ج ۴، ص ۷۱۹؛ زندگی و اندیشه‌های ابن ادریس، علی همت بناری، ص ۶۳-۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی اهدایی سید محمد مشکات به دانشگاه تهران، علی‌نقی منزوی، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۸؛ السرائر، ابن ادریس الحلبي، لجنة التحقیق، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۹.

۳. زندگی و اندیشه‌های ابن ادریس، ص ۵۸-۶۳.

۴. وصف مختصر این صحیفة در فهرست نسخه‌های ایشان آمده است. ر. ک: مخطوطات مکتبه الحاج هدایتی قم - ایران، سید احمد حسینی، تراندا، ۱، ش ۳، زمستان ۱۴۰۶ق، ص ۸۶.

۲. مجموعه هاشمی در یمن. این نسخه حاشیه‌ی ابن ادریس را نیز دارد و مشخصات آن را در ادامه خواهیم آورد.

۳. کتاب‌خانه آستان قدس رضوی. ش ۳۲۳۶، نسخ، خاتم بن راشد بن حسن بن صالح، ۱۱ رمضان ۱۰۱۹ق، برگ اول و چند برگ از وسط آن افتاده، ۲۲۹ برگ، ۱۲ سطر.^۱

۴. کتاب‌خانه آستان قدس رضوی. ش ۱۵۲۳۱، نسخ سده ۱۱ق، فاقد برگ اول، ۱۵۸ برگ، ۱۰ سطر.^۲

۵. کتاب‌خانه سید عبد الحسین حجت در کربلا. کاتب، آن را با نسخه خط ابن ادریس و نسخه دیگری به خط یاقوت مقابله کرده بود.^۳

۶. کتاب‌خانه الازهر مصر، ش ۳۱۲۲۹۳، نسخ معرب، حدود سده ۱۲ق، عناوین و برخی نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، معنای برخی کلمات به فارسی در حاشیه یا میان سطور آمده که نشان می‌دهد نسخه منشأ ایرانی دارد، انجامه نسخه را پاره کرده‌اند. ۱۶۴ برگ، ۱۱ سطر. در برگ آغازین نسخه و همین طور در فهرست‌های آن کتاب‌خانه نام کتاب را الصحیفة المرضیة فی الاسرار النیضیة (؟) دانسته‌اند. تصویری از این دست‌نویس در اختیار این جانب قرار دارد.

علاوه بر این ادریس بسیاری از بزرگان، صحیفة سجادیه را از ابو علی طوسی روایت کرده‌اند. در الصحیفة السجادیة الجامعة نام ۱۱ تن آمده که از نظر کثرت روایت صحیفة کم‌نظیر است.^۴ اما خود او کتاب را فقط از

۱. فهرست کتب خطی کتاب‌خانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۲۸۲.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۳۹۴.

۳. الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۹.

۴. الصحیفة السجادیة الجامعة، ص ۷۰۰-۷۰۳. نام آنها چنین است: ابو الرضا فضل الله راوندی، عبد الجلیل بن عیسی، ابو الفتح رازی، محمد بن علی بن عبد الصمد نیشابوری، علی بن علی بن عبد الصمد نیشابوری، ابو علی محمد بن فضل طبرسی، محمد بن حسن شوهانی، عماد الدین محمد بن ابو القاسم طبری، حسین بن رطبه سوراوی، عمید الرؤساء، الیاس بن هشام حائری، ابو طالب حمزة بن محمد بن احمد بن شهریار خازن.

پدرش نقل می‌کند. شیخ طوسی هم در الفهرست هنگام معرفی متوکل بن عمیر از دو طریقش در روایت صحیفه چنین یاد می‌کند:

أخبرنا بذلك جماعة عن التلعكبري، عن أبي محمد الحسن يعرف بابن أخي طاهر، عن محمد بن مطهر، عن أبيه، عن عمير بن المتوكل، عن أبيه، عن يحيى بن زيد عليه السلام.

و أخبرنا بذلك أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن ابن أخي طاهر أبي محمد، عن محمد بن مطهر، عنه.^۱

و جالب آن است که از روایت خود از حسین بن عبید الله غضائری نامی نمی‌برد، در حالی که صحیفه‌های موجود روایت پسرش از طریق او نقل شده است.

سند روایتی ابو علی طوسی در ابتدای صحیفه سجاده چنین است:

حدَّثنا الشيخ الأجل السيد الإمام السعيد أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي - أدام الله أيامه - في شهر جمادى الآخر سنة إحدى عشر وخمسة، قال: أخبرنا الشيخ الجليل أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي عليه السلام، قال: أخبرنا الحسين بن عبید الله الغضائري، قال: حدَّثنا أبو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني في شهر سنة خمس وثمانين وثلاثمئة، قال: حدَّثنا الشريف أبو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، قال: حدَّثنا عبد الله بن عمر بن خطاب الزيات سنة خمس وستين ومئتين، قال: حدَّثنا علي بن النعمان الأعمى...^۲

۱. الفهرست، شیخ طوسی، جواد قیومی، قم، نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق، ص ۲۵۳.

۲. درباره این سند نکته‌ای گفتنی است:

یکی از روایات آن، ابو المفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی (۲۹۷-۳۸۷ق) است که در ابتدا ثقه و در اواخر عمر به خلط متهم شده است. شهید ثانی او را از جمله کسانی می‌داند که روایاتشان در دوران استقامت مقبول و بعد از آن مردود است (الرعاية، ص ۲۱۰). نجاشی هم با این که روایات بسیاری از او نقل کرده بود، حدیث گزاردن از او را

کفعمی در حواشی خود بر صحیفه‌ی سجادیه نسخه‌ی ابن ادریس را به روایت ابن الشیخ می‌داند و می‌نویسد:

إسناد النسخة التي بخط الشيخ ابن إدريس من الابتداء إلى الشيباني ليس كما هو في المتن، بل هو: حدّثنا الشيخ الأجل السيد الإمام السعيد أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي ... قال: حدّثنا الشريف أبو عبد الله منه رحمه الله تعالى.^۱

بحرانی هم در لؤلؤة البحرين بر همین نکته تأکید می‌کند.^۲

برخی نجم‌الدین بهاء‌الشرف را هم در شمار اساتید ابن ادریس به حساب آورده‌اند.^۳ مأخذ سخن ایشان گفته‌ی محمدتقی مجلسی در باره‌ی اسناد صحیفه است:

« متوقف کرد. ابن‌غضائری هم می‌نویسد: «رأيت كتبه، وفيها الأسانيد من دون المتون، والمتون من دون الأسانيد. وأرى ترك ما ينفرد به» (الإجمال، تحقيق: سيد محمدرضا جلالی، قم، دار الحديث، ۱۴۲۲ق ص ۹۹).

منصور پهلوان (در اسناد و مشایخ راویان صحیفه‌ی کامله، علوم حدیث، س ۴، ش ۲، پی در پی ۱۲، تابستان ۱۳۷۸ش، ص ۳۴-۳۵) درباره‌ی روایت وی از صحیفه‌ی سجادیه و قابل اعتماد بودن آن می‌نویسد:

راویان صحیفه‌ی از ابوالمفضل شیبانی عبارت‌اند از: محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید، حسن بن محمد بن اشناس، حسین بن عبیدالله غضائری، ابوالحسین محمد بن هارون تلعبکری، ابو منصور محمد بن محمد عکبری معدّل.

روایت ابن دانشمندان موثّق و معتمد از ابوالمفضل شیبانی، خود نشانه‌ی آن است که نقل آنها مربوط به دوران استقامت وی است و نمی‌توان پذیرفت که این بزرگان، از دوران خلط او چیزی نقل کرده باشند.

اما باید توجه داشت که حسین بن عبیدالله غضائری صریحاً در سند این روایت عنوان کرده که آن را در ۳۸۵ق یعنی دو سال به پایان عمر شیبانی مانده روایت کرده است. بنا بر این در تکیه بر ضبط‌های آن باید جانب احتیاط را رعایت کرد. البته خوشبختانه در گزارش صحیفه‌ی او منفرد نیست.

۱. البلد الأمين والدرع الحصين، کفعمی، دست‌نویس کتاب‌خانه‌ی آیه‌الله گلپایگانی، ش ۱۴/۳۵، ۶۸۳۴، ۱۱۰۳ق، برگ ۲۹۸ب.

۲. لؤلؤة البحرين في الإجازة لقرتي العين، يوسف بن احمد بحرانی، تحقيق: سيد محمدصادق بحر العلوم، بيروت، دار الأضواء، ص ۲۷۸.

۳. پژوهشی در نسخه‌ی شهید اوّل از صحیفه‌ی سجادیه، ص ۹۱؛ الصحیفه‌ی السجادیة الجامعة، ص ۶۱۴-۶۱۵ چند جای دیگر بحار الأنوار که در این دو مأخذ درباره‌ی روایت ابن ادریس از بهاء‌الشرف ذکر شده، سوء برداشت از عبارات مجلسی است.

علی‌نقی منزوی هم که در فهرست مشکلات این مطلب را آورده، برای توجیه روایت ابن ادریس از ابو علی مجلسی است. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی اهدایی سید محمد مشکلات به دانشگاه تهران، علی‌نقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ش، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۸.

عن العلامة محمد بن جعفر بن نما و السيد شمس الدين فخار بن معد الموسوي و السيد عبد الله بن زهرة، عن ابن إدريس و عميد الرؤساء هبة الله بن أحمد بن أيوب و علي بن السكون، عن السيد الأجل الى آخر سند الصحيفة الكاملة.^۱

از آن جاکه به این مطلب در هیچ سند دیگری اشاره نشده است، به نظر می‌رسد پس از کلمه «ابن ادريس» عبارت «باسناده إلى آخره» از کلام افتاده باشد. همان طور که دقیقاً همانند آن در سند دیگر روایت صحیفه محمدتقی مجلسی ذکر شده است.^۲

تنها در یکی از اجازات محمدتقی مجلسی (به محمدصادق کرباسی اصفهانی) از جعفر بن محمد دوریستی هم به عنوان یکی از روایت‌کنندگان صحیفه برای ابن ادريس یاد شده است:

و عن ابن زهرة، عن ابن إدريس و ابن شهر آشوب و الشيخ شاذان، عن الشيخ جعفر بن محمد الدوریستی، عن أبيه، و عن الشيخ الأعظم الأجل محمد بن محمد بن نعمان المفید، عن الصدوق بكتبه، و عن المفید، عن أبي المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني الخ.^۳

۲. حاشیه ابن ادريس بر صحیفه سجادیه

از چند جای حاشیه صحیفه سجادیه ابن ادريس هم برمی‌آید که او کلمات را مطابق ضبط نسخه ابن الشيخ ضبط و معنا کرده است. از جمله برای مثال می‌توان این موارد را یاد کرد:

- ابن الشيخ پس از دعای سوم صحیفه (فی الصلاة علی حملة العرش) دعای کوتاهی در ذکر آل محمد آورده (با آغاز: اللهم یا من خص محمداً و آله بالكرامة و جباهم بالرسالة) که ابن ادريس هم دعا را در

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۴۴.

۲. ر.ک: همان، ج ۱۰۷، ص ۴۶ و ص ۸۱

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۸۲

حاشیه اش نقل و دو لغت آن را معنا کرده است.^۱
 - در نسخه ابن الشیخ در «دعاؤه علیه السلام لا تباع الرسل» عبارت «و یهتدون
 بهداهم و یتفقون علیهم» به صورت «ینفقون علیهم» ضبط شده و ابن
 ادریس هم «أنفق القوم أي نفق سوقهم» را توضیح داده است
 (ش ۳۹).

- در «دعاؤه علیه السلام في الاستسقاء» عبارت «اللهم لا تجعل ظله علينا
 سموماً» به صورت «طله علينا» با معنای کلمه الطل (ش ۲۰۹).
 - در «دعاؤه علیه السلام في كيد الأعداء» عبارت «ویجرّ عني زعاف مرارته» به
 صورت «ویجرّ عني زعاق مرارته» با توضیح معنای الزعاق (ش ۵۷۳).
 به این مورد آخر کفعمی هم اشاره کرده است:

[الزعاق] أي الماء المالح وهو نسخة ابن إدریس و الزعاف نسخة ابن
 سکون و قد مر تفسیره في الدعاء الثاني والأربعین منه.^۲

البته در باره نقل قول های کفعمی از ابن ادریس باید جانب احتیاط را
 رعایت نمود؛ زیرا گاهی آنچه که به عنوان ضبط ابن ادریس از آن یاد
 کرده، صحیح به نظر نمی رسد. به عنوان مثال در «دعاؤه علیه السلام عند ختمة
 القرآن» عبارت «و جواسی ألسنتنا» چنین می نویسد:

قال ابن إدریس: حواسی ألسنتنا - بالحاء المهملة والشین المعجمة -
 أي أطرافها. ومنه حواسی الثوب و حشیت الصيد إذا جتته من حوالیه
 لتصرفه إلى الحباله. و من قرأ جواسی کابن السکون - بالجیم و السین
 المهملة - فمراده الصلبة. قاله الجوهری. منه ره.^۳

در حالی که از این کلمه در حاشیه ابن ادریس با ضبط «جواسی» یاد

۱. ابن دعا به عنوان ملحقات در اکثر دست نویس های صحیفه سجادیه ذکر شده است. برای متن آن ر. ک: الصحیفه

السجادیة الجامعة، ص ۴۳ و ۸۱۸ ش ۱۳.

۲. البلد الأمين والدرج الحصین، برگ ۳۴۲۵.

۳. همان.

شده است (ش ۴۳۷).^۱

با همه این احوال، دو لغت در حاشیه آمده که ضبط آن نه مطابق با روایت ابو علی طوسی است و نه موافق با صحیفه مشهور: یکی در «دعاؤه»^۲ علی الظالمین» عبارت «ویحاصرني بحقی» که ابن ادريس «حاضرته» را معنی کرده است (ش ۱۲۱). و دیگری در دعای مکارم الاخلاق، عبارت «واغذني بنعمتك» که وی «عذت» نقل کرده است (ش ۲۳۸).

۲/۱. انتساب حاشیه

از حاشیه ابن ادريس هیچ یک از فهرست نگاران و تراجم نویسان یاد نکرده اند. از بزرگان تنها کسی که از آن یاد کرده آقا بزرگ تهرانی است که رونوشت آن را به خط عبد الرحيم بن محمد علی تستری شاگرد شيخ انصاری کتابت شده در ۱۳۰۵ق دیده بود.^۲ با این همه، روایت صحیفه سجديه از طرف ابن ادريس و نسخه برداری او این احتمال را که وی حاشیه ای بر این کتاب داشته باشد، محتمل می کند.

البته اگر گفته شود با وجود آن که نسخه ابن ادريس در اختیار چند تن از علما بوده؛ چرا هیچ کدام به حاشیه او اشاره نکرده اند می توان احتمال داد حاشیه او همان لغاتی باشد که در کناره صفحات نسخه خود توضیح داده و سپس آنها را به صورت جداگانه تحریر کرده است. شاهد این ادعا آن است که برخی از همین لغات در نسخه شهید اول هم با همین عبارات ذکر شده اند. علی همت بناری با مقایسه این حاشیه با کتاب سرائر درباره انتساب آن

۱. عجیب آن است که سید نعمت الله جزائری در نور الآثار، ص ۱۷۰ هم لفظ «جواشی» را از نسخه ابن ادريس نقل کرده است.

۲. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۵۸.

به ابن ادریس شواهد جالب توجهی ارائه کرده است:

- هم‌خوانی و هم‌آهنگی نثر مقدمهٔ این حاشیه با مقدمهٔ سرائر: در انتساب کتاب سرائر به ابن ادریس معروف هیچ تردیدی وجود ندارد و با مطالعه و مقایسهٔ مقدمهٔ این حاشیه با مقدمهٔ سرائر، به خصوص خطبهٔ آن، هم‌خوانی و تشابه زیادی بین نثر مسجع هر دو مشاهده می‌گردد و این شاهدهی است بر این که این دو نثر هر دو از یک نویسنده، یعنی از ابن ادریس حلی هستند.

- برجستگی بُعد ادبی ابن ادریس: برجسته‌ترین بعد علمی ابن ادریس پس از فقه، بعد ادبی اوست. حال با توجه به این که این حاشیه کاملاً گرایش ادبی دارد و محشّی در آن به توضیح لغات ادعیهٔ صحیفة پرداخته، این تناسب نیز می‌تواند مؤیدی بر مدّعا باشد.

- توجه ویژه به کتاب صحاح اللغة در سرائر و این حاشیه: ابن ادریس در کتاب سرائر در نقل نکات ادبی، بسیار تحت تأثیر صحاح اللغة جوهری بوده و بیش از هر لغوی دیگر، حدود ۳۴ مرتبه از او مطلب نقل کرده است. در این حاشیه نیز مؤلف بیشتر توضیحات لغات را از صحاح جوهری اخذ کرده و آنها را با حرف «ص» مشخص نموده است.^۱ این تأثیرپذیری مشترک در هر دو اثر از صحاح اللغة که حاکی از عنایت ویژه ابن ادریس به این کتاب معتبر لغوی است، می‌تواند مؤید دیگری بر انتساب این اثر به ابن ادریس باشد.^۲

۲/۲. دربارهٔ متن

ابن ادریس در مقدمهٔ کوتاه حاشیه هدف خود از تألیف آن را چنین شرح می‌دهد:

در صحیفة سجادیة لغاتی هست که هر کسی معنای آن را نمی‌تواند درک کند و کلماتی که برای فهمشان باید به لغات ساده‌تری

۱. برای توضیح بیشتر در این مورد ر. ک: زندگی و اندیشه‌های ابن ادریس، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۰۸-۱۰۹.

برگردانده شوند. بنا بر این آنچه را که در لغت‌نامه‌ها یافتیم، دربارهٔ بعضی از این کلمات نوشتیم. در آخر هر سخنی حرفی از حروف کتاب را برای نشانه قرار دادیم و اگر از خودم بود، آن را با «سین» متمایز ساختیم.

پس از این، مؤلف ابتدا عنوان هر دعا را ذکر می‌کند و سپس به ترتیب متن کلماتی را که سخت و نامفهوم تشخیص داده، توضیح می‌دهد. برخلاف آنچه که در مقدمه در بارهٔ رجوع مؤلف به لغت‌نامه‌ها آمده، ابن ادریس در حاشیهٔ مختصرش فقط به صحاح اللغة تکیه داشته و از هیچ فرهنگ دیگری استفاده نکرده است. نوشته‌های صحاح با نشانهٔ «ص» مشخص شده و بقیهٔ عبارات هم که از خود اوست با علامت «س» مشخص شده‌اند. تعداد کمی از عبارات هم بدون علامت‌اند که می‌تواند از اهمال کاتب باشد؛ زیرا بسیاری از آنها هم از صحاح نقل شده‌اند.

بیشتر نوشته‌های صحاح اللغة عیناً نقل شده، اما موارد متعددی هم هست که ابن ادریس آنها را تغییر داده است. گاهی کلمه‌ای از آن کم می‌کند و گاهی بر آن می‌افزاید. البته برخی از این اختلافات می‌تواند ناشی از تفاوت نسخهٔ ابن ادریس و چاپ مورد استفادهٔ ما باشد. اما تعدادی هم برای آن است تا به مفهوم کلمهٔ مورد نظرش در دعا نزدیک‌تر شود.

از ذکر همهٔ این دگرگونی‌ها (میان حاشیه ابن ادریس با صحاح) جز مواردی که در تصحیح متن کمک‌کار بود، صرف نظر شد؛ چه شرح کامل این اختلافات و دست‌کاری‌ها چندان فایده‌ای نداشت، نه نبودشان خللی در عبارت وارد می‌کرد و نه بودشان معنایی بر متن درج شده می‌افزود. به علاوه بر ما مشخص نیست که ابن ادریس دقیقاً از کدام نسخهٔ صحاح استفاده کرده است. مطمئناً قدمت زمانی و ادیب

بودن ابن ادریس اعتبار ویژه‌ای به ضبط‌های او می‌بخشد. تعداد کلمات ذکر شده ۶۰۵ مورد است که تمامی دعا‌های صحیفه مشهور جز دعای ۱۱ (دعاؤه علیه السلام بخواتیم الخیر) و دعای ۳۸ (دعاؤه علیه السلام فی الاعتذار)، به علاوه «دعاؤه علیه السلام فی ذکر آل محمد» را در بر می‌گیرد. طبیعتاً حجم لغات نقل شده یکسان نیست و بنا به مورد، کم و زیاد است.

به ضرورت متن دعا چند لغت تکراری آمده است. از جمله: ناواه (ش ۱۱۲ و ۱۸۷)، تانی فی الأمر (ش ۱۴۳ و ۱۶۳)، مقته (ش ۸۱ و ۲۲۲)، الحسم (ش ۲۱۱ و ۳۳۹) و زوی (ش ۳۴۱ و ۴۰۷).

۳/۳. دست‌نویس‌های حاشیه

از حاشیه‌ی ابن ادریس بر صحیفه‌ی سجادیه تاکنون ۳ دست‌نوشته به دست آمده است:

۱. کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی، ش ۱۴۸۴۹، رساله‌ی چهارم مجموعه، نسخ، غزّه جمادی الاول ۱۰۸۸ق، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و به فارسی حاشیه‌نویسی دارد، با علامت بلاغ، ۱۰ برگ، ۲۵ سطر. در صفحه‌ی عنوان رساله و انجامد آن کاتب نام رساله و مؤلف آن را آورده است. از مجموعه‌ی وقفی مرحوم سید محمدباقر عربشاهی سبزواری در ۱۴۰۵ق بر آستان قدس. ضبط‌های این نسخه با علامت «ق» در پاورقی‌ها مشخص شده‌اند.^۱

نسخه‌ای که آقا بزرگ در الذریعة (ج ۱۳، ص ۳۵۸) از آن به خط عبد الرحیم بن محمدعلی تستری یاد کرده، در ۱۳۰۵ق از همین نسخه

۱. از این نسخه در فهرست النبایی کتب خطی کتاب‌خانه‌ی مرکزی آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، مشهد، کتاب‌خانه‌ی مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ش، ص ۲۰۵ به اختصار یاد شده است. پیش از این، دو نفر به تفصیل آن را معرفی کرده‌اند: زندگی و اندیشه‌های ابن ادریس، ص ۱۰۵-۱۱۰؛ نسخه‌های خطی شروح و ترجمه‌های صحیفه‌ی سجادیه، ص ۶۵۶۴.

استنساخ شده است.

۲. مجموعه آل هاشمی در یمن. نسخ مغرب، علی بن محمد بن احمد بن ابراهیم معبری در کربلا، دوشنبه ۱۲ محرم ۹۹۳ ق. نسخه‌ای از صحیفه سجاده به روایت ابو علی حسن بن محمد طوسی است که حواشی ابن ادریس با قلم شنگرف در کناره صفحات آن کتابت شده است. روی برگ اول، یادداشت تملک اسماعیل بن محمد بن حسن بن امیر... (پارگی نسخه) القاسم بن محمد لطف الله در ۱۰۶۲ق در صنعا، پیش از آغاز کتاب یادداشت وقف نسخه بر شمس الدین احمد بن ابراهیم هاشمی و برادران و فرزندانش به خط فرزندش علی در ۱۳۴۲ق، متن دعا به نسخ مغرب و عناوین آن شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و علامت بلاغ دارد، ۱۲۳ برگ، ۱۰ سطر.

پشت برگ آخر، اجازه روایت صحیفه سجاده از شیخ بهایی به سید حسین انصاری به خط خودش آمده است:

هو

سمع لدي السيد الأجل الفاضل الزكي الذكي الألمعي السيد حسين الأنصاري، وفقه الله سبحانه لارتقاء أرفع درج الكمال، نبذة جزيلة من الصحيفة الكاملة لسيد العابدين - سلام الله عليه - وقد أجزت له أن يروي ما سمعه و ما لم يسمعه منها عني، بسندي إلى شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي - قدس الله روحه - بسنده إلى سيد العابدين عليه السلام. و كتب هذه الأحرف بيده الفانية الجانية أقل الأنام محمد المشتهر ببهاء الدين العاملی - عفى الله عنه بالنبي والولي - سنة ألف وإحدى وعشرين.

در این نسخه، مقدمه رساله و نشانه «ص» و «س» پایان لغات نیامده است. شناسایی آن هم به مدد مقابله با نسخه پیشین انجام شد؛ زیرا در

نسخه هیچ نشانی از مؤلف نیست. ضبط‌های آن را با حرف «ش» متمایز کرده‌ام.

از نحوه کتابت این نسخه بر می‌آید که از متنی به هم پیوسته، مانند نسخه آستان قدس، رونویس شده است.

مثلاً شماره‌های ۷۰-۷۱، ۴۲۳-۴۲۴، و ۴۶۷-۴۶۸ و چند مورد دیگر با آن که در متن دعا با فاصله از یکدیگر آمده‌اند، در حاشیه نسخه در پی هم کتابت شده‌اند. مورد جالب عنوان «دعاؤه علیه السلام إذا قتر علیه الرزق» است که در هر دو نسخه کلمه «دعاؤه» نیامده.

دستیابی من به این نسخه به لطف آقای مجید غلامی جلیسه صورت گرفت.

۳. نسخه سوم آن هم در ضمن مجموعه‌ای به خط قرچغای خان، از دانشمندان و بزرگان دولت شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق)، مورخ ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۵ق در کتاب‌خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام نجف اشرف به شمارهٔ ۱۵۲۰ نگهداری می‌شود. این نسخه ناقص‌الآخر است و تا دعای آن حضرت در دفع کید دشمنان را دارد.^۱ دسترسی ما به این نسخه ممکن نشد.

در تصحیح به دلیل آن که در «ق» متن کامل حاشیه به صورت یکجا کتابت شده و با داشتن مقدمه کامل‌تر هم بود، اصل قرار گرفت. علاوه بر این، نقطه‌گذاری‌های نسخه «ش» چندان دقیق نبود، ولی در مجموع، هماهنگی بیشتری با صحاح اللفه داشت. همچنین در انتقال توضیحات به حاشیه، مواردی از قلم کاتب افتاده و علامت‌های «س» و «ص» حذف شده بود.

۱. طبقات اعلام الشيعة، قرن ۱۱ق، ص ۴۵۷؛ فهرس مخطوطات مكتبة أمير المؤمنين العامة، سيد عبد العزيز طباطبایی، تراندا، س ۲۱، ش ۱ و ۲، پیاپی ۸۲۸۱ ص ۲۲۱. دیگر رساله‌های این مجموعه سرمایه ایمان عبد الرزاق لاهیجی، الفوائد الصمدية شيخ بهایی و زهر الحديقة في النحو هستند.

هر دو نسخه خالی از اشکال و غلط‌نویسی نیستند که تمامی آن موارد و اختلافات دو نسخه را بجز کم و زیاد «او عطف و آی» در پایین صفحات ذکر کردم. برخی اغلاط عجیب در هر دو نسخه یکسان تکرار شده که نشان می‌دهد مادر نسخه آنها یکی بوده است. برای مثال:

- در «دعاؤه ﷺ فی الاعتراف»، ش ۸۴، «خفت» به جای «الخوف».
 - در «دعاؤه ﷺ فی الحوائج»، ش ۹۴، «بالاء» به جای «بالباء».
 - در «دعاؤه ﷺ إذا استقال من ذنوبه»، ش ۱۵۱، «التغییر» به جای «التعییر».
 - در «دعاؤه ﷺ فی مکارم الأخلاق»، ش ۲۱۸، «الضیعة» به جای «الصنیعة».
 - در «دعاؤه ﷺ بالعافیة»، ش ۲۸۰، «لمزت» به جای «لهزت».
 - در «دعاؤه ﷺ إذا نظر إلى الهلال»، ش ۴۶۹، «استمهلته فأمهلني» به جای «استلمهته فألهمني».
 - در «دعاؤه ﷺ فی دفاع کید الأعداء»، ش ۵۸۴، «الزبابة» به جای «الرابیة».
- مورد جالب عنوان دعاؤه ﷺ إذا قتر علیه الرزق است که در هر دو نسخه کلمه «دعاؤه» نیامده.
- و مواردی دیگر که در پانوشته‌ها ذکر شده‌اند.
- همه منقولات ابن ادریس از صحاح اللغة مصدریابی شدند و از این کتاب هم به عنوان نسخه سوم در تصحیح بهره گرفتیم (با علامت «ص»^۱).
- برای قرار دادن عبارتی در متن یا حذف از آن همیشه ضبط دو نسخه از سه نسخه مد نظر بوده است. به این معنی که چون ابن ادریس در

۱. بر اساس ابن چاب: الصحاح، اسماعیل بن حنّاد الجوهري، تحقیق: أحمد عبد الغفور العطار، مطابع دار الكتاب العربي محمد حلمي المنياوي بمصر، ۱۳۷۶ق، ج ۶.

تألیف بر صحاح اعتماد داشته است، ضبط هر کدام از نسخه‌ها با آن مطابقت داشت آن را برگزیدم و دیگری را به حاشیه بردم. البته این قاعده در همه جای متن نمی‌توانست مصداق داشته باشد بنا بر این در قسمت‌هایی با توجه به نشانه‌ها و علائم دیگر ضبط نسخه‌ای را که یگانه بود، ترجیح دادم. به همه این موارد در پاورقی‌ها اشاره شده است.

در پایان هم باید از جناب آقای علی صدرایی خوئی متشکر باشم که تصحیح و انتشار این رساله با همت و همراهی ایشان میسر شد.

سید محمدحسین حکیم

آبان ۱۳۸۵

الحمد لله الذي جعل الدعاء عادة وتب اليه زواجا والدايين الملائمة
 وحسن المآب والرفق بالله وتقبل ذلك الدعاء استجابا وتوعد على فقال
 سبحانه في كتابه الذين ترغبا للدايين وترغبا للسكينة اذ دعوا استجاب لكم
 واما الذين يستكبرون عن عبادتي فسلبون مني اسمي وكان اسمي
 مائلا واولئك بين الممتدين الضعيفين المتواضعين سيدا لما يدعون عليهم الا انهم اذا
 سئلوا عن اصلها استدلوا بالقران ونفى عن سلبهم حصرة قدس رب العالمين
 وكان فيها الناطق العترة لولا انهم لم يلقوا فيها في فهم معانيها
 الى ان يتوهم بكموت على بيض منها شاعرت نعمة في كتب اللغة على كونها
 في اخر كل كلام حرفا من حرف الكتاب الذي اخذت منه لينة الناطق اليه
 وان كان من حيث بيتنا وانحصرت ذلك اختصارا مبينا وانما ان
 ابتدأ بالدعاء التمت التفتد من الهم فقل اعدا الفتوى الناطق من الحافظ
 والذكر والفتوى والواحد من بيت دع الشئ واختارهم لانا من غيرنا
 من استعاب الشئ استعاب من بحيث لم يبق منه شئ من الالام القوم
 من البرزخ ما بين الدنيا والاخرة من الموت الى الميثاق من مات في
 البرزخ من ترفق ليكره من انما اقر فلم يظرف فاذا ترفق بالشيخ
 فاما بعض ربه اذا تحققت من تقاضى القوم ان انتم بعضهم الى بعض
 الرأفة ناشد الرغص من حتمت الارجحسما تكلفت ما هو الضظير الهون
 الظهير لها من دعاه بعد التوب ذرا الله الخلق بذرة همت ذرة
 خلقه من الحاتة الفاضة بما ذكيت فحامت والماتت في كلامه لانا
 اى انما من سنة الرجل يهبط ويهبط الرجل فوسم وقيل في الزمان ما دون
 العيش من الرجال لا يكون فيهم امرأة من آداب فلان في كل اى عدوت
 من استنت المرأى عتاة وانقسام من يهدى الى القدر ويتعد العج اى نفس
 من القدر القصر وكل ما من ترفع من الكذب الغل والشوق يقال هو كبح في كذا
 اى يكره فيه دعاء في لجملة العرش من ذاهم الملك من قتر في كذا انظر

حاشية على قوله
 الذين ترغبا للدايين
 وترغبا للسكينة
 اذ دعوا استجاب
 لكم
 واما الذين يستكبرون
 عن عبادتي
 فسلبون مني اسمي
 وكان اسمي مائلا
 واولئك بين
 الممتدين الضعيفين
 المتواضعين سيدا
 لما يدعون عليهم
 الا انهم اذا سئلوا
 عن اصلها استدلوا
 بالقران ونفى عن
 سلبهم حصرة قدس
 رب العالمين وكان
 فيها الناطق العترة
 لولا انهم لم يلقوا
 فيها في فهم معانيها
 الى ان يتوهم بكموت
 على بيض منها شاعرت
 نعمة في كتب اللغة
 على كونها في اخر
 كل كلام حرفا من
 حرف الكتاب الذي
 اخذت منه لينة
 الناطق اليه وان كان
 من حيث بيتنا وانحصرت
 ذلك اختصارا مبينا
 وانما ان ابتدأ
 بالدعاء التمت التفتد
 من الهم فقل اعدا
 الفتوى الناطق من
 الحافظ والذكر
 والفتوى والواحد
 من بيت دع الشئ
 واختارهم لانا من
 غيرنا من استعاب
 الشئ استعاب من
 بحيث لم يبق منه
 شئ من الالام القوم
 من البرزخ ما بين
 الدنيا والاخرة
 من الموت الى
 الميثاق من مات
 في البرزخ من ترفق
 ليكره من انما اقر
 فلم يظرف فاذا
 ترفق بالشيخ فاما
 بعض ربه اذا
 تحققت من تقاضى
 القوم ان انتم
 بعضهم الى بعض
 الرأفة ناشد
 الرغص من حتمت
 الارجحسما تكلفت
 ما هو الضظير
 الهون الظهير
 لها من دعاه
 بعد التوب ذرا
 الله الخلق بذرة
 همت ذرة خلقه
 من الحاتة
 الفاضة بما
 ذكيت فحامت
 والماتت في
 كلامه لانا اى
 انما من سنة
 الرجل يهبط
 ويهبط الرجل
 فوسم وقيل في
 الزمان ما دون
 العيش من الرجال
 لا يكون فيهم
 امرأة من آداب
 فلان في كل اى
 عدوت من استنت
 المرأى عتاة
 وانقسام من
 يهدى الى القدر
 ويتعد العج اى
 نفس من القدر
 القصر وكل ما
 من ترفع من
 الكذب الغل
 والشوق يقال
 هو كبح في كذا
 اى يكره فيه
 دعاء في لجملة
 العرش من ذاهم
 الملك من قتر
 في كذا انظر

حاشية على قوله
 الذين ترغبا للدايين
 وترغبا للسكينة
 اذ دعوا استجاب
 لكم
 واما الذين يستكبرون
 عن عبادتي
 فسلبون مني اسمي
 وكان اسمي مائلا
 واولئك بين
 الممتدين الضعيفين
 المتواضعين سيدا
 لما يدعون عليهم
 الا انهم اذا سئلوا
 عن اصلها استدلوا
 بالقران ونفى عن
 سلبهم حصرة قدس
 رب العالمين وكان
 فيها الناطق العترة
 لولا انهم لم يلقوا
 فيها في فهم معانيها
 الى ان يتوهم بكموت
 على بيض منها شاعرت
 نعمة في كتب اللغة
 على كونها في اخر
 كل كلام حرفا من
 حرف الكتاب الذي
 اخذت منه لينة
 الناطق اليه وان كان
 من حيث بيتنا وانحصرت
 ذلك اختصارا مبينا
 وانما ان ابتدأ
 بالدعاء التمت التفتد
 من الهم فقل اعدا
 الفتوى الناطق من
 الحافظ والذكر
 والفتوى والواحد
 من بيت دع الشئ
 واختارهم لانا من
 غيرنا من استعاب
 الشئ استعاب من
 بحيث لم يبق منه
 شئ من الالام القوم
 من البرزخ ما بين
 الدنيا والاخرة
 من الموت الى
 الميثاق من مات
 في البرزخ من ترفق
 ليكره من انما اقر
 فلم يظرف فاذا
 ترفق بالشيخ فاما
 بعض ربه اذا
 تحققت من تقاضى
 القوم ان انتم
 بعضهم الى بعض
 الرأفة ناشد
 الرغص من حتمت
 الارجحسما تكلفت
 ما هو الضظير
 الهون الظهير
 لها من دعاه
 بعد التوب ذرا
 الله الخلق بذرة
 همت ذرة خلقه
 من الحاتة
 الفاضة بما
 ذكيت فحامت
 والماتت في
 كلامه لانا اى
 انما من سنة
 الرجل يهبط
 ويهبط الرجل
 فوسم وقيل في
 الزمان ما دون
 العيش من الرجال
 لا يكون فيهم
 امرأة من آداب
 فلان في كل اى
 عدوت من استنت
 المرأى عتاة
 وانقسام من
 يهدى الى القدر
 ويتعد العج اى
 نفس من القدر
 القصر وكل ما
 من ترفع من
 الكذب الغل
 والشوق يقال
 هو كبح في كذا
 اى يكره فيه
 دعاء في لجملة
 العرش من ذاهم
 الملك من قتر
 في كذا انظر

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب وطعام منقوع اذا اكثر منه ارسدت له اعلاك لوصف القلعة
حرارة العطر ولكن الشاغل والقليل والقليل والمجرب من الشوى مع شوى
وهي حلة الرأس والشوى اليقطين واليتخلل والرأس من الأوزن في تمام
ترماه وفاقواها اذا لم يصيب القتل من التربة قطعة من الجبين الخشبي
صا أصاب على الشوى اشرف على أن الهزبه الطرية ما عرفت من صيد
وعبر من الشوى العريضة تخرجها اذا غصت حاص اللق الوذ والصفه الشوى
واللقن صاحب الوذ اللطيف من اللق الغنظ من اللق البقرن القناديل
القلع من الریحوا الزايله لا يعلوها الماء والرطوبة عجزه لا تستبينت
بذلك لانهم كانوا يحرقونها في موضع طالع الركن ربها الشوى منقوع باصبع
واقوى أي قهره وذلك ما يتحقق من الرقن بالكرخيل وفيه عن عزي الشوى
الجعد الواحد من القوي يهدن من القوي اللطيف من الشوى وشرق كحل
اذا لم يكن غير من سلق بالكلام تلقا اذا ادناه وهو شدة القول الشبان
القدوة الهذ القصر من الكذب الریحول من الشوى به دسه واكدى الریحول
اذا قل خبز من وعاء في الزفة الشوة العورة والمناحضة والشوة
والشوة العدة النعيم من القوي سبه أي وسقط في يد يد من الزمان الشوى
العظيم البالية من دعاؤه في القوي الصنم الصنم الغطاء والصبغة
من الظلام والظلمة والظلمة ما نطق عند الظلم وهو اسم ما أخذ منك
ظلمة من اتبعه من أي اتهم من الضمير في الامر التعمير وتغير في الامر
أي نطق دعاؤه في الاملاح أنطق على بلان في لغزى اذا عبرت
على ذلك التوكيل الظاهر والعمى والافتاد على غيرك من دعاؤه في التلا
كله من فلفته اذا سكت في خصومة او غيرها من شوى الوجه يكون
تنطق من الوجه ما يتأمن من الوجه والوجه ما ارتفع من الحد من
الاستكانة الشوى من الاوصال المعاصر اللق من التعمير ولقن الضمير
تستحاشية ابن ادریس على الصفة الكاملة ووافق النسخ من نسخ
نسخه من اول من طاعت وتأمين والت من حمة الریحول والهدية والبا

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

الزجاج في الطب
الزجاج في الطب
الزجاج في الطب

سید الشهدا
 اکرم اکبر الملقب بحسن و نصاری
 وضعه الله سبحانه لا رياء له و لا روع
 له و كان من صلوات الله عليه و دعا اوله الی الی و سلم
 سیدک الی صبح کلمات محمد بن ابراهیم
 سیدک الی صبح کلمات محمد بن ابراهیم
 افکار امام محمد بن سیدها الدین
 باستی و کوی سیدها
 م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الدُّعَاءَ عِبَادَةً وَنَدَبَ إِلَيْهِ، وَوَعَدَ الدَّاعِينَ الإِجَابَةَ وَحُسْنَ الْمَأْبِ
وَالرُّلْفَى لَدَيْهِ، وَجَعَلَ تَرْكَ الدُّعَاءِ اسْتِكْبَاراً وَتَوَعَّدَ عَلَيْهِ؛ فَقَالَ - سُبْحَانَهُ - فِي كِتَابِهِ
المُيِّنِ تَرْغِيباً لِلدَّاعِينَ وَتَرْهيباً لِلْمُسْتَكْبِرِينَ: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^١.

وَكَانَ أَعْظَمُ مَا يَتَدَاوَلُ بَيْنَ الْمُتَعَبِّدِينَ، الصَّحِيفَةَ الْمَنْقُولَةَ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ﷺ؛ إِذِ
هِيَ خَلَاوَةٌ ثَمَرَةٌ أَصْلُهَا سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ، وَنَفْسُ نَفْسٍ مُتَّصِلَةٌ بِحَضْرَةِ قُدْسِ رَبِّ
العَالَمِينَ. وَكَانَ فِيهَا أَلْفَاظٌ لُغَوِيَّةٌ لِكُلِّ أَحَدٍ لَا تَفْهَمُ، وَكَلِمَاتٌ يَخْتَاجُ فِي فَهْمِ مَعَانِيهَا إِلَى
أَنْ يَتَرَجَّمُ، فَكَتَبْتُ عَلَى بَعْضِ مِنْهَا شَيْئاً عَثَرْتُ تَعْتِزُّ فِي كُتُبِ اللُّغَةِ عَلَيْهِ، وَكَتَبْتُ فِي
آخِرِ كُلِّ كَلَامٍ حَرْفاً مِنْ حُرُوفِ الْكِتَابِ الَّذِي أَخَذْتُ مِنْهُ؛ لِيَتَنَبَّهَ النَّاطِرُ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ مِنْي
كَتَبْتُ سِيناً، وَاخْتَصَرْتُ ذَلِكَ اخْتِصَاراً مُبِيناً.

١. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ

[١] النَّعْتُ: الصَّفَةُ (ص) ٢. [وَقِيلَ: بَيْنَهُمَا فَرْقٌ، وَهُوَ أَنَّ النَّعْتَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَدْحاً
نَحْوَ صَالِحٍ وَكَرِيمٍ، وَذَاتِيّاً كَالْبُرُودَةِ فِي الْمَاءِ وَالْحَرَازَةِ فِي النَّارِ. وَالْوَصْفُ يَكُونُ ذَاتِيّاً
وغير ذَاتِيٍّ وَمَدْحاً وَذَمّاً.]^٣

[٢] الوَهْمُ: فِعْلٌ أَحَدٍ الْقَوَى الْبَاطِنَةَ مِنَ الْحَافِظَةِ وَالذَّاكِرَةَ وَالْمُتَخَيِّلَةَ وَالْوَاهِمَةَ

(س).

[٣] اِبْتَدَعَ الشَّيْءَ وَاخْتَرَعَهُ: إِذَا صَنَعَهُ عَنْ غَيْرِ مِثَالٍ (ص) ٢.

[٤] اِسْتِيْعَابُ الشَّيْءِ: اِسْتِيصَالُهُ (ص) ٣، بِحَيْثُ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ (س).

[٥] الْآلَاءُ: النِّعَمُ (ص) ٤.

[٦] الْبَرْزُخُ: مَا بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنَ الْمَوْتِ إِلَى الْبَعْثِ، فَمَنْ مَاتَ دَخَلَ فِي

الْبَرْزُخِ (ص) ٥.

[٧] بَرِقَ الْبَصَرُ - بِالْكَسْرِ - يَبْرُقُ بَرْقًا: إِذَا تَحَيَّرَ فَلَمْ يَطْرِفْ ٦. إِذَا قَلتَ: بَرِقَ - بِالْفَتْحِ

- فَإِنَّمَا تَعْنِي بَرِيقَهُ إِذَا شَخَّصَ (ص) ٧.

[٨] نَضَامٌ ٨ الْقَوْمِ: إِذَا انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ (ص) ٩.

[٩] الرَّأْفَةُ: أَشَدُّ الرَّحْمَةِ (ص) ١٠.

[١٠] جَسَمْتَهُ الْأَمْرَ ١١ تَجَسِيمًا ١٢: إِذَا كَلَّفْتَهُ إِيَّاهُ (ص) ١٣.

[١١] الظَّهِيرُ: الْمُعِينُ. وَالظَّهِيرَةُ: الْهَاجِرَةُ (ص) ١٤.

٢. دُعَاؤُهُ ﷺ بَعْدَ التَّخْمِيدِ

[١٢] [دَرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَذَرُوهُمْ ذَرَأً: خَلَقَهُمْ (ص) ١٥].

[١٣] الْحَامَةُ: الْخَاصَّةُ. يُقَالُ: كَيْفَ الْحَامَةُ وَالْعَامَةُ؟ وَهُوَ لِأَنَّ حَامَةَ فَلَانٍ: أَي

أَقْرَبَاؤُهُ (ص) ١٦.

[١٤] أَسْرَةُ الرَّجُلِ: رَهْطُهُ ١٧. وَرَهْطُ الرَّجُلِ: قَوْمُهُ وَقَبِيلَتُهُ. وَالرَّهْطُ: مَا دُونَ الْعَشْرَةِ

٢. ج. ٣، ص. ١١٨٣.

٤. ج. ٦، ص. ٢٢٧٠.

٦. ش: يطرق.

٨. ق: تضام.

١٠. ج. ٤، ص. ١٣٦٢.

١٢. ق: جسّمته الأمر تجسيماً.

١٤. ج. ٢، ص. ٧٣١.

١٦. ج. ٥، ص. ١٩٠٧.

١. ش: على.

٣. ج. ١، ص. ٢٣٤.

٥. ج. ١، ص. ٤١٩.

٧. ج. ٤، ص. ١٤٤٩.

٩. ج. ٥، ص. ١٩٧٢.

١١. ش: الأمر.

١٣. ج. ٥، ص. ١٨٨٨.

١٥. ج. ١، ص. ٥١، ش: []

١٧. ج. ٢، ص. ٥٧٩.

- من الرجال، لا تكونُ فيهم امرأة (ص) ١.
- [١٥] ذأب^٢ فلانٌ في عمله: أي جدّ وتعب (ص) ٢.
- [١٦] استنّب الأمر: أي تهياً واستنّام (ص) ٤.
- [١٧] نهّد إلى العدوّ وينهّد - بالفتح -: أي نهض (ص) ٥.
- [١٨] العقر: القصر، وكلُّ بناءٍ مُرتفع (ص) ٦.
- [١٩] الكدح: العمل والسعي. ويقال: هو يكدح في كذا، أي يكد فيه (ص) ٧.

٣. دَعَاؤُهُ ﷺ بِحَمَلَةِ الْعَرَشِ

- [٢٠] سَأَمْتُهُ: إِذَا مَلِئْتُهُ (ص) ٨.
- [٢١] فَتَرَ فِي كَذَا، إِذَا قَصَرَ فِي / 245a / عَمَلِهِ (ص).
- [٢٢] اللُّغُوبُ: التَّعَبُ وَالْإِغْيَاءُ (ص) ٩.
- [٢٣] يقال: فلانٌ يَسْتَهْتِرُ بِكَذَا، أَي يُوَلِّعُ بِهِ (ص) ١٠.
- [٢٤] الرَّفِيفُ: إِغْتِرَاقُ^{١١} النَّفْسِ لِلشَّدَةِ (ص) ١٢.
- [٢٥] الرَّخْلُ: مَسْكَنُ الرَّجُلِ وَمَا يَصْحَبُهُ مِنَ الْأَثَاثِ (ص) ١٣.
- [٢٦] لَعَجَهُ الضَّرْبُ^{١٤}: أَي أَلَمَهُ وَأَخْرَقَ جِلْدَهُ (ص) ١٥. فَلَايِعِ مُحَرَّفٌ^{١٦} (س).
- عَالَجْتُ الرَّجُلَ فَعَلَجْتُهُ^{١٧}: أَي غَلَبْتُهُ. فَالْعَالِجُ: الْغَالِبُ. وَعَالَجْتُ الشَّيْءَ عِلَاجاً، إِذَا

١. ج. ٣، ص ١١٢٨.

٢. ج. ١، ص ١٢٣.

٣. ج. ١، ص ٥٤٢.

٤. ج. ١، ص ٣٩٨.

٥. ج. ١، ص ٢٢٠.

٦. ق: اعتراف كه مي بايد صحيح آن «اعتراف» باشد. ر. ك: بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ١٠٠.

٧. ج. ٢، ص ٦٧٠ در «ش» محو شده است.

٨. ق: الهرب.

٩. ش: محزق.

١٠. ق: آداب.

١١. ج. ١، ص ٩٠.

١٢. ج. ٢، ص ٧٥٥.

١٣. ج. ١، ص ١٩٤٧.

١٤. ج. ٢، ص ٨٥١.

١٥. ج. ٤، ص ١٧٠٦.

١٦. ج. ١، ص ٣٣٨.

١٧. ق: فعملته.

زَاوَلْتَهُ (ص) ١.

[٢٧] السَّفَرَةُ: الكَتَبَةُ ٢. الْوَاحِدُ سَافِرٌ كَكَاتِبٍ (ص) ٣.

٤. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي ذَخْرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

[٢٨] [يقال: تَوَسَّلَ فُلَانٌ إِلَى رَبِّهِ بِوَسِيلَةٍ: إِذَا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِعَمَلٍ (ص) ٤ فَحَصَّهْمُ

بِالْوَسِيلَةِ: أَي جَعَلَهُمْ مِمَّا يَتَوَسَّلُ إِلَيْهِ بِهِمْ. وَيُقَالُ: الْوَسِيلَةُ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ خَصَّ اللَّهُ بِهَا مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ.

[٢٩] الْقَوَاذِ: الْقَلْبِ. وَالْجَمْعُ أَقْبِدَةٌ (ص) ٥.

٥. دُعَاؤُهُ ﷺ لِاتِّبَاعِ الرُّسُلِ

[٣٠] [يقال: وَفَدَّ فُلَانٌ عَلَى الْأَمِيرِ: وَرَدَّ رَسُولًا (ص) ٦. فَالْوِفَادَةُ: الرِّسَالَةُ (س).

[٣١] الْعَشِيرَةُ: الْقَبِيلَةُ (ص) ٧.

[٣٢] حُشَّتْ الْإِبِلُ: جَمَعَتْهَا وَسُقَّتْهَا. وَحُشَّتِ الصَّيْدَ أَحْوَشُهُ ٨: إِذَا جِئْتَهُ ٩ مِنْ حَوَالِيهِ

لِتَضْرِفَهُ إِلَى الْجِبَالِ (ص) ١٠.

[٣٣] الْوَجْهُ وَالْجَهَةُ بِمَعْنَى. وَالْهَاءُ عَوَضٌ مِنَ الْوَاوِ. وَالْإِسْمُ الْوَجْهَةُ - بِكَسْرِ الْوَاوِ

وَضَمُّهَا - (ص) ١١.

[٣٤] الشَّاكِلَةُ: الْخَاصِرَةُ ١٢. وَ«كُلٌّ يَفْعَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» ١٣ أَي طَرِيقَتِهِ وَجِهَتِهِ (ص) ١٤.

[٣٥] الْبَصِيرَةُ: الْحُجَّةُ. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «بَلِّ الْإِنْسَانَ عَلَى نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ» ١٥ أَي

٢. ش: الكنية.

١. ج ١، ص ٣٣٠.

٤. ج ٥، ص ١٨٤١.

٣. ج ٢، ص ٦٨٥-٦٨٦.

٦. ج ١، ص ٥٥٠.

٥. ج ١، ص ٥١٤ ش: - []

٨. ش: أحوشته.

٧. ج ٢، ص ٧٢٧.

١٠. ج ٣، ص ١٠٠٢-١٠٠٣.

٩. ش: جيته.

١٢. ق: الحاصرة.

١١. ج ٦، ص ٢٢٥٤-٢٢٥٥.

١٤. ج ٥، ص ١٧٣٦.

١٣. سورة اسراء، آية ٨٤

١٥. سورة قیامت، آية ١٤.

حُجَّةٌ (ص) ١.

[٣٦] تَخَالَجَ فِي صَدْرِي مِنْهُ شَيْءٌ، وَذَلِكَ إِذَا شَكَّكَتَ فِيهِ (ص) ٢. وَكَأَنَّ اخْتَلَجَ

بِمَعْنَى تَخَالَجَ. وَاخْتَلَجَ فِي نَفْسِي ٣ كَذَا: إِذَا كَانَ يَخْطُرُ فِي نَفْسِكَ (ص) ٤.

[٣٧] أَكْتَفْتُ الرَّجُلَ: أَي أَعْتَنُهُ. وَالْمُكَاتَفَةُ: الْمَعَاوَنَةُ (ص) ٥.

[٣٨] الْوِزْرُ: الْإِثْمُ وَالثَّقَلُ أَيْضًا. وَالْمُؤَاوِزُ: كَالْمُؤَاكِلِ لِأَنَّهُ يَحْمِلُ عَنْهُ وَزْرَهُ: أَي

يُقَلِّدُهُ (ص) ٦.

[٣٩] أَنْفَقَ الْقَوْمُ: أَي نَفَقَ سَوْفَهُمْ (ص) ٧.

[٤٠] الْبِرُّ: خِلَافُ الْعُقُوقِ (ص) ٨.

ع. دُعَاؤُهُ ﷺ لِنَفْسِهِ

[٤١] رَجُلٌ خَطِيرٌ: أَي لَهُ قَدْرٌ وَخَطَرٌ وَعَظْمَةٌ (ص) ٩.

[٤٢] أَذَلْنَا اللَّهَ عَلَى عَدُونِنَا، مِنَ الدُّوَالِ وَالْإِدَالَةِ (ص) ١٠ أَي اجْعَلْنَا غَالِبِينَ لَأَ

مَغْلُوبِينَ (ص) ١١.

[٤٣] النَّائِبَةُ: الْمُصِيبَةُ (ص) ١٢.

[٤٤] خَذَلَهُ ١٣ خِذْلَانًا: إِذَا تَرَكَ عَوْنَهُ وَنَضْرَتَهُ (ص) ١٤.

[٤٥] الْإِزْفَادُ ١٥: الْإِعْطَاءُ وَالْإِعَانَةُ (ص) ١٦ (١٧).

٢. ج ١، ص ٣١١.

٤. ق: ص.

٦. ج ٢، ص ١٤٥.

٨. ج ٢، ص ٥٨٨.

١٠. ج ٤، ص ١٧٠٠.

١٢. ج ١، ص ٢٢٩.

١٤. ج ٤، ص ١٦٨٣.

١٦. ق: س.

١. ج ٢، ص ٥٩٢.

٣. ق: نفسه.

٥. ج ٤، ص ١٤٢٤.

٧. ج ٤، ص ١٥٦٠.

٩. ج ٢، ص ٦٤٨.

١١. ق: ص.

١٣. ش: -خذله.

١٥. ق: الإرفاء.

١٧. ج ١، ص ٤٧٢.

[٤٦] خَاصَّةَ الرَّجْلِ: الْمُخْتَصِّينَ بِصُحْبَتِهِ وَلَا يَذْهَبُونَ إِلَى غَيْرِهِ (ص).

٧. دَعَاؤُهُ ﷺ فِي الصَّبَاحِ

[٤٧] أَوْلَجَهُ: أَدْخَلَهُ. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»^١ أَي

يَزِيدُ مِنْ هَذَا فِي ذَاكَ وَمِنْ ذَاكَ فِي هَذَا (ص)^٢.

[٤٨] الْأَمْدُ: الْغَايَةُ كَالْمَدَى (ص)^٣.

[٤٩] نَهَضَ: أَي قَامَ^٤. وَبَهَظَةُ الْجَمَلُ يَبْهَظُهُ بَهْظًا: أَي أَثْقَلَهُ وَعَجَزَ عَنْهُ، فَهُوَ مَبْهُوظٌ.

وَهَذَا أَمْرٌ بَاهِظٌ: أَي شَاقٌّ (ص)^٥.

[٥٠] نَصَبَ الرَّجُلُ - بِالْكَسْرِ - نَصْبًا: تَعَبَ. وَهَمَّ نَاصِبٌ: أَي ذُو نَصَبٍ (ص)^٦.

[٥١] الْجَمَامُ - بِالْفَتْحِ -: الرَّاحَةُ (ص)^٧.

[٥٢] شَخَّصَ مِنْ / 246a / بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ شُخُوصًا: أَي ذَهَبَ (ص)^٨.

[٥٣] الْكِينُ: السُّتْرَةُ. وَالْجَمْعُ أَكْنَانٌ. وَالْأَكِنَّةُ: الْأَعْظِيَةُ (ص)^٩. فَكُنَّ تَحْتَ الثَّرَى: أَي

اسْتَرَتْ^{١١} تَحْتَ الثَّرَى (س).

[٥٤] جَرَّ عَلَيْهِمْ جَرِيرَةً: أَي جَنَى عَلَيْهِمْ جِنَايَةً (ص)^{١٢}.

[٥٥] الْإِفْتِرَافُ: الْاِكْتِسَابُ (ص)^{١٣}.

[٥٦] الْبِدْعَةُ: الْحَدِيثُ فِي الدِّينِ. فَهِيَ ضِدُّ السُّنَّةِ (ص)^{١٤}.

[٥٧] رَجُلٌ نَجِيبٌ: أَي كَرِيمٌ الْأَبْوَابِ (ص)^{١٥}.

١. سورة لقمان، آية ٢٩.

٢. ج ١، ص ٣٤٧.

٣. ج ١، ص ٤٣٩.

٤. ج ٣، ص ١١١١.

٥. ج ٣، ص ١١٧١. مربوط به دعای بعدی است اما در هر دو نسخه این جا آمده.

٦. ش: هو.

٧. ج ١، ص ٢٢٥.

٨. ج ٥، ص ١٨٩٠.

٩. ج ٣، ص ١٠٤٣.

١٠. ج ٦، ص ٢١٨٨. «ش» در «ش» خوانده نمی شود. ظاهراً صحیح «استتر» باشد.

١١. ج ٢، ص ٦١١.

١٢. ج ٤، ص ١٤١٥.

١٣. ج ٣، ص ١١٨٤.

١٤. ج ١، ص ٢٢٢.

٨ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْمُهْمَاتِ

- [٥٨] فَتَاتُ الرَّجْلَ: إِذَا كَسَرْتَهُ عَنْكَ (ص) ١.
- [٥٩] الْمُهِمُّ: الْأَمْرُ الشَّدِيدُ (ص) ٢. وَتَلْحَقُهُ النَّاءُ ٣.
- [٦٠] الْمُلِمَّةُ: النَّازِلَةُ مِنْ نَوَازِلِ الدُّنْيَا (ص) ٤.
- [٦١] الْمَفْرَعُ: الْمَلْجَأُ (ص) ٥.
- [٦٢] تَكَادَنِي الشَّيْءُ وَتَكَأءَ دَنِي: أَي سَقَّ [عَلِيٍّ] (ص) ٦.
- [٦٣] يُقَالُ: ضِغْتُ بِالْأَمْرِ ذَرْعًا، إِذَا لَمْ تُطِيقَهُ وَلَمْ تَقْوِ عَلَيْهِ (ص) ٨.
- [٦٤] مَنَوْتُهُ وَمَنَيْتُهُ، إِذَا ابْتَلَيْتُهُ ٩ (ص) ١٠.

٩ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ

- [٦٥] سُورَةُ الشَّيْءِ: حِدَّتُهُ (ص).
- [٦٦] رَجُلٌ شَكْسٌ - بِالتَّسْكِينِ -: أَي صَغْبُ الْخُلُقِ (ص) ١١.
- [٦٧] الْمُبَاهَاةُ: الْمُفَاخَرَةُ (ص) ١٢.
- [٦٨] الْعَارِفَةُ: الْمَعْرُوفُ، وَهُوَ الْعَطَاءُ (ص) ١٣.
- [٦٩] الْمَلْهُوفُ: الْمَظْلُومُ الَّذِي يَسْتَعِيثُ. وَاللَّهِيفُ: الْمَضْطَّرُّ. وَاللَّهْفَانُ: الْمُتَحَسِّرُ (ص) ١٤.

٢. ج ٥، ص ٢٠٦١.

٤. ج ٥، ص ٢٠٣٢.

٦. ج ١، ص ٥٢٦.

٨. ج ٣، ص ١٢١٠.

١٠. ج ٦، ص ٢٤٩٨.

١٢. ج ٦، ص ٢٢٨٨.

١٤. ج ٤، ص ١٤٢٩.

١. ج ١، ص ٦٢.

٣. ق: النَّاسِ.

٥. ج ٣، ص ١٢٥٨.

٧. ش: يُقَالُ.

٩. ق: ابْتَلَيْتُ.

١١. ج ٢، ص ٩٣٧.

١٣. ج ٤، ص ١٤٠٢.

١٠. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِشْتِيَاقِ

[٧٠] الْوَهْنُ: ١. الضَّعْفُ (ص) ٢.

[٧١] مَهِينٌ: أَي حَقِيرٌ (ص) ٣.

[٧٢] أَيْدُتُهُ تَأْيِيدًا: أَي قَوَّيْتُهُ (ص) ٤.

[٧٣] التَّسْدِيدُ: التَّوْفِيقُ لِلتَّسَادِ، وَهُوَ الصَّوَابُ. وَالْمُسَدَّدُ: الْمَقْوَمُ (ص) ٥.

[٧٤] الهمس: الصوت الخفي (ص) ٦.

١١. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي اللَّجْأِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى

[٧٥] الْفَاقَةُ: شِدَّةُ الْفَقْرِ وَالْحَاجَةِ (ص) ٧.

[٧٦] الوُسْعُ والسَّعَةُ: يَقَالانَ عَلَى الْجِدَّةِ وَالطَّاقَةِ ٨. (ص) ٩.

١٢. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِعْتِرَافِ

[٧٧] الْخَلَّةُ: الْخَصْلَةُ ١٠. وَالْخَلَّةُ: الْحَاجَةُ وَالْفَقْرُ (ص) ١١.

[٧٨] الْحَدْوُ ١٢: سَوَّقُ الْإِبِلِ وَالْغِنَاءُ لَهَا (ص) ١٣ فَكَانَ الْأَصْلُ كَذَلِكَ وَاسْتَعْمِلَ فِي

كُلِّ مَا ١٤ يَسْوَقُ إِلَى الشَّيْءِ (س).

[٧٩] إِسْتَسَلَّمَ: أَي انْقَادَ (ص) ١٥.

[٨٠] بَيْسَ الرَّجُلِ فَهُوَ بَائِسٌ: اشْتَدَّتْ حَاجَتُهُ ١٦.

١. ش: الوهن. ج ٦، ص ٢٢١٥.

٢. ج ٦، ص ٢٢٠٩.

٣. ج ١، ص ٤٨٢.

٤. ج ٢، ص ٩٨٨.

٥. ق: + التجاء.

٦. ق: الحصلة.

٧. ش: الحدوة.

٨. ق: من.

٩. ج ٢، ص ٩٠٤.

١٠. ش: الوهن.

١١. ج ٦، ص ٢٢٠٩.

١٢. ج ١، ص ٤٨٢.

١٣. ج ٤، ص ١٥٣٧.

١٤. ج ٣، ص ١٢٩٨.

١٥. ج ٤، ص ١٦٨٧.

١٦. ج ٦، ص ٢٣٠٩.

١٧. ج ٥، ص ١٩٥٢.

[٨١] مَقَّتَهُ مَقْتًا: أَبْغَضَهُ (ص) ١.

[٨٢] حَاصٌّ عَنْهُ [يَحْيِصُ حَيْصًا: أَي عَدَلَ وَحَادَ. يُقَالُ: مَا عَنْهُ] ٢ مَجِيصٌ: أَي مَجِيدٌ وَمَهْرَبٌ (ص) ٣.

[٨٣] إِنْتَابَ فُلَانٌ الْقَوْمَ انْتِيَابًا: أَي أَتَاهُمْ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ٤.

[٨٤] عَطَفْتُ: أَي مِلْتُ. وَعَطَفْتُ عَلَيْهِ: أَي أَشْفَقْتُ ٥ (ص) ٦ وَالْإِشْفَاقُ: بِمَعْنَى الْخَوْفِ ٧. وَبِمَعْنَى الشَّفَقَةِ وَالرَّحْمَةِ.

[٨٥] مِنْ ٨ أَطَافَ بِهِ: أَي أَلَمَّ بِهِ وَقَارَبَهُ ٩ (ص) ١٠.

[٨٦] أَنْابَ إِلَى اللَّهِ: أَقْبَلَ وَتَابَ (ص) ١١.

[٨٧] أَلَامَ الرَّجُلُ: إِذَا أَتَى بِمَا يُلَامُ عَلَيْهِ (ص) ١٢ وَهُوَ هُنَا اسْمٌ تَفْصِيلٌ هَذَا الْفِعْلِ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ، كَأَشْهَرٍ بِمَعْنَى مَشْهُورٍ (س).

[٨٨] فَرَطَ بِالْأَمْرِ يَفْرُطُ فَرَطًا: أَي قَصَرَ فِيهِ وَصَيَّعَهُ حَتَّى فَاتَ. كَذَلِكَ التَّفْرِيطُ. وَفَرَطَ عَلَيْهِ: أَي عَجَلَ وَعَدَا (ص) ١٣.

[٨٩] تَعَاظَمَهُ أَمْرٌ كَذَا: أَي عَظُمَ عِنْدَهُ. وَيَقُولُ: أَصَابَنَا مَطَرٌ لَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ: أَي لَا يَعْظُمُ عِنْدَهُ شَيْءٌ ١٤ (ص) ١٤.

[٩٠] اسْتَضَعَبَ عَلَيْهِ: أَي صَعَبَ (ص) ١٥ وَاسْتَضَعَبَهُ / 246b / الْأَمْرُ: صَعَبَ عِنْدَهُ، كَمَا فِي يَتَعَاظَمُهُ (س).

[٩١] أَضْرَزْتُ عَلَى الشَّيْءِ: أَي أَقَمْتُ ١٦ وَدُمْتُ عَلَى فِعْلِهِ (ص) ١٧.

٢. ش: - [] .

٤. ج. ١، ص ٢٢٨ - ٢٢٩.

٦. ج. ٤، ص ١٤٠٥.

٨. ش: - من.

١٠. ج. ٤، ص ١٣٩٧.

١٢. ج. ٥، ص ٢٠٣٤.

١٤. ج. ٥، ص ١٩٨٨.

١٦. ش: قمت.

١. ج. ١، ص ٢٦٦.

٣. ج. ٣، ص ١٠٣٥.

٥. ش: شفقت.

٧. ق. و ش: خفت.

٩. ق: قاربه.

١١. ج. ١، ص ٢٢٩.

١٣. ج. ٣، ص ١١٤٨.

١٥. ج. ١، ص ١٤٣.

١٧. ج. ٢، ص ٧١١.

[٩٢] الطَّلْبَةُ - بكسر اللام -: ما تَطْلُبُهُ من شَيْءٍ (ص) ^١.

[٩٣] النُّجْحُ والنَّجَاحُ: الطَّفَرُ بالخَوَائِجِ. وقد اُنْجَحْتُ، إِذَا قَضَيْتَهَا (ص) ^٢.

١٣. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْخَوَائِجِ

[٩٤] عَيَّ - بالياء ^٣ -: تَعَبَ. وَنَصَبَ - بالنون مكسورة - مثله، وبالنون مشددة مثله.

وفي الحديث: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الرَّجُلِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ، أَي يَهْمُهُ ^٤. [عَيَّ و] عَيَّ بِأَمْرِهِ، إِذَا لَمْ يَهْتَدِ لَوَجْهِهِ. وَالْإِدْغَامُ أَكْثَرُ (ص) ^٥.

[٩٥] الْجَهْدُ وَالْجُهْدُ: الطَّاقَةُ. وَقَالَ الْفَرَّاءُ: الْجُهْدُ - بضم الجيم ^٦ -: الطَّاقَةُ، وَالْجَهْدُ -

بِالْفَتْحِ -: الْغَايَةُ، مِنْ قَوْلِكَ: إِجْهَدْ جَهْدَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ، أَي ابْلُغْ غَايَتَكَ. وَالْجَهْدُ - بالكسر -: الْمَشَقَّةُ (ص) ^٧.

[٩٦] النُّكُوصُ: الْإِحْجَامُ عَنِ الشَّيْءِ وَالرُّجُوعُ عَنْهُ (ص) ^٨.

[٩٧] أَعْدَمَ الرَّجُلُ: افْتَقَرَ، فَهُوَ مُعْدِمٌ (ص) ^٩.

[٩٨] وَجَدَ فِي الْمَالِ وَجْدًا وَوَجْدًا وَجِدَةً: أَي اسْتَعْنَى (ص) ^{١٠}.

[٩٩] رَغِبْتُ فِي الشَّيْءِ، إِذَا أَرَدْتَهُ. وَرَغِبْتُ عَنِ الشَّيْءِ، إِذَا لَمْ تُرِدْهُ وَزَهَدْتَ فِيهِ.

وَالرُّغَيْبَةُ ^{١١}: الْعَطِيَّةُ. وَالْجَمْعُ الرُّغَائِبُ (ص) ^{١٢}.

[١٠٠] ضَرَعَ الرَّجُلُ ضَرَاعَةً: أَي خَضَعَ ^{١٣} وَذَلَّ. وَأَضْرَعَهُ غَيْرُهُ ^{١٤} أَذَلَّهُ. وَتَضَرَعَ إِلَى اللَّهِ

تَعَالَى: أَي ابْتَهَلَ ^{١٥}. [قَالَ الْفَرَّاءُ] ^{١٦}: جَاءَ فُلَانٌ يَتَضَرَعُ: إِذَا جَاءَ يَطْلُبُ إِلَيْكَ

١. ج ١، ص ١٧٢.

٢. ج ١، ص ٢٤٢.

٣. ج ١، ص ١٠٦.

٤. ج ١، ص ٥٤٤.

٥. ج ١، ص ١٣٧.

٦. ج ١، ص ١٣٧.

٧. ج ١، ص ١٣٧.

٨. ج ١، ص ١٣٧.

٩. ج ١، ص ١٣٧.

١٠. ج ١، ص ١٣٧.

١. ج ١، ص ١٧٢.

٢. ج ١، ص ٢٤٢.

٣. ج ١، ص ١٠٦.

٤. ج ١، ص ٥٤٤.

٥. ج ١، ص ١٣٧.

٦. ج ١، ص ١٣٧.

٧. ج ١، ص ١٣٧.

٨. ج ١، ص ١٣٧.

٩. ج ١، ص ١٣٧.

١٠. ج ١، ص ١٣٧.

الْحَاجَّةُ (ص) ١.

[١٠١] الْبَثُّ: الْقَطْعُ ٢.

[١٠٢] وَالسَّبَبُ: الْحَيْلُ. وَالسَّبَبُ أَيْضاً: كُلُّ شَيْءٍ يُتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ (ص) ٣.

[١٠٣] الْأَبْدُ: الدَّهْرُ. وَالْجَمْعُ الْأَبَادُ. وَالْأَبْدُ: الدَّائِمُ. وَالتَّأْيِيدُ: التَّخْلِيدُ (ص) ٤.

١٤. دُعَاؤُهُ ﷺ عَلَى الظَّالِمِينَ

[١٠٤] الظُّلْمُ: فِي الْأَصْلِ وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَحَلِّهِ وَهُوَ مَوْضِعُهُ. وَتَظَلَّمَنِي فَلَانُ: أَي

ظَلَّمَنِي. وَتَظَلَّمْتُ: اشْتَكَيْتُ ظُلْمَهُ (ص) ٥.

[١٠٥] الْحَظْرُ: الْحَجْرُ، وَهُوَ خِلَافُ الْإِيَاحَةِ. وَالْمَحْظُورُ: الْمَحْرُومُ (ص) ٧.

[١٠٦] يُقَالُ: نَهَكْتَهُ الْحُمَى، إِذَا أَجْهَدْتَهُ وَأَضْتَتْهُ وَنَقَصْتَهُ ٨ لَحْمَهُ. وَنَهَكَهُ: أَي بَالَعَ فِي

عُقُوبَتَيْهِ. وَأَنْتَهَاكَ الْحُرْمَةَ: تَنَاوَلَهَا بِمَا لَا يَجِلُّ (ص) ٩.

[١٠٧] حَجَزَةٌ يَحْجُزُهُ ١٠: أَي مَنَعَهُ (ص) ١١.

[١٠٨] الْبَطْرُ: الْأَشْرُ ١٢، وَهُوَ شِدَّةُ الْمَرْحِ ١٣ (ص) ١٤.

[١٠٩] الْعِرَّةُ: الْعُقْلَةُ ١٥. وَالْعَارُ: الْعَافِلُ. تَقُولُ مِنْهُ: اغْتَرَزْتَ يَارَجُلُ (ص) ١٦.

[١١٠] التَّكْبِيرُ وَالْإِنْكَارُ: تَغْيِيرُ الْمُتَنَكَّرِ (ص) ١٧.

[١١١] الْقُلُّ - بِالْفَتْحِ -: وَاحِدُ فُلُولِ السَّيْفِ وَهِيَ كُسُورٌ فِي حَدِّهِ (ص) ١٨.

- | | |
|--------------------|-----------------------------------|
| ٢. ج ١، ص ٢٤٢. | ١. ج ٣، ص ١٢٤٩. |
| ٤. ج ١، ص ٤٣٦. | ٣. ج ١، ص ١٤٥. |
| ٦. ج ٥، ص ١٩٧٧. | ٥. ش: - محلّه و. |
| ٨. ش: نقصت. | ٧. ج ٢، ص ٦٣٤. |
| ١٠. ق: حجره يحجره. | ٩. ج ٤، ص ١٦١٣. |
| ١٢. ق: الأسر. | ١١. ج ٢، ص ٨٦٩. |
| ١٤. ج ٢، ص ٥٩٢. | ١٣. ش: المرح؛ ق: الفرح؛ ص: المرح. |
| ١٦. ج ٢، ص ٧٦٨. | ١٥. ش: العقلة. |
| ١٨. ج ٥، ص ١٧٩٢. | ١٧. ج ٢، ص ٨٣٧. |

[١١٢] نَاوَاهُ: أَي غَادَاهُ، وَأَصْلُهُ الْهَمْزَةُ (ص) ١.

[١١٣] سَاعَ لَهُ مَا فَعَلَ: أَي جَاَزَ لَهُ ٢ ذَلِكَ (ص) ٣.

[١١٤] الْعَدْوَى: طَلَبْتُكَ إِلَى وَالٍ لِيُعَدِّيكَ ٤ عَلَى مَنْ ظَلَمَكَ، أَي يَسْتَقِيمَ مِنْهُ. يُقَالُ:

اسْتَعَدَيْتُ عَلَى فُلَانٍ الْأَمِيرَ فَأَعْدَانِي، أَي اسْتَعَنْتُ بِهِ عَلَيْهِ فَأَعَانَنِي عَلَيْهِ ٥. وَالاسْمُ مِنْهُ الْعَدْوَى، وَهِيَ الْمَعُونَةُ (ص) ٦.

[١١٥] الْحَنَقُ: الْغَيْظُ، وَالْجَمْعُ حِنَاقٌ، وَكَجَبَلٍ وَجِبَالٍ (ص) ٧.

[١١٦] الْجَلَلُ: الْأَمْرُ الْعَظِيمُ. وَالْجَلَلُ أَيْضاً: الْهَيْئُ وَهُوَ مِنَ الْأَضْدَادِ / 247a. قَالَ أَمْرُو

الْقَيْسِ لَمَّا قُتِلَ أَبُوهُ: «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ سِوَاهُ جَلَلٌ» أَي هَيْئٌ يَسِيرٌ (ص) ٨.

[١١٧] السُّوَاءُ: الْخَلَّةُ الْقَيْبِيحَةُ (ص) ٩.

[١١٨] وَجَدَ عَلَيْهِ مَوْجِدَةً، إِذَا غَضِبَ (ص) ١٠.

[١١٩] الرُّزْءُ: الْمُصِيبَةُ ١١، وَالْجَمْعُ: الْأَرْزَاءُ. وَرَزَأَتْ الرَّجُلَ أَرْزَوُهُ رُزْأً وَمَرْزِيئَةً، إِذَا

أَصَبَتْ مِنْهُ خَيْرًا (ص) ١٢.

[١٢٠] الْقُنُوطُ: الْيَأْسُ (ص) ١٣.

[١٢١] حَاضِرَتُهُ: جَائِئَتُهُ عِنْدَ السُّلْطَانِ وَهُوَ كَالْمُبَالِغَةِ ١٤ وَالْمُكَائِرَةِ (ص) ١٥ وَكَأَنَّهُ هُنَا

بِمَعْنَى الْمُمَانَعَةِ (س).

[١٢٢] إِضْطَرَّ إِلَى الشَّيْءِ أَي: أُلْجِيَ ١٦ إِلَيْهِ. إِضْطَرَّ إِلَى الشَّيْءِ: أَي مَسَّهُ ضَرَرٌ لَا يَزُولُ إِلَّا

بِوُجُودِهِ (س).

- | | |
|-----------------------|------------------------|
| ١. ج ٦، ص ٢٥١٧. | ٢. ق: جُوزِه. |
| ٣. ج ٤، ص ١٣٢٢. | ٤. ق: لِيَعِينِكَ. |
| ٥. ق: - عَلَيْهِ. | ٦. ج ٦، ص ٢٤٢١. |
| ٧. ج ٤، ص ١٤٦٥. | ٨. ج ٤، ص ١٦٥٩. |
| ٩. ج ١، ص ٥٦. | ١٠. ج ١، ص ٥٤٤. |
| ١١. ش: الْمَعْصِيَةِ. | ١٢. ج ١، ص ٥٣. |
| ١٣. ج ٣، ص ١١٥٥. | ١٤. ق: الْمَغَالِبَةِ. |
| ١٥. ج ٢، ص ٦٣٣. | ١٦. ج ٢، ص ٧٢٠. |

[١٢٣] أَرْضَيْتُهُ عَنِّي وَرَضَيْتُهُ - بِالتَّشْدِيدِ - أَيْضاً فَرَضِي^١. وَتَرَضَيْتُهُ: أَرْضَيْتُهُ بَعْدَ جُهْدٍ (ص)^٢.

[١٢٤] الَهْلَعُ: أَفْحَسُ الْجَزَعِ، وَهُوَ الْخَوْفُ (ص)^٣.

١٥. دُعَاؤُهُ ﷺ عِنْدَ الْمَرَضِ

[١٢٥] مَحَضْتُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ: خَلَصْتُهُ مِمَّا يَشْوِبُهُ. وَالتَّمْجِيسُ^٤: الْإِبْتِلَاءُ وَالِاخْتِيارُ (ص)^٥.

[١٢٦] التُّخْفَةُ: مَا اتَّخَفَتْ بِهِ غَيْرُكَ مِنَ الْبِرِّ وَاللُّطْفِ، وَكُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٍ أَهْدَيْتَهُ إِلَيْهِ (ص)^٦.

[١٢٧] عَمَسْتُهُ فِي الْمَاءِ وَغَيْرِهِ: إِذَا وَارَيْتَهُ فِيهِ (س).

[١٢٨] الْحَوْبُ - بِالضَّم - : الْإِثْمُ (ص)^٧.

[١٢٩] الرُّوْحُ: الرِّاحَةُ. وَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ: أَي رَحْمَةٌ وَرِزْقٌ (ص)^٨.

١٦. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا اسْتَقَالَ مِنْ دُنُوبِهِ

[١٣٠] أَوْقَرَهُ: أَي أَثْقَلَهُ. وَالْوَقْرُ - بِالْفَتْحِ -: الثَّقُلُ فِي الْأَذْنِ. وَالْوَقْرُ - بِالْكَسْرِ -: الْجِمْلُ (ص)^٩.

[١٣١] الْعَقْرُ - بِالتَّحْرِيكِ -: التُّرَابُ. وَعَقْرَهُ تَغْفِيرًا: أَي مَرَّعَهُ^{١٠} فِي التُّرَابِ (ص)^{١١}.

[١٣٢] حَابَ الرَّجُلِ حَيْبَةً: إِذَا لَمْ يَنْتَلِ مَا طَلَبَ (ص)^{١٢}.

[١٣٣] يُقَالُ: هَذَا دُونَ ذَاكَ: أَي أَقْرَبُ مِنْهُ (ص)^{١٣}.

٢. ج. ٦، ص. ٢٣٥٧.

٤. ق: التمجيس.

٦. ج. ٤، ص. ١٣٣٣.

٨. ج. ١، ص. ٣٤٨.

١٠. ش: مرغه.

١٢. ج. ١، ص. ١٢٣.

١. ق: فترضى.

٣. ج. ٣، ص. ١٣٠٨.

٥. ج. ٣، ص. ١٠٥٦.

٧. ج. ١، ص. ١١٦.

٩. ج. ٢، ص. ٨٤٨-٨٤٩.

١١. ج. ٢، ص. ٧٥١.

١٣. ج. ٥، ص. ٢١١٥.

[١٣٤] جَبَّهْتُهُ بِالْمَكْرُورِ: إِذَا اسْتَقْبَلْتَهُ بِهِ (ص) ١.

[١٣٥] وَجَبَ الْقَلْبُ وَجِيبًا: اضْطَرَبَ (ص) ٢.

[١٣٦] نَفَضْتُ الثُّوبَ وَالشَّجَرَ أَنْفَضَهُ نَفْضًا: إِذَا حَرَكَتَهُ لِيَقَعَ مَا عَلَيْهِ (ص) ٣ وَانْتَفَضَ

بِنَفْسِهِ: أَي تَحَرَّكَ حَرَكَةً قَوِيَّةً سَرِيعَةً (س).

[١٣٧] جَاَزَ الرَّجُلُ إِلَى اللَّهِ: أَي تَضَرَّعَ إِلَيْهِ. وَجَاَزَ أَي صَاخَ (ص) ٤.

[١٣٨] الْمَعَايِبُ: الْعُيُوبُ (ص) ٥ وَالْعَائِبُ: ذُو الْعَيْبِ. وَالْعَائِبَةُ: ذَاتُ الْعَيْبِ. وَكَأَنَّ

الْعَائِبَةُ صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ أَي الْخِصْلَةُ ٦ الْعَائِبَةُ (س).

[١٣٩] السَّنَارُ: الْعَيْبُ وَالْعَارُ (ص) ٧.

[١٤٠] الرَّشَادُ: خِلَافُ الْعَيْ (ص) ٨.

[١٤١] الْحِطُّ: النَّصِيبُ وَالْجِدُّ (ص) ٩.

[١٤٢] أَنَاهُ يُؤْنِيهِ إِينَاءً: أَي أُخْرَهُ وَحَبَسَهُ وَأَبْطَأَهُ. وَأَنَاهُ مِثْلُ قَنَاةٍ. وَأَنَاهُ اللَّيْلِ: سَاعَاتُهُ.

قَالَ الْأَخْفَشُ: وَاحِدُهَا إِنِّي مِثْلُ مِعَى وَأَمْعَاءُ (ص) ١٠.

[١٤٣] تَأَنَّى فِي الْأَمْرِ: أَي تَرَفَّقَ ١١ وَتَنَظَّرَ. وَاسْتَأَنَّى بِهِ: أَي انْتَهَرَ بِهِ (ص) ١٢.

[١٤٤] رَدَعْتُهُ عَنِ الشَّيْءِ أَرَدَعُهُ رَدْعًا فَارْتَدَعَ ١٣: أَي كَفَفْتُهُ فَكَفَّ (ص) ١٤.

[١٤٥] الْإِفْلَاحُ عَنِ الْأَمْرِ: الْكَفُّ عَنْهُ. يُقَالُ: أَفْلَحَ فَلَانٌ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ (ص) ١٥.

[١٤٦] خَلَقَ الثُّوبُ - بِالضَّم - خُلُوقَةً: أَي رَثٌ وَبَلِيَّةٌ. وَأَخْلَقْتُهُ: أَي خَلَقْتُهُ ١٦

٢. ج ١، ص ٢٣٢.

٤. ج ٢، ص ٦٠٧.

٦. ش: الخصلة.

٨. ج ١، ص ٤٧١.

١٠. ج ٦، ص ٢٢٧٣.

١٢. همان.

١٤. ج ٣، ص ١٢١٨.

١٦. ش: جعلته.

١. ج ٦، ص ٢٢٣٠.

٣. ج ٣، ص ١١٠٩.

٥. ج ١، ص ١٩٠.

٧. ج ٢، ص ٧٠٤.

٩. ج ٣، ص ١١٧٢.

١١. ش: ترفق.

١٣. ش: فارتدع.

١٥. ج ٣، ص ١٢٧٠.

خَلْقًا (ص) ١.

[١٤٧] الشَّنَاعَةُ: الفِطَاعَةُ والقَبَاحَةُ. وقد شَنَّعَ الشَّيْءُ - بالضم - فهو شَنِيعٌ

وَأَشْنَعُ (ص) ٢.

[١٤٨] التَّهَوُّرُ: الوُقُوعُ فِي الشَّيْءِ بِقِلَّةِ مُبَالَاةٍ / 247b (ص) ٣.

[١٤٩] رَجُلٌ يَقْطُ: أَي مُتَيَقِّظٌ ٤ حَذِرٌ. وَأَيْقَظْتُهُ مِنْ نَوْمِيهِ: أَي نَبَّهْتُهُ (ص) ٥.

[١٥٠] التَّرْقُبُ ٦ وَالإِزْتِقَابُ: الإِزْتِنَازُ (ص) ٧.

[١٥١] التَّوْبِيخُ: التَّهْدِيدُ والتَّأْيِيبُ والتَّعْيِيرُ ٨ (ص) ٩.

[١٥٢] إِسْتَرْقَى مَمْلُوكَهُ، وَأَرْقَاهُ، وَهُوَ تَقِيضُ أَعْتَقَهُ (ص) ١٠.

[١٥٣] الشُّفْرُ ١١ - بالضم -: وَاحِدُ أَشْفَارِ العَيْنِ، وَهِيَ حُرُوفُ الأَجْفَانِ الَّتِي يَنْبُتُ عَلَيْهَا

الشُّعْرُ، وَهُوَ الهُدْبُ (ص) ١٢.

[١٥٤] النَّحْبُ: المَدَّةُ وَالوَقْتُ. يُقَالُ: قَضَى فُلَانٌ نَحْبَهُ. وَالنَّحِيْبُ: رَفَعَ الصَّوْتِ

بِالْبَكَاءِ. وَالإِزْتِيحَابُ مِثْلُهُ (ص) ١٣.

[١٥٥] الإِزْتِيحَابُ: إِتْفَاحٌ فِي عَصَبِ الدَّابَّةِ، وَيَكُونُ ذَلِكَ مِنْ أَعْظَمِ ١٤ التَّعَبِ (ص) ١٥.

[١٥٦] الصَّلْبُ: الظَّهْرُ (ص) ١٦.

[١٥٧] تَفَقَّأَ: أَي انْفَجَرَ وَسَالَ مَا فِيهِ (ص).

[١٥٨] حَدَقَةُ العَيْنِ: سَوَادُهَا الأَعْظَمُ، وَالجَمْعُ حَدَقٌ وَحِدَاقٌ ١٧ (ص) ١٨.

٢. ج ٣، ص ١٢٣٩.

٤. ش: مننفظ.

٦. ق: الترتب.

١. ج ٤، ص ١٤٧٢.

٣. ج ٢، ص ٨٥٦.

٥. ج ٣، ص ١١٨١.

٧. ج ١، ص ١٣٨.

٨. ق و ش: التعيير ؛ ص :- التعيير (ظاهراً افزوده ابن ادريس است).

١٠. ج ٤، ص ١٤٨٤.

٩. ج ١، ص ٤٣٤.

١٢. ج ٢، ص ٧٠١.

١١. ق و ش: الشفرة.

١٤. ش: أعظم.

١٣. ج ١، ص ٢٢٢.

١٦. ج ١، ص ١٦٣-١٦٤.

١٥. ج ٢، ص ٨٢٩.

١٨. ج ٤، ص ١٤٥٦.

١٧. ق: أحداق.

[١٥٩] كَلَّمْتُ مِنَ الشَّيْءِ: أَي عَيَّبْتُ (ص) ١.

[١٦٠] الْأَفَاقُ: التَّوَاحِي ٢.

[١٦١] تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ: غَمَّرَهُ بِهَا. وَتَعَمَّدْتُ فَلَانًا: أَي سَتَرْتُ مَا كَانَ مِنْهُ

وَعَطَيْتُهُ (ص) ٢.

[١٦٢] فَضَحَهُ ٣ فَافْتَضَحَ: إِذَا انْكَشَفَ ٥ مَسَاوِيَهُ. وَالاسْمُ: الْفَضِيحَةُ (ص) ٦.

[١٦٣] تَأَنَّى فِي الْأَمْرِ: أَي تَرَفَّقَ ٧ وَتَنَطَّرَ (ص) ٨.

[١٦٤] الْحِلْمُ - بِالْكَسْرِ -: الْعَفْوُ وَتَرْكُ الْمُؤَاخَذَةِ فِي الْحَالِ (س).

[١٦٥] الْإِفْضَالُ: الْإِحْسَانُ. وَأَفْضَلَ عَلَيْهِ وَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِمَعْنَى، أَي أَحْسَنَ إِلَيْهِ (ص) ٩.

[١٦٦] الْكَذْرُ: خِلَافُ الصُّفْوِ. وَكَذَلِكَ تَكْدَّرَ (ص) ١٠.

[١٦٧] الطَّلِيْقُ: الْأَسِيرُ الَّذِي أُطْلِقَ عَنْهُ إِسَارَةٌ وَحُلِّيَ سَبِيلَهُ (ص) ١١.

[١٦٨] [العنق ١٢: الكرم والحريئة] ١٣.

١٧. دُعَاؤُهُ ﷺ عَلَى الشَّيْطَانِ

[١٦٩] نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنَهُمْ يَنْزَعُ نَزْعًا: أَي أَفْسَدَ وَأَعْرَضَ (ص) ١٤.

[١٧٠] الْكَيْدُ: الْمَكْرُ. كَادَهُ يَكِيدُهُ ١٥ مَكِيدَةً. وَالْمَكَائِدُ جَمْعُ مَكِيدَةٍ (ص) ١٦ وَالْكَيْدُ

هُوَ أَنْ يَفْعَلَ مِنْ جَنَى عَلَيْكَ فِعْلًا يُقَابِلُ جُنَايَتَهُ بِغَيْرِ شُعُورِهِ (س).

[١٧١] الْأُمِّيَّةُ: وَاحِدَةُ الْأَمَائِي. تَقُولُ: تَمَنَيْتُ الشَّيْءَ، وَتَمَنَيْتُ غَيْرِي. وَتَمَنَيْتُ

٢. ج ٥، ص ١٨١١.

١. ج ١، ص ٥١٤.

٣. ق: فضحة.

٤. ق: انكشفت.

٥. ج ١، ص ٣٩١.

٦. ق: توفق.

٦. ج ٦، ص ٢٢٧٣.

٩. ج ٥، ص ١٧٩١.

١٠. ج ٢، ص ٨٠٣-٨٠٤.

١١. ج ٤، ص ١٥١٨.

١٢. ق: العنق.

١٣. ج ٤، ص ١٣٢٧.

١٣. ج ٤، ص ١٥٢٠، ش: - { }

١٤. ج ١، ص ٥٣٠.

١٥. ق: يكيد.

الكتاب: قَرَأْتُهُ. ومنه قوله تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾^١.

[١٧٢] حَسَأْتُ الْكَلْبَ حَسْأً: أَي طَرَدْتُهُ (ص)^٢.

[١٧٣] الْكَيْبُ: الصَّرْفُ^٤ وَالْإِذْلَالُ. وَالتَّكْيِيبُ: التَّبْكِيْتُ. يُقَالُ: كَبَّتِ اللَّهُ الْعَدُوَّ: أَي

صَرَفَهُ وَأَذَلَّهُ (ص)^٥.

[١٧٤] رَدَمْتُ الثُّلَمَةَ أَرْدُمُهَا - بِالْكَسْرِ - أَي سَدَدْتُهَا. وَالرُّدْمُ: [الِاسْمُ وَ] ^٦هُوَ

السُّدُّ (ص)^٧.

[١٧٥] الْمُضْمَتُ: الَّذِي لَاجَوْفٌ لَهُ^٨ (ص)^٩.

[١٧٦] فَتَقَّتْ الشَّيْءَ فَتْقًا: أَي سَقَّقَتْهُ^{١٠} (ص)^{١١}.

[١٧٧] الْخَنْزُ: الْغَدْرُ (ص)^{١٢} وَهُوَ الْإِنْتِقَامُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ الْمُنتَقَمِ مِنْهُ (س).

[١٧٨] أَمْتَعَهُ اللَّهُ وَمَتَّعَهُ بِمَعْنَى، وَهُوَ الْإِنْتِفَاعُ (ص)^{١٣} بِالشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ تَكْلِيٍّ وَلَا

تَسْوِيئٍ (س)^{١٤}.

[١٧٩] الْهُدَى: الرَّشَادُ وَالِدَّلَالَةُ عَلَى الصَّوَابِ (ص)^{١٥}.

[١٨٠] سَوَّلْتُ لَهُ نَفْسَهُ أَمْرًا: أَي زَيَّنْتُهُ (ص)^{١٦}.

[١٨١] رَكَنَ إِلَيْهِ يَزْكُنُ رُكُونًا: أَي مَالَ إِلَيْهِ وَسَكَنَ وَوَثِقَ بِهِ (ص)^{١٧}.

[١٨٢] الدَّرْعُ: الدَّفْعُ (ص)^{١٨}.

[١٨٣] وَلَعْتُ بِهِ أَوْلَعْتُ وَلَعًا وَوَلُوعًا / 248a / : مَا زِلْتُ مُغْبِرًا بِهِ وَمُجِبًّا لِغَيْلِهِ (ص)^{١٩}.

٢. ج ٦، ص ٢٤٩٨.

٤. ش: الطرف.

٦. ق: - []

٨. ش: خوف.

١٠. ق: شققت.

١٢. ج ٢، ص ٦٤٢

١٤. ق: من.

١٦. ج ٥، ص ١٧٣٣.

١٨. ج ١، ص ٤٨.

١. سورة بقره، آية ٧٨.

٣. ج ١، ص ٤٧.

٥. ج ١، ص ٢٦٢.

٧. ج ٥، ص ١٩٣٠.

٩. ج ١، ص ٢٥٧.

١١. ج ٤، ص ١٥٣٩.

١٣. ج ٣، ص ١٢٨٢.

١٥. ج ٦، ص ٢٥٣٣.

١٧. ج ٥، ص ٢١٢٦.

١٩. ج ٣، ص ١٣٠٤.

[١٨٤] [الصَّاحِبُ بِالْجَنْبِ: صَاحِبُكَ] (ص) ١.

[١٨٥] يُبْطِئُ عَنِ الْأَمْرِ تَبْطِئًا: شَغَلَهُ عَنْهُ (ص) ٢. وَتَبْطِئُهُ عَنِ النَّهْوِضِ ٣ إِلَى أَمْرٍ كَذَا:

رَغَبَهُ فِي الْقُعُودِ (س).

[١٨٦] الْكَهْفُ: كَالْتَبِيتِ الْمُنْقُورِ ٤ فِي الْجَبَلِ. يُقَالُ: فَلَانَ كَهَفًا: أَي مَلَجًا (ص) ٥.

[١٨٧] نَاوَاهُ: أَي عَادَاهُ (ص) ٦.

١٨. دُعَاؤُهُ ﷻ إِذَا دُفِعَ عَنْهُ مَا يَحْذَرُ

[١٨٨] ظَلَلْتُ ٧ أَعْمَلُ كَذَا - بِالْكَسْرِ - ظُلُولًا، إِذَا عَمِلْتَهُ بِالنَّهَارِ (ص) ٨.

[١٨٩] الْوِزْرُ: الْإِثْمُ وَالثَّقَلُ (ص) ٩.

١٩. دُعَاؤُهُ ﷻ فِي الْإِسْتِسْقَاءِ

[١٩٠] الْغَيْثُ: الْمَطَرُ (ص) ١٠.

[١٩١] الْمَغْدِيقُ وَالْعَدَقُ: هُوَ الْمَاءُ الْكَثِيرُ (س).

[١٩٢] شَيْءٌ أَيْقٌ: أَي حَسَنٌ. وَأَنْقَبِي الشَّيْءُ: أَعْجَبَنِي. وَتَأَنَّقَ فِي الْأَمْرِ، إِذَا عَمِلَهُ ١١

بِإِتْقَانٍ ١٢ (ص) ١٣. فَالْمُؤَيَّقُ: الْمُعْجَبُ الْمُحَسَّنُ (س).

[١٩٣] يَنْعُ الثَّمَرُ ١٤ يَنْعَعُ وَيَنْعَعُ ١٥ يَنْعَا وَيُنُوعَا: أَي نَضِجَ، وَأَيْنَعَ مِثْلَهُ (ص) ١٦.

- ١ ج ١، ص ١٠١، ش: []
 ٢ ج ٣، ص ١١٧.
 ٣ ق: النهوض.
 ٤ ج ٤، ص ١٤٢٥.
 ٥ ج ٦، ص ٢٥١٧.
 ٦ ج ٥، ص ١٧٥٦.
 ٧ ج ١٠، ص ٢٨٩.
 ٨ ج ١٢، ق: بايقان.
 ٩ ج ٢، ص ٨٤٥.
 ١٠ ق: علمه.
 ١١ ج ٤، ص ١٤٤٧.
 ١٢ ق: التمر.
 ١٣ ج ٣، ص ١٣١٠.
 ١٤ ج ١٠، ص ١٠١، ش: []
 ١٥ ق: يينع.

[١٩٤] غَزَزَ الشَّيْءُ - بالضم - يَغْزُزُ، فهو غَزِيْرٌ: أي كَثِيْرٌ (ص) ١.

[١٩٥] لِلْسَّحَابِ دِرَّةٌ: أي صَبٌّ. والجمع دِرَرٌ (ص) ٢.

[١٩٦] الْوَابِلُ: الْمَطَرُ الشَّدِيْدُ ٣ (ص) ٤.

[١٩٧] الْقَوْتُ - بالضم -، وهو ما يَقُوْمُ به ٥ بَدَنُ الْإِنْسَانِ مِنَ الطَّعَامِ (ص) ٦.

[١٩٨] إِزْتَكَمَ الشَّيْءُ وَتَرَكَمَ: إِذَا اجْتَمَعَ. وَالرُّكَامُ وَالْمُتَرَكِمُ: الْمُجْتَمِعُ (ص) ٧.

[١٩٩] مَطَرٌ طَبَقَ: أي عَامٌ (ص) ٨.

[٢٠٠] الْمَجْلِجِلُ: السَّحَابُ الَّذِي فِيهِ صَوْتُ الرَّعْدِ. وَجَلَجَلْتُ الشَّيْءَ: إِذَا حَرَكْتَهُ

بِيَدِكَ (ص) ٩.

[٢٠١] الْوُذُقُ: الْمَطَرُ. وَقَدْ وَدَقَ يَدُقُ وَدَقًا: أَي قَطَرَ (ص) ١٠.

[٢٠٢] رَجُلٌ خَلَّابٌ وَخَلْبُوتٌ ١١: أَي خَدَّاعٌ كَذَّابٌ. وَالتَّبْرُقُ الْخُلْبُ: الَّذِي لَا غَيْثَ فِيهِ،

كَأَنَّهُ خَادِعٌ، وَمِنْهُ قِيلَ لِمَنْ يَعِدُّ وَلَا يُنَجِّزُ: إِنَّمَا أَنْتَ كَتْبَرِي خُلْبٍ. وَالْخُلْبُ: السَّحَابُ الَّذِي لَا مَطَرٌ فِيهِ ١٢.

[٢٠٣] أَمْرَعُ: أَي أَكْثَلُ أَوْ كَلَّا. أَنْبَتَ الْكَلَّا، وَهُوَ الْعُشْبُ (س).

[٢٠٤] الْجُبُّ: الْبَيْتُ الَّذِي لَمْ تُطَوَّ، وَجَمَعُهَا جِبَابٌ وَجِبَبَةٌ ١٣ (ص) ١٤. طَيَّيَ الْبَيْرُ

عِمَارَتَهُ ١٥ بِالْحَجَرِ أَوْ غَيْرِهِ لِوَحَادَةٍ أَوْ ضِعْفِهَا ١٦.

[٢٠٥] نَعَشَهُ اللَّهُ يَنْعِشُهُ ١٧ نَعْشًا: رَفَعَهُ (ص) ١٨. وَنَعَشَهُ بِكَذَا: لَدَّدَهُ بِهِ. ١٩ وَانْتَعَشَ

- | | |
|--------------------------------|----------------------|
| ١. ج. ٢، ص. ٧٧٠. | ٢. ج. ٢، ص. ٦٥٦. |
| ٣. ق: السديد. | ٤. ج. ٥، ص. ١٨٤٠. |
| ٥. ش: - به. | ٦. ج. ١، ص. ٢٦١. |
| ٧. ج. ٥، ص. ١٩٣٦. | ٨. ج. ٤، ص. ١٥١٢. |
| ٩. ج. ٤، ص. ١٦٥٩. | ١٠. ج. ٤، ص. ١٥٦٣. |
| ١١. ق: مغلوب؛ ش: خلوب؛ ص: متن. | ١٢. ج. ١، ص. ١٢٢. |
| ١٣. ش: - جباب وجيبة. | ١٤. ج. ١، ص. ٩٦. |
| ١٥. ش: عمارتها. | ١٦. ش: + جباب وجيبة. |
| ١٧. ق: - ينعشه. | ١٨. ج. ٣، ص. ١٠٢١. |
| ١٩. ق: - به. | |

بِكَذًا: أَي التَّدَّ (س).

[۲۰۶] نَهَضَ النَّبْتُ: أَي اسْتَوَى (ص) ^۱ فَهُوَ نَاهِضٌ وَنَهِيضٌ (س).

[۲۰۷] هَاضَ الْعَظْمُ يَهِيضُهُ هَيْضًا: أَي كَسَرَهُ بَعْدَ الْجُبُورِ، فَهُوَ مَهِيضٌ (ص) ^۲.

[۲۰۸] الضَّرْعُ لِكُلِّ ذَاتِ ظَلْفٍ أَوْ حُفِّ، يُزَادُ بِهِ التُّدْيُ (ص) ^۳.

[۲۰۹] الطَّلُّ: أضعف المطر. وطلَّة الرجل: امرأته ^۴.

[۲۱۰] السَّمُومُ: الرِّيحُ الحَارَّةُ. والجمع سَمَائِمٌ (ص) ^۵.

[۲۱۱] الحَسْمُ: القَطْعُ. ويقال: الحُسُومُ: السُّومُ ^۶. ويقال: اللَّيَالِي الحُسُومُ؛ لأنها تُقَطَّعُ

الحَيْرُ ^۷ عن أهلها (ص) ^۸.

[۲۱۲] الصُّوبُ: نَزُولُ المَطَرِ. والصَّيْبُ: السَّحَابُ ذُو الصُّوبِ. وصَابَ: أَي نَزَلَ.

وتقول: صَابَهُ المَطَرُ أَي أمطَرَ (ص) ^{۱۰}.

[۲۱۳] الأَجَّةُ: شِدَّةُ الحَرِّ وَتَوَهُّجِهِ. والجمع إَجَاجٌ، مِثْلُ جَفْنَةٍ وَجِفَانٍ. ومَاءٌ أَجَاجٌ: أَي

مِلْحٌ ^{۱۱} مَرٌّ (ص) ^{۱۲}.

۲۰. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي مَكَارِمِ الأَخْلَاقِ

[۲۱۴] المَوْفُورُ: الشَّيْءُ الثَّامُّ (ص) ^{۱۳}.

[۲۱۵] اسْتَفْرَغْتُ أَيامِي فِي كَذَا، إِذَا كَانَتْ بِجَمِيعِهَا مَبْدُوءَةً فِيهِ (س).

۱. ج. ۳، ص. ۱۱۱۱. ۲. ج. ۳، ص. ۱۱۱۳.

۳. ج. ۳، ص. ۱۲۴۹. ۴. ج. ۵، ص. ۱۷۵۲.

۵. ج. ۵، ص. ۱۹۵۴. ۶. ش: السُّوم.

۷. ش: الخبير. ۸. ج. ۵، ص. ۱۸۹۹.

۹. ص: دون (۴). به یقین این کلمه در صحاح «ذوه» بوده است ولی در نسخه چاپی که ما از آن استفاده کرده‌ایم اشتباه

ضبط شده است. ضبط صحیح کلمه رامی توان در مختار الصحاح، محمد بن عبد القادر، ص ۱۹۷ و نقل قول علامه

مجلسی از صحاح در بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۹۴ یافت. همچنین ر. ک: لسان العرب، ج ۱، ص ۵۳۴.

۱۰. ج. ۱، ص. ۱۶۴. ۱۱. ش: مالج.

۱۲. ج. ۱، ص. ۲۹۷. ۱۳. ج. ۲، ص. ۸۴۷.

[٢١٦] الْكِبِيرُ: التَّكْبِيرُ (س).

[٢١٧] الْعُجْبُ / 248b / هو أن يَخْصَلَ لِلْعَابِدِ^١ فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ عَبْدٌ كَثِيرًا (س).

[٢١٨] الْمَنْ: الْقَطْعُ، وَيُقَالُ: النَّقْصُ. وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»^٢. وَمَنْ

عَلَيْهِ مَنًّا: أَنْعَمَ عَلَيْهِ. وَمَنْ عَلَيْهِ مِنَّةٌ: أَيِ امْتَنَّ. يُقَالُ: الْمِنَّةُ تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ^٣ (ص) ٤.

[٢١٩] بِذَلَّةٍ: أَيِ مَبْدُؤَلًا (س).

[٢٢٠] الْفَخْرُ وَالْإِفْتِخَارُ: عَدُوُّ الصِّفَاتِ الْحَسَنَةِ (ص) ٥.

[٢٢١] رَزَعَتِ الْمَاشِيَةَ تَرَزَعُ رُزُوعًا: أَيِ أَكَلَتْ مَا شَاءَتْ. وَاسْمُ الْمَكَانِ مِنْهُ

مَرَزَعٌ (ص) ٦.

[٢٢٢] مَقَّتَهُ مَقْتًا: أَيِ أَبْغَضَهُ (ص) ٧.

[٢٢٣] الْأَكْرَوْمَةُ مِنَ الْكَرَمِ، كَالْأَعْجُوبَةِ مِنَ الْعَجَبِ (ص) ٨.

[٢٢٤] السَّنَانُ - بِالْفَتْحِ -: الْبُغْضُ (ص) ٩.

[٢٢٥] عَوٌّْ وَالِدَةٌ يَعْوُّ عَوْقًا وَمَعَقَّةٌ، فَهُوَ عَائٌّ (ص) ١٠ أَيِ سَبَّهُ وَشَتَمَهُ (س).

[٢٢٦] الْمِقَّةُ: الْمَحَبَّةُ. وَالْهَاءُ عَوْضٌ مِنَ الْوَاوِ (ص) ١١.

[٢٢٧] لَابَسْتُ الْأَمْرَ: خَالَطْتُهُ. وَلَا بَسْتُ فَلَانًا: عَرَفْتُ بَاطِنَهُ (ص) ١٢.

[٢٢٨] الْمَعَاشِرَةُ: الْمُخَالَطَةُ. وَكَذَلِكَ التَّعَاشُرُ. وَالِاسْمُ الْعِشْرَةُ (ص) ١٣.

[٢٢٩] صَهَدْتُهُ فَهُوَ مَضْهُودٌ وَمُضْطَهَدٌ: أَيِ ١٤ مَقْهُورٌ (ص) ١٥.

١. ق: العابد.

٣. ق وش: الضيعة. در ش ابتدا «الضيعة» بوده که آن را خط زده و به «الضيعة» بدل کرده اند.

٤. ج ٦، ص ٢٢٠٧.

٥. ج ٢، ص ٧٧٩.

٦. ج ٣، ص ١٢١٦.

٧. ج ١، ص ٢٦٦.

٨. ج ٥، ص ٢٠٢١.

٩. ج ٥، ص ٢١٤٦.

١٠. ج ٤، ص ١٥٢٨.

١١. ج ٤، ص ١٥٦٨.

١٢. ج ٢، ص ٩٧١.

١٣. ج ٢، ص ٧٤٧.

١٤. ج ١، ص ٤٩٨.

٢. سورة فصلت، آية ٨

١٤. ش: الني.

[٢٣٠] قَصَبَهُ: أَي عَبَّاهُ (ص) ١.

[٢٣١] الظَّفَرُ: القَوْزُ (ص) ٢.

[٢٣٢] المَكْرُ: الإِخْتِيَالُ والخَدِيعَةُ (ص) ٣.

[٢٣٣] عِنْدَ يَغْنَدُ - بالكسر - عُنُوداً: أَي خَالَفَ وَرَدَّ الحَقَّ وهو يَغْرِفُهُ، فهو عَنِيدٌ وَعَانِدٌ (ص) ٤.

[٢٣٤] العِشُّ: خِلافُ النُّضحِ (ص) ٥.

[٢٣٥] الأَغْضَاءُ: إِذْنَاءُ الجُفُونِ بَعْضُهَا من بَعْضِ (ص) ٦.

[٢٣٦] الجِلِيَّةُ: ما يُتْرَى به. ومنه سَيْفٌ مُحَلَى (س).

[٢٣٧] [المَعْرَةُ: الإِثْمُ (ص)] ٧.

[٢٣٨] عُدْتُ بِفُلَانٍ وَاسْتَعَدْتُ بِهِ: أَي لَجَأْتُ إِلَيْهِ. وهو عِيَاذِي: أَي مُلْجِيي. وقولهم

مَعَاذَ اللَّهِ: أَي أَعُوذُ بِاللَّهِ مَعَاذاً، تَجْعَلُهُ بَدَلاً من اللَّفْظِ بِالفِعْلِ^٨؛ لِأَنَّهُ مُصَدَّرٌ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ مُسْتَعْمَلٍ فِي^٩ مِثْلِ سُبْحَانَ اللَّهِ (ص) ١٠.

[٢٣٩] الذَّرْءُ - بالفتح -: كُلُّ ما اسْتَنْزَتْ بِهِ. يُقال: أَنَا فِي ظِلِّ فُلَانٍ وَفِي ذَرْئِهِ: أَي كَنَفِهِ

وَسِثْرِهِ. وَذَرَى الشَّيْءَ - بالضم -: أَعَالِيهِ. الوَاحِدَةُ ذُرْوَةٌ وَذُرْوَةٌ أَيضاً (ص) ١١.

[٢٤٠] الدَّعَةُ: مُصَدَّرٌ من وَدَعَ يَدْعُ دَعَةً. وَالهُاءُ عِوَضٌ من الواوِ (ص) ١٢ وَيُرَادُ بِهِ

العَيْشُ الهَنِيءُ^{١٣} الَّذِي لا نَكَدُ فِيهِ (س) ١٤.

[٢٤١] وَسَمَهُ يَسِمُهُ وَسَمَةً: إِذَا أَثَّرَ فِيهِ بِسِمَةٍ وَكَيْ. وَالهُاءُ عِوَضٌ من الواوِ (ص) ١٥.

٢. ج. ٢، ص ٧٣٠.

٤. ج. ١، ص ٥١٠.

٦. ج. ٦، ص ٢٤٤٧.

٨. ش: بالعمل.

١٠. ج. ٢، ص ٥٦٧-٥٦٦.

١٢. ج. ٣، ص ١٢٩٥.

١٤. ق: ص.

١. ج. ١، ص ٢٠٣.

٣. ج. ٢، ص ٨١٩.

٥. ج. ٣، ص ١٠١٣.

٧. ج. ٢، ص ٧٤٢. ش: [] .

٩. ش: -في.

١١. ج. ٦، ص ٢٢٤٥.

١٣. ش: المهني.

١٥. ج. ٥، ص ٢٠٥١.

[٢٢٢] المِنْخَةُ: العَطِيَّةُ (ص) ١.

[٢٢٣] الكُدُّ: الشَّدَّةُ فِي الْعَمَلِ وَطَلَبِ الْكَنْسِ (ص) ٢.

[٢٢٤] النَّدُّ - بِالْكَسْرِ -: الْمِثْلُ وَالنُّظِيرُ (ص) ٣.

[٢٢٥] الْإِضْرُ: الذَّنْبُ وَالثَّقَلُ ٤.

[٢٢٦] الْبِسَاؤُ وَالْبِسَارَةُ: الْغِنَى. وَقَدْ أُبْسِرَ الرَّجُلُ: أَيِ اسْتَعْنَى (ص) ٥.

[٢٢٧] قَتَرَ عَلَى عِبَالِهِ يَقْتَرُ وَيَقْتَرُ قَتْرًا وَقَتْرًا: أَيِ ضَيَّقَ عَلَيْهِمْ فِي النَّفَقَةِ. وَكَذَلِكَ

التَّقْتِيرُ وَالْإِقْتَارُ (ص) ٦.

[٢٢٨] فَتَنَّتَهُ الْمَرْأَةُ: إِذَا دَلَّهَتْهُ وَخَيَّرَتْهُ. وَالتَّدْلِيَةُ ٧: ذَهَابُ الْعَقْلِ مِنَ الْهَوَى. يُقَالُ: دَلَّهَتْهُ

249a / الْحُبُّ: أَيِ خَيَّرَهُ وَأَذْهَبَتْهُ ٩. وَالذَّهْشُ ١٠: التَّخْيِيرُ (ص) ١١.

[٢٢٩] الْوَرَعُ - بِكَسْرِ الرَّاءِ ١٢ -: الرَّجُلُ التَّقِيُّ (ص) ١٣.

[٢٥٠] [السَّبِيلُ: الطَّرِيقُ. وَالْجَمْعُ سُبُلٌ. يَذْكَرُ وَيؤنثُ] ١٤.

[٢٥١] النَّهْجُ: الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ، وَكَذَلِكَ الْمَنْهَجُ وَالْمِنْهَاجُ (ص) ١٥.

٢١. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا أَخْرَجَهُ أَفْرُ

[٢٥٢] الضَّرِيرُ: صَاحِبُ الضَّرْوَرَةِ وَيُرَادُ بِهِ شَدِيدُ الْإِحْتِيَاجِ (ص).

[٢٥٣] الْحَقِيرُ: الصَّغِيرُ الذَّلِيلُ (ص) ١٦.

[٢٥٤] [رَجُلٌ مَهِينٌ: أَيِ حَقِيرٌ] ١٧

٢. ج. ١، ص ٥٢٧.

٤. ج. ٢، ص ٥٧٩.

٦. ج. ٢، ص ٧٨٦.

٨. ق. وش: + من.

١٠. ق. أدعشه.

١٢. ق. - الراء.

١٤. ق. - []

١٦. ج. ٢، ص ٦٣٥

١. ج. ١، ص ٤٠٨.

٣. ج. ١، ص ٥٤٠.

٥. ج. ٢، ص ٨٥٨.

٧. ق. التدلية.

٩. ج. ٦، ص ٢٢٣١.

١١. ج. ٣، ص ١٠٠٦.

١٣. ج. ٣، ص ١٢٩٦.

١٥. ج. ١، ص ٣٤٦.

١٧. ج. ٦، ص ٢٢١٠. ق. - []

[٢٥٥] الدُّخُورُ: الصَّغَارُ والدُّلُّ. يقال: دَخَرَ الرَّجُلُ - بالفتح - فهو دَاخِرٌ. وأدْخَرَهُ

غَيْرُهُ (ص) ١.

[٢٥٦] لَأَى لَأَيًا: أَي أَبْطَأَ بَطْأً. واللَّوَاءُ: الشَّدَّةُ ٢.

[٢٥٧] الوَجَلُ: الخَوْفُ (ص) ٣.

[٢٥٨] شَعَرْتُ بِالشَّيْءِ - بالفتح - أَشَعَّرْتُ بِهِ شَيْعْرًا: أَي فَطَنْتُ لَهُ. ومنه قولهم: لَيْتَ

شَيْعِرِي: أَي لَيْتَنِي عَليْمْتُ (ص) ٤.

[٢٥٩] فَجَرَ فُجُورًا: أَي فَسَقَ. وَفَجَرَ: أَي كَذَبَ، وَأَضْلَهُ المَيْلُ. والفَاجِرُ:

المَائِلُ (ص) ٥.

[٢٦٠] المِنَّةُ: النُّعْمَةُ (س) ٦.

[٢٦١] اليَدُ: القُوَّةُ. واليَدُ: النُّعْمَةُ والإِحْسَانُ ٧.

٢٢. دُعَاؤُهُ ﷺ عِنْدَ الشَّدَّةِ

[٢٦٢] تَجَهَّمَةٌ: اسْتَقْبَلَةٌ بما يَكْرَهُ. وَتَجَهَّمَةٌ: كَلَّحَ فِي وَجْهِهِ ٨. والكَلُوحُ: تَكَسَّرُ ٩ فِي

عُبُوسٍ (ص) ١٠.

[٢٦٣] حَصْرَنِي ١١ والشَّيْءُ وَأَخَصْرَنِي: أَي حَبَسَنِي (ص) ١٢.

[٢٦٤] الجُرْأَةُ: مِثْلُ الجُرْزَعَةِ وَهِيَ الشَّجَاعَةُ (ص) ١٣.

[٢٦٥] كَلَّاهُ اللهُ كِلَاءَةً - بالكسر - حَفِظَهُ وَحَرَسَهُ. يقال: اذْهَبْ فِي كِلَاءَةِ اللهِ. واكْتَلَأْتُ

مِنْهُمْ: أَي اخْتَرَسْتُ (ص) ١٤.

٢. ج ٢، ص ٢٤٧٨.

٤. ج ٢، ص ٦٩٩.

٦. ج ٥، ص ٢٠٤١: النعمة: المنة.

٨. ج ٥، ص ١٨٩٢.

١٠. ج ١، ص ٣٩٩.

١٢. ج ٢، ص ٦٣٢.

١٤. ج ١، ص ٦٩.

١. ج ٢، ص ٦٥٥.

٣. ج ٥، ص ١٨٤٠.

٥. ج ٢، ص ٧٧٨.

٧. ج ٦، ص ٢٥٤٠.

٩. ق: تكسر.

١١. ق: حصر بي.

١٣. ج ١، ص ٤٠.

[٢٦٦] المَقْدِرَةُ: القُدْرَةُ^١.

[٢٦٧] الشَّبِيهَةُ: الإلتِبَاسُ. والمُشْتَبِهَاتُ^٢ من الأُمُورِ: المُشْكِلَاتُ^٣. المُتَشَابِهَاتُ:

المُتَمَايِلَاتُ (ص)^٤.

[٢٦٨] التَّحْفُظُ: التَّيَقُّظُ^٥ وَقِلَّةُ العَقْلَةِ (ص)^٦.

[٢٦٩] تَحَرُّسْتُ من فُلَانٍ وَاحْتَرَسْتُ بمعنى تَحَفَّظْتُ منه (ص)^٧.

[٢٧٠] انْحَطَّتِ النَّاقَةُ فِي سَيْرِهَا: أَي أَسْرَعَتْ (ص)^٨.

[٢٧١] الإِخْلَاصُ فِي الطَّاعَةِ: تَزَكُّ الرِّيَاءِ (ص)^٩.

٢٣. دُعَاؤُهُ ﷺ بِالْعَافِيَةِ

[٢٧٢] السَّامَةُ: الخَاصَّةُ. يُقَالُ: كَتَبَ السَّامَةَ وَالْعَامَّةَ (ص)^{١٠}.

[٢٧٣] المِلْمَةُ وَالْمَلَامَةُ^{١١}: النَّازِلَةُ من نَوَازِلِ الدُّنْيَا^{١٢} (ص)^{١٣}.

[٢٧٤] الهَامَةُ: وَاحِدَةُ الهَوَامِّ. وَلَا يَقَعُ هَذَا الاسمُ إِلا عَلَى المَحْوُوفِ مِنَ الأَخْنَاشِ^{١٤}

(ص)^{١٥}.

[٢٧٥] المُرُودُ عَلَى الشَّيْءِ: المُرُونُ^{١٦} عَلَيْهِ. وَالمَارِدُ: العَاطِي. وَالعَاطِي: المُتَكَبِّرُ. وَعَتَا

الشَّيْخُ: كَبَّرَ وَوَلَّى^{١٧}. وَقَدْ مَرَدَ الرَّجُلُ - بِالضَّم - مَرَادَةً: فَهُوَ مَارِدٌ وَمَرِيدٌ (ص)^{١٨}.

[٢٧٦] أَتَرَفَّتْ^{١٩} النُّعْمَةُ: أَي أَطْعَمَتْهُ^{٢٠} وَكُلُّ مُجَاوِزٍ^{٢١} حَدِّهِ فِي العِضْيَانِ^{٢٢} فَهُوَ

١. ج. ٢، ص. ٧٨٧.

٢. ق: المشبهات.

٣. ج. ٦، ص. ٢٢٣٦.

٤. ج. ٣، ص. ١١٧٢.

٥. ج. ٣، ص. ١١١٩.

٦. ج. ٥، ص. ١٩٥٤.

٧. ق: الدنية.

٨. ج. ١٤، ص. ١٠٣٧.

٩. ج. ٥، ص. ٢٠٣٢.

١٠. ج. ٥، ص. ٢٠٦٢.

١١. ج. ٦، ص. ٢٤١٨ (العاني).

١٢. ق: أتوفته.

١٣. ق: مجاور.

١٤. ق: عن الحد.

١٥. ق: المشكلات.

١٦. ش: التيقض.

١٧. ج. ٢، ص. ٩١٣.

١٨. ج. ٣، ص. ١٠٣٧.

١٩. ش: اللامة: ص: -.

٢٠. ج. ٥، ص. ٢٠٣٢.

٢١. ج. ٥، ص. ٢٠٦٢.

٢٢. ج. ٦، ص. ٢٤١٨ (العاني).

٢٣. ق: أتوفته.

٢٤. ق: مجاور.

٢٥. ق: عن الحد.

طَاعَ (ص) ١.

[٢٧٧] خَطَرَ الشَّيْءُ بِقَلْبِي: أَي حَصَلَ (س).

[٢٧٨] فَمَعْنُهُ وَأَقَمَعْتُهُ^٢ بِمَعْنَى: فَهَزْتُهُ وَأَذَلَلْتُهُ (ص) ٣.

[٢٧٩] الدَّخْرُ: الطَّرْدُ وَالِإِبْعَادُ (ص) ٤.

[٢٨٠] لَمَزَةٌ يَلْمِزُهَا، إِذَا صَرَبَتْ وَدَفَعَتْ^٥. وَلَهَزَتْ^٦ الْقَوْمَ: أَي خَالَطْتَهُمْ وَدَخَلَتْ^٧

بَيْنَهُمْ (ص) ٨.

[٢٨١] الرَّاجِلُ: خِلَافُ الْفَارِسِ. وَالْجَمْعُ رَجُلٌ، مِثْلُ صَاحِبٍ وَصَخْبٍ^٩.

٢٣. دُعَاؤُهُ ﷺ لِأَبِيهِ

[٢٨٢] [العسوف^{١٠}: الظلوم (ص)] ١١.

[٢٨٣] الوَسْنُ: النَّعَاسُ. وَالْوَسْنَانُ: النَّعْسَانُ (ص) ١٢.

[٢٨٤] خَفِضَ الصَّوْتِ^{١٣}: غَضَّهُ. يُقَالُ: خَفِضَ عَلَيْكَ الْقَوْلَ، وَخَفِضَ عَلَيْكَ: أَي

هَوَّنَ (ص) ١٤.

[٢٨٥] الْعَرِيكَةُ: الطَّبِيعَةُ. وَفُلَانٌ لَيْنُ الْعَرِيكَةِ، إِذَا / 249b كَانَ سَلِساً (ص) ١٥.

[٢٨٦] [الْوُطَيْفَةُ: مَا يُقَدَّرُ لِلْإِنْسَانِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ رِزْقٍ أَوْ طَعَامٍ أَوْ غَيْرِهِ (ص)] ١٦.

[٢٨٧] الْحَتْمُ: إِحْكَامُ الْأَمْرِ. وَالْحَتْمُ: الْقَضَاءُ (ص) ١٧.

[٢٨٨] عَزَمْتُ عَلَى كَذَا عَزْماً: إِذَا أَرَدْتُ فِعْلَهُ وَقَطَعْتُ عَلَيْهِ^{١٨}. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

- | | |
|---------------------------|-----------------------|
| ٢. ق: أفعته. | ج ١. ٦. ص ٢٤١٢. |
| ٤. ج ٢. ص ٦٥٥. | ج ٣. ص ١٢٧٢. |
| ٦. ق و ش: لمزت. | ج ٢. ص ٨٩٢. |
| ٨. ج ٢. ص ٨٩٢. | ق: خالفهم ودخل. |
| ١٠. ق: الغشوم. | ج ٤. ص ١٧٠٥. |
| ١٢. ج ٦. ص ٢٢١٤. | ج ٤. ص ١٤٠٣. ش: [] . |
| ١٤. ج ٣. ص ١٠٧٥. | ١٣. ق: المصوت. |
| ١٦. ج ٤. ص ١٢٣٩. ش: [] . | ١٥. ج ٤. ص ١٥٩٩. |
| ١٨. ق: على ذلك. | ج ٥. ص ١٨٩٢. |

﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾^١ أَي صَرِيحَةً [أمر] (ص) ٢.

٢٥. دُعَاؤُهُ ﷺ لِوَالِدَيْهِ

[٢٨٩] الْوَالِدُ: قَدْ يَكُونُ وَاحِدًا وَجَمْعًا، وَكَذَا الْوَالِدُ - بِالضَّم - وَقَدْ يَكُونُ الْوَالِدُ جَمْعٌ وَوَالِدٌ كَأَسَدٍ وَأَسَدٍ. وَالْوَالِدُ - بِالْكَسْرِ - لُغَةٌ فِي الْوَالِدِ^٣.

[٢٩٠] أَوْدَ الشَّيْءِ - بِالْكَسْرِ - يَأْوُدُ^٤ أَوْدًا: أَي اغْوَجَ. وَتَأْوُدُ: تَعْوَجُ. وَآذَنِي الْجِمْلُ^٥ يُوَوِّدُنِي أَوْدًا: أَي أَثْقَلْنِي (ص) ٦.

[٢٩١] الْعَصْدُ: السَّاعِدُ، وَهُوَ مِنَ الْمِرْفَقِ إِلَى الْكَيْفِ. وَعَصْدَتُهُ أَعْضُدُهُ: أَعْتَنَتْهُ. وَالْمُعَاصَدَةُ: الْمُعَاوَنَةُ (ص) ٧.

[٢٩٢] يُقَالُ: حَدَبَ عَلَيْهِ وَتَحَدَّبَ عَلَيْهِ: أَي تَعَطَّفَ عَلَيْهِ (ص) ٨.

[٢٩٣] ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ: وَوَلَدُهُ^٩.

[٢٩٤] يُقَالُ: فَلَانَ حَبَالًا عَلَى أَهْلِهِ: أَي عَنَاءً. وَالْحَبَالُ أَيْضًا: الْقَسَادُ^{١٠}.

[٢٩٥] السُّؤْلُ^{١١}: مَا يَسْأَلُهُ الْإِنْسَانُ^{١٢}.

٢٦. دُعَاؤُهُ ﷺ لِجِيزَانِهِ وَأَوْلِيَانِهِ

[٢٩٦] [تَبَدَّتْ الشَّيْءُ أَنْبُدُهُ: إِذَا أَلْقَيْتَهُ مِنْ يَدِكَ. وَنَابَذَهُ الْحَرْبُ: أَي كَاشَفَهُ (ص) ١٣].

الْمُكَاشِفُ: الَّذِي لَمْ يُدَاهِنْ (س) ١٤.

[٢٩٧] الْكَافَّةُ: الْجَمِيعُ. يُقَالُ: لَقَيْتُهُمْ كَافَّةً: أَي كُلَّهُمْ^{١٥}.

٢. ج ٥، ص ١٩٨٥.

٣. ق و ش: أود الشيء يأود بالكسر.

٤. ج ١، ص ٤٣٩.

٥. ج ١، ص ١٠٨.

٦. ج ٤، ص ١٦٨٢.

٧. ج ٥، ص ١٧٢٣.

٨. ق: ص.

١. سورة طه، آية ١١٥.

٢. ج ١، ص ٥٥٠ - ٥٥١.

٣. ق: أودني الجمال.

٤. ج ١، ص ٥٠٦.

٥. ج ٢، ص ٦٦٣.

٦. ق: السؤال.

٧. ج ٢، ص ٥٧١.

٨. ج ٤، ص ١٤٢٢. ش: - []

٢٧. دُعَاؤُهُ ﷺ لِأَهْلِ الشُّغُورِ

- [٢٩٨] الثُّغْرُ: مَوْضِعٌ مِنْ فُرُوجِ الْبُلْدَانِ (ص) ^١الَّذِي يُخَافُ مَجِيءَ الْعَدُوِّ مِنْهَا (س).
- [٢٩٩] حَمَيْتُهُ حِمَايَةٌ: أَي دَفَعْتُ عَنْهُ. وَاسْمُ الْفَاعِلِ الْحَامِي، وَالْجَمْعُ حُمَاةٌ ^٢(ص).
- [٣٠٠] شَيْءٌ سَابِعٌ: أَي كَامِلٌ وَافٍ. وَسَبَعَتِ ^٤النُّعْمَةُ تَسْبِعُ - بِالضَّمِّ - سُبُوغًا. وَأَسْبَغَ اللَّهُ عَلَيْهِ النُّعْمَةَ: أَي أَتَمَّهَا، وَإِسْبَاغُ الْوُضُوءِ: أَي إِتْمَامُهُ (ص) ^٥.
- [٣٠١] شَحَذْتُ السُّكَيْنَ ^٦أَشَحَذُهُ شَحْدًا: أَي حَدَدْتُهُ الْمَشْحَدُ: الْمِسْنُ (ص) ^٧.
- [٣٠٢] الْحَوْرَةُ: النَّاحِيَةُ. وَحَوْرَةُ الْمُلْكِ: بَيْضَتُهُ (ص) ^٨.
- [٣٠٣] حَامِ الطَّيْرِ وَغَيْرِهِ حَوْلُ الشَّيْءِ يَحُومُ حَوْماً وَحَوْماً ^٩: دَارَ. وَحَوْمَةُ الْقِتَالِ: مُعْظَمَتُهُ، وَكَذَلِكَ حَوْمَةُ الْمَاءِ وَالرَّمْلِ وَغَيْرِهِ (ص) ^{١٠}.
- [٣٠٤] أَلْفَتْ بَيْنَ الشُّبْنَيْنِ ^{١١}تَأْلِفًا، فَتَأْلَفَا وَاتْتَلَفَا (ص) ^{١٢}إِذَا تَحَابَّا ^{١٣}بَعْدَ ^{١٤}الْمُنَافَرَةِ (س).
- [٣٠٥] التَّذْيِيرُ فِي الْأَمْرِ: أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَا يُؤْوِلُ إِلَيْهِ عَاقِبَتُهُ (ص) ^{١٥}فَتَفْعَلُهُ عَلَى وَجْهِ لَا يَلْحَقُهُ الْفَسَادُ (س).
- [٣٠٦] الْمُؤَاتَرَةُ ^{١٦}: الْمُتَابَعَةُ. وَلَا يَكُونُ إِلَّا إِذَا وَقَعَ بَيْنَهُمَا فِتْرَةٌ وَإِلَّا فَهِيَ مُدَارَكَةٌ وَمُواصَلَةٌ ^{١٧}.
- [٣٠٧] الْمِبْرَةُ ^{١٨}: الطَّعَامُ يَمْتَارُهُ ^{١٩}الْإِنْسَانُ. وَقَدْ مَارَ لِأَهْلِهِ يَمِيرُهُمْ مَسِيرًا، إِذَا أَتَاهُمْ

٢. ج. ٢، ص. ٦٠٥. ق: جمع حامي وحماة.

٤. ش: أسبغت.

٦. ش: المسكين.

٨. ج. ٢، ص. ٨٧٣.

١٠. ج. ٥، ص. ١٩٠٨.

١٢. ج. ٤، ص. ١٣٣٢.

١٤. ش: -بعد.

١٦. ش: المتواترة.

١٨. ش: + إعطاء.

١. ج. ٢، ص. ٦٠٥.

٣. ج. ٦، ص. ٢٣١٩.

٥. ج. ٤، ص. ١٣٢١.

٧. ج. ٢، ص. ٥٦٥.

٩. ق: -وحومانا.

١١. ق: + تألفاً.

١٣. ق: تحلباً.

١٥. ج. ٢، ص. ٦٥٥.

١٧. ج. ٢، ص. ٨٤٣.

١٩. ق: يماره.

بِالْمَيْرِ. وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ: مَا عِنْدَهُ خَيْرٌ وَلَا مَيْرٌ (ص) ١.

[٣٠٨] اللَّطْفُ فِي الْعَمَلِ: الرَّفْقُ فِيهِ. وَاللُّطْفُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى: التَّوْفِيقُ وَالْعِصْمَةُ (ص) ٢.

[٣٠٩] إِطْرَدَ الشَّيْءُ: تَبِعَ بَعْضُهُ بَعْضًا. وَتَطَرَّدَ الْأَنْهَارُ: جَرَّ يَأْنَهَا (ص) ٤.

[٣١٠] الْقِرُونَ - بِالْكَسْرِ -: كَفُولَةٌ ٥ فِي الشَّجَاعَةِ (ص) ٦.

[٣١١] الْوَثِيقُ: الشَّيْءُ الْمُحْكَمُ. وَالْجَمْعُ وَثَاقٌ ٧ (ص) ٨.

[٣١٢] الْفَوَازُ: الْقَلْبُ. وَالْجَمْعُ: أَفِيدَةٌ / 250a / (ص) ٩.

[٣١٣] التَّشْرِيدُ: الطَّرْدُ وَالتَّفْرِيقُ. وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَشَرَّدُوا بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ» ١٠ أَي فَرَّقُوا

وَبَدَّدُوا جَمْعَهُمْ (ص) ١١.

[٣١٤] رَجِمَ مَعْقُومَةً: أَي مَسْدُودَةً لَا تَلِدُ (ص) ١٢.

[٣١٥] الْمِحَالُ: الْكَيْدُ وَالْمَكْرُ (ص) ١٣.

[٣١٦] مَدَدْتُ الرَّجُلَ بِكَذَا: أَي أَعْتَيْتُهُ بِهِ ١٤.

[٣١٧] أَرْدَقَتِ النُّجُومُ: تَوَالَتْ وَتَتَابَعَتْ. وَالتَّرَادُفُ: التَّتَابُعُ (ص) ١٥.

[٣١٨] النَّقْضُ وَالتَّقْيِصَةُ: الْعَيْبُ. وَفُلَانٌ يَتَنَقَّضُ فُلَانًا: أَي يَقَعُ فِيهِ وَيَتَلَبُّهُ (ص) ١٦.

[٣١٩] حَشِدُوا يَحْشِدُونَ - بِالْكَسْرِ -: أَي اجْتَمَعُوا، وَكَذَلِكَ احْتَشَدُوا

وَتَحَشَّدُوا (ص) ١٧.

[٣٢٠] ذَهَلْتُ عَنِ الشَّيْءِ: نَسِيْتُهُ وَغَفَلْتُ عَنْهُ. وَأَذْهَلَنِي عَنْهُ كَذَا (ص) ١٨.

٢. ج ٤، ص ١٤٢٧.

٤. ج ١، ص ٤٩٩.

٦. ج ٤، ص ٢١٨١.

٨. ج ٤، ص ١٥٦٣.

١٠. سورة انفال، آية ٥٧.

١٢. ج ٥، ص ١٩٨٨.

١٤. ش: -به.

١٦. ج ٣، ص ١٠٥٩.

١٨. ج ٤، ص ١٧٠٢.

١. ج ٢، ص ٨٢١.

٣. ق: الطرد.

٥. ص: كفوك.

٧. ق و ش: وثناق.

٩. ج ٢، ص ٥١٧.

١١. ج ١، ص ٤٩١.

١٣. ج ٥، ص ١٨١٧: المخل.

١٥. ج ٤، ص ١٣٤٤.

١٧. ج ١، ص ٤٤٢.

- [٣٢١] رُكِنُ الشَّيْءِ: جَانِبُهُ الْأَقْوَى (ص) ١.
- [٣٢٢] أَفْرَعْتُهُ: كَفَفْتُهُ. وَمَقَارَعَةُ الْأَبْطَالِ: فَرَعٌ كَفَّ بِغَضِهِمْ بَغْضًا (ص) ٣.
- [٣٢٣] الشُّوْكَةُ: شِدَّةُ الْبَأْسِ وَالْجِدَّةُ فِي السَّلَاحِ (ص).
- [٣٢٤] الدَّاءُ: الْمَرَضُ. وَالْجَمْعُ أَدْوَاءٌ ٤.
- [٣٢٥] أَلْحَ السَّحَابِ بِالْمَكَانِ: أَقَامَ بِهِ، مِثْلُ أَلَّتْ (ص) ٥.
- [٣٢٦] أَرَضَ حَصَاءً: أَي جَرَدَاهُ لَا خَيْرَ فِيهَا (ص) ٦. وَالْأَحْصُ مَذْكَرُ الْحَصَاءِ.
- [٣٢٧] حِرْزُ الرَّجُلِ: أَصْحَابُهُ (ص) ٧.
- [٣٢٨] الْجَوْحُ ٨ - بِالْجِيمِ وَالْحَاءِ الْمُهْمَلَةِ -: الْإِسْتِصَالُ. وَمِنْهُ الْجَائِحَةُ ٩: وَهِيَ الشَّدَّةُ الَّتِي تَذْهَبُ الْمَالَ مِنْ سِنَةٍ أَوْ فِتْنَةٍ. يُقَالُ: جَاحَتْهُمْ وَاجْتَاخَتْهُمْ (ص) ١٠ أَي اسْتَأْصَلَتْهُمْ. وَاسْتَأْصَلْتُ الشَّيْءَ: أَي قَطَعْتُهُ وَلَمْ أَدَعْ شَيْئًا مِنْ أَصْلِهِ (س).
- [٣٢٩] الْعَتَادُ: الْعُدَّةُ. تَقُولُ: أَخَذْتُ لِلْأَمْرِ ١١ عُدَّتَهُ وَعَتَادَهُ أَي أَهْبَتَهُ وَأَلَّتَهُ (ص) ١٢.
- [٣٣٠] وَتَحَزَّبُوا: تَجَمَّعُوا ١٣.

٢٨. دُعَاؤُهُ ﷺ مُتَقَرِّعًا إِلَى اللَّهِ

- [٣٣١] يُقَالُ: انْقَطَعَ فُلَانٌ إِلَى فُلَانٍ: أَي ١٤ إِذَا اخْتَصَّ بِهِ وَلَمْ يَذْهَبْ إِلَى غَيْرِهِ (س) ١٥.
- [٣٣٢] الرَّفْدُ: الْعَطَاءُ (ص) ١٦.
- [٣٣٣] السَّفَةُ: ضِدُّ الْجِلْمِ. وَأَصْلُهُ الْخِفَّةُ (ص) ١٧.

٢. ش: -كف.	١. ج. ٥، ص. ٢١٢٦.
٤. ج. ١، ص. ٥١.	٣. ج. ٣، ص. ١٢٤٤.
٦. ج. ٣، ص. ١٠٣٢.	٥. ج. ١، ص. ٤٠٠.
٨. ش: الجوع.	٧. ج. ١، ص. ١٠٩.
١٠. ج. ١، ص. ٣٦٠.	٩. ش: الجانعة.
١٢. ج. ١، ص. ٥٠٢.	١١. ق: خذ الأمر.
١٤. ش: -فلان أي.	١٣. ج. ١، ص. ١٠٩.
١٦. ج. ١، ص. ٤٧٢.	١٥. ق و ش: ص.
	١٧. ج. ٦، ص. ٢٢٣٤.

[٣٣٤] ضَلَّ الشَّيْءُ يَضِلُّ ضَلَالًا^١: أَي ضَاعَ وَهَلَكَ. وَفُلَانٌ يَلُومُنِي ضَلَّةً، إِذَا لَمْ يُوَفِّقْ لِلرَّشَادِ فِي عَدْلِهِ^٢ (ص).^٣

[٣٣٥] النَّزْوَةُ: كَثْرَةُ الْعَدَدِ^٤. يُقَالُ: إِنَّهُ لَذُو نَزْوَةٍ^٥ وَذُو نَرَاءٍ، يُرَادُ بِهِ لَذُو عَدَدٍ وَكَثْرَةَ مَالٍ (ص).^٦

[٣٣٦] الْحَزْمُ: ضَبْطُ الرَّجْلِ أَمْرَةً وَأَخْذُهُ بِالثَّقَةِ، فَهُوَ حَازِمٌ (ص).^٧

[٣٣٧] الْأَعْتِبَارُ: الْعِبْرَةُ^٨.

[٣٣٨] وَفَّقَ وَاتَّفَقَ بِمَعْنَى (ص).^٩

٢٩. دُعَاؤُهُ ﷻ إِذَا قَتَرَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ

[٣٣٩] الْحَسْمُ: الْقَطْعُ^{١٠}.

٣٠. دُعَاؤُهُ ﷻ فِي قَضَاءِ الدِّينِ

[٣٤٠] تَبْذِيرُ^{١١} الْمَالِ: تَفْرِيقُهُ إِسْرَافًا (ص).^{١٢}

[٣٤١] زَوَى فُلَانٌ الْمَالَ عَنْ وَارِثِهِ زَيًّا، إِذَا مَنَعَهُ (ص).^{١٣}

[٣٤٢] حَوَّلَهُ اللَّهُ الشَّيْءَ: أَي مَلَكَهُ إِيَّاهُ (ص).^{١٤}

[٣٤٣] بَيَّنَّهُمَا وَضَلَّةً: أَي اتَّصَلَ (ص).^{١٥}

[٣٤٤] بَلَغْتَ الْمَكَانَ^{١٦} بَلُوغًا: وَصَلْتِ إِلَيْهِ^{١٧} وَالْمُرَادُ بِالْوَضَلَةِ: الْمُوَصِّلُ، وَبِالْبَلُغَةِ:

- | | |
|-------------------|---------------------------|
| ١. ش: إضلالاً. | ٢. ق: عدله. |
| ٣. ج. ٥، ص ١٧٤٨. | ٤. ق: العدو. ش: + والمال. |
| ٥. ش: ذروة. | ٦. ج. ٦، ص ٢٢٩٢. |
| ٧. ج. ٥، ص ١٨٩٨. | ٨. ج. ٢، ص ٧٣٢. |
| ٩. ج. ٤، ص ١٥٦٧. | ١٠. ج. ٥، ص ١٨٩٩. |
| ١١. ق: تبذر. | ١٢. ج. ٢، ص ٥٨٧. |
| ١٣. ج. ٦، ص ٢٣٦٩. | ١٤. ج. ٤، ص ١٦٩٠. |
| ١٥. ج. ٥، ص ١٨٤٢. | ١٦. ق: المكات. |
| ١٧. ج. ٤، ص ١٣١٦. | |

المُبْلَغُ (س).

[٣٤٥] قد تَذَرَعُ فَلَانٌ بِذَرِيَعَةٍ: أي تَوَسَّلَ بِوَسِيلَةٍ (ص) ١.

٣١. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي التَّوْبَةِ

[٣٤٦] تَدَاوَلَتْهُ الْأَيْدِي: أي أَخَذَتْهُ هَذِهِ مَرَّةً وَهَذِهِ مَرَّةً (ص) ٢.

[٣٤٧] الرُّمَامُ: الْحَيْطُ الَّذِي يُسَدُّ فِي الْبُرَّةِ، أَوْ ٣ فِي الْحِشَائِشِ ٤ - بِالْكَسْرِ -: الَّذِي يُدْخَلُ

فِي أَنْفِ الْبَعِيرِ. وَهُوَ مِنْ خَشَبٍ / 250b / وَالْبُرَّةُ مِنْ صُفْرِ ٥.

[٣٤٨] اسْتَخَوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ: أي غَلَبَ (ص) ٧.

[٣٤٩] تَعَاطَا: تَنَاوَلَهُ. وَقُلَانٌ يَتَعَاطَى كَذَا: أي يَحْوِضُ فِيهِ (ص) ٨.

[٣٥٠] التَّغْرِيرُ: حَمْلُ النَّفْسِ عَلَى الْغَرْرِ. وَغَرَّةٌ يَغْرُهُ غُرُورًا: خَدَعَهُ (ص) ٩.

[٣٥١] فَسَعَتِ الرِّيحُ السَّحَابَ: أي كَشَفَتْهُ، فَانْفَسَعَ وَتَفَشَّعَ (ص) ١٠. أي انْكَشَفَ

وَذَهَبَ (س).

[٣٥٢] الْجَلِيلُ: الْعَظِيمُ (ص) ١١.

[٣٥٣] الْأَمُّ - بِالْفَتْحِ -: الْقَضْدُ (ص) ١٢.

[٣٥٤] أَفْرَخَ الرُّوْعُ: أي ذَهَبَ الْفَرْخُ. يُقَالُ: لِيُفْرَخَ رَوْعَكَ: أي لِيُنْخَرِجَ عَنْكَ رَوْعَكَ كَمَا

يَخْرُجُ الْفَرْخُ عَنِ الْبَيْضَةِ ١٣.

[٣٥٥] مَثَلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ مُثُولًا: أي انْتَصَبَ. وَمِنْهُ قِيلَ لِمِنَارَةِ السُّرَاجِ ١٤: مَائِلَةٌ (ص) ١٥.

٢. ج. ٤، ص. ١٧٠٠.

٤. ج. ٥، ص. ١٩٤٤.

٦. ج. ٣، ص. ١٠٠٤.

٨. ج. ٦، ص. ٢٤٣١.

١٠. ج. ٣، ص. ١٢٦٥.

١٢. ج. ٥، ص. ١٨٦٥.

١٤. ص. المرسجة.

١. ج. ٣، ص. ١٢١١.

٣. ق. وش: و.

٥. ق. من خشو البرة ومن فرطر (٩).

٧. ج. ٢، ص. ٥٤٣.

٩. ج. ٢، ص. ٧٦٩.

١١. ج. ٤، ص. ١٦٥٩.

١٣. ج. ١، ص. ٤٢٨.

١٥. ج. ٥، ص. ١٨١٦.

[٣٥٤] التَّخْشَعُ: تَكَلَّفُ الْخُشُوعَ. وَالْخُشُوعُ: الْخُضُوعُ^١. وَالْخُضُوعُ: التَّطَامُنُ
وَالتَّوَاضُعُ (ص)^٢.

[٣٥٧] طَاطَأَ رَأْسَهُ: طَامَنَهُ وَحَفِظَهُ^٣ (ص)^٤.

[٣٥٨] بَثَّ الْخَبَرَ وَأَبْنَهُ بِمَعْنَى: أَي نَشَرَهُ. يُقَالُ: أَبْنَيْتَكَ سِرِّي: أَظْهَرْتَهُ^٥ لَكَ (ص)^٦.

[٣٥٩] [نَجَزَ حَاجَتَهُ يَنْجِزُهَا: فَضَّاهَا. وَنَجَزَ وَغَدَهُ وَأَنْجَزَهُ: وَفَايَوْغِدِهِ (ص)^٧ وَانْتَجَزَ

وَتَنْجِزَ وَاسْتَنْجَزَ: طَلَبَ الْوَفَاءَ (س)^٨.

[٣٦٠] الدَّنَسُ: الْوَسْخُ (ص)^٩.

[٣٦١] قَارَفَ فَلَانَ الْخَطِيئَةَ: أَي خَالَطَهَا. وَقَارَفَ امْرَأَتَهُ: أَي جَامَعَهَا. وَيُقَالُ: مَا

اقتَرَفْتُ^{١٠} لِذَلِكَ: أَي مَا^{١١} دَانَيْتُهُ^{١٢} وَلَا خَالَطْتُ أَهْلَهُ (ص)^{١٣}.

[٣٦٢] [تَأَنَّى فِي الْأَمْرِ: أَي تَرَفَّقَ وَتَنَظَّرَ (ص)^{١٤} وَتَأَنَيْتُ فَلَانًا: أَمَهَلْتُ (س)^{١٥}.

[٣٦٣] فَسَخَ الشَّيْءَ: نَقَضَهُ. وَفَسَخْتُ ثَوْبِي: طَرَخْتُهُ (ص)^{١٦}.

[٣٦٤] كَنَفْتُ الرَّجُلَ أَكْنَفُهُ: أَي حُطَّتْهُ وَصَنَّتْهُ. وَالْمَكَانِفَةُ: الْمُعَاوَنَةُ. وَالكَنْفُ:

الْجَانِبُ (ص)^{١٧}.

[٣٦٥] الْإِفْضَالُ: الْإِحْسَانُ. وَأَفْضَلَ عَلَيْهِ وَتَفَضَّلَ بِمَعْنَى (ص)^{١٨}، وَتَطَوَّلَ مِثْلَهُ (س).

[٣٦٦] وَجَبَ الْقَلْبُ وَجِيبًا: اضْطَرَبَ^{١٩}.

- | | |
|-----------------------|------------------|
| ١. ق: - الخضوع. | ٢. ج ٣، ص ١٢٠٤. |
| ٣. ش: حفصه. | ٤. ج ١، ص ٦٠. |
| ٥. ش: ظهرته. | ٦. ج ١، ص ٢٧٣. |
| ٧. ج ٢، ص ٨٩٥. | ٨. ش: [] . |
| ٩. ج ٢، ص ٩٢٨. | ١٠. ش: اقترت. |
| ١١. ش: اما. | ١٢. ق: دانيت. |
| ١٣. ج ٤، ص ١٤١٥-١٤١٦. | ١٤. ج ٦، ص ٢٢٧٣. |
| ١٥. ش: [] . | ١٦. ج ١، ص ٤٢٩. |
| ١٧. ج ٤، ص ١٤٢٤. | ١٨. ج ٥، ص ١٧٩١. |
| ١٩. ج ١، ص ٢٣٢. | |

[٣٤٧] الْحَفِيرُ^١: الْمَجِيرُ. خَفَرْتُ^٢ الرَّجُلَ أَخْفِرُهُ^٣. بالكسر -: إِذَا أَجْرَزْتَهُ وَكُنْتَ لَهُ خَفِيرًا تَمْنَعُ عَنْهُ (ص) ٤.

[٣٤٨] الْوَجَلُ: الْخَوْفُ (ص) ٥.

[٣٤٩] أَنْابَ إِلَى اللَّهِ: أَقْبَلَ وَتَابَ (ص) ٦.

[٣٧٠] اسْتَحَطَّنِي فَلَانَ مِنَ الثَّمَنِ شَيْئًا^٧ أَي طَلَبَ أَنْ أُسْقِطَ لَهُ شَيْئًا مِنَ الثَّمَنِ. فَحَطَّتْ

لَهُ: أَي أُسْقِطَتْ لَهُ. فَالْحِطَّةُ: الْإِسْقَاطُ. وَأَمَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾^٨ أَي حُطَّ عَنَّا أَوْزَارَنَا. وَيَقَالُ: هِيَ كَلِمَةُ أَمِيرِ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَقُولُهَا لَوْ قَالُوا لَهَا لِحَطَّتْ أَوْزَارَهُمْ (ص) ٩.

[٣٧١] حَابَ الرَّجُلُ حَيْبَةً: إِذَا لَمْ يَنْلِ مَا طَلَبَ (ص) ١٠.

[٣٧٢] أَنْقَذَهُ مِنْ^{١١} فَلَانَ وَاسْتَنْقَذَهُ وَتَنَقَّذَهُ^{١٢} بِمَعْنَى: أَي نَجَّاهُ وَخَلَّصَهُ (ص) ١٣.

٣٢. دُعَاؤُهُ ﷺ بَعْدَ صَلَاةِ اللَّيْلِ

[٣٧٣] «بَاؤُوا وَبَغَضِبِ مِنْ اللَّهِ»^{١٤}: رَجَعُوا بِهِ، أَي صَارَ عَلَيْهِمْ. وَكَذَلِكَ بَاءَ بِإِيْمِهِ يَبُوءُ

بُوءًا. وَتَقُولُ: بَاءَ بِحَقِّهِ: أَقْرَ، وَذَا يَكُونُ - أَبْدَأُ - بِمَا عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ (ص) ١٥.

[٣٧٤] يُقَالُ: مِنْ أَيْنَ خَبِرْتَ هَذَا الْأَمْرَ؟: أَي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ. وَالاسْمُ الْخُبْرُ - بِالضَّم -

وَهُوَ الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ (ص) ١٦.

[٣٧٥] عَزَبَ^{١٧} عَنِّي فَلَانَ يَعْرِزُّ وَيَعْرِزُ: أَي بَعَدَ وَغَابَ (ص) ١٨.

- | | |
|--------------------------|------------------------|
| ١. ق: الحفير؛ ش: الحفير. | ٢. ش: حقرت. |
| ٣. ق: حفرة. | ٤. ج ٢، ص ٤٤٨. |
| ٥. ج ٥، ص ١٨٤٠. | ٦. ج ١، ص ٢٢٩. |
| ٧. ق: + ص. | ٨. سورة بقره، آية ٥٨. |
| ٩. ج ٣، ص ١١١٩. | ١٠. ج ١، ص ١٢٣. |
| ١١. ش: - من. | ١٢. ق: تنقذه. |
| ١٣. ج ٢، ص ٥٧٢. | ١٤. سورة بقره، آية ٦١. |
| ١٥. ج ١، ص ٣٨. | ١٦. ج ٢، ص ٦٤١. |
| ١٧. ش: عزت. | ١٨. ج ١، ص ١٨١. |

[٣٧٦] أَنْظَرْتُهُ: أَي أَخْرَجْتُهُ. وَاسْتَنْظَرْتُهُ: أَي اسْتَمَهَلْتُهُ (ص) ١.

[٣٧٧] رَدِي - بِالْكَسْرِ - يَزْدِي: هَلَكَ. وَأَزْدَاهُ غَيْرُهُ. وَيَقَال: رَدَى وَتَرَدَى، إِذَا سَقَطَ

251a / فِي بئرٍ، أَوْ تَهَوَّرَ ٢ مِنْ جَبَلٍ (ص) ٣.

[٣٧٨] الصَّخْرَاءُ: البَرِّيَّةُ. وَأَصْحَرَ الرَّجُلُ: أَي خَرَجَ إِلَى الصَّخْرَاءِ (ص) ٤.

[٣٧٩] لَأَذِّبَهُ لَوْ ذَاً وَهَيْبَاً: أَي لَجَأَ إِلَيْهِ وَعَاذَ بِهِ (ص) ٥ فَالْمَلَأُ: اسْمُ الْمَكَانِ مِثْلُ

الْمَقَامِ (س).

[٣٨٠] الْفُؤُطُ ٧: الْبِئْسُ (ص) ٨.

[٣٨١] الْأَمْلُ: الرَّجَاءُ (ص) ٩.

[٣٨٢] هَجَدَ وَتَهَجَّدَ: أَي نَامَ لَيْلاً. وَهَجَدَ وَتَهَجَّدَ: أَي سَهَرَ، وَهُوَ مِنَ الْأَصْدَادِ. وَمِنْهُ

قِيلَ لِصَلَاةِ اللَّيْلِ: التَّهَجُّدُ (ص) ١٠.

[٣٨٣] أَنْهَكَ ١١ الْحُرْمَةَ: تَنَاوَلَهَا بِمَا لَا يَحِلُّ. نَهَكَتُ ١٢ النَّوْبَ - بِالْفَتْحِ - أَنْهَكُهُ ١٣ نَهْكَاً:

أَي لَبِسْتُهُ حَتَّى خَلَقْتُ. وَنَهَكَتُ الطَّعَامَ: بَالَعْتُ فِي أَكْلِهِ (ص) ١٤ وَيُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ مِنْ هَذَا

الْفِعْلِ أَنْتَهَكَ بِمَعْنَى نَهَكَ (س).

[٣٨٤] إِجْتَرَحَ ١٥: أَي اكْتَسَبَ. وَالْجَوَارِحُ ١٦ مِنَ السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ: ذَوَاتُ الصَّيْدِ.

وَجَوَارِحُ الْإِنْسَانِ: أَعْضَاؤُهُ الَّتِي ١٧ يَكْتَسِبُ بِهَا (ص) ١٨.

[٣٨٥] الْعَائِذَةُ: الْعَطْفُ وَالْمَنْفَعَةُ. يُقَال: هَذَا الشَّيْءُ أَعْوَدُ عَلَيْكَ مِنْ كَذَا، أَي أَنْفَعُ.

- | | |
|--------------------|---------------------|
| ١. ج ٢، ص ٨٣١ | ٢. ش: هَوَّرَ. |
| ٣. ج ٦، ص ٢٣٥٥ | ٤. ج ٢، ص ٧٠٨. |
| ٥. ق: او. | ٦. ج ٢، ص ٥٧٠. |
| ٧. ق: + النحا (٩). | ٨. ج ٣، ص ١١٥٥. |
| ٩. ج ٤، ص ١٦٢٧. | ١٠. ج ١، ص ٥٥٢. |
| ١١. ش: انتهك. | ١٢. ق: نكته. |
| ١٣. ش: أنهكته. | ١٤. ج ٤، ص ١٦١٣. |
| ١٥. ش: + الشيء. | ١٦. ق: وش بالجوارح. |
| ١٧. ق وش: الذي. | ١٨. ج ١، ص ٣٥٨. |

وَفُلَانٌ ذُو صَفْحٍ وَعَائِدَةٌ: أَي ذُو عَفْوٍ وَتَعَطُّفٍ (ص) ١.

[٣٨٦] الكَفُّؤُ: التَّظْيِيرُ (ص) ٢.

[٣٨٧] شَهِدَ لَهُ بِكَذَا شَهَادَةٌ: أَي أَدَّى مَا عِنْدَهُ مِنَ الشَّهَادَةِ، فَهُوَ شَاهِدٌ، وَالْجَمْعُ شَهَدٌ،

كَصَاحِبٍ وَصَخْبٍ. وَجَمْعُ الْجَمْعِ: شُهُودٌ وَأَشْهَادٌ (ص). وَاسْتَشْهَدَ بِكَذَا: أَي أَتَى بِشَاهِدِهِ^٣ (ص) ٤.

[٣٨٨] الْحِشْمَةُ: الْإِسْتِخْيَاءُ. وَاحْتَشَمْتُهُ^٥ وَاحْتَشَمْتُ مِنْهُ بِمَعْنَى (ص) ٦.

[٣٨٩] مَكَانٌ حَرِجٌ وَحَرَجٌ: أَي ضَيْقٌ (ص) ٧.

[٣٩٠] حِجَابُ الْجَوْفِ: مَا يَحْجُبُ بَيْنَ الْفَوَادِ وَسَائِرِهِ (ص) ٨ أَي بَيْنَ الْقَلْبِ وَسَائِرِ

الْجَوْفِ (س).

[٣٩١] [رَجُلٌ حَطِيٌّ: إِذَا كَانَ ذَا حُطْوَةٍ وَمَنْزِلَةٍ. وَحَطِيٌّ عِنْدَ الْأَمِيرِ وَاحْتَطَى بِهِ بِمَعْنَى

(ص) ٩ وَأَخْطَى: اسْمٌ تَفْضِيلٌ مِنْ حَطَى (س) ١٠.]

[٣٩٢] صَدَفَ عَنِّي: أَعْرَضَ^{١١}.

[٣٩٣] صَلَّى الْفَخْلُ يَصْطَلِقُ بِنَابِهِ، وَذَلِكَ صَرِيرُهُ^{١٢} إِذَا حَكَ بَعْضُ أَنْيَابِهِ بِبَعْضِ

وَسَمِعَ لَهَا صَوْتٌ، فَهُوَ صَالِقٌ (س).

[٣٩٤] فَعَرَفَا: أَي فَتَحَا (ص) ١٣.

[٣٩٥] الْعَثْرَةُ: الرَّئِلَةُ (ص) ١٤.

[٣٩٦] شَحَنَتْ السَّفِينَةَ: أَي مَلَأَتْهَا (ص) ١٥ مِلَاءً، لَا مَزِيدَ عَلَيْهِ (س).

- | | |
|--------------------|----------------------|
| ١. ج. ١، ص. ٥١١. | ٢. ج. ١، ص. ٦٨. |
| ٣. ش: بشهادة. | ٤. ج. ١، ص. ٤٩١. |
| ٥. ق: احشمته. | ٦. ج. ٥، ص. ١٩٠٠. |
| ٧. ج. ١، ص. ٣٠٥. | ٨. ج. ١، ص. ١٠٧. |
| ٩. ج. ٦، ص. ٢٣١٦. | ١٠. در. ٨ش. محو شده. |
| ١١. ج. ٤، ص. ١٣٨٤. | ١٢. ج. ٤، ص. ١٥٠٩. |
| ١٣. ج. ٢، ص. ٧٨٢. | ١٤. ج. ٢، ص. ٧٣٦. |
| ١٥. ج. ٥، ص. ٢١٢٣. | |

٣٣. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِسْتِخَارَةِ

[٣٩٧] الذَّرِيعَةُ: الْوَسِيلَةُ (ص) ١.

[٣٩٨] زَاحَ الشَّيْءُ يَزِيحُ زَيْحًا: أَي بَعُدَ وَذَهَبَ وَأَزَاحَهُ غَيْرُهُ (ص) ٢.

[٣٩٩] غَمَطَ عَيْشُهُ: أَي بَطَّرَهُ وَحَقَّرَهُ (ص) ٣.

[٤٠٠] جَنَحَ: أَي مَالَ ٤.

٣٤. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا ابْتَلِيَ أَوْ رَأَى مُبْتَلَى بِذَنْبٍ

[٤٠١] [قَصَبُهُ: أَي عَابَهُ. قَالَ الْكَمَيْثُ: عَلَى أَنِّي أَدْمُ وَأُقَصِّبُ (ص) ٥].

[٤٠٢] [الْمَسَاوِي: الْعُيُوبُ. وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ: «الْخَيْلُ تُجْرِي عَلَى مَسَاوِيهَا» ٦: أَي إِنَّهَا وَإِنْ

كَانَتْ بِهَا أَوْصَابٌ ٧ وَعُيُوبٌ، فَإِنَّ كَرَمَهَا يَحْمِلُهَا عَلَى الْجَزْيِ (ص) ٨.

[٤٠٣] [الْعَوْرَةُ: سَوَاءُ الْإِنْسَانِ وَكُلُّ مَا يُسْتَحْيَا مِنْهُ ٩ (ص) ١٠].

[٤٠٤] [الدَّخْلُ: الْعَيْبُ وَالرَّيْبَةُ. وَكَذَلِكَ الدَّخْلُ - بِالْتَّخْرِيكِ - يُقَالُ: هَذَا الْأَمْرُ فِيهِ دَخْلٌ

وَدَغْلٌ بِمَعْنَى (ص) ١١ فَالِدَّخِيلَةُ مُضْدَرٌّ، كَالْقَطِيعَةِ وَالصَّرِيمَةِ (س).

[٤٠٥] صَفْوُ الشَّيْءِ: خَالِصُهُ. وَمُحَمَّدٌ ﷺ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ. يُقَالُ / 251b / : صَفْوَةُ

مَالِي، وَصَفْوَةُ مَالِي. وَإِنْ حَذَقُوا الْهَاءَ قَالُوا: صَفْوُ مَالِي - بِالْفَتْحِ - لَا غَيْرَ (ص) ١٢.

[٤٠٦] [الْبَرِيَّةُ: الْخَلْقُ (ص) ١٣].

١. ج ٣، ص ١٢١١.

٢. ج ١، ص ٣٦١.

٣. ج ٣، ص ١١٤٧.

٤. ج ١، ص ٢٠٣. ش: - [ابن كلفه مربوط به دعای مكارم الأخلاق است اما در فق همين جا آمده است.

٥. ق: مساوتها.

٦. ق: أنصاب.

٧. ج ١، ص ٥٧.

٨. ج ٢، ص ٧٥٩.

٩. ج ٤، ص ١٦٩٦.

١٠. ج ١، ص ٣٦.

١١. ج ١، ص ٣٦.

١٢. ج ٦، ص ٢٤٠١.

٣٥. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الرِّضَا

[٤٠٧] يقال: ^١ زَوَى فُلَانٌ المَالَ عن وَاْرِيهِ، إِذَا مَنَعَهُ (ص) ^٢.

[٤٠٨] الحَسِيْسُ: الذِّيْنِيءُ (ص) ^٣.

٣٦. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا نَظَرَ إِلَى السَّحَابِ

[٤٠٩] الآيَةُ: العَلَامَةُ (ص) ^٤.

[٤١٠] بَدَزْتُ الشَّيْءَ أَبْدُرُ بُدُورًا: أَسْرَعْتُ إِلَيْهِ. وَكَذَلِكَ بَادَزْتُ إِلَيْهِ. وَتَبَادَرَ القَوْمُ:

تَسَارَعُوا. وَابْتَدَرُوا السَّلَاحَ: تَسَارَعُوا إِلَى أَخْذِهِ (ص) ^٥.

[٤١١] المَحْلُ: الجَذْبُ ^٦ وَهُوَ انْقِطَاعُ المَطَرِ وَيُبْسُ الأَرْضِ مِنَ الكَلْبِ (ص) ^٧.

[٤١٢] الوَحْرُ فِي الصَّدْرِ، مِثْلُ الغِلِّ (ص) ^٨.

[٤١٣] المَادَّةُ: الزِّيَادَةُ المُنْتَصِلَةُ. وَمَدَّ اللهُ فِي عُمُرِهِ. وَمَدَّهُ فِي ^٩ غَيْهِ: أَمَهَلَهُ وَطَوَّلَ

لَهُ (ص) ^{١٠}.

٣٧. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا اعْتَرَفَ بِالتَّقْصِيرِ عَن تَأْدِيَةِ الشُّكْرِ

[٤١٤] الإِسْتِطَاعَةُ: الإِطَاقَةُ (ص) ^{١١} وَأَطَاقَ الشَّيْءُ: أَي قَدَرَ عَلَيْهِ وَعَلَى تَحْمِلِهِ (س).

[٤١٥] أَفَاضُوا فِي الحَدِيثِ: أَي انْدَفَعُوا (ص) ^{١٢}.

[٤١٦] أَمَلَى اللهُ لَهُ: أَي أَمَهَلَهُ وَطَوَّلَ لَهُ (ص) ^{١٣}.

[٤١٧] قَدْ أَوْشَكَ فُلَانٌ: أَي أَسْرَعَ. وَوَشَكَ البَيْتُنِ: سُرَعَةُ الفِرَاقِ (ص) ^{١٤}.

٢. ج. ٦، ص ٢٣٦٩.

٤. ج. ٦، ص ٢٢٧٥.

٦. ش: الجذب.

٨. ج. ٢، ص ١٨٤٤.

١٠. ج. ١، ص ٥٣٤.

١٢. ج. ٣، ص ١٠٩٩.

١٤. ج. ٤، ص ١٦١٥.

١. ش: - يقال.

٣. ج. ٢، ص ٩١٩.

٥. ج. ٢، ص ٥٨٦.

٧. ج. ٥، ص ١٨١٧.

٩. ق: - في.

١١. ج. ٣، ص ١٢٥٥.

١٣. ج. ٦، ص ٢٤٩٧.

[٤١٨] الْمُنَاقَشَةُ: الإِشْتِيفَاءُ فِي الْحِسَابِ. وَفِي الْحَدِيثِ: مَنْ نُوْقِشَ فِي الْحِسَابِ عُدَّتْ (ص) ١.

[٤١٩] الْكَذْحُ: الْعَمَلُ وَالسَّعْيُ وَالْكَسْبُ. يُقَالُ: هُوَ يَكْذَحُ فِي كَذَا: أَي يَكْذُ ٢.

٣٨. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي طَلَبِ الْعَفْوِ

[٤٢٠] الْحَجْرُ: الْحَرَامُ، يُكْسَرُ وَيُضَمُّ وَيُفْتَحُ. وَقُرِئَ بِهِنَّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «حَجْرًا مَخْجُورًا» ٣ أَي يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا رَأَوْا مَلَائِكَةَ الْعَذَابِ: «حَجْرًا مَخْجُورًا»: أَي حَرَامًا مُحَرَّمًا، يَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ يَنْفَعُهُمْ كَمَا كَانُوا ٤ يَقُولُونَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ يَخَافُونَهُ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ (ص) ٥.

[٤٢١] أَلَمُ الرَّجُلِ مِنَ اللَّمَمِ، وَهِيَ صِغَارُ الذُّنُوبِ. وَيُقَالُ: هُوَ مُقَارَبَةُ الْمَعْصِيَةِ ٦ مِنْ غَيْرِ مُوَاقَعَةٍ (ص) ٧.

[٤٢٢] الْإِذْرَاكُ: اللَّحْوَاقُ. يُقَالُ: مَشَيْتُ حَتَّى أَذْرَكَتُهُ. وَالذَّرَكُ: التَّبِعَةُ، يُسَكَّنُ وَيُحْرَكُ. يُقَالُ: مَا لِحِفِّكَ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَيْ خَلَاصُهُ (ص) ٨.

[٤٢٣] اسْتَقَلَّ بِالشَّيْءِ إِذَا تَخَمَّلَهُ مُنْفَرِدًا، كَمَا يُقَالُ: فَلَانَ اسْتَقَلَّ بِالْأَمْرِ (ص) أَي قَامَ بِهِ وَوَحْدَهُ (س).

[٤٢٤] أَمَرَ فَادَخَ، إِذَا عَالَهُ ٩ وَبَهَظَهُ (ص) ١٠. أَمَرَ فَادَخَ: أَي شَاقَ ١١ (س).

[٤٢٥] الْإِضْرُ: الذَّنْبُ وَالتَّقْلُ (ص) ١٢.

[٤٢٦] آسَيْتُهُ بِمَالِي: أَي جَعَلْتُهُ فِيهِ إِسْوَاتِي (ص) ١٣ أَي مِثْلِي مُسَاوِيًا لِي فِيهِ (س).

١. ج ٣، ص ١٠٢٣.

٢. سورة فرقان، آية ٢٢.

٣. ج ١، ص ٣٩٨.

٤. ق: يكونون.

٥. ق: المعصية.

٦. ج ٢، ص ٦٢٣.

٧. ج ٤، ص ١٥٨٢.

٨. ج ٥، ص ٢٠٣٢.

٩. ج ١، ص ٣٩٠.

١٠. ش: غاله.

١١. ج ٢، ص ٥٧٩.

١٢. ش: ساق؛ ق: شاور.

١٣. ج ٦، ص ٢٢٤٨.

[٤٢٧] الوَرْطَةُ: الْهَلَاكُ (ص) ١.

[٤٢٨] الْقُدْسُ وَالْقُدُسُ: الطُّهُرُ ٢.

٣٩. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ

[٤٢٩] الْغَيْبُ: أَنْ تَرِدَ الْإِبِلُ الْمَاءَ يَوْمًا وَتَدَعُهُ ٣ يَوْمًا. وَكَذَا الْغَيْبُ فِي الْحُمَى. وَالْغَيْبُ فِي

الزِّيَارَةِ، قَالَ الْحَسَنُ: فِي كُلِّ ٤ أُسْبُوعٍ ٥، يُقَالُ: زُرْتُ غَيْبًا تَزِدُّ حُبًّا (ص) ٦.

٤٠. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي طَلَبِ السُّنْبُرِ

[٤٣٠] التَّبَخُّجُ: التَّمَكُّنُ فِي الْخُلُولِ [والمقام] ٧. وَيُحْبُو حَةَ الدَّارِ: وَسَطُهَا (ص) ٨.

[٤٣١] الشَّنَازُ: الْعَيْبُ وَالْعَارُ (ص) ٩.

[٤٣٢] الْفَوْجُ: الْجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ. وَالْجَمْعُ أَفْوَاجٌ (ص) ١٠.

٤١. دُعَاؤُهُ ﷺ عِنْدَ خَتْمِهِ الْقُرْآنَ

[٤٣٣] الْمُهَيِّمُنُ: 252a / الشَّاهِدُ (ص) ١١.

[٤٣٤] فَرَقْتُ بَيْنَ الشَّيْنَيْنِ: أَفَرَّقْتُ فَرْقًا وَفَرْقَانًا (ص) ١٢ وَالْمُرَادُ بِالْمُضَدِّرِ هُنَا اسْمُ

الْفَاعِلِ أَيْ فَارِقًا (س).

[٤٣٥] الْحَيْفُ ١٣: الْجَوْرُ وَالظُّلْمُ. وَقَدْ خَافَ عَلَيْهِ يَحِيفُ: أَيْ جَارَ (ص) ١٤.

[٤٣٦] الْبُرْهَانُ: الْحُجَّةُ ١٥.

٢. ج ٢، ص ٩٥٧.

٤. ش: - كل.

٦. ج ١، ص ١٩٠.

٨. ج ١، ص ٣٥٤.

١٠. ج ١، ص ٣٣٦.

١٢. ج ٤، ص ١٥٤٠.

١٤. ج ٤، ص ١٣٢٧.

١. ج ٣، ص ١١٦٦.

٣. ق: تدعيها؛ ش: تدعيها.

٥. ش: + مزة.

٧. ق: مزة.

٩. ج ٢، ص ٧٠٤.

١١. ج ٦، ص ٢٢١٧.

١٣. ق و ش: الحوف؛ ص: متن.

١٥. ج ٥، ص ٢٠٧٨.

[٤٣٧] الْجَيْشُ مِنَ الرُّجَالِ، إِذَا كَانَ عَيْنًا. وَالْجَمْعُ جَوَاسِي (س).

[٤٣٨] التَّنْهِيلُ: التَّيْسِيرُ.^١

[٤٣٩] الْمُخَكَّمُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ: الَّذِي لَا يَخْتَمِلُ التَّأْوِيلَ مِثْلَ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».^٢

وَالْمُتَشَابِهُ بِخِلَافِهِ (س).

[٤٤٠] خَلَجَهُ وَاخْتَلَجَهُ: إِذَا جَذَبَهُ وَانْتَزَعَهُ (ص).^٣

[٤٤١] الرِّئِغُ: المَيْلُ (ص).^٤

[٤٤٢] الْحَبْلُ: الْعَهْدُ. وَالْحَبْلُ: الْأَمَانُ، وَهُوَ مِثْلُ الْجَوَارِ (ص).^٥

[٤٤٣] الْمَغْفَلُ: الْمَلْجَأُ (ص).^٦ وَيُطْلَقُ كَثِيرًا عَلَى^٧ الْبُنْيَانِ الْمَنِيعِ الْحَصِينِ (س).

[٤٤٤] الْبُلُوجُ: الْإِسْرَاقُ. يُقَالُ: بَلَغَ الصُّبْحُ [يَبْلُغُ]^٨ - بِالضَّم - وَتَبْلُجُ: أَضَاءَ، وَابْتَلَجَ

مِثْلَهُ. وَكَذَلِكَ الْحَقُّ إِذَا اتَّضَحَ الصُّبْحُ. وَيُقَالُ: ابْتَلَجَ الصُّبْحُ إِذَا أَشْفَرَ أَوْ أَضَاءَ (ص).^{١٠}

[٤٤٥] الْمِضْبَاحُ: السَّرَاجُ. وَقَدْ اسْتَضَبَحَتْ بِهِ: أَوْ قَدَّتْهُ (ص).^{١١} وَانْتَفَعْتُ بِنُورِهِ (س).

[٤٤٦] الْإِلْتِمَاسُ: الطَّلْبُ. وَالتَّلْمُسُ: التَّطَلُّبُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى (ص).^{١٢}

[٤٤٧] الْعَلْمُ: الْعَلَامَةُ. وَالْعَلْمُ: الرَّايَةُ (ص).^{١٣}

[٤٤٨] النَّهْجُ: الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ^{١٤} (ص).^{١٥} وَأَنْهَجَ طَرِيقًا: أَي طَرَقَ طَرِيقًا (س).

[٤٤٩] الْعَرَصَةُ: كُلُّ بُقْعَةٍ بَيْنَ الدُّوَرِ وَاسِعَةٍ لَيْسَ بِهَا بِنَاءٌ. وَالْجَمْعُ الْعِرَاصُ

وَالْعَرَصَاتُ (ص).^{١٦}

١. سورة توحيد، آية ١.

٢. ج ٤، ص ١٣٢٠.

٣. ج ٥، ص ١٧٦٩.

٤. ق و ش: - []؛ ص: + [].

٥. ج ١، ص ٣٠٠.

٦. ج ٢، ص ٩٧٢.

٧. ش: الوضوح.

٨. ج ٣، ص ١٠٤٤.

٩. ج ٥، ص ١٧٣٣.

١٠. ج ١، ص ٣١١.

١١. ج ٤، ص ١٦٦٤.

١٢. ش: على كثير.

١٣. ق: الجز.

١٤. ج ١، ص ٣٨٠.

١٥. ج ٥، ص ١٩٩٠.

١٦. ج ١، ص ٣٤٦.

[٤٥٠] السَّمَائِلُ: الْأَخْلَاقُ (ص) ١.

[٤٥١] قَفَوْتُ أَثْرَهُ قَفَوًّا وَقَفَوًّا: أَي اتَّبَعْتُهُ. وَقَفَيْتُ عَلَى أَثْرِهِ بِقُلَانٍ: أَي اتَّبَعْتُهُ إِيَّاهُ

(ص) ٣.

وَأَقْفٌ بِنَاءً آثَارُهُ: أَي أَتْبَعْنَا آثَارَهُ.

[٤٥٢] خَاَصَ الْقَوْمُ فِي الْحَدِيثِ: أَي أَفَاضُوا فِيهِ (ص) ٤.

[٤٥٣] الدَّرَنُ: الوَسْخُ (ص) ٥.

[٤٥٤] الإِمْلَاقُ: الإِفْتِقَارُ (ص) ٦.

[٤٥٥] الخِضْبُ - بالكسر - : ضِدُّ الجَذْبِ ٧ (ص) ٨.

[٤٥٦] الصَّرِيبَةُ: الطَّبِيعَةُ وَالسَّجِيَّةُ. الجَمْعُ الصَّرَائِبُ (ص) ٩.

[٤٥٧] الهُوَّةُ: الوَهْدَةُ الْعَمِيقَةُ ١٠. وَالْوَهْدَةُ ١١: الْمَكَانُ الْمُطْمَئِنُّ ١٢. وَالْمُطْمَئِنُّ ١٣:

المنخفض ١٤ (ص).

[٤٥٨] الذِّيَادُ: الطَّرْدُ. يُقَالُ: ذُذْتُ عَنْ كَذَا. وَذُذْتُ الْإِبِلَ: سَقَيْتُهَا وَطَرَدْتُهَا (ص) ١٥.

[٤٥٩] الحَشْرَجَةُ: العَرَاغَةُ عِنْدَ الْمَوْتِ وَتَرْدُودِ النَّفْسِ (ص) ١٦.

[٤٦٠] التَّرْقُوتُ: العَظْمُ الَّذِي بَيْنَ النَّخْرِ وَالْعَاتِقِ (ص) ١٧.

[٤٦١] تَجَلَّى: أَي انْكَشَفَ (ص) ١٨.

[٤٦٢] اللَّحْدُ - بِالْتَسْكِينِ - : الشَّقُّ فِي جَانِبِ الْقَبْرِ. وَالْحَدْتُ الْمَيِّتَ: أَي وَضَعْتُهُ فِي

١. ج ٥، ص ١٧٤٠.

٢. ج ٤، ص ٢٤٦٦.

٣. ج ٥، ص ٢١١٢.

٤. ج ١، ص ١٢٠.

٥. ج ١، ص ١٦٩ - ١٧٠.

٦. ج ٤، ص ٢٥٢٨.

٧. ج ١، ص ٥٥١.

٨. ج ١، ص ٣٠٦.

٩. ج ١، ص ٤٦٨.

١٠. ج ٤، ص ١٤٥٣.

١١. ج ٤، ص ٢٣٠٥.

١٢. ج ٣، ص ٤٧١.

١٣. ج ١، ص ٢٧٢؛ لسان العرب، ج ٣، ص ٤٧١.

اللَّحْدِ (ص) ١. واسمُ الْمَكَانِ مِنْهُ مَلْحَدٌ وَالْجَمْعُ مَلَا حِدٌ (س ٢).

[٤٦٣] كُلُّ شَيْءٍ كَثُرَ ٣ حَتَّى غَلَا وَغَلَبَ فَقَدْ طَمَّ يَطُمُّ. يقال: فَوْقَ كُلِّ طَامَةٍ طَامَةٌ. وَمِنْهُ

سُمِّيَتِ الْقِيَامَةُ طَامَةٌ (ص) ٤.

[٤٦٤] النَّكَدُ: الْعُسْرُ (ص) ٥.

٤٢. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهِلَالِ

[٤٦٥] الْبَيْهِيمُ: الْأَسْوَدُ. يقال: لَيْلٌ بَيْهِيمٌ: أَي أَسْوَدٌ. وَالْبُهْمَةُ: السُّودَاءُ. وَالْجَمْعُ بِهِمْ، مِثْلُ

ظَلْمَةٍ وَظَلَمٌ (ص).

[٤٦٦] امْتَهَنْتُ الشَّيْءَ: أَي ابْتَدَأْتُهُ (ص) ٦ وَلَمْ أَصْنُهُ عَمَّا ابْتَدَأْتُهُ فِيهِ (س).

[٤٦٧] الْيَمْنُ: الْبِرْكَةُ (ص) ٧.

[٤٦٨] مُبَاشَرَةُ الْأُمُورِ: أَنْ تَلِيَهَا بِنَفْسِكَ (ص) ٨.

[٤٦٩] اسْتَوَزَعْتُ اللَّهَ شُكْرَهُ فَأَوَزَّ عَنِّي: أَي اسْتَلْهَمْتُهُ فَأَلْهَمَنِي ٩ (ص) ١٠.

[٤٧٠] الْجُنَّةُ - بِالضَّمِّ -: مَا اسْتَوَزَّتْ بِهِ مِنْ سِلَاحٍ. / 252b / وَالْجُنَّةُ: السُّتْرَةُ. وَالْجَمْعُ

الْجُنُنُ ١١.

٤٣. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ

[٤٧١] حَبَاهُ حَبْوَةٌ: أَي أَعْطَاهُ. وَالْحَبَاءُ: الْعَطَاءُ (ص) ١٢.

[٤٧٢] التَّمْجِيسُ: الْإِتْيَاءُ وَالْإِخْتِبَارُ (ص) ١٣.

[٤٧٣] لَغَا يَلْغُو لَغْوًا: أَي قَالَ بِاطِلًا (ص) ١٤.

٢. ق: ص.

٤. ج ٥، ص ١٩٧٦.

٦. ج ٦، ص ٢٢٠٩.

٨. ج ٢، ص ٥٩٠.

١٠. ج ٣، ص ١٢٩٧.

١٢. ج ٦، ص ٢٣٠٨.

١٤. ج ٦، ص ٢٤٨٣.

١. ج ١، ص ٥٣١-٥٣٢.

٣. ق: كثير.

٥. ج ١، ص ٥٤٢.

٧. ج ٦، ص ٢٢٢٠.

٩. ق: وش: استهلته فألهمني: ص: متن.

١١. ج ٥، ص ٢٠٩٤.

١٣. ج ٣، ص ١٠٥٦.

[٤٧٤] لَهَوْتُ بِالشَّيْءِ أَهْوُ ١ لَهْوًا: إِذَا لَعِبْتَ بِهِ (ص) ٢ وَقَدْ يُطْلَقُ اللَّهْوُ عَلَى اللَّعْبِ بِالْأَلَاتِ الْمُطْرِبَةِ (س).

[٤٧٥] يَدٌ بَسَطَتْ: أَي مُطْلَقَةً. وَقَدْ يَكُونُ بَسَطَ الْيَدِ بِمَعْنَى مَدَّهَا إِلَى الشَّيْءِ. لِلأَخْذِ وَ لِلْبَطْشِ ٣ (س).

[٤٧٦] الْوِعَاءُ: وَاحِدُ الْأَوْعِيَةِ. يُقَالُ: أَوْعَيْتُ الرَّادَ وَالْمَتَاعَ، إِذَا جَعَلْتَهُ فِي الْوِعَاءِ (ص) ٤ فَوَعَا الْوِعَاءُ الرَّادَ يَعْيه. فَالرَّادُ مَوْعُوٌّ (س).

[٤٧٧] الْإِشْتِيْنَاْفُ: الْإِئْتِدَاءُ (ص) ٥ فِي الشَّيْءِ مَرَّةً أُخْرَى (س).

[٤٧٨] أَهْلَهُ اللهُ لِلنَّخِيرِ ٦ تَأْهِيْلًا (ص) ٧ جَعَلَهُ أَهْلًا لَهُ أَوْ أَهْلًا بِهِ: أَي أَنْسَأَ ٨ بِهِ (س).

٣٣. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي وِدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ

[٤٧٩] الشُّوبُ: الْخَلْطُ (ص) ٩.

[٤٨٠] التُّوبَةُ النَّصُوحُ: الصَّادِقَةُ ١٠.

[٤٨١] السُّوْمُ فِي الْبَيْعِ: طَلَبُ ١١ زِيَادَةِ عَنِ الثَّمَنِ الَّذِي هُوَ تَمَنُّ الْمَبِيعِ (س).

[٤٨٢] الدُّخُورُ: الصَّغَارُ وَالذُّلُّ (ص) ١٢.

[٤٨٣] أَرْزَلْفَهُ: قَرَّبَهُ. وَالرُّلْفَةُ وَالرُّلْفَى: الْقُرْبَةُ وَالْمَنْزِلَةُ الْعَالِيَةُ (ص) ١٣.

[٤٨٤] الثُّوَابُ: جَزَاءُ الطَّاعَةِ وَكَذَا الْمَثُوبَةُ (ص) ١٤.

[٤٨٥] حَاوَلْتُ الشَّيْءَ: أَي أَرَدْتُهُ (ص) ١٥.

٢. ج. ٦، ص. ٢٤٨٧.

٤. ج. ٦، ص. ٢٥٢٥.

٦. ق. النخير.

٨. ق. انشأ.

١٠. ج. ١، ص. ٤١١.

١٢. ج. ٢، ص. ٦٥٥.

١٤. ج. ١، ص. ٩٥.

١. ق. - ألهور.

٣. ق. الأخذ أو البطس؛ ش: للأخذ والبطس.

٥. ج. ٤، ص. ١٣٣٣.

٧. ج. ٤، ص. ١٦٢٩. ق. س.

٩. ج. ١، ص. ١٥٨.

١١. ق. طلبه.

١٣. ج. ٤، ص. ١٣٧٠.

١٥. ج. ٤، ص. ١٦٨١.

[٤٨٤] الذَّمَامُ: الحُزْمَةُ (ص) ١.

[٤٨٧] القَرِينُ: المَصَاحِبُ ٢. وَقَرِينَةُ الرَّجُلِ: زَوْجَتُهُ (ص) ٣.

[٤٨٨] الفَجِيعَةُ: الرِّزِيَّةُ. وقد فَجَعَتْهُ المُصِيبَةُ: [أَي أَوْجَعَتْهُ. وكذلك التَّفْجِيعُ. و

تَفَجَّعَتْ لَهُ: أَي تَوَجَّعَتْ] ٤ (ص) ٥.

[٤٨٩] المَمْضُ: وَجَعُ المُصِيبَةِ ٦.

[٤٩٠] شَيْءٌ نَفِيسٌ: أَي يَتَنَافَسُ فِيهِ وَيَزْعَبُ (ص). وَنَفَسَ الشَّيْءُ يَنْفُسُهُ ٧: أَي صَارَ

نَفِيساً. وَنَافَسَهُ مِثْلَ صَارَبَهُ: أَي لَا تَعُدُّ نَفْسَهَا نَفِيسَةً عِنْدَهُ (ص) ٨.

[٤٩١] البَرَمُ - بالتَّحْرِيكِ -: مَصْدَرٌ قَوْلِكَ بَرِمَ بِهِ - بالكسر - إِذَا سَيَّمَهُ ٩. وَتَبَرَّمَ بِهِ ١٠

مِثْلَهُ. وَأَبْرَمَهُ: أَي أَمَلَهُ وَأَضْجَرَهُ ١١.

[٤٩٢] غَاصَ المَاءُ يَغْبِضُ غَبْضاً: أَي قَلَّ وَنَضَبَ ١٢. وَغَاصَ ثَمَنُ السَّلْعَةِ: أَي نَقَصَ

(ص) ١٣.

[٤٩٣] الكَابَةُ: سُوءُ الحَالِ. وَالإِنْكَسَارُ مِنَ الحُزْنِ (ص) ١٤.

[٤٩٤] غَبَرَ الشَّيْءُ يَغْبُرُ: أَي بَقِيَ. وَالعَايِرُ: المَاضِي. وَالعَايِرُ: المُسْتَقْبَلُ، وَهُوَ مِنَ

الأَضْدَادِ (ص) ١٥.

٤٥. دُعَاؤُهُ ﷺ يَوْمَ الفِطْرِ

[٤٩٥] الإِلْحَاحُ مِثْلُ الإِلْحَافِ ١٦. تَقُولُ أَلْحَ عَلَيْهِ بِالمَسْأَلَةِ (ص) ١٧ إِذَا كَرَّرَ المَسْأَلَةَ ١٨.

٢. ق: الصاحب.

٤. ق: []

٦. ج ٣، ص ١١٠٦. ق: []

٨. ج ٢، ص ٩٨٢.

١٠. ق: - به.

١٢. ق: نصب.

١٤. ج ١، ص ٢٠٧.

١٦. ق: الإلحاق.

١٨. ق: []

١. ج ٥، ص ١٩٢٦.

٣. ج ٦، ص ٢١٨٢.

٥. ج ٣، ص ١٢٥٦.

٧. ق: + ينفسه.

٩. ق: سببه.

١١. ج ٥، ص ١٨٦٩.

١٣. ج ٣، ص ١٠٦٩.

١٥. ج ٢، ص ٧٦٥.

١٧. ج ١، ص ٤٠٠.

[٤٩٦] إِجْتَبَاهُ: أَيِ اضْطَفَاهُ^١.

[٤٩٧] الْعَفَاءُ: التَّرَابُ. وَالْعَفَاءُ: الدُّرُوسُ وَالهِلَاكُ. وَالْإِغْفَاءُ مِثْلُهُ (ص)^٢.

[٤٩٨] إِنْتَجَعْتُ فُلَانًا، إِذَا أَتَيْتَهُ تَطْلُبُ مَعْرُوفَةً (ص)^٣ وَالْعُرْفُ وَالْمَعْرُوفُ:

الْعَطَاءُ (س).

[٤٩٩] نَزَعْتُ^٤ الشَّيْءَ: أَيِ قَلَعْتُهُ. وَنَزَعْتُ^٥ إِلَى كَذَا: أَيِ اسْتَقْتُهُ. وَنَزَعَ عَنِ الْأُمُورِ

نَزُوعًا: أَنْتَهَى عَنْهَا (ص)^٦.

[٥٠٠] فَاءَ يَفِيءُ فَيْئًا: رَجَعَ وَعَادَ (ص)^٧.

[٥٠١] دَحَضَتْ رِجْلُهُ تَدْحِضُ دَحْضًا: زَلَقَتْ. وَدَحَضَتِ الشَّمْسُ عَنِ كَبِدِ السَّمَاءِ:

زَالَتْ. وَدَحَضَتْ حُجَّتَهُ دُحُوضًا: بَطَلَتْ^٨ (ص)^٩.

[٥٠٢] وَنِيلٌ: كَلِمَةٌ مِثْلُ وَنِيحٍ إِلَّا أَنَّهَا كَلِمَةٌ عَذَابٍ، وَوَيْحٌ كَلِمَةٌ رَحْمَةٍ (ص)^{١٠}.

[٥٠٣] بَلَوْتُهُ بَلَاؤًا: جَرَّبْتُهُ وَاخْتَبَرْتُهُ. وَبَلَاءٌ^{١١} اللَّهُ بَلَاءٌ، وَأَبْلَاءٌ إِبْلَاءٌ حَسَنًا. وَابْتِلَاءٌ: أَيِ

اخْتَبَرَهُ. وَالتَّبَالِي: / 253a / الإِخْتِيَارُ. وَقَوْلُهُمْ لَا أَبَالِيهِ: أَيِ لَا أَكْتَرْتُ لَهُ. وَأَبْلَيْتُ الثُّوبَ: أَيِ

لَيْسْتُهُ حَتَّى بَلَى وَعَدِمَ (ص)^{١٢}.

[٥٠٤] الْفَهَاهَةُ: الْعِيٌّ فِي النَّطْقِ بِالْحُجَّةِ. قَالَ الشَّاعِرُ:

فَلَمْ تُلْفِنِي فَهًا وَلَمْ تُلْفِ حُجَّتِي مَلْجَأَةً^{١٣} أُنْبِغِي لَهَا مَنْ يُقِيمُهَا

(ص)^{١٤}.

١. ج. ٦، ص. ٢٢٩٨.

٢. ج. ٣، ص. ١٢٨٨.

٣. ش: النزوع نزعته.

٤. ج. ١، ص. ٦٣.

٥. ج. ٣، ص. ١٠٧٤-١٠٧٥.

٦. ق: إبلاءه.

٧. ق: ملحله.

٨. ج. ٦، ص. ٢٤٣١.

٩. ش: النزوع نزعته.

١٠. ج. ٣، ص. ١٢٨٩.

١١. ق: بطلته.

١٢. ج. ٥، ص. ١٨٤٦.

١٣. ج. ٦، ص. ٢٢٨٥.

١٤. ج. ٦، ص. ٢٢٤٥.

[٥٠٥] فَصَارَاكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا - بالفتح -: أَي غَايَتِكَ وَأَخْرَ أَمْرِكَ (ص) ١.

[٥٠٦] حَسَرَ البَعِيرُ يَحْسُرُ حُسُورًا: أَعْيَا ٢.

٤٦. دَعَاؤُهُ ﷺ يَوْمَ العَرَفَةِ

[٥٠٧] [يَبْدَعُ الشَّيْءَ: اخْتَرَعْتَهُ لَا عَلَى مِثَالٍ. وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

(ص) ٣ بِهَذَا المَعْنَى (س).

[٥٠٨] أَلَّةٌ - بِالْفَتْحِ - إِلَاهَةٌ: أَي عَبَدَ عِبَادَةٌ. وَمِنْهُ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «وَيَذَرُكَ وَإِلَهِتَكَ» ٤،

بِكسْرِ الهمزة. وَقَالَ: وَعِبَادَتُكَ وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّ فَوْعُونَ كَانُوا يُعْبَدُونَ. وَمِنْهُ قَوْلُنَا اللَّهُ. وَأَصْلُهُ إِلهٌ

عَلَى فِعَالٍ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ؛ لِأَنَّهُ مَأْلُوهٌ: أَي مَعْبُودٌ، كَقَوْلُنَا: إِمَامٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ لِأَنَّهُ مُؤْتَمَّرٌ بِهِ،

فَلَمَّا أُذْخِلَتْ عَلَيْهِ الأَلْفُ وَاللَّامُ حُدِفَتِ الهمزة تَخْفِيفًا لِكثْرَتِهِ فِي الكَلَامِ، وَلَوْ كَانَتْ

عَوَضًا مِنْهَا لَمَا اجْتَمَعَتَا ٥ مَعَ المَعْوُضِ مِنْهُ فِي قَوْلِهِمُ: الأله. وَقُطِعَتِ الهمزة فِي النَّدَاءِ

لِلزُّومِهَا تَفْخِيمًا لِهذا الأِسْمِ (ص) ٧.

[٥٠٩] الرَّقِيبُ: الحَافِظُ. وَالرَّقِيبُ: النَّاطِرُ (ص) ٨.

[٥١٠] البَهَاءُ: الحُسْنُ (ص) ٩.

[٥١١] السَّنْحُ: الأَصْلُ (ص) ١٠.

[٥١٢] إِخْتَذَى مِثَالَهُ: أَي اقْتَدَى (ص) ١١.

[٥١٣] النُّصْفُ: النُّصْفَةُ (ص) ١٢.

[٥١٤] العِدْلُ - بِالكسْرِ والفتح -: النَّظِيرُ وَالمِثْلُ (ص) ١٣.

٢. ج ٢، ص ٦٢٩.

٤. سورة اعراف، آية ١٢٧.

٦. ش: اجتمعت.

٨. ج ١، ص ١٣٧.

١٠. ج ١، ص ٤٢٣.

١٢. ج ٤، ص ١٤٣٢.

١. ج ٢، ص ٧٩٣.

٣. ج ٣، ص ١١٨٣.

٥. ق و ش: كانت.

٧. ج ٦، ص ٢٢٢٣.

٩. ج ٦، ص ٢٢٨٨.

١١. ج ٦، ص ٢٣١١.

١٣. ج ٥، ص ١٧٦٠.

- [٥١٥] [أَمَطْتُهُ: نَحَيْتُهُ. ومنه إِمَاطَةُ الأَذَى عن الطَّرِيقِ (ص) ١].
- [٥١٦] [مَارَيْتُهُ أَمَارِيهِ^٢ مِرَاءً: أي جَادَلْتُهُ (ص) ٣].
- [٥١٧] [الجَدَدُ: الأَرْضُ الصُّلْبَةُ. وفي المَثَلُ: مَنْ سَلَكَ الجَدَدَ أَمِنَ العَقَارَ (ص) ٤].
- [٥١٨] [بَهْرَةٌ بَهْرًا: أي غَلَبَهُ (ص) ٥].
- [٥١٩] [الفِطْرَةُ: الخِلْقَةُ. وقد فَطَرَهُ يَفْطُرُهُ - بالضم - فَطْرًا: أي خَلَقَهُ (ص) ٦].
- [٥٢٠] [النَّسَمُ: جمع نَسَمَةٍ، وهي النَّفْسُ. والنَّسَمَةُ: الإنسانُ (ص) ٧].
- [٥٢١] [أَعْرَقَ النَّازِعُ فِي القَوَيْسِ: أي اسْتَوْفَى مَدَهَا^٨. وَنَزَعَ فِي الشَّبَبِ إِلَى أَبِيهِ: أي ذَهَبَ (ص) ٩ و^{١٠} الحمدُ يَقْوَى من اسْتَوْفَى ذَهَابًا فِي تَوْفِيَّتِهِ (س).
- [٥٢٢] [النُّخْلَةُ: العَطِيَّةُ من غيرِ طَلَبٍ (ص) ١١].
- [٥٢٣] [الأَزْرُ: القُوَّةُ. وقوله تعالى: «أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي»^{١٢} أي ظَهَرِي (ص) ١٣].
- [٥٢٤] [نَكَبٌ^{١٤} عن الطَّرِيقِ وَيَنْكَبُ نُكُوبًا: أي عَدَلَ (ص) ١٥].
- [٥٢٥] [الْقَيْنَةُ: أي طَرَحْتُهُ. وَالْقَيْنْتُ إِلَيْهِ بِالمَوَدَّةِ (ص) ١٦ أي أَظْهَرْتُهَا لَهُ (س).
- [٥٢٦] [الصُّفْرُ: الخَالِي^{١٧} (ص) ١٨].
- [٥٢٧] [الدُّلُّ وَالدَّلَالُ: رَفَعَ النَّفْسَ لِمَا فِيهِ مِنَ الفَضْلِ. وَالإِسْمُ الدَّالَّةُ (ص) ١٩].
- [٥٢٨] [أَتْرَفْتُهُ النُّعْمَةَ: أي أَطْعَمْتُهُ (ص) ٢٠].

١. ج. ٣، ص. ١١٦٢، ش. - []
 ٢. ش. - أَمَارِيهِ.
 ٣. ج. ٤، ص. ٢٤٩١.
 ٤. ج. ١، ص. ٤٤٩.
 ٥. ج. ٢، ص. ٥٩٨، ش. - []
 ٦. ج. ٥، ص. ٢٠٤٠.
 ٧. ج. ٣، ص. ١٢٨٩.
 ٨. ج. ٥، ص. ١٨٢٦.
 ٩. ج. ٢، ص. ٥٧٨.
 ١٠. ج. ١، ص. ٢٢٨.
 ١١. ق. الخالص.
 ١٢. سورة طه، آية ٣١.
 ١٣. ق. + يَنْكَبُ.
 ١٤. ج. ٤، ص. ٢٤٨٤.
 ١٥. ج. ٢، ص. ٧١٤.
 ١٦. ج. ٤، ص. ١٣٣٣.
 ١٧. ش. - []

[٥٢٩] [نُطِئْتُ الشَّيْءَ بِغَيْرِهِ: خَلَطْتُهُ بِهِ (س)].^١

[٥٣٠] [تَنْصَلُ فُلَانٌ مِنْ ذُنُوبِهِ: أَي تَبْرَأُ (ص)].^٢

[٥٣١] [تَوَخَّذَ اللَّهُ بِعِضْمَتِهِ: أَي عَصَمَهُ وَلَمْ يَكِلْهُ إِلَى غَيْرِهِ (ص)].^٣

[٥٣٢] [اسْتَدْرَجَهُ إِلَى كَذَا: إِذَا اسْتَنْزَلَهُ اللَّهُ دَرَجَةً فَدَرَجَةً^٤ حَتَّى يُورِطَهُ فِيهِ. وَاسْتِدْرَاجُ

اللَّهِ الْعِصَاةَ أَنْ يَزُرُّقَهُمُ الصَّحَّةَ وَالنُّعْمَةَ فَيَجْعَلُونَ رِزْقَ اللَّهِ ذَرِيعَةً وَمُتَسَلِّقًا إِلَى اِزْدِيَادِ /

253b / الْكُفْرِ وَالْمَعَاصِي.

[٥٣٣] [تَشَاحَّ^٥ الرَّجُلَانِ عَلَى الْأَمْرِ: لَا يُرِيدَانِ أَنْ يَقُوتَهُمَا. وَفُلَانٌ يُشَاحُّ عَلَى فُلَانٍ: أَي

يَضِينُ بِهِ وَيَتَبَخَّلُ (ص)].^٦

[٥٣٤] [تَبَّرَهُ تَبِيرًا: كَسَرَهُ وَأَهْلَكَهُ (ص)].^٧

[٥٣٥] [انْحَرَفَ عَنْهُ وَتَحَرَّفَ عَنْهُ وَاحْرَزُورَفَ: أَي مَالَ (ص)].^٨

[٥٣٦] [الْعَمْرَةُ: الشَّدَّةُ. وَالْجَمْعُ عَمَرَاتٌ. وَغَمَرَاتُ الْمَوْتِ: شِدَائِدُهُ (ص)].^٩

[٥٣٧] [رَهِقَهُ - بِالْكَسْرِ - يَزْهِقُهُ: إِذَا غَشِيَهُ وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهُ. وَالرَّهْقُ: السَّفَهُ وَالطُّغْيَانُ.

وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾^{١٠} (ص)].^{١١}

[٥٣٨] [أَرْسَلَهُ مِنْ يَدِهِ: إِذَا رَمَاهُ (س)].

[٥٣٩] [السَّقَطَةُ: الْعَنْزَةُ وَالرَّزْلَةُ وَكَذَا السَّقَاطُ^{١٢}.

[٥٤٠] [وَهَيْلٌ فِي الشَّيْءِ وَعَنِ الشَّيْءِ يَوْهَلُ وَهَلًا: إِذَا غَلِطَ فِيهِ وَسَهَا (ص)].^{١٣}

١. ج. ٥، ص ١٨٣١.

٢. ش: - فدرجة.

٣. ج. ١، ص ٣٧٨.

٤. ج. ٤، ص ١٣٤٣.

٥. ش: + يقال.

٦. ج. ٤، ص ١٤٨٦-١٤٨٧.

٧. ج. ٥، ص ١٨٤٦.

١. ش: - []

٢. ج. ١، ص ٥٤٥.

٣. ش: + كشاف (؟).

٤. ج. ٢، ص ٦٠٠.

٥. ج. ٢، ص ٧٧٢.

٦. سورة جن، آية ٣.

٧. ج. ٣، ص ١١٣٢.

- [٥٤١] الألاء: النعم. واحدها ألى^١ - بالفتح - وقد يُكَمَّرُ^٢ (ص) ٣.
- [٥٤٢] السَّمَاتَةُ: الفَرْحُ بِمُصِيبَةِ العَدُوِّ (ص) ٤.
- [٥٤٣] البَطْشَةُ: السُّطُوَّةُ والأخذُ بالعَنْفِ. وكذا البَطْشُ (ص) ٥.
- [٥٤٤] قَرَعْتُهُ كذا: أي ضَرَبْتُهُ. والقَارِعَةُ: الشَّدَّةُ من شَدَائِدِ الذَّهْرِ، وهي الدَّاهِيَةُ (ص) ٦.
- [٥٤٥] أَبْلَسَ من رحمة الله: أي يَيْتَس. منه سُمِّي إبليس (ص) ٧.
- [٥٤٦] الوَجْسُ: فَرَعَةُ القَلْبِ (ص) ٨.
- [٥٤٧] الدُّونُ: الحَقِيرُ الخَسِيسُ (ص) ٩.
- [٥٤٨] الحَذَرُ: التَّحَرُّزُ (ص) ١٠.
- [٥٤٩] أَعَذَرَ الرَّجُلُ: أي صَارَ ذا عُدْرٍ. وفي المثل: أَعَذَرَ مَنْ أَنْذَرَ (ص) ١١.
- [٥٥٠] العَمَةُ^{١٢}: التَّحْيِيزُ والتَّرْدُدُ. وقد عَمِيَ الرَّجُلُ - بالكسر - فهو عَمِيَةٌ وعَامِيَةٌ (ص) ١٣.
- [٥٥١] السَّهُوُ: العَفْلَةُ. وقد سَهَا عن الشَّيْءِ فهو سَاهٍ (ص) ١٤.
- [٥٥٢] الكَرُّ: الرُّجُوعُ (ص) ١٥ وتلحقه الهاء (س).
- [٥٥٣] تَبَوَّأَتْ مَنْزِلاً: أي نَزَلَتْهُ. وَبَوَّأَتْ لِلرَّجُلِ مَنْزِلاً وَبَوَّأَتْهُ بِمعنى^{١٦}: أي هَيَّأَتْهُ
وَمَكَّنَتْ لَهُ فِيهِ (ص) ١٧.
- [٥٥٤] أَجْزَلْتُ لَهُ العَطَاءَ: أي أَكْثَرْتُ (ص) ١٨.

١. ش: أعلا.	٢. ق: وقد تنكر.
٣. ج. ٦، ص. ٢٢٧٠.	٤. ج. ١، ص. ٢٥٥.
٥. ج. ٣، ص. ٩٩٦.	٦. ج. ٣، ص. ١٢٦٣.
٧. ج. ٢، ص. ٩٠٦.	٨. ج. ٢، ص. ٩٨٤.
٩. ج. ٥، ص. ٢١١٥.	١٠. ج. ٢، ص. ٦٢٦.
١١. ج. ٢، ص. ٧٤٠.	١٢. ق: العمة.
١٣. ج. ٦، ص. ٢٢٤٢.	١٤. ج. ٦، ص. ٢٣٨٦.
١٥. ج. ٢، ص. ٨٠٥.	١٦. ق: - بمعنى.
١٧. ج. ١، ص. ٣٧.	١٨. ج. ٤، ص. ١٦٥٥.

[٥٥٥] النَّوَالُ: العَطَاءُ. والنَّائِلُ مِثْلُهُ (ص) ١.

[٥٥٦] الدَّعَاةُ: الحَفْصُ (ص) ٢ وهو العَيْشُ الخَالِي عن التَّشْوِيشِ (س).

[٥٥٧] حَبِطَ عَمَلُهُ - بالكسر - حَبِطًا - بالتسكين - وَحُبُوطًا: بَطَلَ نَوَابَهُ وَأَخْبَطَهُ

الله (ص) ٣.

[٥٥٨] حَاطَهُ يَحُوطُهُ حَوَظًا وَحِيْطَةً وَحِيَاطَةً: أَي كَلَأَهُ وَرَعَاةً (ص) ٤.

٣٧. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي يَوْمِ الأَضْحَى وَالجُمُعَةِ

[٥٥٩] عَبَّيْتُ الجَيْشَ: إِذَا هَيَّأْتُهُ فِي مَوَاضِعِهِ (ص) ٥.

[٥٦٠] [أَصَابَهُ: أَي وَجَدَهُ (ص) ٦].

[٥٦١] عَكَفَ عَلَى الشَّيْءِ يَعْكَفُ عُكُوفًا: أَي أَقْبَلَ عَلَيْهِ مَوَاطِبًا ٧.

[٥٦٢] [اتَّبَرَزْتُ الشَّيْءَ: أَي اسْتَلَبْتُهُ (ص) ٨].

[٥٦٣] شَبِعَةُ الرَّجُلِ: اتَّبَاعُهُ وَأَنْصَارُهُ (ص) ٩.

٣٨. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الأَعْدَاءِ

[٥٦٤] تَفَجَّيْمُ النَّفْسِ فِي الشَّيْءِ: إِذْ خَالَهَا فِيهِ ١٠.

[٥٦٥] الشُّعْبُ - بالكسر - : الطَّرِيقُ فِي الجَبَلِ. وَالجَمْعُ الشُّعَابُ (ص) ١١.

[٥٦٦] نَضًا سَيْفُهُ وَانْتِضَاةً: سَلَّهُ (ص) ١٢.

[٥٦٧] ظَبَنُ السَّهْمِ: طَرَفُهُ ١٣ (ص) ١٤ وَظَبَنُ الشَّيْءِ: حَدُّهُ (س).

١. ج ٥، ص ١٨٣٦-١٨٣٧.

٢. ج ٣، ص ١٢٩٥.

٣. ج ٣، ص ١١٢١.

٤. ش: - [] ج ١، ص ١٦٥.

٥. ش: - [] ج ٢، ص ٨٦٢.

٦. ج ٥، ص ٢٠٠٦.

٧. ج ٦، ص ٢٥١١.

٨. ج ٦، ص ٢٤١٧.

١. ج ٥، ص ١٨٣٦-١٨٣٧.

٢. ج ٣، ص ١١١٨.

٣. ج ٦، ص ٢٤١٨.

٤. ج ٤، ص ١٤٠٦.

٥. ج ٣، ص ١٢٤٠.

٦. ج ١، ص ١٥٦.

٧. ش: حرفه.

٨. ش: حرفه.

- [٥٦٨] المَذْيَةُ - بالضم -: الشَّفْرَةُ (ص) ١.
- [٥٦٩] شَبَاةٌ ٢ كُلُّ شَيْءٍ: حَدُّ طَرْفِهِ. والجمع الشَّبَا (ص) ٣.
- [٥٧٠] أَرْهَفْتُ سِنْفِي: أَي رَفَقْتُهُ (ص) ٤.
- [٥٧١] دُفْتُ الدَّوَاءَ وَغَيْرَهُ: أَي بَلَلْتُهُ بِمَاءٍ أَوْ بِغَيْرِهِ (ص) ٥ لِأَجْلِ الشَّرْبِ (س).
- [٥٧٢] الْمَسْدُذُ: الْمَقْوَمُ. وَسَدَّدَ رُمْحَهُ، هُوَ خِلَافُ قَوْلِكَ: عَرَّضَهُ (ص) ٦ وَسَدَّدَ سَهَامَهُ إِذَا وَجَّهَهَا نَحْوَ الْمَرْمَى (س). / 254a /
- [٥٧٣] الرُّعَاقُ: الْمِلْحُ، وَطَعَامٌ مَزْعُوقٌ إِذَا كَثُرَ مِلْحُهُ (ص).
- [٥٧٤] أَرْصَدْتُ لَهُ: أَعَدَدْتُ لَهُ (ص) ٧.
- [٥٧٥] الْعَلَّةُ: حَرَاةُ الْعَطِشِ وَكَذَلِكَ الْغَلِيلُ. وَالْغَلِيلُ: الضَّغْنُ وَالْحِقْدُ (ص) ٨.
- [٥٧٦] [الشَّوَى: جمع] ٩ شَوَاةٌ، وَهِيَ جِلْدَةُ الرَّأْسِ. وَالشَّوَى: الْيَدَانِ وَالرُّجُلَانِ وَالرُّأْسُ مِنَ الْأَدْمِيِّينَ. يُقَالُ: رَمَاهُ فَأَشَوَاهُ، إِذَا لَمْ يُصِبِ الْمَقْتَلَ ١٠ (ص) ١١.
- [٥٧٧] السَّرِيَّةُ: قِطْعَةٌ مِنَ الْجَنِّيشِ. وَالْجَمْعُ سَرَايَا (ص) ١٢.
- [٥٧٨] أَضْبَيْتُ عَلَى الشَّيْءِ: أَشْرَفْتُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ أَظْفَرَ بِهِ ١٣.
- [٥٧٩] الطَّرِيدَةُ: مَا طَرَدْتَ مِنْ صَيْدٍ وَغَيْرِهِ (ص) ١٤.
- [٥٨٠] النَّهْرَةُ: الْفُرْصَةُ. وَانْتَهَرْتُهَا إِذَا اغْتَنَمْتُهَا ١٥ (ص) ١٦.
- [٥٨١] الْمَلَقُ: الْوُدُّ وَاللُّطْفُ الشَّدِيدُ. [وَالْمَلِيقُ: صَاحِبُ الْوُدِّ وَاللُّطْفِ] ١٧ (ص) ١٨.

١. ج ٤، ص ٢٢٩٠.
٢. ش: شبا.
٣. ج ٤، ص ٢٣٨٨.
٤. ج ٤، ص ١٣٦٧.
٥. ج ٤، ص ١٣٦١.
٦. ج ١، ص ٤٨٢.
٧. ج ١، ص ٤٧١.
٨. ج ٥، ص ١٧٨٤.
٩. ش: [-].
١٠. ق: يصيب القتل.
١١. ج ٤، ص ٢٣٩٦.
١٢. ج ٤، ص ٢٣٧٥.
١٣. ج ٤، ص ٢٤٠٦.
١٤. ج ١، ص ٤٩٩.
١٥. ق: غنمتها.
١٦. ج ٢، ص ٩٨٧.
١٧. ش: [-].
١٨. ج ٤، ص ١٥٥٤.

- [۵۸۲] الحَنْقُ: الغَيْظُ (ص) ۱.
- [۵۸۳] الدَّغْلُ - بالتحريك -: الفَسَادُ مِثْلُ الدَّخْلِ (ص) ۲.
- [۵۸۴] الرُّبِيَّةُ: الرَّابِيَةُ^۳ لَا يَغْلُوهَا الْمَاءُ. وَالرُّبِيَّةُ: حُمْرَةٌ تُحْفَرُ لِلْأَسَدِ، سُمِّيَتْ بِذَلِكَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَحْفِرُونَ فِيهَا فِي مَوْضِعِ غَالٍ (ص) ۴.
- [۵۸۵] الرُّكْسُ: رَدُّ الشَّيْءِ مَقْلُوبًا (ص) ۵.
- [۵۸۶] فَمَعْنُهُ وَأَفْمَعْتُهُ: أَي فَهَزْتُهُ وَذَلَلْتُهُ، فَأَنْقَمَعَ (ص) ۶.
- [۵۸۷] الرُّبُقُ - بالكسر -: حَبْلٌ فِيهِ عِدَّةُ عُرَى، تُشَدُّ بِهِ الْبَهْمُ. الْوَاحِدَةُ مِنَ الْعُرَى: رِبْقَةٌ (ص) ۷.
- [۵۸۸] الشَّرْقُ: الشَّجَا وَالنُّصَّةُ (ص) ۸ وَشَرَقَ بِكَذَا إِذَا لَمْ يُمَكِّنْهُ تَجَرُّعُهُ (س).
- [۵۸۹] سَلَقَهُ^۹ بِالْكَلامِ سَلَقًا، إِذَا آذَاهُ، وَهُوَ شِدَّةُ الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ (ص) ۱۰.
- [۵۹۰] الْجَدْوَلُ: النَّهْرُ الصَّغِيرُ (ص) ۱۱.
- [۵۹۱] أَكْذَبْتُ الرَّجُلَ عَنِ الشَّيْءِ: رَدَدْتُهُ. وَأَكْذَى الرَّجُلَ، إِذَا قَلَّ خَيْرُهُ (ص) ۱۲.

۳۹. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الرَّهْبَةِ

- [۵۹۲] السُّوْأَةُ: الْعَوْرَةُ وَالْفَاحِشَةُ. وَالسُّوْأَةُ وَالسُّوْأَةُ: الْخَلَّةُ الْقَبِيحَةُ (ص) ۱۳.
- [۵۹۳] [الْقَى بِيَدِهِ: أَي سَقَطَ فِي يَدِهِ. (ص) ۱۴].
- [۵۹۴] الرُّمَّةُ - بالكسر -: الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ (ص) ۱۵.

۲. ج ۴، ص ۱۶۹۷.

۴. ج ۶، ص ۲۳۶۶.

۶. ج ۳، ص ۱۲۷۲.

۸. ج ۴، ص ۱۵۰۱.

۱۰. ج ۴، ص ۱۴۹۷.

۱۲. ج ۶، ص ۲۴۷۲.

۱. ج ۴، ص ۱۴۶۵.

۳. ق و ش: الرابية.

۵. ج ۲، ص ۹۳۳.

۷. ج ۴، ص ۱۴۸۰.

۹. ق: سلق.

۱۱. ج ۴، ص ۱۶۵۴.

۱۳. ج ۱، ص ۵۶.

۱۴. ش: [] در صحاح اللغة هم یافت نشد. در ق کلمه «ینس» هم در پایان آمده که به نظر می رسد زاید باشد.

۱۵. ج ۵، ص ۱۹۳۷.

٥٠. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي النَّضْرِعِ

[٥٩٥] الصُّنْعُ وَالصَّنِيْعُ: العَطَاءُ^١. وَالصَّنِيْعَةُ: العَطِيَّةُ (س).

[٥٩٦] الظَّلَامَةُ وَالظَّلِيْمَةُ وَالْمَظْلِيْمَةُ: مَا تَطَلَّبُهُ عِنْدَ الظَّالِمِ، وَهُوَ اسْمٌ مَا أُخِذَ مِنْكَ

ظُلْمًا (ص)^٢.

[٥٩٧] اِنْتَصَرَ مِنْهُ: أَيِ اِنْتَقَمَ مِنْهُ (ص)^٣.

[٥٩٨] التُّضَجِيْعُ فِي الأَمْرِ: التَّقْصِيْرُ. وَتَضَجَّعَ فِي الأَمْرِ: أَيِ تَفَعَّدَ^٤.

٥١. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الإِنْحَاحِ

[٥٩٩] اِتَّكَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرِي: إِذَا اعْتَمَدْتَ عَلَيْهِ. وَالتَّوَكَّلُ: إِظْهَارُ العَجْزِ

وَالإِغْتِمَادُ عَلَى غَيْرِكَ (ص)^٥.

٥٢. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي التَّدَلُّلِ

[٦٠٠] كَلَّمْتُهُ فَأَفْحَمْتُهُ: إِذَا أَسْكَنْتَهُ فِي حُصُوْمَةٍ أَوْ غَيْرِهَا (ص)^٦.

[٦٠١] كَبْنَا يَكْتُبُو كِتْبَوَةً: سَقَطَ^٧.

[٦٠٢] حَرُّ الوَجْهِ: مَا بَدَأَ مِنَ الوَجْهِ^٨. وَالوَجْنَةُ: مَا اِرْتَفَعَ مِنَ الحَدِيْنِ (ص)^٩.

[٦٠٣] الإِسْتِكَانَةُ: الخُضُوْعُ (ص)^{١٠}.

[٦٠٤] الأَوْصَالُ: المَفَاصِلُ^{١١}.

١. ج. ٥، ص ١٩٧٧.

٢. ج. ٣، ص ١٢٤٨.

٣. ج. ٥، ص ٢٠٠٠.

٤. ج. ٢، ص ٦٢٧.

٥. ج. ٦، ص ٢١٩٠.

٦. ق: العطاء.

٧. ج. ٢، ص ٨٢٩.

٨. ج. ٥، ص ١٨٤٥.

٩. ج. ٦، ص ٢٤٧١.

١٠. ج. ٦، ص ٢٢١٢.

١١. ج. ٥، ص ١٨٤٢.

٥٣. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ

[٦٠٥] [التَّلْقِينُ: التَّفْهِيمُ، وَلَقِّنِي: فَهَّمْنِي]١.

تَمَّت حَاشِيَةُ ابْنِ إِدْرِيسَ عَلَى الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ. وَوَافَقَ الْفِرَاقُ مِنْ تَنْسِيخِهِ غَرَّةَ شَهْرِ
جَمَادِي الْأَوَّلِ مِنْ عَامِ ثَمَانٍ وَثَمَانِينَ وَأَلْفٍ مِنْ هِجْرَةِ الرَّسُولِ.
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

الدرّة الحمراء في زيارة العاشوراء

محمّد بن ابر الحسن شهدادی مصاحبی نایینی (۱۲۷۸ ق)

تحقیق: مهدی باقری سیانی

درآمد

از درخشان‌ترین دوران حوزه کهن و پربرکت اصفهان، قرن سیزدهم هجری است که این شهر مجمع عالمان و فرهیختگان بزرگی بوده که هر کدام چون ستاره‌ای در آسمان علم و فقاہت شیعه نورافشانی نموده است و اینک نام برخی از آن رادمردان نامدار زینت‌بخش این اوراق می‌گردد که عبارت‌اند از:

حضرات آیات: سید محمد باقر شفتی، حاج محمد ابراهیم کلباسی، شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی، آقا محمد علی هزار جریبی، سید صدر الدین عاملی، حاج محمد جعفر آباہ‌ای، میر سید محمد شہشہانی، آخوند ملا حسین علی تویسرکانی، میر سید حسن مدرّس و

مؤلف

از دیگر چهره‌های درخشان این دوران، مؤلف این رساله، مرحوم علامه فقیه «میرزا محمد شهدادی نایینی مصاحبی» است. مؤلف در خانواده‌ای اهل فضل و کمال که اغلب از عالمان، شاعران و خوش‌نویسان بوده‌اند تولّد یافته و در سال ۱۲۵۸ هجری با جمعی از

اقوام نزدیک خویش از قریه محمدیه نایین به اصفهان نقل مکان نموده و بیست سال پایانی عمر خویش را در این شهر گذرانیده و به واسطه کمالات و جودى خویش با دو تن از عالمان بزرگ معاصر خود - یعنی مرحوم حاج محمد جعفر آباده‌ای و میر سید محمد شهبانیه - مصاحبت و همنشینی داشته و تمامی یا اغلب آثار خویش را در این دوران به انجام رسانیده است.

مرحوم معلم حبیب آبادی از وی چنین یاد می‌کند: «... ملا میرزا محمد از بزرگان علما، فقها و اهل فضل و ادب و جامع معقول و منقول بوده است»^۱.

از دوران تحصیل، اساتید و شاگردان وی اطلاع چندانی در دست نیست. تنها نکته‌ای که در این مورد می‌تواند راه‌گشا باشد یادداشتی است که وی در ابتدای جلد سوم مهم‌ترین کتاب خود یعنی قناطر الوصول إلی [مدائن] علم الأصول دارد و از آن چنین استفاده می‌شود که وی آثار خود را به حاج محمد جعفر آباده‌ای^۲ ارائه نموده و همو بر آن تقریظ نگاشته و در اثنای این تقریظ نام پنج اثر از آثار مرحوم شهدادی را ذکر کرده است. پس از نقل این تقریظ، دست‌خط کوتاهی است از مرحوم آباده‌ای به تاریخ بیست و چهارم رمضان ۱۲۷۴ هجری قمری که وی تقریظ اول را تأیید نموده است.^۳

مرحوم مؤلف در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در اصفهان دیده از جهان فروبست و در تکیه شیخ محمد تقی رازی در تخت فولاد اصفهان به

۱. مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۲۳۱، ش ۱۲۹۶.

۲. وی علامه فقیه رجال محمد جعفر بن محمد صفی فارسی آباده‌ای شاگرد سید محمد باقر شفتی، سید محمد مجاهد و حاج محمد ابراهیم کلباسی و از مشاهیر علمای شیعه است (متوفای ۱۹ رمضان ۱۲۸۰ ق)؛ ر.ک: دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۲۷-۳۰.

۳. فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، ص ۶۱۲، ش ۱۴۴۶۵. فهرست‌نگار محترم در توضیح این کتاب و تقریظ بر آن نام محمد جعفر فارسی را ذکر نموده که منظور حاج محمد جعفر آباده‌ای است.

خاک سپرده شد.^۱

آثار مؤلف

صاحب مکالم الآثار در شرح حال مؤلف، یازده اثر از وی نام می برد که در ذیل همراه با توضیحاتی ذکر می شود:

۱. قاطر الوصول إلى [مدائن] علم الأصول: ظاهراً مهم ترین اثر وی می باشد و شامل سه جلد بوده است. تألیف آن در روز جمعه ۱۸ ذی قعدة ۱۲۷۳ق به پایان رسیده است. نسخه ای از جلد سوم این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی با شماره ۱۴۴۶۵ نگهداری می شود.^۲

۲. الرسالة الهلالية: رساله ای کوتاه در مباحث نجومی است که تألیف آن در ۲۷ رجب ۱۲۶۶ق پایان یافته و اخیراً (سال ۱۳۸۴ شمسی) با همت محقق گرامی جناب آقای رضا مختاری و در شماره دوم میراث فقهی (جلد اول در رؤیت هلال) به زیور طبع آراسته گردیده است.^۳ این رساله تنها اثر منتشر شده از مرحوم شهدادی است.

۳. اللؤلؤ المکنون: موضوع این رساله وقت نافله ظهر و عصر است و تألیف آن در پنجم شوال ۱۲۶۶ق پایان پذیرفته و با تحقیق این جانب به زودی منتشر خواهد شد.

۴. الدرة الحمراء: رساله حاضر و با موضوع کیفیت زیارت عاشورا است که توضیح آن در ادامه خواهد آمد.

۵. نظم الدرر: این رساله در مبحث طهارت و^۴ تاریخ تألیف آن مربوط به

۱. مکالم الآثار، ج ۶، ص ۲۳۲.

۲. فهرست نسخه های خطی مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، ص ۶۱۱.

۳. رک: رؤیت هلال، ج ۱، ص ۶۱۱-۶۱۸.

۴. ... مرحوم معلم حبیب آبادی، این کتاب را چنین معرفی می نماید: «بازدمم: کتاب نظم الدرر در حل و عقد مختصر»

سال ۱۳۷۱ و قبل از آن است.

۶. العرائس البکریة فی المحرمات بالمصاهرة: مؤلف، این رساله را قبل از نوشتن قناطر الوصول [إلی [مدائن] علم الأصول تألیف نموده است.

۷. اصلاح ذات البین: رساله‌ای در مبحث شقاق و خلع است که مانند دو رساله قبل و با استناد به تقریظ اول مرحوم آواده‌ای در ابتدای جلد سوم کتاب قناطر الوصول، تألیف آن به سال ۱۳۷۱ و قبل از آن باز می‌گردد.

۸. الرسالة الکبریة: رساله‌ای در تعیین مقدار کر به وزن و مساحت است.

۹. مجلة المشاعر: شرح یا تعلیقه‌ای بر کتاب مشاعر ملا صدر است.

۱۰. کشف النهایة فی علم القراءه: از تاریخ تألیف این رساله و دو رساله قبلی اطلاعی در دست نیست.

۱۱. بیت الشرف^۱: رساله‌ای مفصل در آداب و احکام حج و عمره و ظاهراً آخرین اثر مرحوم شهدادی است. آغاز این رساله بحثی پیرامون آداب سفر دارد. نسخه موجود از این رساله ۲۵۶ صفحه‌ای و به خط مؤلف است. تألیف این اثر در روز جمعه ۲۴ ربیع الثانی ۱۲۷۷ ق به پایان رسیده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی با شماره ۱۴۴۶۴ نگهداری می‌شود.^۲

رساله حاضر

الف. این رساله دارای نکات تازه و بدیعی پیرامون زیارت عاشورا و کیفیت آن است. مؤلف ابتدا دو سند این زیارت شریف (سند شیخ

۱. و در ادامه می‌فرماید: «و ظاهراً مقصود، کتاب مختصر [در علم معانی و بیان از] محقق تفتازانی باشد...؛ اما بنابر آنچه از تقریظ مرحوم حاج محمد جعفر آواده‌ای بر کتاب قناطر الوصول گذشت، این کتاب (نظم الدرر) مربوط به مباحث طهارت است نه مباحث علم معانی و بیان.

۱. مرحوم معلّم حبیب آبادی از این اثر با عنوان مسالك النهج در مناسک حج نام می‌برد.

۲. فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، ص ۶۱۰.

- طوسی در مصباح المتجهد و سند ابن قولويه در كامل الزيارات) را مورد بررسی قرار داده و پس از آن ده فرع مطرح می نماید.
- ب. تألیف این رساله در ۱۶ محرم الحرام ۱۲۹۶ به پایان رسیده است. مؤلف پس از این اثر و در مدت زمانی کمتر از ۹ ماه، دو اثر دیگر خویش یعنی رساله هلالیه و رساله اللؤلؤ المکنون را به پایان می رساند.
- ج. مؤلف اهتمامی خاص به آراء فقیه و رجالی نامور معاصر خویش، مرحوم سید محمد باقر شفتی دارد و از وی در این رساله با تعبیری چون «سید المجتهدین» و «عمدة المحققین» نام می برد.
- د. مؤلف در این رساله یادآور می شود که تحقیق خود را بر یکی از علمای بزرگ زمان خود ارائه نموده و مورد پذیرش وی واقع شده است. نویسنده رساله در این مورد می فرماید: «... ولقد أعلمت ما أدركته بعض الصواحب العظام من العلماء الكرام و تلقاه بالقبول» و ظاهراً منظور از «بعض الصواحب العظام»، مرحوم حاج محمد جعفر آباده ای است.
- ه. مؤلف، حواشی سودمندی بر رساله دارد که در برخی موارد بارمز «منه» تصریح به آن نموده و به برخی نیز تصریح نموده است که آن را بارمز [منه] مشخص ساخته ایم.
- و. تنها نسخه شناخته شده از این رساله در سال ۱۳۴۸ق و ظاهراً توسط مرحوم آیه الله سید احمد صفایی خوانساری (متوفای ۱۳۵۹ق) کتابت شده و در کتابخانه وی نگهداری گردیده و پس از وی به فرزندش مرحوم آیه الله سید مصطفی صفایی خوانساری منتقل شده است و اکنون نیز به شماره ۱۹۴۹۸ در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می شود.^۱

۱. رک: فهرست هزار و بانصد نسخه اهدایی رهبر معظم انقلاب به کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۲۸۶.

ز. در تحقیق این رساله - به خصوص مبحث أسناد و راویان زیارت عاشورا - از سه کتاب ارزشمند مربوط به آن بهره فراوان برده‌ام که عبارت‌اند از شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، اللؤلؤ النضید فی شرح زیارة مولانا ابی عبد الله الشهد و کتاب از این صیح روشن.

ح. در پایان ضمن طلب علو درجات برای علامه فقیه میرزا محمد شهدادی مصاحبی نابینی مؤلف این رساله، از دو استاد گران قدر، حضرات آیات حاج آقا هادی نجفی و حاج سید محمد رضا حسینی جلالی - که در به انجام رسیدن این تحقیق از ارشادات آنها بهره‌مند بوده‌ام - و همچنین دوست فاضل و گرامی جناب آقای رحیم قاسمی - که ضمن معرفی رساله، نسخه‌ای از آن را در اختیار این جانب قرار دادند - تشکر و تقدیر می‌نمایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي شرّفنا بدين الاسلام وجعلنا من امة اشرف الانبياء محمد
خير الانام وصيرنا من شيع الائمة الاثني عشر عليهم الصلوة والسلام
وجعلنا لياهم وسيلة للقرب الزلفى وزيارتهم ذريعة الى الدرجات
القصوى سيما زيارة الشهيد المظلوم والغريب المغموم مولانا و
مولانا الكونين ابى عبد الله الحسين روحنا فداه والصلوة والسلام
على من ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
المشركون وعلى الاطياب الذين باصواء وجودهم تبارت السموات
والارضون وبانوار هدايتهم ابتدى المؤمنون المنقون وبهم تبار
وبغائب يوم لا ينفع مال ولا بنون عليهم صلوات الله الملك العزيز
الجهار وعلى اعدائهم لعنة الله الغالب المستقم القهار اما بعد
فيقول العبد الذليل الائم الابن الجاني محمد بن ابى الحسن الشهيد
المصاحبى المحمدي النائي عفى الله عن جرائمها انه لما كانت زيارة
مولانا الحسين المظلوم سيد الشهداء وشفيح يوم الجزاء عليه
الغيب الخيمة والشاء ثمرة للاستحقاق المؤتبة الاخرية وبورثة

المصنق الى رحمة ربه الرؤف الرحيم راجيا من لطفه العيم ان يجعلها لصا
 لوجهه الكريم موجبا لثواب الجسيم وان يغفر لي جميع ذنوبي وخطاياي
 وما وقع فيه من تقصير في بذل الجهد او خلل او خطأ او سهوا او نسيان
 او زلل انه هو الغفور الرحيم فله الحمد وله الشكر كما هو اهل والصلوة والسلام
 على محمد واله وعترته واهل بيته وذريته الاطائب المعصومين سلام
 الله عليهم اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين وقد انقضى
 الفرج منه في اليوم السادس عشر من شهر محرم الحرام من شهر
 سنة الف ومانين وتسع وستين من الهجرة المباركة على باجرأ
 الف الف السلام والتحية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شرفنا بدين الإسلام، وجعلنا من أمة أشرف الأنبياء محمد خير الأنام، وصيرنا من شيع الأئمة الاثني عشر عليهم الصلاة والسلام، وجعل ولايتهم وسيلة للقرب والزلقى، وزيارتهم ذريعة إلى الدرجة القصوى، سيما زيارة الشهيد المظلوم والغريب المغموم، مولانا ومولى الكونين أبي عبد الله الحسين روحنا فداء. والصلاة والسلام على من أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، وعلى آله الأطائب الذين بأضواء وجودهم قامت السماوات والأرضون، وبأنوار هدايتهم اهتدى المؤمنون المتقون، وبهم يُتاب ويعاقب يوم لا ينفع مال ولا بنون، عليهم صلوات الله الملك العزيز الجبار، وعلى أعدائهم لعنة الله الغالب المنتقم القهار.

أما بعد: فيقول العبد الذليل الأثيم الأبق الجاني محمد بن أبي الحسن الشهدادي المصاحبي المحمّديّة^١ النائيني -عفى الله عن جرائمها -: إنه لما كانت زيارة مولانا الحسين المظلوم سيّد الشهداء وشفيع يوم الجزاء -عليه ألف التحية والثناء -مثمرة لاستحقاق المثوبة الأخروية، ومورثة^٢ B1 / للفرز بالسعادة الأبدية، ولا سيما زيارته -عليه الصلاة والسلام- في اليوم العاشوراء من شهر محرّم الحرام، وكانت الرواية^٣ الشريفة الواردة فيها وفي كفيّتها وبيان موقع صلاتها غير خالية عن الغلق والاضطراب، بل كانت صعبة مستصعبة بحيث لا يمكن استفادة المعنى المراد منها على وجه يطمئن به النفس لأكثر الناظرين، دعاني ذلك إلى أن أوردتها وأبين أولاً سندها، ثم أشرحها شرحاً موضعياً لإبهامها، مبيّناً لإجمالها، مسهّلاً لصعوباتها، رافعاً لمعضلاتها،

١. كذا في المخطوطة.

٢. المراد به جنس الرواية؛ لأنها اثنتان. [منه] {

من جهة كيفية الزيارة وكميتها و آدابها، و موضع الإتيان بصلاتها و كفيّتها و كميتها، بقدر ما بلغ إليه نظري القاصر، و وسع له فكري الفاتر؛ لينتفع به الصلحاء المؤمنون الراغبون في السنن و الطاعات، و يستمدّ به الأزكياء المتّقون المائلون إلى النوافل و المستحبات، و سمّيته بـ«الدرة الحمراء» في زيارة العاشوراء، راجياً من الله العطوف الرؤوف أن يعصمني بفضلته عن الزلل، و يوفّقني بلطفه لإتمامه على وجه الصواب، و أن يتقبّل^١ بمتّته، و يجعله بكرمه ذخيرة ليوم الحساب؛ فقد فوّضت أمري إليه؛ إذ لا حول لي و لا قوة إلاّ به، و هو حسبي و نعم / A2 / الوكيل، نعم المولى و نعم النصير، فبعونه تعالى و حسن توفيقه أقول:

قد روى شيخ الطائفة - عطر الله مرقدّه - في المصباح^٢ في هذا الباب روايتين: إحداهما: ما رواه عن محمد بن إسماعيل بن بزيع^٣، عن صالح بن عقبة، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال: من زار الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشوراء من المحرم حتى يظلّ عنده^٤ باكياً، لقي الله تعالى يوم يلقاه بثواب ألفي حجّة و ألفي عمرة و ألفي غزوة، ثواب كلّ حجّة و عمرة و غزوة كتاب من حجّ و اعتمر و غزا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و مع الأئمة الراشدين عليهم الصلاة و السلام.

قال: قلت: جعلت فداك، فما لمن كان في بعيد البلاد و أقاصيها و لم يمكنه المصير إليه في ذلك اليوم؟

قال: إذا كان كذلك برز إلى الصحراء، أو صعد سطحاً مرتفعاً في داره، و أوماً إليه بالسلام، و اجتهد في الدعاء على قاتليه، و صلّى من بعد ركعتين، وليكن ذلك في صدر النهار قبل أن تنزل الشمس، ثم ليندب الحسين عليه السلام و يبكيه و يأمر من في داره ممّن لا يتقيه بالبكاء عليه، و يقيم في داره المصيبة بإظهار الجزع عليه، و ليعزّ بعضهم بعضاً بمصائبهم الحسين عليه السلام، فأنا ضامن لهم إذا فعلوا ذلك على الله تعالى جميع ذلك.

قلت: / B2 / جعلت فداك، أنت الضامن ذلك لهم و الزعيم؟!

١. كذا في المخطوطة، و الصحيح بمقتضى السياق: يتقبّله.

٢. مصباح المهجّد، ص ٧٧٢-٧٧٣.

٣. طريق الشيخ إليه صحيح. [منه عليه السلام].

٤. أي عند قبره الشريف. [منه عليه السلام].

قال: أنا الضامن وأنا الزعيم لمن فعل ذلك.

قلت: وكيف يعزّي بعضنا بعضاً؟

قال: تقولون: «أعظم الله أجورنا بمصابنا بالحسين ﷺ، وجعلنا وإياكم من الطالبين بثاره مع وليه الإمام المهدي من آل محمد ﷺ»، فإن استطعت أن لا تنتشر يومك في حاجة فافعل؛ فإنه يوم نحس لا تقضى فيها حاجة مؤمن، فإن قضيت لم يبارك له ولم ير فيها رشداً، ولا يدخرن أحدكم لمنزله فيه شيئاً، فمن أذخر في ذلك اليوم شيئاً لم يبارك له فيما أذخر ولم يبارك في أهله، فإذا فعلوا ذلك كتب الله لهم ثواب ألف حجّة وألف عمرة وألف غزوة كلّها مع رسول الله ﷺ، وكان له أجرٌ و ثواب مصيبة كل نبيٍّ ورسولٍ وصيٍّ وصدّيقٍ وشهيد مات أو قتل منذ خلق الله الدنيا إلى أن تقوم الساعة.

قال صالح بن عقبة و سيف بن عميرة: ^١ قال علقمة بن محمد الحضرمي: قلت لأبي جعفر ﷺ: علّمني دعاءً أدعوه به في ذلك اليوم إذا أنا زرته من قرب، ودعاءً أدعوه به إذا لم أزره من قرب و أومات من بُعد البلاد و من داري بالسلام عليه.

قال: فقال لي: يا علقمة، إذا أنت / A3 / صليت الركعتين بعد أن تؤمّن إليه بالسلام، فقل عند الإيماء إليه بعد التكبير هذا القول؛ فإنك إذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوه زوّاره من الملائكة، و كتب الله لك مئة ألف درجة، و كنت كمن استشهد مع الحسين ﷺ حتى تشاركهم في درجاتهم، ثم لا تعرف إلا في الشهداء الذين استشهدوا معه، و كتب لك ثواب زيارة كل نبيٍّ و كل رسول و زيارة كل من زار الحسين ﷺ منذ يوم قتل - عليه السلام و على أهل بيته - تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله... إلى آخر الزيارة المعهودة أعني دعاء السجدة. قال علقمة: قال أبو جعفر ﷺ: إن استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة من دارك فافعل، و لك ثواب جميع ذلك.

أقول: إن الذي يُستنبط من مشيخة الشيخ ﷺ في كتابه التهذيب ^٢ أن الذي روي في ذلك الكتاب عن محمد بن إسماعيل بن بزيع فقد روي عن الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان، عن جعفر بن محمد بن قولويه، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد

١. قوله «قال صالح بن عقبة و سيف بن عميرة» مقول قول محمد بن إسماعيل بن بزيع. «منه».

٢. مشيخة التهذيب، ج ١٠، ص ٨-٥.

بن إسماعيل بن بزيع؛ ويشبه أن يكون الأمر في المصباح أيضاً مثله في التهذيب، وإذن فالرواية إلى هنا صحيحة.

وأما صالح بن عقبة فقد قال ابن الغضائري في B3 / حقه: إنه غالٍ كذاب [لا يلتفت إليه]،^١ كما نقل عنه^٢ المير مصطفى رحمته،^٣ وليس في كتب الرجال إشعار بمدحه^٤، وكذا أبوه عقبة^٥ وعلقمة^٦ أيضاً ليسا بمدوحين وإن لم يكونا مذمومين، نعم سيف بن

١. الرجال لابن الغضائري، ص ٤٩، رقم ٧٠.

٢. في المخطوطة: «من»، والظاهر أنه زائد خطأ.

٣. نقد الرجال، ج ٣، ص ٢٠٨، رقم ٣٤٣٧.

٤. ولكن مع هذا كله يمكن عدّه (أي صالح بن عقبة) من الحسان والمدوحين، بل الثقات كما اعترف به المحقق المامقاني والمحدث النوري وغيرهما، وإليك نصّ كلام الفاضل الشبستري في كتابه اللؤلؤ النضيد:
... وأنا مدحه أو وثاقته فقد قال الفاضل النوري رحمته في خاتمة المستدرک ما لفظه: «السند إلى صالح صحيح بما مر، أما هو فيشير إلى مدحه بل وثاقته ولو بالمعنى الأعمّ أمور...»، وعدّها منها: رواية يونس الذي هو من أصحاب الإجماع عنه.

ومنها: رواية جمع من المشايخ والثقات عنه كمحمد بن إسماعيل بن بزيع ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب وغيرهما.

ومنها: رواية الحسن بن علي بن بقیح -بالقاف المشددة- الذي قالوا في حقه: «صحيح الحديث عنه»، وهذه الكلمة تدلّ على وثاقته كلّ من يروي عنه.

ومنها: ذكر النجاشي والشيخ رحمتهما -له في فهرستهما الموضوعين لذكر المصنّفين من أصحابنا، ثم ذكرهما كتابه وطريقهما إليه وعدم الطعن عليه بشيء، وكذا السروي في معالم العلماء [ص ٩٥، رقم ٤٠٨].
ومنها: عدّ الصدوق رحمته كتابه من الكتب المعتمدة. انتهى ملخصاً.

أقول: أما استفادة حسنه منها فليست ببعيدة كما ذهب إليه المحقق المامقاني رحمته في النتائج، ص ٧٥ وغيره... اللؤلؤ النضيد، ص ٨٨-٩٠؛ وراجع: التفهيم [للشيخ الطوسي]، ص ٢٤٥، رقم ٣٦٢ ورجال النجاشي، ص ٢٠٠، رقم ٥٣٢.
٥. عقبة بن قيس مجهول، [منه رحمته]؛ وعدّه الشيخ في رجاله في أصحاب الباقر عليه السلام قائلاً أنه مجهول، وروى عنه صالح بن عقبة بن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام في الكافي والتهذيب ومن لا يحضره الفقيه ثمان روايات؛ وراجع: رجال الطوسي، ص ١٤٢، رقم ١٥٣٩ و ص ٢٦١، رقم ٣٧١٥؛ معجم رجال الحديث، ج ١٢، ص ١٧١، رقم ٧٧٢٧؛ قاموس الرجال، ج ٧، ص ٢٢٣، رقم ٤٩٢١؛ الموسوعة الرجالية الميسرة، ص ٢٢٩، رقم ٣٧٦٩.

٦. علقمة بن محمد الحضرمي كوفي، من رجال الباقر والصادق عليهما السلام، يمكن عدّه من المعتمد بل الموثق؛ لأنّه:

الف. من مشايخ ابن قولويه؛ وعلى بعض المباني مشايخ ابن قولويه -بلا واسطة أو مع الواسطة- كلّهم ثقات.

ب. عدّه الشيخ في رجال الباقر والصادق عليهما السلام، وفي الأخير قائلاً «أسند عنه» وعلى مذهب جماعة من الأعلام هذه العبارة تدلّ على توثيق الرجل أو مدحه.

ج. يعبر عنه المحقق الداماد رحمته بـ«حسن الحديث»، وهذا دليل آخر على اعتباره.

د. نقل عنه في الكشي مناظرة تدلّ على بصيرته وحسن حاله.

عميرة ممدوح بالتوثيق^١؛ وكيف كان فالرواية ضعيفة^٢، لكنّها مجبورة بالعمل و تكرّرِها في كتب الأصحاب^٣ و تلقّيتها بالقبول، فهي صالحة للركون إليها و الاستناد بها

١. راجع: رجال الطوسي، ص ١٤٠، رقم ١٥٠٣ و ص ٢٤٢، رقم ٣٧٣٢؛ رجال الكشي (مع تعليقات مير داماد)، ج ٢، ص ٧١٤، رقم ٧٨٨؛ رجال الكشي، ص ٣٤٩، رقم ٧٨٨؛ رجال البرقي، ص ١٦ و ٤٤؛ طوائف السقال، ج ١، ص ٥٣٧، رقم ٤٩٠٥؛ اللؤلؤ النضيد، ص ١١٥؛ مجمع رجال الحديث، ج ١٢، ص ٢٠٠، رقم ٧٨٠٨؛ قاموس الرجال، ج ٧، ص ٢٥٥، رقم ٤٩٥٩؛ (للعثور على الأقوال حول «أسند عنه» أنظر المصادر التالية: روضة المستقين، ج ١٤، ص ٤٧؛ مقام الفضل، ج ٢، ص ٣٤٩ - ٣٤٩؛ عذة الرجال، ج ١، ص ٢٤١، الفائدة الحادية عشر؛ عوائد الأيام، ص ٨٠٩، العائدة ٨٥؛ سماء المقال، ج ٢، ص ١٦٣ - ١٧٤؛ توضيح المقال، ص ٢٠٣ - ٢٠٤).

٢. سيف بن عميرة النخعي عربي كوفي ثقة له كتاب؛ راجع: رجال النجاشي، ص ١٨٩، رقم ٥٠٤؛ فهرست الطوسي، ص ٢٢٤، رقم ٣٣٣؛ خلاصة الأقوال، ص ١٦٠، رقم ٤٦٨.

٣. قال صاحب اللؤلؤ النضيد في هذا المجال ما نصّه:

ثمّ لا يخفى عليك عدم تطرّق احتمال عدم التقاوة في سند زيارة عاشوراء؛ لاشتماله على صالح و أبيه عقبة؛ بيان ذلك هو أنّ هذا السند لصدر الرواية الشريفة، و المذكور في صدر الرواية هو ثواب مطلق لزيارة الحسين (عليه السلام) يوم عاشوراء من قرب أو بعد و سائر وظائف يوم عاشوراء.

و أمّا سند متن الزيارة الشريفة فاشترك فيه صالح بن عقبة مع سيف بن عميرة الثقة في نقلهما إياها عن علقمة بن محمّد الحضرمي و محمّد بن إسماعيل رواها هناك عن كليهما ...

بل قد تفتنّ صاحب شفاه الصدور في الكتاب المذكور على عدم حصول الضرر في سند صدر الرواية الشريفة أيضاً؛ حيث إنّ ظاهر كلام سيف: «قال علقمة بن محمّد الحضرمي: قلت لأبي جعفر (عليه السلام): علّمني دعاء أَدعو به ...» هو أنّ علقمة كان حاضراً في مجلس أبي جعفر (عليه السلام) و سمع ما رواه صالح عن أبيه عن أبي جعفر (عليه السلام)، ثمّ استدعى تعليم زيارة مخصوصة، ففي الحقيقة روى محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة و سيف جميعاً عن علقمة صدر الرواية الشريفة و ذيلها.

أقول: و هذا استظهار في غاية المتانة، و يؤيّد قوله (عليه السلام) في جواب علقمة: «إذا أنت صلّيت الركعتين بعد أن تزمي إليه بالسلام فقل...»؛ حيث إنّ اللام في «الركعتين» للعهد الذكري ...؛ والذي يدلّ على ما ذكر أيضاً زائداً على ما تقدّم هو أنّ الشيخ الثقة الجليل أبا القاسم جعفر بن قولويه (عليه السلام) قد روى هذا الخبر الشريف صدرأ و ذيلأ عن سيف و صالح، عن علقمة، عن أبي جعفر (عليه السلام)؛ و لا يخفى أنّ هذا الاستشهاد يستقيم في سند كامل الزيارات؛ بناءً على عدم اشتغال السند على لفظ «جميعاً» بين قوله «صالح بن عقبة» و قوله «عن مالك الجهني» و إمّا بناءً على الاشتغال ...

فعلم ممّا تلونا عليك إلى هنا عدم توقّف صحّة السندين - أعني صدر الرواية الشريفة و ذيلها - على إثبات وثاقه صالح و أبيه، و الحمد لله. اللؤلؤ النضيد، ص ٩٠ - ٩٣.

فنتحصّل عن جميع ما ذكرنا من كلامه بنفسه و بما مرّ من كلام المحدث النوري و بما مرّ من كلمات الأعلام (عليه السلام) حول علقمة بن محمّد الحضرمي أنّ هذا السند يمكن أن يعتمد عليه في مثل هذا العمل، والله الموفق. لمزيد البحث راجع المصادر التالية.

خاتمة المستدرک، ج ٤، ص ٣٤٢، رقم ١٥٢؛ شفاه الصدور، ج ١، ص ٤٧.

٣. يكفي إيراد أعظم المحدثين لهذه الزيارة في كتبهم المعدّة للعمل مثل الشيخ الطوسي في المصباح و الكفعمي و ابن طاووس في كتب الأدعية.

و التعویل علیہا؛^۱ مضافاً إلى ما برهن علیہ فی علم الأصول من جواز التسامح فی أدلة السنن.^۲

ثم إنَّ الظاهر من المصباح بل صريحه: أنَّ مُحَمَّدَ بن إسماعيل روى عن صالح بن عقبه و سيف بن عميرة، و به ينطق ترتب أعصارهم سبقاً و لاحقاً؛ فإنَّ الأخيرين سابقان بحسب الزمان على مُحَمَّد؛ لأنَّهما من أصحاب مولانا الصادق و الكاظم عليهما السلام، و هو من أصحاب مولانا الكاظم و الرضا و الجواد عليهم السلام؛ كما يظهر من التتبع في كتب الرجال.

قال المير مصطفى رحمته الله في رجاله^۳ في ترجمة صالح بن عقبه بن قيس: [هو] من أصحاب أبي عبد الله و أبي الحسن الكاظم عليهما السلام ^۴ - ثم قال: - [إنه] لم يرو عن الأئمة عليهم السلام ^۵. و في ترجمة سيف بن عميرة: [هو] كوفي ثقة من أصحاب الصادق و الكاظم عليهما السلام [له] كتاب روى عنه مُحَمَّد بن خالد الطيالسي [نقلأ عن رجال النجاشي].^۶

و في ترجمة مُحَمَّد بن إسماعيل بن بزيع [قال]: قال مُحَمَّد بن عمر الكشي: كان مُحَمَّد بن إسماعيل بن بزيع من رجال أبي الحسن موسى عليه السلام، و أدرك أبا جعفر الثاني عليه السلام؛ انتهى^۷.

١. و يكفى في هذا المقام ما أورده المحدث النوري رحمته الله حول هذه الزيارة الشريفة:

... و من رواياته [أي صالح بن عقبه] الخبر الشريف في كيفية زيارة العاشوراء و ما فيها من الأجر و الثواب، و كذا في البكاء على أبي عبد الله عليه السلام الذي تلقاه أصحاب بالقبول، بل صار العمل الذي تضمنته في الشيع و الاعتماد و مشاهدة الخيرات العاجلة فيه منفرداً في جميع الأعمال المستحبة و السنن الأكيدة كتفرد ابن الغضائري من بين جميع المشايخ في جرحه. خانة المستدرک، ج ٤، ص ٣٤٤.

٢. راجع: رسالة التسامح في أدلة السنن [المطبوع ضمن الرسائل الفقهية للشيخ الأعظم الأنصاري]، ص ١٣٣ - ١٧٤ و القواعد الفقهية [للسيد الجنوردي]، ج ٣، ص ٣٢٥ - ٣٤٠، القاعدة ٣٥.

٣. نقد الرجال، ج ٢، ص ٤١١، رقم ٢٥٩٢ / ٢٥.

٤. في بعض النسخ المخطوطة من نقد الرجال عذ الرجل من أصحاب أبي عبد الله و أبي الحسن الكاظم عليهما السلام، ولكن في المطبوعة عذ من أصحاب الصادق عليه السلام فقط.

٥. لم يرد له ذكر في من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام.

٦. نقد الرجال، ج ٢، ص ٣٨٨، رقم ٢٥٦ / ٦؛ و راجع: رجال النجاشي، ص ١٨٩، رقم ٥٠٤؛ و الفهرست، ص ٢٢٤، رقم ٣٣٣؛ و معالم العلماء، ص ٥٦، رقم ٣٧٧.

٧. و هو مولانا مُحَمَّد التقي الجواد عليه السلام، منه.

٨. نقد الرجال، ج ٤، ص ١٤٠، رقم ٤٤٨٢.

و على هذا فالحرّي أن يكون هو / ٨4 / راوياً عنهما لا المروي عنه لهما. و على أي حال صدر الرواية و ذيلها مختلفان من حيث الراوي؛ فإنّ محمّد بن إسماعيل بن بزيع [روى صدرها إلى قوله ﷺ «إلى أن تقوم الساعة» عن صالح بن عقبة، عن أبيه، عن مولانا الباقر ﷺ. و روى^١ ذيلها - أعني قوله «قلت لأبي جعفر ﷺ: علّمني دعاء أدعو به...» - عن صالح بن عقبة و سيف بن عميرة، عن علقمة؛ فالراوي لصدر الحديث عن مولانا أبي جعفر ﷺ هو عقبة بن قيس والد صالح، و الراوي لذيله عنه ﷺ هو علقمة بن محمّد الحضرمي، و على الحالين فالراوي عن صالح بن عقبة هو محمّد بن إسماعيل بن بزيع؛ إلّا أنّه روى صدر الرواية عنه بانفراده، و ذيلها عنه و عن سيف بن عميرة كليهما.

ثانيتها: ما رواه ﷺ عن محمّد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة^٢ قال: خرجت من الكوفة مع صفوان بن مهران الجمال^٣ و جماعة من أصحابنا إلى الغري بعد ما خرج أبو عبد الله الصادق ﷺ قبلنا من الحيرة^٤ إلى المدينة، فلمّا فرغنا من الزيارة^٥ صرف صفوان وجهه إلى ناحية أبي عبد الله ﷺ فقال لنا: تزورون الحسين ﷺ من هذا المكان من عند رأس أمير المؤمنين ﷺ من هاهنا؛ و^٦ أو ما إليه أبو عبد الله ﷺ^٧ و أنا معه. قال: فدعا صفوان / B4 / بالزيارة التي رواها علقمة بن محمّد الحضرمي عن أبي جعفر ﷺ في يوم عاشوراء، ثمّ صلّى ركعتين عند رأس أمير المؤمنين ﷺ، و ودّع دبرهما^٨ أمير المؤمنين، و أو ما إلى الحسين ﷺ بالسلام منصرفاً و وجهه نحوه و ودّع، و كان ممّا^٩ دعا في دبرهما^{١٠}: يا الله يا الله يا الله، يا مجيب دعوة المضطّرين... إلى آخر الدعاء.

١. أي محمّد بن إسماعيل بن بزيع. «منه».

٢. كوفي ثقة [روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن ﷺ]. رجال النجاشي، ص ١٨٩، الرقم ٥٠٤. «منه».

٣. كوفي ثقة يكنى أبا محمّد. رجال النجاشي، ص ١٩٨، رقم ٥٢٥. «منه ﷺ».

٤. في الحديث ذكر الحيرة بكسر الحاء، و هي البلد القديم بظهر الكوفة، كان يسكنه النعمان بن المنذر، و النسبة إليها

حارّي. مجمع البحرين، ج ١، ص ٦٠٥. [منه ﷺ].

٥. أي زيارة مولانا أمير المؤمنين ﷺ. [منه ﷺ].

٦. الروا للحال. و الجملة مقول لقول صفوان. «منه».

٧. أي: جعفر الصادق ﷺ. [منه ﷺ].

٨. «دبرها» نسخة بدل. [منه ﷺ].

٩. «فيما» نسخة بدل. [منه ﷺ].

١٠. «دبرها» نسخة بدل. [منه ﷺ].

قال سيف بن عميرة: فسألت صفوان فقلت له: إن علقمة بن محمد الحضرمي لم يأتنا بهذا عن أبي جعفر عليه السلام، إنما أتانا بدعاء الزيارة. فقال صفوان: وردت مع سيدي أبي عبد الله عليه السلام إلى هذا المكان، ففعل بمثل الذي فعلناه في زيارتنا، ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد أن صلى كما صلينا، ودع كما ودعنا؛ ثم قال لي صفوان: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: تعاهد هذه الزيارة، وادع بهذا الدعاء، وزر به؛ فأني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة، ودعا بهذا الدعاء من قرب أو من بعد، أن زيارته مقبولة، وسعيه مشكور، وسلامه واصل غير محجوب، وحاجته مقضية من الله تعالى بالغا ما بلغت، ولا يخيبه. يا صفوان، وجدت هذه الزيارة مضمونة بهذا الضمان عن أبي، وأبي عن أبيه علي بن الحسين مضموناً بهذا الضمان، وعلي بن الحسين عن أبيه / A5 / الحسين مضموناً بهذا الضمان، والحسين عن أخيه الحسن مضموناً بهذا الضمان، والحسن عن أبيه مضموناً بهذا الضمان، وأمير المؤمنين عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مضموناً بهذا الضمان، ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن جبرئيل مضموناً بهذا الضمان، وجبرئيل عن الله تعالى مضموناً بهذا الضمان، وقد ألى الله على نفسه صلى الله عليه وآله وسلم أن من زار الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من قرب أو بعد، ودعا بهذا الدعاء، قبلت منه زيارته، وشفعته ^٢ في مسألته بالغا ما بلغت، وأعطيته سؤله، ثم لا ينقلب عني خائباً، وأقلبه مسروراً فرير العين بقضاء حاجته والفوز بالجنة والعق من النار، وشفعته ^٣ في كل من شفع خلاصاً لنا أهل البيت. ألى الله تعالى بذلك على نفسه، وأشهدنا بما شهدت ^٤ به ملائكة ملكوته على ذلك.

ثم قال جبرئيل: يا رسول الله، أرسلني إليك سروراً^٥ ولبشرى لك وسروراً ولبشرى لعلي و فاطمة والحسن والحسين وللأنمة^٦ من ولدك إلى يوم القيامة، فدام - يا محمد - سرورك وسرور علي و فاطمة والحسن والحسين والأنمة و شيعتكم إلى يوم البعث / B5 /.

ثم قال لي صفوان: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا صفوان، إذا حدث لك إلى الله حاجة، فزر بهذه الزيارة من حيث كنت، وادع بهذا الدعاء، و سل ربك حاجتك تأت من الله؛ والله غير مخلف

١. من الإيلاء بمعنى اليمين. [منه صلى الله عليه وآله وسلم].

٢. أي قبلت شفاعته. [منه صلى الله عليه وآله وسلم].

٣. أي قبلت شفاعته. «منه».

٤. «أشهد به» نسخة بدل. [منه صلى الله عليه وآله وسلم].

٥. «مسروراً»، نسخة بدل. [منه صلى الله عليه وآله وسلم].

٦. «إلى الأنمة» نسخة بدل. [منه صلى الله عليه وآله وسلم].

وعده ورسوله ﷺ بمنه، والحمد لله^١.

أقول: إنَّ محمد بن خالد الطيالسي ممدوح؛ بأنَّ له كتاب أو كتب^٢ فهو ممدوح بغير التوثيق^٣ إلا أنَّ طريق الشيخ إليه غير معلوم، فالرواية ضعيفة؛ ولكن لما كانت متلقاةً بالقبول و متكررةً في كتب الأصحاب، فلا حاجة إلى الفحص و البحث عن حال روايتها، ولا سيما أنَّ المسألة من جملة السنن؛ و قد عرفت جواز التسامح في أدلتها، فلا إشكال فيها و في الرواية المتقدمة بحسب السند.

و أما بحسب الدلالة فلا شبهة أيضاً^٤ في أنَّ صدر الرواية الأولى الذي^٥ رواه عقبه إلى قوله «قال قلت: جعلت فداك...» يدلُّ على أنَّ القريب الذي يمكنه الوصول إلى حضرته القدسية ﷺ في يوم عاشوراء إذا زاره في ذلك اليوم حزناً مغموماً حتى يصير باكياً عند مرقد المبرك، كان له تلك السعادة الأبدية المذكورة، و المثوبة الجزيلة الأخرى المسفورة، سواء زاره / A6 / بالزيارة المعهودة أم غيرها من الزيارات الموظفة أم غيرها؛ فإنَّ الزيارة في اللغة بمعنى القصد.

قال في المجمع: زاره يزوره زيارة: قصده، و في العرف كما صرح به في المجمع أيضاً: قصد المزور إكراماً له و تعظيماً له و استيناساً به^٦، و الأقوي عندي ثبوت الحقيقة الشرعية للفظ الزيارة في المعنى المذكور كما بين في الأصول، و حينئذ فمقتضى إطلاق الرواية تأذي السنّة بأي لفظ و أي لسان دلَّ على الإكرام و التعظيم و الاستيناس، بل لكل فعل دلَّ على ذلك أيضاً^٧، فتأمل.

و كذا لا إشكال في أنَّ قوله ﷺ في جواب عقبه «إذا كان كذلك برز إلى الصحراء، أو صعد سطحاً مرتفعاً» - إلى قوله ﷺ - إلى أن تقوم الساعة» يدلُّ على أن البعيد الذي لا يمكنه

١. مصباح المنهجد، ص ٢١٤.

٢. له كتاب النوادر [رجال النجاشي، ص ٣٤٠، رقم ٩١٠]. [منه ﷺ].

٣. قال الوحيد في حقه: رواية الأجلة دليل الاعتماد، و يؤيده رواية حميد أصولاً كثيرة عنه، راجع.

٤. فكما لا إشكال في السند. «منه».

٥. صفة صدر. [منه ﷺ].

٦. مجمع البحرين، ج ٢، ص ٣٠٤-٣٠٥.

٧. إشارة إلى أنَّ الإطلاق لعله لم ينصرف إلى الفعل. «منه».

المصير إلى حضرته العلية عليه السلام إذا برز إلى الصحراء أو صعد سطحاً مرتفعاً و أوماً إليه بالسلام. و بالغ في اللعن على قاتليه، ثم صلى ركعتين بعد السلام و اللعن. ثم بكى و ندب عليه - صلوات الله عليه - و أمر أهله و من في داره بذلك. و أقام المصيبة في داره، و عزى بعضهم بعضاً بالعابث الماضية، فهو بعد ما فعل جميع ذلك كان له ما ذكر من الأجر B6 العظيم الذي لا ينقص، و الثواب الجزيل الذي لا ينقطع.

و مقتضى إطلاق الرواية - كما تقدّم - الاكتفاء بمطلق السلام و اللعن و إن لم يكن بالزيارة المعهودة و اللعن المعين.

نعم، يجب أن يكون الزيارة هاهنا^١ بلفظ السلام؛ لاشتمال الرواية عليه، بخلاف اللعن على قاتليه - سلام الله عليه و لعنة الله على قاتليه - فمقتضى إطلاق الرواية تأذي السنّة بأيّ لفظ و أيّ لسان كان دعاء على قاتليه؛ إذ^٢ هو المصرّح به فيها، و هذه الجملة ممّا لا تأمل فيها. و استفادة ما ذكرنا من حكم القريب و البعيد من صدر الرواية إلى الموضوع الذي أشرنا إليه في غاية الظهور، و ليس يجوز لأحد أن يخالف في شيء من ذلك، أو يشكّ فيه.

و الذي يجب أن يُعلم أنّ هذا العمل الذي يفعله القريب أو البعيد بمقتضى صدر الرواية، و إن تأذت به السنّة و يثاب فاعله بما يثاب، إلّا أنّه ليس من زيارة العاشوراء المعهودة بين الأتقياء المتداولة في الألسنة و الأفواه التي صارت هذه اللفظة^٣ اسماً لها في هذه الأعصار و ما قاربها، و شرع الإتيان بها في جميع الأوقات للحوائح، حتّى أنّه لو نذر أحد أن يأتي بزيارة A7/ العاشوراء لا يبرّ نذره بالإتيان بهذا المطلق المستفاد من صدر الرواية. بل الآتي بمطلق الزيارة في يوم عاشوراء - قريباً كان أو بعيداً على ما فصل - لو أخبر بأنّه أتى بزيارة العاشوراء يكون كاذباً في الظاهر^٤، و أن دين بنيته في الواقع لو نوى خصوص ما أتى به، و لصحّة سلبها^٥ عن المأتيّ به، و كلّ ذلك ظاهر لا

١. أي في البعيد. [منه تترجم]

٢. أي الدعاء على قاتليه. [منه تترجم]

٣. أي زيارة العاشوراء. [منه تترجم]

٤. لاستفادة الزيارة المعهودة من كلامه. مع أنّ المعروض عدم الإتيان بها. «منه»

٥. أي نسخه سلب الزيارة المعهودة عن المأتيّ به. «منه»

إشكال فيه.

وإنما الإشكال في تحقيق حقيقة الزيارة المعهودة المتداولة بين المؤمنين المسماة بذلك الاسم عندهم وفي حقيقة المعنى المراد مما رواه علقمة في الزيارة المعهودة عن مولانا الباقر عليه السلام أعني قوله عليه السلام: يا علقمة، إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام، فقل عند الإيماء إليه بعد التكبير هذا القول؛ فإنك إذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زواره...؛ فإن الاستفاد من هذا الكلام الشريف؛ هو حقيقة الزيارة المعهودة المتعارفة، لكنّه في بادية الرأي يتطرق إليه احتمالات عديدة، فلذلك صار مطرح أنظار العلماء و مسرح أفكار الأذكياء، فالمهم بيان ما هو أظهرها و الحرى باختياره و اللائق بالاعتماد عليه في تعيين مهية الزيارة المعهودة، فتوفيق من الله المتعال أقول:

إن الذي يختلج بالبال في حل / B7 / الإشكال أن استفاد من ظاهر الرواية أن علقمة بن محمد الحضرمي كان حاضراً في مجلس مولانا الباقر - عليه الصلاة والسلام - حين سأله عقبه عن حال البعيد، و أجابه بمطلق الزيارة كما عرفت مفصلاً مشروحاً، و لم يكتب علقمة بالزيارة المطلقة، و أراد أن يسمع من لفظه المبارك ألفاظ الزيارة و عبائها، فاستدعى منه عليه السلام تعليم زيارة مخصوصة ليزور بها في القرب و البعد؛ فقال: «علمني دعاء أدعوه به إذا أُررت من قرب^١، و دعاء أدعوه به إذا لم أزره من قرب و أوامرت من بُعد البلاد و من داري بالسلام عليه».

و الذي يدل على كون علقمة حاضراً في مجلسه عليه السلام حين سأله عقبه وضع الضمير موضع الظاهر في قوله «أنا زرته» دون «زرت الحسين عليه السلام»، و حاصل مراده من هذا السؤال استعمال زيارة مخصوصة يزور بها الحسين عليه السلام حيث أراد زيارته من قرب أو بعد، فأسعف عليه السلام حاجته و أجاب بقوله: يا علقمة، إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام، فقل عند الإيماء إليه من بعد التكبير هذا القول؛ فإنك إذا قلت ذلك... و حيث إن علقمة لم يكتب بالإطلاق ٨٨ الأول و استدعى زيارة مخصوصة على حدة فقضية ذلك أن يكون الجواب منساقاً لتقييد هذا الإطلاق و اردأ لبيان فرد كامل منه على وجه يكون الزيارة المأمور بها في الجواب زيارة مخصوصة مفيدة لتلك المطلقة بها يتحصل

حقيقة زيارة العاشوراء المعهودة، وإن كانت متحدة مع المطلقة في الخارج بناءً على ما هو الحق من وجود الكلّي الطبيعي بعين وجود أشخاصه، لا أن يكون الزيارة المأمور بها في الجواب زيارةً خاصةً بعد الإتيان بزيارة أخرى من أفراد المطلقة بأن يكون مهيةً زيارة العاشوراء مركبةً منهما، أو السابقة شرطاً في تحصلها و ترتب ثمراتها عليها كما ربما يتخيّل.

و الإنصاف أن المفهوم من السؤال و الجواب المذكورين^١ عند أهل اللسان و في المحاورات العرفية و مكالمات أرباب الفصاحة و البلاغة هو ما ذكرنا ليس إلا، و يكون الجواب مبنياً للفرد الكامل من الزيارة المطلقة المرغّب إليها أولاً، و زيارة العاشوراء المتداولة بين الناس هو ذلك الفرد الكامل، حتّى أن من نذرهما مثلاً لا ينصرف نذره إلا إليها و إن كان الآتي بمطلقها أيضاً مأجوراً مثاباً. و إذا ثبت / B8 / بمقتضى فهم العرف أن الجواب منساق لتقييد هذا الإطلاق و مبيّن للفرد الكامل منه يكون جواب الشرط - أعني قوله ﷺ «إذا أنت صليت الركعتين...» - قوله سلام الله عليه: «فإنك إذا قلت ذلك...» دون قوله «فقل»؛ إذ هو بالحقيقة تفسير للإيماء الذي تكون الركعتان بعده؛ و يشهد بذلك ما عن كامل الزيارة^٢ من أن بدل قوله «فقل»: «و قلت عند الإيماء إليه بالسلام...»، و يكون قوله ﷺ «عند الإيماء» إشارة إلى الإيماء المعهود المستفاد من قوله «تومئ إليه بالسلام»؛ إذ الظاهر من اللام في المقام هو العهد، و قوله هذا القول بيان للسلام الذي يكون الركعتان بعده، فيصير حاصل المعنى أنك إذا صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام المتحصّل بالقول الآتي بأن تقول^٣ عند الإيماء إليه المتقدّم على الركعتين بعد التكبير هذا القول الذي يأتي؛ فإنك إذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زوّاره، و لو سلّم أن يكون قوله «فقل» جواب الشرط، فحينئذ يكون المراد أنك إذا أردت صلاة ركعتين بعد الإيماء إليه بالسلام المتحقّق في ضمن هذا القول فليكن قولك / A9 / عند الإيماء^٤ المذكور هذا القول الآتي، و على التقديرين يكون محلّ الركعتين بعد تمام

١. متعلّق بقوله «المفهوم». [منه ﷺ].

٢. كامل الزيارات، ص ١٩٣ - ١٩٤.

٣. هذا معنى قوله فقل. «منه».

٤. الذي يكون الركعتان بعده. [منه ﷺ].

القول الآتي الحاصل بإكمال دعاء السجدة؛ لأنه ﷺ لم يبين محلّهما في أثناء القول المأمور به، وقضية ذلك أن يكون بعد إكماله، وذلك ما أردناه.
 و قوله «من بعد التكبير» إما متعلّق بـ«قل» فيكون التكبير بعد الإيماء، وإما في موضع الحال من الإيماء فيكون قبله، ولعلّ الأوّل أظهر؛ لافتقار الثاني إلى الإضمار المخالف للأصل.

ومقتضى إطلاق التكبير الاكتفاء بالواحد، و عن الكفعمي أنّه حدّده بمئة^١، ولا بأس بالعمل به؛ نظراً إلى المسامحة في أدلّة السنن، فقد اتّضح بذلك أنّ زيارة العاشوراء المعهودة المتداولة بين الفرقة المحقّقة هو ذلك القول الذي أوّله: «السلام عليك يا أبا عبد الله»، ويختتم بدعاء السجدة، و محلّ صلاتها بعد الفراغ عن دعاء السجدة، و بها تتأدّى السنّة و يترتّب عليها ثمراتها الماضية.

فإن قلت: إنّّه يحتمل أن يكون سؤال علقمة عن زيارة مخصوصة بعد الإتيان بالزيارة المطلقة، فتكون زيارة العاشوراء مجموع الزيارتين بينهما صلاة ركعتين، لا عن خصوص أصل الزيارة كما حملت السؤال عليه.

قلت: هذا وإن لم يكن بعيداً إلا أنّه مع كونه غير بعيد فهو مخالف للظاهر؛ لأنّ الظاهر أنّه إذا وقع / B9 / السؤال بعد الترغيب إلى زيارة مطلقة يتعلّق ذلك السؤال باستعلام خصوص فرد كامل من هذه المطلقة دون غيره بعد الإتيان بها. ألا ترى: أنّه إذا قيل: «من أهدى إلى زيد بهدية فله كذا» و يعقبه السؤال باستعلام كيفية الهدية و كمّيتها، يستفاد منه أنّ مقصود السائل استعلام الفرد الكامل من تلك الهدية لا هدية أخرى بعد الإهداء بتلك الهدية.

و إذ ثبت أنّ مقصود السائل استعلام فرد كامل من المطلق؛ لعدم اكتفائه بالمطلق، يكون الجواب مبنياً لهذا الفرد؛ لوجوب مطابقته للسؤال، و مقتضى ذلك أنّ زيارة العاشوراء زيارة واحدة أوّليها: «السلام عليك يا أبا عبد الله»، و آخرها آخر دعاء السجدة، و صلاتها بعد الفراغ عن دعائها.^٢

١. المصباح، ص ٤٨٢.

٢. أي دعاء السجدة. [منه ﷺ].

إذ انتقش ما ذكر في لوح الخاطر فاعلم: أنّ من أراد زيارة مولانا الحسين عليه السلام فإن كان قريباً يومىء إلى قبره الشريف، وإن كان بعيداً برز إلى الصحراء أو صعد سطحاً مرتفعاً و توجه إلى أرض كربلاء - على مشرفه ألف الصلوات و الثناء -، و هو يحصل في بلدة أصفهان و ما والاها بالميل عن القبلة بقدر عشرة أجزاء تقريباً من ثلاثمئة و ستين جزءاً من دائرة الأفق، و يومىء إلى حضرته العلية - عليه آلاف السلام و التحية - و يكبر مئة تكبيرة و يقول: السلام عليك / A10 / يا أبا عبد الله - إلى - و آل نبيك، ثم يأتي باللعن مئة مرة، ثم بالسلام مئة مرة، ثم يقول: اللهم خص أنت أول ظالم باللعن مني... إلى آخره، ثم يسجد و يدعو فيها بدعائها المأثور؛ و بعد الفراغ عن دعاء السجدة يصلي ركعتين بقصد صلاة الزيارة، فإذا فعل ذلك فقد أتى بالزيارة المعهودة المتعارفة، و كان له ما ذكر من الأجر الجزيل و الثواب الجليل إن شاء الله القادر الرؤوف الكفيل.

و توجيه الرواية على ما ذكرنا و إن كان في بادئ الرأي مستغرباً في النظر، إلا أنه يظهر بعد التأمل التأمّل أنّه يجب و لا بدّ منه بمقتضى مثل هذا السؤال الصادر عن علقمة و الجواب الصادر عن مولانا الباقر عليه السلام و أنّه مطابق في العرف لما يحكم به الفصحاء و البلغاء لدى المحاورات في أمثال المقام^٣ كما مرّت الإشارة إليه.

فإن قلت: سلّمنا أنّ السؤال قد وقع عن الفرد الكامل عن هذا المطلق، ولكن لا نسلم أنّ المركّب لا يكون فرداً له، بل هو أولى بالأكملية، فلم لا يجوز أن يكون الزيارة الكاملة هي المركّبة من مطلقة بعدها الصلاة؟ و هذا الخاصّ الذي أوّله «السلام عليك» و آخره دعاء السجدة كما هو الظاهر من الجواب، و ذلك لا ينافي تطابقه للسؤال؛ لأنّه وقع عن استعلام الفرد الكامل، و هذا المركّب المذكور في الجواب أيضاً هو الفرد الكامل.

١. أي التوجه إلى الأرض الأقدس المذكورة. «منه».

٢. لأنّ عرض مكة كام [٦١=] و عرض كربلا لال [٦١=] فهو يزيد على عرض مكة بمقدار تسع درجات و خمسين دقيقة «منه». و الظاهر أنّ المؤلف عليه السلام أخطأ في حسابه الأبجدية؛ لأنّ «كام» و «لال» كلاهما يساوي ٦١ فلا فرق بينهما. فلا بدّ من إبدال «لال» بـ «لام» فيصير ٧١ و صار الحساب صحيحاً تقريباً.

٣. من أنّ الظاهر في مثل المقام مع عدم اكتفاء السائل بالإطلاق أن يسأل عن الفرد من المطلق لا عنه بعد الإتيان بالمطلق.

قلت: نعم، لكن الظاهر / B10 / في مثل المقام مع عدم اكتفاء السائل بالإطلاق أن يسأل عن أصل ما يدعو به لا عمّا يدعو به بعد الدعاء المطلق، وقضية تطابق الجواب للسؤال أن يجاب بأصل ما يدعو به وهو أمر بسيط، لا بما يدعو به بعد الدعاء المطلق ليكون مركباً وغير مطابق للسؤال، مضافاً إلى أن تركب زيارة العاشوراء من زيارتين بينهما صلاة ممّال يقل به أحد ولم يفهمه من الحديث المذكور، وإن أبيت عن ذلك ففي المقام وجوه وجبهة أخرى^١ يتّجه بالتوجه إليها وجاهة التوجيه الذي وجّهنا به الرواية، ويتنوّر بالتأمل فيها أن ما ذكرنا هو المعنى المراد منها، ويستضيء بالتفكر فيها أن ما اخترنا هو المنساق منها، وبها يستظهر بل يعلم أن ما صرنا إليه هو الحقّ الحقيق الموافق للتحقيق الحريّ بالاختيار والانتصار:

أحدها: أنه قد تبين في علم الأصول أن اللام في الاسم المحلّي بها متى وجد معهود في الكلام يكون للعهد، وكونها لغيره مشروط بفقده؛ ويشبه أن يكون هذا من المسلّمات عند أهل العلم، ومقتضى ذلك أن يكون اللام في قول مولانا أبي جعفر عليه السلام «فقل عند الإيماء إليه» إشارة إلى الإيماء المستفاد من قوله «بعد أن تومئ إليه بالسلام»، ولام السلام إشارة إلى السلام في قوله عليه السلام «أولاً» أو ما إليه بالسلام» كما أن اللام في قوله قبل «و صلى من بعد ركعتين»، وقد A11: قرّر فيه أيضاً أن النكرة المعادة نكرة، و المعادة معرفة، و المعرفة المعادة معرفة أمر واحد.

و الأول في المقام قوله عليه السلام: «أومئ إليه» و «بعد أن تومئ». و الثاني: قوله سلام الله عليه: «و صلى بعد ركعتين» و «صليت الركعتين» وكذا قوله صلى الله عليه: «و أومئ» و «أن تومئ» و «عند الإيماء».

و الثالث: السلام في قوله عليه السلام: «أومئ إليه بالسلام» و «بعد أن تومئ إليه بالسلام». وقضية ذلك كلّ - والله العالم - أن يكون المراد بالصلاة والسلام في المقامين بالإيماء في المقامات الثلاث صلاة واحدة و سلاماً واحداً وإيماء متّحداً لا متعدداً. و قد عرفت سابقاً أن قوله «هذا القول» بيان للسلام في قوله: «بعد أن تومئ إليه

بالسلام»، وبناءً على جميع ما ذكر فيكون حاصل المعنى المراد وهو ^١ «إعلم أنك - يا علقمة - حيث لم تكتف بالزيارة المطلقة الكلية وأردت الخصوصية الكاملة، وأن تأتي بالكلي في ضمن فرد كامل تسمعه من جواهر كلامي، فليكن الفرد المطلوب بهذه الكيفية: يعني: إذا أتيت بالركعتين من الصلاة التي أمرت بها في بيان الكلي المسبوقتين بالإيماء بالسلام، فليكن إيماءك المتقدم على الصلاة بعد التكبير هذا القول الآتي».

وبيان حاصل المعنى المراد / B11 / من الكلام بعبارات مختلفة لا يوجب التجوز فيه، فلا مجاز في الكلام أصلاً، ولا حاجة إلى التأويل بالإرادة، ويشبه أن يكون من ينكر كون المعنى المذكور ظاهراً من الرواية منسباً إلى الذهن مكابراً لمقتضى عقله. فإن قلت: إذا كان هذا المذكور في جواب علقمة فرداً لذلك الكلي و تقييداً لذلك الإطلاق لكان بياناً له، وعليه فينحصر الكلي في الفرد، ولم يكن الكلي مشروعاً على حيال ذاته، ولم يجز إيجاده في ضمن فرد آخر، وهو مع أنه باطل في نفسه مخالف لما صرت إليه أولاً.

قلت: كلا، ثم كلا؛ فإنه لا إشعار في ما ذكر بالملازمة المذكورة؛ إذ المراد أن مراده ^٢ وهو: «إعلم أنك - يا علقمة - حيث لم تكتف بذلك الكلي المطلق فأوجده في ضمن هذا الفرد الأكمل الذي علمت إياه، ومن اكتفى واستقنع به فليوجده في ضمن أي فرد شاء»، وهذا ممّا لا ينبغي أن يرتاب فيه أحد.

ثانيها: أنه لو كان ^٣ أراد بقوله «فقل عند الإيماء إليه» إيماءً آخر سوى الإيماء المتقدم بأن يكونا زيارتين اثنتين لكان يجب أن يخاطب في الإيماء نفسه بخطاب الأمر و يقول: «فأومئ إليه» و «قل بعد التكبير هذا القول» كما يشهد به الذوق السليم، و يقضي به الطبع المستقيم.

ثالثها: أنه لو كانت هذه الزيارة / A12 / المعهودة المخصوصة زيارةً أخرى مغايرةً لتلك الزيارة المطلقة لكانت لم تكن معها صلاة؛ لأنّ الركعتين مخصوصتان بتلك

١. كذا في المخطوطة.

٢. كذا في المخطوطة.

الزيارة المطلقة على هذا الفرض،^١ فيلزم أن مولانا أبا جعفر عليه السلام أمر بزيارة هي أشرف الزيارات مجردة عن الصلاة، وليس في زيارات المعصومين عليهم السلام زيارة لم تكن معها صلاة إلا بعض الزيارات المختصرة جداً، وهي لو وجدت فهي في غاية الندرة والشذوذ، فتلك مع تلك الفضيلة كيف يجوز خلوها عن الصلاة، فيعلم بذلك أن مراده عليه السلام - وهو أعلم - بيان الفرد الأكمل لتلك المهية الكلية.

فإن قلت: إن صلاتها تستفاد من فعل صفوان.

قلت: إنه في رواية أخرى لا ارتباط لها بهذه؛ فإن الكلام في أن ذلك المولى الجليل - أعني أبا جعفر عليه السلام - لا يأمر بمثل هذه الزيارة الكاملة مجردة عن الصلاة، وليس يجوز لعافل أن يتعقل أن تينك الركعتين يحتسبان لهما، أو يلتزم تجرد هذه مع تلك الفضيلة عن الصلاة؛ لأن الأول ما أشبه قول من يقول: إن ركعتي الشفع مثلاً تحتسبان لناقلة الليل وناقلة الصباح؛ والثاني غريب ما أغربه، وعجيب ما أعجبه! إذ تجرد زيارة العاشوراء المعهودة مع تلك الثمرات الجليلة والمثوبات / B12 / الجزيلة عن الصلاة كأنه لم يقل به أحد، فهو مخالف لإجماع الطائفة، فكيف يمكن أن يتفوه أنها كذلك صدرت عن مولانا أبي جعفر عليه السلام!؟

فإن قلت: لم لا يجوز أن يكون الزيارة المعهودة مهية مركبة من زيارتين مطلقة و معينة بينهما صلاة واحدة محتسبة لهما.

قلت: إن زيارة كل من المعصومين عليهم السلام وإن كانت متعددة، فكل واحد كالسور القرآنية زيارة واحدة بسيطة لا تركيب فيها، ولو فرض وجود زيارة من زياراتهم عليهم السلام على وجه تكون في أثنائها صلاة فهي زيارة واحدة لا مركبة من الزيارتين.

وما فرضه المورد من جهة اختلاف الإيماءين يتحصّل التركيب^٢ لكون ذلك الكلّي على هذا التقدير زيارة على حدة، فالتزام ذلك والقول بكون زيارة العاشوراء مركبة من زيارتين بينهما صلاة على وجه لم يتحقق السنة إلا بهما، ولم يترتب الثمرات

١. أي: على تقدير كون هذه زيارة أخرى. ومنه.

٢. كذا في المخطوطة.

المذكورة إلا عليهما، كأنه من المبدعات؛ إن هذا الشيء عجاب!

رابعها: بعض فقرات الرواية الثانية وهي قال - أي سيف بن عميرة -: «فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام في يوم عاشوراء ثم صلى ركعتين» إنتهى.

فإن قوله: «ثم صلى ركعتين» صريح في كون الصلاة بعد الزيارة التي A13 رواها علقمة عن مولانا أبي جعفر عليه الصلاة والسلام، وقد ظهر في الرواية الأولى أن علقمة لم يرو عنه إلا الزيارة المصدرة^١ بـ «السلام عليك يا أبا عبد الله» المختتمة بدعاء السجدة، فيجب أن يكون الصلاة بعدها.

خامسها: ما في الرواية الثانية أيضاً وهو قوله: «وكان ممّا دعا في دبرهما - أي دبر الركعتين - يا الله يا الله يا الله، يا مجيب دعوة المضطرين» إلى آخر الدعاء؛ فإنه أيضاً صريح في أن الركعتين كانتا بعد الزيارة المعهودة التي رواها علقمة، والدعاء المذكور محله بعد الركعتين.

غاية ما في الباب أنه يظهر من ذلك أن هذا الدعاء ليس جزءاً من الزيارة المعهودة، ونحن لا نتحاشى عن ذلك.

سادسها: قول صفوان في الرواية المذكورة^٢ في جواب سيف بن عميرة حيث قال^٣ له: «إن علقمة بن محمد الحضرمي لم يأتنا بهذا^٤ عن أبي جعفر عليه السلام، إنما أتانا بدعاء الزيارة^٥ وردت^٦ مع سيدي أبي عبد الله عليه السلام إلى هذا المكان، ففعل بمثل الذي فعلناه في زيارتنا، و دعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد أن صلى كما صلينا؛ فإن قوله «بعد أن صلى»

١. الحصر إضافي بالنسبة إلى الزيارات، وإلا فإن علقمة قد روى الصلاة أيضاً، وبعد حصر الزيارة المرورية في ذلك لزم كون الصلاة التي رواها علقمة صلاة بعد الزيارة ممّا لا كلام فيه. «منه».

٢. أي الثانية. [منه عليه السلام].

٣. أي سيف بن عميرة. [منه عليه السلام].

٤. أي صفوان. [منه عليه السلام].

٥. أي بدعاء قرأه صفوان، وهو: يا الله يا الله يا الله. «منه».

٦. أي: السلام عليك يا أبا عبد الله إلى آخر دعا السجدة. [منه عليه السلام].

٧. هذا مقول قول صفوان. [منه عليه السلام].

صريح في أن الدعاء المذكور^١ بعد الصلاة و هي بعد الزيارة.

والتحقيق: أن مرجع تلك الوجوه الثلاثة الأخيرة إلى وجهين، إلا أن كلاً منهما كالبرهان على المدعى:

أهدهما: B13 / أن صفوان دعا بالزيارة المعهودة، و صلى ركعتين بعدها، و دعا بعدهما بالدعاء المذكور^٢، و أسند ذلك إلى فعل مولانا الصادق عليه السلام، و هو^٣ صريح في مطلوبنا؛ فإنه رواية على حدة عن مولانا الصادق عليه السلام مطابقاً للمدعى، و صريح في أن الدعاء المعروف بدعاء علقمة ليس بدعاء علقمة، بل إنما هو دعاء صفوان.

ثانيهما: أن سيف الراوي عن علقمة عن أبي جعفر عليه السلام صرح بأن ما وصل إلينا عن أبي جعفر عليه السلام بتوسط علقمة إنما هو الزيارة و الصلاة بعدها؛ إذ لم ينكر على صفوان إلا الدعاء؛ و قد عرفت أن الزيارة التي رواها علقمة كانت منحصرة في «السلام عليك يا أبا عبد الله» إلى آخر دعاء السجدة، و اللازم من ذلك كون الصلاة التي رواها علقمة بعد هذه الزيارة دون غيرها؛ و هو المدعى.

و بعبارة أوضح: إنه لا كلام و لا ريب في أن علقمة روى صلاة بعد الزيارة كما يعلم ذلك من قوله قال: يا علقمة، إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام... الخ؛ فبعد ثبوت انحصار الزيارة التي رواها علقمة فيما ذكر^٤ يثبت المدعى^٥، و معلوم أن هذه الرواية مروية عن أبي جعفر عليه السلام، فيكون دليلاً آخر على المطلوب سوى ما تقدم؛ فإنه^٦ كان بتوسط A14 / صفوان مروياً عن أبي عبد الله عليه السلام فما وجهنا به الرواية الأولى أنفاً لو سلم كونه مخالفاً للظاهر، بل و كونه مع تكلف شديد أيضاً؛ فإن كل واحد من ذينك الوجهين بانفراده مع الغص عن الآخر دليل قوي على صرفها عن الظاهر. و حجة قاطعة على لزوم ارتكاب التكلف فضلاً عن اعتضاد كل منهما بالآخر، و التزام خلاف

١. و هو: يا الله يا الله يا الله، يا محب دعوة المضطرين. [منه عليه السلام].

٢. أي: يا الله يا الله يا الله، يا محب دعوة المضطرين. [منه عليه السلام].

٣. أي دعاء صفوان بالزيارة.

٤. أي في «السلام عليك يا أبا عبد الله» إلى آخر دعا السجدة. [منه عليه السلام].

٥. و هو كون الصلاة بعد الزيارة و انحصار الزيارة في «السلام عليك يا أبا عبد الله» إلى آخر دعاء الزيارة. [منه عليه السلام].

٦. أي ما تقدم. [منه عليه السلام].

الظاهر مع قيام الحجّة عليه غير عزيز في مكالمات الفصحاء و محاورات البلغاء و لا سيّما إذا كانت الحجّة صادرة عن الحجّة كما هو المفروض .

فإن قلت: لِمَ لا يجوز أن يكون رواية علقمة غير منحصرة في خصوص هذه الزيارة المعهودة بل هذه مع الزيارة المطلقة؟ و هذا هو المستفاد من قوله ﷺ: يا علقمة، إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام، فقل عند الإيماء إليه... إلى آخره، بأن كان الإيماء ان متغايرين، و إذن فيكون زيارة العاشوراء المعهودة مهتية مركبة من زيارة مطلقة و أخرى معيّنة بينهما صلاة، و كان مراد سيف من قوله «روى دعاء الزيارة» هو هذا المجموع .

قلت: إن الذي يقتضيه الإنصاف أن الظاهر المتبادر من قوله «روى دعاء الزيارة» هو خصوص هذه الزيارة المعهودة خصوصاً بملاحظة قوله «ثم صلي ركعتين»؛ لأن ما رواه / B14 / علقمة على تقدير تعدد الزيارتين - كما فرضت - لم يكن بعد الأخيرة منها صلاة، فهذا دليل على أن ما رواه علقمة منحصر في الزيارة المعهودة، و يكون الصلاة بعدها على ما حققنا؛ لأن سيف لم ينكر الصلاة .

و الحاصل: أنا نقول: إن علقمة روى خصوص هذه الزيارة مع الصلاة بعدها، و الخصم يزعم أنه روى زيارتين مطلقةً و معيّنةً، و قوله «ثم صلي ركعتين» منافٍ لذلك . و حاصل الكلام و فذلّة المرام: أنك إن كنت تعترض من باب المكابرة على الوجوه الماضية، فلا أظنك تجترئ على التكلّم في تينك الحجّتين الأخيرتين الصادرتين عن الحجّتين أعني أبا جعفر و أبا عبد الله ﷺ؛ فإنهما دليلان قطعيان على ما اخترناه و صرنا إليه؛ فقد اتضح مما حققنا: أن الذي يجب أن يعتقد هو على الخصوص دون غيره أن المستفاد من صدر الرواية الأولى أنه قد سنّ ليوم العاشوراء بالنسبة إلى البعيد زيارة مطلقة مبدوةً بالسلام على مولانا الشهيد المظلوم ﷺ مختومة بالاجتهاد و المبالغة في الدعاء و اللعن على قاتليه - صليّ الله عليه، و عذب قاتليه عذاباً أليماً، و لعنهم لعناً وبيلاً -، ثم بعد ذلك صلاة ركعتين، و الذين يفعلون ذلك فأولئك عليهم صلوات من ربهم و مغفرة و لهم أجر عظيم / A15 / و المستفاد من ذيلها المدلّلة بالرواية الثانية أنه قد سنّ في ذلك اليوم بالنسبة إلى كلتا الفرقتين - أعني القريب و البعيد - زيارة أخرى

هي الفرد الكامل من مطلقها المعهودة بين المؤمنين والأتقياء، وهي زيارة واحدة بسيطة بساطة إضافية مفتتحة بـ«السلام عليك يا أبا عبد الله» مختتمة بدعاء السجدة في آخرها ثم صلاة ركعتين بعد الفراغ عن دعاء السجدة، والذين يفعلون ذلك فأولئك على هدى من ربهم وأولئك هم المفلحون.

فإن قلت: إن الرواية الأولى على ما نقل عن بحار الأنوار^١ عن كامل الزيارة مخالفة لما هو مروى في المصباح منافية لكون الركعتين مخصوصة بما بعد الزيارة؛ إذ فيها بدل التكبير الركعتين^٢ قال عليه السلام: يا علقمة، إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام، وقلت عند الإيماء وبعد الركعتين هذا القول، فإنك إذا قلت هذا القول فقد دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة... إلى آخره؛ فإنها - كما ترى - تدل على تشريع أربع ركعات؛ ركعتين قبل الزيارة، وركعتين بعدها؛ لوحدة الإيماءين كما هو الظاهر لما مرّ، ولو جعل الإيماء في قوله «عند الإيماء» غير الإيماء المدلول عليه بتومئ تدل على تقدم الركعتين على الزيارة المعهودة / B15، و على التقديرين مخالفته لما في المصباح واضحة.

و لا ريب أن هذه الرواية و ما في المصباح رواية واحدة، وقضية ذلك أن يكون المدلول واحداً، فلا محالة يجب التصرف في أحدهما:

إما بجعل التكبير فيما في المصباح مجازاً عن الصلاة تسميةً للكُلِّ بإسم الجزء، أو سهواً من الناسخ، والاستناد بما في كامل الزيارة.

و إما بجعل الركعتين فيما فيه^٣ مجازاً عن التكبير تسميةً للجزء باسم الكل، أو غلطاً من الكاتب، والاعتماد على ما في المصباح، فقيام هذا الاحتمال في كل من تينك العبارتين في الرواية كساها ثوب الإجمال، وسقطت به عن معرض الاستدلال.

قلت: إن الحجج الماضية قاضية بالقضاء^٤ بمدلول ما في المصباح وقضاء الركعتين^٥ بعد الزيارة؛ و لا سيما الحججتين الصادرتين عن الحجّتين عليه السلام براهين قاطعة على

١. بحار الأنوار، ج ٩٨، ص ٢٩٠، ح ١.

٢. أي لفظة الركعتين. [منه عليه السلام].

٣. أي في كامل الزيارة. [منه عليه السلام].

٤. أي الحكم والإفتاء. [منه عليه السلام].

٥. أي أداء الركعتين والإتيان بهما في قوله: «فإذا قضيت الصلاة». «منه».

التصرّف فيما في كامل الزيارة وإرجاعه إلى ما في المصباح والتعويل عليه.^١
و نقول هاهنا أيضاً: إنّ هذه الزيارة المعهودة مصداق للزيارة المطلقة الكلية وفرد
منها كما يشهد بذلك ما فيها من المبالغة في اللعن والاجتهاد في الدعاء على قتلة
الحسين عليه السلام من أوائلها إلى مخاتمها في أثنائها قبل اللعن المحدود المحدود و
خصوص اللعن المحدود، ثم بعد السلام / A16 / كذلك^٢ اللعن على خنازير و أكالب
معينة مطرودة و قرده و ثعالب مشخصة مردودة؛ فإنّ كلّ ذلك أقوى شاهدٍ على أنّ هذه
الزيارة أكمل أفراد الزيارة المطلقة.

و المنصوص عليه في الرواية كون الصلاة في الزيارة المطلقة صلاةً واحدةً بعدها،
فكذا الحال في هاتيك التي هي فرد منها؛ لوضوح اتحاد المهية مع الفرد و انطباقها عليه.
لا أقول إنّها جزئية حقيقية؛ لأنّها متفرّعة على الوجود، بل جزئية إضافية، و لا مرية
في أنّ كلّها هو ذاتي أو عرضي للكليّ فهو ذاتي أو عرضي للجزئي مطلقاً إضافياً كان أو
حقيقياً و لا عكس. و كذا كل ما اعتبر في الكليّ؛ لترتّب الأثر عليه، فهو معتبر في
الجزئي من غير عكس. و الصلاة المتأخّرة في تلك الزيارة المطلقة لا تخلو إمّا أن
تكون داخلية في مهيّاتها ذاتية لها أو خارجة عنها معتبرة فيها؛ لترتّب ثمراتها عليها، أو
ذاتها^٣ داخلية في ذاتها،^٤ و وصف كونها متأخّرة أمر معتبر فيها لترتّب الأثر عليها، و بأيّ
وجه أخذت فيها^٥ فبمثله مأخوذ في هذه الزيارة الجزئية و تخالف تلك الكلية و هذه
الجزئية في تأخّر الصلاة و تقدّمها، أو في اعتبارها في إحداها دون الأخرى أو تعددها
في البعض و وحدتها في الآخر غير معقول^٦؛ إذ كلّ جزئي لا محالة مشتمل على ما
اشتمل عليه الكليّ و زيادة، و كون الفرد موصوفاً بالأكمالية لا يخرجّه عن الفردية،
فكما / B16 / أنّ الأفراد الناقصة لتلك الكلية المطلقة يعتبر تأخر صلاتها فكذا الحال في

١. أي على ما في المصباح. [منه عليه السلام].

٢. أي المعدودة المحدودة. «منه».

٣. أي ذات في الصلاة. [منه عليه السلام].

٤. أي ذات الزيارة. [منه عليه السلام].

٥. أي في الزيارة المطلقة. [منه عليه السلام].

٦. «تخالف» مبتدأ و «غير معقول» خبره. [منه عليه السلام].

الفرد الكامل منهم.

و دعوى أن الزيارة المعهودة مهية أخرى مباينة للزيارة المطلقة لا فرد منها مكابرة محضة؛ بل فرية بلا مرية؛ ضرورة أن علقمة بعد ما أمر مولانا عليه السلام بالزيارة المطلقة لم يكتف بها، و سأل عما هو الفرد الأكمل منها لا مهية أخرى؛ كما يشهد به ظاهر سياق السؤال و إلقاء الجواب بما فيه^١ بعد الإيماء بالسلام من الاجتهاد و غاية المبالغة في اللعن المأمور بها في صدر الرواية؛ فإن ذلك ينادي بأن الزيارة المعهودة هي الفرد الكامل من الزيارة الكلية المطلقة بل الأكمل، و جزئي إضافي لها، بل و يظهر بعد التأمل التام أنها عينها في العين،^٢ و كونها جزئياً إضافياً لها إنما هو بتحليل من العقل لا في الوجود الخارجي؛ لاتحادهما فيه.

و يوضحه أن الأمر إنما يتعلّق بالمهية من حيث الوجود، لا من حيث هي هي؛ لأنها من حيث هي هي ليست إلا هي، و قد ثبت في العلوم الأصلية «أن الشيء ما لم يتشخص لم يوجد»^٣ فالأمر المتعلّق بهذه الجزئية الإضافية إنما تعلّق بها من حيث الوجود، فمتعلّق الأمر هي مهية تلك^٤ من جهة انطباقها على الفرد و اتحادها معه في الوجود.

و من البين أنه كما اتحدت هذه الجزئية الإضافية مع الفرد في الوجود، فكذلك الكلية المطلقة التي / A17 / فوقها أيضاً متحدة مع الفرد، فالكل في الوجود الخارجي شيء واحد؛ لأن الفرد هي المهية، و المهية هو الفرد في ظرف الخارج؛ إذ الفرد ليس إلا المهية المكتنفة بعوارض مشخصة، و التفرقة بالكلية و الجزئية الإضافية و الحقيقية إنما هو بلحاظ من العقل.

و إذا ثبت كون الزيارة المعهودة فرداً من الزيارة المطلقة، و لو باعتبار كونها جزئياً إضافياً لها و اتحادها معها في الخارج على التفصيل المذكور لا يتعلّق اختلافهما من

١. أي في الفرد الأكمل. [منه عليه السلام].

٢. أي في الوجود الخارجي. [منه عليه السلام].

٣. راجع الأسفار الأربعة، ج ٢، ص ٤٠٩.

٤. أي الإضافية الجزئية. [منه عليه السلام].

جهة الصلاة، بل يجب أن يكون صلاتها كصلاتها ركعتين فقط، و بعدها ليس إلا و قضية ذلك التصرف فيما في كامل الزيارة و إرجاعها إلى ما في المصباح و الاعتماد عليه، مضافاً إلى أن إبقاء ما في كامل الزيارة على ظاهره منافٍ لحكاية سيف بن عميرة مع صفوان في الرواية الثانية كما لا يخفى.

ثم لا يخفى عليك أن الترجمة الصادرة عن العلامة المجلسي - شكر الله سعيه - مطابقة للمروي في كامل الزيارة حيث قال في زاد المعاد في ترجمة قول مولانا أبي جعفر عليه السلام في جواب علقمة: «هرگاه بکنی آن دو رکعت نماز را، بعد از آن که اشاره کنی به جانب آن حضرت به سلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد»^١ و لم يقل: «بعد از اشاره و تکبیر»، و لهذا بني الأمر في تأذي السنة على الاحتياط و الإتيان / B17 / بست صلوات؛ لأن الإشارتان إن كانتا متحدتين - كما هو الظاهر - يكون مقتضى الرواية اكتناف القول المذكور بصلاتين: إحداهما قبله، و الأخرى بعده.

و القول المذكور صالح لاحتمالات عديدة:

أحدها: أن يكون المراد به تمام الزيارة المبدوة بـ «السلام عليك يا أبا عبد الله» المختتمة بدعاء السجدة.

ثانيها: أن يكون المراد به اللعن مئة مرة إلى الخاتمة المذكورة.

ثالثها: أن يكون المراد به السلام مئة مرة إلى تلك الخاتمة.

رابعها: أن يكون المراد به الدعاء قبل السجدة إلى الخاتمة.

خامسها: أن يكون المراد به دعاء السجدة، و لما كان دعاء السجدة خاتمة للقول

المذكور على جميع الاحتمالات، فلا بد في حصول الامتثال من صلاة واحدة بعده. و

إذا قرأ أولاً «السلام عليك يا أبا عبد الله - إلى قوله - و آل نبيك» و صلى ركعتين، ثم

استأنف الزيارة، و بعد الفراغ عن اللعن مئة مرة قبل السلام أتى بصلاة أخرى، و كذا بعد

السلام قبل دعاء «اللهم خص أنت أول ظالم» - إلى آخره - صلى صلاةً ثالثَةً، ثم أتى

بعده قبل السجدة بصلاة رابعة، فقد أذى السنة، وامتثل بالنسبة إلى جميع الاحتمالات لكون القول المذكور بأي معنى أخذ مكتفياً بصلاتين قبله وبعده؛ لماذا ذكر أولاً أنه لا مناص من صلاة واحدة بعد الفراغ عن السجدة، ويكون / A18 / جميع الصلوات إذن خمساً.

ولما احتمل اختلاف الإيماءين وأن يكون الزيارة المعهودة غير الزيارة المطلقة، فلو زار بإحدى الزيارات البعيدة و صلى ركعتين، ثم أتى بالأعمال المذكورة، لكان أجد لإتيانه بجميع الاحتمالات المتصورة في الرواية مع اتحاد الإيماءين و تغييرهما.

و أنت إذا أحطت خبراً بما دللنا به على ما في المصباح، و كون الركعتين في كامل الزيارة مراداً به التكبير مجازاً أو محرّفاً من قلم الناسخ، و اتحاد الإيماءين، و كون الزيارة المعهودة زيارةً واحدةً من الحجج الماضية عقلاً و نقلاً^١ بما لا مزيد عليه، تعرف أن الحقّ الحقيقي بالاختيار^٢ هو الاحتمال الأول - أعني كون المراد بالقول المذكور تمام الزيارة المعهودة المفتوحة بـ «السلام عليك يا أبا عبد الله» المختتمة بدعاء السجدة - و هي مكتنفة بالتكبير قبلها و صلاة واحدة بعدها، و بذلك تتأذى السنّة و تتحقّق حقيقة زيارة العاشوراء المعهودة المتداولة بين الأتقياء و المؤمنين، و أن سائر الاحتمالات بنية السقوط لا حاجة إلى تحمّلها في أداء السنة، بل و أكثرها^٣ ممّالا يختلج بالبال و لا يمرّ بالخيال قطعاً.

فإن قلت: إن هناك احتمالاً سابعاً؛ و هو أن يكون المراد بقوله ﷺ / B18 / «أنت إذا صليت الركعتين بعد أن تومئ إليه بالسلام - إلى قوله - هذا القول» فعل جميع تلك الأعمال قبل الصلاة و بعدها مكرّراً بأن يدعو بدعاء الزيارة بكما لها إلى آخر دعاء السجدة، ثم صلى ركعتين، ثم دعا مرةً أخرى بتمام ما دعا به أولاً.

١. قوله «عقلاً و نقلاً» أمّا الأول فهو أن الزيارة المعهودة فرد من الزيارة المطلقة، وكلّما اعتبر في الكلّي اعتبر في الجزئي إلى آخر ما مضى. و أمّا الثاني فهو حكاية سيف مع صفوان على التفصيل. «منه».

٢. بيان لما في قوله بما دللنا. «منه».

٣. و هي ما سوى الاحتمال الآخر المدلول عليه بقوله. و لما ... [للحاشية نعمة لم يقرأ في تصوير النسخة].

قلت: هذا الاحتمال أيضاً كسوابقه بين الاندفاع، بل ممّالاً وجه له^١ إلا على المحكي عن كامل الزيارة من ثبوت الركعتين بدل التكبير، وقد مرّ الجواب عنه وأنه لا اعتماد عليه، فلا نعيده حذراً عن الإطناب.

و ينبغي أن يعلم: أنّ الذي استفدته من الروایتين من كون زيارة العاشوراء المعهودة المتعارفة زيارة واحدة، وأنّ صلاتها صلاة واحدة، ومحلّها بعد الفراغ عن دعاء السجدة؛ فقد استفدته بخصوص فهمي الفاتر ونظري القاصر من غير تقليد لأحد، أو الاطلاع على فتوى فقيه؛ إذ لم أحضرنى من الكتب الفقهية، والله الحمد وله الشكر.

شيء: و لقد أعلمت ما أدركته بعض الصواحب العظام من العلماء الكرام و تلقاه بالقبول،^٢ ثم بعد ذلك وقفت على كتاب السؤال والجواب لسيد المجتهدين وعمدة المحققين الملقّب بحجة الإسلام - نور الله مضجعه^٣ - فإذا هو فتواه قد اتفق موافقاً لما وصل إليه فكري الفاتر. و إنّي وإن انتفعت من كتابه بعد ما وقفت عليه و استفدت منه فوائد، إلا أنّ الذي أدركته من الروایتين / A19 / لم أكن أدركته من كلامه و فتياه^٤ بل قد يتفق الاتفاق بينهما من باب البخت والاتفاق، و من هنا قد ظنّ أنّ الذي حرّره و ذهب إليه في خصوص الزيارة الشريفة المذكورة قد أخذت منه تقليداً له، و ليس هذا إلا من بعض الظنّ؛ مع أنه قد تعارف عند العلماء الأعلام أن يستمدّ بعضهم بكلمات بعضهم و يستشهدون بها لإثبات مطالبهم، فليس يجوز للقاصرين الغير المعدودين في عداد

١. حاصله أن يزور بالزيارة المعهودة المبدؤة به السلام عليك يا أبا عبد الله إلى آخر دعاء السجدة، ثم صلى ركعتين و يزور بالزيارة المذكورة إلى خاتمته؛ أعني آخر دعاء السجدة مرة أخرى، و بذلك يتأدّى السنّة و يتحقّق حقيقة زيارة العاشوراء المعهودة المتداولة بين المؤمنين. «منه».

٢. و الظاهر هو الفقيه الأصولي العلامة الحاج محمد جعفر الآبادهي رحمته.

٣. و هو العلامة الفقيه، الأصولي الرجالي السيد محمد باقر الشفتي الجيلاني الملقّب بالسيد حجة الإسلام؛ في كتابه السؤال و الجواب، ج ١، ص ٢٥ - ٤١.

٤. و اعتمادي بالحقيقة على تينك الروایتين اللتين هما كالطود العظيم على لافظيهما ألف ألف التحية و السلام، و الوجوه الباقية و الأسئلة و الأجوبة سواء كانت من مقتضيات أفكاره أو مأخوذة من غيري تيناً و تبرّكاً فهي من المؤيّدات، و إلا ففي الواقع و نفس الأمر وجودها و عدمها سبّان، و لست بحمد الله سبحانه في الاجتماع على المطالب الكلية الغامضة إلى التثنت بكلام ... [للكلام تنمة لم نقرأ].

العلماء أن يحملوا ذلك على العجز والتقليد من حيث لا يشعرون؛ لما في صدورهم من الغلّ والظنن، ولا سيما المتعلمين الذين يظنون أنهم عالمون وليسوا بالعلمين؛ و يكتبون الرسائل للناس و يترجمون عبارة غيرهم من غير تصريف منهم و ليسندون إلى أنفسهم، ثم يدعون الناس إليهم، نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا. و لم يكن عندي من كتب العلماء الأعلام كتاب بل و لا ورق لأطلع على فتاويهم في هذا الباب. نعم حكى السيد المعظم ما ذهب إليه عن الشيخ المفيد - نور الله مرقديهما - و وجدت بخط الفضلاء العظام أنه حكى هذا المذهب عن الفضل السبزواري - عطر الله مضجعه^١ - و أرجو من الله أن يغفر لي جميع ذنوبي و خطاياي ما تقدّم منها و ما تأخر، و لا يؤاخذني فيما نسيت أو أخطأت؛ إنه هو الغفور الرحيم.

فروع

B19 / الأول: أنه لا إشكال في أن البروز إلى الصحراء و الصعود إلى السطح المرتفع يكون أولى و أفضل؛ و الإتيان بالزيارة بأحد الوجهين أتم و أكمل، إلا أنه ليس شرطاً في تحقق حقيقتها و تحصيل مهيتها، بل يترتب عليها أصل ثمراتها المذكورة في أي مكان اتفقت؛ لقول أبي عبد الله عليه السلام في الرواية الثانية: فإني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة و دعا بهذا الدعاء من قرب أو من بعد أن زيارته مقبولة... إلى آخره.

و قوله عليه السلام: و قد آلى الله على نفسه عليه السلام أن من زار الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من قرب أو بعد و دعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته... إلى آخر ما قال، و كذا قوله عليه السلام مخاطباً لصفوان: يا صفوان: إذا حدث لك إلى الله حاجة فزر بهذه الزيارة من حيث كنت... إلى آخر ما قال؛ فإن تلك الفقرات الصادرة عنه عليه السلام مطلقة، و قد دللنا في الأصول على أن المطلقات في المندوبات لا تحمل على المقيدّات؛ بل التقييد فيها كمال في كمال، و مستحب في مستحب. و قضية ذلك كون البروز إلى الصحراء أو الصعود إلى السطح المرتفع موجباً لأكمليتها و أفضليتها. نعم يعتبر في تحقق مهيتها القيام لعدم انصراف المطلقات إلى حالة أخرى

١. قد حكى المحدث النوري رحمته الله في كتابه سلامة المهاد عن المحقق السبزواري رحمته الله في كتابه مفاتيح النجاة ما هذه لفظه: «صحيح و مشهور میان علما آن است که نماز زیارت، مطلقاً بعد از زیارت است». راجع: اللؤلؤ النضيد، ص ١٥٩.

من الأحوال سوى القيام، و الفرق بينها وبين عدم البروز إلى الصحراء و عدم الصعود إلى السطح / A20 / المرتفع واضح؛ فإنها ممّا ينصرف إليه الإطلاق بخلاف الحالات المخالفة للقيام؛ مضافاً إلى ما يلاحظ من مفهوم الزيارة؛ فإنّه قصد المزور تعظيماً له و إكراماً له و استيناساً به.

و لا يخفى أنّه لا يلائم غير حالة القيام، فالإتيان بها جالساً مثلاً بقصد كونها سنة بدعة؛ و أمّا من جهة عموم مطلوبة تولّي الأئمة - عليهم السلام و السلام عليهم - و التبري عن أعدائهم و اللعنة عليهم فالآتي بها جالساً يكون مثاباً مأجوراً من تلك الجهة، إلّا أنّه لا يتحقّق بذلك حقيقة الزيارة المعهودة.

الثاني: أنّه لا ينبغي التأمّل في تحصيل حقيقتها في صدر النهار قبل الزوال، بل وكذا في سائر أحوالها أيضاً من غير ترجيح بعضها على آخر؛ كما يدلّ عليه قول مولانا أبي جعفر عليه السلام في الرواية الأولى مخاطباً لعلقمة: إن استطعت أن تزوره في كلّ يوم بهذه الزيارة من دارك فافعل، و لك ثواب جميع ذلك.

إذ لا تأمّل في شمول اليوم لجميع ساعاته و آناته؛^١ و ما ربّما يتوهّم من أنّ النهار في صدر الرواية مقبّد بصدده و اليوم في ذيلها مطلق، و هو في المندوبات و إن كان لا يحمل على المقيد إلّا أنّ كونه أفضل من المطلق ممّا لا ريب فيه، و قضية ذلك أن تكون في صدر النهار أفضل من سائر آناته و بقية ساعاته مدفوع بأنّ هذا الكلام جيّد حقيق بالتسليم لولا قوله عليه السلام / B20 / في ذيل الرواية «و لك ثواب جميع ذلك»؛ فإنّه صريح في مساواة جميع آنات النهار و ترتّب الثمرات المذكورة جميعها على الإتيان بها في أيّ وقت من أوقات اليوم، فلا إشكال فيه كما لا يخفى، و إنّما الإشكال في الإتيان بها ليلاً، و الأظهر الأقوى عندي مساواته للنهار في ذلك؛ إذ إطلاق اليوم على ما يعمّ الليل و النهار شائع ذائع متعارف؛ فهو في الرواية محمول عليه لا على خصوص النهار. و لو سلّم فنقول: قول مولانا الصادق عليه السلام في أثناء الرواية الثانية مخاطباً لصفوان: تعاهد هذه الزيارة و أدع بهذا الدعاء وزره؛ فإنّي ضامن ... إلى آخره، و قوله عليه السلام في ذيلها: إذا حدث لك إلى الله

١. في المخطوطة يقرأ: أو رنته.

حاجة فزر بهذه الزيارة من حيث كنت؛ نصّان على ترتب جميع الثمرات المترتبة عليها في جميع الأوقات؛ لأنّ التعاقد يعمّ جميع الأوقات و الزيارة في أيّ مكان؛ ليشمل كلّ زمان.

فإن قلت: إنّ قوله ﷺ «هذه الزيارة» في المواضع الثلاثة إشارة إلى الزيارة المتحصّلة في صدر النهار، فيكون المراد الإتيان بها في صدر النهار في سائر الأيام لا في بقية أوقاتنا ولا في الليل.

قلت: هذا الكلام غير مفهوم المعنى، وليس في الرواية إشعار بهذا القيد؛ إذ ما يستفاد منها أنّ ما هو المشروع في صدر نهار العاشوراء فأت به في سائر الأيام والليالي وجميع الآتات / A21 / والأوقات، و قولك «ما هو المشروع في صدر نهار العاشوراء فأت به في صدر سائر الأيام» يشبه قول من يقول: «إنّ ما هو المشروع في صدر نهار العاشوراء فأت به في صدر نهار عاشوراء سائر الأيام»، وهذا غير معقول بالضرورة.

بيان الملازمة أنّه لا وجه لاعتبار صدر النهار الذي هو أحد القيدين، دون كونه من العاشوراء الذي هو قيد آخر، و مجرد إمكان اعتبار الأول في سائر الأيام دون الثاني لا يوجب اعتباره، مع إطلاق النصّ بل و عمومته؛ فإنّ قوله ﷺ «من حيث كنت» يدلّ بالالتزام على أيّ زمان شئت؛ إذ الكون في المكان لا يخلو عن الزمان.

فالتحقيق أنّ هذه الزيارة المعهودة قد شرّعت في جميع أنحاء الليل و أطراف النهار، و يتحصّل حقيقتها في تلك الأوقات، و يترتب عليها ثمراتها المذكورة بكمالها، بل لا يبعد دعوى أفضليتها في الأسحار؛ للعمومات الدالة على أفضليتها من سائر ساعات الليل و أوقات النهار؛ و هذا كلّ ظاهر عند أولي البصائر و الأبصار.

الثالث: أنّ إطلاق الروايتين و إن اقتضى في بادئ الرأي أنّ أصل هذه الزيارة ما عدا صلاتها غير مشروطة بالطهارة عن الحدث و الخبث، حتّى أنّ الآتي بها مخدّناً لا يكون مبدعاً بل مصيباً و مثاباً، إلّا أنّ المستفاد منها بعد تعمّق النظر فيها و التفكّر في سياقها و التأمل في فقراتها أنّها / B21 / مشروطة بالطهارة عن الحدث قطعاً؛ لأنّ

الثمرات المذكورة فيها من تلك المثوبات العظيمة و حصول الدرجات الرفيعة، و أن من دعاها فقد دعا بما يدعو به زواره ﷺ من الملائكة، و سائر ما يترتب عليها من العوائد التي نطقت به الرواية، لا تلائم فعلها من غير طهارة، بل بدهة العقل قاضية بحرمان المحدث عن ذلك، مضافاً إلى أن المفهوم منها هو التعظيم والإكرام لحضرته المقدسة عليه آلاف السلام و التحية، و المناسب لذلك هو الإتيان بها متطهراً، فتحقق حقيقة هذه الزيارة المعهودة الكاملة الجامعة لتلك الفضائل المسفورة إنما هو بالطهارة ليس إلا، حتى أن من نذرها لا يجوز له الإتيان بها محدثاً. نعم باعتبار عموم مطلوبة تولي الأئمة - عليهم السلام و السلام عليهم - و التبري عن أعدائهم و اللعنة عليهم لو فعلها محدثاً يكون مأجوراً من تلك الجهة، إلا أنه لا يحصل به الزيارة المعهودة.

الرابع: أن الغسل لها و إن كان ليس في هاتين الروايتين إشعار به، لكنه يستحب لها قبلها؛ لأن المستفاد من الأخبار الأخر الواردة في زيارة المعصومين ﷺ من قرب أو بعد استحباب الغسل قبلها؛ منها رواية سليمان بن عيسى، عن أبيه، عن مولانا الصادق ﷺ في بيان كيفية زيارة نفسه - سلام الله عليه - بالنسبة إلى من نأى عن خدمته العلية العلية.^٢

و منها رواية سدير عنه ﷺ.^٣

و منها رواية حنان بن سدير / A22 / عنه - صلوات الله عليه - في بيان كيفية زيارة مولانا الحسين الشهيد ﷺ لمن بعد عن حضرته القدسية، عليه ألف ألف السلام و التحية.^٤

و كذا يستفاد استحبابه لها من فتاوى العلماء^٥ الأخيار - عليهم رضوان الله الملك

١. إذ الزيارة هو قصد المزور تعظيماً له و إكراماً له و استيناساً به. «منه».

٢. كامل الزيارات، ص ٣٠٢، ح ٤.

٣. نفس المصدر، ص ٣٠١ و ٣٠٢، ح ٢ و ٥.

٤. نفس المصدر، ص ٣٠٣، ح ٧.

٥. قال الشيخ الكبير صاحب كشف الغطاء: «المبحث الثاني في الأغسال المسنونة، و هي على أقسام: الأول ما سنّ للفعل، و هي أمور: أحدها... رابعها: غسل زيارة النبي ﷺ أو الأئمة أو الزهراء ﷺ أو...»

القسم الثالث: ما سنّ للمكان و هو أمور: أحدها... ثامنها بدخول أحد المشاهد المشرفة... راجع: كشف الغطاء، ج ٢،

الغفّار - حيث ذكروا في باب الأغسال المندوبة مضافاً إلى الغسل المندوب لدخول المشاهد المشرفة والروضات المقدّسة غسلًا آخر على حدة لزيارة كل واحد من المعصومين عليهم السلام؛ فإنها بإطلاقها شامل للزيارة من قرب و من بعد.

الخامس: أنه يشترط التوجّه إلى قبره الشريف من الافتتاح إلى الاختتام، فلو فعلها إلى غير تلك الجهة لم يأت بالزيارة المعهودة، بل لو فعلها بقصد توظيفها كذلك فهو مبدع؛ ولو أتى بها لا بهذا القصد، بل من جهة عموم التوليّي والتبرّي - كما مرّ - لا يبعد أن يثاب من تلك الجهة.

السادس: أن اللعن والسلام المتكرّر كلّ منهما بكمال أعدادها من أجزائه المقومة لها، فلو أتى بهما أو بأحدهما مرّة واحدة، أو أكثر أو أقلّ من مئة مطلقاً أو قال في آخره مئة مرّة لم يكن ممثلاً، ولا يحصل به السنّة المسنونة، بل نيّتها سنّة بدعة، نعم لو فعلها باعتبار العموم المتقدّم يكون مأجوراً بهذا الاعتبار، إلّا أنه خارج عن مورد الكلام.

السابع: أنه يشترط فيها تمامها - من الافتتاح إلى الاختتام بدعاء السجدة والصلاة بعدها - وحدة المجلس عرفاً، فلو أتى بها متفرّقاً لا يتحصّل حقيقتها / B22 / المعهودة المقرّرة لها الثمرات الماضية، وحكم نيّة تشريعها كذلك، أو من جهة العموم المتقدّم حكم الفرع السابق عليه.

الثامن: أنه لا إشكال في أنّ صلاتها ممّا لا بدّ منها؛ وهل هي جزء المهية أو شرطها؟ وجهان: والثاني هو الأقوى، ولو تركها فالأمر فيها كالسابق من أنّ قصد توظيفها بدون الصلاة بدعة، و من جهة العموم المذكور سنّة.

ح ١٤ ص ٥٣٩ - ٣٠٨ - ٣١٤.

وقال تلميذه الفاضل الشيخ محمد تقي الرازي النجفي الأصفهاني - صاحب هداية المسترشدين - في الأغسال المسنونة ما هذا لفظه: «منها الغسل عند السفر إلى زيارة الحسين عليه السلام، بل يستحبّ فيه غسلان ... وعن أبي بصير عن الصادق عليه السلام: «إذا أردت الخروج إلى أبي عبد الله عليه السلام فصم قبل أن تخرج ثلاثة أيّام: يوم الأربعاء و يوم الخميس و الجمعة. فإذا أمسيت ليلة الجمعة فصلّ صلاة الليل، ثم قم فانظر في نواحي السماء فاغتسل تلك الليلة قبل المغرب، ثم تنام على ظهر، فإذا أردت المشي إليه فاغتسل و لا تطيب و لا تدهن و لا تكتحل حتى تأتي القبره. تبصرة الفقهاء، ج ٢، ص ٢٠٥ - ٢٠٦؛ وراجع الأمان من أخطار الأسفار، ص ٣٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٧٦، ح ١٩؛ وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ٥٣٩، ح ١.

التاسع: أنه قد علم من الرواية الثانية تشريع هذه الزيارة في جميع الأيام و الأوقات، و على هذا فلو دعاها في غير يوم العاشوراء بدل «هذا يوم» في الموضوعين^١ بـ «يوم قتل الحسين صلواتك عليه» في الأول لمكان اللهم، و «صلوات الله عليه» في الموضوع الثاني لفقد الخطاب.

العاشر: دعاء الوداع بعد الزيارة - و هو المبدؤ بـ «يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين» المختوم بـ «إنه قريب مجيب» - ليس دعاء علقمة كما هو المعروف عند العوام؛ لأنه لم يرو عن أبي جعفر عليه السلام إلا خصوص الزيارة المعهودة، بل هو دعاء صفوان؛ لأنه حكى عن فعل مولانا أبي عبد الله عليه السلام وفي الرواية الثانية في حكاية سيف و صفوان تصريح بذلك كما مرّت الإشارة إليه. و كيف كان فليس جزءاً من الزيارة المعهودة، بل هو دعاء على حدّة للوداع، و في اشتراطه بالطهارة عن الحدث و القيام ما مرّ في أصل الزيارة فلانعيده؛ حذراً عن الإطالة.

قد اختتم بخط مؤلفه / A23 / المفتاق إلى رحمة ربّه الرؤوف الرحيم، راجياً من لطفه العميم أن يجعله خالصاً لوجهه الكريم، موجباً لشوابه الجسيم، و أن يغفر لي جميع ذنوبي و خطاياي و ما وقع فيه من تقصير في بذل الجهد أو خلل أو خطأ أو سهو أو نسيان أو زلل؛ إنه هو الغفور الرحيم، فله الحمد و له الشكر كما هو أهله، و الصلاة و السلام على محمّد و آله و عترته و أهل بيته و ذريته الأطائب المعصومين سلام الله عليهم أجمعين، و لعنة الله على أعدائهم إلى يوم الدين. و قد اتّفق الفراغ منه في اليوم السادس عشر من شهر محرم الحرام من شهور سنة ألف و مئتين و تسع و ستين (١٢٦٩) من الهجرة المباركة، على هاجرها ألف ألف السلام و التحية.

١. الأول: «اللهم إن هذا يوم تبرّكت به بنو أمية» إلى آخره، والثاني: «و هذا يوم فرحت به آل زياده» إلى آخره. «منه».

فهرس مصادر التحقيق

١. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، لشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، تحقيق جواد القيومي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٣٨٤ ش.
٢. از اين صبح روشن، للسيد حسن المؤمني، دليل ما، تهران، ١٣٨٤ ش.
٣. الامان من أخطار الأسفار، للسيد بن طاووس، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤٠٩ ق.
٤. إيضاح الاشتباه، للعلامة الحلبي، تحقيق الشيخ محمد الحسون، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١١ ق.
٥. بحار الأنوار، للعلامة محمد باقر المجلسي، الطبعة الثانية، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٦. تبصرة الفقهاء، للشيخ محمد تقي الرازي النجفي الأصفهاني، تحقيق السيد صادق الحسيني، مجمع الذخائر الإسلامية، قم، ١٤٢٧ ق.
٧. رسالة التسامح في أدلة السنن، للشيخ مرتضى الأنصاري، مجمع الفكر الإسلامي، قم، ١٤١٥ ق.
٨. توضيح المقال في علم الرجال، للمولى علي الكني، تحقيق محمد حسين مولوي، دار الحديث، قم، ١٤٢١ ق.
٩. تهذيب الأحكام، للشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، تحقيق سيد حسن الخراسان، الطبعة الرابعة، دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٦٥ ش.
١٠. خاتمة مستدرک الوسائل، للمحدث النوري، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٥ ق.

١١. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، للعلامة الحلبي، تحقيق جواد القيومي، نشر الفقاهة، قم، ١٤١٧ق.
١٢. دانشمندان و بزرگان اصفهان، للسيد مصلح الدين المهدي، تحقيق رحيم القاسمي و محمد رضا نيلفروشان، نشر گلدسته، اصفهان، ١٣٨٤ ش.
١٣. الرجال، لابن الغضائري، تحقيق السيد محمد رضا الحسيني الجلالى، دار الحديث، قم، ١٤٢٢ق.
١٤. رجال البرقي، لأبي جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي، جامعة تهران، تهران، ١٣٤٢ ش.
١٥. رجال الطوسي، لشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، تحقيق جواد القيومي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٥ق.
١٦. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفي الشيعة)، لأبي العباس النجاشي، تحقيق السيد موسى الشبيري الزنجاني، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤٠٧ق.
١٧. رسائل فقهية، للشيخ الأعظم الأنصاري، مجمع دار الفكر الإسلامي، قم، ١٤١٤ق.
١٨. روضة المتقين، للعلامة محمد تقي المجلسي، بنياد فرهنگ اسلامي، تهران، ١٣٩٩ق.
١٩. رؤيت هلال (مجموعة الرسائل)، إعداد الشيخ رضا المختاري و الشيخ محسن الصادقي، مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ١٣٨٤ ش.
٢٠. زاد المعاد، للعلامة محمد باقر المجلسي، مكتبة السعدي، تهران.
٢١. سماء المقال في علم الرجال، لأبي الهدى الكلبي، تحقيق السيد محمد الحسيني القزويني، مؤسسة ولي العصر - عجل الله تعالى فرجه الشريف -، قم، ١٤١٩ق.
٢٢. شفاء الصدور في شرح زيارة العاشر، للميرزا أبي الفضل التهراني، تحقيق السيد علي موحد الأبطحي، الطبعة الثالثة، سيد الشهداء عليه السلام، قم، ١٤٠٧ق.
٢٣. طوائف المقال في معرفة طبقات الرجال، للسيد علي أصغر الجابلقى البروجردى، تحقيق السيد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله المرعشي، قم، ١٤١٠ق.
٢٤. عدة الرجال، للسيد محسن المقدس البغدادي، مؤسسة الهداية، قم، ١٤١٥ق.
٢٥. عوائد الأيتام، للمولى أحمد التراقي، مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ١٤١٧ق.

٢٦. فهرست كتب الشيعة و أصولهم، للشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، تحقيق السيد عبد العزيز الطباطبائي، مكتبة محقق الطباطبائي، قم، ١٤٢٠ ق.
٢٧. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (جلد ٢٦)، إعداد علي الصدرائي الخوئي، مكتب الإعلام الإسلامي، قم، ١٣٧٧ ش.
٢٨. فهرست هزار و پانصد نسخه خطی، إعداد رضا الأستاذي، مؤسسة إسماعيليان، قم، ١٣٧٣ ش.
٢٩. قاموس الرجال، للشيخ المحقق محمد تقي التستري، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢٤ ق.
٣٠. القواعد الفقهية، للمحقق السيد محمد حسن البجنوردي، تحقيق محمد حسين الدرايتي و مهدي المهريزي، مؤسسة الهادي، قم، ١٤١٩ ق.
٣١. كامل الزيارات، لجعفر بن محمد بن قولويه، تحقيق بهزاد الجعفري، نشر الصدوق، تهران، ١٣٧٥ ش.
٣٢. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الفراء، للشيخ جعفر كاشف الغطاء، مكتب الإعلام الإسلامي، مشهد المقدسة، ١٤٢٢ ق.
٣٣. اللؤلؤ النضيد في شرح زيارة مولانا أبي عبد الله الشهيد، لنصر الله بن عبد الله التبريزي الشبستري، انتشارات الإمام المهدي (عج)، قم.
٣٤. مجمع البحرين، للشيخ فخر الدين محمد الطريحي، تحقيق السيد أحمد الحسيني الإشكوري، الطبعة الثانية، نشر الثقافة الإسلامية، تهران، ١٤٠٨ ق.
٣٥. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية)، للشيخ إبراهيم العاملي الكفعمي، مؤسسة الرضي و الزاهدي، قم، ١٤٠٥ ق.
٣٦. مصباح المنهجد، لشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، ١٤١١ ق.
٣٧. معالم العلماء، لمحمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، إعداد السيد محمد صادق بحر العلوم، دار الأضواء، بيروت.
٣٨. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، للسيد أبي القاسم الموسوي الخوئي، الطبعة

الخامسة، نشر آثار الشيعة، قم، ١٤١٣ ق.

٣٩. مقام الفضل، للعلامة آقا محمد علي کرمانشاهي، مؤسسة العلامة وحيد البهبهاني، قم، ١٤٢١ ق.

٤٠. مكارم الآثار، للميرزا محمد علي معلّم حبيب آبادي، إعداد السيد محمد علي الروضاتي، نشر نفائس مخطوطات أصفهان، اصفهان.

٤١. موسوعة الرجالية الميسرة لأحمد الترابي، الطبعة الثانية، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، قم، ١٤٢٢ ق.

٤٢. نقد الرجال، للسيد مير مصطفى الحسيني التفرشي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٨ ق.

٤٣. الوجيزة في الرجال، للعلامة محمد باقر المجلسي، تحقيق محمد كاظم رحمان ستايش، وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، تهران، ١٤٢٠ ق.

٤٤. وسائل الشيعة، للشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، الطبعة الثالثة، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٦ ق.

علوم حدیث

رسالة في علم الرجال
سيد حسين بن محمد حسيني (قرن ۱۳ - ۱۴ ق)
تحقيق: حميد احمدى جلفاى

رسالة في علم الرجال

سيد حسين بن محمد حسيني (قرن ١٣ و ١٤ ق)

تحقيق: حميد احمدى جلفايى

التمهيد

إن علمي الرجال و الدراية يعدّا من العلوم الإسلاميّة التي يتوقّف عليهما الفقه و الاستنباط، و كلّ منهما يبحث فيه عن الأحاديث و رجال الحديث من الأبعاد المختلفة التي قد بحث حولها كثير من المتأخّرين و المتقدّمين من المحقّقين و أهل الفنّ.

و قد صنّفت في هذا المجال كتب و رسالات كثيرة من الأزمنة القديمة إلى زماننا الحاضر، بعضها طبعت من ناحية المحقّقين و المراكز التحقيقيّة، و بعضها خطيّة موجودة في المكاتب العلميّة، و لا ينبغي أن تبقى تلك الآثار و الذخائر مخطوطة محصورة في المكاتب، بل لابدّ أن يُسعى في إحيائها و نشر أثمارها لعموم الطالبين و المجتهدين في تلك العلوم و الفنون.

و أمّا هذه رسالة و زينة ثمينة في علم الرجال، قد صنّفها أحد من العلماء العظام الذي كان يعيش في القرن الثالث عشر، و هو السيّد حسين بن محمد الحسيني عليه السلام.

و قد أجاد البحث فيها إنصافاً، و أخذ فيها من أقوال فحول علم الرجال و المحقّقين و آرائهم، و ربّته على مقدّمة و أبواب و خاتمة:

المقدّمة: في تعريف علم الرجال، و بيان موضوعه و غايته.
 الباب الأوّل: في أنّ التزكية الرجالية و جرحها هل هي من قبيل الشهادة
 أو الرواية أو الظنون الاجتهادية؟
 الباب الثاني: هل يجوز الاكتفاء بتعديل العلامة عليه السلام و من تأخّر عنه أم لا؟
 الباب الثالث: هل يجوز الاكتفاء بتصحيح الغير أم لا؟
 الباب الرابع: هل يجوز الاكتفاء في التعديل و الجرح على أخبار الآحاد
 المنقولة عن الأئمة الأطهار عليهم السلام الدالة على منع الرواة أو دفعها أم لا؟ بناءً
 على كونهما من باب الشهادة أو الرواية.
 الباب الخامس: في بيان اصطلاح المتأخّرين من أصحابنا في تقسيم
 الخبر باعتبار اختلاف رواية إلى الأقسام الأربعة المشهورة، و هي:
 الصحيح، و الحسن، و الموثّق، و الضعيف.
 الباب السادس: في بيان طائفة من الاصطلاحات المتداولة في كتب
 الرجال.
 و الخاتمة: في فوائد متفرّقة.

نبذة حول المؤلف

لم نقف - مع الأسف - على ذكر المصنّف و ترجمته في كتب التراجم و
 الفهارس و غيرهما، إلاّ ما ورد في كتاب تراجم الرجال حيث قال في
 موضع:

محمّد حسين بن محمّد الحسيني (القرن ١٣ - ١٤ ق) فقيه، متبحّر في
 علوم الحديث و الرجال، من أعلام أواخر القرن الثالث عشر و أوائل
 القرن الرابع عشر.^١

و قال في موضع آخر:

محمّد حسين بن محمّد الحسيني النجف آبادي فاضل، له معرفة

بالمذاهب والأديان، كان يسكن في نجف آباد من توابع أصفهان، و هو من علماء أوائل القرن الرابع عشر، له ردّ على البائية^١

و يحتمل أنّ الثاني غير الأول، و يشتركا في الاسم والأب، والله أعلم. قد سمّيت الرسالة في بعض الفهارس: «دراية الحديث»، لكن ما أثبتناه أصوب؛ بملاحظه قول المصنّف ﷺ في بدء الرسالة هكذا: «إنّ هذا مكتوب في علم الرجال، و مأخوذ من...».

و قد أرجع المصنّف في نفس هذه الرسالة إلى رسالة - أو رسائل - أخرى له صنّف في حجّية الظنّ، و يدلّ هذا على تبخّره في علمي الأصول والفقّه أيضاً.

و على ما قلناه يفهم من آثاره ثلاثة عناوين:

١. رسالة في الردّ على البائية.

٢. رسالة في حجّية الظنّ.

٣. رسالة في علم الرجال (و هي الرسالة التي بين يديك).

٤. إجازته لأحد من علماء عصره (و هو مجهول)؛ توجد نسخة منه في مكتبة المرعشي ﷺ، الضميمة الرابعة من المجموعة ٦٨٦٨.

مخطوطات الرسالة

توجد لهذه الرسالة أربع مخطوطات:

الأولى: في مكتبة كاشف الغطاء بالنجف الأشرف، مع الرقم ١٥٧١، كاتبها مجهول.

الثانية: في مكتبة مدرسة غرب بهمدان، الضميمة الثانية من المجموعة ٤٨٩، حرّرت في سنة ١٢٧١ ق، كاتبها مجهول.^٣

١. المصدر السابق، ج ٢، ص ٦٦٨.

٢. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشي، ج ١٨، ص ٦٢.

٣. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه غرب همدان، ص ٢٤٣.

الثالثة: في مكتبة آية الله المرعشي رحمه الله بقم، الضميمة الثانية من المجموعة ٥٤٦٧، المظنون أنها بخط المؤلف رحمه الله، ناقصة من أولها ووسطها.^١

الرابعة: في مكتبة آية الله المرعشي رحمه الله بقم، الضميمة الخامسة من المجموعة ٨٨٧١، حرّرها محمّد رحيم الخوئي في سنة ١٢٦٤ إلى ١٢٦٨ ق.^٢

و لم تصل يدي - مع الأسف - إلى الثلاثة الأخيرة، فاعتمدت على النسخة الأولى فقط، وهي نسخة كاملة دقيقة، وخطها جيّد جداً لا تعادلها في حسن الخطّ نسخة أخرى.

ثمّ قمنا بتقويم المتن، مستفيداً من المصادر المختلفة المربوطة بالرجال و الدراية، أو غيرهما من المصادر، وخرّجت الأقوال و المنقولات الواردة فيها؛ رجاءً على أنّها تفيد الطالبين، وثمر القارئين. و في الختام نقدّم جزيل الشكر إلى جميع الساعين في تهيئة مجموعة ميراث حديث شيعه، في مؤسسه دار الحديث بقم، لا سيّما الإخوان المعظمين المحقّقين: الشيخ علي صدرائي الخوئي، و الشيخ قاسم شيرجعفري، و الأخ الفاضل مهدي الآشتياني، أيّدهم الله تعالى و إيّاي بما يحبّ و يرضى.

١. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ١٤، ص ٢٤٨.

٢. المصدر السابق، ج ٢٣، ص ٥٩.

بسم الله الرحمن الرحيم ويرشعنين

عناك يا رب بجمع حامدك ونشكرك يا سيدي على جميع الاذن ومواهبك ويسبق على جنبك عمدا
 بنها الوصية وعلى الامنة الظاهرين من الجزر الامنة فقولوا لله عز وجل يا محمد حسين بن علي بن الحسين
 اولى كتابها بعبادها وجعل عبادهما خيرا من غيرها فان هذا مكتوب في علم الزوال وما هو من قول الرجال
 وورثته من كونه يقين ولبعض المسلمين من الاجاب وورثته على مقدرة وخاتمة وابواب المقدرة
 بين حد العلم وموضوعه وغاياته وحد ما جئت به من احوال اراوي من حيث انفسا بشرنا قول الجزر
 وعدمه وهذا الفرق بينكما هو مطروحه وان كان مشكرا بشايع صانفا ساعدت هذا العلم ان كان
 اولها بالذات بالجزر والثاني بالعرض بالجزر كما تقول بان فلانا ثقة او عدل او فاسق وصديق او كافي
 فلانا او لا بلانته وهكذا بالعكس كل علم سمعت له صانبة على تصحيح ما يصح عن فلان لا فائدة له الا ان
 له ذلك والفرق بينه وبين علم الدراية اليقيني احوال سند الجزر ومنه وكيفية تجرد ارباب غفلان
 العلم يستفاد منه احوال الجزر بثبات الشخصية من الرجال ولنا رتبنا ان شهدا من عدل العلوم ليس
 يتبين اذا العلوم الحقيقية يستفاد منها فاعدا كلية فهدد بها علمه بقرينة بثبات البهر المحصورة وان العلوم
 الحقيقية لها حجة نظرنا على جملة ما فهمها اولها الا احوال فكر واستعمال القوى الباطنة وليس
 هذا العلم الا اني الحواس الظاهر الخارج اذ كانا نمان زمر العلوم وعلم الدراية بحيث قد من احوال سند
 الجزر ومنه بحثنا لعناق بالمفاهيم لا بالاصناف كقولهم ان الجزر الصحيح بنا كان جميع سلسلة سدا اما
 عادة اصحابنا وهكذا وموضوعه زواة سلسلة الاحكام المنفردة من البنية والارادتها صلوات الله
 في جميع الازمنة والاصحار وكونه الموضوع الجزر بثبات الحقيقية غير فادح بعد وجود الجهة الجامعة بينها
 كونه اديا نظير موضوع علم الفقه وعدم صدق غير بنية الموضوع وهو ما جئت به من حوار منه لذات
 البنية من عندنا ان كان صحيحا لا يلائم الاكس من لذات الجزر من كان في حقه بالادارة الا حصة له بواسطة
 جوان لا امر خارج منها وثمرتها لا تميز لذات الجزر كما تصفح العارض للربح الخارج من احوال
 في الشيق المستند ان ذمة بنية العلم كونه الاكس والعدا له ونحوها ما بين كونه لحوال الرجال من كل
 منها

الاصحاب الواقع في كلامه مرادة هؤلاء العلماء الذميين وليس نكت بل مرادة من الاصحاب هم الذين وقت
 في عبارة قس الشاذية عنهم بالعصاية وكذا ما استشهد به في صحيحنا بعض الاصحاب لغيره في قوله لهم
 صاحب ردة والشهد الثاني وهما لا يفتعان في نفي الاحياء ويجز هذا كذا في الاستشهاد بكلامه
 في التي لا يخفى ما فيها من الاطلاق وصفه لغير الصفة الى الحسن وقد سبق ان التحفة قد نلاحظ بالنسبة
 الى بعض الميقات ولما تاتيها من الرواية اذا انتهت الى النجاسة في صحيحه عند رباب الطنون والفا
 ايضا نرى بالجماعة وان كانوا ضعفاء غير له حصول واحد وقد انتهت الرواية للفتحة في غير واحد وهو
 عبارة اخرى عن الجماعة وانما الثانية من غير واحد الذي يثقل عليهم من الجيوب لغيره شمل على من كان
 عند ردة نظيره على الكيان المشتمل على العدل وكذا الاستشهاد بكلام الشبه لا يخرج من غير هذا هو الكلام في
 هذه العبارة وما سندها فقد سمعت ان العبارة عبارة قس والظاهر مدعى الامام ليس هو لغيره
 في عدم بعضهم بل شجرة واساتر العلماء وعلى اي حال لا كلام في هذه الجهة اذا انظرنا التناقض بين
 كثر كان او غيرهما التما الكلام في اعتبار هذا الايمان في المقام بسبب ما عايننا من اصطلاحه وكونه
 تحية الاجماع المتعول في الموضوعات ما سمعته في حضور الاحياء الاحاد في غير ذلك لا رباب المثلث
 منه او في حضور الرجال ولما من كان ساقية على الظن الخاص حتى في حضور الرجال كما هو من جهة اعتبارهم
 فله بنفسه ذلك بل يمكن ان ياتي غير نافع منه اذ هذا الاجماع لو ينفذ احد الاكثر ولم يضر عند ردة لغيره
 سببا للذم والى وهو غير جني عن ملاحظتهم بل بعد بعضهم بالخبر وبه بالضعف وان كان في سببهم
 الاتهام لان في ان عدم علم العلماء غير نافع عن حصول الظن او صحة اعراضهم معلومة عنهم كانوا من رباب
 الخاصة ولم يفرح على اعتبار مثل هذا الخلق في المقام ان في ذلك ساد من الاناوات بل في ما لا
 يبعد عن الخبر باعتبار كالتصحيح بل قال وحيد عمر في القوم الرجال وعند بلان واكثر هؤلاء اذا

صحح الهم لا ينقص من اكثر الصحاح فتح

جتداتهم بالحسب والحمد

لله رب
 العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدك - يارب - بجميع محامدك، ونشرك - ياسيدي - على جميع ألائك و مواهبك، ونصلي على نبيك محمد ﷺ نبي الرحمة، و على الأئمة الطاهرين من آله خير الأئمة.

فيقول الفقير إلى الله حسين بن محمد الحسيني، أوتي كتابهما بيمنهما، و جعل عقباهما خيراً من دنياهما: إن هذا مكتوب في علم الرجال، و مأخوذ من فحول الرجال، حرّرته تذكرةً لنفسي و لبعض المسلمين من الأحباب، و ربّته على مقدّمة و خاتمة أبواب.

المقدّمة: ففي حدّ العلم و موضوعه و غايته

و حدّه: ما يبحث فيه من أحوال الراوي من حيث أتصافه بشرائط قبول الخبر و عدمه. و هذا التعريف هو مطرّد و هو واضح، كذلك منعكس يشمل جميع أصناف مباحث هذا العلم ممّا كان تعلّقه أولاً و بالذات بالمخبر، و ثانياً و بالعرض بالخبر، كالقول بأن فلاناً ثقة، أو عدل، أو فاسق، أو ضعيف، أو لاقى فلاناً، أو لم يلاقه، و هكذا. و بالعكس كقولهم: أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عن فلان؛ لإفادته المدح اتفاقاً في من يقال له ذلك.

و الفرق بينه و بين علم الدراية - الباحث عن أحوال سند الخبر و متنه و كفيّة تحمّله و آداب نقله - أنّ ذلك العلم يستفاد منه أحوال الجزئيات الشخصية من الرجال، و لذا ربما يقال: إنّ تعداده في عداد العلوم ليس كما ينبغي؛ إذ العلوم الحقيقيّة يُستفاد منها قواعد كليّة يقتدر بها على معرفة الجزئيات الغير المحصورة، على أنّ العلوم الحقيقيّة لها جهة نظر و تأمل يحتاج بها فهمها و إدراكها إلى إعمال فكر و استعمال

القوى الباطنة، و ليس استناد هذا العلم إلا إلى الحواس الظاهرة الخارج إدراكاتها عن زمرة العلوم.^١

و علم الدراية يبحث فيه عن أحوال سند الخبر و متنه، بحثاً تعلق بالمفاهيم لا بالمصاديق، كقولهم: إن الخبر الصحيح ما كان جميع سلسلة سنده إمامياً عادلاً ضابطاً، و هكذا.

و موضوعه: رواية سلسلة الأخبار المنقولة عن النبي ﷺ و آله الأطهار - صلوات الله عليهم - في جميع الأزمنة و الأعصار، و كون الموضوع الجزئيات الحقيقية غير قادح بعد و جود الجهة الجامعة بينها، و هو كونه راوياً نظير موضوع علم الفقه، و عدم صدق تعريف الموضوع و هو: ما يبحث فيه عن عوارض الذاتية التي تعرضه لذاته، كالتعجب اللاحق للإنسان لذاته، أو لجزئه كالحركة بالإرادة اللاحقة له بواسطة أنه حيوان، أو لأمر خارج مساوٍ له مستند إليه لازم لذاته، كالضحك العارض للمتعجب الخارج منه المساوي له في التحقيق المستند إلى ذاته^٢ لعدم كون الفسق و العدالة و نحوهما ممّا يذكر في أحوال الرجال في كتب الرجال منها غير مضرٍ إمّا يمنع صحة هذا التعريف - لأننا وجدنا التخلف كثيراً كما في موضوع علم الفقه؛ إذ الأحكام الشرعية ليست من عوارض فعل المكلف لذاتها، بل مستندة إلى أمر الشارع - أو بتخصيصه بعد تسليمه بالعلوم الحقيقية.

و غايته: تحصيل شرائط قبول الخبر، و هذا الغرض ثابت لجميع الفرق العاملة بالأخبار، سواء كانوا من أرباب الظنون المخصوصة أو المطلقة، أو ممن لم يعمل في صنف الأخبار إلا بما كان قطعياً منها بالتواتر أو الاحتفاف بالقرائن الدالة على صحة الصدور، كالمرتضى و من تبعه؛ إذ لا ريب أن ملاحظة أحوال الرواة مدخلة كثيرة في حصول العلم فضلاً عن الظن، إلا لفرق خمسة:

أولها: من لم يشترطوا في العمل بالخبر شرطاً، بل انقادوا لكل خبر، كما نسبه إلى

١. أنظر: طرائف المقال، ج ١، ص ٣٧.

٢. أنظر للمزيد: الشفاء، قسم المنطق، ج ٣، ص ١٥٥؛ الحكمة المتعالية، ج ١، ص ٣٥؛ تعليقة الأسفار للسبزواري، ج ١، ص ٣٢؛ كفاية الأصول، ص ٧؛ نهاية النهاية، ص ٤؛ نهاية الدراية في شرح الكفاية، ص ٣؛ فوائد الأصول، ص ٢٥.

الحشوية في المعبر،^١ وأورد عليهم التناقض بقوله: ستكثر بعدي القالة^٢، وفساد هذا القول أوضح من أن يوضح، وأجلى من أن يبين، بل عدم الدليل عليه كاف، فضلاً عن قيام الدليل الواضح على العدم.

وثانيتها: من زعموا أن الأخبار المودعة في الكتب الأربعة أو مطلقاً قطعية الصدور عن المعصوم عليه السلام، وهؤلاء طائفة من الأخبارية؛ قال في الوافة بعد أن ذكر أن علم الرجال من جملة شروط الاجتهاد:

وها هنا شكوك:

الأول: ما ذهب إليه الفاضل مولانا الإسترآبادي أن العلم بأحوال الرجال غير محتاج إليه للعمل بأحاديث الأحكام؛ لأنّ أحاديثنا كلّها قطعية الصدور عن المعصوم عليه السلام، وما كان كذلك فلا يحتاج إلى ملاحظة سنده؛ أمّا الكبرى فظاهر، وأمّا الصغرى فلأنّ أحاديثنا محفوظة بالقرائن المفيدة للقطع بصورها عن المعصوم عليه السلام.^٣

فمن جملة القرائن: أنا كثيراً ما نقطع بالقرائن الحالية أو المقالية بأن الراوي كان ثقة في الرواية، لم يرض بالافتراء ولا برواية ما لم يكن بيناً واضحاً عنده وإن كان فاسد المذهب أو فاسقاً بجوارحه. وهذا النوع من القرينة وافرة في كتب أحاديثنا. ومنها: تعاضد بعضها ببعض.

ومنها: نقل الثقة العالم الورع في كتابه الذي ألفه لهداية الناس ولأن يكون مرجع الشيعة أصل رجل أو روايته، مع تمكّنه من استعمال حال ذلك الأصل أو تلك الرواية، مع تمكّنه من أن يتمسك بروايات أخر صحيحة.

ومنها: أن يكون رواية أحد من الجماعة التي أجمعت العصاة على تصحيح ما يصحّ عنه.

ومنها: أن يكون روايته^٤ من الجماعة التي ورد في شأنهم من بعض الأئمة عليهم السلام:

١. المعبر، ج ١، ص ٢٩.

٢. الحديث منتسب إلى الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله، لكن لم نغف عليه في المجاميع الحديثية المعتمدة.

٣. أنظر: الفوائد المدنية، ص ٣٠ و ٤٠ و ٥٣.

٤. في المصدر: «روايته»، وهو الأصح.

«أنهم ثقات مأمونون، خذوا عنهم معالم دينكم»، و«هؤلاء أمانة الله في أرضه»^١،
و نحو ذلك.

ومنها: وجوده في أحد كتابي الشيخ وفي الكافي وفي من لا يحضره الفقيه: لاجتماع
شهادتهم على صحة أحاديث كتبهم، وعلى أنها مأخوذة من تلك الأصول المجمع
على صحتها - انتهى كلامه - . وذكر في بيان شهادتهم أنّ ابن بابويه ذكر في أوّل
كتابه: «إني لأورد في هذا الكتاب إلّا ما أفتي به، وأحكم بصحته، وهو حجة بيني
وبين ربّي»^٢.

وقال محمد بن يعقوب في أوّل الكافي مخاطباً لمن سأله تصنيفه: «وقلت: إنك
تحبّ أن يكون عندك كتاب كافٍ بجميع^٣ فنون علم الدين، ممّا يكفي به المتعلّم، و
يرجع إليه المسترشد، و يأخذ عنه من يريد علم الدين والعمل بالآثار الصحيحة
عند الصادقين عليهم السلام. واعلم يا أخي - أرسدك الله تعالى - أنه لا يسع أحداً تمييز
الشيء ممّا اختلف الرواية فيه عن العلماء برأيه إلّا ما أطلقه العالم بقوله عليه السلام:
أعرضوها على كتاب الله، فما وافق كتاب الله - عزّ وجلّ - فخذوه، وما خالف كتاب
الله فردّوه»^٤.

وقوله عليه السلام: دعوا ما وافق القوم؛ فإنّ الرشد في خلافهم^٥.

وقوله عليه السلام: خذوا المجمع عليه؛ فإنّه لا ريب فيه^٦.

ونحن لا نعرف من جميع ذلك إلّا أقلّه، ولا نجد شيئاً أحوط ولا أوسع من ردّ علم
ذلك كلّه إلى العالم عليه السلام، و قبول ما وسع من الأمر فيه بقوله: بأيهما أخذتم من باب
التسليم وسعكم^٧.

١. لم نعثر على الخبرين في مصدر معتبر.

٢. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣.

٣. في المصدر: «يجمع من جميع» بدل «بجميع».

٤. التهذيب، ج ٧، ص ٢٧٥، ذيل ح ٥؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٩٠، ح ٩؛ الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٤٦ (و في كلّها مع اختلاف يسير).

٥. و عنه في وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١١٢، ح ٣٣٥٢.

٦. و عنه في وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١١٢، ح ٣٣٥١.

٧. و عنه في وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١١٢، ح ٣٣٥١.

وقد يسّر الله - وله الحمد - تأليف ما سألت، وأرجو أن يكون بحيث توخّيت، فهما كانت [فيه] من تقصير فلم تقصر نيّتنا في إهداء النصيحة، أن كانت واجبة لإخواننا وأهل ملتنا مع مارجوننا أن نكون مشاركين لكلّ من اقتبس منه وعمل بما فيه من دهرنا هذا، وفي غابره إلى انقضاء الدنيا؛ إذ الربّ تعالى واحد، والرسول محمّد خاتم النبيّين واحد، والشريعة واحدة، وحلال محمّد ﷺ حلال، وحرامه حرام إلى يوم القيامة»^٢ انتهى.

وقال: «إنّ كلامه صريح في أنّه قصد بذلك التأليف إزالة حيرة السائل، ومن المعلوم أنّه لو اتّفق^٣ كتابه هذا ممّا يثبت عن أصحاب العصمة ﷺ وممّا لم يثبت لزيد السائل حيرة وإشكالا، فعلم أنّ أحاديث كتابه كلّها صحيحة»^٤.

وقال الشيخ في أوّل الاستبصار ما حاصله: إنّ الحديث على خمسة أقسام: إمّا متواتر أو لا، والثاني إمّا محفوف بالقرائن المفيدة للقطع، أو لا، والثاني إمّا أن لا يعارضه خبر آخر أو يعارضه، والثاني إمّا أن يتحقّق الإجماع على صحة أحد الخبرين أو على إبطال الآخر أو لم يكن كذلك.^٥

وجعل الأقسام كلّها قطعية إلاّ الأخير، أمّا الأوّل - وهو المتواتر - فظاهر، وأمّا المحفوف بالقرائن الموجبة للعلم فظاهر أيضاً، وإنّه صرح بأنّه يجري مجرى المتواتر.

وأما الثالث - وهو كلّ خبر لا يعارضه خبر آخر - فقال فيه: فإذا كان خبر لا يعارضه خبر آخر فإنّ ذلك يجب العمل به من باب الذي عليه الإجماع في النقل، إلاّ أن يعرف أنّ فتاواهم بخلافه، ويفهم منه أنّ نقل هذا القسم من المعصوم ﷺ مجمع عليه، وهذا فوق حدّ الشهادة بالصحة.

وأما الرابع، فقال فيه: «و لأنّه إذا ورد الخبران المتعارضان، وليس بين الطائفة إجماع على صحة أحدهما ولا على إبطال الآخر، فكأنّه إجماع على صحة أحد

١. كذا في المخطوطة.

٢. الكافي، ج ١، ص ٨ و ٩ (مع اختلاف بسير).

٣. في المصدر: «ولو لفق».

٤. القوائد المدنية، ص ٥٠ و ٢٧٢.

٥. الاستبصار، ج ١، ص ٣ - ٤.

الخبرين، و إذا كان إجماعاً على صحتها كان العمل بهما جائزاً سائغاً»، فادّعى الإجماع على صحّة هذا القسم.

فعلم منه أنّ كلّ خير لا يعلم الإجماع على خلافه فهو عنده صحيح، فهذا شهادة منه على [صحّة] جلّ الأحاديث له بل كلّها؛ إذ القسم الخامس ممّا لا يكاد يوجد.

وقال أيضاً: «و أنت إذا فكّرت في هذه الجملة، وجدت الأخبار كلّها لا تخلو من قسم من هذه الأقسام، و وجدت أيضاً [أنّ] ما عملنا عليه في هذا الكتاب وفي غيره من كتبنا في [الفتاوى في] الحلال و الحرام لا يخلو من واحد من هذه الأقسام». و يفهم منه أنّ كلّ حديث عمل هو به، فهو عنده صحيح.

وقال في أوّل التهذيب: «و أذكر مسألة، و استدللّ عليها؛ إمّا من ظاهر القرآن من صريحه أو فحواه أو دليله أو معناه، و إمّا من السنّة المقطوع بها من الأخبار المتواترة و الأخبار التي تقترب إليها القرائن التي تدلّ على صحتها، و إمّا من إجماع المسلمين - إن كان فيها - أو إجماع الفرقة المحقّقة. ثمّ أذكر بعد ذلك ما ورد من أحاديث أصحابنا المشهورة في ذلك، و أنظر في ما ورد بعد ذلك ممّا ينافيها و يصادّها، و يبيّن الوجه فيها، إمّا بتأويل أجمع بينها أو^١ أذكر وجه الفساد فيها، إمّا من ضعف إسنادها، أو عمل العصابة بخلاف مضمونها»^٢.

و هذا الكلام صريح في أنّ ما لم يتعرّض لتأويله أو طرحه، فهو إمّا من المتواتر، أو من المحفوظات بالقرائن المفيدة للقطع، أو من الأحاديث المشهورة عند أرباب الحديث؛ فالأولان ظاهران أنّهما من قبيل القطعي، و أمّا الثالث فهو أيضاً كذلك؛ إذ شهرة الحديث عند أربابه أيضاً ممّا يفيد القطع بصدوره عن المعصوم ﷺ.

و بيان شهادة الشيخ الطوسي بهذا الوجه الذي ذكرته في هذه الرسالة ممّا لم أجده في كلام هذا القائل، بل هو نقل أنّ الشيخ في كتاب الدعة ذكر أنّ ما عملت به من الأخبار فهو صحيح، ولكن تصفّحت الدعة فما رأيت هذا الكلام فيه.

و ذكر أيضاً أنّ الشيخ كغيره كان متمكناً من إيراد الأخبار الصحيحة من الكتب

١. في المخطوطة: وه و الظاهر أنّه تصحيف.

٢. التهذيب، ج ١، ص ٣.

القطعية الاعتبار. فلا وجه لتلقيه الأخبار الصحيحة والضعيفة. بل هذا مما يقطع العقل بحسب العادة بامتناعه.

ويمكن أن يكون قوله: «لا اجتماع شهادتهم على صحة أحاديث كتبهم» إشارة إلى كلام الكليني وابن بابويه. وقوله: «و على أنها مأخوذة من تلك الأصول المجمع على صحتها» إشارة إلى كلام الطوسي في العدة؛ حيث قال في بيان جواز العمل بخبر الواحد الوارد من طريق أصحابنا الإمامية المروي عن النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام: «إذا كان الراوي مما لا يظعن في روايته ويكون سديداً في نقله؛ والذي يدل على ذلك إجماع الفرقة المحققة، فأني وجدتها مجتمعة على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم، ودونها في أصولهم، لا يتناكرون ذلك ولا يتدافعونه»^١ انتهى.

فإن هذا الكلام يدل على أن الأصول الأربعمئة كلها كان العمل بها إجماعياً، وظاهر أن كتابي الشيخ أخذ أحاديثهما عنها، بل الكتب الأربعة كلها كذلك،^٢ انتهى.

أقول: دعوى قطعية أخبارنا - سيما في أمثال زماننا - من أغرب الدعاوي، وقد أشبعنا الكلام في ذلك في رسائلنا المحررة في مسألة حجبة الظن، والكلام في المقام بعنوان الإجمال أن القطع أمر وجداني، ولما راجعنا إلى وجداننا لم نر حصول هذا الوصف فيه، وليس ذلك من جهة تقصيرنا في الفحص عن الأمارات الموجب تراكمها للقطع لو لم يكف كل منها فيه، بل لأجل قصورها عن إفادة القطع بل الظن، وما ذكره عليه السلام من القرائن القطعية بزعمه مع الإغماض عن دلالة بعضها على وقوع الاحتياج إلى علم الرجال لم يفد لنا شيئاً في ذلك، ولا يدل شيء منها على المدعى، فإن كان عندك الإنصاف فلا تمش بطريق الاعتساف.

و تفصيل الجواب: أما عن الأول مع توضيح مني وهو:

إننا نعرف بملاحظة حال الراوي - بمراعاة جزمه في نقل الرواية، واحتياطه مثل تردده بين اللفظين المحتملين، و مثل قوله في الموضوع الذي شك: «أظن أنه قال

١. عدة الأصول، ج ١، ص ٤٧.

٢. الواقية، ص ٢٦١ - ٢٦٦ (مع اختلاف بسير).

كذا» و «لا أحسبه إلا قال كذا» وهكذا - أن هذا الرجل ثقة في الرواية و لا يرضى بالافتراء بإمامه، فبان العلم بكون الراوي ثقة لا يرضى بالافتراء... إلخ، [و هذا] لا يحصل إلا بالنظر في أحوال الرجال، فهل هذا إلا رجوع إلى الاحتياج إلى علم حال الراوي؟ إذ ليس المراد من معرفة الرجال معرفتها من كتاب خاص، مع أن حصول هذا العلم مطلقاً ممنوع، سيما مع العلم بكون الراوي فاسد المذهب أو فاسقاً بجوارحه. و أيضاً و فور هذا النوع من القرينة ممنوع؛ إذ الظاهر أن خبراً تكون سلسلة سنده كلها رجالاً يحصل في كل منهم العلم بعدم افترائه و سهوه و غلظه في غاية الندرة، مع أن كثيراً ما يدلس المرء أمره لترويح الباطل، و يراني من نفسه الزهد و الورع لتغريب الناس، و نفي هذا الاحتمال بحيث يقطع بعدمه لأمثالنا في أمثال زماننا في غاية البعد.

و أمّا عن الثاني: فبأن تعاضد البعض ببعض يعارض تناقض البعض ببعض أولاً، و لا يوجب حصول القطع بالحديث إلا أن يوصل إلى حد التواتر و هو لا يوجد إلا في غاية الندرة ثانياً، مع أن الأخبار المتعاضدة المتحددة المعاني [التي] لا يكون مشتركة في شيء من رجال السند قليلة الوجود فلا يوجب الاستغناء المذكور ثالثاً.

و أمّا عن الثالث: فبأن نقل الثقة لا يوجب القطع، و ما ذكره من التأييد يكون التأليف لهداية الناس، فهو لا يوجب القطعية، و إنما يوجبها لو لم يجز العمل بالأحاد، مع أن كثيراً من علمائنا المتأخرين ذكروا في كتابهم المؤلف لهداية الناس ما لا يفيد إلا ظناً، كالشهرة و الإجماع المنقول و نحوها؛ أما تسمع قول الصدوق في أول الفقيه: «لم أقصد فيه قصد المصنفين من^١ إيراد جميع ما رواه»^٢ على أن اللازم منه الصحة عنده، و أتى لنا بأنه صحيح في نفس الأمر، و ما ذكره من تمكّنهم من استعمال المآخذ بطريق القطع فهو ممنوع، و لو سلّم في الجملة ففي الجميع غير مسلّم، مع أن العلم بكون الراوي كما ذكره نوع من علم الرجال.

و أمّا عن الرابع: فبأن الجماعة التي نقل الاتفاق على العمل بحديثهم في غاية القلّة، و أيضاً هذا الإجماع ظني، و أيضاً هذا الوجه يدل على عدم قطعية الأخبار؛ إذ الإجماع

١. في المصدر: «في».

٢. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢.

بتصحيح ما يصح عنهم يشعر بأن هؤلاء لا يحكم بصحة روايتهم، و أيضاً دلالة هذه العبارة على القطعية عند القدماء ممنوعة، كما أنها عند المتأخرين لا تدل على القطعية، مع أن معرفة هؤلاء لا تحصل إلا بعلم الرجال، سيما مع وقوع الاختلاف فيهم؛ فإن بعضهم ذكر مكان الأسدي: ليث المرادي، وبعضهم مكان الحسن بن محبوب: ابن فضالة بن أيوب، و جعل بعضهم مكانه: الحسن بن علي بن فضال، وبعضهم مكان فضالة: عثمان بن عيسى.

و أما عن الخامس: فبأن معرفة أن هذا الرجل من المأمونين يحتاج إلى علم الرجال، مع أن ما ورد في هذا المعنى أخبار آحاد لا تفيد القطع، و على فرض إفادتها القطع نقول: وثيقة الرجل إنما تمنع عن تعمد الكذب. سلمنا جميع ذلك، ولكن الأمر بالمتابعة لا يدل على قطعية ما يروون، غاية الأمر أنه يفيد وجوب العمل بفتياهم.

و أما عن السادس: فبأن شهادة المشايخ بصحة ما في كتبهم لا تدل على قطعيته؛ إذ الصحيح في مصطلحهم يطلق على الحديث باعتبار اعتضاده بأمر يوجب الاعتماد عليه و الركون إليه، و يشهد بما ذكر ما حكى عن شيخنا البهائي في فواتح كتاب مشرق الشمس من أن المتعارف بين القدماء إطلاق الصحيح على كل حديث اعتضد بما يقتضي اعتمادهم عليه، أو اقترن بما يوجب الوثوق به و الركون إليه؛ و ذلك بأمر:

منها: وجوده في كثير من الأصول الأربعة التي نقلوها عن مشايخهم بطرقهم المتصلة بأصحاب العصمة عليهم السلام، و كانت متداولة لديهم في تلك الأعصار، مشتهرة بينهم اشتهار الشمس في رابعة النهار.

و منها: تكرر في أصل واحد أو أصليين منها فصاعداً بطرق مختلفة و أسانيد عديدة معتبرة.

و منها: وجوده في أصل معروف الانتساب إلى الجماعة الذين أجمعوا على تصديقهم، كزرارة، و محمد بن مسلم، و الفضيل بن يسار؛^١ و على تصحيح ما يصح عنهم، كصفوان بن يحيى، و يونس بن عبد الرحمن، و أحمد بن محمد بن أبي نصر؛ أو على العمل برواياتهم، كعمار الساباطي و نظرائه ممن عدّهم شيخ الطائفة

١. كذا، و في المصدر: «أو»، و هو الأنسب للمقام.

في كتاب العدة، كما نقله عنه المحقق في بحث التراوح من المعبر.^١
 ومنها: اندراجة في أحد الكتب التي عُرِضت على أحد الأئمة فأتوا على مؤلفها،
 ككتاب عبيد الله بن عليّ الحلبي الذي عرض على الصادق عليه السلام، وكتاب يونس بن
 عبد الرحمن والفضل بن شاذان المعروفين على العسكري عليه السلام.
 ومنها: أخذه من أحد الكتب التي شاع بين سلفهم الوثوق بها والاعتماد عليها،
 سواء كان مؤلفها من الفرقة الناجية الإمامية [كتاب الصلاة لحرير بن عبد الله
 السجستاني، وكتب بني سعيد وعليّ بن مهزيار، أو من غير الإمامية] ككتاب
 حفص البخري [ابن] غياث القاضي، وكتب الحسين بن عبيد الله السعدي، وكتاب
 القيلة لعليّ بن الحسن الطاطري.^٢

وقد جرى رئيس المحذّنين ثقة الإسلام محمّد بن بابويه - قدّس الله روحه - على
 متعارف القدماء من إطلاق الصحيح على ما يركن إليه ويعتمد عليه، فحكّم
 بصحة جميع ما أورده من الأحاديث في كتاب من لا يحضره الفقيه، وذكر أنّه
 استخرجها من كتب مشهورة، عليها المعول، وإليها المرجع.^٣ - انتهى كلامه -.

بل ربما يصفون الخبر بالقطعي ويريدون ذلك فضلاً عن أن يصفوه بالصحة، و
 يشهد بذلك ما ذكره الشيخ في أول الاستبصار في تقسيم الخبر؛ فإنّه جعل ما وافق ظاهر
 الكتاب بل ومفهومه المخالف من القطعي.^٤ ويظهر من التتبّع أيضاً أنّ الصدوق يريد
 من الصحيح ما هو المعتمد الراجح الصدق؛ ألا ترى أنّه كثيراً ما يعتمد في تصحيح
 الحديث بتصحيح شيخه ابن الوليد، وسيجيء لهذا تتمّة إن شاء الله تعالى، فانظر له.
 هذا هو الكلام المنقول عن الأمين.^٥

و عن الحدائق أنّه قال في مقام إبطال الاصطلاح بتنوع الحديث إلى الأنواع الأربعة

١. راجع: المعبر، ج ١، ص ٦٠.

٢. في النسخة: «الحسين»، وهو سهو.

٣. في المصدر: «المتقدّمة في» بدل «القدماء من».

٤. مشرق الشمسين، ص ٢٦٩ و ٢٧٠.

٥. راجع: الاستبصار، ج ١، ص ٤.

٦. راجع: الفوائد المدنية، ص ٢٤٧ - ٢٥٣؛ الوافية، ص ٢٦١ - ٢٧٤.

المشهوره مدّعياً صحّة الأخبار به:

إنّ التوثيق والجرح اللّذين بنوا عليهما الأخبار إنّما أخذوهما من كلام القدماء. و كذلك الأخبار التي رويت في أحوال الرواة من المدح والذّم إنّما أخذوها عنهم، فإذا اعتمدوا عليهم في مثل ذلك، فكيف لا يعتمدون عليهم في تصحيح ما صحّحوه من الأخبار، [و اعتمده] و ضمّنوا صحّته كما صرّح به جملة منهم، كما لا يخفى على من لاحظ ديباجتي الكافي و من لا يحضره الفقيه و كلام الشيخ عليه السلام في العدة و كتابي الأخبار؟ فإن كانوا ثقاتاً و عدولاً في الأخبار بما أخبروا [به] ففي الجميع، و إلّا فالواجب تحصيل الجرح و التعديل من غير كتبهم، و أنّي لهم به.

لا يقال: «إخبارهم بصحّة ما رووه في كتبهم يحتمل الحمل على الظنّ القويّ باستفاضة أو شيع أو شهرة معتدّ بها أو قرينة أو نحو ذلك»؛ لأنّا نقول أولاً: إنّ أصحاب هذا الاصطلاح مصرّحون بأنّ مفاد الأخبار عند المتقدّمين هو القطع و اليقين، و إنّما عدلوا عنه إلى الظنّ لعدم تيسر ذلك لهم.

و أمّا ثانياً: فلما تضمّنته تلك العبارات ممّا هو صريح في صحّة الأخبار بمعنى القطع و اليقين بثبوتها من المعصومين عليهم السلام، فإن قيل: تصحيح ما حكموا بصحّته أمر اجتهادي لا يجب تقليدهم فيه، و نقلهم المدح و الذّم رواية يعتمد عليهم فيها!

قلنا: إخبارهم بكون الراوي ثقةً أو كذاباً و نحو ذلك أمر اجتهادي استفادوه بالقرائن المطلّعة على أحواله أيضاً.^١

و بالجملة هم ممّن سهرت عيونهم في تصحيحها، و ذابت أبدانهم في تنقيحها، و قطعوا في تحصيلها من معادنها البلدان، و هجروا في تنقيحها الأولاد و النسوان، سيّما و قد ورد عن الأنثمة المنع عن العمل بكلّ رواية ردّوها من الأحاديث الموضوعّة، فهؤلاء الثقات إذا سمعوا ذلك، كيف يحتمل نقلهم ما لا يتقنون بصحّته، و لا يعتمدون على حقّيّته؟!

بل من المقطوع و المعلوم عادةً من أمثالهم أنّهم لا يذكرون و لا يريدون في مصنّفاتهم إلّا ما أتّضح لهم به الحال، و أنّه في الصدق و الاشتهار كالشمس في رابعة

١. العدائق الناضرة، ج ١، ص ١٦ و ١٧ (مع اختلاف يسير).

النهار؛ لأنهم نواب حفَظ الشريعة و حراسها، وبهم استحكم بناؤها و أساسها، فلا حاجة إلى ملاحظة السند الموقوفة على الرجوع إلى علم الرجال غالباً، كما مرّ.
أقول: تقسيم الحديث إلى الأنواع الأربعة قد حدث في زمان العلّامة أو شيخه أحمد بن طاووس -رحمهما الله-، وكان الباعث على وضع هذا الاصطلاح على ما نقل عن شيخنا البهائي عليه السلام:

هو تطاول الأزمنة بين المتأخرين و بين الصدر السالف، و اندراس بعض الأصول المعتمدة لتسلط الظلمة و الجائرين من أهل الضلال، و الخوف من إظهارها و انتساخها، و انضم إلى ذلك اجتماع ما وصل إليهم من الأصول المشهورة في هذا الزمان، فالتبست [الأحاديث] المأخوذة من الأصول المعتمدة بغيرها، و اشتبهت المكررة فيها بغيرها، و خفي على المتأخرين كثيرة من القرائن، فاحتاجوا إلى قانون يميّز به الأحاديث المعتمدة عن غيرها، فقرّروا هذا الاصطلاح^١.

و الظاهر أن التوثيق و التعديل أيضاً كان من جملة القرائن الموجبة للاعتماد عند القدماء، كما يستفاد من طريقتهم في تعديل الرجال و توثيقهم، و يدلّ عليه الأخبار المنقولة عنهم عليهم السلام في الرجوع إلى الأعدل و الأفقه و غيرهما.

ثم أقول: إنّه عليه السلام في الحدائق^٢ و صاحب الوسائل في الوسائل قد أطلوا الكلام في المقام حتّى أنهى الثاني الوجوه إلى الاثنتين و العشرين، و لكنهما لم يأتيا بشيء يورث ظناً فضلاً عن القطع، و عمدة الوجوه الاثنان منها:

أحدهما: تصديق نفس المشايخ بصحّة أخبارهم على زعم الخصم.

و الثاني: ما شاع في الألسنة من أن الأخبار قد وصلت إلينا بعد النقل و الانتخاب بيد الأجلء و الثقات من الأصحاب، و لم يعتمد اللاحق خبراً إلا بعد قراءة السابق عليه و سماعه منه، و ما هذا شأنه كيف يحتمل بقاء الضعاف فيه؟! بل لا يكون إلا صحيحاً من العيب، و سالمأ من الشكّ و الريب.

و الجواب أمّا عن مسألة تصديق المشايخ و ضمانهم صحّة ما نقلوا في كتبهم،

١. مشرق الشمسين، ص ٢٧٠ (مع اختلاف يسير).

٢. الحدائق الناضرة، ج ١، ص ١٦.

فباناً نقول: إنَّ تصديق المشايخ إمَّا يعتبر من باب التعبد و من باب الشهادة، أو لأنَّه يحصل بسبب تصديقهم القطع بقطعيتهم ما نقلوا في كتبهم؛ إذ إخبار الثقة الجليل في الأمر الجلي يفيد العلم، فإن كان مقصودك الأول فيرد عليه.

أولاً: إنَّه لم يوجد الحكم بالصحة إلا في كلام الفقيه، و شهادة الواحد غير معتبرة. و ثانياً: ليس مثل هذا الكلام في مثل هذا المقام شهادة، و الشهادة أمر عرفي غير متحققة في المقام، بل هو إفتاء و إخبار عن الأمر الاجتهادي، و إفتاء الفقيه ليس حجة لفقيه آخر.

و ثالثاً ليس معنى الصحة هو القطع حتَّى في اصطلاحهم كما مرّ، و هذا هو الوجه في اعتماد الأصحاب على توثيقاتهم و تعديلاتهم، و عدم اعتمادهم على تصحيح ما صحَّحوا؛ إذ الأول إخبار عن الأمر المحسوس، و يجوز الأخذ به من باب الشهادة أو الرواية بخلاف الثاني.

و ملخَّص الكلام أنَّه يرد على ما ذكر من الاستدلال و جوه كثيرة من الاعتراض غير خفية على الناظر.

و إن كان مقصودك الثاني، فيرد عليه أنَّ تصحيح المشايخ ليس أزيد من تصحيح سائر الأصحاب، و أنَّ جميعها مسبَّب عن الأمارات و القرائن المختلفة باختلاف الأنظار، و كم من خبر يكون صحيحاً عند بعضهم يكون ضعيفاً عند الآخر، فلم يكن أمثال هذه التصحيحات إلا من باب اجتهاد المجتهد و استنباط المستنبط، و اجتهاد أحد المجتهدين ليس حجة على الآخر. فإن كنت و لا بد من التقليد، فلا أقل رجح تقليد المشهور الذين لم يجوزوا العمل بالأخبار إلا بعد ملاحظة أحوال الرواة على تقليد المشايخ، مع أنَّك إذا لاحظت أحوال المشايخ ترى أنَّهم لم يبنوا على العمل بأخبارهم إلا بملاحظة الاجتهاد في السند و الدلالة؛ أما سمعت قول الصدوق عليه السلام أنَّه قال: «كُلَّ خبر كان صحيحاً عند شيخي ابن الوليد فهو صحيح عندي، و كلَّ خبر كان ضعيفاً عنده فهو ضعيف عندي»؟! و هل هذا يفيد قطعيتهم الخبير؟!!

و لصاحب الحدائق فيها كلام ذكره لإثبات مدّعاها، و غير خفيّ على كلّ ذي مسكة أنّه أدلّ دليل على مدّعانا، و لفظه هذا:

و نقل الصدوق في كتاب عيون أخبار الرضا^{عليه السلام} حديثاً في سنده محمّد بن عبد الله المسمعي، ثمّ قال بعد تمام الحديث ما هذا لفظه: «قال مصنّف هذا الكتاب: كان شيخنا محمّد بن الحسن [ابن] الوليد سيّئ الرأي في محمّد بن عبد الله المسمعي راوي هذا الحديث، و إنّما أخرجت هذا الخبر في هذا الكتاب لأنّه كان في كتاب الرحمة، و قد قرأته عليه، فلم ينكره و رواه لي»^١.

أقول: كتاب الرحمة لسعد بن عبد الله، و كان من الكتب المشهورة كما اعترف به الصدوق^{عليه السلام} في أوّل من لا يحضره الفقيه،^٢ و هو^{عليه السلام} مع اعترافه بكونه من الكتب المشهورة لم يعتمد على خبره، بل اعتمد على تصحيح الغير، و هو شيخه ابن الوليد. و حال الشيخ الطوسي في الاجتهاد في السند و الدلالة غير محتاجة إلى البيان، و تدوينه في علم الرجال و ملاحظه طريقتيه في كتابيه أصدق شاهد على المدّعي. فالعجب ممّن تابعه كيف استغنى عنه! و كذا العجب أنّ القدماء مع قرب عهدهم و سهولة اطلاعهم بأحوالهم لم يعول بعضهم على بعض، و بعض المتأخّرين يعولون مع بعده!

ألا ترى أنّ الصدوق^{عليه السلام} ما أورد جميع ما في الكافي في من لا يحضره الفقيه، بل قال فيه: «و لم أقصد فيه قصد المصنّفين في إيراد [جميع] ما رواه، بل قصدت... إلخ»^٣ مشعراً بعدم صحّة الكتب السابقة عنده منها الكافي، بل سائر كتب نفسه.

و كذا الشيخ الطوسي^{عليه السلام} ما أورد جميع ما في الكافي في^٤ التهذيب و الاستبصار. و قد حكى عن جماعة من القدماء الطعن في بعض أخبار الكافي بما يقتضي أن لا يكون محلّ اعتبار، فعن المفيد^{عليه السلام} أنّه قال في رسالته في الردّ على الصدوق: «فأمّا ما يتعلّق به أصحاب العدد من أنّ شهر رمضان لا يكون أقلّ من ثلاثين يوماً، فهي أحاديث

١. عيون أخبار الرضا^{عليه السلام}، ج ٢، ص ٢١، ذيل ح ٤٥؛ الحدائق الناضرة، ج ١، ص ١٤.

٢. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٤.

٣. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢.

٤. في النسخة: «وه بدل «في»، و هو سهو واضح.

شاذة قد طعن نقلة الآثار من الشيعة في سندها^١ مع أنه مذكور في الكافي^٢. وكذا عن ابن زهرة و عن السيد أنه طعن على الخبر الدال على سهو النبي ﷺ المروي في الكافي^٣.

و عن ابن إدريس أنه طعن على الخبرين الدالين على جواز بيع القرض: هل يحل لمحصّل و عامل بالأدلة [أن] يرجع في ديانته إلى العمل بهذين [الخبرين]؟ و فيهما من الاضطراب ما فيهما، و أصلهما و راويهما واحد و هو محمّد بن الفضيل، و أخبار الآحاد عندنا لا يعمل عليها، و لا يرجع في الأدلة إليها؛ لأنّها لا تتمرّ علماً و لا [توجب] عملاً^٤.

و عن الشيخ ﷺ أنه طعن في كتابي الأخبار على خبر حذيفة، و هو مروى في الكافي بطرق متعدّدة، و على خبر عماد الدال على جواز بيع الدراهم بالدنانير نسيئة المروي في الكافي و نحو ذلك^٥.

و عن الصدوق ﷺ أنه طعن في باب الرجلين يوصى إليهما، فيتفرّد كلّ واحد منهما بنصف التركة على خبره المروي في الكافي، فقال: «لست أفتي بهذا الحديث، بل أفتي بما عندي بخط الحسن بن علي ﷺ»^٦، مع أن الأول - كما قيل - متأخّر. فإن قلت: لعلّ الرّد من جهة المعارضة بالأقوى الكاشفة عن صدور المردود تقيّة، لا من جهة الضعف و عدم الصحّة.

قلت: ذلك خلاف الظاهر، سيّما بالنسبة إلى كلام الشيخ و كلام الصدوق في أوّل كتابه.

و الجواب عن الثاني: أن نقد الأخبار و انتخابها ليس كتصفية الدرهم المغشوش عن الغش، بل هو عبارة عن ترجيح بعضها على البعض و إخراج الراجح و إبقاء

١. راجع: جوابات أهل الموصول، ص ١٩ (مع اختلاف يسير).

٢. أنظر على سبيل المثال: الكافي، ج ٤، ص ٢، ح ٧.

٣. الكافي، ج ٣، ص ٣٥٧، ح ٦؛ المدارك، ص ٢٣٣.

٤. السرائر، ج ٢، ص ٤٣.

٥. أنظر: الاستبصار، ج ٣، ص ٩٤؛ التهذيب، ج ٧، ص ١٠٠.

٦. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٢٠٣.

المرجوح بملاحظة القرائن والأمارات، ولا ريب أن أمر القرائن غير منضبط و مختلف باختلاف أنحاء الناس؛ إذ ربّ شيء يكون قرينة عند بعضهم، وليس قرينة عند الآخر؛ ألا ترى أن الشيخ جعل في أول الاستبصار من جملة القرائن القطعية موافقة الكتاب،^١ وليس هذا قرينة عندنا؟! وقس على هذا حال الصدوق الذي ذكر في أول كتابه ما ذكر.

وبالجملة فالاعتماد بمثل ما ذكر - مع ما ذكرنا - على مثل كتاب الصدوق عليه السلام اعتماد على الغير، وقد نُهي عنه بلاريب، نعم لو ثبت اعتماد المشهور من القدماء على ما اعتمد عليه الصدوق من الأخبار المذكورة في كتابه مع ضعفها سنداً يجوز للغير الائتكال عليه؛ لانجبار الضعف بالشهرة، وأتى للخصم إثبات ذلك؟! فيا ليت أن الصدوق ذكر بدل ما اعتمد عليه من الأخبار جميع الأخبار كسائر المصنّفين؛ إذ هو بالنسبة إلينا أنفع؛ إذ ربّ خبر يكون معتبراً عندنا لأجل قرينة غير معتبرة عنده، وبالعكس.

ومن هذا الباب أنا نعتد بما تفرد به ابن عيسى عن يونس بوثاقتهما، ولم يعتمد الصدوق عليه؛ إذ لم يظهر سبب القدح لنا مع ظهور الوثاقة. والحاصل أنه يجب لنا الاجتهاد في السند، ولا يجوز الاعتماد على الغير، سيما بعد ملاحظة ما ورد في علاج التعارض من تقديم الأعدل والأفقه، وما ورد عن النصّ أن «لكلّ رجل منّا رجلاً يكذب عليه»،^٢ ومثله عن النبي صلى الله عليه وآله.

ومثله عن الصادق عليه السلام: «إنّا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، فيسقط بكذبه علينا عند الناس، ومثله عن الصادق عليه السلام يقول: لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن والسنة، أو تجد معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة؛ فإنّ المغيرة بن سعيد^٣ دسّ في كتاب^٤ [أصحاب] أبي أحاديث لم يحدث بها إليّ، فاتقوا الله ولا تقلبوا علينا ما خالف قول ربّنا وسنة نبيّنا صلى الله عليه وآله»^٥

١. أنظر: الاستبصار، ج ١، ص ٤.

٢. أنظر: رجال الكشي، ص ٢٢٦، رقم ٤٠٤؛ المعبر، ج ١، ص ٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٨٧، ح ٤٢.

٣. في النسخة: «سعد»، وهو سهو.

٤. في المصادر الأتية: «كتب».

٥. رجال الكشي، ص ٤٨٩، الرقم ٣٩٩، و عنه في بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٥٠، ح ٦٢.

قال يونس: وافيت العراق، فوجدتُ بها قطعةً من أصحاب أبي جعفر عليه السلام، و
وجدت أصحاب أبي عبد الله عليه السلام متوافرين، سمعت منهم و أخذت كتبهم، و عرضتها
من بعدُ على أبي الحسن الرضا عليه السلام، فأنكر منها أحاديث كثيرة أن تكون من أحاديث أبي
عبد الله عليه السلام و قال: إن أبا الخطاب كذب على أبي عبد الله عليه السلام، لعن الله أبا الخطاب، وكذلك أصحاب
أبي الخطاب يدسّون في هذه الأحاديث إلى يومنا هذا، فلا تقبلوا خلاف القرآن.^١

و ثالثها: من زعموا أنّ الأخبار المودعة في الكتب قطعية الاعتبار، و هذا القول
منسوب إلى طائفة منهم، و هو مقتضى بعض أدلتهم مثل الاعتماد على قول المشايخ
من باب الشهادة، و قد مرّ الكلام في تضعيفه هنا في الجملة، و في رسالتنا في حجّة
الظن مستوفى، فمن أراد زيادة البصيرة فليراجع إليها.

و لهم وجه آخر ما وجدت في كلامهم، و نحن نذكر لهم، و هو التمسك بمنطوق
آية النبا الدالّ على جواز الاعتماد على خبر الفاسق بعد التبيين، نظراً إلى أنّ التبيين أعمّ
من القطعي و الظنيّ و التفصيلي و الإجمالي، و الظنيّ الإجمالي حاصل في كتب
الأخبار بملاحظة الفرائض الكثيرة التي منها تصديق المشايخ العظام، شكر الله سعيهم،
بمحمّد و آله الكرام.

و هذا الوجه أمتن من جميع الوجوه التي ذكرها، و يردّها وجوه ثلاثة:
الأول: منع عموم التبيين، بل هو مختصّ بالقطعي كما هو معناه الحقيقي؛ إذ هو
مأخوذ من البيان الذي هو الظهور، سيّما بعد ملاحظة العلة المنصوصة في ذيلها، و هي
«أنّ تُصيَّبوا قوماً بجهالة»^٢ إلخ.

و سيّما أنّ تخصيص النهي عن الوثوق بخبر الفاسق على الغير المفيد للظن لا وقع
له؛ إذ سجيّة العقلاء قد استقرت على عدم ترجيح أحد المتساويين على الآخر حذراً
من الترجيح بغير مرجح، و مثل هذا لا يحتاج إلى النهي أصلاً، بل هذه قرينة واضحة
على أنّ مورد النهي صورة الظنّ. اللهمّ إلّا أن يقال: إنّ متعلّق النهي هو الظنّ الابتدائي
الحاصل من الخبر، و بعد التأمل في حال المخبر و ملاحظة فسقه يرتفع الوثوق

١. أنظر: المصادر السالفة.

٢. سورة الحجرات، الآية ٦.

و الاطمئنان بل أصل الظنّ، فكأنّه - تعالى شأنه - أظهر غفلتهم في الاعتماد على الظنّ الذي لا استقرار له بعد التأمل، فتأمل.

والثاني: منع عموم التبيين للتبيين الإجمالي على فرض شموله على الظنّي؛ إذ الظاهر منه التبيين في كلّ واحد من أخبار الفاسق تفصيلاً، ولم يظهر من القرائن المذكورة لصحة الأخبار إلا كون جملة هذه الكتب وهذه الأخبار المذكورة صحيحة، و الظنّ بالجملة بل القطع بها لا يستلزم الظنّ و القطع بجميع الأجزاء.

والثالث: بعد تسليم ثبوت الظنّ التفصيلي لكلّ واحد من الأخبار المنقولة أنّ العمل بالأخبار بمجرد وجودها في الكتب والأصول - ولو كان مظنوناً - بدون ملاحظة السند و أحوال الرواة خلاف الإجماع؛ إذ بناء جميع الأصحاب من زمان الغيبة الصغرى إلى زماننا هذا على ملاحظة حال الرجل في خبره، كما مرّت الإشارة سابقاً بما يدلّ على كون ذلك دأب الصدوق و شيخه ابن الوليد و الشيخ الطوسي وغيرهم، و هو ظاهر على من لاحظ كلماتهم في الكتب الفقهيّة.

ورابعها: من ادّعوا أنّ الأخبار مظنونة الصدور عن المعصوم عليه السلام بغير ملاحظة أحوال الرجال، و هو الفاضل النراقي في المناهج مدّعياً عدم الاحتياج إلى معرفة أحوال الرواة مظنباً في المقام، و حاصله: أنّ من أطلع على اهتمام السلف في صرف الأحاديث و نقدها يحصل له الظنّ بصدق مادّونوه، بل نقول: لو لم ندّع العلم ندعي الظنّ المتأخّم له بأنّ الثقة الضابط العالم إذا جمع كتاباً في الأحاديث في زمان يكثر فيه القرائن، بل يمكن تحصيل العلم غالباً - سيّما مع وجود الأصول المعتمدة المعروضة على المعصوم عليه السلام المتخلّفة من أيدي الثقات العدول - و يريد كونه مرجعاً للناس و دستوراً لهم، و يقرب زمانه من زمان الحجّة عليه السلام، و يتمكّن من تمييز الصحيح عن الفاسد، لا يجمع إلا ما ظهر له صحته، سيّما مع شهرة الكذّابين و اجتناب الرواة عنهم، و هل الظنّ بصحة تلك الأخبار أدون من الظنّ الحاصل من قول المعدّلين سيّما إذا ضمّ إلى ذلك شهادة جمع من العدول على صحة تلك الأخبار، أو الإجماع على العمل بها؟ نظراً إلى [أنّ] الشيخ عليه السلام يقول:

إني وجدت الفرقة المحققة مجتمعة^١ على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم، ودونها في أصولهم، لا يتناكرون ذلك ولا يتدافعونه؛^٢

وإلى السيد المرتضى عليه السلام يقول في جواب المسائل التباينات:

أكثر أخبارنا المروية [في كتبنا] معلومة مقطوعة على صحتها؛ إما بالتواتر أو بأمانة دلت على صحتها وإن وجدناها في الكتب مروية من طريق الآحاد.^٣

وقال شيخنا الشهيد عليه السلام في الذكرى:

كُتِبَ من أجوبة مسائل أبي عبد الله عليه السلام أربعمئة مصنف لأربعمئة مصنف، ودون من رجاله المعروفين أربعة آلاف رجل وكذا مولانا الباقر عليه السلام، ورجال باقي الأئمة عليهم السلام مشهورون معروفون، ولهم مصنفات مشهورة، والإنصاف يقتضي الجزم بنسبة ما نقل عنهم إليهم.^٤

وقال شيخنا الشهيد الثاني عليه السلام في شرح الدراية:

قد كان استقرار الإمامية على أربعمئة مصنف سموا أصولاً، فكان عليها اعتمادهم، فتداعت الحال إلى ذهاب معظمها، ولخصتها جماعة خاصة في كتب خاصة، وأحسن ما جمع منها: الكافي والتهديب والاستبصار ومن لا يحضره الفقيه.^٥

وقال صاحب المعالم:

إن أثر الإجازة بالنسبة إلى العمل إنما يظهر حيث لا يكون متعلقها معلوماً بالتواتر ونحوه، ككتب أخبارنا [الأربعة]: فإنها متواترة إجمالاً، والعلم بصحة مضامينها تفصيلاً يستفاد من قرائن الأحوال، ولا دخل للإجازة غالباً.^٦

وقال شيخنا البهائي في وجيزته:

إن جميع أحاديثنا إلا ما ندر ينتهي إلى اثمتنا الاثني عشر - إلى أن قال: - وكان

١. في المصدر: «مجموعة».

٢. عدة الأصول، ص ٣٣٨.

٣. لم نعره عليه في مجموعة رسائله. لكن أنظر: الفوائد المدنية، ص ٤٩؛ منتقى الجمان، ج ١، ص ٢.

٤. الذكرى، ج ١، ص ٥٩ (مع اختلاف وتلخيص).

٥. الرعاية في شرح الدراية، ص ٧٣ (مع اختلاف يسير).

٦. معالم الدين وملاذ المجتهدين، ص ٢١٢.

جمع قدماء محدثينا من كلام أنتمنا ﷺ في أربعمئة كتاب تسمى أصولاً، ثم تصدى جماعة من المتأخرين لجمع تلك الكتب و ترتيبها؛ قليلاً للانتشار و تسهياً على طالبى الأخبار، فآلفوا كتباً مضبوطة مشتملة على الأسانيد المتصلة بأصحاب العصمة كالكاظمي و من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار و مدينة العلم و الخصال و الأمالي و عيون الأخبار و غيرها.^١

و قال الفاضل التوني:

إنّ أحاديث الكتب الأربعة مأخوذة من أصول و كتب معتمدة معول عليها، كان مدار العمل عليها عند الشيعة، و كان عدّة من الأئمة ﷺ [عالمين] بأنّ شيعتهم يعملون بها في الأقطار و الأمصار، و كان مدار معاملة الحديث و سماعه في زمن العسكريين ﷺ، بل بعد زمن الصادق ﷺ على هذه الكتب، و لم ينكر أحد من الأئمة على أحد من الشيعة في ذلك، بل قد عُرض عدّة من الكتب عليهم، ثمّ إن ضمنت مع ذلك شهادة المشايخ أنفسهم يقرب الظنّ من العلم - انتهى -^٢

قلت: الجواب أولاً: منع حصول الظنّ لكلّ واحد من الأخبار، و ثانياً: بناء العمل عليه الإجماع ظاهرأ كما مرّ.

و خامستها: من ادّعوا أنّ الأخبار مظنونة الاعتبار، و هذه الطائفة مستغنية عن ملاحظة الرجال، ولكن لم يثبت إلى الآن من يدعي ذلك بالنسبة إلى جميع الأخبار الموجودة، و لو ادّعى أحد فالجواب واضح بملاحظة ما مرّ.

بقي الكلام في أمرين:

أحدهما: أنّ الفاضل التوني بعد ما حكم ببطلان دعوى قطعية الأخبار المودعة في الكتب، و إبطال دعوى عدم الاحتياج إلى علم الرجال، ذهب إلى أنّ تلك الأخبار قطعية العمل؛ للعلم العادي بأنّ الكتب الأربعة مأخوذة من الأصول المعتمدة، و معنى كون الأصل معتمداً هو ما ثبت من القرائن جواز العمل عليها بنص الأئمة ﷺ و تقريرهم، و إن اشتمل بعضها على ما علّم أنّه من غيرهم ﷺ؛ لأجل تقيّة أو ضيق وقت عن البيان و

١. الوجيزة في علم الدراية، ص ١٣٦ و ٥٥١ (في ضمن مجموعة رسائل دراية الحديث، طبعة دار الحديث - بقم) مع التلخيص و اختلاف يسير.

٢. الوافية، ص ٢٧٩ و ٢٨٠ (مع تلخيص و اختلاف يسير).

التفصيل و تمييز ما هو الحقّ عن غيره، ثمّ أورد على نفسه بعدم الاحتياج إلى علم الرجال على ما ذكّرت.^١

و أجاب عنه بأنّ ما قلته إنّما هو في غير المتعارضات، و أمّا المتعارضات فلم يحصل لنا العلم بالعمل بها إلّا مع الرجوع إلى الترجيح، و لم يحصل لنا العلم بجواز العمل بأحد المتعارضين من دون مراجعة إلى الترجيح، و لا ريب أنّ التفتيش عن حال الرواة أحد أسباب الترجيح.

و الجواب أنّ دعوى حصول القطع بجواز العمل بكلّ ما فيها، و إن كان راويها من الكذّابين المشهورين الذين ورد لعنهم و لزوم الاجتناب عنهم عن الأنثمة، أو من الضعفاء و المجاهيل، مردودة على مدّعياها. و ما استشهد به من عمل السيّد و الشيخ و ابن إدريس و غيرهم بالأخبار الضعيفة، فلا يدلّ على مدّعاها؛ إذ لعلمهم عملوا بها لاحتفافها بالقرائن الموجبة للاعتماد، و لذا نعمل نحن بالأخبار الضعاف المنجبرة بالشهرة.

و الثاني: أنّ بعض الأخباريين لما رأى شناعة دعوى قطعية الأخبار و جح قولهم بقطعية الأخبار و دعوى حصول العلم بصحة الأصل و صدوره عن المعصوم عليه السلام و بصدق مثل الصدوق فيما أسند إلى الأصل أنّ المراد هو ما يطمئنّ به النفس و تقتضي العادة بالصدق، و هذا هو العلم العادي، و هو يحصل بخبر الثقة الضابط المحترز عن الكذب، بل و غير الثقة إذا علم من حاله أنّه لا يكذب أو دلّت القرائن على صدقه، و هذا هو الذي اعتبره الشارع، إلى أن قال:

و الحاصل أنّ مثل هذا الاطمئنان يجوز العمل به، فإن شئت فسّمه علماً، و إن شئت فسّمه ظناً، و النزاع بين الأخباريين و المجتهدين لفظي.^٢

قلت: يرد عليه إيراد كثير ذكرته في الرسالة المحرّرة في مسألة الظنّ، و نذكر هنا اثنين:

أحدهما: أنّ معنى العلم العادي ليس ما ذكر؛ إذ العلم هو اليقين، و لا فرق بين العلم

١. أنظر: الوافية، ص ٢٧٨ - ٢٨٣.

٢. لم نقف على قائله.

العادي والعقلي من هذه الجهة، وإنما الفرق بينهما في أن أسباب الأول أمر عادي، كعلمنا بأن الجبل الغائب عنا بعد لحظة لم يصر ذهباً، والثاني عقلي كعدم جواز اجتماع النقيضين.

و مناط الفرق بينهما أن العقلي كما يستحيل خلافه عند العالم، يستحيل خلافه بالنظر إلى ذاته، بخلاف العلم العادي؛ فإنه يستحيل خلافه عند العالم ما دام عالماً، ولا يستحيل خلافه بالنظر إلى ذاته؛ لانحراف العاديات بالمعجزات والكرامات.

والثاني: أنك بعد الاعتراف بأن المراد بالعلم هو الظن، فحجتيه تحتاج إلى دليل و لو كان مشابهاً بالعلم، و لو ادعى المدعى بدل العلم العادي العلم العرفي الذي هو مرتبة ثالثة مغايرة للعلم العادي والعقلي - وهو الذي كان بناء العرف عليه في جميع أموراتهم، وهو ما يطمئن به النفس، ويحتمل خلافه احتمالاً يعتنى به - نردّه أيضاً بمنع وجود مثل هذا العلم في الأخبار، كما لا يخفى على ذوي الأبصار.

ثم مثل هذا العلم، هل حجة أم لا؟ وجوه، والحق التفصيل بين ما اعتبر الشارع فيه العلم وما في معناه - كما في أحكام الطهارات والنجاسات العادي ونحوها، فيحكم فيه بعدم اعتبار العلم العرفي، بل المناط فيه العلم الحقيقي - وبين ما لم يعتبر فيه، بل أثبت حكماً على موضوع من الموضوعات من غير اعتبار العلم ونحوه فيه، فيحكم فيه باعتباره؛ لأن طريقة العرف في أمثاله هو المحكم.

فإن قلت: ليس مورد لم يعتبر الشارع فيه العلم؛ إذ الأصول التي اعتبرها الشارع عند عدم الدليل اشتمل أدلتها على لفظ العلم واليقين، مثل قوله ﷺ: الناس في سعة ما لم يعلموا^١ وقوله ﷺ: لا ينقض اليقين بالشك أبداً.^٢

قلت: ليس مدرك الأصول في جميع المقامات هذه الأخبار؛ إذ الأصول العدمية حجيتها من باب بناء العقلاء، وأخبار الاستصحاب في دلالتها على المدعى ألف كلام؛ فإذا وجد بناء العقلاء على خلاف الأصول، فلم يبق دليل على اعتبار الأصول.

١. الكافي، ج ٦، ص ٢٩٧، ح ٢؛ التهذيب، ج ٩، ص ٩٩، ح ٤٣٢؛ المحاسن، ج ٢، ص ٢٣٩، ح ١٧٣٧؛ الجعفریات، ص ٢٧؛ التوادر للراوندي، ص ٢٢٠.

٢. راجع: التهذيب، ج ١، ص ٤٢٢، ح ١٣٣٥؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٨٣، ح ١٤٤١؛ علل الشرائع، ج ٢، ص ٣٦١، ح ١.

و بقیة الشكوك مذکورة في كتب الأصحاب، و لا طائل تحتها، فإن شئت الاطلاع فراجع الوافية و غيره.

الباب الأول

في أن التزكية الرجالية و جرحها هل هي من قبيل الشهادة

أو الرواية أو الظنون الاجتهادية؟

لكل قول:

الأول: لجملة الأصحاب، منهم صاحب المعالم.^١

والثاني: للمشهور بين المتأخرين.

والثالث: لجماعة أخرى من المتأخرين.^٢

و احتمال بعض مشايخنا أن يكون من باب حجبة أهل الخبرة نظير حجبة قول أهل اللغة في اللغة من غير أن يعتبر فيه شروط الشهادة و الرواية.

و لازم القول الأول مراعاة أحكام الشهادة من لزوم تعدد المعدل و الجرح و غيره.

و لازم القول الثاني مراعاة أحكام الرواية و شروطها من العدالة بالمعنى الأخص

أو الأعم، و الإيمان و البلوغ و العقل و الضبط، كل على مذهبه في الأصول.

و لازم الثالث ملاحظة الوصف.

و النسبة بين الثالث و الأولين عموم من وجه إن اعتبر النافي على هذا القول مراعاة

وصف الظن، حتى في تعديل العدلين أو العدل، و إلا فعموم مطلقاً، و قد يورد على

الملازمة المذكورة في الأولين بمنع اقتضاء كونه من باب الشهادة التعدد، و من باب

الرواية مراعاة اعتبار شرائط الخبر.

و لا وجه له عند الأحقر؛ أما في الأول فلأن التعدد هو الأصل في الشهادة، و

الاكتفاء بالوحدة في بعض المواضع لدلالة الدليل الخارجي عليه، و يشهد على هذا

تتبع كلمات الأصحاب في كل باب من الأبواب بحيث يظهر كونه مفروغاً عنه بينهم و

١. معالم الدين و ملاذ المجتهدين، ص ٢٠٤.

٢. راجع: الفوائد الرجالية للوحيد البهبهاني، ص ٢٥؛ الفوائد الرجالية للسيد بحر العلوم، ج ٢، ص ٣٠٩؛ الرسائل الرجالية

لأبي المعالي، ص ٢٧٤.

مجمعاً عليه عندهم، بل هو مركز في ذهن عامة الناس فضلاً عن الخواص، و تصفح الأخبار و ملاحظة الآثار الواردة عن الأئمة الأطهار عليهم الصلوات في جميع الساعات، منها ما ورد في عدم الاكتفاء في الشهادة على الزنا بشهادة رجلين، و افتقاره إلى أربعة دون القتل؛ معللاً بأن الشهادة على الزنا شهادة على الفعلين؛ إذ يفهم عنه أن كل فعل من الأفعال مما أخذ في صحّة شهادته ملاحظة التعدّد و الاثنينيّة.

و منها ما ورد في علة تعدّد الشهادات في الأذان في أنها شهادة. و عدم مناسبة المعلول مع العلة في الأخبار بالنسبة إلى أفهامنا السقيمة و عقولنا القاصرة غير قادح في صحّة الاستدلال بها و الاعتماد عليها؛ إذ المتّبع هو الظاهر من لفظ الإمام بأيّ نحو من أنحاء الكلام.

و أمّا في الثاني؛ فلأنّ الرواية عبارة عمّا اجتمع فيه الشرائط المذكورة، و منع الملازمة منع الملزوم حقيقة، و تحقيق الحقّ في المقام أن مقتضى الإنصاف القول بأنّه من باب الشهادة، و اعتبار لوازم الشهادة فيه بناء على مذهب من قال بحجّية الأخبار من باب الظنّ الخاصّ؛ لصدق الشهادة عليه عرفاً، و لازمه التعدّد لما مرّ.

نعم لو نقل التزكية عن الغير يصدق عليه تعريف الخبر، و يجوز الاكتفاء بالوحدة فيه، و من هنا اندفع الإيراد المشهور من أنّ الشهادة الفرعية بعد مرتبة واحدة غير معتبرة شرعاً إجماعاً، و تزكية أرباب الرجال رواة أواخر الأئمة عليهم السلام فضلاً عن أوائلهم فلم تكن شهادتهم إلاّ شهادة فرع بعدّة مراتب.

وجه الاندفاع أنّ ما ذكر داخل تحت الرواية لو نقل عن الغير كما هو دأب الكشي رحمته الله، و لو وثقه - كما هو دأب النجاشي غالباً - فيمكن له العلم بأحوالهم بالتتابع و التظافر مع عدم بُعد زمانه بكثير، فلا يكون داخلًا تحت الشهادة الفرعية.

و أمّا بالنسبة إلى مذهبنا في خصوص العمل بالأخبار، فهذه الكلمات كلّها ساقطة، أو ليس احتياجنا إلى علم الرجال من هذه الجهات، بل لأجل تحصيل الوثوق بالخبر من حيث هو من أيّ رجل كان و بأيّ سبب من الأسباب يحصل الوثوق به. و كيف كان فقد استدلّ الأولون على اعتبار التعدّد بأنّ التزكية شهادة، و من شأنها اعتبار التعدّد فيها كما هو ظاهر صغرى و كبرى، و أنّ مقتضى اشتراط العدالة اعتبار حصول العلم بها، و

اليئة تقوم مقامه شرعاً فتغني عنه، و ما سوى ذلك يتوقّف الاكتفاء به على الدليل.

و استدلل المشهورُ على الاكتفاء بالواحد بوجوه ثلاثة:

أولها: أنّ التعديل شرط للرواية، فلا يزيد على مشروطه، و قد اكتفي في أصل الرواية بالواحد.

و ثانيها: مفهوم آية النبأ نظراً إلى أنّ تزكية الواحد داخله فيه، فيكون المزكى عدلاً لا يجب التشبّث به عند خبره، و اللازم التعدي منه إلى غيره.

و أوجب عن الوجه الأول: بالمطالبة بالدليل على نفي الزيادة على المشروط، فلا نراه إلا مجرد دعوى. سلّمنا، لكن زيادة الشرط بهذا المعنى على مشروطه بهذه الزيادة المخصوصة أظهر في الأحكام الشرعية عند من يعمل بخبر الواحد من أن يبيّن؛ إذ أكثر شروطها تفتقر المعرفة بحصولها على بعض الوجوه إلى شهادة الشاهدين، و المشروط يكفي فيه الواحد.

قلت: قد أظن بعض الأصحاب في النقض و الإبرام في المقام، و ليس بهم، و الصواب أن يقال: إنّ هذا الوجه ممنوع صغرى و كبرى، بل هو قياس صرف.

و عن الثاني: أنّ مبنى اشتراط العدالة في الراوي على أنّ المراد من الفاسق في الآية من له هذه الصفة في الواقع، فيتوقّف قبول الخبر على العلم بانتفائها و هو موقوف على العدالة، و إنّما صرنا إلى قبول الشاهدين لقيامها مقام العلم شرعاً، و فرض العموم في الآية على وجه يتناول الإخبار بالعدالة يؤدّي إلى حصول التناقض في مدلولها؛ و ذلك لأنّ الاكتفاء في معرفة العدالة بخبر الواحد يقتضي عدم توقّف قبول الخبر على العلم بانتفاء صفة الفسق؛ ضرورة أنّ إخبار العدل بمجرّده لا يوجب العلم، و قد قلنا: إنّ مقتضاها توقّف القبول على العلم بالانتفاء، و هذا تناقض ظاهر، فلا بدّ من حملها على إرادة الإخبار بما سوى العدالة.

قلت: ملخصه أنّه يلزم التناقض بين المنطوق و المفهوم، و التخصيص في المفهوم أولى.

و أجاب بعض الأصحاب عن هذا بأنّ دلالة المنطوق على عدم قبول المزكى - بالمفعول - من باب المقدّمة العلمية، و هو دلالة التزاميّة عقلية، و دلالة المفهوم على

قبول قول المركزي - بالفاعل - من باب المطابقة و الدلالة اللفظية و هو أولى بالترجيح سيما بعد تعاضد المفهوم بعمل المشهور.

و التحقيق أن هذا الجواب كأصل الإيراد فاسد.

أما الجواب فلأن هذه الدلالة الالتزامية مسلمة بعد فرض وجود العلم الإجمالي في البين، لافي الشبهة البدوية كما هو المفروض، و أما أصل الإيراد فلأن منطوق الآية ساكت عن الدلالة على عدم حجية قول المجهول الحال؛ إذ غاية ما دلّت به الآية باعتبار المنطوق عليه هو عدم اعتبار قول الفاسق النفس الأمري، كما دلّت باعتبار المفهوم على اعتبار قول العدل النفس الأمري. و قول هذا الرجل المخصوص المجهول محتمل الدخول تحت كلّ منهما، غاية الأمر أنّه في صورة الشك لا يجوز العمل عليه باعتبار الأصل. و أين هذا من دلالة نفس الآية؟!

فإذا كانت الآية باعتبار المنطوق ساكتة، فالمفهوم يبقى دالاً على قبول المعدّل الواحد بغير معارض. سلّمنا دلالة المنطوق و المفهوم، ولكنّ المفهوم مقدّم على المنطوق حينئذ؛ إذ المفهوم حاكم على المنطوق؛ لأنّ دلالة المنطوق على عدم القبول في جانب المعدّل - بالمفعول - من باب عدم العلم بالعدالة و لاحتمال الفسق، و المفهوم دلّ على ثبوت العدالة فيه، فيرفع الموضوع، و في الحقيقة التعارض غير موجود.

و إن تعلق المورد بعموم العلة و دلالته اللفظية، لأجبتنا بأنّ هذا العموم كسائر العمومات الناهية عن العمل بما وراء العلم، المقدّم عليها هذا المفهوم باعتبار الخصوصية. نعم الجواب الحقيقي منع حجية المفهوم، ولكنّ المورد يسلمه.

و عن الثالث أنّ العلم بعدالة كثير من الماضين أمر ممكن بغير شك، لكن من جهة القران الحالية و المقالة إنّما [يكون] خفية المواقع، فلا يهتدي إلى جهاتها و جميع شتاتها إلاّ من عظم في طلب الإصابة جهده، و كثر في تصفّح الآثار كذّه، و لم يخرج عن حكم الإخلاص في تلك الأحوال قصده، و نية القرية قلبه.^١

١. انظر: منتقى الجمال، ص ٢١؛ الفوائد الرجالية للبههاني، ص ٩٨ سماء المقال في علم الرجال، ص ٢٢١.

و فيه ما فيه، و استدَلَّ القائلون بأنَّه من باب الظنون الاجتهادية دون الشهادة و الرواية؛ بعدم إمكان الشهادة؛ فإنَّها إخبار جازم، و هنا غير ممكن التحقُّق بالنسبة إلى الرواة؛ لاقتضاء إدراك الشاهد لهم، و هنا غير واقع إلى من كان سابقاً في أزمنة كثيرة كزرارة و أمثاله، و ما كتب في كتب الرجال ليس من باب الشهادة؛ لأنَّه نقش، و الشهادة لا بدَّ أن يكون من باب اللفظ، مع أنَّ أكثره من باب الفروع بعدة مراتب فليس معتبراً، و لو سلَّم الإمكان فلا دليل على اعتبار الشهادة على سبيل الكلِّية الشاملة للمقام؛ إذ لا عموم من الكتاب و السنَّة و لا من غيرهما على وجه الاطمئنان، سيَّما شهادة الفرع، و لو سلَّم فلا يسمن و لا يغني من جوع؛ لندرته و عدم وفائها في دفع الحاجة.

و أمَّا الرواية ففيها أولاً: أنَّها غير متحقَّقة؛ للزوم كونها من باب اللفظ و هو غير واقع، و الواقع ليس إلاَّ النقش و هو غير نافع.

و ثانياً: لا دلالة في أدلَّة خبر الواحد كما برهن في محلِّه، مضافاً إلى أنَّه لا يسلم جلَّ الرواية من الطعن، فلا محيص من الترجيح و العمل بالظنِّ، مع أنَّ تعيين المشتركات لا يتمُّ إلاَّ بالظنِّ، فلو كان المعيار هو العلم لزم ترك العمل بأكثر الأخبار، فيلزم المحاذير الملجئة إلى العمل بالظنِّ.

قلت: أكثر ما ذكر قابل للإيراد، يظهر و وجهه بملاحظة ما تقدَّم و ما يأتي. و استدَلَّ بعض مشايخنا على الاحتمال الرابع الذي احتمله في المقام، و هو أن يكون من باب حجِّية قول أهل الخبرة بما فيه خبرة، كقول اللغويين في مباحث اللغة، قال:

و هذا صنف مستقلٌّ مغاير للشهادة و الرواية؛ إذ أدرج بعضهم في طيِّ الأوَّل باستقرار طريقة العقلاء على الرجوع في كلِّ فنٍّ من الفنون عند الاحتياج إليها إلى أربابها، و بدلالة الدليل الرابع المشهور المثبت لحجِّية الظنِّ بعد انسداد باب العلم الجاري في الموضوعات كالأحكام بعد أن تمَّ شرائطه المقرَّرة و مقدَّماته المعترية؛ لعدم اختصاص الدليل العقلي بمقام دون مقام، و هو واضح عند ذوي الأفهام، و لم يتعدَّ إلى غير أهل الخبرة؛ لأنَّ الأصل الوقوف فيما خالف الأصل على محلِّ اليقين، و هو قول أهل الخبرة بلا ريب و لا مين.^١

١. الثمين، بالفتح: الكذب. كتاب العين، ج ٨، ص ٣٨٨ (مين).

أقول: و تحقيق المقام - لا على وجه الإطناب - أن ملاحظة أحوال الرواة مختلفة باختلاف الآراء في مسألة الخبر الواحد، فمن كان بناؤه على الظن المطلق فيها، فلازم مذهبه مراعاة وصف الظن.

و من كان بناؤه على اعتبار الخبر المظنون الصدق و الموثوق بصدوره عن الإمام عليه السلام، فلازم مذهبه في مقام التحقيق و الغض عن المجادلة اعتبار أحوال الرواة و ملاحظة تعديلهم و جرحهم من باب الشهادة؛ لصدق موضوع الشهادة على التوثيق و الجرح عرفاً، و حكمه - و هو اعتبار التعدد - معلوم شرعاً، و الإيراد بعد تحققها في ما كتب في كتب الرجال - تارةً بأنه نقش، و أخرى بأن أكثره من باب فرع الفرع، و ثالثه بعدم الدليل على اعتبار الشهادة على سبيل الكليّة - مردود بأن الكتابة أخت اللفظ و معتبرة عند الأصحاب في هذه المقامات إجماعاً، و الثاني بما عرفت جوابه، و الثالث بأن دليل الكليّة موجود لا وجه للتأمل فيه، و ما يمكن أن يقال في قبالة أحد أمور:

الأول: التمسك بعموم مفهوم آية النبأ أو الحديث الشريف الحسن كالصحيح بإبراهيم بن هاشم: إذا شهد المسلمون عندك فصدقهم^١ المعلل بقوله تعالى: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»^٢.

و «المسلمون» و إن كان جمعاً، لكن المراد به الجنس الفرد؛ لأنه الظاهر عرفاً و أكثر استعمالاً عند عدم إرادة العموم، سيما في المقام؛ بملاحظة العلة المذكورة، و منع خروج ما نحن فيه عن تحته، إنا بمنع صدق الشهادة عليه - و فيه ما مرّ - أو تسليمه بوضع اعتبار التعدد فيها في المقام؛ لأنّ عمدة دليل ما أسسنا من الأصل فيها - و هو اعتبار التعدد فيها - هو الإجماع رمياً للأخبار بضعف الأسناد، و لإجماع هنا، بل المشهور على الخلاف.

و فيه أن الآية خالية عن الدلالة، و الخبر كما أنه غير باق في معناه الحقيقي، كذلك غير باق في أقرب المجازات إليه و هو الجنس الفرد؛ إذ مورده الشهادة على شرب

١. الكافي، ج ٥، ص ٢٩٩، ح ١. و عنه في وسائل الشيعة، ج ١٩، ص ٨٢، ح ٢٤٢٠٧؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٧٣، ح ١١٣؛ و

ج ٤٧، ص ٢٤٧، ح ٣٨ (و في كُلهَا: «المؤمنون» بدل «المسلمون»).

٢. سورة التوبة، الآية ٦١.

الخمر، والواحد غير كاف إجماعاً فيه، فلا بد أن يحمل على خلاف الظاهر؛ إمّا على الجنس الجمع مراداً به ما يشمل الاثنين، ولا يتنافيه ذكر العلة المذكورة، أو على أنّ المراد من التصديق ليس ترتيب آثار الصدق عليه كما هو ظاهر اللفظ، بل مجرد الاعتناء بطرف الصدق في قبال عدم الاعتناء الكلّي، وهو يجتمع مع عدم حجّية قول المخبر بل حجّية خلافه، وثمرته الإرشاد إلى عدم الإقدام على الخلاف إلّا في مقام التعارض.

و على كلا التقديرين الحديث خال عن الدلالة على المطلوب.

والثاني: عدم وفائها في رفع الحاجة، وهو حسن عندي، وإن تأمل فيه بعضهم. والثالث: أنّ تعيين الموصوف في المشتركات لا يتمّ إلّا بالظنّ كما لا يخفى، فلا يشر التوثيق بالأمانة المعتبرة بعد أن لم يتمّ تعيين الموصوف إلّا بالظنّ، فبالأخرة كانت الضرورة ملجئةً إلى العمل بغير العلم.

وهذا الإيراد كما هو وارد على القول بالشهادة، كذلك وارد على القول بالرواية. وفيه منع؛ إذ تعيين المشتركات للماهر في الفنّ يتمّ غالباً من دون اعتبار الظنّ، و المواضيع النادرة لا دليل على حجّية الظنّ فيها، ومن هنا ظهر عدم جواز الاتّكال في تعيين المشتركات على ما ذكره بعض المتأخّرين في المشتركات الرجالية كمشتركات الكاظمي وغيره؛ إذ ليس بذلك إلّا الاعتماد على اجتهاد الغير.

الباب الثاني

هل يجوز الاكتفاء بتعديل العلامة و من تأخّر عنه، أم لا؟

والحقّ هو الثاني؛ لأنّهم ليسوا بأهل خبرة في هذا الفنّ، وليس مكتوبهم إلّا نقلًا عن الغير كما هو الظاهر من خلاصة العلامة.

و على فرض عدم النقل، فهو ناشئ من اجتهادهم.

الباب الثالث

هل يجوز الاكتفاء بتصحيح الغير، أم لا؟

والحقّ هو الثاني؛ لأنّ التصحيح ليس كالتوثيق؛ إذ الثاني شهادة عن الأمور المحسوسة، والأول اجتهاد، و هل يجوز الاكتفاء به بناءً على اعتبار التعديل من باب الظنون الاجتهاديّة، أم لا؟ فقد نقل فيه قولان:

قول بعدم الاكتفاء به؛ لأنّ المعتمد هو الظنّ الثانوي الباقي بعد الفحص و حصول العجز؛ لكون الأصل هو العلم.

و قول بالاكتفاء به؛ لأنّ المفروض حصول الظنّ، و لا دليل على التفرقة و قبح الترجيح بلا مرجح، فالضرورة الملجئة إلى اعتباره في الجملة كافٍ بعد ملاحظة ما ذكر.

و الأوجه هو الأول، إلا إذا حصل من اتفاق كثير من العلماء على تصحيح خبر الظنّ المعتمد المكون إليه.

الباب الرابع

هل يجوز الاكتفاء في التعديل و الجرح على الأخبار الآحاد المنقولة عن

الأئمة الأطهار عليهم السلام الدالة على مدح الرواة أو ذمّها، أم لا؟ بناءً على كونهما

من باب الشهادة أو الرواية

فيه وجوه، يمكن القول بعدم الاكتفاء به و إن اكتفي بتعديل عدل واحد، و وجه الفرق أنّه ثبت حجّيّة قول أهل الخبرة ممّا فيه خبرة، و لم يثبت حجّيّة الخبر الواحد في الموضوعات الصرفة.

لا يقال: إنّ الأخبار الواردة في مدح الرواة مثلاً يدلّ بالالتزام على قبول قولهم، و هو حكم شرعي لا موضوع صرف، و بمثل هذا خلصت عن محذور الإيراد الوارد على الخبر الدالّ على ترخيص الإمام عليه السلام الأنفال لشيخته إرجاعاً للإذن في التصرف في ماله الذي يحتاج إلى القطع إلى الحكم الشرعي، بمعنى أنّ حكم الله في مثل هذا المال هو جواز التصرف؛

لأننا نقول أولاً: لا دلالة لأخبار المدح والذم على جواز قبول خبرهم؛ إذ ليس قول الإمام عليه السلام في هذا المقام. و ثانياً: سلمنا دلالتها، ولكن فررت من محذور إلى محذور آخر، وهو أنه حينئذ يصير من جملة المسائل الأصولية العلمية، والمشهور عدم حجّية الخبر الواحد فيها، بل نقل الإجماع عليه، ويمكن القول بحجّيته وإن لم نقل باعتبار تعديل العدل الواحد. و وجه الفرق أن يقال: إنّه لم يوجد الدليل على اعتبار تعديل العدل الواحد؛ إذ المورد مورد الشهادة، ويلتزم بوجود الدليل على حجّية خبر الواحد في المقام بأن يستكشف الإجماع عن أحوال السلف على اعتبار الخبر الواحد في خصوص الرجال أيضاً كالأحكام بملاحظة استدلالهم وتدوينهم في ترجمة الرواة، أو يلتزم بدلالة غير ذلك من أدلة الخبر الواحد عليه.

و يمكن القول بحجّية الخبر الواحد و اعتبار تعديل العدل الواحد أيضاً، و وجهه معلوم ممّا مرّ.

الباب الخامس

في بيان اصطلاح المتأخرين من أصحابنا في تقسيم الخبر باعتبار اختلاف راويه إلى الأقسام الأربعة المشهورة، وهي: الصحيح والحسن والمؤثّق والضعيف قال في الذكرى:

الصحيح: ما اتصلت روايته إلى المعصوم عليه السلام بعدل إمامي. و الحسن: ما رواه المدوح من غير نص على عدالته. و المؤثّق: ما رواه من نص على توثيقه مع فساد عقيدته، و يسمّى القوي^١.

و أورد الشهيد الثاني عليه السلام على تعريف الصحيح أن إطلاق الاتصال بالعدل يتناول الحاصل في بعض الطبقات، و ليس بصحيح قطعاً، و على تعريف الحسن و المؤثّق أنّهما يشملان ما يكون في طريقه راوٍ واحد بأحد الوصفين مع ضعف الباقي. فزاد في التعريفات الثلاثة قيوداً أخرى ليسلم ما أورد عليها، فعرف في بداية الدراية

الصحيح بما اتصل سنده إلى المعصوم عليه السلام بنقل العدل الإمامي عن مثله في جميع الطبقات، وإن اعتراه شذوذ.^١

وعرف الحسن كذلك بما اتصل سنده بإمامي ممدوح بلا معارض ذم مقبول، من غير نص على عدالته في جميع مراتبه أو بعضها مع كون الباقي بصفة الرجال الصحيح.^٢ وعرف الموثق بما دخل في طريقه من نص الأصحاب على توثيقه مع فساد عقيدته، ولم يشتمل باقيه على ضعف.^٣

وقال في تعريف الضعيف: إنه لا يجتمع فيه شروط أحد الثلاث.^٤
قال في المنتقى:

وكلامه فيما عدا الصحيح جيد، وأما فيه فيرد عليه وعلى الشهيد عليه السلام في الذكرى أيضاً أولاً: أن قيد العدالة مغل عن التقييد بالإمامي؛ لأن فاسد المذهب لا يتصف بالعدالة حقيقة، كيف والعدالة حقيقة عرفية في معنى معروف، ولا يجمع فساد العقيدة قطعاً.

وإدعاء والدي عليه السلام في بعض كتبه توقّف صدق وصف الفسق بفعل المعاصي المخصوصة على اعتقاد الفاعل كونها معصية عجيبة!

وثانياً: أن الضبط شرط في قبول خبر الواحد، فلا وجه لعدم التعرض له في [التعريف].^٥

قلت: قد يمكن أن يقال في جواب المنتقى: إن ذكر العدل - جرياً على ما هو المتعارف عند أرباب هذا الاصطلاح من اعتبار العدالة - على حسب أفعال الجوارح دون الاعتقاد، فلم يكن ذكره لغواً، بل عدم ذكره يكون مخللاً في طرد الحدّ، وإن الضبط لمّا كان هو الأصل في الإنسان، ولم يعهد توصيف أحد من الرواة بكثرة السهو والنسيان، فلم يكن ذكره مخللاً في طرد الحدّ.

١. بداية الدراية، ص ١٩؛ الرعاية في شرح البداية، ص ٨٠.

٢. بداية الدراية، ص ٢١؛ الرعاية في شرح البداية، ص ٨١.

٣. بداية الدراية، ص ٣٣؛ الرعاية في شرح البداية، ص ٨٢.

٤. بداية الدراية، ص ٢٤٠.

٥. منتقى الجمان، ص ٥.

وفي جواب إيراد الشهيد الثاني عليه السلام على تعريف الصحيح: إنَّ صدق اتّصال الرواية إلى الإمام بعدل إمامي بمجرّد وجود العدل الإمامي في الطبقة العليا ممنوع، نعم الإيراد على تعريف الحَسَن والموثّق غير قابل الاندفاع إلا أن يقال: إنَّ الرواية المشتملة على الطبقات الكثيرة روايات متعدّدة بمقدار تعدّد الطبقات، والحدّ محمول على اعتبار الرواية من حيث هي هي، مع قطع النظر عن ملاحظة الرواية الأخرى.

وعلى هذا يصحّ توصيف الرواية التي رواها الإمامي الممدوح عن غيره بالحسن، وهكذا الموثّق.

وليس هذا إطلاق آخر للحَسَن والموثّق، بل إطلاق واحد، لكن قد يلاحظ التوصيف بملاحظة جميع الطبقات، وقد يلاحظ بملاحظة بعضها، إلا أن الإطلاق الثاني يحتاج إلى تقييد.

وبهذا الوجه يدفع الإيراد عن الشهيد عليه السلام، لكن يرد عليه إيراد آخر، وهو أن مثل ذلك يجري في الصحيح أيضاً، فلم اعتبر فيه ملاحظة جميع الطبقات بأن يقال: «هذه الرواية صحيحة» مشاراً بها إلى الرواية التي ذكرها في التهذيب المشتملة على الأسانيد الكثيرة، ويعتبر في صحّة اتّصافها بالصحّة كون جميع طبقاتها صحيحة.

وقد يلاحظ بالنسبة إلى راوٍ معيّن كما يقال في الصحيح عن فلان، ويعتبر في صحّة اتّصافها بالصحّة كونها صحيحة إلى فلان، والغلان غير داخل فيه.

وقد يضاف إلى راوٍ معيّن، ويقال: «صحيحة فلان»، وهذا يقع غالباً في الراوي المتّصل إلى المعصوم عليه السلام، وهذا يدلّ على صحّة الرواية إلى فلان بدخول الغاية أيضاً بل ما بعد فلان إلى أن يصل إلى المعصوم عليه السلام لو لم يكن في الطبقة المتّصلة إلى المعصوم عليه السلام، والإضافة بأدنى ملابسة.

وقس على هذا سائر أقسام الخبر، فافهم واغتنم.

بقي الكلام في شيئين:

أحدهما: في بيان سبب إحداث هذا الاصطلاح، وقد أشرنا إليه سابقاً إجمالاً وقلنا: إنَّ أوّل من أحدث هذا الاصطلاح هو العلامة عليه السلام، أو شيخه السيّد أحمد بن طاووس صاحب البشري رضوان الله عليهما. وسرّه - على ما سمعناه من الأساتيد ورأيناه في

كتب من تقدّم علينا - أنّ القدماء كان طريقهم في العمل بالأخبار ملاحظة احتفافها بالقرائن الدالة على صدق الصدور علماً أو ظناً يطمئن به ويعتمد عليه، ويجعلون الصحيح عبارة عمّا وثق به واعتمد عليه ويركن إليه، سواء كان الراوي إمامياً أو غيره، عادلاً أو غيره، وما سواه ضعيفاً.

لا يقال: كيف يجتمع هذا مع إجماع الشيخ ﷺ على اعتبار العدالة في الراوي في العمل بخبر الواحد.

لأنّا نقول: إنّ هذا الإجماع لا ينافي ما ذكرنا؛ إذ ذلك بالنظر إلى جواز العمل بخبر الواحد من حيث هو، مع قطع النظر عن القرائن الخارجيّة، وفي الحقيقة إنّ عملهم على خبر الواحد موقوف على انضمام القرينة، داخلية كانت كأوصاف الراوي، أو خارجيّة كسائر القرائن التي قد سبقت الإشارة إلى جملة منها، وهي كانت كثيرة عندهم. ولما وصلت النوبة إلى المتأخرين وجدوا القرائن التي كان مدار عمل القدماء عليها مختفية إلا القرائن الداخليّة، فانظروا إلى تنوع الأخبار بملاحظة حال الرواة لانضباطها وعدم اختفائها؛ إذ لا يجوز العمل باعتبار القرائن المجملة لاختلاف القرائن بحسب نظر الناظرين وآراء المجتهدين، فالعمل على الخبر باعتبارها تقليد على الغير، وهو منهى عنه كتاباً وسنة.

وثانيهما: في بيان سبب التنوع إلى الأربعة، مع أنّها متنوّعة عند القدماء على قسمين، وكان سبب ذلك أحد أمرين:

الأول: أنّ الصحيح عبارة عمّا عدا الضعيف عند المتأخرين أيضاً، والتنوع المذكور إشارة إلى اختلاف مراتب الصحّة، ويثمر ذلك في مقام التعارض ونحوه.

والثاني: ملاحظة مذهب أرباب العاملين بالأخبار؛ لوجود الخلاف بينهم في شروط العمل بالأخبار.

والظاهر هو الثاني.

الباب السادس

في بيان طائفة من الاصطلاحات المتداولة في كتب الرجال

منها قولهم: ثقة.

نقل عن المحقق محمد [الإسترآبادي] أنه قال:

إنَّ النجاشي إذا قال: ثقة، ولم يتعرّض إلى فساد المذهب، فظاهره أنه عدل إمامي؛ لأنَّ ديدنه التعرّض إلى الفساد، فعدمه ظاهر في عدم ظفّره، وهو ظاهر في عدمه؛ لبعده وجوده، مع عدم ظفّره لشدة بذل جهده وزيادة معرفته، وكان عليه جماعة من المحققين - انتهى -^١

و قال المحقق البهبهاني رحمته الله:

ولا يخفى أنَّ الروية^٢ المتعارفة المسلمة المقبولة أنه إن قال عدل إمامي، النجاشي كان أو غيره: فلان ثقة، إنهم يحكمون بمجرد هذا القول بأنَّه عدل إمامي، كما هو ظاهر؛ إمّا لما ذكر، أو لأنَّ الظاهر من الرواة التشيع، والظاهر من الشيعة حسن العقيدة، أو لأنَّهم وجدوا منهم أنهم اصطَلَحوا بذلك^٣ في الإمامية، وإن كانوا يطلقون على غيرهم مع القرينة، أو لأنَّ المطلق ينصرف إلى الكامل، أو لغير ذلك على منع الخلو.

نعم في مقام التعارض بأن يقول آخر: «فطحي» مثلاً، يحكمون بكونه موثقاً معلّين بعدم المنافاة، ولعلَّ مرادهم عدم معارضة الظاهر للنصّ وعدم تعارضه^٤.

قلت: أو لعدم الوثوق بغير الإمامي، كما يظهر ذلك من كلام الشهيد الثاني رحمته الله في عدّة مواضع من الكتب الفقهيّة، أو يستنبط ذلك من إطلاق الثقة؛ إذ مقتضى الإطلاق الثقة على الإطلاق، و غير الإمامي ليس ثقة على الإطلاق؛ لتقصيره في أمر اعتقاده، و المشهور بين الطلّاب أن لفظ ثقة في السنة علماء الرجال يراد به ثلاثة أمور: العدالة، و

١. راجع: الفوائد الرجالية، ص ١٨، نهاية الدراية للسيد الصدر، ص ٣٨٧؛ منتهى المقال، ص ١٣.

٢. في النسخة: «الرواية»، و هو سهو.

٣. في المصدر: «ذلك» بدون الباء، و هو الأنسب.

٤. في المصدر: «مقاومته».

٥. الفوائد الرجالية للبهبهاني، ص ١٨ و ١٩ (مع التلخيص).

كونه إمامياً، والضبط.

والحق أن يقال: إنّه لم يرد به إلا العدالة، وكونه إمامياً أو ضابطاً غير داخل تحت معنى اللفظ.

ودعوى ثبوت الاصطلاح تحتاج إلى بيّنة من نقل عن ألسنتهم أو كتبهم، وهي غير موجودة.

وكذا دعوى أنّ غير الإمامي غير موثوق به، خالٍ عن الدليل إن أريد عدم الوثوق به شرعاً، وما زعم أنّه دليل مثل قوله تعالى: ﴿وَلَا تَزْكُرُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^١، فليس بدليل، ومخالفة للحسّ والعيان المغني عن البيان إن أريد عدم الوثوق به عرفاً. نعم يستنبط كونه إمامياً من عدم التعرّض إلى فساد المذهب، ولذا يفهم ذلك من غير لفظ الثقة.

و يفهم كونه ضابطاً بموافقه للأصل والظاهر.

ثم إنّ الظاهر من الثقة العدالة بالمعنى الأخص لا الأعم، أي مجرد التحرّز عن الكذب، كما نسب إلى الشيخ عليه السلام أنّ ذلك مذهبه في عدالة الراوي.

و يدلّ على أنّ المراد به الأوّل أمران:

الأوّل: ظهور نفس اللفظ فيه.

والثاني: أنّ ديدن علماء الرجال قد استقرّ على زيادة قيد الحديث لو أراد المعنى الثاني، ويقولون: فلان ثقة في الحديث، اللهمّ إلا أن يفرق بين اللفظين بأنّ المراد من الثاني كونه موثقاً في الروايات المنقولة عن الأئمة عليهم السلام، بحمل الحديث على الحديث المتعارف، بخلاف الأوّل؛ فإنّه يدلّ على كونه ثقة في جميع أخباره، وحينئذ يكفينا الوجه الأوّل، أي ظهور نفس اللفظ فيه باعتبار إطلاق الثقة الظاهر في الثقة على الإطلاق، لا الإطلاق المطلق حتّى يدلّ على كونه إمامياً أيضاً، بل بحسب أفعال الجوارح والأعضاء الظاهرة، مع أنّه أيضاً محتمل.

نعم هنا إشكال آخر أورده شيخنا البهائي عليه السلام على ما نقل، قال:

من المشكلات أننا لا نعلم مذهب الشيخ الطوسي عليه السلام في العدالة، وأنه يخالف مذهب العلامة، وكذا لا نعلم مذهب بقية أصحاب الرجال كالكشي والنجاشي وغيرهم، ثم نقبل تعديل العلامة في التعديل على تعديل أولئك، وأيضاً كثير من الرجال ينقل عنه أنه كان على خلاف المذهب، ثم رجع وحسن إيمانه، والقوم يجعلون روايته من الصحاح مع أنهم غير عالمين بأن أداء الرواية متى وقع، [أ] بعد التوبة أم قبلها؟ و هذان الإشكالات لا أعلم أن أحداً قبلي تنبته لشيء منهما - انتهى -^١

و أجب عن الإشكاليين؛ أما عن الأول، فبوجوه:

الأول: أن العدالة تُحمل على العدالة الواقعية، كما هو الشأن في أفعال المسلمين و أقوالهم، و الكاشف عنها اعتقاد المعتقد، غاية الأمر أن الواقع يصير مختلفاً بحسب الآراء، و لا ضير فيه؛ إذ كل مجتهد مكلف على العمل برأيه، و على هذا استقرت طريقة المسلمين و سجيّتهم في مقام الشهادات في الدعاوي و غيرها.

و الثاني: أن معنى العدالة شيء واحد، و لا خلاف فيه، و هو عبارة عن الملكة؛ إذ هي وصف من الأوصاف القائم بالإنسان كسائر الأوصاف مثل الشجاعة و السخاوة، فكيف يعقل تفسيرها بالأفعال، مع أن الأخبار الواردة في الباب أدل دليل في المطلق، سيما صحيحة ابن أبي يعفور. و مانسب إلى بعض القدماء كابن الجنيد و السيد و الشيخ - رضوان الله عليهم - من قناعتهم في العدالة على مجرّد ظهور الإسلام مع عدم ظهور الفسق فليس خلافاً في المسألة؛ لدلالة عباراتهم المحكيّة في سائر المقامات على كونها عبارة عن الملكة، و إنما اكتفوا به تمسكاً بأن الأصل في المسلم هو العدالة، و إنما الخلاف في الكاشف عنها، فاكتفى بعضهم بما ذكر، و الآخر بحسن الظاهر. نعم عن بعض المتأخرين القول بحسن الظاهر خاصّة، و هو غير مضرّ في ما نحن بصدده من حمل كلمات المعدّلين على الملكة؛ لخلوّ كلمات القدماء عن هذا المذهب.

و الثالث: أن هذا الإشكال لا محلّ له في المقام؛ إذ هو فرع و جود لفظ العدالة في كلمات المعدّلين، و لم نجد له أثراً في كلماتهم، و إنما الموجود في كلماتهم لفظ

١. نقله الفاضل التوني عليه السلام في الواجبة، ص ٢٧٤.

«ثقة»، وهو يدلّ على معنى العدالة بمعنى الملكة بلا شبهة؛ إذ الوثوق الغالب حُسن الظاهر، [وحسن الظاهر] الخالي عن اللبّ المعنوي غير ممكن أصلاً، وادّعاء أنّ لفظ «ثقة» بمعنى العدالة في مصطلحهم حتّى يجري عليه ما يجري عليها مردود على مدّعيه، وليس له عليه سلطان.

والرابع: أنّ القرينة موجودة على إرادة الملكة؛ إذ كثيراً ما نجد أنّ أرباب الرجال يذكرون في خصوص رجل مدائح كثيرة فوق مراتب حسن الظاهر، ومع ذلك لم يذكروا في ترجمته لفظ ثقة، وكفّك شاهداً ملاحظة أحوال إبراهيم بن هاشم وما ذكره فيه.

وأمّا عن الثاني، فبأنّ من يحكم بالصحة لعله علم بتاريخ الصدور، وأعلم من جهة القرائن الخارجيّة.

و هناك إشكالان آخران:

أحدهما غير متعلّق بخصوص المقام، نذكره استطراداً، [و] الآخر متعلّق به. أمّا الأوّل: فقد عرفت أنّ العدالة هي الملكة، وأنّ هذا مقصود جميع الأصحاب، و لازم القول بالملكة القول بعدالة من كانت له تلك الملكة وإن صدر منه فسق غير ملحق بالتوبة ما لم تسلب عنه تلك الملكة؛ إذ الملكة هو المقتضي، وعدم وجود الاقتضاء في بعض الأحيان لأجل عروض بعض الموانع غير مضرّ فيه، كما هو الشأن في الملكات، مع أنّهم لا يحكمون بذلك، بل يحكمون بنفسه ما لم يحدث منه التوبة، كما يحكمون بعود العدالة نظراً إلى ما ورد في الأخبار من أنّ التائب من الذنب كمن لا ذنب له.^١

و الجواب: أنّ العدالة عندهم ليست كسائر الملكات التي لم تعتبر فيها فعليّة الاقتضاء، بل الملكة المقتضية بالفعل، فإذا زال الاقتضاء الفعلي زالت العدالة، وإذا حدثت التوبة عادت؛ إذ الملكة كانت موجودة، و المانع بعد حدوث التوبة الماحية للذنب صار كالعدم.

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٣٥، ح ١٠؛ عيون الأخبار، ج ٢، ص ٧٤، ح ٣٤٧؛ إرشاد القلوب، ج ١، ص ٤٧.

وأما الثاني: فهو ما قد استشكله بعض مشايخنا في المقام، وهو أنّ من المعلوم أنّ التوثيق إنّما يؤثر في قبول الروايات المؤخّرة الصدور عن زمان حصول الوثيقة، وهو غير متحقّق في التوثيق الرجاليّة؛ لعدم العلم بزمان وثيقة الرواة إذا ما برز من كلمات أرباب الرجال لفظ مطلق لا يدلّ على وقت خاصّ، بل أصالة عدم حصول الوثيقة في زمان ورود الروايات موجودة، ولا يعارضها أصالة عدم ورود الروايات في زمان عدم حصول الوثيقة؛ لأنّ هذا الأصل لم يترتب عليه حكم من الأحكام، وغير مثمر في المقام، فليس لوجوده أثر، فيبقى الأصل الأوّل بلا معارض، وتوضيح هذا المطلوب موكل إلى علم الأصول.

والجواب: أنّنا نستظهر من كلمات أرباب الرجال حصول الوثيقة لهم في أوّل زمان صدور الروايات؛ إذ الغرض من توثيقهم ليس إلّا اتّكال الناس الذين لم يدركوا زمانهم على رواياتهم، ولكن كلّ ذلك استظهارات ينافية بقول^١ توثيقهم من باب الظنّ الخاصّ ومن باب القواعد المسلّمة، وما أدري ماذا يقول أرباب الظنون الخاصّة في أمثال هذه المقامات؟

فوائد

الأولى: تقبل تزكية غير الإمامي العدل، واحداً أو متعدّداً على القول بعدم توقّف العدالة على الإيمان.

والثانية: لا فرق بين الجرح والتعديل فيما ذكر، ونقل عن البهائيّ عليه السلام الفرق، فقيل الثاني دون الأوّل.

والثالثة: إنّ تعارض الجرح والتعديل، فقيل: يقدم الجرح مطلقاً، وقيل: التعديل مطلقاً، وقيل بالتفصيل،^٢ فإنّ أمكن الجمع بينهما بمعنى أن لا يلزم تكذيب أحدهما في دعواه، فيقدم الجرح؛ لأنّ التعديل لا ينافي عدم الاطلاع ببعض ما يوجب الفسق،

١. كذا في المخطوطة.

٢. أنظر: مختلف الشيعة، ج ٨، ص ٤٢٤؛ معالم الدين وملاذ المجتهدين، ص ٢٠٦؛ قوانين الأصول، ص ٤٧٥؛ الفصول الفروية، ص ٣٠٢؛ الرعاية في شرح البداية، ص ١٢٢؛ الرواشح السماوية، ص ١٦٩؛ جامع المدارك للخوانساري، ج ٦، ص ١٥.

فكلاهما صادقان في دعواهما وإن لم يمكن الجمع بينهما، كما لو عتِن الجراح السبب، ونفاه المعدل، فلا بد حينئذ من الرجوع إلى المرجحات كالكثره والأعدلية والأورعية وغير ذلك.

و الأقوى عندي وفاقاً لجماعة من المحققين الرجوع إلى المرجحات في القسم الأول أيضاً، و بعد فقد الرجحان الخارجي الرجحان الداخلي مع الجراح ظاهر؛ لما مر. و منها قولهم: «ثقة ثقة» بتكرار اللفظ. و هو يدل على زيادة الاعتناء به.

و ربّما قيل: إن الثاني بالنون موضع الثاء.^١
و المشهور هو الأول، بل الثاني لا معنى له.

و منها قولهم: «ثقة في الحديث».

و قد مرّ أنه يدل على كونه موثقاً في الروايات المنقولة عن الأئمة عليهم السلام.

و منها قولهم: «أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه».

و هذه العبارة وقعت في عبارة الكشي خاصة،^٢ و هذه الجماعة على ما في منتهى المقال: زارة، و معروف بن خزبوذ، و يزيد بن معاوية العجلي، و أبو بصير الأسدي - و قال بعضهم مكانه: أبو بصير المرادي، و هو ليث بن البختری - و الفضيل بن يسار، و محمّد بن مسلم، و جميل بن درّاج، و عبد الله بن مسكان، و عبد الله بن بكير، و حماد بن عثمان، و حماد بن عيسى، و أبان بن عثمان، و يونس بن عبد الرحمن، و صفوان بن يحيى، و ابن أبي عمير، و عبد الله بن المغيرة، و الحسن بن محبوب، و أحمد بن محمّد بن أبي نصر، و فضالة بن أيّوب.

و قال بعضهم مكان ابن محبوب: الحسن بن عليّ بن فضال، و بعضهم مكانه:

عثمان بن عيسى.^٣

١. قيل: حكى ذلك عن ابن دريد. و انظر: مقياس الهداية، ص ٦٩؛ الفوائد الرجالية للبههاني، ص ٢٣؛ نهاية الدراية للسيد الصدر، ص ٣٩٤.

٢. رجال الكشي، ص ٢٣٨، رقم ٤٣١، ص ٣٧٥، رقم ٧٠٥؛ و ص ٥٥٦، رقم ١٠٥.

٣. حكاه عن أستاذه صاحب الرياض عليه السلام. راجع: منتهى المقال، ج ١، ص ٥٦. و انظر للمزيد: رياض المسائل، ج ١، ص ٦٠٢؛ رجال ابن داود، ص ٨٤، رقم ٥٢٤؛ سماء المقال، ص ٣١٤؛ الفوائد الرجالية، ص ٣٧٣؛ الفصول الغروية، ص ٣٠٣؛ مدارك الأحكام، ج ٣، ص ٩٨؛ خاتمة الوسائل، ص ٢٢٠ - ٢٥٣؛ معجم الرجال، ج ١، ص ٢٤٨ - ٢٨٧.

و أما معنى الكلام المذكور فقد اختلف فيه على وجوه:

الأول: ما ذكره في منتهى المقال^١ مدّعياً ظهوره فيه، و ناقلاً عن المحقق البهبهاني^٢ اختياره و نسبته إلى المشهور،^٣ و عن صريح بعض الأجلة التصريح بأن عليه الشهرة،^٤ بل حكى عن المحقق الداماد نسبته إلى الأصحاب مؤذناً بدعوى الإجماع حيث قال في الرواشح السماوية بعد عدّ الجماعة:

و بالجملة هؤلاء على اعتبار الأقوال المختلفة في تعيينهم أحد و عشرون، أو اثنان و عشرون رجلاً، و مراسيلهم و مرافيعهم و مقاطيعهم و مسانيدهم إلى من يسمعون من غير المرفوعين معدودة عند الأصحاب من الصحاح من غير اكترات منهم.^٥

و عن الوافي نسبته إلى المتأخرين.^٥

و هو أن المراد صحّة ما روى هذه الجماعة حيث تصحّ الرواية إليهم، فلا يلاحظ ما بعدهم إلى المعصوم^٦، و إن كان فيه ضعف.^٦ و نقل في منتهى المقال عن محمّد أمين الكاظمي^٧ أنه بعد اختياره [قال: «ما اختاره، و من هنا صحّ العلامة و الشهيد و البهائي و السيّد محمّد رواية أبان بن عثمان مع أنه ناووسي»^٧ انتهى.

و عن الشهيد^٨ أنه قال في نكت الإرشاد في كتاب البيع بعد ذكر رواية عن الحسن بن محبوب، عن خالد بن جرير، عن أبي الربيع الشامي هكذا:
و قد قال الكشي: أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عن الحسن بن محبوب،

١. أنظر: منتهى المقال، ج ١، ص ٥٣-٥٨.

٢. أنظر: الفوائد الرجالية للبههاني، ص ٢٩ و ٣٠.

٣. راجع المصدر السالفة.

٤. الرواشح السماوية، ص ٤٧.

٥. الوافي، ج ١، ص ٢٧.

٦. و نحو ذلك أيضاً في مشرق الشمسين، ص ٢٦٩ و ٢٧٠.

٧. أنظر: منتهى المقال، ج ١، ص ٥٥ مشرق الشمسين، ص ٢٦٩؛ الفوائد الرجالية للبههاني، ص ٣١؛ الفوائد المدنية، ص ٣٧٣؛ مسالك الإفتاء، ج ٢، ص ٥٨؛ مختلف الشيعة، ج ٢، ص ٤٩٧؛ المعبر، ج ١، ص ٢١٠؛ توضيح المقال، ص ١٩٦.

قلت: و في هذا توثيق ما لأبي الربيع - انتهى -^١.

و عن المسالك أنه في بحث الارتداد وصف خبراً فيه الحسن بن محبوب عن غير واحد بالصحة.^٢

والثاني: أنه يدل على توثيق ما بعد هذه الجماعة، فيكون الخبر الذي فيه أحد من هذه الجماعة صحيحاً اصطلاحياً؛ و وجه ذلك أحد أمرين:

إما توهم أن المراد بالصحة في المقام الصحة المصطلحة عند المتأخرين، المستلزمة لكون جميع الطبقات إمامياً عادلاً، كما نقله في المنتقى عن بعض مشايخه حيث قال:

و قد قوي الوهم في هذا الباب على بعض من عاصرناه من مشايخنا، فاعتمد في توثيق كثير من المجهولين على صحة الرواية عنهم، واشتمالها على أحد الجماعة الذين نقلوا الإجماع على تصحيح ما يصح عنهم، و هم ثمانية عشر رجلاً ذكرهم الكشي - انتهى -^٣.

و هو فاسد جداً؛ أولاً أنا نرى بالعيان أن نفس بعض هذه الجماعة مقدوح في مذهبه، و ثانياً أن هذا الاصطلاح متأخر عن هذه العبارة؛ إذ هي وقعت في عبارة الكشي، و لا يحمل كلام القدماء على الاصطلاح المتأخر.

وإما توهم أن إجماع العصابة على الحكم بصحة كل ما يرويه هذه الجماعة كاشف عن أن هذه الجماعة لم يرووا إلا عن الثقة، و الاعتماد في الحكم بالصحة في كل مقام لأجل القرائن الخارجية و إن كان ممكناً في حد ذاته، لكنه بعيد غايته؛ إذ الاطلاع بجزئيات الأخبار في جميع الأعصار، و ملاحظة احتفافها بالقرينة، ربما يعد مستحيلاً عادة.

و الجواب عنه واضح، نعم يمكن أن يفهم منه اعتدادها بالنسبة إلى ما بعد هذه الجماعة كما أشار إليه الشهيد عليه السلام، فتأمل.

١. غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، ج ٢، ص ٤١.

٢. راجع: مسالك الإبهام، ج ٢، ص ٥٨.

٣. منتقى الجمال، ص ١٥.

و الثالث: ما نسب إلى القليل من أنه لا يفهم منه إلا كون هذه الجماعة ثقات، و نوقش عليه بأن ليس في التعبير بتلك العبارة لتلك الجماعة دون غيرهم عمًا لا خلاف في عدالته فائدة.

و أوجب بأنه: إن أردت عدم خلاف من المعدلين المعروفين في الرجال، ففيه أولاً أننا لم نجد من وثقه جميعهم؛ و إن أردت عدم وجدان خلاف منهم، ففيه أن هذا غير ظهور الوفاق، مع أن سكوتهم ربما يكون فيه شيء، فتأمل.

و ثانياً: إن اتفاق خصوص هؤلاء غير إجماع العصابة، و خصوصاً أن مدعي هذا الإجماع الكشّي ناقلاً عن مشايخه، فتدبر. هذا مع أنه لعل عند هذا القائل يكون صحيح الحديث أمراً زائداً على التوثيق، فتأمل.

و إن أردت اتفاق جميع العصابة، فلم يوجد ثقة جليل سالماً عن قدح، فضلاً عن أن تحقّق اتفاقهم على سلامته منه، فضلاً من أن يثبت عندك، فتأمل.

و الأحسن في الجواب أن يقال: إن انعقاد الإجماع على وثاقة هؤلاء لا ينافي انعقاده في غيرهم، و ليس في العبارة المتقدمة ما يدل على العدم؛ لاشتمالها على كلمة «من» الدالة على أن هؤلاء معدودة من أصحاب الإجماع.

نعم يرد عليه أن تصحيح القدماء حديث شخص لا يستلزم توثيقه منهم.

نعم يمكن أن يقال: يبعد تحقّق الإجماع على تصحيح جميع مرواه مع عدم كونه ثقة، سيّما بعد ملاحظة دعوى الشيخ الاتفاق على اعتبار العدالة.

و التحقّق في المقام أن يقال: إن الجمود على المعنى اللغوي للفظ يقتضي اختيار القول بأنه يدل على انعقاد الإجماع على صحة روايات هؤلاء الجماعة، فهو كتنظير قولهم: «فلان صحيح الرواية، أو صحيح الحديث»، و اشتمال الأسناد المتأخّرة تارة على الصحيح و أخرى على الضعيف صار داعياً لأداء هذا المطلوب بهذه العبارة.

و لا يدل هذا إلا على توثيق ما بعدهم، و لا على صحة رواياتهم؛ إذ ذكرنا سابقاً أن الرواية المشتملة على الطبقات الكثيرة منحلّة إلى روايات متعدّدة بمقدار تعدّد الرواة، و أن الصحة و الضعف قد يلاحظان بالنسبة إلى بعض الطبقات. و لفظة «ما» في قوله: «ما يصح عنه» كناية عن قول ما قبل زرارة، مثلاً: «روى فلان عن الإمام عليه السلام»، و الإجماع قد

انعقد على تصحيح ذلك، وأين هذا من الدلالة على صحة الرواية مطلقاً حتى لا يلاحظ ما بعد زرارة إذا لم يكن معصوماً، فضلاً عن توثيقه؟! إلا أن ملاحظة الفهم العرفي يقتضي اختيار المعنى الأول؛ إذ الظاهر من لفظ «ما» عند الإطلاق على حسب العرف هو تمام الرواية من الراوي الخاص إلى المعصوم ﷺ.

وبعبارة أخرى: الرواية المتعارفة مشتملة على جميع الطبقات، وإرادة هذا تكفي في إثبات المدعى، بل يمكن ادعاء هذا الظهور حتى في قولهم: صحيح الرواية، أو صحيح الحديث، أو ثقة في الحديث، فتأمل.

ولكن كون هذا المعنى مشهوراً متعارفاً عند الأصحاب غير معلوم، بل عدمه معلوم، كما لا يخفى على من لاحظ كتبهم.

وما في منتهى المقال من حكاية الإجماع عن المحقق الداماد ﷺ لا حقيقة له؛ إذ عبارته التي حكاها لا تدلّ على مدعاه، نعم تدلّ على اختيار المحقق الداماد ذلك المعنى الذي اختاره.

ومنشأ السهو أنه توهم من لفظ «الأصحاب» الواقع في كلامه إرادة هؤلاء العلماء اللاحقين، وليس كذلك، بل مراده من الأصحاب هم الذين وقعت في عبارة الكشي التادية عنهم بالعصبة.

وكذا ما استشهد ﷺ بتصحيحات بعض الأصحاب لعلّه في غير محلّه؛ إذ منهم صاحب المدارك والشهيد الثاني، وهما لا يصنعان في تصحيح الأخبار بمجرد هذا جداً، كذا قيل.

والاستشهاد بكلام [الشهيد] الثاني ﷺ في المسالك لا يخفى ما فيه؛ أمّا أولاً: فلائنه وصف الخبر بالصحة إلى الحسن، وقد سبق أن الصحة قد تلاحظ بالنسبة إلى بعض الطبقات.

وأما ثانياً: فلأن الرواية إذا انتهت إلى الجماعة، تعدّ صحيحة عند أرباب الظنون الخاصة أيضاً تنزيلاً للجماعة، وإن كانوا ضعفاء بمنزلة عدل واحد، وقد انتهت الرواية المتقدمة إلى غير واحد، وهو عبارة أخرى عن الجماعة.

وأما ثالثاً: فلأن غير الواحد الذي نقل عنهم ابن محبوب لعلّه مشتمل على من

كان عادلاً عنده عليه السلام، نظير عدّة الكافي المشتملة على العدل.
وكذا الاستشهاد بكلام الشهيد لا يخلو من غرابة.
هذا هو الكلام في دلالة هذه العبارة.

وأما سندها فقد سمعت أنّ العبارة عبارة الكشي، والظاهر أنّ مدّعي الإجماع ليس هو؛ لنقله الفهرست في عدد بعضهم بل شيخه أو سائر العلماء، وعلى أيّ حال لا كلام فيه من هذه الجهة؛ إذ الظاهر أنّ الناقل ثقة جليل، الكشي كان أو غيره، إنّما الكلام في اعتبار هذا؛ إذ الإجماع في المقام ليس إجماعاً اصطلاحياً، وعلى فرض كونه منه، في حجّية الإجماع المنقول في الموضوعات ما سمعته في خصوص الأخبار الآحاد، نعم يثمر ذلك لأرباب الظنون المطلقة مطلقاً، أو في خصوص الرجال، وأما من كان بناؤه على الظنّ الخاصّ حتّى في خصوص الرجال - كما هو مذهب جماعة كثيرة - فلا ينفعه ذلك، بل يمكن أن يقال بأنّه غير نافع مطلقاً؛ إذ هذا الإجماع لم ينقله أحد إلا الكشي، ولم يعتبر عند عمدة الفقهاء سيّما القدماء، وهو غير خفيّ على من لاحظ كتبهم، بل ردّ بعضهم الخبر برميّه بالضعف وإن كان في سندها منهم. اللهمّ إلا أن يقال: إنّ عدم عمل العلماء غير مانع عن حصول الظنّ؛ إذ جهة إعراضهم معلومة؛ لأنّهم كانوا من أرباب الظنون الخاصّة، ولم يقم حجّة على اعتبار مثل هذا.

والحقّ في المقام أن يقال: إنّ ذلك أمانة من الأمانات، بل أقومها، ولا يبعد عدّ الخبر باعتباره كالصحيح، بل قال وحيد عصره في الفوائد الرجالية: «و عندي أنّ رواية هؤلاء إذا صحت إليهم لا تنقص من أكثر الصحاح»^١ فتأمل جيّداً.
تمّ بالخير، والحمد لله ربّ العالمين.

منابع و ماخذ

١. القرآن الكريم.
٢. الاحتجاج على أهل اللجاج؛ لأبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (م ٦٢٠ق). تحقيق ونشر: مؤسسة الجواد، بيروت.
٣. الاختصاص؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
٤. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي (م ٤٦٠ق). تحقيق: حسن المصطفوي، منشورات مكتبة المشهد ١٤٠٨ق.
٥. الأربعون حديثاً لمحمد بن الحسين العاملي المعروف بالشيخ البهائي (م ١٠٣١ق). تحقيق ونشر: مؤسسة دار الثقلين، بيروت.
٦. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
٧. إرشاد القلوب؛ لأبي محمد الحسن بن أبي الحسن الديلمي (م ٨٤١ق). منشورات الشريف الرضي، قم، الطبعة الأولى ١٤١٢ق.
٨. إعلام الوري بأعلام الهدى؛ لأبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي (م ٥٤٨ق). تحقيق ونشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الثالثة.
٩. الإقبال بالأعمال الحسنة؛ للسيّد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). تحقيق ونشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الثانية ١٣٦٧ق.

١٠. الأمالي للصدوق؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). مكتبة الإسلامية، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٢ش.
١١. الأمالي للطوسي؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق). تحقيق: مؤسسة دار الثقافة، قم، الطبعة الأولى ١٤١٤ق.
١٢. الأمالي للمفيد؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). مؤسسة النشر الإسلامي، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ للعلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (م ١١١٠ق). مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ق.
١٤. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى؛ لأبي جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (م ٥٥٣ق). المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، الطبعة الثانية ١٣٨٣ق.
١٥. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ؛ لأبي جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي (القرن الثالث)، تحقيق: محسن كوجه باغي، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٦. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ للسيد شرف الدين علي الحسيني الإسترآبادي (م ٩٤٠ق). تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين - قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
١٧. تحرير الأحكام؛ لأبي منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المعطر الحلبي المعروف بالعلامة الحلبي (م ٧٢٦ق). تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت، قم، الطبعة الحجرية.
١٨. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ؛ لأبي محمد الحسن بن علي بن الحسين الحرزاني المعروف بابن شعبة (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٩. تصحيح الاعتقاد؛ لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق). تحقيق و نشر: المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى أئمة الشيعة المفيد، قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
٢٠. تصنيف غرر الحكم و درر الكلم؛ لعبد الواحد بن محمد التميمي الأمدي (م ٥٥٠ق). تحقيق و نشر: مركز الإحياء و التحقيق للعلوم الإسلامية، قم، الطبعة الأولى ١٣٦٦ش.

٢١. تفسير علي بن إبراهيم القمي: لأبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي (م ٣٠٧ق). تحقيق ونشر: مؤسسة دار الكتاب، قم، الطبعة الثالثة ١٤٠٤ق.
٢٢. تفسير مجمع البيان: لفضل بن الحسن الطبرسي (القرن السادس). مؤسسة الأعلمي - بيروت.
٢٣. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
٢٤. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورّام): لأبي الحسين ورّام بن أبي فراس (م ٦٠٥ق). مكتبة الفقيه، قم.
٢٥. التوحيد: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الثانية ١٣٩٨ق.
٢٦. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة: لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق). تحقيق: سيّد حسن الموسوي، منشورات دار الكتب الإسلامية طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ق.
٢٧. تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ليونس بن عبد الرحمن المزني (م ٧٤٢ق). تحقيق: الدكتور بشّار عوّاد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
٢٨. الثاقب في المناقب: لأبي جعفر محمد بن علي بن حمزة الطوسي (م ٥٦٠ق). تحقيق: رضا علوان، مؤسسة أنصاريان، قم، الطبعة الثانية ١٤١٢ق.
٢٩. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). منشورات الشريف الرضي، قم، الطبعة الثانية ١٣٦٤ش.
٣٠. جامع الرواة: للمولى محمد بن علي الأردبيلي الغروي الحائري (م ١١٠١ق). مكتبة المحمّدي، قم.
٣١. الخرائج والجرائج: لأبي الحسين سعيد بن عبدالله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (م ٥٧٣ق). تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.

٣٢. خصائص الأئمة عليهم السلام: (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام)؛ لأبي الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي (م ٤٠٦ق). تحقيق: محمد هادي الأميني، مجمع البحوث الإسلامية التابع للحضرة الرضوية المقدسة، مشهد، ١٤٠٦ق.
٣٣. الخصال: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٣ق.
٣٤. الخلاف: لأبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي المعروف بالشيخ الطائفة (م ٤٦٠ق). تحقيق: سيد علي الخراساني، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤١٧ق.
٣٥. الدر المنثور في التفسير المأثور: لجلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (م ٩١١ق). منشورات دار المعرفة، الطبعة الأولى ١٣٦٥ق.
٣٦. دعائم الإسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام: لأبي حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (م ٣٦٣ق). تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، دار المعارف، مصر، الطبعة الثانية ١٣٨٥ق.
٣٧. الدعوات: لأبي الحسين سعيد بن عبدالله بن الحسين الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (م ٥٧٣ق). تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
٣٨. الدلائل الإمامة: لأبي جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري (القرن الخامس). منشورات مطبعة الحيدرية، النجف الأشرف ١٣٨٣ق.
٣٩. رجال النجاشي: لأبي العباس أحمد بن علي النجاشي، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الرابعة ١٤١٣ق.
٤٠. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين: لمحمد بن الحسن بن علي بن أحمد بن علي القتال النيسابوري (م ٥٠٨ق). منشورات الشريف الرضي، قم.
٤١. الزهد: لأبي محمد حسين بن سعيد بن الحماد بن مهران الأهوازي (القرن الثالث). تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، الطبع من سيد أبو الفضل حسينيان، الطبعة الثانية ١٤٠٢ق.

٤٢. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ لأبي جعفر محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس الحلبي (م ٥٩٨ق). تحقيق ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثانية ١٤١٠ق.
٤٣. سعد السعود للنفوس؛ للسيد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). منشورات دار الذخائر، قم.
٤٤. سماء المقال في علم الرجال؛ لأبي الهادي الكلباسي (م ١٣٥٦ق). تحقيق: السيد محمد الحسيني، مؤسسة ولي العصر عليه السلام للدراسات الإسلامية، قم، الطبعة الأولى ١٤١٩ق.
٤٥. الصحاح؛ لأبي نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (م ٣٩٨ق). تحقيق: أحمد بن عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، الطبعة الرابعة ١٤١٠ق.
٤٦. الصحيفة السجادية؛ الجامعة لأدعية الإمام زين العابدين (ع). تحقيق: السيد محمد باقر الأبطحي، مؤسسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى ١٤١١ق.
٤٧. صفات الشيعة؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). منشورات أعلمي، طهران.
٤٨. عدة الداعي و نجاح الساعي؛ لأبي العباس جمال الدين أحمد بن محمد بن فهد الحلبي (م ٨٤١ق). تصحيح: أحمد الموحددي، دار الكتاب الإسلامي، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
٤٩. علل الشرائع؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). مكتبة الداوري، قم.
٥٠. العمدة (عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار)؛ ليحيى بن حسن بن الحسين الأسدي الحلبي المعروف بابن بطريق (م ٦٠٠ق). مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤٠٧ق.
٥١. عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن إبراهيم الأحساني المعروف بابن أبي جمهور (م ٩٤٠ق). تحقيق: مجتبي العراقي، مطبعة سيد الشهداء عليه السلام، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.
٥٢. عيون أخبار الرضا؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: السيد مهدي الحسيني اللاجوردي، منشورات جهان قم ١٣٧٨ق.

٥٣. الفقيه: لأبي عبدالله محمد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني (م ٣٥٠ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران، الطبعة الأولى ١٣٩٧ق.
٥٤. فلاح السائل و نجاح المسائل: للسيد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (م ٦٦٤ق). مركز الإحياء و التحقيق للعلوم الإسلامية، قم.
٥٥. قرب الإسناد: لأبي العباس عبدالله بن جعفر الحميري (القرن الثالث). تحقيق: مؤسسة ال البيت(ع)، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
٥٦. القاموس المحيط؛ لفيروز آبادي (٨١٧ق).
٥٧. القواعد و الفوائد: لأبي عبدالله محمد بن مكّي العاملي المعروف بشهيد الأول (م ٧٨٦ق). تحقيق: السيد عبد الهادي الحكيم، منشورات مكتبة المفيد، قم.
٥٨. قوانين الأصول (= القوانين المحكمة): للمحقّق الفقيه ميرزا أبو القاسم القمي (م ١٢٣١ق). الطبعة الحجرية.
٥٩. الكافي: لأبي جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م ٣٢٩ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ش.
٦٠. كامل الزيارات: لأبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (م ٣٦٨ق). تحقيق: نشر الفقاهة، الطبعة الأولى ١٤١٧ق.
٦١. كشف الغمّة في معرفة الأئمة عليهم السلام: لأبي الحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي (م ٦٨٧ق). تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، منشورات مكتبة بني هاشمي، تبريز ١٣٨١ق.
٦٢. كمال الدين و تمام النعمة: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.
٦٣. المجازات النبوية: لأبي الحسن محمد بن الحسين الموسوي المعروف بالشريف رضي (م ٤٠٦ق). تحقيق و شرح: طه محمد الزيني، مكتبة بصيرتي، قم.
٦٤. المحاسن: لأبي جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (م ٢٨٠ق). دار الكتب الإسلامية، قم، الطبعة الثانية ١٣٧١ق.

٦٥. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ لحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي المعروف بالعلامة الحلبي (م ٧٢٦ق). تحقيق ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٤١٢ق.
٦٦. مختلف الشيعة؛ لأبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (م ٧٢٦ق). مؤسسة النشر الإسلامي بقم.
٦٧. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ لميرزا حسين النوري الطبرسي (م ١٣٢٠ق). مؤسسة آل البيت، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
٦٨. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الإيماان الباقية)؛ للشيخ تقي الدين إبراهيم بن علي بن الحسن العاملي الكفعمي (م ٩٠٠ق). منشورات الشريف الرضي، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٥ق.
٦٩. مصباح المتجهّد؛ لأبي جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق). تحقيق ونشر: مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، الطبعة الأولى ١٤١١ق.
٧٠. معالم الدين و ملاذ المجتهدين؛ للشيخ جمال الدين الحسن نجل الشهيد الثاني (م ١٠١١ق). تحقيق ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٧١. معاني الأخبار؛ لأبي جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الأولى ١٣٦١ق ش.
٧٢. المعتبر في شرح المختصر؛ لأبي القاسم جعفر بن الحسن الحلبي (م ٦٧٦ق). منشورات مؤسسة سيّد الشهداء - قم ١٣٦٤ ش.
٧٣. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة؛ للسيد أبي القاسم الموسوي الخوئي (م ١٤١٣ق). الطبعة الخامسة ١٤١٣ق.
٧٤. معدن الجواهر و رياضة الخواطر؛ لأبي الفتح محمّد بن علي الكراچكي (م ٤٤٩ق). تحقيق: أحمد الحسيني، المكتبة المرتضوية، طهران، الطبعة الثانية ١٣٩٤ ش.
٧٥. مناقب آل أبي طالب (النقاب لابن شهر آشوب)؛ لأبي جعفر رشيد الدين محمّد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (م ٥٨٨ق). تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، منشورات العلامة، قم.

٧٦. من لا يحضره الفقيه؛ لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق). تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثالثة ١٤١٣ق.
٧٧. المؤمن (ابتلاء المؤمن)؛ لحسين بن سعيد الكوفي الأهوازي (القرن الثالث). تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٤ق.
٧٨. المهذب البارع في شرح المختصر النافع؛ لجمال الدين أبي العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبي (م ٨٤١ق). تحقيق: الشيخ مجتبي العراقي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة الثالثة ١٤٠٧ق.
٧٩. مهج الدعوات و منهج العبادات؛ لأبي القاسم بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (م ٦٦٤ق). منشورات دار الذخائر، قم، الطبعة الأولى ١٤١١ق.
٨٠. نقد الرجال؛ للسيد مصطفى بن الحسين الحسيني النفرشي (القرن الحادي عشر). تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى ١٤١٨ق.
٨١. النهاية في غريب الحديث والأثر؛ لأبي السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (م ٦٠٦ق). تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، مؤسسة إسماعيليان، قم، الطبعة الرابعة ١٣٦٤ش.
٨٢. نهج البلاغة؛ ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (م ٤٠٦ق). تحقيق: صبحي صالح، منشورات دار الهجرة، قم.
٨٣. نهج الحق و كشف الصدق؛ لأبي منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي المعروف بالعلامة الحلبي (م ٧٢٦ق). مؤسسة دار الهجرة، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
٨٤. ينابيع المودة لذوي القربى؛ لسليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (م ١٢٩٤ق). تحقيق: سيد علي جمال أشرف الحسيني، مطبعة الأسوة، طهران، الطبعة الأولى ١٤١٦ق.

اجازات و مشايخ

نزہة الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أئمة الأطهار عليهم السلام
سيد محمد كاظم بن احمد جزائرى (قرن ١٤)
تحقيق: سيد جعفر حسينى اشكورى
أنوار (هدية) الكلام في ما رأيناه في هذا المقام
سيد محمد كاظم بن احمد جزائرى (قرن ١٤)
تحقيق: سيد جعفر حسينى اشكورى

نزّهة الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أئمة الأطهار عليهم السلام

سید محمدکاظم بن احمد جزایری (قرن ۱۴ ق)

تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری

درآمد

مؤلف

نام کامل وی «سید محمدکاظم بن احمد بن محمدجعفر بن عبد الصمد جزایری شوشتری» است. او در ذی حجه سال ۱۳۳۹ ق در شوشتر دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را در نجف اشرف به پایان رساند.

اساتید وی آن چنان که خود نگاشته، عبارت اند از: آقای ادیب - مؤسس دبستان دولتی علوی ایرانیان نجف -، شیخ عبد الله تبریزی، سید محمود خان، شیخ مرتضی طالقانی و شیخ شمس بادکوبی. او مدتی مقیم نجف اشرف بوده و پس از آن در تهران سکناگزیده و تا پایان عمر در این شهر به سر برده است.

آثار

جزایری آثار چندی در موضوعات گوناگون نگاشته که هیچ کدام به چاپ نرسیده است. عنوان کتاب های وی چنین است:

۱. ترجمه هدایه نحو، فارسی؛

۲. نخبه البشر فی أحوال علماء القرن الرابع عشر؛

۳. أنوار الکلام فیما رأیناه فی هذا المقام (رساله‌ای که پس از این رساله تقدیم می‌گردد)؛
۴. زندگی نامه، به صورت پراکنده و کشکول، فارسی؛
۵. خودشناسی، به صورت پراکنده و کشکول، فارسی؛
۶. کلید نجات، در خواص آیات و سوره‌های قرآن، فارسی؛
۷. ذرّ بهشت، در تفسیر بعضی آیات قرآن، فارسی؛
۸. باغ امید، شامل چهل حدیث، فارسی؛
۹. نزهة الأنظار فی مشایخ الإجازة إلى أئمة الأطهار (رساله حاضر)؛
۱۰. گلزار احمد.

نسخه همة این آثار - بجز کتاب ترجمه هدایه - در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.

علاوه بر این آثار، دو نسخه خطی، در دست است که به دست جزایری تحریر شده است با این مشخصات:

الف: مجموعه‌ای شامل چهار رساله (غایة التقرب فی تهذیب التهذیب، از سید محمد حسین بن محمد علی مرعشی شهرستانی؛ البیان البدیع فی ابن بزیع، از سید حسن بن هادی صدر کاظمی؛ دیوان الإمام السجادة علیه السلام؛ نخبة البشر فی أحوال علماء القرن الرابع عشر، تألیف خود جزایری) و شامل ۸۶ برگ، که جزایری در سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ق در نجف اشرف تحریر نموده و به شماره ۱۰۱۰۹ در کتابخانه آیه الله مرعشی نگهداری می‌شود.^۱

ب: مجموعه‌ای شامل دو رساله (تذکرة شوستر، از سید عبد الله جزایری شوستری؛ هدیه الکلام^۲، تألیف خود جزایری) در ۵۵ صفحه که

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۲۶، ص ۷۵-۷۷.

۲. نام رساله در مقدمه نسخه «هدیه الکلام» ذکر گردیده، ولی در فهرست مسجد اعظم به اشتباه «هدایة الکلام» درج شده است.

جزایری آن را در سال ۱۳۸۴ق در قم تحریر نموده و به شماره ۲۹۱ در کتابخانه مسجد اعظم قم نگهداری می شود.^۱

نزهة الأنظار

جزایری در این رساله اجازات نقل روایت را که از مشایخ عصر خود دریافت نموده، گردآوری کرده است.

اجازات دانشمندانی که در این رساله درج گردیده عبارت است از:

۱. اجازة آقا سید میرزا هادی خراسانی؛
۲. اجازة سید ابراهیم قزوینی؛
۳. اجازة شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذیل مشیخه؛
۴. اجازة حاج شیخ عباس قمی؛
۵. اجازة میرزا محمد طهرانی ساکن سامرا؛
۶. اجازة میرزا محمد علی غروی اوردبادی؛
۷. اجازة شیخ محمد رضا طبسی خراسانی؛
۸. اجازة شیخ آغا بزرگ تهرانی و عالم زاهد حاج شیخ علی بن ابراهیم قمی؛
۹. اجازة شیخ علی اکبر نهاوندی.

جزایری از گردآوری و تدوین این رساله در روز چهارشنبه هشتم اردیبهشت ۱۳۵۰ش برابر با دوم ربیع الأول سال ۱۳۹۱ق در تهران فارغ شده است.

نسخه‌های رساله

از این کتاب دو نسخه در دست است که هر دو به خط مؤلف تحریر شده است، با این مشخصات:

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۲۶، ص ۷۵-۷۷.

۱. نسخه کتابخانه مسجد اعظم قم به شماره ۲۹۱، که تحریر آن در ذی قعدة ۱۳۸۴ ق پایان یافته است.^۱
 ۲. نسخه‌ای که اصل آن در کتابخانه مرحوم شرف‌الدین در شوشتر و تصویری از آن در مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۳۰۶۰ نگهداری می‌شود و تحریر آن در روز چهارشنبه هشتم اردیبهشت ۱۳۵۰ ش برابر با دوم ربیع الأول سال ۱۳۹۱ ق در تهران پایان یافته است.
- تصحیح از روی هر دو نسخه انجام پذیرفت و نسخه دوم چون تحریر آخر مؤلف بود، اصل قرار گرفت.
- و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، ص ۴۳۹.

والحمد لله اولاً واخراً وصلى الله على محمد واله الطيبين الطاهرين صلوات الله
عليهم اجمعين في يوم السادس عشر من شهر رمضان المبارك سنة ١٣٥٨

حرره الخاطي محمد كاظم على الذنوب كلها اعلام
في شهرنا المشهور بالمبارك افضل شهر عند كل سالك
لما مضى ثالث عشر من فاو قد راح صدقي مرتضى الى الخلد
سادس عشر ختمت من كلام هذا الكتاب المختصر مرام

قد نقل من السواد الى البياض في يوم احد وعشور الحادي عشر من شهر ذي
قعدة الحرام سنة ١٣٨٤ بمصر اربع وثمانين بعد الثمانمائة والالف بيد مؤلفه
في بلدته قلم الحر وسته صابها الله عن طوارق الحدان ولتختم الكتاب
نعيمة من اجازات العلماء والاعلام لمؤلفه عفي عنه والحمد لله رب العالمين
اجازة العلامة السيد محمد هادي الخراساني نزيل كركلا
على ظهر كتابه الموسوم اصول الشيعة وفروع التشريع
حرره محي رابع عشر من محرم الحرام سنة ١٣٥٩
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اجازنا بالحدِيثِ قديم بغيره
حدِيثِ الآله والصلوة والسلام على افضل انبياء المبعوث باكمل انبائه

صاحح لروايته من الاحاديث المروية عن النبي والائمة المصيرين التي
جميعها اصحابنا رضوان الله عليهم من الكتب المعتبرة والمطرق المعروفة
واجزيت له رواية ماثرة من ذلك لاصحاب الحديث الجيرون ولانا الحاج
ميرزا حسين النوري الطبرسي زواله الله مرقده عن العلامة الاصفهاني رحمه
الله المذكورة في خاتمة مستدرک الوسائل لاصحاب الاموال الاربعة التهذيب
والاستبصار وكتاب الكافي والفقيه وكذا التي اجزيت له رواية ما بالفتوى
صنفه هذا الضيف فيما يتعلق بالاحبار وغيره اقليم وعنده جميع ذلك محتمل
مراعيا للشرايط المحفوظة في الاصول والمرجع ان يذكرني في صالح دعواته و
مخاطبتي بالبال في بعض خلواته وكتب هذه الكلمات بيده الجارية على الكبريت
حسين الزهاوندي على طريق الاستقبال في وقت شرف سيدنا المستعجبين
بزيارة القبة الرضوية على ساكنها الاف الصلوة والسلام والعتبة في
يوم الثامن والعشرين من شهر رجب المرجب سنة ١٣٦٢ الف وثلثمائة واثنين
وستين من الهجرة النبوية على هاجرها الاف الصلوة والسلام والعتبة
وانا الاحقر على اكبر الزهاوندي على التمام

والمدته اولا واخرا وصلى الله على محمد واله الطاهرين

سهرزي بقعة الحرام سنة ١٣٨٤

محمد كاظم الموسوي الخراساني

في بكرة تم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على كلِّ نعمة، وأسأل الله من كلِّ خير، وأعوذ بالله من كلِّ شرٍّ، وأستغفر الله من كلِّ ذنب.

چنین گوید بنده گنهگار تبه روزگار «محمد کاظم بن احمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد جزایری شوشتری» غفر الله له ولوالديه بحق محمد وآله أئمة المعصومین صلوات الله عليهم أجمعین.

پس از تألیف کتاب «دَرِ بهشت» در تفسیر بعضی از آیات قرآن کریم، بر آن شدم که مختصری از حالات خود را در این جا ثبت نمایم؛ شاید سبب طلب مغفرت دوستان باشد.

بسی تیر و دی ماه وارد بهشت	بباید که ما خاک باشیم و خشت
کسانی که از ما به غیب اندرند	بیایند و بر خاک ما بگذرند
پس از ما بسی گل دهد بوستان	نشینند با یکدگر دوستان

ولادت حقیر ماه ذی حجه سنه یک هزار و سیصد و سی و نه هجری در شهرستان شوشتر بوده، تحصیلات خود را در نجف اشرف نموده‌ام، نام استادان خود را تا آن جا که اطلاع دارم به شرح زیر می‌باشد: مقدمات نزد آقای ادیب مؤسس دبستان دولتی علوی ایرانیان نجف، و شیخ عبد الله تبریزی و سید محمود خان و شیخ مرتضی طالقانی و شیخ شمس بادکوبی که عموماً از دنیا رفته‌اند و شادی روح و آمرزش آنان را از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم، إنه قریب مجیب.

محضر علمای اعلام - رضوان الله عليهم أجمعین - رسیده و اجازاتی در نقل احادیث اهل بیت علیهم السلام اخذ نموده که نقل آنها در این مختصر خالی از فائده نیست، لذا به نقل آنها - اگر چه به زبان عربی هستند - می‌پردازم، بعون الله الملك الوهاب.

[١]

اجازة مرحوم حجة الإسلام آقا سيّد ميرزا هادي خراساني - رضوان الله عليه -

ساكن كربلاي حسيني صلوات الله عليه على ظهر كتابه

الموسوم بأصول الشيعة و فروع الشريعة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أجازنا لتحديث قديم نعمه وحديث آلائه ، والصلاة والسلام على أفضل أنبيائه المبعوث بأكمل أنبائه محمد والطاهرين من عترته وأبنائه .

وبعد : فإنه استجازني الولد الأُمجد السيّد السند والحبر المعتمد الباهر من وجهه الظاهر أثر الترقيات الفائقة في العلم والعمل نتيجة العلماء الأعاظم « السيّد محمد كاظم نجل السيّد الأجل العالم الأكمل البارِع الأُوحد السيّد أحمد الجزائري » أدام الله تعالى لهما كل خير حري ، فاستخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني جميع مصنفاتي ومؤلفاتي في جميع العلوم وغيرها وكلّ ما روته من الأحاديث والأخبار والآثار من مشايخي الأجلّة وأساتيدي قدس الله أسرارهم بطريقي الكثيرة وإجازاتي الوفيرة المتصلة بأهل بيت العصمة والطهارة صلوات الله عليهم أجمعين .

وأوصيه بما أوصاني به الشيوخ - قدس الله سرهم - من الاحتياط في الدين والتحرّز عن مخالفة المشتهر بين المجتهدين ، وأن يذكرني ومشايخي في أوقات دعواته وصلواته ، وفقه الله تعالى وإيَّانا لمرضاته ؛ إنّه ولي حميد ، والحمد لله ربّ العالمين .

حرّره الأحقر الفاني « محمد هادي الحسيني الخراساني الحائري » في رابع عشر

من المحرم سنة ١٣٥٩ .

[٢]

إجازة العلامة حجة الإسلام مرحوم آقا سيّد إبراهيم قزويني رحمه الله نزيل كربلاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة والسلام على صفوته^١ المنتجبين من الخلق أجمعين محمد وآله الطاهرين، واللجنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين.

وبعد: فإنّ علم الفقه والحديث من أغلى ما نفالت فيه الهمم العلية، وأنفيس ما تنافست فيه النفوس القدسية، وقد استجازني صاحب المفاهر والمكارم أعني به جناب «السيد كاظم نجل المولى المعتمد والسيد المؤيد حضرة السيد أحمد التستري الجزائري» دام تأييدهما. وإني مع قلة معرفتي بحقه رأيت معالم الخير من سيماه لائحة وأثار السعادة منه لائحة، فلذلك أجزت له وفقه الله أن يروي عني ما صحّ عن علمائنا المتقدمين والمتأخرين - رضوان الله عليهم أجمعين - كأصول الأربعة التي هي أقوى مستند الشيعة وفروعها كالبحار والوافي والوسائل والعوالم وكل أصل ثبت صدوره عن علماء الشيعة، واشترطت عليه أن يلتزم بتصحيح إسنادها وعباراتها وتصحيح أغلاط بعض نسخها والتحفظ عن تغييرها في نقل معانيها.

فله أن يرويها عني بحق إجازتي عن المرحوم والدي العلامة - طاب ثراه - بحق إجازته رحمه الله عن العالم العامل التقّي الحاج مولى علي بن المرحوم ميرزا خليل الطهراني قدس سرهما، وعن العلامة المحقق والمؤسس المدقّق شيخ العلماء مقتدى الفقهاء الحاج الشيخ مرتضى الأنصاري التستري رحمه الله، وأسأله الدعاء في مظانّ الإجابة.

وكتب هذه الأحرف بيده الجانية الفانية «محمد إبراهيم الموسوي القزويني الحائري» في الثالث عشر من شهر المحرم من سنة ألف والثلاثمئة والتسعة والخمسين ١٣٥٩ هجري.

مهر: عبده محمد إبراهيم بن هاشم الموسوي

[٣]

اجازة مرحوم آقا شيخ طهراني در آخر كتاب مشيخه - طاب ثراه -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لوليّه، والصلاة والسلام على نبيّه وآل نبيّه .

وبعد : فقد استجاز مني السيد السند المقبل الصالح « السيد كاظم بن السيد أحمد الموسوي » زاد الله توفيقه وكثر الله أمثاله ، فاستخرت الله وأجزته أن يروي عني عن مشايخي المسطورين في هذه المشيخة وغيرهم بجميع طرقهم ، فليرو عني لمن شاء وأحبّ مراعيّاً للاحتياط ملازماً للتقوى في سائر الحالات . حرّره الجاني « آغا بزرگ الطهراني » في ٢٤ محرم الحرام ١٣٥٨ .

[٤]

اجازة مرحوم شيخ عباس قمي - طاب ثراه - كه در زير اجازة فوق

نگاشته است

بسم الله الرحمن الرحيم

ثمّ استجازني دام تأييده ، فأجزت له أن يروي عني جميع ما صحّت لي روايته و جازت لي إجازته بطريقي إلى أرباب المؤلفات من مشايخنا المحدثين الثقات ومن الرواة عن الأئمة الهداة عليهم السلام ، فليرو عني مراعيّاً للتقوى وملازماً للاحتياط ولا ينساني من الدعاء في الأسحار وفي أعقاب الصلوات، والصلاة على محمد وآله خير البريات ، وأنا الأحقر « عباس القمي » عفي عنه في تاسع ربيع الأول سنة ١٣٥٨ .

[٥]

اجازة مرحوم آقا ميرزا محمد طهراني ساكن سامرا رحمه الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، وأشرف الصلوات وأفضل التحيات على خاتم الأنبياء والمرسلين وآله الطيبين الطاهرين .

وبعد : فقد استجازني رواية ما صحّت لي روايته و ساغت لي إجازته سيّد الفضلاء

الأزكياء وسلالة الفقهاء الأتقياء، قرّة عين الفضل والكمال، وشمس سماء المجد والإقبال، السيّد الفاضل الورع التقّي اللوذعي الألمعي «السيّد كاظم ابن السيّد العلامة السيّد أحمد بن العالم العيلم السيّد جعفر ابن الإمام الهمام السيّد عبد الصّمد» من أجلّ تلامذة سيّدنا الأستاذ الأعظم المجدّد علامة البشر ومجدّد المذهب والملة والدين على رأس المئة الرابعة عشر الحاج ميرزا محمد حسن الغروي العسكري الشيرازي، ومن أحفاد المحدث العلامة السيّد نعمة الله الجزائري قدّس الله أرواحهم. ولمّا رأيت وفقه الله تعالى أهلاً لذلك وفوق ما هنالك أجزت له أن يروي عني ما صحّت لي روايته وسأغت لي إجازته عن مشايخي العظام الذين هم أساطين الإسلام، ومنهم: - وهو أعظمهم - سيّدنا الأستاذ الأعظم المذكور، وغيره من أساتذتي المذكورون في إجازتي، والطرق متكررة متشعبة مذكورة في المجلد الخامس والعشرين من كتابنا الكبير الموسوم بمستدرك البحار في الاستدراك على المجلّدات الخمسة والعشرين من البحار لجذنا غواصّ بحار الأثوار، ولتقتصر على طريق واحد فأقول:

أجزته - أيّده الله تعالى - أن يروي عني جميع ما صنّفت في فنون الإسلام من الخاص والعام، عن وحيد عصره وفريد دهره الحاج ميرزا حسين ابن العبد الصالح الحاج ميرزا خليل الطيب الطهراني، عن أخيه وشيخه وأخيه العالم العلامة الرّبّاني الحاج مولى علي الطهراني، عن الشيخ الجليل النبيل الشيخ عبد علي الرشتي صاحب الشرح على الشرائع، عن الإمام الهمام صاحب الكرامات الباهرة السيّد محمد مهدي بحر العلوم، عن شيخه وخاله الإمام المجدّد على رأس المئة الثالثة عشر المولى محمد باقر البهبهاني، عن والده الأكمل محمد أكمل، عن جدّه وجدنا العلامة المجلسي، عن والده العلامة على الإطلاق المولى محمد تقّي، عن شيخه بهاء الملة والمذهب والدين الشيخ بهاء الدين محمد العاملي، عن والده عزّ الدين عبد الصّمد العاملي الجبعي الحارثي، عن شيخه الإمام الأعظم زين الدّين ابن علي الشهير بالشهيد الثاني بسنده المذكور في إجازته المذكورة في إجازات البحار.

وأخذ عليه - وفقه الله تعالى للعلم والعمل - ما أخذه عليّ مشايخي - قدّس أرواحهم - من الاحتياط الذي هو طريق النجاة في جميع أقواله وأفعاله في ليله ونهاره،

وأن لا ينساني في حياتي وبعد وفاتي في خلواته وأعقاب صلواته .
 وكتبه بيده الجانية الفانية العبد المذنب الجاني « محمد بن رجبعلي الطهراني »
 نزيل سامراء، على الثاوين بها والمغيب فيها آلاف التحية والثناء، ومعمرها ومحبي آثار
 التشيع بها بعد الحجتين سيدنا الأستاذ الأعظم المجدد وشيخنا الأعظم خاتمة الفقهاء
 والمجتهدين الأميرزا محمد تقي الحائري العسكري الشيرازي، عشية يوم الجمعة
 الواحد والعشرين من شهر رمضان سنة ١٣٥٨ في الغري السري، على الثاوي به آلاف
 الثناء والتحية من الله العلي حامداً مصلياً ومستغفراً.

مهر: العبد محمد ١٣٣٥

[٦]

اجازة العلامة ميرزا محمد علي الغروي الأوردبادي رضوان الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، وسلام على عباده الذين اصطفى .

وبعد: فقد رغب إلي الشاب الفاضل الصالح سلالة العلماء الأعظم « السيد
 محمد كاظم نجل العالم الفاضل المسدد السيد أحمد خلف العالم الأجل النور الأزهر
 السيد جعفر، ابن العلامة الأوحد العلم المفرد حجة الإسلام السيد عبد الصمد، ابن
 الحاج آقا أحمد بن محمد بن الطيب بن محمد بن نور الدين بن السيد الفقيه المتكلم
 المحدث البارع السيد نعمة الله الموسوي الجزائري » قدس الله أسرارهم، في تخويله
 بالإجازة لرواية أحاديث أئمة الدين من العترة الطاهرة - صلوات الله عليهم أجمعين -
 وكتب علمائنا الإمامية حباً منه للكون في عداد رواة أحاديثهم، فيشملة ما ورد
 عنهم عليه السلام في التنويه بفضلهم الظاهر وشرفهم الوضاح، وللتيمّن بأنفاس المشايخ
 الواقعيين في سلسلة الإسناد، وإدراك شرف الاتصال بسلفه الطاهر سلام الله عليهم،
 والافتداء بأساطين الدين الذين لم يزلوا دائيين على الإجازة والاستجازة، وربما
 ضربوا لها أباط الإبل وطوا المفاوز والحزوم، وفيهم من يوجها وتوقف الاستنباط
 عليها، وفي العصر الأوائل كانوا يصححون نسب الكتب إلى مؤلفيها، وكم تبرح
 كذلك فيما لم يتواتر نقله منها، ولرغبة منه في الخروج في نقلياته عن الوجدادة إلى

غيرها من الفوائد الجمّة.

وإذ توسّمت فيه الخير كلّ يوم عرفته من رواد المعرفة ملماً بالعلم، متوسماً بالصلاح، متولعاً بالنقل، جماعاً للأثار إلى مجد طريف، وشرف تالد، وسؤدد باهر، وخطر ظاهر، وحسب طاهر، ونسب يشثوا البدر ألقه، ويفوق الردع عبقه، لم أجد منقداً من إنجاز طلبته والكون في ظنّه الحسن بي على قصوري عن كلّ فضيلة وتقاعسي عن كلّ شأو، فضلاً عن أن أكون كأحد ممن يستجاز منه، غير أنني مأمور ومعذور.

فلسيدنا المستجيز الرواية عنّي لما صحّت لي روايته من أحاديثنا المعتمدة وكتبنا المعتمدة عليها عن مشايخ بأسانيدهم المتصلة إلى أرباب الكتب فإلى منبثق أنوار النبوة صلى الله عليهم، وإليك أسماؤهم:

١. الوالد العلامة حجة الإسلام آية الله ميرزا أبو القاسم الغروي الأوردبادي رحمته، عن شيخ الطائفة الشيخ محمد طه نجف بإسناده المذكور في آخر رجاله إتقان المقال.
٢. شيخنا الإمام آية الله ميرزا محمد تقي الحائري الشيرازي، عن الزعيم الكبير الحاج ميرزا حسين الخليلي الرازي النجفي، عن أخيه المذكور إسناده في خاتمة المستدرک وغيره.
٣. سيّد الطائفة آية الله السيّد ميرزا علي آقا الشيرازي، عن العلامة السيّد ميرزا عطاء الله، عن أبيه صاحب الروضات، وأسانيده مذكورة في أحسن الوديعه، وعن عمّه العلامة ميرزا محمد هاشم الخوانساري بأسانيده المذكورة في خاتمة المستدرک.
٤. سيّد الفقهاء آية الله أبو محمد الحسن صدر الدين العاملي الكاظمي، عن الأعلام الهداة الحاج ملا علي الخليلي الرازي وأخيه الحاج ميرزا حسين ومعز الدين سيّدنا المهدي القزويني وميرزا محمد هاشم الخوانساري والعلامة النوري، وأكثر أسانيدهم مذكورة في خاتمة المستدرک للعلامة النوري.
٥. سيّد فقهاء العصر آية الله الحاج آقا حسين الطباطبائي القمي، عن العلمين الهاديين الحاج السيّد مرتضى الكشميري المذكور إسناده في مشيخة شيخنا العلامة الرازي، وعن الحاج ميرزا حسين الخليلي والحاج الشيخ عباس القمي.

٦. الزعيم الكبير آية الله ميرزا محمد حسين النائيني النجفي، عن الشيخ محمد طه نجف، والحاج ميرزا حسين الخليلي.
٧. الحجّة البالغة السيّد عبد الحسين شرف الدين العاملي، عن والده العلامة السيّد يوسف، عن الفقيهين الأعظمين الشيخ محمد حسين الكاظمي والحاج ميرزا حبيب الله الرشتي، وعن ميرزا محمد هاشم الخوانساري وشيخ الشريعة الأصبهاني والسيّد حسن صدر الدين العاملي الكاظمي والعلامة النوري بأسانيدهم، وله الرواية عن خمسة من مشايخ العامة وواحد من علماء الزيدية.
٨. مثال الفقه والتقى الحاج شيخ علي القمي، عن العلامة النوري والحاج الشيخ عباس القمي.
٩. علم الفقه والتقى السيّد محمد علي الشاه عبد العظيمي، عن الفقيه الأورع الشيخ محمد حسين الكاظمي.
١٠. العلامة الحجّة السيّد المصطفى النخجواني، عن المثل الأعلى للفقه والسلوك السيّد المرتضى الكشميري.
١١. العلامة المدقق الشيخ أسد الله الزنجاني، عن الحاج ملا علي الخليلي، وميرزا محمد هاشم الجهار سوقي الخوانساري، والعلامة السيّد علي القزويني، والعالم الورع الحاج السيّد حسين ابن السيّد قريش القزويني، والسيّد محمد الهندي، وعن رجل إلهي لم يذكر بذكر اسمه.
١٢. العلامة الفقيه الحاج شيخ عبد الحسين البغدادي، عن العلمين العيلمين الشيخ محمد طه نجف والسيّد محمد الهندي.
١٣. سيّد الفقهاء السيّد أبو تراب الخوانساري، عن الشيخ محمد حسين الكاظمي والمولى لطف الله المازندراني وآية الله الحاج السيّد حسين الكوهكمري وصاحب الروضات وأخيه ميرزا محمد هاشم والمحقق الشيخ محمد باقر بن الشيخ محمد تقّي الأصفهاني صاحب العاشية والسيّد محمد ابن عم سيّدنا المجيز والشيخ عبد علي الأصفهاني والسيّد محمد علي الخوانساري.
١٤. حجة الإسلام الشيخ محمد باقر نزيل برجند، عن العلامة النوري والحاج

مولى علي الخليلي والمولى لطف الله المازندراني وآية الله الفاضل الإيرواني .

١٥. العلامة الحجة الشيخ أبو محمد رضا ابن الفقيه المفسر العارف الشيخ محمد حسين ابن المحقق الشيخ محمد باقر ابن أستاذ المجتهدين الشيخ محمد تقي صاحب العاشية الأصفهاني ، عن العلامة النوري والسيد حسن صدر الدين العاملي الكاظمي والعلامة السيد محمد القزويني وآية الله شيخ الشريعة الأصبهاني .

١٦. العلامة المؤلف الحاج الشيخ علي أكبر النهاوندي نزيل خراسان ، عن العلامة النوري وشيخ الشريعة الأصبهاني والمحقق الحاج ميرزا حبيب الله الرشتي والعلامة السيد أبي القاسم الإشكوري صاحب العاشيتين على المكاسب والرسائل للإمام الأنصاري .

١٧. العلامة الحاج ميرزا فرج الله التبريزي ، عن الحاج ميرزا حسين الخليلي وآية الله السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي .

١٨. العلامة الفقيه الحاج شيخ عبد الله المامقاني ، عن أبيه آية الله الشيخ محمد حسن المامقاني والعلامة النوري والشيخ علي ابن الشيخ محمد بن خاتمة الفقهاء صاحب الجواهر والشيخ حسن ميرزا الخراساني النجفي .

١٩. العلامة الحجة الزعيم السيد نجم الحسن الرضوي اللكهنوي الهندي ، عن السيد الفقيه الطباطبائي اليزدي والحاج ميرزا حسين الخليلي وسيدنا الزعيم السيد إسماعيل الصدر والشيخ عباس ابن الشيخ حسن آل كاشف الغطاء .

٢٠. العلامة الحجة السيد محمد باقر الرضوي اللكهنوي الهندي ، عن المحقق الرشتي والسيد الطباطبائي اليزدي والحاج ميرزا حسين الخليلي والعلامة النوري والمحقق الخراساني وشيخ الشريعة الأصبهاني وسيد العلماء الحاج ميرزا محمد حسين الشهرستاني الحائري والحاج الشيخ عبد الله المازندراني ، وعن والد سيدنا المعجز السيد أبي الحسن .

٢١. العلامة الحجة السيد أبو الحسن النقوي اللكهنوي الهندي آل المجتهد الكبير السيد دلدار علي ، عن معاصر العلامة الكبير السيد ناصر حسين والعلامة السيد سبط حسين وشيخ الشريعة الأصبهاني والزعيم الخطير السيد آقا حسن الهندي بأسانيدهم .

٢٢. الفقيه الورع الحاج السيّد مرتضى ابن السيّد أحمد ابن السيّد المرتضى الحسيني الميلاني التبريزي الشهير بالحاج السيّد حاج آقا، عن العلامة ميرزا عبد الرحيم الكليري التبريزي، عن الحاج ميرزا حسين الخليلي والسيّد محمد الهندي وشيخ الشريعة الأصهباني والمحقّق الخراساني.

٢٣. العلامة البارع ميرزا علي أكبر التبريزي الخياباني، عن الفقيه الأوحد آية الله الحاج آقا رضا الهمداني والحاج سيّد مرتضى الكشميري والمحقّق الخراساني والحاج الشيخ عبد الله المازندراني والشيخ محمد باقر النهاوندي والشيخ حسن التويسركاني والشيخ إبراهيم اللاهيجي والمحقّق المولى علي النهاوندي.

٢٤. العلامة الحاج ميرزا علي أصغر ملك التبريزي، عن الحاج ميرزا حسين الخليلي والسيّد حسن صدر الدين العاملي الكاظمي والحاج الشيخ عبد الله المازندراني.

٢٥. العالم البارع الحاج السيّد أحمد بن المصطفى بن هاشم المصطفى بن الحسن بن الحسين الموسوي الحائري الأسكوثي التبريزي، عن آية الله ميرزا محمد تقي الشيرازي والمولى محمد علي الخوانساري النجفي والعلامة الحاج الفاضل الخراساني والعلامة الحاج السيّد عباس الشاهرودي الخراساني، وهذه إجازة مدبّجة.

٢٦. العالم الفاضل ميرزا حسن العلياري التبريزي، عن الآيات الباهرات الشيخ محمد طه نجف والفاضل الشراياني وميرزا أبي القاسم الحجّة الطباطبائي الحائري والعلامة ميرزا محمد علي الرشتي وعن والد شيخنا المجيز العلامة الحاج المولى علي المجتهد بأسانيدهم، وهذه أيضاً إجازة مدبّجة.

٢٧. العلامة الحجّة الشيخ مرتضى بن الشيخ عباس بن الشيخ حسن آل كاشف الغطاء، عن أبيه والمحقّق الخراساني والسيّد محمد القزويني.

٢٨. العلامة الحجّة الشيخ هادي بن الشيخ عباس بن الشيخ علي آل كاشف الغطاء، عن أبيه والشيخ محمد طه نجف والحاج آقا رضا الهمداني والعلامة السيّد حسين القزويني، وعن ابن عمّ أبي شيخنا المجيز الشيخ عباس ابن الشيخ حسن.

٢٩. العلامة الحجّة الشيخ محمد حسين ابن الشيخ علي بن الشيخ محمد رضا

ابن الشيخ علي آل كاشف الغطاء، عن الشيخ عباس ابن الشيخ علي و الشيخ عباس
الشيخ حسن ابن عمّ جده الشيخ محمد رضا، و عن العلامة النوري و الفقيه البار
الورع الشيخ علي الخيقاني النجفي بأسانيدهم.

٣٠. العلامة الشيخ حسن اللنكراني، عن الحاج ميرزا حسين الخليلي و السيد أبي
تراب الخوانساري و السيد حسن صدر الدين العاملي الكاظمي و السيد محمد علي
الشاه عبد العظيمي .

٣١. العالم البارع المفضل السيد مهدي الغريفي البحراني النجفي، عن الشيخ
محمد طه نجف و السيد محمد كاظم الطباطبائي و السيد محمد علي الشاه عبد
العظيمي و السيد مصطفى النخجواني و الحاج الشيخ عبد الله المامقاني و السيد عبد الله
البهبهاني الرازي و الشيخ عبد الهادي الهمداني البغدادي و السيد عبد الله الغريفي نزلي
بوشهر و الشيخ علي بن الحسن بن علي بن سليمان البلادي و السيد باقر الهندي
و غيرهم، و هذه إجازة مدبّجة .

٣٢. العلامة الحجّة السيد ميرزا هادي الخراساني الحائري، عن آية الله ميرزا
محمد تقي الشيرازي و السيد محمد علي الشاه عبد العظيمي و الحاج ميرزا فرج الله
التبريزي و الحاج الشيخ عبد الله المامقاني و السيد مصطفى النخجواني و السيد حسن
صدر الدين العاملي و السيد محمد الهمداني النجفي و السيد محمد إبراهيم القزويني
الحائري و شيخ الشريعة الأصهباني و السيد محمد البحراني الحائري و السيد محمد
القاساني و السيد محمد باقر البهبهاني و السيد علي التنكابني و ميرزا محمد علي
الرشتي و العلامة الشيخ آقا بزرگ الرازي و الشيخ فضل الله المازندراني و الشيخ
إسماعيل المحلاتي و الشيخ علي الحلبي النجفي و السيد كاظم البهبهاني الحائري
و الحاج ميرزا علي الشهرستاني الحائري و الشيخ غلام حسين المرندي الحائري
و السيد حسن ابن السيد ميرزا صالح القزويني و السيد مصطفى الكاشاني و السيد
إسماعيل الريزي الأصهباني و إمام الجمعة بنهاوند من أحفاد الوحيد البهبهاني و السيد
يحيى المجموردي .

٣٣. بحّثة العصر الحاضر العلامة الأوحد الشيخ آقا بزرگ الرازي، عن العلامة

النوري والمحقق المولى علي النهاوندي والشيخ طه نجف والحاج السيد مرتضى الكشميري والحاج ميرزا حسين الخليلي والمحقق الخراساني والحاج السيد أحمد الرازي الكربلائي والشيخ محمد صالح بن أحمد بن صالح آل طعان البحراني وميرزا محمد علي الرشتي والشيخ علي الخيقاني والسيد محمد علي الشاة عبد العظيم وشيخ الشريعة الأصبهاني والشيخ موسى بن جعفر الكرمانشاهاني والسيد أبي تراب الخوانساري والشيخ علي بن الشيخ محمد رضا ابن الشيخ علي آل كاشف الغطاء والسيد حسن صدر الدين العاملي الكاظمي والسيد ناصر حسين اللكهنوي الهندي .
٣٤. العلامة الحجّة ميرزا محمد الطهراني نزيل سامراء ، عن الحاج ميرزا حسين الخليلي والسيد أبي تراب الخوانساري .

٣٥. العالم الورع الشيخ عبد الجواد ابن الحاج المولى أبي الحسن المازندراني الحائري ، عن شيخ الطائفة الإمام الأنصاري المرتضى والمحقق العلامة الأردكاني الحائري والفقهاء الأورع الشيخ زين العابدين المازندراني الحائري وآية الله ميرزا محمد تقي الشيرازي الحائري .
٣٦. محدث العصر الحاضر ثقة الإسلام الحاج الشيخ عباس القمي ، عن العلامة النوري وغيره .

٣٧. العلامة السيد محمد إبراهيم القزويني الحائري ، عن أبيه العلامة السيد هاشم والعلامة السيد أحمد الأصفهاني الحائري .

٣٨. العلامة السيد محسن ابن السيد حسين القزويني ، عن عمّه العلامة السيد محمد والمحقق الخراساني جميعاً عن جدّه آية الله سيدنا المهدي ﷺ .

٣٩. العالم الفاضل الشيخ جعفر ابن الشيخ حسن القريشي النجفي ، عن الإمام المجدد الشيرازي والحاج المولى علي الخليلي والسيد مهدي القزويني والسيد حسن صدر الدين الكاظمي والمحقق الخراساني .

٤٠. العالم الفاضل السيد أحمد بن الحسين بن محمد بن الحسين بن عبد الكريم ابن محمد جواد بن عبد الله بن نور الدين الجزائري ، عن جمع أنا أشاركه في الرواية عنهم ، وتفرّد هو بالرواية عن كمال الدين ميرزا آقا الدولت آبادي الملايري النجفي

و العلامة الحجّة السيّد عبد الصمد التستري الجزائري والشيخ محمد بن العظيم بن الرفيح بن الشفيح البروجردي الرازي وثقة الإسلام السيّد محمد المازندراني والعلامة الحجّة الشيخ محمد رضا الدزفولي والشيخ علي بن الشيخ محمد رضا آل كاشف الغطاء والسيّد أبي القاسم بن أحمد بن الحسين بن عبد الكريم الموسوي الجزائري .
 ٤١. السيّد أحمد البهبهاني ، عن أبيه السيّد محمد باقر والفاضل الإيرواني والشيخ زين العابدين المازندراني الحائري والشيخ محمد حسن آل يس الكاظمي وميرزا أبي القاسم الحجّة الطباطبائي الحائري .

هؤلاء أحد وأربعون شيخاً نروي عنهم كتب أصحابنا الإمامية وأحاديثهم في الأصول والفروع وسائر المعارف الإلهية بأسانيدهم المنتهية إلى أرباب العصمة صلوات الله عليهم أجمعين ، ولنا مشايخ آخرون طوينا الكشح عن ذكرهم روماً للاختصار وقد ذكرنا تفاصيل هاتيك الأسانيد في غير واحد من إجازاتنا المفصلة، ولنذكر هاهنا إسناداً واحداً ننهيه إلى معادن العلم ومهابط الوحي تبركاً وتيمناً بالاتصال بهم ، ولتفاصيل أسانيد علمائنا مضافاً تطلب منها كخاتمة مستدرک الوسائل للعلامة النوري ، ولؤلؤة البحرين لصاحب العداق ، والروضة البهية للسيّد الجابلق ، والمجلد الأخير من البحار للعلامة المجلسي ، وكتب الإجازات لشيخنا العلامة ميرزا محمد الرازي نزيل سامراء والإجازة الكبيرة لزميلنا العلامة النقوي .

فقول : حدّثنا شيخنا الوالد رحمته الله ، عن شيخ الطائفة الشيخ محمد طه نجف ، عن مثال الفقه والتقى الحاج المولى علي الخليلي عن الفقيه الشيخ عبد علي الرشتي شارح الشرائع ، عن آية الله بحر العلوم الطباطبائي ، عن شيخه الإمام المجدد الوحيد البهبهاني ، عن أبيه العلامة الأجل المولى محمد أكمل ، عن المدقّق الشرواني ، عن الإمام المجدد العلامة المجلسي ، عن والده التقى ، عن شيخ الإسلام بهاء الملة والدين الحارثي العاملي ، عن والده العلامة الحسين بن عبد الصمد ، عن شيخنا الإمام زين الملة والدين الشهيد الثاني ، عن الشيخ علي بن عبد العال الميسي ، عن الشيخ الإمام المجدد المحقّق الكركي ، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري ، عن الفقيه العارف الزاهد أحمد بن فهد الحلّي ، عن العلامة الفاضل المقداد السيوري ، عن شمس الفقهاء الشهيد الأول ، عن

فخر الدين أبي طالب محمد، عن أبيه الإمام آية الله العلامة الحلبي، عن خاله الإمام المحقق الحلبي، عن السيد فخار بن معد الحسيني، عن الفقيه محمد بن إدريس الحلبي، عن المفيد الثاني أبي علي الحسن، عن أبيه الإمام شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي، عن شيخ الأمة المفيد أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان، عن شيخه الفقيه الأجل أبي القاسم ابن قولويه صاحب الكامل، عن الشيخ الإمام ثقة الإسلام أبي جعفر محمد ابن يعقوب الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد ابن خالد، عن أبي البخترى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن العلماء ورثة الأنبياء، وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً، وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه، فإن فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغافلين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين، انتهى.

ليس المراد أنهم لا يورثون ما بأيديهم كما يحسبه الذين في قلوبهم زيغ، بل أنهم بما هم عيه من الزهد والإعراض عن الدنيا وحطامها وزبارجها، وبما هم عليه من مقام التعليم والإرشاد بالأقوال والأعمال لا يخلّفون مალأً ولا يبقون ما بأيديهم لما بعدهم إيثار له على الإنفاق في سبيله سبحانه حتى يرثهم الوارث، وهذا لا ينافي إراثهم الطائف التي بأيديهم من ضروريات الحياة من مساكن وملابس ومراكب إلى أضرابها، أو ما أفاء الله عليهم من منافع ونحل حسب المصالح الوقتية، أو ما أتاحت لبعضهم من ثروة طائلة؛ كيف وآيات الموارث مطلقة ولا مقيد لها، ولو وجد هناك مقيد من سنة فأصر به أن يضرب عرض الحائط لمخالفته القرآن، ففيه نص بإراث يحيى وسليمان.

فالخلاصة من مفاد الحديث أن الأنبياء بلحاظ ما تحلّوا به من السفارة الإلهية لا يناسبهم إلا أن يؤثر عنهم العلوم والمعارف الإلهية والأخلاق الفاضلة والاجتماعيات الصحيحة والمدنيات الناجعة والحضارة الراقية والإصلاحات المهدّبة، لا المال التي يتكالب عليه أبناء الدنيا وإن ملكوه عفواً في بعض الأحيان لمصالح تقتضيها الظروف عائدة إلى شيء مما ذكر، فليس في الحديث أي دلالة على ما اختلقوه من إفك في موارث الأنبياء خلافاً منهم لله ولرسوله صلى الله عليه وآله.

وإلى المولى سبحانه نبتهل في أن يجعلنا من مصاديق هذا الحديث الشريف ومن الآخذين بحجزة صاحب الرسالة ﷺ والأئمة الأئمة من عترته دون غيرهم بالأخذ بما يؤثر عنهم والعمل به بمحمد وآله أجمعين صلى الله عليه وعليهم .

وقوله ﷺ: « فانظروا علمكم هذا.. » إلماع إلى تحزري المصادر الوثيقة في أخذ علوم النبوة وأحاديثها المشار إليها بقوله هذا، وهو الذي يناسبه التعليل بقوله ﷺ: « فإن.. »، وليست هي إلا أئمة أهل البيت ﷺ، فليحذر المؤمن عن الركون إلى من عداهم فيهلك هلك من أضلته النزعات الأهوائية .

هذا؛ ولسيدنا المستجيز أن يروي عن عني عن مشايخ هؤلاء بأسانيدهم جميع كتب الشيعة وأحاديثهم الموثوق بها، مع ملازمة التقوى والتثبت في النقل، والتبصر في الرواية، والتحفظ على المتون والأسانيد، والتجنب عن السفاسف وورطات المتوسعين مما يشوه الحقائق الراهنة ويمس كرامة المذهب . وقد أجزت له بذلك كله، وأسأل الله له وولي التوفيق، والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين، الأحقر محمد علي الغروي الأوردبادي سنة ١٣٥٨ هجري .

الخاتم: محمد علي

[٧]

صورة إجازة العلامة الشيخ محمدرضا الطبسي الخراساني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أوحى إلى عبده ما أوحى، والصلاة والسلام على من دنى فندلتي فكان قاب قوسين أو أدنى، وعلى خلفائه خير الوري، وأوصيائه حملة علم العلي الأعلى، وعلى مرّوجي شريعته الغراء والملة البيضاء الذي رفع إسناد العلماء فعرجوا به إلى رتبة الأوصياء والأنبياء، وفضل مدادهم على دماء الشهداء الذين كانوا رواة وحيه وأمناء أمره ونهيه، الذين حفظوا ما استودعوه من أحاديث أهل العصمة، وأدوا إلى الخلف مواريث الأئمة، وصابوا متون الروايات عن التحريف بالعرض والمقابلة، وأسانيد الأحاديث عن الانقطاع بالقراءة والمناولة .

وبعد: فإن من جملة من أحبّ الدخول في عداد الرواة عن الأئمة الطاهرين

ورغب اتّصاله بأسانيد أسلافنا الماضين ومشايخنا الصالحين نتيجة الفقهاء والمجاهدين وقدوة المحصلين وزين المشتغلين « السيد محمد كاظم نجل السيد العالم والنحرير الكامل الممجد الأغا حاج سيّد أحمد الجزائري » أيده الله وأبقاه وبلغه غاية ما يتمناه، فاستجاز هذا العبد الفاني « محمد رضا بن المرحوم عباس علي الطبسي الخراساني » نزيل النجف الأشرف، فأطعت مسئوله فاستخرت الله جلّ شأنه، فأجزت له - دام توفيقاته - أن يروي عني جميع ما صحّت لي طرقة وجزا لي روايته عن مشايخي الثقات بحقّ روايتي عنهم، وحيث إنّ لهذا العبد طرقاً كثيرة ربّما تربوا إلى أربعين فنشير إلى بعضها اقتداءً واقتفاءً بأساتيدنا الصالحين، فأول من أجازني وألحقني باتصال الأسانيد:

١. سمينا المكرّم العلامة الكبير الشيخ آغا محمد رضا الأصفهاني آل العلامة الأصولي الشيخ محمد تقي الأصفهاني صاحب العاشية نور ضريحه، عن عدة من مشايخه منهم: العلامة الشهير الشيخ فتح الله المعروف بشيخ الشريعة الأصفهاني والعلامة المحدث النوري - نور الله مرقده - والعالم المحقّق الحاج شيخ باقر البهاري الهمداني، عن المولى حسين قلي الهمداني، عن العلامة الأنصاري، وعن جماعة أخرى.

٢. وعن سيّدنا الأعلّم فقيه أهل البيت مفتي الشيعة على الإطلاق وآية الله في الآفاق رئيس الفرقة الاثني عشر ومجدّد المذهب في وسط القرن الرابع عشر السيّد الإمام الممتحن أستاذنا الأعظم الأفقه الورع^١ السيّد أبو الحسن الموسوي الأصبهاني متّع الله وجميع المسلمين بطول بقائه الذي هو اليوم حامي حوزة الإسلام وغوث المسلمين والقائم بحوائج أهل العلم والمشتغلين الذي هو اليوم في شرق الأرض وغربها جامع لشمل كلمة الشيعة وناهض في جميع الأقطار لإحياء الشرع والشريعة وأصبح الإسلام واليوم هو زعيمه الفريد وحاميه الوحيد، فكم من أبنية سيّدت بحضرتة من بناء المساجد والموكب العزائيّة مما يحتاجون إليها الناس من العوام

١. في خ م: الأورع.

والخواص ، والحاصل خدماته بالإسلام وأهله مما لا يمكن بيانه ولا يخفى على أحد أعيانه. اللهم أدم ظلّه وأطل عمره بحقّ محمد وآله الطاهرين ، عن السيّد العلامة الحجّة صاحب تأليفات النافعة أبي محمد السيّد حسن بن العلامة السيّد هادي الكاظمي والشيخ العلامة الحجّة الشيخ الشريعة المتقدّم ذكره .

٣. وعن أستاذنا العلامة آية الله الحاج شيخ عبد الكريم اليزدي ، عن المحدث النوري .

٤. وعن الشيخ العالم الأصولي الشيخ آغا ميرزا محمد القمي ، عن العلامة الحاج محمد حسن آل كبة البغدادي ، عن آية الله الرازي الخليلي .

٥. وعن المحدث الخبير والنقاد البصير التقيّ النقيّ خاتمة المحدثين في عصرنا الثقة الأمين الحاج شيخ عباس القمي نور مرقدّه ، عن أستاذه العلامة النوري ، عن الشيخ الإمام الأنصاري ، عن العلامة النراقي ، عن السيّد العلامة بحر العلوم ، عن الأستاذ الأكبر المحقق البهبهاني ، عن أبيه ، عن العلامة المجلسي .

٦. وعن العلامة الورع الشيخ هادي بن العلامة الشيخ عباس بن العلامة الشيخ علي بن الأستاذ الأكبر الشيخ جعفر صاحب كشف الغطاء النجفي .

٧. وعن العلامة الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء ، عن العلامة النوري والشيخ العلامة الميرزا الخليلي الرازي وغيرهما .

٨. وعن الشيخ المتتبع المتصلّع الشيخ ميرزا محمد الطهراني ، عن السيّد العلامة آية الله الشيرازي ، وعن المحدث النوري ، والشيخ العلامة المفسّر المولى فتح علي السلطان آبادي ، والشيخ العلامة الرازي المتقدّم ، والفقيه السيّد العلامة الرجالي السيّد أبي تراب الخوانساري .

٩. وعن سيّدنا العلامة الحجّة الباري^١ أبي محمد السيّد حسن بن السيّد هادي الكاظمي ، ومقاماته لا يخفى على أحد وفي عصرنا غالب الإجازات تنتهي إليه نور الله مرقدّه الشريف .

١٠. وعن السيد العلامة السيد نجم الدين الحسن الهندي اللكهنوي، عن العلامة الطباطبائي السيد محمد كاظم، والعالم الشيخ الفقيه الشيخ عباس صاحب أنوار الفقاهة، والآية العلامة الحجّة السيد إسماعيل الصدر الموسوي الأصفهاني، والآية الشيخ العلامة الحسن المامقاني، وعن جماعة أخرى من علماء الهند كالسيد مفتي محمد عباس آل العلامة السيد الجزائري وغيرهم.

١١. وعن السيد العلامة السيد ناصر حسين، عن والده العلامة السيد حامد حسين صاحب عبقات الاثار، وعن السيد سبط الحسين، عن السيد العلامة آية الله الشيرازي، وعن السيد العلامة السيد ميرزا محمد حسين الشهرستاني، والشيخ الفقيه زين العابدين المازندراني، وعن أستاذه آية الله العلامة الخراساني، وعن العلامة الشريعة الأصفهاني، والعاملان المحققان الشيخ محمد حسين الحائري والشيخ عبد الله المازندراني، وعن آية الباري السيد حسن بن العلامة السيد هادي الكاظمي، وعن آية الله الكبرى العلامة السيد أبي الحسن الموسوي الأصفهاني أدام الله ظلّه العالي، والشيخ العلامة الشيخ علي الگونابادي.

١٢. وعن شيخنا العلامة البحّثة الشيخ عبد الحسين الرشتي، عن أستاذه آية الله الخراساني، والفقيه العلامة الشيخ الشريعة الأصفهاني، وعن العلامة الشيخ عبد الله المازندراني، وعن السيد العلامة السيد أبي تراب الخوانساري.

١٣. وعن السيد العالم السيد أحمد الخوانساري نزيل خوانسار بتوسط ولده المصفي المعاصر السيد مصطفى نزيل قم، عن آية الله في الأرضين أستاذ الفقهاء والمجتهدين السيد أبي الحسن الموسوي الأصفهاني أدام الله ظلّه، وعن آية الله النائيني، عن الشيخ العلامة شيخنا الحاج شيخ علي بن إبراهيم القمي، عن المحدث النوري، وعن العالم الورع الآغا ميرزا حسن بن الميرزا إبراهيم الأصفهاني، والعلامة الشيخ الشريعة الأصفهاني.

١٤. وعن الشيخ الكبير شيخ الفقهاء الشيخ أسد الله الزنجاني نور مرقده، عن

جماعة منهم: السيّد العلامة السيّد علي القزويني صاحب التعليقة على معالم الأصول، والفقيه السيّد العلامة السيّد حسين الشهير بحاجي سيد درويش،^١ وعن آية الله الميرزا الشيرازي، والعالم العلامة الحاج ملا علي المعروف بحاجي ميرزا خليل، والفقيه العلامة السيّد محمد الهندي، والمحقّق السيّد العلامة الحاج ميرزا محمد هاشم الخوانساري.

١٥. وعن أستاذنا العلامة في المعقول الميرزا محمد علي الشاه آبادي.

١٦. وعن الشيخ الورع الفقيه الحاج شيخ علي بن إبراهيم القمي دام بقاءه، عن أستاذه المحدث النوري رحمته الله، وعن شيخ المحدثين الحاج شيخ عباس القمي نور مرقدته. ١٧. وعن الشيخ المحدث المؤلف الجليل العلامة الحاج شيخ علي أكبر النهاوندي نزيل مشهد الرضا - عليه آلاف التحية والثناء - عن جماعة منهم: الثقة المحدث النوري، وعن آية الله القزويني، والعلامة شيخ الفقهاء الرازي، والعلامة الحاج ميرزا محمد هاشم الجهارسوقي، وعن مثال الفقه والتقى الحاج ملا علي الخليلي، والمحقّق العلامة الحاج ميرزا حبيب الله الرشتي، والمدقق السيّد العلامة السيّد أبي القاسم الإشكوري، وشيخنا العلامة الشريعة الأصفهاني.

١٨. وعن العلامة المحدث الحاج شيخ محمد باقر البرجندي الجازاري، عن جماعة منهم: الشيخ الفقيه المولى فتح الله المازندراني، والمحقّق العلامة الإيرواني، وشيخنا المحدث النوري، والمولى العلامة المولى علي بن الحاج ميرزا الخليلي، وغيرهم.

١٩. وعن شيخنا المتتبع المتصلّع البحّثة الشيخ محسن الرازي المشهور بشيخ آغا بزرگ صاحب الذريعة في تصانيف الشيعة من عدّة من الأعلام منهم المحدث النوري، وعن الشيخ الفقيه الشيخ محمد طه نجف التبريزي، وعن العلامة الحاج سيّد مرتضى الكشميري، والمدقق العلامة المؤسس صاحب تشريح الأصول الآخوند ملا علي النهاوندي، والشيخ العلامة الحاج ميرزا حسين بن الحاج ميرزا خليل الرازي،

والمولى السيد العلامة السيد حسن بن السيد هادي الكاظمي، وشيخنا العلامة الشريعة الأصفهاني، والمحقق السيد العلامة الحاج سيد محمد علي الشاه عبد العظمي، والفقير الورع الشيخ العلامة الرجالي الشيخ علي بن الحسين الخيقياني، والعلامة الشيخ الفقيه الميرزا محمد علي الرشتي رحمته الله، وآية الله المؤسس العلامة الخراساني نور الله مرقد، والسيد الفقيه السيد أبو تراب الخوانساري وغيرهم.

٢٠. وعن السيد العلامة الفقيه السيد محسن الأمين نزيل الشقراء صاحب التأليفات الممتعة النافعة في كل فن منها أعيان الشيعة، عن عدة من الجهابذة منهم: الفقيه الورع الشيخ محمد طه نجف طاب ثراه، والسيد الفقيه السيد محمد الهندي رحمته الله، والسيد الجليل السيد محمد بن السيد محمد تقى، عن عمه السيد علي صاحب البرهان القاطع.

٢١. وعن الشيخ الفقيه الشيخ محمد علي القمي.

٢٢. وعن السيد العالم العلامة الحاج سيد فخر الدين القمي المعروف بشيخ الإسلام.

٢٣. وعن الشيخ العلامة الشيخ علي أكبر الخوانساري، عن العلامة الحاج ميرزا حسين الكبير السبزواري، عن مرتضى الإمام الأنصاري.

٢٤. وعن السيد العلامة السيد ميرزا هادي الخراساني، عن عدة كثيرة من الأعلام مثل التقى المتقى آية الله الشيرازي، والشريعة الأصفهاني، والآغا ميرزا محمد علي الرشتي، والسيد العلامة السيد آقا القزويني، والعالم الحاج محمد حسن كبة رحمته الله، والعلامة الشيخ علي آل كاشف الغطاء، والسيد العلامة السيد محمد علي الشاه عبد العظمي، والسيد محمد القزويني، والسيد محمد باقر البهبهاني، والميرزا فرج الله، والسيد علي التنكابني، والسيد محمد القاساني، والشيخ فضل الله المازندراني، والشيخ إسماعيل المحلاتي، والشيخ علي الحلبي، والسيد مصطفى النخجواني، والسيد مصطفى القاساني، والسيد إسماعيل الريزي وجماعة أخرى ممن يطول

بذكرهم .

٢٥. وعن السيد العلامة الفقيه البحّثة السيد عبد الحسين الموسوي المعروف بشرف الدين أدام الله بقاءه ، عن عدة من الأعلام منهم : السيد العلامة آية الباري السيد حسن بن السيد هادي الكاظمي نور الله مرقداه ، والسيد العلامة الميرزا محمد هاشم الأصفهاني ، والمحدّث النوري ، والشريعة الأصفهاني ، ولنا من جنابه طرقاتاً إلى كتب أهل السنّة عامة وإلى كتب الزيدية خاصة ولا نحتاج الآن بذكرها .

٢٦. وعن السيد العلامة الفقيه السيد عبد الصاحب الحلو النجفي ، عن الشيخ الأوحد الشيخ محمد طه نجف ، وعن السيد العلامة السيد عدنان ، وعن الشيخ الفقيه الشيخ موسى خنفر .

٢٧. وعن العلامة الشيخ علي الشاهرودي ، عن آية الله الخراساني .

٢٨. وعن العلامة الفقيه الشيخ محمد كاظم الشيرازي ، عن أستاذه التقي المتقي نور ضريحه .

٢٩. وعن السيد العالم الحاج سيد أحمد الخوانساري .

٣٠. وعن السيد العالم العلامة السيد محمد التبريزي ، عن عدة منهم : آية الله في العالمين السيد أبو الحسن الأصفهاني ، والعلامة الميرزا محمد حسين النائيني ، وأستاذنا الأعظم الشيخ ضياء الدين العراقي .

٣١. وعن الشيخ العلامة الفقيه الشيخ حسن اللنكراني ، عن السيد الحجّة أبي محمد السيد حسن [بن] السيد هادي الكاظمي نور مرقداه ، وعن السيد العلامة السيد محمد علي الشاه عبد العظيمي نور مرقداه .

٣٢. وعن أستاذنا الأعظم المحقق الأصولي العلامة الشيخ ضياء الدين العراقي .

٣٣. وعن الشيخ المعمر ملحق الأحفاد بالأجداد الشيخ الفقيه الشيخ عبد الجواد المازندراني الحائري في الحائر الحسيني بعد فريضة الصبح ممّا يلي الرأس الشريف ، عن الشيخ الإمام المرتضى الأنصاري والمولى أحمد النراقي ، عن العلامة السيد بحر

العلوم، عن السيد حسين القزويني، عن السعيد الشهيد السيد نصر الله الحائري، عن المحقق المجلسي - أعلى الله مقامه - بإسناده المتصل إلى شيخنا العلامة الصدوق في الأمالي، عن محمد بن علي، عن علي بن محمد أبي القاسم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمر العدني، عن أبي العباس بن حمزة، عن أحمد بن سوار، عن عبيد الله بن عاصم، عن سلمة بن وردان، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: المؤمن إذا مات وترك ورقة واحدة عليها علم تكون تلك الورقة يوم القيامة ستراً فيما بينه وبين النار، وأعطاه الله بكل حرف مكتوب عليها مدينة أوسع من الدنيا سبع مرات، وما من مؤمن يقف ساعة عند العالم إلا ناداه ربه عز وجل: جلست إلى حبيبي، وعزتي وجلالي لأسكتك الجنة معه ولا أبالي، فلنكتف بهذا المقدار.

ولنا طرق عديدة من جماعة من أهل العصر طويونا عنها كشحاً خوفاً للتطويل، فأجزت له - دام توفيقاته - أن يروي عني جميع ما صح لي روايته وسأغت لي إجازته، بهذه الطرق الكثيره وغيرها مما ذكرناها في رسالة مستقلة المسماة بالأعلام الظاهرة في مشايخ إجازة الأخبار عن الأئمة الطاهرة مؤلفات أصحابنا الإمامية من التفسير والفقه والأصول وكتب الأدعية لا سيما ما يدور عليها فقه آل الرسول كجوامع الأربع لمحمد بن الثالث المتقدمين وهي الكافي الشريف والفقيه والتهذيبين، وجوامع الكبار الآخر لمحمد بن الثالث المتأخرين وهي البحار والوسائل والوافي.

وأوصيه بما أوصاني به مشايخي الثقات الصالحين من سلوك جادة التقوى فإن فيه صلاح الدارين وفلاح النشأتين، والسعي في قضاء حوائج إخواننا المؤمنين، وأن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابة كما أنني لا أنساه إن شاء الله.

كتبه بيمينه الوازره العبد الذليل الحقير الفاني «ابن المرحوم عباس علي الطبسي الخراساني محمد رضا» في ٢٩ شهر محرم الحرام سنة ١٣٦٠ هجري نزيل النجف الأشرف - على ساكنها ألف آلاف الهدية والتحف - وأنا الأحقر محمد رضا الطبسي الخراساني.

[٨]

صورت إجازة آقا شيخ آغا بزرك تهراني وعالم زاهد حاج شيخ علي بن

ابراهيم قمى - نور الله مرقدهما الشريفيين - ساكنان نجف اشرف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يجيز ولا يجاز، والحكيم الذي يعوذ ولا يعاذ، والكريم الذي آحاد نعمائه العالية متواترة على بريته كتواتر أحاديث إكرامه، والصلاة والسلام على محمد صلى الله عليه وآله الأجداد، وعلى آله الطاهرين من الأرجاس والأرجاز.

وبعد: فيقول الحقيير الجاني الأسير الفاني «محمد محسن المشهور بأغا بزرك الطهراني»: إن السيد الشاب الجليل قدوة المشتغلين النبيل «السيد محمد كاظم نجل السيد العالم الحاج سيد أحمد آل العلامة السيد نعمة الله الجزائري» أحب الدخول في سلسلة الرواة عن الأئمة الهداة، فاستخرت الله وأجزت له - دام توفيقاته - أن يروي عني ما صححت لي روايته وسأغت لي إجازته عن مشايخي العظام وأمناء الله على الحلال والحرام، وهم كثيرون نكتفي بذكر بعضهم تأسيماً بالسلف الثقات الصالحين.

فمنهم المحدث الخبير والنقاد البصير العلامة النوري صاحب المستدرك بطرقه، ومنهم الشيخ الفقيه الورع الشيخ محمد طه نجف، ومنهم سيدنا العلامة الشريف الحاج سيد مرتضى الكشميري، ومنهم شيخنا العلامة الأصولي الآخوند المولى علي النهاوندي صاحب تشريح الأصول، ومنهم شيخنا الفقيه الأصولي الرجالي الشيخ فتح الله النمازي المعروف بشيخ الشريعة الأصفهاني، ومنهم شيخنا العلامة المحقق آية الله الخراساني نور ضريحه، ومنهم شيخنا الفقيه الميرزا محمد علي الرشتي وغيرهم ممن يطول المقال بذكرهم مع تشويش البال وكثرة الاشتغال. ولنكتف بذكر هذه العدة من الأعلام الزهر المنتجبين من نقباء البشر في هذا القرن الرابع عشر من هجرة سيد البشر وآله الأئمة الاثنى عشر عليهم صلوات الله الملك الأكبر.

فليرو السيد المعظم عن هؤلاء مؤلفات الإمامية ومسانيدهم المعتمدة المعتمدة كجوامع الكبار من البعد والكتب الأربعة المعروفة وسائر كتب الأخبار مراعيأ في

الرواية سلوك الاحتياط وملازماً للتقوى ومجانباً للهوى، والرجاء من جنبه أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابة.

وقد وقع الفراغ من كتابة هذه الإجازة في الليلة الرابعة والعشرين من صفر الخير سنة ستين وثلاثمئة بعد ألف من الهجرة النبوية، حرّره بيدي الجانية الفانية، وأنا الجاني آغا بزرگ الطهراني، والأحقر علي بن إبراهيم القمي.

[٩]

إجازة علامه آقاي حاج شيخ علي أكبر نهاوندي نور الله مرقدہ الشريف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أسلكننا سبيل الهدى، ووقفنا للسير بين طريق الصواب والخطاء، والصلاة والسلام على محمد المصطفى وأهل بيته وعترته مصابيح الدجى.

أما بعد: فقد طلب مني السيد الجليل الفاضل سلاله العلماء الأعظم «السيد محمد كاظم نجل السيد الأجلّ الأجدد الحاج سيد أحمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد بن أحمد بن محمد بن طيّب بن محمد بن نور الدين بن السيد العلامة السيد نعمة الله الموسوي الجزائري» بأقواه الله تعالى ووقفه لمرضاته، إجازة رواية ما صحّ لي روايته من الأحاديث المروية عن النبي والأئمة المعصومين التي جمعها أصحابنا - رضوان الله عليهم - من الكتب المعتمدة والطرق المعروفة.

وأجزت له رواية ما رويتها من ذلك لا سيما عن المحدث الخبير مولانا الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي نور الله مرقدہ، عن العلامة الأنصاري بطرقه المذكورة في خاتمة مستدرک الوسائل، لا سيما الأصول الأربعة التهذيب والاستبصار وكتاب الكافي ومن لا يحضره الفقيه.

وكذلك أجزت له رواية ما ألفه وصنّفه هذا الضعيف في ما يتعلّق بالأخبار وغيرها، فليرو عني جميع ذلك محتاطاً مراعيّاً للشرائط المحفوظة في الأصول، والمرجو أن يذكرني في صالح دعواته ويخطرني بالبال في بعض خلواته.

وكتب هذه الكلمات بيده الجانية «علي أكبر بن حسين النهاوندي» على طريق الاستعجال في وقت تشرف سيدنا المستجيز بزيارة القبة الحضره الرضوية - على

ساكنيها آلاف الصلاة والسلام والتحية - في يوم الثامن والعشرين من شهر رجب المرجب سنة ۱۳۶۲ سنة ألف وثلاثمئة واثنين وستين من الهجرة النبوية على هاجرهما آلاف الصلاة والسلام والتحية، وأنا الأحقر علي أكبر النهاوندي .

محلّ الخاتم: هو العلي الأكبر

این بود اجازات حقیر، و چون حالات خود را در زندگی نامه و خودشناسی مفصلاً نوشته‌ام، لذا با ذکر تألیفات خود، این مختصر را خاتمه می‌دهم و از خواننده بپوزش می‌طلبم .

کتاب‌های حقیر به شرح زیر است :

۱. ترجمه هدایه نحو، فارسی .
۲. أنوار الكلام في ما رأيناه في هذا المقام، عربی .
۳. زندگی نامه، کشکول، فارسی .
۴. خودشناسی، کشکول، فارسی .
۵. کلید نجات، خواص آیات و سوره‌های قرآن، فارسی .
۶. در بهشت، تفسیر بعضی آیات قرآن، فارسی .
۷. باغ امید، چهل حدیث، فارسی .
۸. نزّه الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أئمة الأطهار .
۹. گلزار احمد .

کُتِبَ فوق الذكر بجز ترجمه هدایه در کتاب‌خانه آستان قدس رضوی می‌باشند . به همین جا شرح حالات خود را به پایان می‌رسانم در تاریخ روز چهارشنبه هشتم اردیبهشت ماه سال یک هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) شمسی ، مطابق دوم ربیع الأول سال یک هزار و سیصد و نود و یک (۱۳۹۱) هجری ، در شهر تهران با کمال عجله، و چنانچه اشتباهی رخ داده از خواننده امید غفور دارم، و أنا الأحقر المذنب المنزوی « محمد کاظم بن أحمد بن محمد جعفر الجزائري الموسوي » غفر الله له ولو لديه بمحمد وآله الطاهرين - صلوات عليهم أجمعين - حامداً مصلياً مستغفراً، وإني وقعت في زمان صار الجهل فيه مشهوراً، وعلم الدين كأن لم يكن شيئاً مذكوراً، لا إله إلا الله .

أنوار (هدية) الكلام في ما رأيناه في هذا المقام

سید محمد کاظم بن احمد جزائری (قرن ۱۴ ق)

تحقق: سید جعفر حسینی اشکوری

درآمد

مؤلف

نام کامل وی «سید محمد کاظم بن احمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد جزائری شوشتری» است. شرح حال وی در مقدمه رساله قبلی ذکر گردید.

أنوار الكلام

مؤلف، دو رساله در شرح حال عالمان نوشته است، بدین مشخصات:

۱. نخبة البشر في أحوال علماء القرن الرابع عشر.

در این رساله مؤلف بنا داشته است احوال علمای قرن چهاردهم را درج نماید، ولی تنها شرح حال ۲۴ شخصیت را آورده است. این رساله را مؤلف در سال ۱۳۵۹ ق تألیف نموده و نسخه اصل آن در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی به شماره ۱۰۱۰۹ نگهداری می شود.^۱ و از روی همین نسخه توسط محقق گرامی جناب آقای حسین متقی تصحیح، و در سالنامه میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است.^۲

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۲۶، ص ۷۷.

۲. میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر نهم، ص ۲۷۵ - ۲۹۰.

۲. رساله دیگری که مؤلف، آن را در شرح حال عالمانی که در نجف ملاقات نموده، نوشته است. او ابتدا نام آن را «هدیه الکلام فی من رأیناه فی هذا المقام» نهاده، ولی بعداً در آن تجدید نظر نموده و نام آن را *أنوار الکلام فی ما رأیناه فی هذا المقام* گذارده است. این رساله شامل شرح حال ۲۳ شخصیت است.

بین کتاب اول (نخبة البشر) و رساله دوم (أنوار الکلام) نسبت عموم و خصوص من وجه وجود دارد؛ بدین معنی که هفده شرح حال در هر دو مشترک است، ولی شش شرح حال در *أنوار الکلام* وجود دارد که در *نخبة البشر* نیست و هفت شرح حال دیگر در *نخبة البشر* وجود دارد که در *أنوار الکلام* نیست. بدین تفصیل:

شرح حال‌های مشترک در هر دو رساله

۱. میرزا ابو الحسن بن عبد الحسین مشکینی؛
۲. سید ابو الحسن موسوی اصفهانی؛
۳. سید آقا احمد بن حسین موسوی جزایری تستری؛
۴. حاج سید احمد بن محمد جعفر موسوی جزایری؛
۵. حاج شیخ محمد تقی طهرانی؛
۶. حاج سید محمد جعفر بن عبد الصمد موسوی جزایری؛
۷. شیخ محمد جعفر یزدی؛
۸. حاج آقا سید حسین بن محمود قمی طباطبایی؛
۹. حاج شیخ محمد حسین بن محمد حسن معین التجار اصفهانی؛
۱۰. حاج شیخ عباس بن محمدرضا قمی؛
۱۱. حاج شیخ علی بن ابراهیم قمی؛
۱۲. شیخ مرتضی بن عباس بهبهانی؛
۱۳. سید محمود بن سلطان علی خان حسینی مرعشی؛

١٤. ميرزا محمد علي بن ابو القاسم اردوبادي؛
 ١٥. شيخ مرتضى طالقاني؛
 ١٦. سيّد نعمة الله بن محمد جعفر موسوي جزايري؛
 ١٧. سيّد نور الدين بن محمد جعفر موسوي جزايري.

شرح حال‌های مختص به أنوار الكلام

١٨. سيّد ابو القاسم خويي؛
 ١٩. باقر بن حسين بن محمود قمى طباطبائي؛
 ٢٠. سيّد تقى بن احمد طالقاني؛
 ٢١. ميرزا محمد حسين ناييني؛
 ٢٢. حاج سيّد علي بن محمد كاظم يزدي طباطبائي؛
 ٢٣. سيّد هدايت الله جزايري.

شرح حال‌های مختص به نخبه البشر

٢٤. سيّد احمد بن سيد محمد موسوي جزايري؛
 ٢٥. باقر تستري؛
 ٢٦. عبد الجواد مازندراني؛
 ٢٧. عبد الصمد تستري؛
 ٢٨. ميرزا محمد طهراني؛
 ٢٩. علي اكبر خوانساري؛
 ٣٠. ميرزا هادي خراساني؛

نسخه‌های «أنوار الكلام»

از اين رساله تاکنون سه نسخه شناسايي گرديده که هر سه به خط مؤلف و به منزله سه تحرير است، با اين تفصيل:

١. نسخه کتابخانه مرکز احياء ميراث اسلامي به شماره ١٦٨، که

مؤلف تألیف آن را در ۱۶ رمضان ۱۳۵۸ به پایان رسانده است.^۱
در آغاز این نسخه تقریظی از میرزا محمدعلی اردوبادی تحریر شده
است. متن تقریظ وی چنین است:

«بسم الله خیر الأسماء

له الحمد والمجد والكبرياء، وصلى الله على سيدنا خاتم الأنبياء وآله
الأئمة الأئمة.

وبعد: فإن سيدنا المؤلف لا يزال ملاماً بمواضيع شريفة هي ربي
الصادي وبهجة النادي، شنشنة سلفه الأعظم الذين أفادوا فأجادوا،
وملئوا الدهر صحائف كريمة وكتباً قيّمة، ونشروا العلم على أديم
الأرض نجومأ وبدوراً نشئت السماء بدرأ ديبها وأقمارها، وثبوا في
جو العالم عرفاً كريماً للفضائل تهبّ به الصبا.

ولقد حدا شرف المنبت و طهارة الجذوم سيدنا المؤلف إلى أن يكون
له أسوة بسلفه الطاهر، وأن يكونوا قدوة له في تحزي الفضائل، فكان
هذا المعجم الصغير من نماذج تلك النزعة الشريفة (والمرء مخبوء
تحت لسانه لا طيلسانه)، والأمل وطيد بأنه في مسيره الحثيث إلى
التقدم سوف يدرك شأواً منيعاً و ذروة رفيعاً من العبقريّة والنبوغ إن
شاء الله تعالى، والحمد لله بدءاً وعوداً. الأحقر محمد علي الغروي
الأردوبادي».

با مهر بیضوی، با سجع «محمد علی».

۲. نسخه کتابخانه مسجد اعظم قم به شماره ۲۹۱. مؤلف تحریر و
تنظیم این نسخه را در شهر قم در ۱۱ ذی قعدة ۱۳۸۴ ق، به پایان
رسانده است. مؤلف پس از پایان کتاب، اجازات خود را نیز اضافه
نموده که همان رساله قبلی - نزهة الانظار في مشايخ الاجازة إلى الأئمة

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۸.

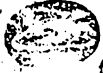
۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، ص ۴۳۹.

الاطهار عليه السلام - است که پیش از این رساله درج شده است .
 ٣. نسخه کتابخانه مرحوم شرف الدین در شوشتر، که عکس آن در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ٣٠٦٠ محفوظ است. این نسخه را مؤلف در سال ١٣٩١ ق برابر با سال ١٣٥٠ ش در تهران تحریر نموده است. در این نسخه مؤلف نام کتاب را به أنوار الكلام في ما رأيناه في هذا المقام تغییر داده و اجازاتش را مستقلاً در رساله ای با نام نزهة الأنظار، و قبل از أنوار الكلام تحریر نموده است.
 میرزا محمد جزایری (عمو زاده مؤلف و متوفای ١٣٨٥ ش در تهران) بر رساله أنوار الكلام تعلیقات سودمندی نگاشته که نام آن را مرآة الأثم في حاشية أنوار الكلام في من رأيناه في هذا المقام نامیده است. این تعلیقات در هر دو نسخه کتاب موجود است.
 تحقیق حاضر بر اساس دو نسخه مذکور سامان یافته و در پاورقی نیز تعلیقات میرزا محمد جزایری، درج شده است.
 والحمد لله أولاً و آخراً.

(۳) صورتی نظر فی نسخہ الازدر

بسم الله خير الاسماء

له الحمد والبر والكرامه وصلاحه على سيدنا محمد الانبياء واله
 الائمة الامناء وبعد فان سيدنا المولف لا يزال قائما بواجب شرفه
 حتى ياتي له صدره وبهجة الناصح ششنة سلفه الا عاظم الذم
 افاد وانما جادوا وطلخوا الاقر صحائف كريمة وكتباً قيمة ونشر العلم
 على اديم الارض يوما ويديرا افنت السماء يد اقرها وافر جها
 وتواؤم حوال العالم عرفنا كرام الفضايل ترتيب به الصبا ولقد صدق
 المنب وطراره الخدم سيدنا المولف لان يكون له اموه
 بسلفه الطاهر وان يكونوا قدوة له في تحريك الفضائل فلا يمان
 عند الجمع الصغير من تخارج تلك والنزعة الشريفة
 (والمرء محبوب تحت لسانه لا طيب لسانه) والاعل وطلب
 بالتي في سريرة الرتبة الالفة ثم سوف يدرك سائر
 سيعاودر وقد رفعة من العبقريه والنبوع ان شاء الله
 والحمل للريده اوردوا الذي صرح محمد علي الغروي الا ويري حيا



من مؤلفات التوفيق
مكتبة دارالعلوم
الدرعية

لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المجد لله على جميع نعمه . ونشكركه على جميع نعمته . ونصلي ونسلم على
محمد الذي نصبه علما على طاعة . وقائدا الى جفنة . وعلى باب علمه
الذي نصبه علما للاسلام . ورفعه لكسر الاصنام . وعلى اولاده
مصابيح الطلام . من اليوم الى يوم القيام . **رَضِيَ** فيقول العبد
الضعيف الجاني الاسبير الفاني المستحق الى رحمة ربه الراحم محمد كاظم بن احمد
بن محمد جعفر بن عبد الصمد بن احمد بن محمد بن طيب بن محمد بن نور المدين
بن نعمت الله الموسوي الحسيني الجزائري حشرهم الله مع اجنادهم الظالمين
المعصيين صلوات الله عليهم اجمعين لا يخفى احوالنا المؤمنين
الكلام ان هذه وجيزه يبحث فيها عن احوال علماء الاعلام الذين
رايناهم في هذا المقام جميعه ليكون ذخيرة من عند بق العلم
واسئلم الله التوفيق لاختتام المقام متمنه بهديه الكلام فيمارايناه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المجد لله الذي رفع درجات العلماء وجعلهم
مشكوة العتبات وللانبياء خلفاء ورجح مدارم على دعا والشهداء
والصلوة والسلام على صاحب الشريعة الفراء خاتم المرسلين وصفتنا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على جميع نعمه، ونشكره على جميع قسمه، ونصلّي ونسلم على محمد ﷺ الذي نصبه علماً على طاعته وقائداً إلى جنّته، وعلى باب علمه الذي نصبه علماً للإسلام ورفع له كسر الأضنام، وعلى أولاده مصابيح الظلام من اليوم إلى يوم القيام^١.

وبعد: فيقول العبد الفقير الجاني الأسير الفاني المستحق إلى رحمة ربّه الراحم «السيد محمد كاظم بن أحمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد بن أحمد بن محمد بن طيّب بن محمد بن نور الدين بن نعمّة الله الموسوي الحسيني الجزائري» حشرهم الله مع أجدادهم الطاهرين المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين: لا يخفى على إخواننا المؤمنين الكرام أنّ هذه وجيزة تبحث فيها عن أحوال علماء الأعلام الذين رأيناهم في هذا المقام، جمعتها لتكون ذخيرة منّي عند ربّي العلام، وأسأل الله التوفيق لاختتام المرام، سمّيتها بأنوار الكلام^٢ فيما رأيناه في هذا المقام، والله أعلم بالصواب.

حرف ألف

ميرزا أبو الحسن بن عبد الحسين المشكيني

كان عالماً فاضلاً ورعاً في دين الله أصولياً فقيهاً، له حاشية على كفاية الأصول في

١. بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع درجات العلماء، وجعلهم مشكاة الضياء وللأنبياء خلفاء، ورجح مدادهم على دماء الشهداء، والصلاة والسلام على صاحب الشريعة الغراء خاتم المرسلين ومقتن الملة البيضاء محمد صلى الله عليه وآله والخيرة الأتقياء.

أما بعد: فيقول العبد الجاني المحتاج إلى رحمة ربّه الباري «محمد بن نعمّة الله بن محمد جعفر بن عبد الصمد الموسوي الجزائري الشوشترى النجفي» المسكن بحمد الله والمدفن إن شاء الله: إنّ هذه حواش علقتها على هذا الكتاب المسمّى بأنوار الكلام فيما رأيناه في هذا المقام، وسمّيتها بمرام الأثام في حاشية أنوار الكلام في من رأيناه في هذا المقام، وأسأله أن يوفّقني ربي تعالى لإتمامه.

٢. در نسخه مسجد اعظم: هدية الكلام.

المجلدين: المجلد الأول مطبوع في النجف الأشرف، والثاني ليس بمطبوع^١، وله غير ذلك من المؤلفات في الفقه والأصول، توفي شهر جمادى الثانية سنة ١٣٥٨ ثمانية وخمسين و ثلاثمئة بعد ألف من الهجرة النبوية - على هاجرها آلاف الصلاة والسلام والتحية - في الكاظمين عليهما السلام، وحمل جنازته إلى النجف الأشرف، ودفن بمقبرة الواقعة في يمين مقبرة الآية الله السيد محمد كاظم اليزدي في الصحن الشريف .
وله من الأولاد الذكور ثلاثة: اثنين منهما مشتغلين في النجف الأشرف والآخر في مملكة إيران .

السيد أبو الحسن الموسوي الأصفهاني

أبوه السيد محمد دفين خوانسار ابن العالم السيد عبد الحميد دفين أصفهان ابن العالم السيد محمد الموسوي الأصفهاني دام ظلّه، انتهت إليه رئاسة الدينية والمرجعية التقليدية، وفي الحقيقة عالم فقيه مقلد مدرّس رئيس عين الجراية لطلاب العلم، مولده ١٢٨٤ أربعة وثمانين ومئتين بعد ألف^٢، من أجلاء تلامذة ملا كاظم الخراساني ويروي إجازة عنه وعن غيره .

السيد أبو القاسم الخوئي

عالم فاضل، له تقريرات ميرزا حسين النائيني في الأصول، وله غير ذلك من المؤلفات لا مجال لذكرهم .

السيد آقا أحمد بن حسين بن محمد بن حسين بن عبد الكريم بن محمد جواد بن

عبد الله بن نور الدين بن نعمة الله الموسوي الجزائري القسري المعروف

بالسيد آقا ابن سيد بزرك بن إمام جمعة القسري

عالم فاضل، له مؤلفات كثيرة منها: كتاب تعويد اللسان بتجويد القرآن وكتاب الإجازات^٣ و الفوز العظيم في أحوال حسين بن عبد الكريم وغير ذلك^٤، سمعت منه أنه ولد سنة

١. قال: الثاني ليس بمطبوع، أقول: طبع أخيراً في هذه الأيام .

٢. توفي - رحمه الله تعالى - في الساعة الثانية من الليلة التاسعة من شهر ذي الحجة الحرام سنة ١٣٦٥ رحمة الله تعالى عليه إن شاء الله (محمد عفي عنه) .

٣. إسمه إجازات المشايخ ومجازات الشوايح مرتب على ثلاثة فصول: الفصل الأول: صور إجازات بعض العلماء له،

١٢٩١ واحد وتسعين ومئتين بعد ألف، وقال -مد ظله- في تاريخ ولادته هذه الأشعار:

يا سائلاً ميلاد عبد عائر	اصغ إلى كلامه المكائر
قد ولد العبد الحقير أحمد	ابن الحسين الحبر ذي المفائر
ابن الذكي اللوذعي الألمي	محمد ابن الحسين الطاهر
والده عبد الكريم بن الجواد الفطن	أبوه عبد الله ذو المآثر
أبوه نور الدين خير ولد	للسيد المحذث الجزائري
في شهر ذي القعدة رابع عشر	وقت ^١ طلوع فجر صدق باهر
من يومه الأسبوع يوم الأحد	سنونه مفهومة من صاغر ^٢

(١٢٩١)

يروى إجازة عن جماعة منهم: السيد كمال الدين ميرزا آقا الدولة آبادي الملايري النجفي، وجدّي العلامة الحاج السيد عبد الصمد التستري الجزائري^٣ والشيخ محمد بن^٤ العظيم بن الرفيع بن الشفيح البروجردي الرازي^٥، وثقة الإسلام السيد محمد^٦ المازندراني، والعلامة الحجة الشيخ محمد رضا الدزفولي^٧، والشيخ علي بن الشيخ محمد رضا آل كاشف الغطاء، وخاله السيد أبو القاسم^٨ بن أحمد بن الحسين بن عبد الكريم المذكورين الموسوي الجزائري^٩.

﴿ الفصل الثاني: إجازته - دام بقاءه - لبعض أهل العلم، الفصل الثالث: إجازات آخر اقتضى الاهتمام ببيتها وضبطها، انتهى. » محمد عفي عنه. »

٤. أقول: مراده من غير ذلك ككتاب الكواكب الدرية نظماً وكتاب العجالة وصيغ النكاح وتنمة الشجرة وتنمية الشجرة ورسالة في آداب صلاة الليل وتعليقات على الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية.

١. هكذا: مطلع فجر صادق وباهر. «محمد عفي عنه».

٢. لو كان هكذا كان أحسن وهو: سنونه أبجد عين ناظر (١٢٩١).

٣. المتوفى سنة ١٣٣٧.

٤. أقول: الشيخ محمد هذا هو ناظم الدرر الفروية في أصول الفقه النبوية. «محمد عفي عنه».

٥. أقول: رأيت صور إجازته -مد ظله- بخطوط مجيزيه واستنسختها بحمد الله تعالى. «محمد عفي عنه».

٦. السيد محمد معروف بنفة الإسلام المازندراني الساروي ناظم ديوان الهاشمي مطبوع في كربلا.

٧. مؤلف كتب كثيرة في الفقه والأصول منها: جهد المقلّ في أجوبة المسائل وغيره. «محمد عفي عنه».

٨. المولود سنة ١٢٨١، المتوفى سنة ١٣٥٤.

٩. والفاضل المتتبع الشيخ آغا بزرگ الطهراني، والميرزا محمد السامرائي، وهبة الدين، والسيد أبو القاسم الأصفهاني

دام ظلهم العالي. «محمد عفي عنه»

الحاج سيّد أحمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد بن أحمد بن محمد بن طيب بن

محمد بن نور الدين بن نعمة الله الموسوي الجزائري^١.

عالم فاضل شاعر له تأليفات كثيرة منها: كتاب منهج اليقين في أصول الدين^٢، ومفتاح النجاة^٣ المطبوعين في النجف الأشرف، وتبنيه الجاهلين^٤ المطبوع في بمبئي، ونفائس الأخبار^٥، وأربعين حديث وغيره، ولد في شهر ذي الحجة سنة ١٣٠٦ في أرض تستر^٦، ويروي عن جماعة منهم: الحاج ميرزا حسين النائيني رحمته الله^٧، وشيخنا الحاج شيخ عباس القمي - حفظه الله^٨ - الذي يأتي ذكره، والشيخ آغا بزرگ الطهراني^٩.
سافر في هذه السنة إلى مشهد مولاي علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه،

١. هو عمي السيّد الجليل الفقيه الأديب السيّد أحمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد الجزائري التستري الأصل النجفي التحصيل والسكن والطهراني المدفن، ولادته سنة ١٣٠٧ كما حدّثني بذلك أخوه الأصغر منه الحاج السيّد نور الدين مد ظلّه، اشتغل بالعلوم الدينيّة هو وبنو أعمامه السيّد المفصل الأوحّد السيّد محمد بن محمد مهدي ابن عبد الصمد المذكور وهو خالي من طرف الأم، والسيّد المتقيّ الحاج السيّد محمد تقي بن محمد حسين بن عبد الصمد وهو جدّي من طرفها، اشتغلوا جميعاً على الشيخ الفاضل المولى محمد حسين التستري المتوفى سنة ١٣٦٨، ثم سافر المترجم لتكميل دروسه العالية من السطوح وخارج الفقه والأصول إلى النجف، وأدرك المحقّق الخراساني صاحب الكفاية وحضر بحثه، وبعد وفاته أخذ يتردّد عند العلماء وفي طليعتهم الأساتيد الثلاثة المتأخرون المولى محمد حسين النائيني المتوفى سنة ١٣٥٥ والفقيه العظيم الأستاذ ضياء الدين العراقي المتوفى سنة ١٣٦١ والزعيم الروحي السيّد أبو الحسن الأصفهاني المتوفى سنة ١٣٦٥.

هذا؛ وكان له اليد في غالب العلوم إلا أنه لم يشتهر حقّ الأشتهار ولم يعرف حقّ المعرفة، وله مؤلّفات في النثر والنظم، ومن مؤلّقاته: تبنيه الجاهلين المطبوع في ٩٥ ص في البمبئي سنة ١٣٤٠، ومفتاح النجاة وهي منظومة فارسية في أصول الدين وفروع الدين طبع في النجف سنة ١٣٤٠ أيضاً، ومنهج اليقين وهو منظوم عربي في أصول الدين طبع في النجف الأشرف على نفقة أبي الحسن مشير التجار الساكن اليوم في الشام ابن الحاج رئيس.

وقد توفي المترجم ذي القعدة سنة ١٣٦٤، محمد الموسوي الجزائري كتب هذه الترجمة على الاستعجال.

٢. وهي منظومة عربي. «محمد عفي عنه».

٣. منظومة فارسي. «محمد عفي عنه».

٤. أيضاً في أصول الدين، ولكن لا نظماً بل نثراً، نعم فيه بعض الأشعار منه.

٥. لم أر من نفائس الأخبار وأربعين حديثه أثراً.

٦. وتوفي شهر ذي القعدة الحرام سنة ١٣٦٤ في طهران ودفن هناك في قرب ابن بابويه القمي رحمه الله تعالى.

٧. المتوفى سنة ١٣٥٥ في النجف الأشرف، والمدفون في الصحن الشريف قدس الله سرّه.

٨. ابن الشيخ محمد رضا بن رمضان القمي المولود سنة ١٢٩٥، مؤلف كتب كثيرة كمفاتيح الجنان في الأدعية ومنتهى

الآمال في أحوال النبي والآل وغيره، توفي سنة ١٣٥٩.

٩. الشيخ محمد محسن بن محمد علي الشهير بالشيخ آغا بزرگ الطهراني أدام الله تعالى بقاءه، مؤلف كتاب الذريعة إلى

تصانيف الشيعة ومصنّف المقال في ذكر مصنّعي الرجال وغيره حفظه الله تعالى، انتهى. «محمد عفي عنه».

کتب لي بعض الأشعار بخطه وكتب في مكتوبه: إنني قلت هذه الأشعار ودائماً أقرأ هذه
الأشعار بالحرم الرضوية، إنني أذكر هذه الأشعار تيمناً وتبركاً لاختتام هذا الكتاب
والتوسل إلى حضرة ثامن الأئمة عليه السلام لشفاعتي يوم الحساب وطبع هذا المختصر:

شکر و ستایش خدا آمدهام بہر دعا
خدمت شاہ دین رضا امام تاجدار من

عم بزرگوار من

امام ہشتمین توئی قبلہ ہفتمین توئی
شافع مذنبین توئی گشاگرہ زکار من

عم بزرگوار من

تا بروم سوی وطن خدمت شاہ ذو المنن
شیر خدا ابو الحسن گشاگرہ زکار من

عم بزرگوار من

تو باب حی داوری تو وارث پیمبری
تو نور چشم حیدری گشاگرہ زکار من

عم بزرگوار من

تا بروم سوی وطن گر بروم بہ خوشدلی
خدمت جد خود علی بسی خوش است ای ولی

عم بزرگوار من

ز انبیا تو بہتری بہ اولیا تو سروری
بہ ازکیا تو رہبری گشاگرہ زکار من

عمّ بزرگوار من

من از نجف بیامدم به شهرطوس خدمت
بوسه ز نم به تربتت فیض برم ز مرقدت

عمّ بزرگوار من

تا که سعادتي برم خوشه برم ز نعمتت
امام تاجدار من گشاگره ز کار من

عمّ بزرگوار من

چه یاد غربت کنم خوشم که من به غربتم
بر سر خوان نعمتت غرقه بزم رحمتت

عمّ بزرگوار من

خسته ز رنج فرقتم مست ز خم وحدتم
باده وصلت ای شها بُرده ز من قرار من

عمّ بزرگوار من

قسم به جدت ای شها نما به من ترخمي
ز بحر جودت ای شها مرا بس است شبنمي

عمّ بزرگوار من

چو شبنمي به من رسد جهان شود به کام من
عطا شود مرام من گشاگره ز کار من

عمّ بزرگوار من

حرف الباء

باقر بن حسین بن محمود القمي الطباطبائي

عالم عابد فاضل ساکن کربلاء^١.

حرف التاء

الحاج الشيخ محمد التقي الطهراني

ابن الآقا مرتضى الهمداني الأصل الطهراني المولد في سنة ١٢٨٢^٢ والمسكن نزيل بمبئي الملقب بالمقدّس من شدّة ورعه وقدسه، كان من خواصّ تلاميذ شيخنا العلامة الحاج ميرزا حسين الطهراني، وآية الله المولى محمد كاظم الخراساني، وشيخنا العلامة الحاج آغا رضا الهمداني، وكان في طهران تلمذ على الميرزا الأشثاني، وصحب في النجف جملة من تلاميذ الأخوند المولى حسين قلبي الهمداني، فربّي بيد الأساتيد علماء وعملاً ووفق الجمع بينهما إلى أن ألحّ عليه جمع من الشيعة القاطنين في بمبئي في الذهاب إليهم ليستفيدوا من بركاته، فأجابهم في حدود سنة ١٣٢٦ هجري، وإلى اليوم مستثرون بأنواره. كتب في الفقه والأصول كثيراً، لكنّها بعداً في المبيضة، وله كتاب الأربعين يذكر الخبر ويتكلّم في سنده أولاً ثمّ في شرحه ودلالته، والغالب عليه أخبار الأحكام والأخلاق، وله رسالة في وجوب الحجاب، وبعد مشغول بالتصنيف، انتهى.

أقول: قرأت عنده جزءاً من الكافي وتفسير الصافي، توفي في آخر شوال سنة ١٣٥٨.

السيد تقي بن أحمد الطالقاني

ساكن الغريّ فاضل؛ ذكرته في هذا الكتاب لأنّه من فضلاء طلاب زمانه.^٣ توفي

في مدينة المنورة، ودفن هناك رضوان الله عليه.

١. در نسخه اصل ترجمه حذف شده است، ولی در نسخه «ش» و «م» مطالب فوق آمده است.

٢. حدّثي ثقة قال: قال لي: إني ولدت في يوم وفات علامة الأنصاري نور الله مرقدّه. (مؤلف). در نقباء البشر تاریخ تولد شيخ محمد تقي تهراني ١٢٨١ ق آمده است كه مطابق با سال وفات شيخ انصاری است. ولی در متن رساله حاضر ١٢٨٢ ذکر شده است. ر. ک: نقباء البشر، ج ١، ص ٢٤٩.

٣. در نسخه اصل ترجمه حذف شده است، ولی در نسخه «ش» و «م» مطالب فوق مذکور است.

حرف الجيم

الحاج سيّد محمد جعفر بن عبد الصمد بن أحمد بن محمد بن طيّب بن محمد بن

نور الدين بن نعمة الله الموسوي الحسيني الجزائري

كان عالماً فاضلاً زاهداً عابداً له مجالس اسمه نجاة العقبات^١، ولد سنة ١٢٧٤، وقال

الوفائي - عليه الرحمة - في تاريخ ولادته بالفارسية هذين البيتين:

هستم ماه حجة الإسلام دوحه احمدى گرفتہ ثمر

بهر تاريخ سال مولد او سر پدّر کرد خامه از دفتر

گفت از لاله زار عبد صمد لاله جعفرى بود جعفر

(١٢٧٤)

وتوفي في شهر شوال^٢ سنة ١٣٥٢ وقلت في تاريخ وفاته:

چون پديدار شد مه شوال رفت از اين جهان شهناهي

بهر تاريخ فوت او هشيار «شنيخ» را حساب كن خواهي

(١٣٥٢)

وله من الأولاد الذكور أربعة أحدهم والذي أذني ذكرته، والثاني والثالث والرابع

يأتي ذكرهم إن شاء الله.

ويروي إجازة عن شيخ محمد طاهر الدزفولي، والعلامة الشيخ محمد تقي

الشيرازي، والسيد محمد كاظم اليزدي الطباطبائي، ودفن بوادي السلام بالنجف

الأشرف، جمع الله بيني وبينه وبين أئمة الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

الشيخ محمد جعفر التفتي اليزدي

عالم فاضل محباً للحديث والرجال، أخذ عليّ وسمع مني جمع من الأحاديث

والمشايع، ويروي عن شيخ إجازتنا الحاج شيخ عباس القمي، والعلامة الرازي،

١. أقول: إنَّ المطلب في هذا المقام اشتهب [عليه]؛ لأنَّ المجالس من تأليف أبيه أي أبي سيّد محمد جعفر ولا من سيّد

حضرتة. كتبه الأحقر الجاني محمد الموسوي الجزائري سنة ١٣٦٥.

٢. توفي شهر محرم الحرام. «محمد».

و عنده وجيزة كتبت له في ترجمة حياتي^١، انتهى.

حرف الحاء

الحاج آقا سيّد حسين بن محمود القمي الطباطبائي^٢

من تلامذه العلامة ميرزا محمد تقي الشيرازي، يروي إجازةً عن شيخ إجازتنا خاتم المحدثين الحاج شيخ عباس القمي - حفظه الله - الذي يأتي ذكره إن شاء الله، والحاج سيّد مرتضى الكشميري، والحاج ميرزا حسين الخليلي وهو ساكن في كربلاء، وأولاده وأحفاده أهل علم وفضل؛ هداهم الله إن شاء الله إلى صراط مستقيم، وحفظ بوجودهم شريعة سيّد المرسلين.

الشيخ حسين بن مشكور النجفي

عالم فاضل نزيل النجف الأشرف.

الحاج شيخ محمد حسين ابن الحاج محمد حسن معين التجار الأصفهاني

عالم فاضل زاهد عابد، تلمذ أوائل أمره على الشيخ الجليل الشيخ حسن التويسركاني في السطوح، ثم اختصّ ببحث أستاذه شيخنا العلامة المولى محمد كاظم الخراساني، وكتب على كفاية أستاذه حاشية، وكان والده مجاوراً للكاظمية وبها توفي أوائل سنة ١٣٤٤، وهو اليوم أحد المدرّسين في النجف، وطبع حاشيته على الكفاية الموسومة بنهاية الدراية في طهران سنة ١٣٤٤ وذكر في آخره تصانيفه مثل: حاشية البيع والخيارات من مكاسب العلامة الأنصاري، وحاشية طهارته، ورسالة الاجتهاد والتقليد، ورسالة العدالة، ورسالتان في المشتق، ورسالة في المعاد، وأيضاً له ديوان بالفارسية في مدح أهل البيت عليهم السلام، ومن جملة أشعاره في مدح أسد الله الغالب علي بن أبي طالب عليه السلام هذا المضمّن:

١. الظاهر أنّ هذه الترجمة بخط والد المؤلف كما أشار إليه المحضّي وقال: المظنون عندي أنّ هذه السطور التي في الحاشية بخط والد المؤلف.

٢. توفي يوم الخميس ١٤ ربيع الأول سنة ١٣٦٢، ودفن في النجف الأشرف في مقبرة شيخ الشريعة الأصفهاني في الصحن الشريف، انتهى. «محمّد عفي عنه».

صبا درود بي کران بحيث يملأ الفضا بکن نثار آستانه علي مرتضى
ولي کارخانه قدر مهيمن قضا محيط معرفت مدار حلم ومركز رضا
که کعبة درش بود مطاف ومستجار من
ويروي عن السيد حسن الصدر .

حرف الخاء إلى الظاء

لا يوجد في زماننا .

حرف العين

الحاج شيخ عباس بن محمدرضا القمي

زاهد عابد محدث خبير بصير وعالم عامل، ينبغي أن تقول خاتم المحدثين، صاحب تأليفات كثيرة منهم: كتاب مفاتيح الجنان وسفينة البحار ومنتهى الآمال وأنوار البهية والكنى والألقاب وغير ذلك. ولد سنة ١٢٩١، وهو يروي عن جماعة منهم: الميرزا حسين النوري الطبرسي طاب ثراه، والسيد حسن الصدر وغيره.
أقول: وأنا أروي عنه إجازة وحضرت مجلسه - دام ظلّه - كراراً مراراً.

الحاج شيخ علي بن إبراهيم القمي

زاهد عالم عابد^٢.

الحاج سيد علي بن محمد جعفر بن عبد الصمد الموسوي الجزائري

عالم فاضل، نزيل تستر من بلاد خوزستان المحروسة، توفي سنة ١٣٧٢، ودفن في بلدة قم^٣.

الحاج سيد علي بن محمد كاظم اليزدي الطباطبائي

عالم زاهد عابد، ساكن الغري، يروي عن عمّه .

١. توفي سنة ١٣٥٩ الهجري القمري .

٢. وهو يروي عن حاج شيخ عباس القمي وغيره .

٣. ترجمه فقط در نسخه ٥٥م أمده است .

حرف الغين إلى الكاف

لا يوجد في زماننا .

حرف الميم

الشيخ مرتضى بن عباس البهبهاني

كان عالماً فاضلاً زاهداً، وكان له المقامات العلمية والعملية، تلمذ عند تلامذة الشيخ هادي بن محمد أمين الطهراني المعروف في النجف الأشرف وغيرهم، توفي في الليلة الثالث عشر من شهر رمضان الموافق لليلة الخميس سنة ١٣٥٨ ثمانية وخمسين وثلاثمئة بعد ألف، قلت في تاريخ وفاته :

لَمَّا مضى ثالث عشر من شهر راح صديقي مرتضى من دهر

في رمضان أفضل الشهور وليلة الجمعة نزول النور

في أرض الغري، ودفن بوادي السلام، وعاش في هذا الدنيا الدينية أكثر من ستين سنة، سمعت منه قال: لَمَّا توفي الشيخ جعفر التستري^١ أنا ابن ستّة أو سبعة سنين - التريد منّي - سمعت منه - نور الله تبارك وتعالى مرقده - حكايات لطيفة من شرح فقهاء الماضين - رحمهم الله تعالى منهم - قال: سمعت عن والدي قال: سمعت عن رجل ثقة قال: كنت عند العالم الفاضل الحاج سيّد علي التستري^٢ نور الله مرقده، فدخل عليه العلامة الأنصاري رحمته، فنظر إليه السيّد فقال له بلسان الفارسي: «مرتضى رياست بتو متوجّه شده خودت را بپا»، ترجمته بالعربية هكذا: «مرتضى فقد توجّه إليك الرياسة فواظب على نفسك». فلَمَّا سمع عنه العلامة الأنصاري هذا الكلام بكى فقال له: يا سيدي، فقد اشتغلت بأمرك في العلوم الدينية، جمع الله بيني وبينه

١. سنة ١٣٠٣. «محمد الموسوي الجزائري».

٢. علي بن محمد بن طيّب بن محمد بن نور الدين بن نعمة الله الموسوي الجزائري، صار في مدة عمره ستين رئيساً على المسلمين، توفي سنة ١٢٨٣ بغافر، وقال في كتاب فصوص اليواقيت في تاريخ وفاته ما هذا لفظه: ومن غرر التواريخ قولنا في وفاة الحاج السيّد علي بن محمد بن طيّب الموسوي التستري وهو أحد مشايخ إجازتنا:

نجل محمد بن طيّب علي	من فضله في كلّ علم منجلي
شاق إلى الفوز بقرب ربّه	لا كمتيّم هوى لصبّه
ومد تجلّى ربّه الغفور	أزخته فاض عليه النور

أوليائه في منازل المحبتين؛ فإنه أرحم الراحمين .

السيد محمود بن سلطان علي خان الحسيني المرعشي

عالم فاضل، ولد سنة ١٢٨٦ (غفور) بأرض تستر، وقلت في تاريخ ولادته:

إسمع من الفقير ابن أمجد الكاظم ابن أحمد المؤيد

قد ولد سيدنا محمود خليلنا أستاذنا الممجد

أبوه سلطان علي خان وقد سافر من الدنيا إلى بيت اللحد

مولده لفظ (غفور) اكتسب إن أنت مسموع كلامي فاحتسب^١

صاحب مؤلفات كثيرة منها: كتاب فوائد المحمودية، ومنجي العباد، وتقريرات على ألفية ابن

مالك، وغير ذلك من الكتب، يروي إجازة عن العلامة الرازي^٢.

ميرزا محمد علي بن ميرزا أبو القاسم الأوردبادي

قال شيخ إجازتنا في كتاب الكنى واللقاب: العالم الفاضل البارع الأديب الشاعر،

رأيت بخطه أنه ولد ٢١ رجب سنة ١٣١٢، وأخذ العلم عن والده وأساتذة العلم: شيخ

الشرعية الأصبهاني وحجة الإسلام الميرزا علي آقا الشيرازي والشيخ البلاغي - قدس

الله أسرارهم - وغيره، له تأليف كثيرة ورسائل ومقالات كثيرة وأشعار جيدة، ومن

شعره في مدح أمير المؤمنين عليه السلام:

فقد وضع الهدى في يوم خمّ ينوء بعينه النبأ العظيم

فغضت طرفها عنه نمير كما عن رشده ضلّت تميم

ويروي^٣ عن أكثر من أربعين مشايخ لا مجال لذكرهم، وأنا أروي عنه .

ميرزا [محمد] حسين الفائيني

عالم فاضل مرجع للتقليد في زمانه، توفي سنة ١٣٥٥، ودفن بمقبرة المعروف

باسمه في الصحن الشريف في النجف الأشرف، يروي عن جماعة منهم الحاج ميرزا

١. در نسخه «ش»: إن أنت في علم الحساب كملا.

٢. المراد من العلامة الرازي هو العلامة المتتبع الجليل صاحب الذريعة الشيخ آغا بزرك الطهراني دام ظلّه العالی إن شاء

الله تعالى. «محمد».

٣. ويروي عن العلامة الكبير السيد آقا التستري أدام الله تعالى ظلّه، السابق ذكره. «محمد عفي عنه».

حسين النوري الطبرسي طاب ثراه .

الشيخ مرتضى الطالقاني

عالم فاضل ، أحد المدرّسين في النجف الأشرف وهو ساكن في مدرسة آية الله السيّد محمد كاظم اليزدي رحمة الله عليه .

حرف النون

السيّد نعمة الله^١ بن محمد جعفر الموسوي الجزائري

عالم فاضل ، يروي عن شيخنا العلامة الرازي .

السيّد نور الدين^٢ بن محمد جعفر الموسوي الجزائري

عالم فاضل ، له كتاب خصائص الزينية بالفارسية ، يروي عن جماعة منهم : الشيخ محمد باقر نزيل بيرجند رحمته الله ، والسيّد حسن الصدر ، والسيّد علي الطباطبائي اليزدي الذي مرّ ذكره ، والسيّد هبة الدين الشهرستاني ، والسيّد آقا التستري وغيره . توفي سنة ١٣٨٤ في كربلاء ، ودفن هناك .

حرف الواو والياء

لا يوجد في زماننا .

حرف الهاء

السيّد هداية الله الجزائري

عالم فاضل ، ساكن مدارس الهند ، وله أشعار لطيفة انتهى^٣ .

تمّت رسالة هدية الكلام بيد مؤلفه الفقير الجاني الأسير الفاني « محمد كاظم^٤ بن

١. والدي - رحمه الله تعالى - كان عالماً فاضلاً غنياً عن الوصف ، ولد سنة ١٣٢٦ ، وتوفي في بلدة شوشتر سنة ١٣٤٢ و

دفن في النجف الأشرف في سرداب جدّه الحاج سيّد أحمد رحمه الله تعالى . « محمد عفي عنه » .

٢. عمّي العلامة المكين الحاج السيّد نور الدين دام ظلّه ، مؤلف : اصلاحات خوزستان ، والخصائص الزينية ، وأحسن المقال في تفسير الآل وغيره ، ولد سنة ١٣١٣ ، حفظه الله تعالى إن شاء الله . « محمد عفي عنه » .

٣. ابن شرح حال در نسخه اصل نيامده است .

٤. أقول : المؤلف هو ابن عمّي الحاج السيّد أحمد - رحمه الله تعالى - وهو ساكن في طهران . سابقاً كان في النجف الأشرف ، واشتغل في العلوم الدينيه ، ولكن أخيراً مشى إلى طهران ، والوالد توفي هناك ، ودفن أيضاً هناك ، فهو أيضاً سكن هناك في طهران ، ونسأل الله تعالى أن يهدينا جميعاً إلى الصراط السوي ، وقد تمّ على يد محشيه الأحقر « محمد الموسوي الجزائري الغروي » المسكن إن شاء الله عفي الله عن جرائمه في سنة ١٣٤٥ هجري .

أحمد بن محمد جعفر بن عبد الصمد بن أحمد بن محمد بن طيّب بن محمد بن نور الدين بن نعمة الله الموسوي الجزائري النجفي المسكن والمدفن « إن شاء الله . نحمد الله لسعادة اختتام هذه الوجيزة؛ لأنه درّة عزيزة . والحمد لله أولاً وآخراً، وصلى الله على سيّدنا محمد وآله الطيّبين الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين - في يوم السادس عشر من شهر رمضان المبارك سنة ١٣٥٨ ثمانية وخمسين وثلاثمئة بعد ألف . قلت في تاريخ اختتامه هذه الأشعار :

حرّره الخاطي محمد كاظم	على الذنوب كلّها ملازم
في شهرنا المشهور بالمبارك	أفضل شهر عند كل سالك
لما مضى ثالث عشر منها وقد	راح صديقي مرتضى إلى اللحد
سادس عشر ختمت من كلام	هذا الكتاب المختصر مرام ^١

١ . قد صحخته وعلّقت عليه، وأنا الأحقر المؤلف محمد كاظم الموسوي الجزائري .

فهارس

فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ - ۲۰)

فهرست تفصیلی

فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ - ۲۰)

الف : فهرست عنوان رساله‌ها

اجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی ۵۲۱/۵	۱۹۱/۱۹	آداب الدعاء، سید محمد موسوی
اجازه خاتون آبادی به زین الدین علی خوانساری ع مناقب الفضلاء	۵۱۷/۷ (معرفی)	آداب عباسی، صدرالدین تبریزی (معرفی)
اجازه سید حسن صدر به امامی خویی ۴۵۳/۳	۸۳/۶	ایطال شنبه المتأولین لنص ولاية أمیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
اجازه تراقی به ملا علی آرانی ۴۳۵/۸	۷۷/۱۱	الاتنا عشرية، مؤلف ناشناخته
احادیث نبوی در متون کهن فارسی. زادهوش ۳۰۷/۱۷	۴۰۷/۱۲	اجازات حدیثی در کتابخانه محدث ارموی
أحوال رجال الأصول الستة عشر. احمدیان ۵۰۷/۱۹	۴۰۷/۱۲	اجازات الروایة والوراثة، شیخ آقا بزرگ تهرانی
أخبار الزینبات، العبدلی ۲۱/۱۶	۵۲۹/۷	(معرفی)
أدعية السر، فضل الله راوندی ۱۸۹/۴	۵۲۳/۱۶	اجازات سید عبدالله شبر
الأربعون حديثاً، عاملی (پدر شیخ بهایی) ۱۳۵/۲	۴۸۱/۶ و ۵۱۷/۱۰	اجازات شیخ صالح بحرانی
الأربعون حديثاً، قطیفی ۹/۸	۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲	اجازات فیض کاشانی
الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی ۱۰۳/۱	۵۱۳/۹	اجازات علامه حلی
الأربعون حديثاً (منتخب)، محمد تقی هروی ۴۹۳/۱۷	۵۲۱/۴	اجازات علامه مجلسی
الأربعون حديثاً في فضائل أميرالمؤمنين <small>علیه السلام</small> .	۴۲۱/۱۴	اجازات فخر المحققین
ابن ابی الفوارس ۶۳/۵	۳۱۱/۱	اجازات محقق کرکی
	۵۱۹/۶	اجازات محمد أمين استرآبادی
	۳۸۷/۳	اجازات محمدقاسم و محمد جعفر تراقی
	۴۱۷/۳	اجازات میرزا جعفر طباطبائی حائری

- الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت عليهم السلام، ابن جعفره ١١٥/١٤
- الأربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، سائل
← صحيفة المحبة
- الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة، عليهم السلام
ابن جزرى ١٤٧/٤
- الأربعون الودعانية، ابن ودعان ١٨٥/١٧
- الأربعين في إثبات إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، مفيد
شيرازى ٣٣٣/٣
- إزالة الأوهام في اشتباهات العوام في الأسماء
والأعلام، حوىي (معرفى) ٦٢٩/٢
- الاستبصار في النص على الأئمة الأطهار عليهم السلام،
كراجكى ٨٩/٢
- الإسناد المصنفى إلى آل المصطفى
(المشيخة) ٣٤١/١٤
- الأذعنات يا الجعفریات (منتخب) ← الأربعون
الزاهرة
- الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة
الطاهرة عليهم السلام
- اعمال مساجد الكوفة، شريعتمدار
استرآبادى ٤١/١٨
- ألقاب الرسول وعترة، قطب راوندى ١٥/١
- انجاب الثقات في فحول الرواة ٢٣٥/١٢
- الأنوار، ابن همام اسكافى ← منتخب الأنوار
أنوار (هدية) الكلام في ما رأيناه في هذا المقام،
سيد محمد كاظم جزائرى ٥١٣/٢٠
- إيجاز المقال، حوىزى (معرفى) ٤٧٩/٨
- الإيجاز فى علمى الرجال و الدراية،
استرآبادى ٢٩١/١٥
- الإيضاح، قاضى نعمان ٣٥/١٠
- ايضاح الأنباء فى تعيين مولد خاتم الأنبياء عليه السلام و
- مقتل السيد الشهداء عليهم السلام، شهيد ثقة الاسلام
تبريزى ١٤٧/٢٠
- بدره المعاني في ترجمة اللثالي ١٣٣/١٦
- بزر الإخوان، مؤلف ناشاخته ١٣٣/٣
- تاج الأشعار، فنجگردي ← سلوة الشيعة
- تبيان اللغة در لغت قرأت و صحيفه ٨١/١٥
- تحفة الإخوان، مرندى (معرفى) ٥٤٩/٩
- التحفة العلوية ١٨٧/١٦
- تحقيقى در تاريخ وفات فاطمة زهرا عليها السلام ٤٤٤/٦
- ترجمة دعای صباح، سيد محمود جامى ٢٣١/١
- ترجمة السيد عبد الله الشيرى، قطيفى ٤٩٣/١٦
- ترجمة مفتاح الفلاح، تبريزى ← آداب عباسى
ترجمة منظوم احاديث
- ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدين
نيريزى
- زبدة الأخبار، عادل خراسانى
- ستين عادلى، عادل خراسانى
- صحيفة المحبة، سائل كاشانى
- گنج گهر، نديمى
- نظم نثر اللثالي، اشرف مراغى
- نظيم اللثالي، سيفى قزوینى
- ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدين
نيريزى ٢٣٩/٦
- ترجمه و شرح دعای صباح، كازرونى ٣٤٧/٩
- التعازى، كوفى ٧٩/٤
- التعقيبات والدعوات، ابن فهد حلى ٨٣/١
- توضيح المرام فى شرح تهذيب الأحكام
(معرفى) ٥٣٥/٩
- جوامع الكلام فى دعائم الإسلام، سيد ميرزا
جزايرى ٥٢٩/٦
- جواهر الكلمات فيما يتعلق باحوال الرواة، هزار

- جریبی ۳۳۱/۱۵
جواهر المطالب في فضائل علي بن أبي طالب ﷺ ۷۳/۹
حاشية الاستبصار، استرآبادی ۳۵/۱۳
حاشية أصول الكافي، استرآبادی ۲۲۹/۸
حاشية رسالة عديمة النظر في أحوال أبي بصير ۴۴۷/۱۳
حاشية الصحيفة السجادية، ابن ادریس حلی ۲۵۹/۲۰
حاشية من لا يحضره الفقيه، استرآبادی ۴۴۹/۱۰
حاشية من لا يحضره الفقيه، شیخ بهایی ۲۹۳/۷
حدیث قدسی
أدعية السر، فضل الله راوندی
شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا»
الخطبة المؤنقة لأمر المؤمنين ﷺ ۱۹/۱۰
الدرة الحمراء في كيفية زيارة عاشوراء، محمد بن ابوالحسن شهدادی نایینی ۳۷۳/۲۰
دعای سمات
شرح دعای صباح، شیخ عباس قمی
وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات
دعای صباح امام علی ﷺ
ترجمة دعای صباح، سید محمود جامی
ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی
شرح دعای صباح، شوشتری
دعای کمیل
کاشف الاسرار (شرح دعای کمیل)
دعای عرفة امام حسین ﷺ
شرح دعای عرفه، فقیه امامی (معرفی)
ذیل الإسناد المصنفی الی آل المصطفی ۴۱۱/۱۴
الرسالة الحرقية، بحرانی ۱۵۵/۱۹
- رسالة عديمة النظر في أحوال أبي بصير، خوانساری ۲۷۵/۱۳
رسالة في أحوال الأخيار، قطب راوندی
مختصر رسالة في أحوال الأخيار
رسالة في أحوال أبي بصير، چهار سوقي ۴۵۹/۱۳
رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا ﷺ، چهار سوقي ۴۵۵/۷
رسالة في علم الرجال، حسين بن محمد حسینی ۴۱۹/۲۰
رسالة في ما لم يثبت فيه حديث صحيح من الأبواب، فيروز آبادی ۴۴۱/۱۷
رشح الولاء، شفروه اصفهانی (معرفی) ۵۸۵/۵
رواشح السماوية، ميرداماد
المراشح (تلخيص الرواشح السماوية)
زبدة الأخبار، عادل خراسانی ۲۰۲/۱
زبور العارفين، ترکمانی قمی ۱۰۹/۱۱
زندگی نامه خود نوشت سید محمد باقر یزدی ۵۴۵/۱۹
زندگی نامه خود نوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱
زندگی نامه خود نوشت شیخ علی شریعتمدار ۳۵۷/۳
زندگی نامه خود نوشت ملا علی آرائی
شرح الأحوال من البداية إلى المآل
زندگی نامه خود نوشت محمدتقی هروی ۴۷۹/۱۷
زندگی نامه شیخ علی ولدیانی ۴۶۱/۱۲
زندگی نامه سید جلال الدین محدث ارموی ۴۴۷/۱۲
السبعين في فضائل أمير المؤمنين ﷺ
صحيفة المحبة
ستايشنامه علامه مجلسی ۵۵۱/۵

- ستین عادل، عادل خراسانی ۲۱۴/۱
 سلوة الشيعة (تاج الأشعار)، فنجگردی ۲۶۳/۷
 سیف منتضی در شرح حدیث امام رضا علیه السلام ۲۳۵/۱۹
 شرح احوال علامه مجلسی، بلاغی ۲۱/۴
 شرح الأحوال من البداية إلى المال ۴۵۱/۸
 شرح چهار حدیث منتخب از اربعین هروی ۴۹۳/۱۷
 شرحان لحدیث «هل رأيت رجلاً»، ملا علی نوری ۱۴۱/۳
 شرح حدیث «ان الارض علی الحوت»، ملا علی نوری ۱۹۷/۱۵
 شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا...»، محمد مؤمن حسینی ۱۶۱/۳
 شرح حدیث زینب عطاره، ملا علی نوری ۳۰۵/۱۸
 شرح حدیث «نية المؤمن خير من عمله» ۳۰۵/۹
 شرح حدیث نقطه، ابن ترکه ۱۷۳/۱
 شرح حدیث «حبنا أهل البيت يكفر الذنوب» ۳۵۷/۶
 شرح حدیث حقیقت، ابن همام شیرازی ۲۰۷/۵
 شرح حدیث حقیقت، خلخالی ۱۱۳/۱۶
 شرح حدیث حقیقت، دهدار ۱۸۷/۲
 شرح حدیث حقیقت، علامه حلی ۱۸۳/۳
 شرح حدیث حقیقت، علی مرندی ۳۲۷/۱۴
 شرح حدیث رأس الجالوت، نراقی ۲۳۳/۲
 شرح حدیث «الرياء شرك و تركه كفر»، بحرانی ۳۵۷/۶
 شرح حدیث «من عرف نفسه»، تنكابنی ۱۴۳/۱
 شرح حدیث «من عرف نفسه»، سيد احمد علوی
 شرح حدیث النورانية، ملا علی نوری ۱۹۷/۱۵
 شرح حدیث عمران صابی، خویی ← سیف منتضی در شرح حدیث امام رضا علیه السلام
 شرح حدیث عمران صابی، مختاری نائینی ۴۶۳/۶
 شرح الحدیثین (۱- الرياء شرك و تركه كفر ۲- حبنا أهل البيت يكفر الذنوب)، بحرانی ۳۵۷/۶
 شرح دعای سمات
 ← وسیلة النجاة فی شرح دعاء السمات
 شرح دعاء السمات، شیخ عباس قمی ۴۴۳/۱۸
 شرح دعای صباح، شوشتری ۵۳/۱۲
 شرح دعای صنمی قریش، شفره ← رشع الولاء
 شرح دعای کمیل، اصطهباناتی ← کاشف الأسرار
 شرح دعای عرفه، فقیه امامی (معرفی) ۵۳۹/۱۱
 شرح دعای «یا من تُخَلِّ» ۴۱۱/۸
 شرح طرق الشیخ الطوسی، شریعتمدار استرآبادی ۴۹۷/۲
 شرح مئة كلمة للجاحظ
 ← کاشف النکات فی شرح الکلمات
 شرح نهج البلاغه، وبری ۳۷/۱۵
 الشفا فی أخبار آل المصطفی علیهم السلام، تبریزی (معرفی) ۵۰۷/۱۳
 الشهاب فی الحكم و الآداب، بحرانی ۳۷/۱۷
 صحيفة المعجبة، سائل کاشانی ۲۱۱/۲
 ضیاء المفازات فی طرق مشایخ الإجازات، شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۳/۵
 طریق الهدیة فی علم الدرایة، مولانا ۳۳۱/۳
 عرائس الحدیث، روزبهان بقلی شیرازی ← المکنون فی حقائق الکلم النبویة
 عیون الأخبار فی مناقب الأخیار (منتخب)، بغدادی ۲۱۳/۷
 ۹/۱۷ و
 غایة المرام فی فضائل علی و أولاده الکرام علیهم السلام، شیعی سبزواری ۱۵/۶

- فصوص سلیمانیه (شرح دعای اهل بیت المعمور :
یا من اظهر الجمیل) ۲۴۳/۱۵
فصول فی التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلّی ←
التعقیبات والدعوات
فضائل شهر رجب، حسکانی ۵۳/۱۱
فقه الرضا علیه السلام
- رساله فی تحقیق حال کتاب فقه الرضا علیه السلام
الفوائد الرجالیة، ابو الهدی کلباسی ۲۳۳/۱۶
الفوائد الرجالیة، بیرجندی ۱۲۹/۱۳
الفوائد الرجالیة، محقق کرکی ۵۳۵/۲
الفوائد الرجالیة، مؤلف ناشناخته ۲۵۵/۱
فوائد فی الدراية، شهید ثانی ۴۳۳/۷
فهرس الصدرية فی الاجازات العلیة،
همدانی ۳۴۹/۱۱
قانون العدالة، هروی ۳۱/۱۲
کائف الأسرار (شرح دعای کمیل)، اصطهباناتی ۱۹۹/۳
کائف النکات فی شرح الکلمات ۲۶۹/۶
کتاب الدعاء، مازندرانی (معرفی) ۵۲۷/۱۱
کتاب علی علیه السلام ۹/۱۹
کشف الأحزان و سرور الإخوان ۲۵/۱۸
کشف المحجبة فی شرح خطبة للمّة، شبر ۳۵۱/۱۹
الکفایة فی علم الدراية، ابوطالب زنجانی ۲۷۹/۵
گنج گهر، ندیمی ۱۴۵/۸
لب اللباب فی علم الرجال، شریعتمدار
استرآبادی ۳۹۵/۲
مئة كلمة من کلمات امیر المؤمنین علیه السلام، جاحظ
کاشف النکات فی شرح الکلمات
ماندة الأسعار لخصّص المؤمنین الأخیار ۱۵۷/۱۴
المجالس المختارة من «عیون الأخبار فی مناقب
الأخیار»، بغدادی ۹/۱۷
مجمع الاحادیث، حجت کوهکمری
- (معرفی) ۴۴۱/۱۴
مجمع البحرين فی مناقب السبطين الحسن
والحسین علیهما السلام، رضوی ۲۵۱/۴
مختلف الرجال، بیرجندی ۲۵۳/۱۳
مختصر رسالة فی أحوال الأخبار، قطب راوندی ۲۴۹/۵
المراتب فی فضائل علی بن أبی طالب علیه السلام،
بُستی ۱۰۵/۶
المراشح (تلخیص الرواشح السماویة)،
نائینی ۲۸۹/۱۱
مسند الإمام الرضا علیه السلام ۵۵/۹
المشيخة ← الإسناد المصنف الی آل المصطفى
مشیخة الاستیصار ← شرح طرق الشیخ الطوسی
مشیخة التهذیب ← شرح طرق الشیخ الطوسی
معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و
البتول علیهم السلام (معرفی) ۵۰۳/۱۸
المعارف الالهية، أحمد حسینی علوی ۱۳/۱۲
مفتاح الفرج، محمد حسین بن محمد صالح خاتون
آبادی ۸۳/۲۰
مفتاح الفلاح، شیخ بهایی
: آداب عباسی (معرفی)
مکتوبات حدیثی ائمه علیهم السلام ۷/۱۰ و ۷/۹
مکتوبات حدیثی أصحاب ائمه علیهم السلام ۷/۱۱
المکون فی حقائق الکلم النبویة، روزبهان بقلی
شیرازی ۳۵/۸ و ۲۵۵/۲
ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن
ناقه ۱۵/۱۴
المساجاة الالهيات، به روایت فضل الله
راوندی ۵۳/۲
مناقب الفضلاء، خاتون آبادی ۴۳۹/۴
منبع الأحکام، تنکابنی ۴۶۹/۱۸
منبع الفرر و مجمع الدرر ۷/۱۳

- منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام، ابن
 همام أسكافي ١٣/٥
- نزهة الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أئمة الأطهار،
 سيد محمد كاظم جزائري ٤٨١/٢٠
- منتخبات نسמת الأسحار ١٢١/١٨
- نزهة أهل الحرمين في عمارة المشهدين ٤٥٥/١٩
- منتخب الجواهر العلية في الكلمات العلوية، بغدادى ٣٣/٧
- نسמת الأسحار (منتخب) ١٢١/١٨
- منهاج الحق واليقين في تفضيل علي أمير المؤمنين
 على ساير الأنبياء والمرسلين، سيد ولي بن نعمة
 ٩/٢٠
- نظم نثر اللثالي، اشرف مراغى ٢٦٥/٣
- نظم نثر اللثالي، سيفى قزوینی ٣٦٥/٢
- نزهة البلاغة «معرفى نسخهاى كهن از نهج
 الله رضوى ٩/٢٠
- البلاغة» ٤٣/١١
- مولد الفاطمة عليها السلام، شيخ صدوق ١٧٣/١٩
- وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات ٣٤٣/١٠
- ميراث بانان حديث در اروميه ٧/١٢
- وصية النبي صلى الله عليه وآله لعلي بن أبي طالب عليه السلام ١١/٢
- ميزان السماء در تعيين مولد خاتم الأنبياء، محدث
 نورى ٣٨٧/٦
- ولايت نامه امير المؤمنين عليه السلام، على خان
 خاكي ٢٧٥/٩
- نگاهى به اخبار «ان الارض على الحوت» ٧/١٥
- هداية السعداء في زيارة الشهداء ٩٣/١٦
- نثر اللثالي، طبرسى
 : گنج گهر، نديمى
- هدية الخير، بهاء الدوله نوربخش ٣٧١/٩
- نظم نثر اللثالي، اشرف مراغى
 نذبة الإمام السجاد عليه السلام، به روايت آوى ١٦٥/٥
- و ٢١٩/١٠

ب: فهرست پديد آورندگان

- آرانی. ملا علی (۱۲۴۴ق) ۴۳۵/۸
 اجازة نراقی به آرانی ۵۰۳/۱۵
 زندگی نامه خودنوشت ملا علی آرانی ۴۵۱/۸
 شرح الأحوال من البداية إلى المال آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۹ق) ۵۲۹/۷
 إجازات الرواية والورائة الإسناد المصطفى الى آل المصطفى (المشيخة) ۳۴۱/۱۴
 ذيل الإسناد المصطفى الى آل المصطفى (المشيخة) ۴۱۱/۱۴
 زندگی نامه خودنوشت شيخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱
 ضياء المفازات في طرق مشايخ الإجازات أوى. حسن بن محمد (قرن ۸ق) ۱۶۵/۵
 نذبة الإمام السجادة برواية الأوي ابن ابی الفوارس رازی. محمد بن ابی مسلم (قرن ۶ق) ۶۳/۵
 الأربعون في فضائل أمير المؤمنين ب شرح حديث حقيقت أحمد بن أبي الحسن علي بن إبراهيم (قرن ۱۲ق) ۲۶۹/۶
 كاشف النكات في شرح الكلمات أحمديان. محمد علي (۱۴۱۷ق) ۵۰۷/۱۹
 أحوال رجال الأصول الستة عشر اردبيلي. يوسف بن محسن (قرن ۱۴ق) ۴۴۴/۶
 نَحْقِيقِي دَر تَارِيخِ وَفَاتِ فَاطِمَةَ زهراء

- ارموی . سید جلال الدین ← محدث ارموی
استرآبادی . علی شریعتمدار (۱۳۱۵ ق)
- ۱۵۵/۱۹ الرسالة الحقوقية
۳۷/۱۷ الشهاب فی الحكم و الآداب
بستی . قاضی ابوالقاسم (۴۲۰ ق)
المراتب فی فضائل علی بن أبی طالب علیه السلام
۱۰۵/۶ بغدادی . مولی علی (نامعلوم)
- ۳۵/۱۳ حاشیه الاستبصار
استرآبادی . محمد امین (۱۰۳۶ ق)
- ۵۱۹/۶ اجازات محمدا مین الإسترآبادی
۳۵/۱۳ حاشیه الاستبصار
۲۲۹/۸ حاشیه اصول الکافی
۴۴۹/۱۰ حاشیه من لا یحضره الفقیه
- استرآبادی . محمد جعفر شریعتمدار (۱۲۶۳ ق)
- ۴۱/۱۸ اعمال مساجد الکوفه
۲۹۱/۱۵ الایجاز فی علمی الرجال و الدرایه
۴۹۷/۲ شرح طرق الشیخ الطوسی
۳۹۵/۲ لبّ اللباب فی علم الرجال
۹۳/۱۶ هدیة السعداء فی زیارة الشهداء
- اسکافی . ابن همام ← ابن همام اسکافی
اشرف مراغی . ابوعلی (قرن ۹ ق)
- ۲۶۵/۳ نظم نثر اللثالی
اصطهباناتی . میرزا ابوالحسن لاری (۱۳۳۸ ق)
- ۱۹۹/۳ کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)
اصفهانى . ابن ترکه ← ابن ترکه اصفهانى
بهرانى . احمد بن محمد بن یوسف (۱۱۰۲ ق)
- ۵۵۱/۵ ستایش نامه علامه مجلسی
بهرانى . شیخ صالح (۱۰۹۸ ق)
- ۵۱۷/۱۰ و ۴۸۱/۶ اجازات شیخ صالح بهرانی
بهرانى . شیخ علی بن عبدالله (۱۳۱۹ ق)
- ۳۵۷/۶ شرح الحدیثین
بهرانى شیرازی . سید ماجد (۱۰۹۷ ق)
- فصوص سلیمانیه (شرح دعای اهل بیت المعمور: یا من اظهر الجمیل)
۲۴۳/۱۵ بهرانی . یحیی بن عشیره (قرن ۱۰ ق)
- ۱۰۹/۱۱ زبور العارفين
تیمی سبزواری . علی بن محمد (قرن ۶ ق)
- ۱۹/۱۰ الخطبة المؤنقة لأمیر المؤمنین علیه السلام
تنکابنی . محمد بن سلیمان (۱۳۰۲ ق)
- ۴۶۹/۱۸ منبع الأحكام
تنکابنی . سید محمد مهدی (حدود ۱۲۸۰ ق)
- ۱۴۳/۱ شرح حدیث «من عرف نفسه»
تونى . عبد الواسع علامی ← علامی تونى
ثقة الاسلام تبریزی . شهید میرزا علی (شهادت ۱۳۳۰ ق)

- ۴۷۹/۸ ایجاز المقال (معرفی)
 خاتون آبادی. محمد حسین (۱۱۵۱ ق)
- ۸۳/۲۰ مفتاح الفرج
- ۴۳۹/۴ مناقب الفضلاء
 خاکی. علی خان (قرن ۱۰ ق)
- ۲۷۵/۹ ولایت نامه امیر المؤمنین
 خلخالی. محمد علی بن محمد حسین (قرن ۱۳ ق)
- ۱۱۳/۱۶ شرح حدیث حقیقت
 خوانساری. مهدی بن حسن (۱۲۴۶ ق)
- ۲۷۵/۱۳ عذیمة النظیر فی أحوال أبی بصیر
 خویی. ابوالقاسم بن عبدالله (۱۳۶۵ ق)
- ۶۲۹/۲ إزالة الأوهام (معرفی)
 خویی. محمد بن ابوالقاسم (قرن ۱۳ ق)
- سیف مستضی در شرح حدیث امام
 رضا
 ۲۳۵/۱۹ دهدار. خواجه محمد (۱۰۱۶ ق)
- ۱۸۷/۲ شرح حدیث حقیقت
 راوندی. فضل الله بن علی (۵۷۲ ق)
- ۵۳/۲ المناجاة الإلهیة
- ۱۸۹/۴ أدعية السر
 راوندی. قطب الدین (۵۷۳ ق)
- ۱۵/۱ ألقاب الرسول وعترته
- ۲۴۹/۵ مختصر رسالة فی أحوال الأخیار
 رضوی. ولی بن نعمه الله (قرن ۱۰ ق)
- ۲۵۱/۴ مجمع البحرین فی مناقب السبطین
 منهاج الحق و البقین فی تفضیل علیّ امیر
 المؤمنین علی سائر الأنبیاء و المرسلین ۹/۲۰
 روزبهان بقلی شیرازی (۶۰۶ ق)
- المکنون فی حقائق الکلم النبویة ۲۵۵/۲
 ۳۵/۸
 زرنندی. شمس الدین محمد بن یوسف (۷۵۰ ق)
- معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و
 البتول
 ۵۰۳/۱۸
- ایضاح الأنباء فی تعیین مولد خاتم الأنبیاء
 و مقتل سید الشهداء
 ۱۶۷/۲۰ جامی. سید محمود بن ابی نصر حسینی (نامعلوم)
- ترجمه دعای صباح
 ۲۳۱/۱ جزایری. سید میرزا محمد (زنده در ۱۰۸۵ ق)
- جوامع الکلام فی دعائم الإسلام
 (معرفی)
 ۵۲۹/۶ جزائری. محمد کاظم (قرن ۱۴ ق)
- أنوار (هدیة) الکلام فی ما رأیناه فی هذا المقام
 ۵۱۳/۲۰ نزهة الأنظار فی مشایخ الإجازة إلی أئمة
 الأطهار
 ۴۸۱/۲۰ چهارسوقی. محمد هاشم بن زین العابدین
 (۱۳۱۸ ق)
- رسالة فی تحقیق حال کتاب فقه
 الرضا
 ۴۵۵/۷ رسالة فی أحوال أبی بصیر
 ۴۵۹/۱۳ حجت کوهکمری. سید محمد (۱۳۷۲ ق)
- مجمع الاحادیث (معرفی)
 ۴۴۱/۱۴ حسکانی. عبیدالله بن عبدالله النیسابوری (قرن
 ۵ ق)
- فضائل شهر رجب
 ۵۳/۱۱ حسینی. حسین بن محمد (قرن ۱۳ - ۱۴ ق)
- رسالة فی علم الرجال
 ۴۱۹/۲۰ حسینی. محمد مؤمن بن قوام الدین محمد (قرن
 ۱۲ ق)
- شرح حدیث «أنا الله الذی لا إله إلا أنا»
 ۱۶۱/۳ حلی. حسن بن یوسف (۷۲۶ ق)
- اجازات علامه حلی
 ۵۱۳/۹ شرح حدیث حقیقت
 ۱۸۳/۳ حموی. ابراهیم بن محمد. شیخ الاسلام (۷۲۲ ق)
- مسند الإمام الرضا
 ۵۵/۹ حویزی. فرج الله (حدود ۱۱۰۰ ق)

- زنجانی. ابوطالب (١٣٢٩ ق) ٢٧٩/٥
 الکفایة فی علم الدرایة
 سائل کاشانی (قرن ١٠ ق) ٢١١/٢
 صحیفة المحبة
 سیزواری. علی تیمی ← تیمی سیزواری
 سیزواری. حسن شیعی ← شیعی سیزواری
 سیفی قزوینی. محمد (١١٥٠ ق) ٣٤٥/٢
 نظیم اللثالی
 شبر. عبدالله بن محمد رضا (١٢٤٢ ق) ٥٢٣/١٦
 إجازات السید عبدالله شبر
 ٤٩٣/١٦
 ترجمة السید عبدالله الشبر
 کشف المحجة فی شرح خطبة اللمة ٣٥١/١٩
 شیری زنجانی. سید موسی
 حاشیة رسالة عديمة النظیر فی أحوال أبي
 بصیر ٤٤٧/١٣
 شریعتمدار استرآبادی ← استرآبادی
 شفروه اصفهانی. اسعد (قرن ٧ ق) ٥٨٥/٥
 رشح الولاة (معرفی)
 شوشتری. رضی الدین محمد (قرن ١١ و ١٢ ق) ٥٣/١٢
 شرح دعای صباح
 شهدادی نائینی. محمد بن ابوالحسن شهدادی (م
 ١٢٧٨ ق) ٣٧٣/٢٠
 الدررة الحمراء فی کیفیة زیارة
 العاشوراء
 شهرستانی. سید مهدی (١٢١٦ ق) ٥٢١/٥
 اجازات میرزا مهدی شهرستانی
 شهید ثانی. زین الدین بن علی عاملی (٩٦٦ ق) ٤٣٣/٧
 فوائد فی الدرایة
 شیخ بهایی. محمد بن حسین (١٠٣٠ ق) ٢٩٣/٧
 حاشیة من لا یحضره الفقیه
 شیخ صدوق. محمد بن علی قمی (٣٨١ ق) ١٣/١٢
 مولد الفاطمه (ع) ١٧٣/١٩
 شیخ طوسی. محمد بن حسن (٤٦٠ ق) ٤٩٧/٢
 شرح طرق الشیخ الطوسی
 شیعی سیزواری. حسن (قرن ٨ ق) ١٥/٦
 غایة المرام
 صدر کاظمینی. سید حسن (١٣٥٤ ق) ٤٥٣/٣
 اجازة سید حسن صدر به امامی خویی
 نزهة اهل الحرمین فی عمارة
 المشهدین ٢٥٥/١٩
 طالقانی. ملا تعیما عرفی (قرن ١٢ ق)
 توضیح المرام فی شرح تهذیب الأحکام
 (معرفی) ٥١٥/٩
 طباطبایی حائری. جعفر (١٣٢١ ق)
 إجازات المیرزا جعفر الطباطبائی ٤١٧/٣
 طریحی. فخرالدین بن محمد علی (١٠٨٥ ق)
 جواهر المطالب فی فضائل علي بن
 أبي طالب ؑ ٧٣/٩
 عادل خراسانی (قرن ١٠ ق)
 زیدة الأخبار ٢٠٢/١
 ستین عادلی ٢١٤/١
 عاملی. حسین بن عبد الصمد (پدر شیخ بهایی)
 (٩٨٤ ق) ١٣٥/٢
 الأربعون حديثاً
 عبیدلی. سید یحیی بن حسن (٢٧٧ ق) ٢١/١٦
 أخبار الزینبات
 علامی تونی. عبدالواسع بن محمد (قرن ١٢ ق)
 وسیلة النجاة فی شرح دعاء
 السمات ٣٤٣/١٠
 علوی حسنی کوفی. محمد (٤٤٥ ق) ٧٩/٤
 التنازي
 علوی عاملی. سید احمد (قرن ١١ ق)
 المعارف الالهیة (شرح حدیث من عرف
 نفسه)

۴۹۳/۱۶	قطیفی. محمد بن معصوم (۱۲۹۶ق)	۱۸۹/۴	علی بن ابی طالب (۴۰ق)
	ترجمة السيد عبدالله الشير		أدعية السر
	قمی. شیخ عباس (۱۳۵۹ق)	۲۳۹/۶، ۲۳۱/۱	دعای صباح
۴۴۳/۱۸	شرح دعاء السمات	۱۹۹/۳	دعای کمیل
	کازرونی. محمد تقی بن محمد شفیع (قرن ۱۴ق)	۵۳/۲	المناجاة الإلهيات
۳۴۷/۹	ترجمه و شرح دعای صباح		علی بن الحسین. زین العابدین (۹۴ق)
	کراچکی. ابو الفتح محمد (۴۴۹ق)	۱۶۵/۵	ندبة الإمام السجادة
۸۹/۲	الاستبصار (الاستنصار)		عنبری. ابو فراس عبدالرحيم بن عبدالعظيم
	کلباسی. ابو الهدی بن ابو المعالی (۱۳۶۵ق)		(نامعلوم ق)
۲۳۵/۱۶	الفوائد الرجالية	۷/۱۳	منبع الفرر و مجمع الدرر
	کربلایی. علی بن حسین (قرن ۱۲ق)		عمادی مازندرانی. سيد اسماعيل (۱۳۵۰ق)
	شرح حديث «نية المؤمن خير من عمله»	۵۲۷/۱۱	کتاب الدعاء (معرفی)
۳۰۵/۹	مجلسی. محمد باقر (۱۱۱۰ق)		فخرالمحققين محمد بن حسن بن يوسف حلی
	إجازات العلامة المجلسي		(۷۷۲ق)
۵۲۱/۴	ستایش نامه علامه مجلسی	۴۲۱/۱۴	إجازات فخر المحققين
۵۵۱/۵	مجلسی. محمد تقی (۱۰۷۰ق)		فقيه امامی. سيد احمد (۱۴۱۴ق)
	الأربعون حديثاً	۵۳۹/۱۱	شرح دعای عرفه (معرفی)
۱۰۳/۱	محدث ارومی. سيد جلال الدين (۱۳۵۸ش)		فنجگردي. ابو الحسن علی (۵۱۳ق)
	زندگی نامه شیخ علی ولدیانی	۲۶۳/۷	سلوة الشيعة (تاج الأشعار)
۴۶۱/۱۲	محقق کرکی. علی بن عبدالعالی (۹۴۰ق)		فیروز آبادی. مجد الدين محمد بن يعقوب م
	الفوائد الرجالية		(۸۱۷ق)
۵۳۳/۲	إجازات المحقق الكرکي		رسالة في ما لم يثبت فيه حديث صحيح من
۳۱۱/۱	محمد بن ابو طالب (قرن ۱۳ق)	۴۴۱/۱۷	الأبواب
	مساندة الأسحار لخلص المؤمنين		فيض كاشاني. محسن بن مرتضى (۱۰۹۱ق)
۱۵۷/۱۴	الأخبار	۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲	إجازات فيض
	مختاری نائینی. بهاء الدين محمد (حدود ۱۱۴۰ق)		قاضی نعمان بن محمد بن حیون مغربی (۳۶۳ق)
۴۶۳/۶	شرح حديث عمران صابی	۳۵/۱۰	الإيضاح
	مدرس چهاردهی. محمد علی (۱۳۲۴ق)		قزوینی. خليل بن غازي (۱۰۸۹ق)
۸۱/۱۵	تبیان اللغة در لغت قرآن و صحیفه	۲۲۹/۸	الحاشية على اصول الكافي (جمعها)
	مرندی. علی بن محمد جواد (۱۳۶۹ق)		قطیفی. ابراهیم بن سلیمان (۹۸۴ق)
۳۲۷/۱۴	شرح حديث حقیقت	۹/۸	الأربعون حديثاً
	مرندی. ملا محمد سعید واعظ (قرن ۱۱ق)		

- ٥٤٩/٩ تحفة الإخوان (معرفي)
مفيد شيرازی . محمد (قرن ١٢ ق)
- ٣٨٧/٣ نراقی . محمد جعفر (قرن ١٣ ق)
اجازات محمد جعفر نراقی
- ٣٨٧/٣ نراقی . محمد قاسم (قرن ١٣ ق)
اجازات محمد قاسم نراقی
- ١١/٢ نسفی . عمر بن محمد (٥٣٧ ق)
وصية النبي ﷺ لعلي بن أبي طالب ؑ
- ٢١٩/١٠ و ٣٧١/٩ نوري بخش . بهاء الدوله (٩١٥ ق)
هدية الخير
- ٣٨٧/٦ نوري . ميرزا حسين محدث (١٣٢٠ ق)
ميزان السماء
- ٢٣٣/١٥ شرح حديث «ان الارض على
الحوث»
- ٣٠٥/١٨ شرح حديث زينب عطاره
- ١٩٧/١٥ شرح حديث النورانية
- ١٤١/٣ شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»
نيري زي . قطب الدين محمد (١١٧٣ ق)
- ٢٣٩/٦ ترجمة منظوم دعای صباح
وبری . احمد بن محمد (قرن ٦ ق)
- ٣٧/١٥ شرح نهج البلاغه
هروي . حسين بن سيف الدين (قرن ١٠ ق)
- ٣١/١٢ قانون العدالة
- ٣٠٥/١٨ هروي اصفهاني . محمد تقی بن حسين (م ١٢٩٩ ق)
- ٤٧٩/١٧ زندگي نامه خودنوشت هروي
- ٤٩٣/١٧ الاربعون حديثاً (شرح چهار
حديث)
- هزار جريبي . احمد بن محمد مفيد (قرن ١٣ ق)
- جواهر الكلمات فيما يتعلق باحوال
الرواة
- ٣٣١/١٥ همداني . علي اكبر بن شير محمد . صدر الاسلام
(١٣٢٥ ق)
- ٣٤٩/١١ فهرس الصدرية في الاجازات العلية
- ٣٣١/٣ طريق الهداية في علم الدراية
مؤلف ناشناخته
- ٧٧/١١ الاثنا عشرية
- ٨٣/٦ إبطال شبه المتأولين
- ١٣/٣ بز الإخوان
- التحفة العلوية في شرح حديث حدوث
اسماء الحسنى
- ١٨٧/١٦ شرح دعای يا من تُحَلَّ
- ٤١١/٨ الفوائد الرجالية
- ٢٥٥/١ كشف الأحزان و سرور الإخوان
- ٢٥/١٨ منتخبات نسمات الأسحار
- ١٢١/١٨ نائینی . محمد بن محمد هادي (قرن ١٣ ق)
- المراشح (تلخيص الرواشح
الساوية)
- ٢٨٩/١١ نخجواني . محمد بن سعد (ابن الساجي) (قرن ٨ ق)
- ١٣٣/١٦ بدره المعاني في ترجمة اللثالي
- نجفی . سيد محمد باقر نجفی
- زندگي نامه خودنوشت سيد محمد باقر
يزدی
- ٥٤٥/١٩ نديمي (قرن ٩ ق)
- گنج گهر
- ١٤٥/٨ نراقی . احمد (١٢٤٥ ق)
- اجازه به ملا علی آرائی
- ٤٣٥/٨ نراقی . عبدالصاحب (١٢٩٧ ق)
- ٢٣٣/٢ شرح حديث رأس الجالوت

ج: فهرست دفترهای منتشر شده

دفتر اول

۷	آغاز دفتر
۱۵	ألقاب الرسول وعترته، قطب راوندی
۸۳	التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلی
۱۰۳	الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی
۱۴۳	شرح حدیث «من عرف نفسه»، تنكابنی
۱۷۳	شرح حدیث نقطه، ابن ترکه
۲۰۲	زبدة الأخبار، عادل خراسانی
۲۱۴	ستین عادلی، عادل خراسانی
۲۳۱	ترجمه دعای صباح، سید محمود جامی
۲۵۵	الفوائد الرجالية، مؤلف ناشناخته
۳۱۱	اجازات محقق کرکی
۴۰۱	زندگی نامه خود نوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی
۴۳۱	نهج البلاغة «معرفی نسخه‌ای کهن از نهج البلاغة»

دفتر دوم

۷	آغاز دفتر
۱۱	وصية النبي ﷺ لعلی بن أبی طالب ؑ
۵۳	المناجاة الالهيات، به روایت فضل الله راوندی
۸۹	الاستبصار في النص على الأئمة الأطهارؑ، کراچکی
۱۳۵	الأربعون حديثاً، عاملی (پدر شیخ بهایی)
۱۸۷	شرح حدیث حقیقت، دهدار
۲۱۱	صحيفة المحبة، سائل کاشانی
۲۳۳	شرح حدیث رأس الجالوت، نراقی

۲۵۵	المکتون فی حقائق الکلم النبویة، روزبهان بقلی شیرازی
۳۶۵	نظیم اللثالی، سیفی قزوینی
۳۹۵	لب اللباب فی علم الرجال، شریعتمدار استرآبادی
۴۹۷	شرح طرق الشیخ الطوسی، شریعتمدار استرآبادی
۵۳۵	الفوائد الرجالية، محقق کرکی
۵۹۷	اجازات فیض کاشانی
۶۲۹	إزالة الأوهام فی اشتباهات العوام فی الأسماء والأعلام، خویی (معرفی)

دفتر سوم

۷	آغاز دفتر
۱۳	برّ الإخوان، مؤلف ناشناخته
۳۳	الأربعین فی إثبات إمامة أميرالمؤمنینؑ، مفید شیرازی
۱۴۱	شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»، ملا علی نوری
۱۶۱	شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا...»، محمد مؤمن حسینی
۱۸۳	شرح حدیث حقیقت، علامه حلی
۱۹۹	کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)، اصطهباناتی
۲۶۵	نظم نثر اللثالی، اشرف مراغی
۳۳۱	طریق الهدایة فی علم الدراية، مولانا
۳۵۷	زندگی نامه خود نوشت شیخ علی شریعتمدار
۳۸۷	اجازات محمدقاسم و محمد جعفر نراقی
۴۱۷	اجازات میرزا جعفر طباطبائی حائری
۴۴۷	اجازات فیض کاشانی
۴۵۳	اجازة سيد حسن صدر به امامی خویی

دفتر چهارم (ویژه علامه مجلسی)

۷	آغاز دفتر
۲۱	شرح احوال علامه مجلسی، بلاغی
۷۹	التعازي، کوفی
۱۴۷	الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة، ابن جزری
۲۵۱	مجمع البحرين فی مناقب السبطين الحسن والحسينؑ، سید ولی رضوی
۱۸۹	أدعية السر، فضل الله راوندی

- ۴۳۹ مناقب الفضلاء، خاتون آبادی
- ۵۲۱ اجازات علامه مجلسی

دفتر پنجم

- ۷ آغاز دفتر
- ۱۳ منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام، ابن همام اسكافي
- ۶۳ الأربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ابن ابی الفوارس
- ۱۶۵ ندبة الإمام السجاد عليه السلام، به روایت آوی
- ۲۰۷ شرح حديث حقیقت، ابن همام شیرازی
- ۲۴۹ مختصر رسالة في أحوال الأخبار، قطب راوندی
- ۲۷۹ الكفاية في علم الدراية، ابوطالب زنجانی
- ۴۰۳ ضیاء المفازات في طرق مشایخ الإجازات، شیخ آقا بزرگ تهرانی
- ۵۲۱ اجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی
- ۵۵۱ ستایشنامه علامه مجلسی، محمد بحرانی
- ۵۸۵ رشح الولاء، شفروه اصفهانی (معرفی)

دفتر ششم

- ۷ آغاز دفتر
- ۱۵ غاية المرام في فضائل عليّ وأولاده الكرام عليهم السلام، شیعی سبزواری
- ۸۳ إبطال شبه المتأولين لنصّ ولاية أمير المؤمنين عليه السلام
- ۱۰۵ المراتب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، ابوالقاسم بستی
- ۲۳۹ ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی
- ۲۶۹ كاشف النكات في شرح الكلمات، احمد بن أبي الحسن
- ۳۵۷ شرح الحدیثین (۱ - الرباء شرك و تركه كفر ۲ - حینا أهل البيت یكفر الذنوب)، علی بحرانی
- ۳۸۷ میزان السماء در تعیین مولد خاتم الأنبیاء، محدث نوری
- ۴۴۴ تحقیقی در تاریخ وفات فاطمه زهرا علیها السلام، اردبیلی
- ۴۶۳ شرح حديث عمران صابی، مختاری نائینی
- ۴۸۱ اجازات شیخ صالح بحرانی
- ۵۱۹ اجازات محمد أمين استرآبادی
- ۵۲۹ جوامع الكلام في دعائم الإسلام، سید میرزا جزایری (معرفی)

دفتر هفتم

۷	آغاز دفتر
۳۳	منتخب الجواهر العلیة فی الکلمات العلویة، بغدادی
۲۱۳	عیون الأخبار فی مناقب الأخیار (منتخب)، بغدادی
۲۶۳	سلوة الشیعة (تاج الأشعار)، فنجگردی
۲۹۳	حاشیة من لا یحضره الفقیه، شیخ بهایی
۴۳۳	فوائد فی الدراییة، شهید ثانی
۴۵۵	رسالة فی تحقیق حال کتاب فقه الرضاؑ، چهار سوقی
۵۱۷	آداب عباسی، صدرالدین تبریزی (معرفی)
۵۲۹	اجازات الروایة والوراثة، شیخ آقا بزرگ تهرانی (معرفی)

دفتر هشتم

۹	الأربعون حدیثاً، قطیفی
۳۵	المکتون فی حقائق الکلم النبویة (۲)، روزبهان بقلی شیرازی
۱۴۵	گنج گهر (ترجمه منظوم نثر اللثالی)، ندیمی
۲۲۹	الحاشیة علی أصول الکافی، استرآبادی
۴۱۱	شرح دعای «یا من تُحلّ»
۴۳۵۸	اجازة نراقی به ملا علی آرنی
۴۵۱	شرح الأحوال من البدایة إلى المآل، ملا علی آرنی
۴۷۹	إبجاز المقال فی علم الرجال، حویزی (معرفی)

دفتر نهم

۷	مکتوبات حدیثی ائمهؑ (۱)
۵۵	مسند الإمام الرضاؑ به روایت حموی
۷۳	جواهر المطالب فی فضائل علی بن أبی طالبؑ، فخرالدین طریحی
۲۷۵	ولایت نامه امیر المؤمنینؑ، علی خان خاکی
۳۰۵	شرح حدیث «نیه المؤمن خیر من عمله»، علی کربلایی

۳۴۷	ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی
۳۷۱	هدية الخیر (۱)، بهاءالدوله نوربخش
۵۱۳	اجازات علامه حلی
۵۳۵	توضیح المرام فی شرح تهذیب الأحکام، عرفی طالقانی (معرفی)
۵۴۹	تحفة الإخوان، مرندی (معرفی)

دفتر دهم

۷	مکتوبات حدیثی ائمه <small>علیهم السلام</small> (۲)
۱۹	الخطبة المؤمنة لأمر المؤمنین <small>علیهم السلام</small>
۳۵	الإيضاح، قاضی نعمان مغربی
۲۱۹	هدية الخیر (۲)، بهاءالدوله نوربخش
۳۴۳	وسيلة النجاة فی شرح دعاء السمات، تونی کاشانی
۴۴۹۰	حاشیة من لا یحضره الفقیه، محمد امین استرآبادی
۵۱۷	اجازات شیخ صالح بحرانی

دفتر یازدهم

۷	مکتوبات حدیثی أصحاب ائمه <small>علیهم السلام</small> (۳)
۵۳	فضائل شهر رجب، حاکم حسکانی
۷۷	الاثنا عشریة، مؤلف ناشناخته
۱۰۹	زبور العارفين، علی قلی خان ترکمانی
۲۸۹	المراشح (تلخیص الرواشح السماویة)، نائینی
۳۴۹	فهرس الصدریة فی الإجازات العلیة، همدانی
۵۲۷	کتاب الدعاء، عمادی حائری (معرفی)
۵۳۹	شرح دعای عرفه، فقیه امامی (معرفی)

دفتر دوازدهم (ویژه محدث ارومی)

۷	میراث بانان حدیث در ارومیه
---	----------------------------

۱۳	المعارف الالهية، أحمد حسینی علوی
۳۱	قانون العدالة، هروی
۵۳	شرح دعای صباح، شوشتری
۲۳۵	انجابه الثقات في فحول الرواة، علی نقی شریف
۴۰۷	اجازات حدیثی موجود در کتابخانه محدث ارموی
۴۴۷	زندگی نامه سید جلال الدین محدث ارموی
۴۶۱	زندگی نامه شیخ علی ولدیان

دفتر سیزدهم

۷	منبع الفرر و مجمع الدرر، ابوالفراس عنبری
۳۵	حاشیه الاستبصار، محمد امین استرآبادی
۱۲۹	الفوائد الرجالية، محمد باقر بیرجندی
۲۵۳	مختلف الرجال، محمد باقر بیرجندی
۲۷۵	رسالة عديمة النظرير في أحوال أبي بصير، خوانساری
۴۴۷	حاشیه رسالة عديمة النظرير، آیت الله شبیری زنجانی
۴۵۹	رسالة في أحوال أبي بصير، چهار سوقي
۵۰۷	الشفاه في أخبار آل المصطفى ﷺ، تبریزی (معرفی)

دفتر چهاردهم

۷	آغاز دفتر
۱۵	ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن ناچه
۱۱۵	الأربعون حديثاً في فضائل اهل البيت ﷺ، ابن جعفریه
۱۵۷	مائدة الأسحار لخلص المؤمنين الأخيار (شرح دعای سحر)
۳۲۷	شرح حديث حقيقت، علی مرندی
۳۴۱	الإسناد المصطفى الى آل المصطفى (المشيخة)
۴۱۱	ذيل الإسناد المصطفى الى آل المصطفى
۴۲۱	اجازات فخر المحققين
۴۴۱	مجمع الاحاديث، آیت الله حجت (معرفی)

دفتر پانزدهم

۷	نگاهی به اخبار «ان الارض علی الحوت»، مهریزی
۳۷	شرح نهج البلاغه (ما سلم من شرح الوبري لنهج البلاغة)
۸۱	تبیان اللغة در لغت قرآت و صحیفه، مدرس چهار دهی
۱۹۷	شرح حدیث «ان الارض علی الحوت»، ملا علی نوری
۱۹۷	شرح حدیث التورانیة، ملاعلی نوری
۲۴۳	فصوص سلیمانیة (شرح دعای یا من اظهر الجمیل)، سید ماجد بحرانی
۲۹۱	الإيجاز فی علمی الرجال و الدراية، شریعتمدار استرآبادی
۳۳۱	جواهر الکلمات فیما یتعلق باحوال الرواة، احمد هزار جریبی
۵۰۳	زندگی نامه خود نوشت ملا علی آرائی

دفتر شانزدهم

۷	به بهانه تصحیح «أخبار الزینبات»، مهریزی
۲۱	أخبار الزینبات، عبیدلی
۹۳	هدایة السعداء فی زیارة الشهداء، شریعتمدار استرآبادی
۱۱۳	شرح حدیث حقیقت، محمد علی خلخالی
۱۳۳	بدرة المعانی فی ترجمة اللثالی، ابن ساوجی نخجوانی
۲۳۳	الفوائد الرجالیة، ابوالهدی کلباسی
۱۸۷	التحفة العلویة فی شرح حدیث حدوث الاسماء
۲۹۳	ترجمة السید عبدالله شبر، قطیفی
۵۲۳	اجازات سید عبدالله شبر

دفتر هفدهم (ویژه پیامبر اکرم ﷺ)

۹	المجالس المختارة من «عیون الأخبار»، بغدادی
۳۷	الشهاب فی الحكم و الآداب، بحرانی
۱۸۵	الأربعون الودعانیة، ابن ودعان

- ۳۰۷ احادیث نبوی در متون کهن فارسی، زادهوش
 ۴۴۱ رسالة فی ما لم یثبت فیہ حدیث صحیح من الأبواب، فیروز آبادی
 ۴۷۹ شرح حال خود نوشت محمد تقی هروی
 ۴۹۳ شرح چهار حدیث منتخب از اربعین هروی

دفتر هیجدهم

- ۷ نگاهی به حدیث زینب عطاره
 ۲۵ کشف الأحزان و سرور الإخوان
 ۴۱ اعمال مساجد الکوفه، شریعتمدار استرآبادی
 ۱۲۱ منتخبات نسماة الأسحار
 ۳۰۵ شرح حدیث زینب عطاره، ملا علی نوری
 ۴۴۳ شرح دعاء السمات، شیخ عباس قمی
 ۴۶۹ منبع الأحکام، میرزا محمد تنکابنی
 ۵۰۳ معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول علیهم السلام، زرنندی

دفتر نوزدهم

- ۹ کتاب علی علیه السلام
 ۱۵۵ الرسالة الحقوقیة، بحرانی
 ۱۷۳ مولد فاطمة علیها السلام، شیخ صدوق
 ۱۹۱ آداب الدعاء، سید محمد موسوی
 ۲۳۵ سیف منتضی در شرح حدیث امام رضا علیه السلام (شرح حدیث عمران صابی)، خویی
 ۳۵۱ کشف المحجة فی شرح خطبة اللمة، سید عبدالله شبر
 ۴۵۵ نزہة اهل الحرمین فی عمارة المشهدين، سید حسن صدر
 ۵۰۷ أحوال رجال الأصول الستة عشر، محمد علی احمدیان
 ۵۴۵ زندگی نامه خود نوشت سید محمد باقر یزدی

دفتر بیستم

- ۹ منهاج الحق و الیقین فی تفضیل علیّ امیر المؤمنین علیه السلام، رضوی

- ۸۳ مفتاح الفرج، خاتون آبادی
- ۱۶۷ ایضاح الأنباء فی تعیین مولد خاتم الأنبياء ﷺ و مقتل سيّد الشهداء ؑ، ثقة الاسلام تهریزی
- ۲۵۹ حاشية الصحيفة السجادية، ابن ادريس حلي
- ۳۷۳ الدرّة الحمراء في كيفية زيارة عاشوراء، شهدادي نايینی
- ۴۱۹ رسالة في علم الرجال، حسيني
- ۴۸۱ نزهة الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أئمة الأطهار، جزائري
- ۵۱۳ أنوار (هدية) الكلام في ما رأيناه في هذا المقام، جزائري

فهرست تفصیلی

فهرست مطالب ۵

متون حدیثی

- ۷ منهاج الحق و اليقين في تفصيل عليّ امير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين
- ۹ در آمد
- ۹ نویسنده کتاب
- ۱۲ شناخت کتاب
- ۱۴ بررسی منابع کتاب
- ۱۵ الف . کتاب های ناشناخته
- ۱۶ ب . کتاب های منسوب
- ۱۸ شناخت دست نوشته ها و شیوه تحقیق کتاب
- ۱۸ ۱. نسخه الف
- ۱۹ ۲. نسخه ب
- ۲۴ متن رساله
- ۲۴ مقدمه المؤلف
- ۲۷ المطلب الأول : من کتاب مقتضب الأثر
- ۳۰ المطلب الثاني : ما روى عن علي بن موسى الرضا عليه السلام
- ۳۴ المطلب الثالث : ما ذكر في كتاب جامع الفوائد
- ۳۷ المطلب الرابع : ما ذكر في كتاب كفاية الطالب
- ۳۸ المطلب الخامس : ما ذكره ابن شهر آشوب في مناقبه
- ۴۳ المطلب السادس : ما ذكر في كتاب المجتبی في توضیح أسرار المصطفى و المرتضى
- ۴۶ المطلب السابع : ما ذكره الشيخ أبو جعفر الطوسي في كتابه مصباح الأنوار في مناقب الأئمة الأطهار
- ۵۱ المطلب التاسع : ما ذكره الفقيه أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن الحسين بن شاذان
- ۵۵ المطلب العاشر : ما رواه ابن شيويه الديلمي في كتاب الفردوس
- ۵۷ المطلب الحادي عشر : ما ذكر في كتاب الفردوس من باب العين

۶۱	المطلب الثاني عشر: ما ذكره الإمام الحسن بن علي العسكري ؑ
۶۴	المطلب الثالث عشر: قد مدح الله تعالى السابقين في كتابه العزيز
۶۹	المطلب الرابع عشر: ما رواه جابر بن عبد الله الأنصاري
۷۳	فهرس مصادر التحقيق

شرح و ترجمه حدیث

۸۳	مفتاح الفرج
۸۳	درآمد
۸۴	پیشینه تألیفات و تصنیفات در خصوص استخاره
۹۲	مؤلف رساله
۹۵	دو نکته تکمیلی در ترجمه مؤلف
۹۶	مفتاح الفرج
۹۶	نسخه‌های رساله و روش تحقیق
۱۰۱	متن رساله
۱۰۳	مفتاح اول: در بیان استخاره به جناب اقدس حق تعالی
۱۱۹	مفتاح دوم: در بیان نوع دوم استخاره
۱۲۵	مفتاح سوم: در بیان استخاره به عنوان استشاره
۱۳۲	مفتاح چهارم: در بیان استخاره به قرآن مجید
۱۳۹	مفتاح پنجم: در بیان استخاره به تسبیح
۱۴۳	مفتاح ششم: در بیان استخاره ذات الرقاع
۱۴۹	مفتاح هفتم: در بیان اقسام غیر مشهوره ذات الرقاع
۱۵۲	مفتاح هشتم: در باب استخاره به بنادق
۱۵۷	تذنیب: در اموری که استخاره در آنها رواست
۱۵۹	منابع و مأخذ
۱۶۷	إيضاح الأنباء في تعيين مولد خاتم الأنبياء ومقتل سيد الشهداء ؑ
۱۶۷	درآمد
۱۶۷	مؤلف

- ۱۶۸ نسب‌نامه و شمه‌ای از حالات اجداد وی
- ۱۷۶ شمه‌ای از سوانح عمری میرزا علی آقا ثقة الإسلام
- ۱۷۹ پاره‌ای گزارشات و آخرین سانحه آن مرحوم
- ۱۸۸ ماده تاریخ آن مرحوم
- ۱۸۹ نسخه مورد استفاده
- ۱۹۱ متن رساله
- ۱۹۱ مقدمه مؤلف
- ۱۹۳ باب اول: در ذکر اقوال امامیه و غیرهم
- ۱۹۳ فصل اول: در ذکر اقوال امامیه
- ۲۰۰ فصل دوم: در ذکر اخباری که در این باب به نظر رسیده
- ۲۰۶ فصل سیم: در ذکر اقوال علمای اهل سنت
- ۲۱۵ باب دوم: در تعیین فاصله ما بین سال ولادت و اول تاریخ هجری و تعیین غزه ماه ولادت
- ۲۱۵ فصل اول: در ذکر بعض اصطلاحات منجمین از غزه وسطا و امر اوسط و کیسه
- ۲۲۱ فصل سوم: قول کلینی و مسعودی و اهل سنت مطابق استخراج نیست
- ۲۲۳ فصل چهارم: در تطبیق با تواریخ عمومی
- ۲۲۳ ۱. تاریخ هبوطی
- ۲۲۴ ۲. تاریخ بخت نصری
- ۲۲۵ ۳. تاریخ اسکندری
- ۲۲۶ ۴. تاریخ مسیحی
- ۲۳۹ باب سیم: در تعیین سال شهادت حضرت سید الشهداء ارواحنا فداء
- ۲۳۹ فصل اول: در ذکر جماعتی که این مصیبت هائله را در سال شصتم دانند
- ۲۴۰ فصل دوم: در ذکر قائلین به قول دوم که سال شهادت شصت و یک است
- ۲۴۳ فصل سیم: در اینکه عاشورا در روز جمعه واقع شده بود
- ۲۴۴ فصل چهارم: در استخراج ابوالفرج از زیجات که عاشورا جمعه بوده است
- ۲۴۵ فصل پنجم: استخراج شیخ مفید
- ۲۴۶ فصل ششم: قول به روز دوشنبه بی وجه صرف است
- ۲۴۹ فصل هفتم: در ذکر موضع شمس در روز عاشورا

- خاتمه: و در آن دو فائده است ۲۵۰
- فائدهٔ اولی: در تعیین موضع شمس در بعض روزها از ایام عربیه ۲۵۰
- فائدهٔ دوم: در ذکر بعضی از فضائل روز نوروز ۲۵۱
- منابع و مآخذ ۲۵۴
- حاشیهٔ الصحیفة السجادیة ۲۵۹
- درآمد ۲۵۹
- سیر تاریخی صحیفه پڑوهی تا سدهٔ ۱۲ هجری ۲۵۹
۱. دورهٔ روایت (از ابتدای انشای صحیفه تا ۵۱۶ ق.) ۲۵۹
- ۱/۲. ابن اعلم (علی بن نعمان اعلم) ۲۶۱
- ۱/۲. ابن مطهر (محمد بن احمد بن مطهر) ۲۶۴
- ۱/۳. ابن مالک (علی بن مالک) ۲۶۵
- ۱/۴. ابن فضل (ابو عیسی عبید الله بن فضل بن محمد بن هلال نیهانی) ۲۷۰
- ۱/۵. ابن حمّاد (علی بن حمّاد بن العلاء) ۲۷۱
- ۱/۶. ابن اشکیب (حسین بن اشکیب مروزی) ۲۷۱
۲. دورهٔ رواج نزد خواص (از ۵۱۶ ق تا زمان محمدتقی مجلسی) ۲۷۲
- ۲/۱. ترجمه‌های فارسی صحیفه در این دوره ۲۸۰
۳. دورهٔ رواج عام (از حدود ۱۰۲۰ ق به بعد) ۲۸۴
- ابن ادریس و صحیفهٔ سجادیه ۲۹۶
۱. اسناد روایتی ابن ادریس ۲۹۹
۲. حاشیهٔ ابن ادریس بر صحیفهٔ سجادیه ۳۰۴
- ۲/۱. انتساب حاشیه ۳۰۶
- ۲/۲. دربارهٔ متن ۳۰۷
- ۳/۳. دست‌نویس‌های حاشیه ۳۰۹
- متن رساله ۱۹۱
- مقدمهٔ المؤلف ۳۱۸
۱. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ ۳۱۸
۲. دُعَاؤُهُ ﷺ بَعْدَ التَّحْمِيدِ ۳۱۹

۳. دُعَاؤُهُ ﷺ لِخَمَلَةِ الْعَرَضِ ۳۲۰
۴. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ۳۲۱
۵. دُعَاؤُهُ ﷺ لِاتِّبَاعِ الرَّسُولِ ۳۲۱
۶. دُعَاؤُهُ ﷺ لِتَنْفِيهِ ۳۲۲
۷. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الصَّبَاحِ ۳۲۳
۸. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْمُهَيَّبَاتِ ۳۲۴
۹. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ ۳۲۴
۱۰. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِسْتِيْقَاقِ ۳۲۵
۱۱. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي اللَّجْأِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ۳۲۵
۱۲. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِعْتِرَافِ ۳۲۵
۱۳. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْحَوَائِجِ ۳۲۷
۱۴. دُعَاؤُهُ ﷺ عَلَى الطَّالِبِينَ ۳۲۸
۱۵. دُعَاؤُهُ ﷺ عِنْدَ الْمَرَضِ ۳۳۰
۱۶. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا اسْتَقَالَ مِنْ ذُنُوبِهِ ۳۳۰
۱۷. دُعَاؤُهُ ﷺ عَلَى الشَّيْطَانِ ۳۳۳
۱۸. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا دُفِعَ عَنْهُ مَا يَحْذَرُ ۳۳۵
۱۹. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِسْتِشْقَاءِ ۳۳۵
۲۰. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ۳۳۷
۲۱. دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا أَحْزَنَهُ أَمْرٌ ۳۴۰
۲۲. دُعَاؤُهُ ﷺ عِنْدَ الشَّدَةِ ۳۴۱
۲۳. دُعَاؤُهُ ﷺ بِالْعَافِيَةِ ۳۴۲
۲۴. دُعَاؤُهُ ﷺ لِأَبَوْنِهِ ۳۴۳
۲۵. دُعَاؤُهُ ﷺ لِوَلَدِهِ ۳۴۴
۲۶. دُعَاؤُهُ ﷺ لِجِيرَانِهِ وَأَوْلِيَانِهِ ۳۴۴
۲۷. دُعَاؤُهُ ﷺ لِأَهْلِ النَّعُورِ ۳۴۵
۲۸. دُعَاؤُهُ ﷺ مُتَفَرِّعاً إِلَى اللَّهِ ۳۴۷
۲۹. [دُعَاؤُهُ] ﷺ إِذَا قَتِرَ عَلَيْهِ الرُّزْقُ ۳۴۸
۳۰. دُعَاؤُهُ ﷺ فِي قَضَاءِ الدَّيْنِ ۳۴۸

- ٣٤٩ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي التَّوْبَةِ.
- ٣٥١ دُعَاؤُهُ ﷺ بَعْدَ صَلَاةِ اللَّيْلِ.
- ٣٥٤ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِسْتِخَارَةِ.
- ٣٥٤ دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا ابْتُلِيَ أَوْ رَأَى مُبْتَلًى يَذْنِبُ.
- ٣٥٥ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الرِّضَا.
- ٣٥٥ دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا نَظَرَ إِلَى السَّحَابِ.
- ٣٥٥ دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا اعْتَرَفَ بِالتَّقْصِيرِ عَنِ تَأْدِيَةِ الشُّكْرِ.
- ٣٥٦ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي طَلَبِ الْعَفْوِ.
- ٣٥٧ دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ.
- ٣٥٧ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي طَلَبِ السُّرِّ.
- ٣٥٧ دُعَاؤُهُ ﷺ عِنْدَ خْتِمِهِ الْقُرْآنَ.
- ٣٦٠ دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهَلَالِ.
- ٣٦٠ دُعَاؤُهُ ﷺ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ.
- ٣٦١ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي وَدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ.
- ٣٦٢ دُعَاؤُهُ ﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ.
- ٣٦٤ دُعَاؤُهُ ﷺ يَوْمَ الْعَرَفَةِ.
- ٣٦٨ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي يَوْمِ الْأَضْحَى وَالْجُمُعَةِ.
- ٣٦٨ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ.
- ٣٧٠ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الرَّهْبَةِ.
- ٣٧١ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي التَّضَرُّعِ.
- ٣٧١ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الْإِلْحَاحِ.
- ٣٧١ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي التَّدَلُّيِ.
- ٣٧٢ دُعَاؤُهُ ﷺ فِي اسْتِكْثَابِ الْهُمُومِ.
- ٣٧٣ الدَّرَةُ الْحَمْرَاءُ فِي زِيَارَةِ الْعَاشُورَاءِ.
- ٣٧٣ در آمد
- ٣٧٣ مؤلف

۳۷۶	رسالة حاضر.....
۳۸۱	متن رساله
۳۸۱	مقدمة المؤلف
۳۸۲	الشرح.....
۴۱۳	فهرس مصادر التحقيق

علوم حدیث

۴۱۹	رسالة في علم الرجال.....
۴۱۹	التمهيد.....
۴۲۰	نبذة حول المؤلف
۴۲۱	مخطوطات الرسالة.....
۴۲۵	متن الرسالة
۴۲۵	المقدمة: ففي حد العلم و موضوعه و غايته.....
۴۴۷	الباب الأول: في أن التزكية الرجالية و جرحها هل هي من قبيل الشهادة أو.....
۴۵۳	الباب الثاني: هل يجوز الاكتفاء بتعديل العلامة و من تأخر عنه، أم لا؟.....
۴۵۴	الباب الثالث: هل يجوز الاكتفاء بتصحيح الغير، أم لا؟.....
۴۵۴	الباب الرابع: هل يجوز الاكتفاء في التعديل و الجرح على الأخبار الآحاد.....
	الباب الخامس: في بيان اصطلاح المتأخرين من أصحابنا في تقسيم الخير باعتبار اختلاف
۴۵۵	راويه إلى الأقسام الأربعة المشهورة، و هي: الصحيح و الحسن و الموثق و الضعيف
۴۶۳	الباب السادس: في بيان طائفة من الاصطلاحات المتداولة في كتب الرجال فوائده.....
۴۷۰	منايع و مأخذ

اجازات و مشايخ

۴۸۱	نزهة الأنظار في مشايخ الإجازة إلى أنمة الأطهار.....
۴۸۱	درآمد
۴۸۱	مؤلف

٤٨٣	نزہة الأنظار
٤٨٦	متن الرسالة
٤٨٧	مقدمه مؤلف
٤٨٨	١. اجازة حجة الإسلام آقا سيد ميرزا هادی خراسانی
٤٨٩	٢. اجازة حجة الإسلام آقا سيد ابراهيم قزوینی
٤٩٠	٣. اجازة آقا شيخ آقا بزرگ طهرانی در آخر کتاب مشيخه
٤٩٠	٤. اجازة شيخ عباس قمی
٤٩٠	٥. اجازة آقا ميرزا محمد طهرانی ساکن سامرا
٤٩٢	٦. اجازة ميرزا محمد علي الغروي الأوردبادي
٥٠١	٧. اجازة الشيخ محمد رضا الطبسي الخراساني
٥٠٩	٨. اجازة آقا شيخ آقا بزرگ تهرانی و حاج شيخ علی بن ابراهيم قمی
٥١٠	٩. اجازة شيخ علی اکبر نهاوندي
٥١٣	أنوار (هدية) الكلام في ما رأيناه في هذا المقام
٥١٣	درآمد
٥١٣	مؤلف
٥١٣	أنوار الكلام
٥١٤	شرح حال های مشترک در هر دو رساله
٥١٥	شرح حال های مختص به أنوار الكلام
٥١٥	شرح حال های مختص به نخبة البشر
٥١٥	نسخه های «أنوار الكلام»
٥٢٠	متن الرسالة
٥٢٠	أبو الحسن بن عبد الحسين المشکيني
٥٢١	أبو الحسن الموسوي الأصبهاني
٥٢١	أبو القاسم الخوئي
٥٢٣	أحمد بن حسين بن محمد الموسوي الجزائري
٥٢٤	باقر بن حسين بن محمود القمي الطباطبائي

۵۲۶	محمد تقی الطهرانی
۵۲۶	تقی بن أحمد الطالقانی
۵۲۷	محمد جعفر بن عبد الصمد الموسوی الحسینی الجزائری
۵۲۷	محمد جعفر التقی الیزدی
۵۲۸	حسین بن محمود القمی الطباطبائی
۵۲۸	حسین بن مشکور النجفی
۵۲۸	محمد حسین ابن الحاج محمد حسن معین التجار الأصفهانی
۵۲۹	عباس بن محمد رضا القمی
۵۲۹	علی بن ابراهیم القمی
۵۲۹	علی بن محمد جعفر بن عبد الصمد الموسوی الجزائری
۵۲۹	علی بن محمد کاظم الیزدی الطباطبائی
۵۳۰	مرتضی بن عباس البهبهانی
۵۳۱	محمود بن سلطان علی خان الحسینی المرعشی
۵۳۱	محمد علی بن میرزا أبو القاسم الأوردبادی
۵۳۱	محمد حسین الثانی
۵۳۲	مرتضی الطالقانی
۵۳۲	نعمة الله بن محمد جعفر الموسوی الجزائری
۵۳۲	نور الدین بن محمد جعفر الموسوی الجزائری
۵۳۲	هدایة الله الجزائری

فهارس

۵۳۷	فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ تا ۲۰)
۵۳۷	الف: فهرست عنوان رساله‌ها
۵۴۳	ب: فهرست پدید آورندگان
۵۴۹	ج: فهرست دفترهای بیست گانه
۵۵۹	فهرست تفصیلی